بازرسی شد
۳۲ - ۳۶

۲۹

بازدید شد
۱۳۸۲

۴۶۳۲

۵۸۰۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مطلع قصیده در ترجمه توحید
مترجم - محمد علی بن محمد حسن اردکانی
موضوع
شماره قفسه ۵۶۵۷

شماره ثبت کتاب
۸۲۲۹
۸۲۲۹
۶۱۸۱۶
۲

خطی - فهرست شده -
۵۶۵۷

بازرسی شد
۳۲ _ ۳۶

۲۹

بازدید شد
۱۳۸۲

۵۸۰۲

۶۳۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: طلع نضید در ترجمه توحید
ترجمه- محمد علی بن محمد حسن اردکانی
موضوع
شماره قفسه ۵۶۵۷
شماره ثبت کتاب
۸۲۲۹
۶۱۸۱۶

خطی - فهرست شده
۵۶۵۷

این کتاب مستطاب که مسمی است بمطلع النضید در ترجمه [illegible]

[illegible] علیه الرحمه جناب علامت آخوند ملا محمد علی فاضل [illegible]

روز جمعه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه هزار و دویست و [illegible] هجری

از اتمام آن فراغ حاصل نمود و [illegible] ۱۲۴۲

[illegible] از کتب [illegible]

مجلس شورای ملی
تأسیس ۱۳۰۲
کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواحد الاحد الذی لا شریک له الفرد الصمد الذی لا شبیه له الاول
القدیم الذی لا غایة له الاخر الباق الذی لا نهایة له الموجود الثابت الذی
لا عدم له الملک الدائم الذی لا زوال له القادر الذی لا یعجزه شیء العلیم
الذی لا یخفی علیه شیء الحی لا یحویه الکان لا فی مکان السمیع البصیر الذی لا آلة
له ولا اداة الذی امر بالعدل واخذ بالفضل وحکم بالفصل لا معقب لحکمه
ولا راد لقضائه ولا غالب لارادته ولا قاهر لمشیته وانما امره اذا اراد شیئا ان
یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه المرجع والمصیر و
اشهد ان لا اله الا الله رب العالمین واشهد ان محمدا عبده ورسوله سید النبیین
وخیر خلقه اجمعین واشهد ان علی بن ابی طالب سید الوصیین وامام المتقین
وقائد الغر المحجلین وان الائمة من ولده بعده حجج الله الحلیم الدین صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین اما بعد چنین گوید مستمند فیوض ازلی ابن محمد حسن

الارکانی

الارکانی محمد علی غفر الله ذنوبه جمیع ذنوبهما وملأ من العفو والرحمة ذنوبهما
که چون هواره همای همت همایون وپیوسته بال بلند پرواز طبع میمون برکاخ
شوکت مدار بندگان نجلادت بنیان نواب کامیاب فلک جناب قمر رکاب
معلی قباب مالک رقاب انجم سپاه گردون بارگاه مظهر الطاف ربانی مهبط
فیوض سبحانی شیرازه اوراق دولت وبانی مبانی ملک وملت ممهد اساس
اعلای دین مبین ومشید بنای والای شرع متین زیبنده تاج وتخت وخجسته
رای نیک بخت شاهزاده شهنشان مدار دوران وقیصر دربان قطب دائرهٔ مکرمت
واقبال ومرکز محیط جلالت واستقلال نهال برومند خیابان شوکت واقبال
وسرو جویبار بوستان مروت وعدالت نور حدیقه سلطان السلاطین ونور
حدیقه ظل الله فی الارضین سالک مسالک اصحاب ایقان ومالک ممالک قلوب
ارباب عرفان متمسک عروة الوثقی حق ودین ومستعصم حبل المتین اهل بیت
طاهرین دریابد که عطایش تر زبان وجهان ضعیف بوصف سخاوتش پریشان
حامی بنیان عدل وداد وماحی بنیاد جور وفساد آنکه تیغ شرربارش طراوت بخش
چمن مذهب ودین است وبرق شمشیر جان ستانش آتش خرمن حیات مفسدین باسط
بساط الامن والامان والایمان والممتثل لامر ان الله یأمر بالعدل والاحسان
مصداق عزیمة توتی الملک من تشاء ومرآت کریمه وتعز من تشاء شاهزاده مفخم
وشهریار معظم ملاذ نسل الاکاسره وملجا نجل القیاصره فرمان فرمای با عزت
واعتلاء شاهزاده محمد علی میرزا که اسم اشرفش از بینات طالت ملکه ولا تبید هویدا
ومظاهر است در هوای آسمان رفعت ومعالی در نظر پیوان وبصید وفخر فخر بدایع

معانی خرم دوستان • و شب و روز عمر گرانمایه را که چیزی بدل نه و باید آن بصرف رسد
صرف نشر و انتشار احادیث اهل بیت کرام علیهم التحیة والثناء والاکرام و معطر
آنها نموده و مبصر باشند • و بامر اشرف والا بسیاری از کتب احادیث مشهوره مشروح
و مترجم شد که عامهٔ شیعیان و کافهٔ مؤمنان که لغت عرب را نفهمند از فهمیدن آنها
بهره مند شوند مجدداً امر اشرف والا عز صدور یافت که این ذرهٔ بیمقدار و خادم
اخبار ائمهٔ اخیار صلوات الله علیهم ما طلعت شمس النهار • و اهلة الشهور و
اوراق الاشجار کتاب مستطاب توحید ابن بابویه رحمة الله و رضوانه علیه را
بحلیهٔ ترجمه در آورد تا هر کسی تواند که از آن بهره برد و نفعش عام و فائده اش اتم باشد
این فقیر بی بضاعت • با وجود عدم لیاقت امتثالا للامر المطاع • و عملا بالهاتف
بالاتباع • بترجمه نمودن آن پرداخت • و ترجمه را بطلع نضید در ترجمهٔ توحید موسوم
ساخت • امیدوار از جناب اقدس آنکه چون بنظر انور رسد بزیور قبول طبع اشرف
محلی و مزین شود بمحمد و آله اجمعین • والله هو الموفق والمعین • و پیش از شروع در مقصود
بموقف عرض اقدس میرساند که کتاب توحید از جملهٔ مؤلفات امین الاسلام والمسلمین
رئیس العلماء والمحدثین شیخ الفقهاء الکاملین آیة الله فی العالمین • ابوجعفر محمد بن
علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی رحمة الله علیه است و او را تالیف و تصنیف بسیار است
و در جلالت و وثاقت یگانهٔ دوران و در میانهٔ طائفهٔ شیعه مشهور است بصدوق
یعنی بسیار راستگو و او را امین الاسلام نیز میگویند چنانکه محمد بن یعقوب کلینی
رضوان الله علیه را ثقة الاسلام میگویند • علامه حلی نور الله مرقده در کتاب
خلاصة الرجال میگوید که محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی ابوجعفر کرد در ری

نام کتاب

فرود آمد شیخ ما و فقیه ما و وجه طائفهٔ امامیه بود در خراسان و در سال
سیصد و پنجاه و پنج وارد بغداد شد و شیوخ طائفهٔ امامیه از او شنیدند و او
تازه سن و نوجوان بود و جلیل و حافظ احادیث و بصیر و بیان حدیث بینا بود و اخبار بسیار
نقل کرده بود و در میان قمیان مثل او دیده نشد در حفظ و بسیاری علمش و او را
قریب سیصد تصنیف است که بیشتر آنها را در کتاب کبیر خود ذکر کرده ایم و در سال
سیصد و هشتاد و یکم در ری وفات کرد رضی الله عنه و چنانکه مشهور است و علما
نیز در کتب ذکر کرده اند او و برادرش حسین رحمة الله بدعای حضرت صاحب الامر
صلوات الله و سلامه علیه متولد شده اند و حضرت بشارت بوجود و فقاهت ایشان
داده و همین شرافت ایشان را بس است • و مؤلف رحمة الله بعد از حمد خدا و صلوات
بر پیغمبر و آل سعادت انتماء که ما در اول ترجمه همان عبارت ذکر کردیم گفته که
ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه که در شهر ری فرود آمده
مصنف این کتاب خدا او را بر طاعت و بر فرمانبرداری خویش یاری کند و او را از بهر
خوشنودی و پسندیدن خویش توفیق دهد میگوید که آنچه مرا بسوی تالیف این کتاب خواند
و داعی بسوی تصنیف آن شد این است که من گروهی از مخالفان خویش را یافتم که گروه
ما را که فرقهٔ ناجیه شیعهٔ اثنا عشریه اند بسوی قول بتشبیه و جبر نسبت میدادند
بسبب آنچه در کتابهای ایشان یافتند از اخباری که تفسیر و شرح آنها را ندانستند
و معانی آنها را نشناختند و آنها را در غیر موضعهای خود گذاشتند و الفاظ آنها را
با الفاظ قرآن برابر نکردند و باین واسطه صورت مذهب ما را در نزد جهال و نادانان
زشت گردانیدند و طریقه و روش ما را بر ایشان پوشیده و آشفته کردند و مردم را

ازدین خدا باز داشتند و ایشان را بانکار حجتهای خدا که مراد از ایشان ائمهٔ ابرارند
داشتند پس بسوی خدای تعالی ذکره تقرب و نزدیکی جستم بتصنیف این کتاب در باب
توحید و نفی تشبیه و جبر در حالی که یاری جوینده ام باو اجتناب و توکل کننده ام براو
و او مرا بس است و نیکو وکیلی است که کار خود را باو میگذارم و مخفی نماند که مؤلف
در این کتاب شصت و هفت عنوان را ذکر کرده و شصت و پنج عنوان بلفظ باب است
و دو عنوان بلفظ حدیث یکی حدیث ذعلب و دیگری حدیث سبخت یهودی و شمارهٔ ابواب را
در عنوانات ذکر نکرده و ما بجهت سهولت ذکر میکنیم و میگوییم **باب اول** در بیان ثواب
موحدان و عارفان و موحد بضم میم و فتح واو و کسر حاء مشدده اسم فاعل است از توحید و توحید
در اصل لغت یکی گفتن و یکی کردن است و مراد از آن در امثال این مقام خدا را یکتا یکی
پرستیدن باشد و آن شامل است هر چیز را که بخدا روا باشد یا نباشد پس موحد کسی است
که خدا را یکتا یکی بپرستد و عارف شناسنده است عموما و خداشناس را خصوصا
نیز میگویند و آن مراد است در اینجا • ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی که
در شهر ری فرود آمده مصنف این کتاب خدا او را یاری کند بر طاعت و در زمان بیداری خویش
گفت که حدیث کرد مارا پدرم رض گفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله از احمد بن ابی
عبدالله برقی گفت که حدیث کرد مرا پدرم از ابوعمران عجلی گفت که حدیث کرد مارا محمد بن
سنان گفت که حدیث کرد مارا ابوالعلاء خفاف گفت که حدیث کرد مارا عطیهٔ عوفی از
ابوسعید خدری که گفت رسول خدا صلعم فرمود که من و گویندگان پیش از من چیزی مثل لا اله
الا الله نگفته ایم و ترجمهٔ این کلمهٔ طیبه این است که هیچ خدائی نیست مگر خدا که مستجمع جمیع
صفات کمال است • حدیث کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید رض گفت که حدیث کرد مارا

محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد مارا ابراهیم بن هاشم از حسین بن یزید نوفلی از
اسمعیل بن مسلم سکونی از حضرت ابوعبدالله جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش علیهم
السلم که فرمود رسول خدا صلعم فرمود که بهترین عبادتها گفتن لا اله الا الله است •
حدیث کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه الله گفت که حدیث کرد مارا سعد بن
عبدالله از احمد بن هلال از حسن بن علی بن فضال از ابوحمزه از امام محمد باقر ع که گفت
شنیدم از آنحضرت که میفرمود چیزی نیست که ثوابش بیشتر باشد از گواهی دادن باینکه
لا اله الا الله زیرا که خدای عز و جل چیزی با او برابری نمیکند و کسی در امر با او شراکت
ندارد • حدیث کرد مارا محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله گفت که حدیث کرد مارا محمد بن جعفر
اسدی گفت که حدیث کرد مارا موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از محمد
بن سنان از مفضل بن عمر که گفت امام جعفر صادق ع فرمود که خدای تبارک و تعالی از برای
مؤمن چیزی باخلاص شده مفضل گفت عرض کردم که آن چیست فرمود از برایش ضامن
شده که اگر او اقرار کند از برایش بپروردگاری و از برای محمد صلعم بپیغمبری و از برای علی
ع بامامت و پیشوائی و آنچه را که بر او واجب کرده اند بجا آورد آنکه او را در همسایگی
خود ساکن گرداند مفضل گفت عرض کردم بخدا سوگند که این نوازشی است که نوازش
آدمیان با آن شباهت ندارد مفضل گفت که بعد از آن حضرت صادق ع فرمود که اندکی
عمل کنید تا بسیار متنعم شوید و بهشت و ناز کنید ابد • حدیث کرد مارا احمد بن زیاد بن
جعفر همدانی رحمه الله گفت که حدیث کرد مارا علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن
ابی عمیر از ابراهیم بن زیاد کرخی از امام جعفر صادق ع از پدرش از جدش علیهم السلم
که فرمود رسول خدا صلعم فرمود که هر که بمیرد و چیزی را با خدا شریک نسازد خواه خوبی نموده

باشد و خواه نهی کرده باشد داخل بهشت شود مترجم گوید که این حدیث موافق است با آیه
کریمه إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ یعنی بدرستی که
خدای تعالی نمی‌آمرزد آنرا که شرک آورده شود باو یا اینکه کسی چیزی را با او شریک کرداند
و میآمرزد آنچه را که غیر آن باشد از برای هر که خواهد مگر آنکه این جزء در حدیث ذکر
نشده و ممکن است که مقصود این باشد که چنین کسی توفیق توبه مییابد تا آنکه
داخل بهشت شود چنانکه بیاید و اگر مراد از شرک شرک طاعت باشد که کسی است
که مشرک نباشد زیرا که جناب اقدس الهی میفرماید که وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا
وَهُمْ مُشْرِكُونَ یعنی و ایمان نمی‌آورند بیشتر ایشان بخدا مگر و حال آنکه ایشان
مشرکانند و حدیث نظر باطلاقی که دارد شامل شرک عبادت و شرک طاعت هر دو میباشد
و اگر تنزل کنیم لا اقل آنرا مجمل میدانیم با وجود آیات و احادیثی که در ظاهر با این حدیث
مخالفند دارد پس کسی را نمی‌باید که باین حدیث شاد شود بطوری که خود را در معاصی الهی
رخصت دهد و از هیچ پروا نکند که چیزی چاره هتک حرمت شریعت نکند • حدیث
کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه الله گفت که حدیث کرد مارا محمد بن حسن صفار
گفت که حدیث کرد مارا محمد بن حسین بن ابی الخطاب از علی بن اسباط از علی بن
ابی حمزه از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام که در قول خدای عز و جل هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ
وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ فرمود که خدای تبارک و تعالی فرموده که من سزاوارم که از من پرهیز شود
و بندگان از من بترسند و بنده من چیزی را با من شریک نکرداند و من سزاوارم اگر
بنده من چیزی را با من شریک نکند که او را داخل بهشت کردانم و آنحضرت علیه السلام فرمود که خدای
تبارک و تعالی بعزت و جلال خود قسم یاد کرده که هر که اهل توحید را باتش دوزخ عذاب

نکند

نکند و تفسیر آیه اینست که او است سزاوار آنکه او را بپرستند و خوف او را نصب
العین خود سازند یعنی از محارم او پرهیز نمایند و او است سزاوار آمرزیدن گناهان
بندگان • حدیث کرد مارا محمد بن احمد سنانی رحمه الله گفت که حدیث کرد مارا
محمد بن ابی عبدالله کوفی گفت که حدیث کرد مارا موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن
یزید نوفلی از علی بن سالم از ابو بصیر که گفت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که خدای تبارک
و تعالی تنهای صاحبان توحید را بر آتش دوزخ حرام کردانیده • حدیث کرد مارا پدرم رضی الله
عنه گفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید
از برادرش علی از پدرش سیف بن عمیره گفت که حدیث کرد مرا حجاج بن ارطاة گفت که
حدیث کرد مرا ابو الزبیر از جابر بن عبدالله که پیغمبر صلعم فرمود دو چیز است که موجب دخول
بهشت و دوزخ میشوند بعضی گفتند یکی از آن دو آدمی را بهشتی میسازد و دیگری او را بدوزخ
میکشاند و حضرت در بیان این فرمایند که هر که بمیرد در حالی که گواهی دهد باینکه غیر
از خدا الهی نیست داخل بهشت شود و هر که بمیرد در حالی که بخدا شرک داشته باشد
داخل دوزخ شود • حدیث کرد مارا پدرم رضی الله عنه گفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله
از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سیف از برادرش علی از پدرش سیف بن عمیره از
حسن بن صباح که گفت حدیث کرد مرا انس از پیغمبر صلعم که فرمود هر ستمکار گردن کش ستیزنده
کسی است که سرباز زند از آنکه لا اله الا الله بگوید • حدیث کرد مارا جعفر بن علی بن حسن
بن علی بن عبدالله بن مغیره کوفی رضی الله عنه گفت که حدیث کرد مرا جدم حسن بن علی کوفی از حسین
بن سعید از برادرش علی از پدرش سیف بن عمیره از عمرو بن شمر از جابر بن یزید جعفی
از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود جبرئیل بخدمت رسول خدا صلعم آمد و عرض کرد که یا محمد خوشا

حال کسی باد درخت طوبی از برای کسی است که بگوید از امّت تو که لا اله الا الله وحده
محمّدٌ نبیّی حدیث کرد مارا محمّد بن حسن بن احمد بن ولید رض گفت که حدیث کرد مارا محمّد
بن حسن صفّار از احمد بن محمّد بن عیسی از حسن بن محبوب از ابو جمیله از جابر از امام محمّد
باقر ع که فرمود رسول خدا صلعم فرمود که جبرئیل نزد من آمد در میان صفا و مروه و گفت
که یا محمّد خوشا حال کسی باد درخت طوبی از برای کسی است که بگوید از امّت تو که لا اله الا الله
وحده از روی اخلاص و بعض اخلاص در همین باب مذکور خواهد شد • حدیث کرد مارا
پدرم رضی الله گفت که حدیث کرد مارا علی بن حسن کوفی از پدرش از حسین بن سیف
از برادرش علی از پدرش سیف بن عمیره از عمرو بن شمر از جابر از ابو الطفیل از علی ع که فرمود
هیچ بندهٔ مسلمانی نیست که لا اله الا الله بگوید مگر آنکه این کلمه بالا رود در حالی
که هر سقفی را بشکافد و بچیزی از گناهانش نگذرد مگر آنکه آنرا محو و نابود سازد تا
آنکه بمثل خود از حسنات منتهی شود و بایستد • حدیث کرد مارا محمّد بن حسن بن احمد بن
ولید رض گفت که حدیث کرد مارا محمّد بن حسن صفّار از احمد بن ابی عبد الله برقی از
حسین بن سیف از برادرش علی از مفضّل بن صالح از عبید بن زراره که گفت امام جعفر
صادق ع فرمود که گفتن لا اله الا الله بهای بهشت است • حدیث کرد مارا پدرم رض گفت
که حدیث کرد مارا سعد بن عبد الله از احمد بن محمّد بن عیسی از حسین بن سیف از سلیمان بن
عمرو که گفت حدیث کرد مرا ابراهیم بن ابی عطاء گفت که حدیث کرد مرا عطاء از ابن عبّاس
از پیغمبر ص که فرمود از غنائم تحفی نیست که دوست تر باشد در نزد خدای عزّ و جلّ از
گفتن لا اله الا الله و هیچ بندهٔ نیست که لا اله الا الله بگوید در حالی که آواز خود را بآن
بکشد و فارغ شود مگر آنکه گناهانش در زیر پاهاش فرو ریزد چنانکه برگ درخت

در زیر آن فرو میریزد • حدیث کرد مارا ابو نصر محمّد بن احمد بن تمیم سرخسی فقیه در سرخس
گفت که حدیث کرد مارا ابو لبید محمّد بن ادریس شامی گفت که حدیث کرد مارا هرون بن
عبد الله حمّال از ابو ایّوب که گفت حدیث کرد مرا عبد الله بن محرز اشجعی گفت که حدیث کرد مرا
محرز بن بکیر از عبد الله بن اشجع از پدرش از ابو حرب بن زید بن خالد جهنی که گفت شهادت
میدهم بر پدرم زید بن خالد که شنیدم از او که میگفت رسول خدا صلعم مرا فرستاد که بروم
مژده دهم و بمردم بعضی از نسخ توحید و من فرمود که مردم را مژده دهم باینکه هر کس لا اله الا الله
وحده لا شریک له بگوید بهشت برای او خواهد بود • حدیث کرد مارا محمّد بن موسی بن
متوکّل رض گفت که حدیث کرد مارا علی بن حسین سعدآبادی گفت که حدیث کرد مارا
احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از محمّد بن زیاد از ابان و غیر او از حضرت صادق جعفر
بن محمّد ع که فرمود هر که روزه خود را بگفتار شایسته یا کردار شایسته ختم کند خدا
روزه اش را از او قبول فرماید پس بآنحضرت عرض شد که یا ابن رسول الله گفتار شایسته
چیست فرمود شهادت دادن باینکه لا اله الا الله و کردار شایسته بیرون کردن فطره است •
حدیث کرد مارا ابو منصور احمد بن ابراهیم بن بکیر خوزی نیشابوری گفت که حدیث کرد
مارا ابو اسحق ابراهیم بن محمّد بن هرون خوزی گفت که حدیث کرد مارا جعفر بن محمّد بن
زیاد فقیه خوزی گفت که حدیث کرد مارا احمد بن عبد الله جویباری و او را هروی
و نهاوندی بآنها و شیبانی میگفتند از حضرت علی بن موسی الرضا از پدرش از پدرانش
از علی ع که فرمود رسول خدا صلعم فرمود که جزای کسی که خدای عزّ و جلّ با او انعام فرموده بتوحید
چیزی نیست مگر بهشت • و بهمین اسناد فرمود که رسول خدا صلعم فرمود که اشهد ان لا اله
الا الله را عن بزرگی دیدم که بخدای عزّ و جلّ گرامی است هر که آنرا از روی اخلاص بگوید

مستحق بهشت گردد و هرکه آنرا از روی دروغ بگوید با آنکه بمضمون آن اعتقاد نداشته
باشد مال و خونش محفوظ شود و بازگشتش بسوی آتش دوزخ خواهد بود • و بهمین
اسناد فرمود که رسول خدا صلعم فرمود که خدای عزّ و جلّ را عمودیست از یاقوت سرخ که سرش
در زیر عرش است و پایینش در پشت ماهی در زمین هفتم که از همه طبقات زمین
زیرتر است پس چون بنده لا اله الا الله بگوید عرش بلرزه درآید و آن عمود بجنبد و ماهی
حرکت کند پس خدای تبارک و تعالی میفرماید که ای عرش من آرام بگیر عرش عرض میکند
که آرام نمیگیرم و بنا بر بعضی از نسخ توحید آیا آرام میگیرم و تو گوینده آنرا نیامرزیدی پس
خدای تبارک و تعالی میفرماید که ای ساکنان آسمانهای من گواه باشید که من گوینده آنرا
آمرزیدم • و بهمین اسناد فرمود که رسول خدا صلعم فرمود که هر که در ساعتی از شب یا روز
لا اله الا الله بگوید آنچه در نامه عملش باشد از بدیها محو و نابود شود • حدیث کرد ما را
ابو الحسین محمد بن علی بن شاه فقیه در مرو رود گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد
بن عبد الله نیشابوری گفت که حدیث کرد ما را ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر
طائی در بصره گفت که حدیث کرد مرا پدرم در سال دویست و شصتم گفت که حدیث فرمود
مرا علی بن موسی الرضا عم در سال صد و شصت و چهارم و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم
محمد بن علی موسی بن جعفر و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم جعفر بن محمد و فرمود که حدیث
کرد مرا پدرم محمد بن علی و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم علی بن الحسین و فرمود که حدیث کرد
مرا پدرم حسین بن علی و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم علی بن ابی طالب عم فرمود که رسول
خدا صلعم فرمود که خدای جلّ جلاله میفرماید که لا اله الا الله حصار منست پس هر که
در آن داخل شود از عذاب من ایمن باشد • حدیث کرد ما را ابو سعید محمد بن فضل

بن محمد بن اسحق مذکّی نیشابوری در نیشابور گفت که حدیث کرد مرا ابو علی حسن بن
علی خزرجی انصاری سعدی گفت که حدیث کرد مرا عبد السلام بن صالح ابو الصلت
هروی گفت که با حضرت علی بن موسی الرضا عم بودم در هنگامی که از نیشابور کوچ فرمود
و آنحضرت بر استر شهباء خود سوار بود ناگاه دیدم که محمد بن رافع و احمد بن حرب و یحیی بن
یحیی و اسحق بن راهویه و چند نفر از اهل علم در سر راه لگام استرش آویخته اند
و عرض کردند که بحق پدران که پاکان و پاکیزگانند که ما را حدیث فرما حدیثی که آنرا
از پدرت شنیده • پس حضرت سرش را از هودج بیرون کرد و ردائی از خز پوشیده بود که
دو رو داشت و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم عبد صالح یعنی بنده شایسته خدا حضرت
موسی بن جعفر و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم حضرت صادق جعفر بن محمد و فرمود که حدیث
کرد مرا پدرم ابو جعفر حضرت محمد بن علی شکافنده علم پیغمبران و فرمود که حدیث کرد مرا
پدرم علی بن الحسین سید عبادت کنندگان و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم سید جوانان
اهل بهشت حضرت امام حسین و فرمود که حدیث کرد مرا پدرم علی بن ابی طالب و فرمود
که شنیدم از پیغمبر که میفرمود خدای جلّ جلاله فرموده که منم خدا هیچ خدائی نیست
بجز از خدا
مگر من پس مرا بپرستید که هر که از شما بیاید با شهادت بآنکه هیچ خدائی نیست با اخلاص
داخل حصار من شود و هر که داخل حصار من شود از عذاب من ایمن باشد • حدیث کرد ما را
محمد بن موسی بن متوکل رض گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی
گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین صوفی گفت که حدیث کرد ما را یوسف بن عقیل
از اسحق بن راهویه که گفت چون ابو الحسن حضرت امام رضا عم بنیشابور آمد و خواست
که از آن بیرون رود و بسوی مامون رود اصحاب حدیث بر او جمع شدند و با آنحضرت عرض

کردند که یا رسول الله از ما کوچ میکنی و از شهر بیرون میروی ما را حدیثی بفرما
بحدیثی که آنرا از تو استفاده نمائیم مهد کریمه آنحضرت در هودج نشسته بود پس سر
خود را بیرون آورد و فرمود شنیدم از پدرم موسی بن جعفر که میفرمود شنیدم از پدرم جعفر
بن محمد که میفرمود شنیدم از پدرم محمد بن علی که میفرمود شنیدم از پدرم علی بن الحسین
که میفرمود شنیدم از پدرم حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که میفرمود شنیدم
از پدرم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که میفرمود شنیدم از رسول خدا صلعم که میفرمود
شنیدم از جبرئیل که میفرمود شنیدم از خدای جل جلاله که میفرمود لا اله الا الله حصار
منست پس هرکه در حصار من داخل شود از عذاب من ایمن باشد اسحق گفت که چون حیوان
سواری آنحضرت گذشت ما را آواز داد که با شروط آن و من از جمله شروط آنم مترجم گوید
که مؤلف رحمه الله ذکر این حدیث میگوید که مصنف این کتاب گفته است که از جمله شروط آن
اقرار و اعتراف است از برای ائمه علیهم السلام باینکه آنحضرت امام و پیشوای است از جانب خدای عز
و جل بر بندگان که فرمان برداریش بر ایشان واجب است حدیث کرد ما را ابو نصر محمد بن
احمد بن تمیم سرخسی گفت که حدیث کرد ما را ابو لبید محمد بن ادریس شامی گفت که حدیث
کرد ما را اسحق بن اسرائیل گفت که حدیث کرد ما را جریر بن عبد الحمید از یزید بن وهب از ابوذر
رحمه الله که گفت در شبی از شبها بیرون آمدم ناگاه دیدم که رسول خدا صلعم تنها میرود و هیچ
آدمی زاده همراه آنحضرت نیست من چنان گمان کردم که آنحضرت ناخوش دارد که کسی با او برود
ابوذر گفت پس شروع کردم که در سایه ماه میرفتم پس آنحضرت ملتفت شد مرا دید و فرمود که کیست
اینکه میآید عرض کردم که ابوذر خدا مرا فدای تو گرداند فرمود که ای ابوذر بیا من ساعتی
با آنحضرت رفتم فرمود بدرستی که آنها که مال بسیار دارند در روز قیامت کمتر اند بعضی

مرتبه ایشان در آن پست تر و منزله ایشان سبکتر است مگر کسی که خدا خیر و خوبی با
باو عطا فرماید باینکه در دار دنیا او را مالی روزی کند پس بدست راست و چپ
و در پیش رو و پس سر از آن بخشش کند و در آن خیر و خوبیها عمل آورد که آنرا در وجوه
مصرف نماید ابوذر گفت که ساعتی با آنحضرت رفتم پس فرمود که در اینجا بنشین و مرا در
زمین هموار نشانید که گردا گرد آن سنگها بود و بمن فرمود که بنشین تا من بسوی تو باز
گردم ابوذر گفت که حضرت در آن سنگستان دور از شد و رفت تا آنکه او را ندیدم
و از من پنهان شد و در نزد من اطول داد بعد از آن از آنحضرت شنیدم و حال آنکه رو آورده
میآمد و میفرمود و اگر چه زنا کند و هرچند که دزدی کند ابوذر گفت که چون آمد صبر نکردم
تا آنکه عرض نمودم که ای پیغمبر خدا خدا مرا فدای تو گرداند در کنار این سنگستان کی بود که
با او سخن میگفتی پس بدرستی که من شنیدم که کسی چیزی را بر تو رد میکرد و تو رد جواب
میگوید فرمود که اینک جبرئیل بود که در کنار این سنگستان بنزد من آمد و گفت امت
خود را بشارت ده باینکه هر کس بمیرد در حالی که چیزی را با خدای عز و جل شریک نسازد
داخل بهشت شود پیغمبر فرمود که گفتم ای جبرئیل و اگر چه زنا کند و دزدی کند گفت آری
و هر چند که شراب بیاشامد مترجم گوید که وجه این حدیث مذکور شد و مؤلف
در اینجا میگوید که مصنف این کتاب گفته است که از این قصد میشود که چنین کسی موفق
میشود از برای توبه تا آنکه داخل بهشت شود حدیث کرد ما را ابو الحسن احمد بن محمد بن
احمد بن غالب انماطی گفت که خبر داد ما را ابو عمرو احمد بن حسین بن غزوان گفت که
حدیث کرد ما را ابراهیم بن احمد گفت که حدیث کرد ما را داود بن عمرو گفت که حدیث کرد
ما را عبد الله بن جعفر از زید بن اسلم از عطاء بن یسار از ابوهریره که گفت رسول خدا صلعم

فرموده کردن این آنکه مردی بر پشت خوابیده بود بسوی آسمان و بسوی ستارگان مینگریست
و میگفت سبحان الله سوگند که ترا پروردگاری هست که آفریننده تراست خداوندا
مرا بیامرز حضرت فرمود پس خدای عز و جل بسوی او نظر فرمود یعنی نظر رحمت و او را
آمرزید مترجم گوید که مؤلف بعد از ذکر این حدیث میگوید که مصنف این کتاب
اعانه الله علی طاعته گفته است که خدای عز و جل فرموده است که اَوَلَمْ یَنْظُرُوا
فِی مَلَکُوتِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَیْءٍ یعنی و آیا نظر نکردند در
ملک اعظم آسمانها و در ملکوت زمین از ستارگان و آفتاب و ماه و دریا
و کوه و درختان و غیر آن و نگاه نکردند در آنچه خدا آفریده از هر چیزی که هست
از ممکنات تا بآن نظر کمال قدرت صانع و جمال صنعت مبدع برایشان ظاهر
گردد و بجهت این بدانند که آنچه محمد صلعم میگوید صدق است و آنچه برایشان میخواند
حق است و غافلند گفته است که مقصود از آن اینست که آیا تفکر نکرده اند در
ملکوت آسمانها و زمین و در عجایب صنع آنها آیا نظر نکرده اند در آن چون نظر
کسی که استدلال کند و بیند که تا معرفت بهم رساند و بشناسد بآنچه می بینند
آنچه را که خدای عز و جل آن را برپا داشته از آسمانها و زمینها باینکه اجسام آنها
و گران آنها بی ستون و آرام داد فرش آنها را بدون آلت و ادات تا بواسطه آن
استدلال کنند بر خالق و مالک و مقیم آنها که آنجناب با اجسام شباهت ندارد
و نه بآنچه کافران آن را خدا قرار گرفته اند غیر از خدای عز و جل زیرا که اجسام چنانند
که توانائی ندارند بر پا داشتن جسم جزوی از اجسام در هوا بی ستون و طناب
تا بآن خالق آسمانها و زمین و باقی اجسام را بشناسند و بشناسند که او بآنها شباهت

ندارد

ندارد و آنها با او شباهت ندارند در باب قدرت و ملک خدا و اما ملکوت آسمانها
و زمین مالک بودن خدا است آنها را و کمال توانائیش بر آنها و باین اراده فرموده است
که آیا نظر نکردند و تفکر ننمودند در ملکوت آسمانها و زمین یعنی در آفریدن خدای
عز و جل آنها را بآنچه آنها را در آن مشاهده مینمایند تا بدانند که خدای عز و جل مالک
آنها است و بر آنها کمال قدرت دارد زیرا که آنها مملوک و مخلوقند و همه آنها در تحت
قدرت و سلطنت و مملکت اویند پس نظر ایشان در آسمانها و زمین و در آفریدن
خدا آنها را نظر در ملکوت آنها و در مالک بودن خدا آنها را قرار داده زیرا که خدای عز
و جل نیافریده مگر آنچه را که مالک آن باشد و بر آن توانائی داشته باشد و مقصود
آنجناب از قولش وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَیْءٍ یعنی از انواع خلقش آنست که در آن نظر نکردند
تا بآن استدلال کنند بر اینکه خدا خالق آنها است و آنکه او اولویت دارد بخدائی از
احیای که از سر نو پدید آورده شده اند و دیگری ایشان را آفریده • حدیث کرد ما را پدرم
رض گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از محمد
بن حمران از امام جعفر صادق ع که فرمود هر که لا اله الا الله بگوید از روی اخلاص داخل
بهشت شود و اخلاصش آنست که لا اله الا الله او را مانع شود از آنچه خدای عز و جل حرام
گردانیده • حدیث کرد ما را پدرم رض گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن
محمد بن عیسی و حسین بن علی کوفی و ابرهیم بن هاشم همه ایشان از حسین بن سیف از
سلیمان بن عمرو از مهاجر بن حسین از زید بن ارقم از پیغمبر ص که فرمود هر که لا اله الا الله بگوید
از روی اخلاص داخل بهشت شود و اخلاصش آنست که لا اله الا الله او را باز دارد از آنچه
خدای عز و جل حرام گردانیده • حدیث کرد ما را ابو علی حسن بن علی بن محمد بن علی بن عمرو عطار

رحمه الله در بلخ گفت که حدیث کرد ما را محمد بن محمود گفت که حدیث کرد ما را عمران
از مالك بن ابرهیم بن طهمان از حصین از اسود بن هلال از معاذ بن جبل که گفت
با پیغمبر همراه بار دیف آنحضرت بودم پس فرمود که ای معاذ آیا میدانی که حق خدای عز
و جل بر بندگان چیست و این سخن را سه مرتبه فرمود عرض کردیم که خدا و رسولش دانا ترند
و ایشان بهتر میدانند رسول خدا فرمود که حق خدای عز و جل بر بندگان آنست که چیزی را
با او شریك قرار ندهند بعد از آن حضرت عم فرمود آیا میدانی که حق بندگان بر خدای عز
و جل چیست چون این را بجا آورند معاذ گفت که گفتم خدا و رسولش بهتر میدانند فرمود
آنست که ایشانرا عذاب نکند یا فرمود آنست که ایشانرا داخل آتش دوزخ نگرداند • حدیث
کرد ما را ابو احمد حسن بن عبد الله بن سعید عسکری گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن
حمران قشیری گفت که حدیث کرد ما را ابو الحریش احمد بن عیسی کلابی گفت که حدیث کرد ما را
موسی بن اسمعیل بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ع در
سال دویست و پنجاه گفت که حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش جعفر بن محمد از پدرش
از پدرانش از علی علیهم السلام در شرح قول خدای عز و جل هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا
الْإِحْسَانُ که علی ع فرمود شنیدم از رسول خدا ص که میفرمود خدای عز و جل فرموده آنست
که جزای کسی که بر او انعام کرده ام بتوحید چیزی نیست مگر بهشت و ترجمه آیه اینست
که آیا جزای نیکی چیزی هست مگر نیکی یعنی البته غیر از آن نباشد • حدیث کرد ما را احمد
عبد الحمید بن عبد الرحمن بن حسین گفت که حدیث کرد ما را ابو یزید بن محبوب مزنی گفت
که حدیث کرد ما را حسین بن عیسی بسطامی گفت که حدیث کرد ما را عبد الصمد بن عبد
الوارث گفت که حدیث کرد ما را شعبه از خالد الحذاء از ابو بشر عنبری از حمران بن از عثمان

عفان که گفت رسول خدا ص فرمود هر که بمیرد در حالی که بداند که خدا حق است داخل
بهشت شود • حدیث کرد ما را حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن
حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام گفت که خبر داد مرا علی بن ابرهیم بن هاشم گفت
که حدیث کرد مرا ابرهیم بن اسحق نهاوندی از عبد الله بن حماد انصاری از حسین بن
یحیی بن حسین از عمرو بن طلحه از اسباط بن ابی نصر از عکرمه از ابن عباس که گفت رسول
خدا ص فرمود قسم بآنکسی که مرا بحق پیغمبری فرستاده که خدا هرگز هیچ صاحب توحیدی را
باتش دوزخ عذاب نمیفرماید بدرستی که اهل توحید شفاعت میکنند و شفاعت
ایشان قبول میشود بعد از آن حضرت ع فرمود که چون روز قیامت شود خدای تبارك و تعالی
امر میفرماید که گروهی را که در دار دنیا کردارهای ایشان بد بوده بسوی آتش دوزخ ببرند
پس ایشان عرض میکنند که ای پروردگار ما چگونه ما را داخل آتش میکنی با آنکه ما در
دار دنیا اقرار بیگانگی تو میکردیم و چگونه زبانهای ما را باتش میسوزانی با آنکه در دار
دنیا بیگانگی تو اقرار کرده و چگونه دلهای ما را میسوزانی با آنکه بلا اله الا انت بسته
شده و بآن اعتقاد کرده یا چگونه رویهای ما را میسوزانی با آنکه آنها را از برای تو در خاك
مالیده ایم یا چگونه دستهای ما را میسوزانی با آنکه آنها را بدعا بسوی تو برداشته ایم
پس خدای عز و جل میفرماید که ای بندگان من عملهای شما در دار دنیا بد بوده و باین سبب
جزای شما آتش جهنم است عرض میکنند که ای پروردگار ما عفو و گذشت تو بزرگتر است
یا گناه ما خدای عز و جل میفرماید بلکه عفو من عرض میکنند که رحمت تو وسیع تر است
یا گناهان ما خدای عز و جل میفرماید بلکه رحمت من عرض میکنند که اقرار ما بتوحید تو
بزرگتر است یا گناهان ما خدای عز و جل میفرماید بلکه اقرار شما بتوحید من بزرگتر است

عرض میکنند که ای پروردگار ما پس باید که عفو و رحمت که هر چیزی را فرا گرفته ما را فرا
گیرد خدای عز و جل میفرماید که ای فرشتگان من بعزت و جلال خودم سوگند که هیچ آفریده را
نیافریده ام که در نزد من دوست تر باشد از کسانی که از برای من بتوحید من اقرار دارند
و اقرار دارند باینکه خدائی غیر از من نیست و سزاوار است بر من که اهل توحید مرا با آتش
نسوزانم بندگان مرا داخل بهشت کنید • حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث
کرد ما را حسن بن علی سکری گفت که حدیث کرد ما را محمد بن زکریا جوهری بصری گفت که
حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن عماره از پدرش از جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش
علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود
رسول خدا صلعم فرمود هر که بمیرد در حالی که چیزی را با خدا شریک نساند خواه خوبی نموده
باشد و خواه بدی کرده داخل بهشت شود • حدیث کرد ما را پدرم رض گفت که حدیث کرد
ما را سعد بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از محمد بن
ابی عمیر از هشام بن سالم و ابو ایوب که گفتند امام جعفر صادق ع فرمود که هر که صد مرتبه
لا اله الا الله بگوید بهترین مردم باشد در آن روز از روی عمل مگر کسی که زیاد کند و چند
بیفزاید • حدیث کرد ما را پدرم رض گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله گفت که
حدیث کرد ما را احمد بن هلال از احمد بن صالح از عیسی بن عبد الله که از فرزندان عمر بن علی ع
از پدرانش ع ابو سعید خدری از پیغمبر ص که فرمود خدای جل جلاله بموسی بن عمران فرمود که
ای موسی اگر آنکه آسمانها و عمارت کنندگان آنها و زمینهای هفتگانه در پله ترازوئی
باشد و لا اله الا الله در پله دیگر لا اله الا الله آنها را میل دهد و بر آنها راجح آید •
حدیث کرد ما را پدرم رض گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی

از عبد

از عبد الرحمن بن ابی نجران از عبد العزیز عبدی از عمر بن یزید از امام جعفر صادق ع که
گفت شنیدم از آنحضرت که میفرمود هر که در روزی بگوید که اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا خدای عز و جل
چهل و پنج هزار هزار حسنه از برایش بنویسد و چهل و پنج هزار هزار گناه از او محو کند و
چهل و پنج هزار هزار درجه از برایش بلند گرداند و چنان کسی باشد که دوازده مرتبه قرآن را
خوانده باشد و خدا در بهشت خانه از برایش بنا کند **باب دوم** در بیان توحید و نفی تشبیه
و مراد از نفی تشبیه متصف نبودن آنجنابست بصفات ممکنات و عدم اشتراک با ایشان
در حقیقت صفات • حدیث کرد ما را پدرم رض گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله
گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ابی عبد الله از پدرش محمد بن خالد برقی از احمد بن
نضر و غیر او از عمرو بن ثابت از مردی که او را نام نبرده از ابو اسحق سبیعی از حارث اعور
که گفت روزی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بعد از نماز عصر خطبه ادا
فرمود و مردم از حسن وصف کردن آنحضرت عالیجناب را که ذکر فرمود از تعظیم خدای جل جلاله
تعجب کردند ابو اسحق گفت که بحارث گفتم آیا تو آن خطبه را حفظ نکردی گفت که آنرا
نوشته ام پس آنرا از روی نوشته خود بر ما خواند و ما نوشتیم و آن خطبه اینست که
حمد از برای خدائیست که نمیرد و عجایب و غرائبش تمام نمیشود و باخر نمیرسد زیرا که
آنجناب هر روز در هر زمان در کار تازه است از پدید آوردن تازه که پیش از آن نبوده آنکه
زاده نشده تا در عزت با کسی شرکت کند و نزاده تا از او میراث برده شود و هلاک و نابود
گردد و خیالها باو واقف نمیشوند تا آنکه او را شبحی ایستاده فرض کنند و شبح کالبد را
گویند و نیز بینائیها که از دور ببینند او را در نیابند تا آنکه بعد از انتقال آنها

ازوی متغیر گردد و منقلب شود از حالی که در نزد وی داشت و آن عادات و صفات
و بعضی از جمله حالات که متغیر شد حالات بجا نخذ ضبط کرده و بصاحب خیال
و صورت متمثل از مدرک تعبیر نموده اند تمتد حدیث آنکه در اولیتش نهایتی نیست چه
عدم وجود ازلی ابتدای نگرفته و زمانی بر او تقدم نجسته و آخریتش را اندازه و غایتی
نه چه نیستی هستی ازلی راه ندارد آنکه وقتی بر او سبقت نگرفته و زمانی بر او
تقدم نجسته و زیاده و نقصان بر سبیل تناوب و تبادل او را فرا نگرفته اند که گاهی
این بر او وارد شود و گاهی آن و او را وصف بتوان کرد که کجا است و نه بمکانی که جای
معینی از برایش قرار دهند آنکه باطن امور پوشیده را ادراک نموده و علمش در آن
نفوذ فرموده تا با امور ظاهر چه رسد و بعضی گفته اند که احتمال دارد که مراد از آنها
مجردات باشد باین معنی که آنجناب از مجردات پوشیده و پنهان نیست تا بمادیات چه رسد
و در عقول کمال ظهور دارد بواسطه آنچه در خلقش دیده میشود از علامات تدبیر
آنکه پیغمبران را از او سؤال کردند پس او را بحد و حرکت یا ببعض بانتقصان وصف نکردند
بلکه او را بکردار نیکی که دارد وصف نمودند و بآیات و علامات آنجناب بر او دلالت
نمودند عقلهای صاحبان اندیشه نمیتوانند که او را انکار نمایند زیرا که هر که در آسمانها
و زمین و آنچه در اینها و آنچه در میانه اینها است همه آفرینش او است و او است صانع
اینها که همه اینها را آفریده پس چیزی نیست که قدرتش را دفع نماید آنکه از خلق بسبب
عدم مناسبت دور شده پس چیزی مانند او نیست و آنکه خلق را برای عبادت و بندگی
خویش آفریده و ایشان را بر طاعتش توانائی داده بسبب آنچه در ایشان قرار داده از شرائط
تکلیف مانند عقل و علم و غیر آن چون قدرت و استطاعت و بحجتها عذر و بهانه ایشان را

قطع

قطع فرموده پس از نعمی مخفی ظاهر هلاک شد هر که هلاک شد و از نعمی که راه نجات
یافت هر که نجات یافت و از برای خدای تعالی است فضل و احسان در حال ایجاد و اعاده
از فنا در دنیا و آخرت و بعد از اینها بدرستی که خدا و او است که کتاب خود را
بحمد خود گشوده یا بآن مطلع آغاز نموده و امر دنیا و آمدن آخرت را بحمد ذات مقدس خود
ختم فرموده و در کتاب بجای آمدن آخرت آیه آخرت است که مراد از آن شدت و مصیبت
و فرموده که وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی و حکم کرده شود که
خدای تعالی حکم کند میان بندگان خود بحق یعنی و هر کس را بمقام و منزلی که در خور
حال او باشد از بهشت و دوزخ فرود آورد و گفته شود یعنی مؤمنان بگویند
که سپاس از برای خدا است که پروردگار عالمیان است بر حکم کردن او میان ما و بجوع
فرود آوردن هر یک از ما بمنزلی که فراخور حال و در خور اعمال او است بنا بر بعضی
از تفاسیر و بعد از آن حضرت فرمود که حمد از برای خدا است که بزرگواری و پادشاهی را
در پوشیده بی آنکه صاحب تن باشد و جلال و بزرگی را ردای خود ساخته بدون
آنکه مانند چیزی از جسمانیات باشد و بر عرش ملک خویش مستولی است بدون
زوالی که باو رو آورد و بر خلائق برتری دارد اما بی آنکه ایشان از آنجناب دور
باشند یا آنجناب از ایشان دور بوده و فاصله نموده باشد و آنجناب را حدی نیست که بآن حد
را اندازه منتهی شود و بپایان رسد و او را نباشد نظیری نیز تا با آن خویش شناخته
شود هر که از خدا یا غیر از خدا تجبر کرد و جبروت را بخود بست خوار و بی مقدار گردید
و هر که غیر از آنجناب با ظهار بزرگی خود کوچک شد همه چیز بموجب عظمتش فروتنی نمودند
ما را برای سلطنت و عزتش طریقه انقیاد را پیمودند چشمهائی که بکرانه منکر نگاه در باب

کلال بهم رسانیده اند وخیالات خلایق بصفتش نرسیده ایستاده اند آنکه اول پیش
از همه چیز هست وآخر است بعد از همه چیز وچیزی بالا او برابری نمیکند وبر همه چیز غالب است
بواسطهٔ غلبه وقهری که بر وجود وفنای آنها دارد وهمهٔ مکانها را مشاهده میکند
یا در آنها مشاهده مینماید ودر آنها حضور دارد بی آنکه بسوی آنها منتقل شود وهیچ صاحب
لمسی او را لمس نکند وهیچ حاسّه او را درنیابد وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ
إِلَٰهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ واو است آنکه در آسمان خدا است ودر زمین خدا است واو است
راست کار ودرست کردار در تدبیر امر خلایق ودانا بمصالح ایشان محکم ساخته آنچه را
که آفریدنش را خواسته از همه چیزها ولیکن نه بواسطهٔ مثالی که پیشی گرفته باشد بسوی
آن وبعضی گفته اند که مراد از مثال صورت علمیه است یعنی خلق فرموده آنچه را که اراده
فرموده نه بصورت علمیهٔ زائده که بسوی او پیشی گرفته باشد چه علم آنجناب انفعالی
نیست ومانندگی وملالی بر او داخل نشده در آفریدن آنچه آفریده ودر تدبیر خویش ومراد از آن
مانند حرص وکربی است تا بغیر اینها چه رسد واحتمال دارد که مراد جمیع آفریدگان باشد
وآخر کلام بحسب صحیح زیاد شده باشد ابتدا فرمود با آنچه ابتدای بآن را اراده نمود و
موجود ساخت آنچه ایجاد آنرا خواست بروفق ارادهٔ کامله وحکمت بالغه ازلی وگروه
سنگین عظیم القدر که جن وانس اند تا آنکه بسبب این آفرینش پروردگاری او را بشناسند
وفرمان برداری او در ایشان جای گیرد ستایش میکنیم آنجناب را بهمه ستایشها که یکی
از آن بیرون نباشد بتمام نعمتهای او بوضعی که قدری از آن زیاد نشود واز آنجناب
خواهش مینماییم که ما را براههای راست که بامور مطلوبه ما که مراد از آن معارف واحکام
واخلاق است میرساند هدایت نماید واز بدیهای اعمال خود باو پناه میبریم وبجهت گناهانی

که از ما

که از ما پیش از این سرزده از وی طلب آمرزش میکنیم وتوبه مینماییم وگواهی میدهیم
که خدائی نیست مگر خدای تعالی وآنکه محمد بنده ورسول او است که او را بحق وراستی
بپیغمبری فرستاده تا براو دلالت نماید وهمه را بسوی او هدایت فرماید پس بوساطت
آنحضرت ما را از ضلالت هدایت فرموده از گمراهی براه رسانید وبسبب او ما را از جهالت
ونادانی خلاص داد ورهانید هر که خدا ورسول او را فرمان برداری کند بحقیقت که
رستگاری یافته رستگاری بزرگ وبثواب عظیمی رسیده وهر که خدا ورسول او را
نافرمانی نماید زیان کرده زیانی هویدا وسزاوار عذابی دردناک باید بر آورنده شده
پس مبالغه نماید در بجا آوردن آنچه بر شما واجب ولازم است از شنیدن وقبول کردن
وفرمان بردن وخیرخواهی وپاک وپاکیزه نمودن بوضعی که شائبهٔ غش وخیانت در آن
نباشد وبار سنگین را از دوش یکدیگر برداشتن وبدوش خود گرفتن بطور خوشی
که هیچ دلتنگی ومنت در آن نباشد وخویش را بنعمتهای خود یاری دهید بلا زینت
راه راست که از آن دست بردارید منع وبدی کردن از امور ناخوش که پیرامون آن
نگردید وحق را در میان خویش جاری سازید وفراگیرید بر آن یکدیگر را یاری کنید
ودستهای ظالم سبقل را بگیرید وآنرا از سر مظلوم کوتاه کنید وامر بمعروف ونهی
از منکر را بعمل آورید وفضل صاحبان فضل را بشناسید خدا ما وشما را بسبب
هدایت از بدیها نگاه دارد وما وشما را بر پرهیزکاری ثابت بدارد واز خدا طلب
آمرزش میکنم از برای خود وشما • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضه گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن عمرو کاتب از محمد بن زیاد علوی از محمد بن ابی زیاد جدی
صاحب نماز درجله که گفت حدیث کرد ما را محمد بن یحیی بن عمر بن علی بن ابی طالب گفت

که شنیدم از ابوالحسن حضرت امام رضا ع که در نزد مأمون در باب توحید با این کلام
تکلم میفرمود و ابن ابی زیاد گفت که نیز اخبار مرا بر این روایت کرد و گفت و من نوشتم
احمد بن عبدالله علوی که مولای ایشان و خالوی بعضی از ایشان بود از قاسم بن ایوب
علوی که مأمون چون خواست که حضرت امام رضا ع را برای امر بکار دارد و خلیفه کرداند
بنی هاشم را جمع کرد و گفت که من اراده دارم که رضا را برای امر بکار دارم که بعد از من
خلیفه باشد بنی هاشم بر آنحضرت حسد بردند و گفتند آیا مرد نادانی را والی میکردانی
که او را هیچ بینائی بتدبیر خلافت نیست و نمیداند که در آن چه باید کرد پس کسی را بسوی
او بفرست تا نزد ما آید تا از نادانی او ببینی آنچه را که بواسطه آن برای این مطلب استدلال
کنی مأمون بسوی آنحضرت فرستاد و حضرت بنزد وی آمد پس بنی هاشم با آنحضرت گفتند
که یا اباالحسن بر منبر بالا رو و از برای ما نشانه ای برپا کن که خدا را از آن عبادت
پرستش کنیم حضرت ع بر منبر بالا رفت و زمانی طولانی نشست که هیچ سخن نمیفرمود در حالی
که چشم در پیش افکنده و خاموش بود بعد از آن اندک حرکت نمود و وضع نشستن را
برهم زد و راست ایستاد و خدا را ستود و بر او ثنا کفت و بر پیغمبر خدا و خانواده اش
صلوات فرستاد بعد از آن فرمود که اول عبادت و بندگی خدای تعالی معرفت و شناخت
او است و بنیاد معرفت خدا توحید و اقرار بیکانکی او است و رشته توحیدش
نفی صفات زائده بر اصل ذات از او است بگواهی دادن عقلها که هر صفت و موصوف
آفریده شده اند و کواهی دادن هر آفریده شده که او را آفریننده هست که هیچ یک از صفت
و موصوف نیست و شهادت هر صفت و موصوفی با قران و وابستگی بجز یکدیگر و شهادت
اقران بحدوث که از سر نو پیدا شده و شهادت حدوث با امتناع و باز ایستادن از ازل

وهمیش

و همیشکی که از حدوث ابا و امتناع دارد پس نه خدا را شناخته آنکه بواسطه تشبیه
ذاتش را شناخته که آنجناب را چون آفریدکان و مانند ایشان دانسته و نه او را توحید
کرده هر او را بیکانکی پرستش نموده کسیکه بکنه و پایان او رسیده و نه حقیقتش را یافته
کسیکه او را تمثیل کرده و تمثیل صورت کردن و صورت چیزی را نمودن باشد و نه باو تصدیق
کرده کسی که نهایتی را از برای آن قرار داده و نه جانب او را قصد کرده کسی که بسوی او اشاره
نموده و نه او را آهنک کرده کسی که او را مانند خلق دانسته و نه از برای او خواری نموده کسی
که او را مبعض و پاره پاره قرار داده و نه او را خواسته کسی که او را توهم کرده هر شناخته
شده بخودی خود مصنوع و ساخته شده و هر ایستاده و برپائی در غیر خود معلول آن
که علتی دارد بصنعت خدا بر او استدلال میشود و بعقلها معرفتش اعتقاد میشود و
بفطرت و آفرینش معرفت توحید حجتش ثابت میشود آفرینش خدا خلق را پرده میان او
و ایشان است که مانع دیدن است چه آنجناب از آنچه در ذات ایشان ممکن است امتناع
فرموده و ایشان از آنچه ذات واجب از اتصاف بآن ابا دارد در بایستی هستند زیرا که
ممکن است در ذات ایشان صفات چند از زیادتی و روشنی و چند و چون که در واجب
نیست و میزنجه بانکه صانع و مصنوع و حاد و محدود و رب و مربوب از یکدیکر جدا شوند
چنانکه در خطبه امیرالمؤمنین ع مذکور است تنها این خطبه و جدائی او با ایشان مفارقت
او است با اینیت بالیت که تحقق با امکانی بود ز آفرینشت و آغاز کردن ایشان را
دلیل است بر اینکه او را آغازی نیست زیرا که هر آغاز شده از آغاز کردن غیر خود عاجز
در مانده است و شاعر چه خوش گفته است که ذات نیافته از هستی بخش کی تواند
که شود هستی بخش و قرار دادن ایشان از صاحب ادات یعنی آلت و اسباب دلیل است

بانکه درا و ازان نیست بگواهی یادی او وان احتیاج صاحبان ماده و اداة پس
نامهایش تعبیر و بیان کرده ز است و کارهایش هویدا و ذاتش حقیقت است و کنه
و پایانش جدائی افکندن درمیان امور آویزه کاریش و معاینش حدود اندازه نمود ضد
از برای آنچه عزاو باشد پس بحقیقت که خدا را انداخته کسی که او را بعوض صفات
زائده و صفات ممکنات آورده و ازاو در گذشته هر که او را از و گرفته و با او احاطه
نموده و او را خطا کرده کسی که بکنه او رسیده و هر که بگوید که چگونه است و چه کیفیت
دارد او را بخلائق تشبیه کرده و هر که بگوید چرا او را معلل ساخته و هر که بگوید کی
امد او را وقت نموده که وقتی از برایش قرار داده و هر که بگوید که در چه چیز است او را در ضمن
چیزی قرار داده که او را در بر گرفته مانند ظرف و مظروف و هر که بگوید که تا چه زمان
میباشد نهایتی از برایش توهم کرده و هر که بگوید که تا چه مکان میباشد غایتی از
برایش ثابت نموده و هر که غایتی از برایش ثابت نمود او را در غایت با دیگری شریک کرده
و هر که او را با دیگری در غایت شریک کرد او را تجزی و تحلیل نموده و هر که او را
تحلیل نموده او را بصفات زائده وصف نموده و هر که او را وصف نماید در او الحاد کرده
و از حق میل کرده و خدا متغیر نگردیدن مخلوق از حال خود متغیر نمیشود و نمیگردد چنانکه
محدود باندازه نمودن محدود و محدود نمیشود آنکه یکیست بی تاویل عدد و شاره با اینکه
بگوئی که خدا احدست یا احد بمعنی یکی است چه این دلالت دارد بر اینکه در مرتبه
که او یکی هست آن نیست بلکه فی که یکی از جنس است چنانکه میگویند که زید یکی از افراد
انسان است بلکه معنی وحدت آنجناب اینست که یکتاست در کمالات که عدیل و نظیر
ندارد چنانکه میگویند که فلانکس یگانه در میان زمان است یا واحد المعنی است که انقسام نپذیرد

نیست

نیست نه در ذهن و نه در خارج و نه در عقل و نه در وهم و ظاهر و هویدا است نه
بتاویل مباشرت که با کسی روبرو شود و آشکار است نه باشکار دیدن و دیدن که کسی
او را ببیند و پنهان است نه بمزایلت و دوری و جدا است نه بمسافت مکانی و
نزدیک است نه بملاقات که بواسطه کمی مسافت بچیزی نزدیک شده باشد بلکه قرب
و بعد آنجناب از مکونات باعتبار صفات و ذات است و لطیف است نه باعتبار
تجسم که جسمی داشته باشد که چاق و لاغر و مانند آن بلکه لطافتش باعتبار آفریدن
اینها است و موجود است نه بعد از عدم که در زمانی نبوده و بعد رسیده باشد بلکه
همیشه بوده و کارها میکند نه باضطرار و ناچاری بلکه آنچه میکند از روی اختیار است
که اگر نخواهد نمیکند و تقدیر میکند و هر چیزی را اندازه میدهد نه بقوت و جولان
فکر و اندیشه و تدبیر میکند نه بواسطه حرکت چنانکه مدبران بحرکت ذهن و بدن
محتاج اند و اراده دارد نه با آهنگ و خواهنده است نه بهمت و قصد و در یابنده است
نه با آلت حس و حاسه و شنوا است نه بتوسط آلت که گوش داشته باشد و بینا است
نه باعتبار آلات که چشم داشته باشد ما نها او را در نمی توانند کشید و مکانها
او را نمیتوانند که فرو گیرند و پلکها او را نمیگیرند و صفتها او را محدود نسازند و
ادوات و اسباب او را فرو نگذارند هستیش پیش از همه چیز بی قرینه و وجودش
بر نیستی سبقت یافته و همیشگیش از ابتدا و اول گوی سبقت ربوده و بواسطه
قرار دادنش مشاعر و حواس را از برای خلائق معلوم شد که او را مشعر و حاسه نیست
و بایجادش طبیعتها جواهر را شناخته شد که او را جوهری نیست و بواسطه آنکه در
میان چیزها ضدیت و مخالفت افکنده مردم دانستند که ضدی ندارد و باعتبار

مقارنت و مصاحبت و وابستگی که در میانه چیزها قرار داده فهمیده که قرین
و یاری ندارد روشنی را با تاریکی دشمنی داده و همچنین درشتی را با نرمی و خشکی را
با تری و سردی را با گرمی و در میانه چیزهای چند که با هم دشمنی دارند چون عناصر
اربعه تألیف داده که بهم ضم شده اند و در میانه چیزهای چند که بهم نزدیک اند تفریق
و جدائی افکنده چون تفریق اجزای عناصر و کلیات آنها بجهت ترکیب در حالتی که دلالت
دارند بسبب تفریق و جدائی که داده اند بر آنکه اینها را از هم جدا ساخته و بعلت تألیف
و انضمامی که داده اند برکسی که اینها را با هم ضم نموده و اینست معنی فرموده خدای تعالی و من کل
شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون یعنی و از همه چیزی از اصناف موجودات آفریدیم
دو فرد را که هر یکی جفت دیگریست از جهت شکل مانند مرد و زن و نر و ماده هر چیز
یا بجهت تقابل چون شب و روز و ماه و آفتاب و پائیز و بهار و زمستان و تابستان
و یا بجهت مخالفت ذاتی چون روشنی و تاریکی و تر و خشک و زمین نرم و درشت و کوه
و بیابان چنانکه آسمان و زمین و بیابان و دریا و جن و انسان و غیر آن و یا بطریق مخالفت
صفاتی چون بخشش و بیداری و تندرستی و بیماری و بینائی و کوری و خنده
و گریه و شادی و اندوه و زندگی و مردگی حاصل یعنی آنکه انچه را آفریدیم جفت آفریدیم
تا باشد که شما پند پذیر شوید و بدانید که تعدد از خواص ممکنات است و واجب بالذات
قابل تعدد و کثرت و انقسام نیست و چون آن یگانه آن را به بیند که او را پرستش کنید حضرت
فرموده که پس در میانه بیش و کم جدائی افکنده تا معلوم شود که او را پیش و بعدی نیست
و همه اینها بطبایع خویش و سرشتها و مزاجی که دارند گواهی میدهند که آنکه این
طبیعتها را با ایشان عطا فرموده خود طبیعت و مزاجی ندارد و بتفاوتی که دارند دلالت

دلالت دارند بر آنکه کسی که ایشان را تفاوت داده خود تفاوتی ندارد و بواسطه
وقتی که دارند خبر میدهند که آنکه وقت را از برای ایشان پیدا کرده خود وقتی ندارد
و پاره از اینها را از پاره پوشیده و مستور ساخته تا معلوم شود که در میانه او و آنها
حجاب و پرده جز از آنها نیست چه ندیدن بواسطه نقص امکان است که عین ایشانست
او را معنی پروردگاری بود در هنگامی که هیچ مربوبی نبود که قابل تربیت باشد و حقیقت
خدا بودن و خدائی داشت در زمانی که هیچ معبودی نبود و معنی عالم و دانائی و هیچ
معلومی نبود که علم بآن تعلق گیرد و معنی خالق و آفریننده و هیچ مخلوق و آفریده نبود
و تأویل سمع و شنوائی و هیچ مسموعی نبود که قابلیت شنیدن داشته باشد و آنچنان
چنان نیست که از آن زمان که آفریده معنی خالق را از او ارث برده باشد و نه با احداث
و پدید آوردن خلائق معنی آفریننده گی را استفاده فرموده باشد و چگونه چنین باشد
و حال آنکه مذ بفتح میم و سکون ذال که از برای ابتدای زمانست در ماضی یعنی از
آن زمان باز او را صاحب غایت نکرده اند و قد که از برای تقریب زمان ماضی است او را
نزدیک نساخته و لعل که از برای امیدواریست یعنی شاید او را منع نکند و متی که از
برای استفهام از زمانست یعنی کی او را موقت نماید و حین که معنی هنگام است او را فرو
نگیرد و مع که معنی با است با او نزدیک نشود و پیوند نکند جز این نیست که ادوات خود را اندازه
میکند و آلتها بسوی نظایر خویش اشاره مینمایند و در چیزها کردارهای آنها یافت میشود
منذ که چون منذ دلالت دارد بر قدم آنها را منع نموده و قد که دلالت بر ازلیت دارد آنها را
از همیشگی باز داشته و در ساختن اگر نه این بود که بعض از یکدیگر جدا شده و باین سبب
بجدا کننده اش دلالت نموده و از هم دور گردیده و باین جهت دور کننده اش را آشکار

کرده هر آینه گردد کارش از برای عقلها ظاهر و آشکار نمیشد و بواسطهٔ آن از دیدن
در پرده رفتند و خیالها جوی آنها خالکه میکنند و عجز او در آنها ثابت گردانیده شده
و از آنها دلیل بر بیرون آورده شده چنانکه آب از چاه بیرون میآورند و با آنها اقرار و
اعتراف شناخته شده و بعقلها تصدیق بخدا اعتقاد میشود و باقرار ایمان باو کمال
میگردد و هیچ دینداری نیست مگر بعد از معرفت و معرفتی نیست مگر باخلاص و اخلاص
بکسر همزه خالص و پاک کردن و باکسی دوستی بی ریا داشتن و عبادت بی ریا
کردن و دین بی ریا داشتن حاصل آنکه اخلاص آنست که از غیر خدا بیزار باشد و بری
دل با جناب حق تعالی داشته باشد و هر کاری که کند و هر گفتاری که گوید قطع نظر از خلق
خدا کند و بمدح و ذم ایشان التفات ننماید با تشبیه اخلاص نیست و با اثبات صفات
زائده نفی غیر نیست بجهت دو نکته پس هر چه در آفریده است در آفریننده آن یافت نمیشود
و هر چه در آن ممکن باشد در کرده کارش ممتنع باشد حرکت و سکون بر او جاری و روان نشود
و چگونه بر او جاری شود آنچه آنجناب آنرا جاری ساخته یا بسوی او برگردد آنچه او آنرا
آغاز فرموده در آنهنگام ذاتش متفاوت شود و کنه و یا ذاتش صاحب اجزا گردد و معنیش
از ازلی امتناع ورزد و آفریننده را معنیی جز از آفریده شده نباشد و اگر پیش از برایش
اندازه شود آنهنگام پیشی از برایش اندازه شود و اگر تمامی از برایش طلب شود آنهنگام
او را نقصان لازم آید چگونه مستحق ازلیت باشد کسیکه از حدوث امتناع ندارد و
چگونه چیزها را ایجاد میکند کسی که از ایجاد و موجود شدن امتناع ندارد در آنهنگام
علامت و نشانهٔ مصنوع گردد یعنی او را ساخته در او برپا شود بعد از آنکه مدلول علیه
بوده که غیر برا او دلیل بوده دلیل گردد که بر غیر دلالت کند محال گردیده و جلالی

گفتار

گفتار حقی نیست و نه در سؤال کردن از او جوابی و نه در معنی آن از برای خدا العظیم
و نه در جدائیش از آفریدگان ستمی مگر با امتناع آنکه ازلی است که همیشه بوده از آنکه
در تا شود و آنچه آغازی ندارد از آنکه آغاز شود نیست خدائی مگر خدائی که برتر است از حد
وهم و بزرگتر است از اندیشه هم دروغ گفتند آنها که چیزی را با خدا برابر کردند و گمراه
شدند گمراهی دور و دور و زیان کردند زیانی هویدا و خدا صلوات فرستد بر محمد که پیغمبر او است
و آل آنحضرت که پاکانند • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رض گفت که
• حدیث کردند ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی و محمد بن یحیی بن زکریا قطان از بکر بن عبد الله
بن حبیب از تمیم بن بهلول از پدرش از ابو معویه از حصین بن عبد الرحمن از پدرش از امام
جعفر صادق از پدرش از جدش علیهم السلم که امیر المؤمنین ع مردم را امر فرمود که مهیای
جنگ معویه شوند در نوبت دویم و ایشان از این باب رغبت و تحریص ننمودند پس چون مردم
فراهم آمدند برخواست و خطبه ادا فرمود و فرمود که سپاس و ستایش خدائی را سزد
که یکیست و یگانه و بی پناه بی انبازان و منفرد و تنها است که نه از چیزی بوده و نه از چیزی
آفریده و بعرصهٔ وجود آورده آنچه را که موجود و ثابت فرموده بقدرت کامله که بواسطهٔ
آن از همه چیز جدا شده و همه چیز از او جدا شده اند که در میانه آنجناب و ایشان بهیچ
وجه مناسبتی نیست پس او را صفتی نیست که بآن توان رسید و اندازه ندارد که داستانها
از برایش در باب آن بیان توان نمود مثلها ساخته پرداخته از هر لغت که در باب صفاتش گفته
شود بآن نرسیده کلال بهم رسانیده الله و همه گردانیدن صفات بتغیر و تبدل با انواعی
که تصور میشوند در آنجا گمراه و سرگردان شده اند و در ملکوت مصنوعاتش اوهام اهل افکار
و اندیشهای عمیقه و خیالهای دقیقه سرگشته اند و جوامع تفسیر و بیان که مجمع و جامع

آنند بدون آنکه در علم او که عین ذات است رسوخ بهم رسانند و در آن فرو روند منقطع
گردیده اند و پرده های غیب از ادراک او در نزد غیبی که اسرار در او پوشیده است و از همه
پوشیده حائل و مانع شده اند و عقلهای بلند که بلندیها را میسپرند و در امور
لطیفه و چیزهای دقیقه تسلط دارند و بکنه از کبریا و جبروت او رسیدن
از آنجا باز مانده اند پس بزرگوار است آنکه همتهای دور که بهر چیز دور رسیده اند باو
نمیرسند و فطانتهای غور کننده در دریاهای مشکلات او را نمییابند و برتر است آنکه
او را هنگامی نیست که شماره در آید و مدتی ندارد که قرار گیرد و او را نعت و صفتی نباشد
که باندازه معین شود پاک و منزه است آنکه اولی ندارد که با آن ابتدا شود و پایانی ندارد
که بپایان رسد و آخری ندارد که فانی گردد او را پاک و منزه میشمارم از آنچه لایق باو
نباشد و آنجناب چنان است که خود را وصف نموده و وصف کنندگان بصفت او نمیرسند
همه چیز را در آن هنگام که آفرید جدا جدا آفرید تا بر ایشان ظاهر سازد که باو شباهتی ندارند
و آنجناب با ایشان شباهتی ندارد پس در آنها حلول نکرده تا توان گفت که آنجناب در آنها است
و از آنها دور شده تا توان گفت که از آنها جدا است و از آنها خالی نیست تا توان گفت
که در کجا است لیکن خدای سبحانه علمش بهمه آنها احاطه نموده و ساختنش آنها را استوار
فرموده و منتظم ساخته بوجهی که سزد و شاید بدقت مصلحت و حکمت و محافظتش
آنها را شمرده و ضبط نموده و غیبها که در هوا پوشیده و پنهان است و آنچه غایب پوشیدگی
دارد و در تاریکیهای شب تاریک میباشد از امور و روپوشیده نیست و همچنین
بر او پوشیده نیست آنچه در آسمانهای برتر است تا زمینهای پست تر و از برای هر چیزی
نگاه دارنده و نگهبانی را قرار داده و هر چیزی را از آنها بچیزی دیگر احاطه داده و آنکس که

احاطه

احاطه دارد و بآنچه احاطه نموده از آنها خدائیست که یکی و یگانه و پناه محتاجانست
که گردش روزگار او را متغیر نسازد و ساختن چیزی که از کتم عدم بعرصه وجود آمده
میآید او را بدشواری و زحمت نیفکند جز این نیست که بآنچه خواسته فرموده که باش
پس بوده و موجود شده و آنچه را آفریده اختراع فرموده بدون مثال و صورتی که پیشی گرفته
باشد و بی رنج و مشقتی که باو رسیده باشد و هر سازنده چیزی آنرا از چیزی ساخته
و خدا آنچه را آفریده از چیزی نساخته و هر عالمی بعد از جهل عالم شده و تعلیم گرفته
و خدا هرگز جاهل نبوده و از کسی تعلیم نگرفته و بهمه چیز احاطه فرموده از روی علم و
دانش پیش از وجود آنها پس بواسطه آنها بر علمش نیفزوده حاصل مراد آنکه علم آنجناب
بهمه چیز پیش از آنکه آنها را در وجود آورد چون علم او است بعد از آنکه آنها را موجود
ساخته بدون زیاده و نقصان و این خلایق را که موجود کرده نه بجهت آنست که پادشاهی
و سلطنت خود را سخت و محکم سازد یا ترسیده باشد که سلطنتش تمام شود یا نقصان
بپذیرد یا خواسته که بسبب ایشان بر دشمنی که جنگجو باشد یا همتائی که در باب غلبه
معارضه کند یا شریکی که در بزرگی نزاع داشته باشد یاری جوید ولیکن اینها
آفریدگانی اند پرورش داده شدگان و بندگانی اند ذلیل و خوار شدگان پس پاک و
منزه است آنکه او را گران نیامد آفریدن آنچه آغاز کرده و نه تدبیر آنچه آفریده و بآنچه
آفریده اکتفا فرموده نه از روی عجز و سستی چه قادر است که در هر دقیقه بلکه
کمتر صد هزار برابر آنچه آفریده بلکه بیشتر بیافریند ولیکن مصلحت اقتضا نمود که
بهمین مقدار از خلایق اکتفا نماید چنانکه میتواند که از برای هر کسی سه چشم یا بیشتر خلق
کند ولیکن مصلحت مقتضی آنست که بحسب عادت هر کسی را دو چشم بیشتر نباشد و آنحضرت

بسوی این اشاره فرموده که فرموده دانست آنچه را آفرید و آفرید آنچه را دانست نه باشد
در علم حادث در رسید دانست آنچه را آفرید پاینده بواسطهٔ آن بابها در سپید دند شبهه
بر او داخل شد در آنچه بیافرید ولیکن حکمی است در هم بافته و علمی است محکم و استوار
و کاردیست در نهایت متانت متوحد است پروردگاری که در آن شریک ندارد و خویش را
بیگانگی مخصوص ساخته که در آن نظیر ندارد و بزرگی و ستایش را از برای خود خالص کردانیده
که در آن رفیق ندارد و متفرد است بیگانگی و بزرگواری و ثنا و مدح و متوحد است بمجد خلاقی
و اظهار بزرگی نموده بآنچه خلائق او را ببزرگواری یاد کنند و برتر است از فرا گرفتن پیران
و پاکیزه است از ملامت و مجامعت با زنان و عزیز تر و بزرگوار تر است از همتا یکی
شریکان پس او را در آنچه آفریده ضدی و دشمنی نیست که با او مخالفت کند و نه در آنچه مالک
آن گردیده همتائی هست که با او برابری کند و هیچکس در پادشاهی که دارد شریک آنجناب
نیست یگیست و یگانه و پناه نیاز مندان که همیشه را بنیست و نابود میسازد و هلاک
میکند و آخر امر اینست میبرد آنکه همیشه بوده و خواهد بود در حالتی که یگانه است و ثنای
کثرت و ترکیب در او نیست و ازلی است که آغاز و انجام ندارد بیش از اول همه روزگار و بعد
از گردشهای هر کار چنین بوده و میباشد آنکه هلاک نمیشود و بنهایت نمیرسد باین طریق
پروردگار خود را وصف میکنم پس خدائی نیست مگر خدائی که بزرگیست در غایت بزرگی و
بزرگواریست در نهایت بزرگواری و عزیزیست در منتهای عزت و برتر است از آنچه
ستمکاران میگویند بزرگی بزرگ مترجم گوید که کلینی رضوان الله علیه این خطبه را
در کتاب مستطاب کافی ذکر کرده و بعد از ذکر مدح و ثنائی که در خور قابلیت این خطبه است
بعضی از فقرات آنرا شرح نموده که ترجمهٔ آنرا در کتاب تحفة الاولیا بیان کرده‌ام هر که خواهد

بان

بآن کتاب رجوع کند • و حدیث کرد ما را باین خطبه احمد بن محمد بن صقر صائغ گفت که
حدیث کرد ما را محمد بن عباس بن بسام گفت که حدیث کرد مرا ابوزید سعید بن محمد
بصری گفت که حدیث کرد مرا عمره دختر اوس گفت که حدیث کرد مرا جدم حصین بن عبد
الرحمن از پدرش از ابو عبد الله حضرت جعفر بن محمد از پدرش از جدش علیهم السلام که
امیر المؤمنین علیه السلام در هنگامی که مردم را امر فرمود که مهیای جنگ معویه شوند در نوبت
دویم این خطبه را خواند • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث
کردند ما را محمد بن حسن صفار و سعد بن عبد الله هر دو از احمد بن محمد بن عیسی و هیثم بن
ابی مسروق نهدی و محمد بن حسین بن ابی الخطاب همه ایشان از حسن بن محبوب از عمرو بن
ابی المقدام از اسحق بن غالب از حضرت امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام که فرمود رسول
خدا صه در بعضی از خطبهای خویش فرمود که سپاس و ستایش خدائی را سزاست که در اولیت
خود تنها بوده و در ازلیت بالاهیت و خدائی بزرگی را بر خود بسته و بکبریا و جبروت
تکبر و بزرگواری مینمود ابتدا کرد آنچه را اختراع فرمود و ایجاد کرد آنچه را آفرید بی آنکه
آنها را از سر نمونه پدید آورد بدون مثال و مانندی مانند آنکه چنان باشد که پیش کرفته
شده باشد چیزی از آنچه آفرید پروردگار ما که قدیم است بلطف ربوبیت و پروردگاری
خویش و بعلم آگاهی و اطلاع خود شکافت و گشود و باستواری قدرت و توانائی که دارد
آفرید همه آنچه را آفرید و تاریکی شب را بسوی عمود صبح شکافت بعضی تاریکی شب را بعد و دو
نمود آورد پس هیچ تبدیل و تغییر دهنده نیست که خلق او را تغییر دهد بعضی دینی که حق تعالی از برای
بندگان آفریده و این نهی است در صورت نفی یعنی تبدیل مدهید دین خدا را که از برای شما
مخلوق کرده اند یا اسرار او نیست که آنرا تبدیل دهد و هیچکس نیست که آنرا تبدیل دهد و محو

و نابود کرد انند و همچنین نفران بعد از این که سفرها باید و تغییر دهنده نیست که صنع او را تغییر دهد
و بس اندازه نیست که حکم او را تعقیب نماید و رد کننده نیست که امر و فرمان او را رد کند
نجای راحت و آسایشی از دعوت او نیست و ملالت او را زوال و نیستی نباشد و مدتش را
انقطاعی نیز و او است که خود هستی است در اول و دائمی است که هستی خواهد بود آنکه سوی
خویش در پرده رفته در نزد آفریدگان در افق رفیع و عزت بلند و پادشاهی بر بلند و بالای
هر چیزی بر آمده و از هر چیزی نزدیک شده بلی سبب از برای خلقش ظاهر و آشکار شده بی
آنکه چنان باشد که دیده شود و آنحجاب در منظرگاه بلند تر است بل خصایص توحید او را
داشت چون سوی خویش در پرده رفته در بلندی که دارد در بلند شد و از خلقش پنهان شد
و رسولان را بسوی ایشان فرستاد تا آنکه او را حجت رسا باشد بر خلقش و رسولانش
بسوی ایشان گواهانی باشند برایشان و در میان ایشان پیغمبران را برانگیخت در حالتی
که مژده دهندگان و ترسانندگان بودند لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ
بَيِّنَةٍ یعنی تا هلاک و نابود شود هر که هلاک شد از روی حجت ظاهر و زنده شود هر که
زنده شد از روی بینه و گواه آشکار و از برای آنکه بندگان بدانند از پروردگار خویش و
تعقل نمایند آنچه را که جاهل بودند و آنرا نداشته بودند پس او را بپروردگاری که دارد
بشناسند بعد از آنکه انکار کرده بودند او را و بخدائی یگانه که باشند بعد از آنکه ستیزه
کرده و از راه بیرون رفته بودند • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضه گفت که
حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس هر دو گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن احمد
بن یحیی از بعضی از اصحاب ما یا اصحاب خویش که آنرا مرفوع ساخته گفت که مردی بخدمت حضرت
حسن بن علی علیهما السلم آمد که با آنحضرت عرض کرد که یا ابن رسول الله پروردگار خود را از برایم

وصف کن تا آنکه گویا من بسوی او می‌نگرم و او را می‌بینم پس حضرت حسن بن علی علیهما
السلام زمانی طولانی چشم در پیش افکنده خاموش بود بعد از آن سر خود را برداشت و
فرمود که سپاس و ستایش خدائی را سزاوار است که او را اولی نبود که دانسته شود و نه آخری
که بپایان رسد و نه پیشی که دریافته شود و نه بعدی که باندازه درآید و نه غایت و مدتی
و نهایتی که در باب آن تا گفته شود که کسی بگرید که تا کی و چه زمان می‌باشد و نه شخصی
تا آنکه پاره پاره شود و نه اختلاف صفتی که نهایت و پایانی بهم رساند پس نه عقلها و خیالهای
آنها صفتش را دریابند و نه فکرها و خطرات و اندیشهای آنها که در دل درآیند و نه عقلهای
خالص و فهمهای آنها تا آنکه بگویند که کی و در چه زمان بوده و نه از چه چیز ابتدا و آغاز
شده و نه بچه ظهور و غلبه داده و نه در چه پنهان است و نه تارک است تا بگویند که چرا
نکرده خلق را آفرید پس آغاز کننده بود از بی بدید آورنده آغاز کرد آنچه را اختراع فرمود
و اختراع فرمود آنچه را آغاز کرده و کرد آنچه خواست و خواست آنچه افزود اینست خدا آن
که پروردگار زمین و پروردگار عالمیانست • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید
رضه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از عباد بن سلیمان از سعد بن سعد که گفت
حضرت ابو الحسن امام رضا عم را از توحید سؤال کردم فرمود که آن همانست که شما بر آنید
پدرم رضه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم و یعقوب بن یزید
هر دو از ابن فضال از ابن بکیر از زراره از امام جعفر صادق عم که گفت شنیدم از آنحضرت
و در باب قول خدای عز و جل وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا نص میگفت
که فرمود آن توحید اثبات خدای عز و جل را و تنزیه آید اینست که و از برای خدا کردن
نهاد هر که در آسمانها و زمین است از روی طوع و رغبت و کراهت و نفرت • پدرم رضه گفت

که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین از محمد بن
سنان از اسحق بن حرث از ابو بصیر که گفت حضرت امام جعفر صادق ع حقه را بیرون آورد
و از آن حقه پاییچه کاغذی را بیرون آورد پس دیدیم که در آن نوشته بود که پاک و منزه
میشمارم خدائی را که یگانه است آنکه غیر از او خدائی نیست قدیم و همیشه که چیزها را آغاز
کرده و آنکه او را آغازی نیست و دائم و همیشه که او را نیستی نباشد و زنده که نمیرد و
آفریننده آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود و هر چیزی را بدون آموختن میداند اینست
خدائی که او را شریکی نیست • حدیث کرد ما را محمد بن قاسم مفسر رض گفت که حدیث کردند
ما را یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدران خویش از حضرت حسن بن
علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا از پدرش از جدش علیهم السلم که فرمود مردی بسوی
امام رضا ع برخواست و با آنحضرت عرض کرد که یا ابن رسول الله پروردگار خود را از برای ما
وصف کن زیرا که کسانی که پیش از ما بوده اند با آنان که در نزد ما هستند با اختلاف
کرده اند حضرت امام رضا ع فرمود که هر که پروردگارش را بقیاس وصف کند در
همه روزگار پیوسته در آشفتگی باشد و از راه راست مائل شده بکجی کوچ کننده و رونده
و از راه حق گمراه شده و افتاده باشد و آنچه بگوید خوب و زیبا نباشد او را میشناسم بآنچه
خودش را بآن شناسانیده بدون دیدن و وصف میکنم او را بآنچه خودش را بآن وصف
فرموده بدون صورت بحواس ادراک یافته نمیشود و او را بمردم قیاس نمیتوان کرد شناخته
شده است نه بتشبیه و نزدیک است با وجود دوریش بدون مانند بآفریده خود مانند نمیشود
و نه تشبیه و حکمش ستم نمیشود و نمیکند خلق بسوی آنچه دانسته منقاد و فروتنی مینمایند
و برآنچه در مکنون و پوشیده از کتابش نوشته شده در کند بندگان نه خلاف آنچه از ایشان

دانسته میکنند نه غیر آنرا میخواهند پس او نزدیک است که بعید و دور است که دوری
ندارد بتحقیق و اثبات میشود و او را مانند نمیتوان کرد و بیگانگی پرستش میشود و او را با
پاره فرض نمیتوان نمود شناخته میشود بآیات و ثابت کرده میشود بعلامات پس خدائی
نیست غیر از او که بزرگوار و بلند رتبه و برتر است پس آنحضرت ع بعد از کلامی دیگر
که بآن تکلم نمود فرمود که حدیث کرد ما را پدرم از پدرش از جدش از پدرش علیهم السلم از
رسول خدا ص که آنحضرت فرمود که خدا را نشناخته هر که او را بآفریدگانش تشبیه کرده
و او را بعدالت وصف ننموده هر که گناهان بندگانش را باو نسبت داده و مؤلف میگوید
که این حدیث طولانی است که ما از آن موضع حاجت را ذکر کردیم و این را بتمامه در تفسیر قرآن اخراج
کرده ام • حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رض از محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد
از عبدالله بن محمد از علی بن مهزیار که گفت امام محمد تقی ع بخط خویش بسوی مردی نوشته
بود پس آنرا خواندم در دعائی که آنرا نوشته بود که بخواند یا ذا الذی کان قبل کل شیء
ثم خلق کل شیء ثم یبقی و یفنی کل شیء و یا ذا الذی لیس فی السموات العلی ولا فی
الارضین السفلی ولا فوقهن ولا بینهن ولا تحتهن اله یعبد غیره یعنی ای کسی که پیش
از هر چیز بوده بعد از آن هر چیزی را آفریده بعد از آن میماند و هر چیزی نیست و نابود میشود
و ای آنکه نیست در آسمانهای زبر رفعنده و در زمینهای زیر رونده و در زیر آنها و نه در میان
آنها و نه در زیر آنها خدائی که پرستیده شود غیر از او • حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه
رض از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبدالله برقی از محمد بن عیسی یقطینی از سلیمان
بن راشد از پدرش از مفضل بن عمر که گفت شنیدم از امام جعفر صادق ع که میفرمود حمد از
برای خدائیست که نزاد تا ارث خورد یا از او ارث برده شود و نزاده شد تا انباز گیرد • حدیث

کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله
کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسمعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را علی بن عباس گفت که
حدیث کرد ما را اسمعیل بن مهران کوفی از اسمعیل بن اسحق جهنی از فرج بن فروه از مسعدة
بن صدقه که گفت شنیدم از امام جعفر صادق ع که میفرمود در بین آنکه امیر المؤمنین
ع در مسجد کوفه بر منبر خطبه میخواند ناگاه مردی بسوی آنحضرت برخاست و عرض کرد که
یا امیر المؤمنین پروردگار خود را از برای ما وصف کن تا آنکه دوستی ما از
برای او بیفزاییم و معرفت باو را زیاد کنیم پس امیر المؤمنین ع بخشم آمد و ندا در داد که بخوانند
جماعت حاضر شوید بعد از آن مردم جمع شدند تا آنکه مسجد با اهلش پر شد پس آنحضرت
برخاست و رنگش متغیر بود و فرمود که حمد از برای خدائی است که منع و بخل نمودن مال او را
بسیار نکند و عطا و بخشش کردن او را مانده و کاهل نگردانده که بر بخشش کند چون زمین
کم گیاهش بر نیاید زیرا که هر بخشنده کم کند یا نقصان پذیرد غیر از او زیرا که مال او پر نعمت
و استوار است بفوائد نعمتها و زیادتی بخششها و قسمتها و بجود و بخشش خود روزی خلق را ضامن
شده و ایشان را عیال خود ساخته متکفل احوال ایشان میشود و ایشان را کفایت میکند
پس راه طلب از برای رغبت کنندگان بسوی او روشن و هویدا است و التماس بآنچه از او
سؤال شده بخشنده تر نیست از خودش بآنچه سؤال نشده و روزگاری باو مختلف نشده
که حال از او مختلف شود و اگر آنچه را که معدنهای کوهها از آن شکافته شده و از آنها
بیرون آمده و صدفهای دریاها از آن خندیده از پارههای نقره و شمشهای طلا و دانهای
مرجان و مروارید ببخشد ببعضی از بندگانش ببخشد هر آینه این امر در جودش اثر نکند و وسعت
آنچه را که در نزد او است تمام نگرداند و از ذخیرهای بیکران آنقدر در نزد او باشد که مطالب

سؤال

سؤال با سؤال کنندگان آنرا نیست و نابود نماید و بجهت بسیاری بذلی حضور نکند
زیرا که او صاحب جود بیست که بخششها او را کم نکند و اصرار و مبالغه و الحاح کنندگان
او را بخیل نسازد و جز این نیست که شأن و کارش چون چیزی را خواهد آنست
که آن میگوید که باش پس پیدا میشود مراد آنست که چون حق سبحانه و تعالی اراده فرماید
که چیزی را بعرصه وجود آورد غیر از آنست که باو بگوید که باش پس فی الحال پیدا میشود و
موجود میشود بی آنکه ماده و علاقه داشته باشد آنکه همه فرشتگان با آنکه یکی ایشان
از کرسی کرامتش و طول شیفتگی جانهای ایشان بسوی او و بزرگ داشتن جلال عزتش
و قرب ایشان از غیب ملکوتش عاجز شدند که از کارش بدانند مگر آنچه را که ایشان را
اعلام فرموده و ایشان نسبت بملکوت قدس در جائی هستند که ایشانند یعنی کسی مثل
ایشان نیست و از معرفت آنجناب بر آنچه ایشان را بر آن آفریده آنست که گفتند سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ
لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ یعنی تسبیح میکنیم ترا و در مییابیم ترا از آنکه
غیر تو عالم باشد و ما را بغیبی که نرسد که در اقوال و افعال تو زبان اعتراض کشائیم هیچ
دانشی نیست ما را مگر آنچه تعلیم داده ما را بدرستیکه توئی بسیار دانای محکم
کار صواب کردار که چیزی بر تو پنهان نیست و هر چه کنی و گوئی بوجه علم و حکمت باشد
پس گمان تو چیست ای سائل بکسی که او چنین است او را تسبیح میکنیم و مجملا او منزه از حالات
نگشته و اثر نو پیدا نشده که تغیر و انتقال در او ممکن باشد و میان گشتن حالات با
سالها در ذاتش تصرف نشده و زمان در او نقشها و رنگها باو مخالف نگردیده و آنکه
ضدی نموده آنکه آنچه یکتا را اختراع کرده و از سر نو پدید آورده بدون مثالی که آنرا تصرف
نموده و پیروی آن کرده باشد و نه اندازه که بر روی آن رفته باشد و در باب آن اقتدا ء

و برابری کرده باشد از معبودی که پیش از او بوده [پادشاه] و صفت با او ملاحظه نکرده و نگذارد که او را فرو
نگرفته که بدین پایه نمی آیند آنجناب را باندازه‌ها شناختی باشد پیوسته چیزی مانند او
نبوده در حالتی که از صفت آفریدگان برتر بوده و دیدها کند شده و خیالها پیرایه اند از آنکه
او را بیابد تا بعیان و دیدن بجنبد و بی‌عیب دیدن موصوف باشد و بذاتی که کسی عزّ اسمه
آن را بیندازد نتوانسته اند کرد خلقش معروف باشد و مجیب باشد که دارد برابر چنین
چیزها از موقع بیندازد صاحب توهّم و خیال در گذشته و از جا بر آمده و بلند شده از آنکه
در یابد که اندیشه‌های صاحبان اندیشه که دریافت کند عظمتش را فرو گیرد و جنس او را مانند
نیست تا آنکه آنچه آفریده با او شباهت داشته باشد و همیشه دور بوده اهل معرفت که با او
عارفند از امثال و اضداد منزه و دور بوده دروغ گفتند آنها که چیزی را با خدا برابر کردند
و عدیل و شریکی را از برایش قرار داده اند زیرا که او را بمثل اصنام خود تشبیه کردند و بجاهای
خود نشان آفریدگان او را وصف نمودند و باندازه که از اندیشه‌های وهمهای ایشان متولد
شده او را بجزوی و پاره پاره گردانیدند و بطبیعتهای عقلهای خود او را با آفریدگان که قوّتهای
ایشان اختلاف دارد اندازه کردند و چگونه کسی که قدرش باندازه در نیاید در اندیشه‌های
خیالات معتقد باشد و حال آنکه اندیشه‌های عقول گران که در دل در آید در باب همان
کنه ربّانیش گمراه شده اند زیرا که آنجناب از آن بزرگوارتر است که عقول [illegible] آدمیان
باندیشه کردن او را باندازه در آورند یا فرشتگان با قربیکه دارند بلکه رتبه تعریفش [illegible] بنمایند
کردنی با او ملاحظه نمایند و کبریا گردش را فرو گیرند از آن برتر است که او را همتائی باشد یا آن
تشبیه شود زیرا که او لطافتی دارد که هرگاه خیالها خواسته باشند که در کوچهای غیبهای ملک
و پادشاهیش راه فرود آیند و اندیشه‌های دور از خطر وسواس قصد کنند که دانستن ذاتش را

مربلند

دریابند و دلها بسوی او شیفته و حیران شوند از برای آنکه از او چیزی را فراهم آورند
که وصف ذاتش تکیف باشد و کیفیتی داشته باشد و در آنجا که گمانها عقول هامون گرد
دشت و زمین خوار و هموار یا سختی پنهان در دو داند شود بحالتی که صفات با آن نمی‌رسند
تا آنکه علم خدا ایشان را بیابند و با آن برسند باز زده شوند در حالتی که دور و حیران و خیره
باشند و اینها دریاهای تاریکیهای غیبها را قطع کنند و در آنها بگردند و جولان زنند
در حالتی که رستند و رهیده و بسوی آنجناب رسیده باشند پس جهت آنکه پیشانی آنها
خورده و بناخوشی و درشتی از آن باز داشته شده اند برمیگردند با اعتراف و اقرار باینکه
تمیل کردن از راه راست و از راه گردیدن و در پیرامه رفتن بکنه معرفتش نتوان رسید
و اندیشه از اندازه جلال عزّتش دور صاحبان اندیشه‌ها خطور نکند بجهت دوریش از
آنکه در توهّمهای اندازه شدگان باشد زیرا که آنجناب خلاف آفریدگان خوش است پس
او در میان آفریدگان مانندی نیست و چنان نیست که هر چیزی بعدیل و نظیر خود تشبیه
میشود و امّا آنچه از برایش عدیل و نظیری نیست چگونه بغیر مثال خود تشبیه میشود و او
نخستین که چیزی پیش از او نبوده و پسینی که بعد از او چیزی نیست دیدها از مجلاء [illegible]
و طلبه جبروتش باو نرسند زیرا که آنها را منع کرده بحجابها کرده که کسی بستری و در هم
نفزایش نمیتوان شد و در آن در نمیتوان رفت و شناخت نخهای پرده‌هایش پاره
نمیشود که محتجب اوند عرش پس رسید بانکه کارها از مشیت و خواستش صادر گردیده و پیشانی
صاحبان تجبّر و کبر نکشان در نزد جلال عظمتش خواری نموده و گردنها از برایش خضوع
و فروتنی کرده اند و روبها از ترس خوار و ذلیل شده اند و زبانهائی که آثار اندیشه
آورده آثار حکمتش ظاهر و هویدا شده و هر چیزی که آفریده از برایش حجّت گردیده و بسوی

نسبت بهم رسانیده پس اگر آفریده خاموشی باشد همچنین بتدبیر در آن گویا است پس اندازه
فرمود آنچه را آفریده و اندازهٔ آنرا استوار کرده است و هر چیزی را بلطف تدبیر و باریک بینی
آن بجای خود گذاشت و آنرا در جهتی روان ساخت پس چیز اندازه شده بمنزلت و مرتبه او
نرسیده و در نزد منتهی شدن بسوی منتهیش کوتاهی نکرده و در هنگامی که آنرا امر فرموده برفتن
بسوی ارادهاش دشوار نشد بدون رنج کشیدن چیزی بجهت مانندگی و بجوری که باو رسیده
باشد و نرنجید بانکه برای مخالفه از برای تدبیر امرش پس آفریدهاش تام و کامل گردیده و طاعتش را
گردن نهاد و مانند آن هنگامی که خدا او را بسوی او بیرون آورده بود اندوهی لجاجتی کرده
درنگ کاهلی در نزد آن حائل شده و نرسید بتبدیل و از هم جدا کرده میل و کجی آنها را راست کرده و
نشانهای اندازهای آنها را بنهایت و غایت رسانیده و تقدیرش درمیان چیزی چند که
با هم ضدیت داشتند آنها ملایمت داده و آنها را فراهم آورده و اسبابهای بنهای آنها را
پیوند کرده و دو رسانده رنگهای آنها مخالف انداخت و آنها را جدا و پراکنده نموده جمالی که
اجناس و انواعی چند نکرده در اندازهها اختلاف دارند و همچنین در طبایع و هیئتها او لکین
خلایقی که صنعت آنها را استوار کرده است و آنها را بر آنچه خواست آفریده در هنگامی که آنها را اختراع
کرده و از سر نو پدید آورده علمش احسان افشاندن آنها را درست ترتیب داده و در رشته کشید
و تدبیرش حسن تقدیر آنها داده بر یافتهای سایل بدانکه هر کس که پروردگار بزرگوار ما را تشبیه
کرده بتباین و از هم جدا شدن اعضای آفریدگان او و بهم پیوستن سرهای استخوانها
که در مفصلهای ایشانست چون سر سرین که استخوان ران در آنست و سر بازو که استخوان طرف
شانه در آنست و همچنین مفصل زانو و غیر اینها که بتدبیر حکمتش در پرده نهفته اند پنهانی آنچه در دل
گرفته بر معرفتش نبسته و که بروی نرفته و بآن اعتقاد نکرده و دلش مشاهده بیقین بآن ننموده که

اورا همتائی نیست و گویا که او بیزاری جستن پیروان را از پیروی شدگان نشنیده و داستان
میگویند که تَاللّٰهِ اِنْ کُنَّا لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ اِذْ نُسَوِّیکُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِینَ یعنی بخدا سوگند بدرستیکه
که ما بودیم هر آینه در گمراهی هویدا و پیدا در وقتی که برابر میکردیم شما را با پروردگار عالمیان
و این آیه در شان کافران و گمراهان و پیروان شیطانست که در روز دوزخ در مقام اختصام
میگویند پس هر که پروردگار ما را با چیزی برابر کند بتحقیق که نظیر و شریکی را از برایش
قرار داده و آنکه عدیل و نظیر از برایش قرار دهد کافر است بآنچه محکمات آیاتش بآن فرود
آمده و شواهد حجتهای بیناتش بآن گویا شده زیرا که او خدائیست که در عقلها نهایت و
پایانی ندارد که در روزگار باد و فکر آنها مکیف باشد که کیفیتی از برایش گفته باشد و
در جنبش دلهای اندیشههای همتهای نفسها محدود و متصرف باشد که کرانه اندازه و تغییری
از برایش اثبات کرده باشند آنکه اقسام چیزها را ایجاد میفرماید بلعون اند چیزی که بآن
محتاج باشد و نه قریحه طبیعتی که دل بآن بسته باشد و خاطری که در آن نهان داشته
باشد و نه تجربه و آزمایشی که آنرا از مرور حوادث دهور گرفته و کسب نموده باشد و نه
شریکی که او را بر اختراع عجایب امور یاری داده باشد آنکه چون عاجز گشتگان از حق
او را تشبیه کردند با آفریده که در صفاتش متفق و بحدودات و در طبقاتش صاحب اطراف
و نواحی مختلفه و آنچه بنهت و جل بجوهری خود موجود بوده نه بآیات با ادانی که قرار داده مرید
نیست و نابود شده که چنان باشد که او را اندازه کرده باشند حق اندازهٔ او باینکه او را
تعظیم نموده باشند چنانکه سزای تعظیم او است و او را نشناخته باشند چنانکه حق
شناختن او است پس آنچنانست بنمیتر نرسیده و در دانستن خویش از اشتراکیت همتایان ولهذا
شدن از قیاس و اندازه کردن کسانی که او را باندازها اندازه کرده اند از کافران از بندگانش

فرمود که وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ
مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ که ترجمه‌اش در باب چهارم خواهد آمد پس
آنچه قرآن تو را بر آن دلالت کند از صفتش همان را پیروی کن تا آنکه در میان تو و پیغمبر نورش
پیوند دهد و بآن اقتدا نما و بنور هدایتش روشنی بجو زیرا که آن نعمت و حکمتی است
که آنها را بتو داده اند پس آنچه را که بتو داده اند بگیر و از جملهٔ شکر کنندگان باش و آنچه
شیطان تو را بر آن دلالت کند از آنچه نه در قرآن وجوب آن بر تو است و نه در سنت پیغمبر
یا ائمهٔ هدی اثر و نشان آنست پس علم آن را بسوی خدای عز و جل واگذار زیرا که این منتهای
حق خدا است بر تو و بدانکه راسخان در علم آنانند که خدا ایشان را از در رفتن بزور در
درها و پیشگاهها که در نزد غیبها زده شده بی نیاز کرده پس ملازم اقرار و اعتراف
بجملهٔ آنچه تفسیر و باطنش را ندانسته اند از غیب و نهانی که محجوبات گردیده اند و گفتند
که آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا یعنی گرویدیم بمتشابه همه محکمات و متشابهات از نزد پروردگار
ما است پس خدای عز و جل اعتراف ایشان را بعجز و درماندگی از فرا گرفتن آنچه را که بآن احاطه
نکرده اند از روی دانش مدح و ستایش کرده و ترک ایشان تعمق را در آنچه بحث و کاوش
از آن را تکلیف نکرده از ایشان رسوخ نامیده و رسوخ بمعنای استواری و ثابت و پابرجای
بودنست پس بر این اقتصار کن و عظمت خدا را باندازهٔ عقلت اندازه مکن که از جملهٔ هلاک
شوندگان خواهی بود • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رض گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسمعیل برمکی گفت که
حدیث کرد ما را علی بن عباس گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد اشعری از فتح بن یزید
جرجانی که گفت بخدمت ابو الحسن حضرت امام رضا ع نوشتم و او را سؤال کردم از چیزی

از توحید خدا پس بخط مبارک خود بمن نوشت و جعفر گفت که فتح آن نامه را بسوی من
بیرون آورد و من آن را خواندم بخط امام رضا ع که بسم الله الرحمن الرحیم سپاس و ستایش
از برای خدا است که ستایش را ببندگانش الهام فرموده و در دلهای ایشان انداخته تا بفهمند
و ایشان را بر فطرت معرفت و شناخت ربوبیت و پروردگاری خویش آفریده که اگر کسی
ایشان را گمراه نکند و بر آنچه آفریده شده اند واگذارد او را بشناسند و التزام معرفتش
نمایند آنکه بآفریدن خلائق بر آفریدگان خویش بوجود هستیش رهنمائی نموده و بحدوث
خلقش بر ازلیت و همیشگی خویش دلالت فرموده و بواسطه شباهت ایشان بیکدیگر بر آنکه
او را مانند و نظیری نیست رهبری کرده و بآیات و علاماتی که قرار داده ما ایشان را بر قدرت
و توانائی خود گواه گرفته آنکه ذات مقدسش از صفات زائده بر آن امتناع دارد و دیدنش
از دیدها ابا و امتناع دارد و احاطه باو از خیالها سر باز میزند چه چشمها او را نتوانند
دید و خیالها او را نتوانند رسید هستی او را ابتدائی نیست که تمام شود و بقای او را غایتی نه
که بانجام رسد و فنا پذیرد حواس او را فرو نگیرد و پرده های جسمانی او را نپوشانند و پرده میان
او و آفریدگانش که مانع دیدن است آنست که ایشان را آفریده زیرا که احتجاب از آنچه در ذاتهای
ایشان ممکن است امتناع فرموده و از برای آنکه ذاتهای ایشان از آنچه ذاتش از آن امتناع
و با آن ابا دارد امکان دارند و سر باز نمیزنند و نیز بجهت آنکه صانع و مصنوع و رب و مربوب
و حاد و محدود از یکدیگر جدا شوند آنکه یکیست نه بتأویل عدد بآن معنی که یکی است و آفریننده
نه بمعنی حرکت چنانکه خلائق در صنعتهاشان میکنند شنوا است لیکن نه بادات که گوش
باشد بینا است اما نه بتفریق آلت که چشم باشد و دیگر تفریق آلت در گوش است
و مراد از تفریق آلت تفریق هوای منکیف است در سوراخ گوش و دخول آن در مسامات خلل

وفرقی که دارد با مراد تقسیم قوه سامعه است بر مسموعات که یکبار آنرا متوجه شنیدن این
و یکبار بهتای شنیدن آن کرداند چنانکه مراد از تفریق آن چشم در اینجا تقسیم قوه
باصره است بر مبصرات که یکبار آنرا متوجه دیدن این و یکبار بهتای دیدن آن کرداند و
در همه جا حاضر است نه بطوری که با خلائق یکدیگر را مس کنند که عضوی را بعضوی بسایند
و از هر چیزی جدا است اما نه بوضع دوری و بطول مسافتی که در میانه فاصله باشد
و از هر چیزی پنهان است و در نهان آن اما نه بطریق پنهان شدن و دفن کردن چیزها
و ظاهر و هویدا است که دیدها و بینائیها اکر در هر چیزی فرو میروند و در آن جاری
و روان میشوند بکنهش نرسیده خسته شده اند و بوجودش چنالاتی را که جولان میزنند
از هر جنبه بر آورده اقلّ دینداری و انقیاد و فرمان برداری خدا معرفت او است و کمال
معرفتش توحید و اقرار بیکانکی او است و کمال توحیدش نفی و دوری صفات زائده بر
اصل ذات است از او بجهت آنکه هر صفتی کواهی میدهد که غیر موصوف است و موصوف که
آنرا بصفتی وصف نمودی شهادت میدهد که غیر صفت است و هر دو بر خود شهادت میدهند
بدو بیت و دو نابودن یکدیکر بجهت آن ممتنع و محال است چه هر کاه تعدد و کثرت در او باشد
اجزا برای سبقت دارند و این مستلزم نفی قدم و اثبات حدوث او خواهد بود پس هر که
خدا را وصف کند بما به الاشتراک و ما به الامتیاز حد او ندانسته را از برایش قرار داده
و هر که حدی را از برایش قرار دهد او را بعدد و شماره در آورده چه حد تعدد و کثرت را لازم دارد
زیرا که آن مرکب است از جنس و فصل و هر که او را اشاره در آورده و از لت او را باطل
کرده چه جز و دانستن با آن منافات دارد و هر که بکوید که چکونه است و چه کیفیت دارد
او را در معرض صفات زائده و صفات ممکنات در آورده و هر که بکوید که در چه چیز

او را

او را محمول قرار داده که چیزی حامل او است و او را بر داشته و هر که بکوید که در کجا است
بعضی از مکانها را از او خالی فرض نموده و این مستلزم اختصاص بمکانی است که غایت
را لازم دارد چه هر چه در مکانی باشد آنرا غایات و اطراف و نهایات لازم است و هر که بکوید
که ناچیز نهان میباشد او را صرف کردانیده که وقتی را از برایش قرار داده عالم و دانا بود
در هنگامی که هیچ معلومی نبود که علم بآن تعلق کیرد و خالق و آفریدکار بود در وقتی که
هیچ مخلوق و آفریده نبود و پروردکاری داشت در زمانی که هیچ پرورده نبود که قابل
تربیت باشد و معبودیت داشت در اوانی که هیچ عبادت کننده نبود که عبادت کند و پروردکار
ما را چنین وصف باید نمود و اجتناب بالاتر است از آنچه وصف کنندکان او را وصف
میکنند. حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضه کفت که حدیث کرد ما را محمد
بن ابی عبد الله کوفی کفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسمعیل برمکی کفت که حدیث کرد ما را
علی بن عباس کفت که حدیث کرد ما را حسن بن محبوب از حماد بن عمرو نصیبی که کفت حضرت جعفر
بن محمد را از توحید خدا سؤال کردم فرمود یکیست که پناه نیاز مندان است و ازلی که
همیشه بوده و صمدی و بی نیازی که او را سایه و روحی نیست که او را نکاه دارد و آنجا
چیزها را اساسها و روحهای آنها نکاه میدارد عارف است بمجهول و معروف است نزد هر جاهل
معنویات بسوی انفراد و تنهائی نه خلق او را میبیند و نه او در خلق خود است و محسوس
در نیابید و جستجو نشود و دیدها او را در نیابد بلند شد و نزدیک کردید و نزدیک شد
و دور کردید و نا فرمانی شد و آمرزید و فرمان برداری شد و شکر کذاری کرد بعطای
جزای آن و زمینش کرها کرد او را فرا نکرد و آسمانها فرش او را بر ندارد و بدستی که او بردارنده
چیزها است بتوانائی خویش منسوب است بسوی دولم و هیچکی نه فراموشی دارد و نه لهو

وبیهوده کاری ونه غلط میکند ونه بازی ونه اراده او را فصل بعد ایست بلکه اراده اش
بالا ماصل موجود میشود وفصل وحکومتش جزاء دار و وزمانش واقع است کسی را ازاد
نا ارشد دهد یا میراث برده شود وکسی او را زاد تا شرکت کند یا شریک بهم رساند وهیچکس
از برای او همتا نبوده ونخواهد بود • ودر همین اسناد از علی بن عباس مرویست که گفت حدیث
کرد ما را یزید بن عبدالله از حسن بن سعید خزاز از بعضی از رجال خویش از امام جعفر صادق ع
که فرمود لفظ الله که فارسی آن خدا است نامی از نامهای او غایت در پایان کسی است که آنرا
معنی وصاحب غایت کرده باشد و آنکه غایت قرار دهنده است یعنی ذات مقدس غیر غایات
ومرادات است که اسم غیر مسمی است واحتمال دارد که لفظ حدیث بمعنی باشد باین معنی که معنی غایات
نیست همان معنی که مذکور شد ودر اکثر نسخ کاف بغیر مغیات واول چنین است که الله غایة
از غایات آنچه ولیکن آنچه در کتابست اظهر مینماید تتمه حدیث بربوبیت وپروردگاری یگانگی
نمود وخود را بعز علو عبادت دانانه نداری وصف فرمود پس آنکه خدا را یاد میکند بغیر خدا
معنی غیر نامهای خود است وهر چیزی که نام چیز بر آن واقع شود غیر از خدا مخلوق و آفریده است
آیا نمی بینی گفتار شنیدگی که العزة لله یعنی غلبه وارجمندی مخصوص خدا است والعظمة لله
یعنی بزرگی همه از برای خدا است و فرموده که ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها یعنی از برای خدا است
نامهای نیکو یا نیکوتر پس بخوانید او را بآنها و فرموده که قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا
فله الاسماء الحسنی یعنی بگو … او را الله یا بخوانید او را رحمن یعنی بخواهید ذات مقدس را
الله بنامید بخواهید رحمن نام کنید چه هر یک از این دو نام که او را بخوانید و او را بآن مسمی
گردانید روا باشد زیرا که او را نامهای نیکو یا نیکوتر است وهمه هم نیکو است وآن ذات
مقدس است تتمه حدیث و نامها مضاف و منسوبند بسوی او وآن توحید خالص است که شاه

کثرت

کثرت در آن نیست • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رض گفت که حدیث کرد
ما را ابو الحسین محمد بن ابی عبدالله کوفی گفت که حدیث کرد مرا موسی بن عمران از حسین
بن یزید از ابراهیم بن حکیم بن ظهیر از عبدالله بن جریر عبدی از حضرت جعفر بن محمد ع که
میفرمود حمد از برای خدا ایست که محسوس نمی آید و حس نمیشود و او وادراک نتوان نمود
و بحواس پنجگانه ادراک نتوان یافت و بخیال در او واقع نشود و زبانها او را وصف نتوانند
کرد پس هر چیزی که حاسها آنرا بیابند یا بحواس وحس پیکان آنرا بجویند یا دستها آنرا لمس
نمایند مخلوق و آفریده است و خدا است که بلند و برتر است از جهت و هم تر در هر جا و هر زمان
که جسته شود یافت شود و حمد از برای خدا ایست که بود پیش از آنکه بودی کرد که دلالت بر تجدد
و حدوث میکند باشد در برای وصفش بودی که متصف بکیفیتی باشد یافت بلکه اول بود
باشد که صاحب هستی نه هیچ هستی دهنده آنجناب جل شانه را هستی نداده بود بلکه
چیزها را هستی داد پیش از بودن آنها پس بودند و موجود شدند چنانکه آنها را هستی داد
و آنچه بوده و آنچه خواهد بود همه را دانست و بود در هنگامی که چیزی نبود که آن نطق
نمیکرد پس بود در هنگامی که بودی نبود • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران
دقاق رض گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبدالله کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد
بن اسمعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن برده گفت که حدیث کرد ما را
عباس بن عمرو فقیمی از ابو القاسم ابراهیم بن محمد علوی از فتح بن یزید جرجانی که گفت
در راه آنحضرت ص را ملاقات کردم و مراد حضرت امام موسی ع است چنانکه مولف در آخر حدیث
تصریح بلقب آنحضرت کرده لا اشکال و بعضی غیر از این نیز گفته اند حاصل آنکه فتح میگوید
که در مراجعت از راه با حضرت بهم رسیدیم در هنگامی که از مکه معظمه برمیگشتیم و بجانب خراسان

سرانجام و آنحضرت بسوی عراق روانه بود پس سلام ازاو کم فرمود هرکه از خدا بترسد
همه چیز ازاو بترسد و هر کس خدارا اطاعت کند همه مخلوقات اورا اطاعت کنند پس
دقت نمودم و سعی کردم باراه ادب و آداب جویم که با ادب برسم و بخدمتش مشرف شوم بعد
از آنکه بخدمتش رسیدم بر آنحضرت سلام کردم و جواب سلام مرا باز داد پس فرمود که ای فتح
هرکه خالق را خوشنود ساخت از ناخوشنودی مخلوقین پروا نمیکند و باک ندارد و هرکه
خالق را بخشم آورد سزاوار آنست که غضب مخلوق بر او مسلط شود و بدرستی که خالق را وصف
نمیتوان نمود مگر بآنچه خود خویش را بآن وصف فرموده و کجا میسر شود که بوصف درآید آنکه
حواس از دریافتش عاجز و درمانده اند و خیالها نمیتوانند که باو برسند و اندیشها که از پی
سر برزنند قدرت ندارند که حدی را از برایش قرار دهند و چشمها کند ندکه باو احاطه
نمایند بزرگوار تر است از آنچه وصف کنندگان او را بآن وصف نمودند و برتر است از آنچه
نعت گویندگان در نعت او میگویند باوند یکی که دارد دور شده و با دوری که دارد نزدیک
شده پس آنجناب با دوری خویش نزدیکست و با نزدیکیش دور است حقیقت کیفیت و
چگونگی را بوجود آورده و کیفیت کرده پس نمیتوان گفت که او را کیفیت و چگونگی است و اینیت
و کو و کجا بودن را ثبوت داده و اینیت نموده پس نمیتوان گفت که او را مکانی هست و در جائی
میباشد زیرا که آنجناب مخترع و پدید آورنده کیفیت و اینیت است که از کیف و این
ناشی شده ای فتح هر جسمی غذا داده شده است بغذائی که خوراک آنست مگر آفریننده
روزی دهنده پس بدرستی که او جسمها را جسم گردانیده و خود نه جسم است و نه صورت و پاره
پاره شده که اجزاء داشته باشد و پایانی نداشته که بنهایت رسد و نفزوده و کم نشده
و پاک و منزه است از ذات آنچه ترکیب داده شده در ذات آنچه از آن مجسم کرده اند و او آن

صاحب

صاحب لطف آگاه شنوای بینای یکتای یگانه که پناه نیازمندانست کسی را نزاده و کسی
او را نزاده و هیچکس اورا همتا نبوده و نخواهد بود پدید آورنده چیزهاست و جسم کننده
جسمها و نگارنده صورتها اگر امر چنان باشد که فرقه مشبهه میگویند آفریدگار از آفریده شده
و روزی دهنده از روزی داده شده و پدید آورنده از پدید آورده شده شناخته نمیشد
ولیکن او است پدید آورنده که معروف است و در میان آنها که مجسم و مصور کرده اند
و آنها را جز کرده و آشکار فرموده فرق قرار داده باینکه در میانه چیزها و آنچه باعث امتیاز
آنها باشد در ایجاد ما به الامتیازی را قرار داده که بعضی را جسم و بعضی را صورت کرده است
و از روی حکمت ایجاد فرموده زیرا که چنان بود که چیزی باو شباهت نداشت عرض کردم پس
خدا یکیست و انسان یکیست پس آیا یگانگی بهم شباهت ندارد حضرت فرمود که ای فتح قول
محالی گفتی بمعنی آنست که آیا از اعتقاد خود دست برداشتی خدا تو را ثابت بدارد که از
اعتقاد خود دست برنداری جز این نیست که آن شبه که جاری نیست در معانی است و اما
در نامها پس آنها یکیست و خاصیت آنها دلالت بر مسمیات است و بیان این آنست که آدمی هر
چند گفته شود که یکیست گوینده خبر میدهد که او یکتنه و یک تن است و دو تا نیست ولیکن
خود آدمی یکی نیست زیرا که هر یک از اعضاء و رنگهای او با هم اختلاف دارد و آنکه رنگها
و عضوهای او مختلف باشند یکی نمیباشد و آن اجزائیست پاره پاره که بهم وصل شده
و باهم برابر نیستند خونش غیر گوشت اوست و گوشتش غیر خون او و پیش غیر رگهای او و موش
غیر پوست او و سیاهیش غیر سفیدی او و همچنین باقی مانده اعضاء و رنگهای او و سایر خلایق
پس آدمی در اسم یکیست ولیکن در معنی یکی نیست و خدای جل جلاله یکی و یگانه است که غیر او
یکی و یگانه نیست و در آنجناب اختلال و خلل و اعوجاج و عدم تناسب و زیاده و نقصانی نیست

اما آدمی که مخلوق و مصنوع و ساخته و مرکب است از اجزای مختلفه و جوهرهای
پراکنده است که بهم آورده و بواسطهٔ اجتماع با هم یکچیز شده عرض کردیم پس بود ل
تو که فرمودی لطیف آنرا برایم تفسیر و بیان فرما دیگر اکنون جا که میدانم که لطفش خلاف
لطف غیر اوست بجهت فرق ظاهری که در میانه او و ایشانست مگر آنکه دوست میدارد
که از برایم شرح و بیان فرمائی حضرت فرمود که ای فتح جز این نیست که من خدا را لطیف گفتم
بجهت خلق امور لطیفه و از برای علمی که بچیزهای لطیف دارد و لطیف یعنی نازک نهفته و کوچک
آیا نظر نمیکنی بسوی نشانهٔ صنعت آنجناب در گیاه لطیف و غیر لطیف و در خلق لطیف
از اجسام حیوان از جرجس و بعوض که دو نوع از پشه‌های ریزه اند و آنچه از اینها خوردتر است
از آنچه از غایت ریزگی نزدیکست که چشمها آنرا در نیابد بلکه نزدیکست که بجهت خوردی
که دارد نر آن از ماده و آنچه تازه متولد شده از آنچه پیش بوده معلوم نگردد و ما چون
کوچکی و ریزگی آنرا میدیدیم با آن لطافت که دارد دیدیم که راه بسوی مجامعت برده و کیفیت
آنرا دانسته و دیدیم که از مرگ و آنچه موجب تلف و اذیت آنست میگریزد و آنچه را که
صلاح او در آنست جمع میکند از آنچه در قعر دریاها و آنچه در پوست درختان و بیابانها
و صحراهای خشک بی آب و علفهاست و دیدیم که بعض یکدیگر را میفهمند یا بعضی حرفهاشان را
آنچه را که در نظر دارند حالی یکدیگر مینمایند و آنچه فرزندان آنها بواسطه آن از ایشان
میفهمند و مطالب خود را چگونه با ایشان میفهمانند و دیدیم که روزی را بسوی ایشان
میبرند بعد از آن دیدیم که رنگهای ایشان را با مناسبت تمام با هم ترکیب کرده که سرخی را
با زردی و سفیدی را با سرخی بهم ضم فرموده دانستیم که خالق این خلق و صانعی که دارد
لطیفهاست که در آفرینش لطف بکار برده با آنکه میدانیم که صانع هر چیزی آنرا از چیزی ساخته

وخدای

و خدای آفریدگار و صاحب لطف بزرگوار آفریده و ساخته نه از چیزی یعنی اصول چیزها را
که آفریده و ساخته از ماده نیافریده و نساخته بلکه بقلم صنع و پرگار قدرت بر لوح عدم
چنین فیضها نوشته و این نقشها و صورتها را انگاشته و بآب زندگی گلستان وجود را
باین گلهای صنعت آراسته عرض کردیم که فدای تو گردیم و کسی غیر از آفریننده بزرگوار آفریننده است
فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی میفرماید که تبارک الله احسن الخالقین یعنی
پرخیر و منفعت است خدائی که نیکوتر از همهٔ آفرینندگانست پس بتحقیق که خبر داده است
که در میان بندگانش آفرینندگان و غیر آفرینندگانی هستند از جملهٔ ایشان عیسی است
صلی الله علیه که بفرمان خدا از گل چون هیئت مرغ را آفرید و در آن دمید و بفرمان
خدا پرنده گردید که میپرید و سامری از برای ایشان گوساله را آفرید که تهی بود که آنرا از بادی
بود که آواز میداد عرض کردیم که عیسی از گل مرغی را آفرید که دلیل بر پیغمبریش باشد و سامری
گوساله را آفرید که تهی باشد از برای نقض و شکست پیغمبری موسی صلی الله علیه و خدا
خواست که آن همچنین باشد بدرستی که این عجب است که امری از این عجیب‌تر نباشد حضرت فرمود
که وای بر تو یا فتح بقو باد ای فتح بدرستی که خدا را دو اراده و دو مشیت است یکی ارادهٔ حتمی
که بمعنی محتوم است یعنی حکم ساخته و واجب گردانیده و بآن حکم فرموده و دیگری ارادهٔ عزمی
و مراد از آن این است که اراده فرموده که مکلفان افعال خیر خویش را باختیار خود بجا آورند نه بجبر
و باین اراده گاهی نهی و منع از چیزی میفرماید و حال آنکه میخواهد که بعمل آید و بچیزی امر
میفرماید و نمیخواهد که بعمل آید آیا ندیدی خدا نهی کرد آنجناب آدم و زن او را نهی فرمود که
از آن درخت معهود نخورند و خدا آنرا خواسته بود و اگر نمیخواست نمیخوردند و اگر میخوردند
و خواهش ایشان بخواهش خدای تعالی غالب شده بود و ابراهیم را امر به بریدن فرزندش اسمعیل

علیهما السلام امر فرمود و میخواست که او را سر ببرد و اگر نمیخواست که او را سر ببرد خواست
ابراهیم بر خواست خدای عز و جل غالب گردیده بود عرض کردم که اندوه را ببری خدا ا ندوه
تو را ببرد آنچه فرمودی درست است و فهمیدم غیر از آنکه فرمودی شنوای بینا آیا
شنوا است بگوش و بینا است بچشم فرمود که آنجناب میشنود با آنچه می بیند و می بیند
با آنچه میشنود بینا است نه بچشمی که مثل چشم آفریدگان باشد و شنوا است نه بمثل گوش
شنوندگان لیکن چون هیچ پوشیده و پنهانی بر او پوشیده و پنهان نباشد از نشان
پای مور چه سیاه بر بالای سنگ خارای سخت در شب تار و در زیر خاک و دریاها گفتیم
که بینا است نه بمثل چشم آفریدگان و چون اقسام لغتها بر او مشتبه و پریشان نمیشود و
شنیدن چیزی او را از شنیدن چیزی دیگر مشغول نمیسازد گفتیم که شنوا است نه بمثل گوش
شنوندگان و شرح این کلام در باب بیان فرق میان معانی نامهای خدا و معانی نامهای
آفریدگان میآید تتمه حدیث عرض کردم که ندای تو کردم بکلمه باقی ماند فرمود بیاور و آنرا
بگو از برای خدا است بنگی بدرستی و این کلامی است که در مقام مدح و اظهار لطف و رحمت
بکسی میگویند عرض کردم که خداوند قدیم آنچیز را که نبوده موجود بهم رساننده میداند
که اگر میبود چگونه میبود حضرت فرمود وای بر تو با رحمت بر تو باد بدرستی که مسائل تو
دشوار است آیا نشنیدهٔ که خدا میفرماید که لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا یعنی
اگر در آسمان و زمین خدایانی چند میبودند غیر از خدای بحق که مستحق عبادت است هر آینه
هر دو تباه میشدند و نظام کارهای آنها در هم میشکست و قول آنجناب را نشنیدهٔ که میفرماید
وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ یعنی و نیست با خدا هیچ خدائی که در الوهیت شریک او بوده باشد
چه اگر او را شریکی میبود آنوقت از مخلوق چند میبود زیرا که خدا باید که آفریدگار باشد و در آنهنگام

کرام چنین میبود هر آینه هر خدائی میبرد آنچیز را که آفریده بود و در آن استقلال بهم میرسانید
و ملک آن از ملک این ممتاز میشد و هر آینه بعضی از ایشان بر بعضی برتری میجست و غلبه
میخواست و عز نمود و در حالی که کفتار اهل دوزخ را حکایت میفرماید که ارجعنا نعمل صالحا
غیر الذی کنا نعمل و در قرآن بجای ارجعنا اخرجنا واقع است یعنی ای پروردگار ما بیرون
آور ما را از دوزخ و بدنیا فرست تا بکنیم کار شایسته و پسندیده را غیر آنچیز بودیم که
در دنیا میکردیم و فرموده که وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ یعنی و اگر بحسب فرض باز گردانیده
شوند بدنیا هر آینه بر میگردند بسوی آنچیز نهی کرده شده بودند از آن یعنی باز بکسب شرک
و تکذیب و عصیان شوند و فرمان برداری نکنند پس آنچیز را که نبوده دانسته که اگر
میبود چگونه میبود من بر خواستم که دست و پای او را ببوسم حضرت سر خود را نزدیک آورد
و من رو و سرش را بوسیدم و بیرون آمدم و با من آنقدر از خوشحالی و شادی بود که از
وصفش عاجزم بجز آنچه دانم از خوبی و نصیب مترجم گوید که مؤلف بعد از ذکر
این حدیث میگوید که مضمون این کتاب که گفته است که خدای تبارک و تعالی آدم و زن او را نهی
فرمود از آنکه از آن درخت بخورند و دانسته بود که ایشان از آن میخورند لیکن آنجناب عز و جل
خواست که در میان ایشان و خوردن از آن درخت قدرت حائل و مانع نشود چنانکه ایشان را
بنهی و زجر از خوردن از آن منع فرموده بود پس این معنی خواست او است در باب ایشان
ما که آنجناب عز و جل منع ایشان را از خوردن آن درخت خواسته بود و از آن نخورده بودند هر آینه
خواست ایشان بر خواست او غالب شده بود چنانکه عالم ع فرمود و خدا از عجز و در ماندگی
بری دارد و برتری بزرگ و مراد از عالم در کتب احادیث غالبا حضرت امام موسی کاظم ع است
چون ابو الحسن اول و ابو الحسن بدون قید اول یا با قید ماضی و عبد صالح و فقیه و غیر آن

چون رجل و بنج • حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن علی بن عمران دقاق رضه گفت که حدیث کرد ما را محمد
بن ابی عبدالله کوفی گفت که حدیث کرد مرا محمد بن جعفر بغدادی از سهل بن زیاد از حضرت
ابوالحسن علی بن محمد علیهما السلام که فرمود الهی ای خدای من خیالهای خیال کنندگان حیران و سرگردان
شده و نگریستن و نظر نگرندگان کوتاه گردیده و صفتهای وصف نمایندگان از هم پاشیده
و گفتارهای پوچ بیهوده گویان نابود گشته از آنکه شان عجیب ترا دریابند یا رسیدن
بسوی بلندی مقامت شوند فرود آیند پس تو در جائی هستی که بپایان نمیرسی و چشمها بر تو
واقع نشود باشاره و عبارت که عبارت از تعبیر بیافت هیهات بعد از آن هیهات و این
امر بسی دور است ای آنکه منسوبی بسوی اول و ای آنکه منسوبی بسوی وحدت و یکتائی
و برآمدی از پس هر غیب و پایانی بجبروت و عظمت فخری کردگاری • حدیث کرد ما را علی بن
احمد بن محمد بن عمران دقاق رضه گفت که حدیث کرد مرا ابو سمینه از اسمعیل بن ابان از زید
جبیر از جابر جعفی که گفت مردی از علماء اهل شام نزد امام محمد باقر ع آمد و گفت آمده ام که
تورا سؤال کنم از مسئله که کسی را نیافتم که آنرا از برایم تفسیر و بیان کند و بحقیقت که سه
قسم از مردمان را از آن سؤال کردم و هر قسمی غیر از آنچه قسم دیگر گفته بود جواب گفت پس
حضرت باقر ع فرمود که آن مسئله چیست گفت تورا سؤال میکنم که اول چیزی که خدای عز و
جل آفریده از آفریدگان خود چه چیز است پس بدرستی که بعضی از آن بعضها که از او سؤال کردم
گفت قدرت و بعضی از ایشان گفت علم و بعضی از ایشان گفت روح حضرت باقر ع فرمود که
چیزی نگفته اند و آنچه گفته اند پوچ است و هیچ نیست تورا خبر میدهم که خدای علا ذکره
بود و غیر از او چیزی نبود و عزیز بود و هیچ عزتی نبود زیرا که آنجناب پیش از عزتش بود و اینست
معنی گفتارش که فرموده سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ یعنی منزه و پاکیزه میشمارم پروردگار

و ای آنکه منسوبی بسوی عظمت و یکتائی بلند شده بر بلندی عزت و بزرگی و بزرگواری

محمد بن ابی عبدالله کوفی از محمد بن اسمعیل برمکی از حسین بن حسن که گفت حدیث کرد مرا

تورا که پروردگار عزت و خداوند غلبه و قوت است از آنچه وصف میکنند و آنجناب خالق
بود و هیچ مخلوقی نبود پس اول چیزی که آنرا خلق فرمود از خلق خود چیزیست که همه چیزها
از آنست و آن آبست سائل گفت پس آنچیز که خدا آنرا خلق فرمود از چیزی خلق فرمود یا از هیچ
یعنی نه از چیزی حضرت فرمود که آنچیز را خلق فرمود نه از چیزی که پیش از آن بود و اگر آنچیز را
از چیزی خلق فرموده بود در آنهنگام هرگز انقطاع و بریدگی نبود و علماء ابتدا تسلسل می
گویند که باتفاق عقلاء باطل و محال است و در این هنگام لازم میآید که خدا همیشه بوده
و با او چیزی بوده ولیکن خدا بود و چیزی با او نبود پس آنچیز را که همه چیزها از آنند
خلق فرمود و آن آبست مترجم گوید که بعضی گفته اند که این سخن بآن میماند که مقصود از آب
در بعض احادیث این باب جوهر عقلی باشد که معدن علم و منبع حیوة است و آن همانست که
از آن تعبیر میشود بعقل و حدیث اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله العقل براین
معنی وارد شده و در تنزیل کریم و قرآن عظیم در چند موضع از علم بآب تعبیر شده از جمله
آنها قول خداست عز شأنه وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ
که ترجمه ظاهرش اینست که و می بینی تو ای محمد یا ای بیننده زمین را خشک و پژمرده و چون
وافسرده پس چون فرو فرستیم بر آن زمین آب باران را بجنبش آید و برآید چنانکه چیز بجنبد یا
برجا آید • پدرم رضه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله گفت که حدیث کرد ما را محمد
بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن اسمعیل بن بزیع از ابراهیم بن عبدالحمید که گفت
شنیدم از امام موسی کاظم ع که در سجودش میفرمود یا من علا فلا شیء فوقه و یا من دنا
فلا شیء دونه اغفر لی و لاصحابی یعنی ای آنکه برتر و چیرت پس چیزی زبر او نیست و ای
کسی که نزدیک شد پس چیزی پست تر از او نیست مرا و یاوران مرا بیامرز • پدرم رضه

کفت که حدیث کرد مارا احمد بن ادریس از محمد بن احمد از سهل بن زیاد از احمد بن بشر از محمد
بن جمهور عمی از محمد بن فضیل بن یسار از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام که کفت
آنحضرت در باب ربوبیت عظمی و الهیت کبری فرمود که کسی غیر از خدا چیزی را نه از چیزی
هستی نمیدهد و غیر از خدا کسی چیزی را از جوهریتی که دارد بسوی جوهر دیکر نقل نمیکند
و کسی نمیتواند که چیزی را از هستی بسوی نیستی نقل کند مکر خدا. حدیث کرد مارا محمد بن
موسی بن متوکل رضی الله عنه کفت که حدیث کرد مارا علی بن ابراهیم بن هاشم کفت که حدیث کرد مارا
پدرم از ریان بن صلت از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش از پدرانش از امیر المؤمنین
علیهم السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خدای جل جلاله فرموده که بمن نکرویده هر که
کلام مرا برای خود تفسیر و بیان کرده و مرا نشناخته هر که مرا بآفریدکانم تشبیه نموده و بر دین
من نیست هر که قیاس را در دین من استعمال کرده و بکار داشته. مترجم کوید که قیاس اثبات
حکمی است از احکام شرع در فرعی بواسطه ثبوت آن در اصلی بعلتی که در ظاهر بنظر میآید
که آن علت باشد و فقهاء امامیه در استعمال آن و اثبات حکمی از احکام شرعیه بآن بر منع
اتفاق دارند مکر ابن جنید که از آنچه از او منقولست قیاس را تجویز مینموده و احکام را
بآن اثبات میفرموده و لهذا کتبش در میان ایشان متداول نشده و متروک شده با آنکه
چنانکه مشهور است خوش تصنیف و خوش عبارت بوده و جماعتی قیاس منصوص العلة را که شارع
تصریح بعلت حکم فرموده باشد و همچنین قیاس بطریق اولی را حجت میدانند و بآن عمل میکنند
بجهت دلیلی که دارند و این موضع مقام تحقیق آن و رد و قبول آن نیست و اما سنیان مطلق
قیاس را حجت میدانند و بآن عمل مینمایند و جامع را بعقلی که ندارند میفهمند با آنکه امور
محسوسه و معقوله را نمیفهمند و غیر از طایفه معتزله کسی دیکر از ایشان باین قائل نیست که

خوبی و زشتی چیزها عقلی است و این ترکیب نسبی شباهت بترکیب شتر کاو پلنک دارد
مراد سوا چنین مبین نکرخ نشین مکن. حدیث کرد مارا ابو عبد الله حسین بن محمد
اشنانی رازی عدل در بلخ کفت که حدیث کرد مارا علی بن مهرویه قزوینی از داود بن سلیمان
فرا از حضرت علی بن موسی الرضا از پدرش از پدرانش از علی علیهم السلام که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که توحید و اقرار بیکانکی خدا نصف دین است هر کاه کسی اقرار بلا اله الا الله
نا اقرار بپیغمبری محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله نکند دین درست ندارد و تاش بر حبیبه سلمانی ثبت
نشود تمه حدیث و روزی را بصدقه فرود آورید و در حدیث دیکر وارد است که چون فقیر
و درویش کردید با خدا بصدقه تجارت کنید. حدیث کرد مارا محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه کفت
که حدیث کرد مارا علی بن حسین سعدآبادی کفت که حدیث کرد مارا احمد بن ابی عبد الله
برقی از داود بن قاسم که کفت شنیدم از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام که میفرمود هر که خدا را
بآفریده اش تشبیه کند مشرک است و هر که او را بجا و مکان وصف کند کافر است و هر که
بسوی او نسبت دهد آنچه را که از آن نهی فرموده دروغکو است بعد از آن این آیه را تلاوت
فرمود که إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ یعنی جز
این نیست که بهم میبافند دروغ را آنانکه نمیکروند بآیتها و نشانهای خدا و آنکروه مفتریان
ایشانند دروغکویان. حدیث کرد مارا ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه
کفت که حدیث کرد مارا ابو سعید حسن بن علی عدوی کفت که حدیث کرد مارا هیثم بن عبد الله
رمانی کفت که حدیث کرد مارا حضرت علی بن موسی الرضا از پدرش حضرت موسی بن جعفر
از پدرش حضرت جعفر بن محمد از پدرش حضرت محمد بن علی از پدرش حضرت علی بن الحسین از پدرش حضرت حسین بن علی
علیهم السلام که فرمود امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مسجد کوفه از برای مردم خطبه خواند و فرمود که حمد

از برای خدائیست که نه از چیزی بوده و نه از چیزی هستی داده آنچه را که بوده بواسطهٔ
حدوث چیزها بر ازلیت خود گواه آورده و به آنچه آنها را بآن نشان کرده از عجز و درماندگی
بر قدرت خود شاهد گرفته و به آنچه آنها را بسوی آن ناچار ساخته از فنا و نیستی بر دوامش
حجت خواسته جائی از او خالی نبوده که باینیت و کو و کجا بودن دریافته شود و نه او را شبه
و مثالی است که بکیفیت و چون و چگونه وصف شود و از چیزی پنهان نشده که بنهانی بودن
دانسته شود و با همه آنچه احداث فرموده در صفات مباینت و جدائی دارد و بآنچه اختراع
فرموده از مسخر کردن ایشان دانایان از ادراک سر باز زده و امتناع دارد و بکبریا و عظمت
از همه تصرف حالها بیرون رفته تحدید و اندازه کنندش و تیزیهای فکرهای سوراخ کننده که
در فضل و هنر تمام و در آن با امثال و اقران خود برتری دارند یا چون شناوران آب کنند
حرام است و تکیف کردنش بلندیهای شکافنده که آزاد مانند با بعض چیزها فرو میروند
ممنوع و تصویرش بر آوریهای شناور که بآب فرو میروند و حقیقت چیزی را میدانند
محرم است مکانها بجهت عظمتی که دارد او را فرو نگیرند و مقدارها که بآنها چیزها را اندازه
کنند بجهت جلالتش او را نپیمایند و اندازهها بجهت کبریا و بزرگواریش او را قطع ننمایند
از خیالها امتناع دارد که بکنهش رسند و پایانی از برایش قرار دهند و از فهمها ابا
دارد که او را ادراک کنند و از ذهنها سر باز زده که او را تمثل کرده باشند عقلها که بلندی
نگرانند از استنباط احاطهٔ باو نومید شدند و دریاهای علوم از اشاره بسویش بپایان
رسیدن خشکیده و آبش بزمین فرو رفته و از آن محو گردیده اند و بتکرارها و نیکو کاریهای
دشمنان از بلند شدن بسوی وصف قدرتش بخواری برگشته اند بکنیت نه از روی عدد
و شماره و دوام و همیشگی دارد نه بمدت و زمان و ایستاده برپا است نه بستون و چیزی

که بر آن

که بر آن تکیه داشته باشد جنس نیست که جنسها با او برابری کنند و جسم نیست که جسمها و بگون
گون یک گونه از هر چیزی که در آن گونها باشد هم از آن و بعضی گفته اند که نوعی از چیزی
و جنس نیست که جنسها با او شباهت داشته باشند و نه چون چیزها است که صفات باو
واقع شوند بتحقیق که عقلها در امواج گرداب دریای قدرتش گمراه و باطل و ضایع شده اند
و خیالها از احاطه ذکر ازلیتش متحیر و سرگردان گردیده اند و فهمها از دانستن وصف
قدرتش درمانده اند و ذهنها در گردابهای چرخهای ملکوتش غرق شده و در آب فرو رفته اند
بسیار توانا است بنعمتها و قوت دارد بکبریا و بزرگواری و بر چیزها ملک و پادشاهی
دارد پس زمانی نیست که از پی او آید که بعد از او باشد و او نباشد و نه وصفی
که با او احاطه کند و او را فرو گیرد بتحقیق که دشوارهای پنهانیش و پوشیده در جای اندازه
و منتهای آرامگاه آنها از برایش فروتنی کرده اند و سببهای استوار در پایان بلندیهای
اطرافشان از برایش گردن نهاده اند بکلیت جنسها بر بودن کاردینش استشهاد فرموده
و بعجز و درماندگی آنها بقدرتش حجت آورده و به نکاف و حدوث آنها بر قدم و دو بنکیش
شاهد گرفته و بزوال و نیستی آنها بر باقی ماندنش دلالت کرده پس آنها را پناه گاهی
نیست از آنکه آنجناب آنها را دریابد و نه بیرون رفتنی از آنکه بآنها احاطه فرماید و نه
در پرده رفتنی از آنکه آنها را احصا کند و در حیطهٔ ضبط و شماره در آورد و نه امتناع
و سر باز زدنی از قدرتش بر آنها و استواری صنعت آنها که آنها را محکم ساخته کافی است
که آیه و نشان باشد و طبعی که در آنها نشانیده شده بار آنها چون مرکب سوار نهاده بسند است
که دلالت باشد و حدوث خلقت و آفرینش بر آنها در باب قدیم بودنش کفایت میکند
و همچنین محکم گردانیدن صنعت آنها در باب عبرت بسند پس نه بسوی او حدیست که منسوب

باشند نه او را مثلی که مضروب باشد یعنی داستانی که کسی بیان آن تواند کرد و نه چیزی
از او محجوب و پوشیده است یعنی و اردلش بیان داستانها و صفات آفریدها برتری
ننمایند و گواهی میدهم باینکه خدائی نیست مگر الله تعالی وی که بهیچ چیز پروردگاریش و بجهت
مخالفت کردن با کسی که او را انکار کرده و شهادت میدهم که محمد بنده و رسول او است
که در بهترین قرارگاهی قرار داده شده و از صلبهای بهترین گوارنده و رحمهای پاک و پاکیزه منتقل
گردیده آنکه برعنا آورده شد از بهترین معدنها از روی اصل و فاضل ترین منبتها از
روی رستنگاه که آن ذروه و بلندی منیع تر و اصل عزیزتر است از درختی که خدا پیغمبرانش را
از آن آفریده و امینانش را از آن برگزیده درختی که چوبش پاکیزه و خوشبو است و ستونش
معتدل و راست و برابر ایستاده و شاخهایش بلند و شاخهایش شاداب و تازه و میوهایش
رسیده و نواحی و اطرافش خوب و نیکو است که در کرم و خوبی کشته و در حرم رو بانیده شده
و در آن پراکنده کردیده و ببر بود و بلند و میوه داده و عزت بهم رسانیده و امتناع نموده پس
آن درخت با آنحضرت برتری یافت و بلند شد تا آنکه خدای تعالی او را نواخت و گرامی داشت
بروح الامین یعنی جبرئیل و بنور هویدا و کتابی که در غایت روشنی بارزش مسخر است
که عبارت است از قرآن مجید و فرقان حمید و براق از برایش مسخر و رام کردانید و فرشتگان
با او مصاحب کردند و شیاطین را بواسطه او ترسانید و بتان و خدایانی را که پرستش میکردند
غیر از آنجناب بآنحضرت در هم شکست و روش راه راستش و پیروی عدل و راستی
و حکمش حق و آنچه میبود در کارش او را بآن امر فرموده آشکار نمود و امر را چنانچه آشکار فرمود
که عرض نمود چنانکه شکافنده است بر هم بنا و درود و پیغام و آنچه از او بار او فرموده بود به
کسی رسانید تا آنکه توحید را روشن کردانید و در آفریدگان ظاهر ساخت که نیست خدائی

مکر

مگر خدای تنها که او را شریکی نیست تا آنکه وحدانیت و یکتائی از برایش خالص و پاکیزه
شد و ربوبیت از برایش صاف و بی کدورت کردید و خدا بتوحید حجتش را اظهار نمود و
باسلام درجه اش را بلند فرمود و خدای عز و جل از برای پیغمبرش برگزید آنچه را که در نزد
او است از آسایش و بلندی و پایه و وسیله که درجه او است و در احادیث شرح و بیان
آن شده و اهل لغت گفته اند که وسیله دستاویز است و نزدیکی و هر چه بسبب آن بچیزی نزدیکی
جویند و خدا صلوات فرستد بمحمد و آل آنحضرت که پاکانند • حدیث کرد ما را محمد بن محمد بن
عصام کلینی رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن علی بن معن گفت که حدیث کرد ما را محمد بن علی بن عاتکه از حسین بن نضر فهری از عمرو
اوزاعی از عمرو بن شمر از جابر بن یزید جعفی از حضرت ابو جعفر محمد بن علی باقر از پدرش
از جدش علیهم السلام که فرمود امیر المؤمنین ع هفت روز بعد از وفات پیغمبر ص در خطبه
که آنرا خواند و آن در هنگامی بود که از جمع قرآن فارغ شده بود فرمود که حمد از برای خدائی
که وهمها را عاجز کردانیده از آنکه بیابند مگر هستی وجود او را و عقلها را منع کرده از
آنکه ذاتش را تخیل کنند بجهت امتناع آن از شباهت و شکل بلکه او همانست که در
ذاتش تفاوت نکرده و در کمالش بمتجزی شدن عدد منتقض نشده از چیزها مفارقت نموده
نه بطور اختلاف مکانها و در آنها تمکن بهم رسانیده و جا گرفته نه بوضع ممازجت و آمیزش
و آنها را دانسته نه بواسطه ادات و آلت که دانش نباشد مگر بآن و میان او و میان
معلومش علمی غیر از آنجناب نیست اگر گفته شود که بود بنابر ازلیت و تاویل همیشگی
هستی است و اگر گفته شود که زائل و برطرف نشد بنابر تاویل بنبودن بنیستی است و پاک و منزه
آنجناب و برتر از گفتار کسی که جز او را پرستیده و خدائی را غیر از او فرا گرفته برتری بزرگ

ستایش میکنم او را ستایشی که آنرا از برای آفریدگانش پسندیده و قبول آنرا بر خود
واجب گردانیده و شهادت میدهم که نیست خدائی مگر خدا در حالی که تنهاست و او را شریکی
نیست و شهادت میدهم که محمد بنده و رسول اوست و دو شهادتی که عملها بالا میبرند و آنرا
دو چندان میکنند و ترازوئی که آنها از آن برداشته شوند سبک باشد و در ترازوئی که آنها
در آن گذاشته شوند گران باشد و رستگاری بهشت و رهائی از آتش دوزخ و گذشتن
بر صراط با آنهاست و به شهادتین داخل بهشت میشوید و بواسطه صلوات بر پیغمبر برحمت میرسید
پس بر پیغمبر خود و آل آنحضرت بسیار صلوات فرستید إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی بدرستی که خدا و فرشتگان او صلوات
میفرستند بر پیغمبر ای کسانی که ایمان آورده اید بخدا و رسول او گرویده اید صلوات فرستید
بر او و سلام گوئید سلام گفتنی یا خود را تسلیم نمائید و انقیاد او را مرعی دارید ای مردمان
بدرستی که هیچ شرفی برتر و بزرگوارتر از اسلام بلندتر نیست و نه کرامتی از پرهیزکاری عزیزتر و نه
پناهگاهی از پارسائی استوارتر و نه شفیعی از توبه آسانتر و نه توانگری پاینده تر و نه گنجی
از علم نافع تر و نه ارجمندی از بردباری برتر و نه حسبی از ادب بلیغ تر و نه رنجی از خشم
بیشتر و نه جمالی از عقل زیباتر و نه بدیی از دروغ بدتر و نه حافظی از خاموشی نگاه دارنده
تر و نه لباسی از عافیت جمیل تر و نه پنهانی از مرگ نزدیکتر ای مردمان بدرستی که هر که بر روی
زمین میرود بشکم آن منتقل میشود و شب و روز شتابانند در فنای عمرها ای مردمان صاحب
رمقی را قوت و روزی است و هر دانه را خورنده هست و شما روزی مرگید و بدرستی که هر که
روزها را شناخت از ساختن و آماده شدن غافل نشده و هرگز هیچ بی پارسائی بمالش
از مرگ نجات نیابد و نه هیچ عذری بجهت رعیتی که دارد ای مردمان هر که از پروردگار خود

ترسد

ترسد ظلمش را باز دارد و هر که در کلامش نترسد باز عایت نکند هر کس که چیزی را ظاهر کند
و هر که خوبی را از بدی نشناسد بمنزله چهارپایان است چه کوچک است مصیبت با بزرگی ترو
و حاجتمندی در فردای قیامت هیهات هیهات هیهات بغایت دور است آنچه گمان
کرده اید و شما خود را نادان نساختید مگر بجهت آنچه در شماست از معاصی و گناهان
پس چه نزدیک است راحت بتعب و سختی بناز و نعمت بدی که بعد از آن بهشت است بدی
نیست و خوبی که بعد از آن آتش دوزخ است خوبی نیست و هر نعمتی غیر از بهشت کوچک شمرده
شده و هر محنتی غیر از آتش دوزخ عافیت و سلامتی است حدیث کرد ما را تمیم بن عبد الله
بن تمیم قرشی رض گفت که حدیث کرد مرا پدرم از حمدان بن سلیمان نیشابوری از علی بن محمد
بن جهم که گفت در مجلس مأمون حاضر شدم و علی بن موسی الرضا ع در نزد او بود پس مأمون
بآنحضرت گفت که یا ابن رسول الله آیا از گفتار تو این نیست که پیغمبران خدا معصوم اند عرض نمود
بلی راوی میگوید که پس آنحضرت را از چند آیه از قرآن سؤال نمود و در میان آنچه او را سؤال
کرد این بود که حضرت گفت مرا خبر ده از شرح قول خدای عز و جل در باب ابراهیم فَلَمَّا جَنَّ
عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي یعنی پس چون در آمد بر او شب و تاریکی همه زمین را
پوشید ستاره درخشانی را دید گفت که این پروردگار منست حضرت امام رضا ع فرمود که ابراهیم
ع نبوی سه قسم از مردم واقع شد یکقسم ناهید (یعنی زهره) را میپرستیدند و قسمی دیگر آفتاب را پرستش
مینمودند و این در هنگامی بود که از غاری که در آن پنهان شده بود بیرون آمده بود پس چون شب
بر او در آمد و تاریکی او را پوشید ستاره ناهید را دید گفت که این پروردگار منست بر وجه
انکار و استخبار یعنی طلب خبر و آگاهی که او را بحقیقت آن خبر دهند نه بر وجه اقرار و اخبار
پس آنهنگام که آن ستاره فرو رفت و غروب نمود گفت که من فرو روندگان را دوست نمیدارم

زیرا که فرو رفتن از صفات چیزیست که حادث شده و دیگری او را پدید آورده نه از صفات
قدیم که همیشه بوده بی آنکه کسی او را بوجود آورده باشد پس آنهنگام که ماه را دید بر آینده و در
حالی که در طلوع آغاز نموده بود گفت که این پروردگار منست بر وجه انکار و استخبار پس
آنهنگام که فرو رفت و روی بغروب نهاد که از دائرهٔ نصف النهار بجانب مغرب میل کرد گفت
هرآینه اگر پروردگارم مرا هدایت نکند بدین وجه لطف و توفیق راه راست بمن ننماید البته
از گروه گمراهان خواهم بود پس آنهنگام که صبح کرد و آفتاب را دید بر آینده گفت که اینک پر
وردگار منست این بزرگتر است از ناهید و ماه و این سخن را بر وجه انکار و استخبار گفت
نه بطور اخبار و اقرار بطریقی که گذشت پس آنهنگام که آفتاب فرو رفت ابرهیم ع بآن سه قسم
از پرستندگان ناهید و ماه و آفتاب گفت که يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ
لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ یعنی ای گروه من بدرستی که من
بیزارم از آنچه شما با او انباز میگیرید با خدا یا از شریک ساختن شما چیزهای حادثه را که
بعبادت و سجده احتیاج دارند بدرستی که من متوجه ساختم روی خود را یعنی دین خود را خالص
گردانیدم یا عبادت خود را متوجه گردانیدم مر آنکسی را که آفرید آسمانها و زمین را در حالی که میل
کننده ام از همهٔ ادیان باطله و روآورنده ام بدین توحید و از جملهٔ شرک آورندگان نیستم تمام
حدیث و چون این بحث که ابراهیم با آنچه گفت خواست که بطلان دینها ایشانرا از برای ایشان ظاهر
و بیان کند و در نزد ایشان ثابت و پابرجای شود که پرستش درست نباشد از برای آفریننده
آنها آنچه بصفت ناهید و ماه و آفتاب باشد و چون این ثابت که پرستش درست باشد از برای
آفرینندهٔ آنها و آفرینندهٔ آسمانها و زمین و آنچه ابراهیم بواسطهٔ آن بر قومش حجت آورد و
استدلال کرد از جملهٔ آنهاست که خدای عزوجل آنرا باو الهام فرموده و آنرا باو عطا نموده بود

چنانکه

چنانکه خدای عزوجل فرموده که وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ یعنی و این حجت
مذکوره حجت و برهان ماست که عطا نمودیم و دادیم آنرا با براهیم تا آنکه بر گروه خویش حجت
آورد پس مأمون گفت که از برای خداست نیکی و بسیاری چیز و نفع تو یابن رسول الله و
مؤلف میگوید که این حدیث طولانیست و ما از آن موضع حاجت را ذکر کردیم و آنرا بتمامه در کتاب
عیون اخبار الرضا ع اخراج کرده ام • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که
حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از حسین بن حسن بن ابان از محمد بن اورمه از ابراهیم بن
حکم بن ظهیر از عبدالله بن جوین یا جرین عبدی از امام جعفر صادق ع که میفرمود جمل از برای
خدا لئت که بحس در نمیآید و حس نمیشود و او را مس نمیتوان نمود و مجاری چشمها او را در نمی
یابد و خیال بر او واقع نشود و زبانها او را وصف نتوانند کرد و هر چیزی که حاسها آنرا بیابد
و دستها آنرا لمس نمایند مخلوقست جمله از برای خدا لئت که بوده هنگامی که چیزی غیر از
او نبود و چیزها را هستی داد پس موجود شدند چنانکه آنها را هستی داد و آنچه بوده و آنچه
خواهد بود همه را دانست • حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رحمه الله گفت که
حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد
از یعقوب بن جعفر که گفت شنیدم از ابو ابراهیم حضرت موسی بن جعفر ع و آنحضرت با دیرانی
از ترسا این سخن میگفت پس باو فرموده در بعضی از آنچه با او مناظره و گفتگو مینمود که خدای
تبارک و تعالی از آن جلیل تر و عظیم تر است که بدست یا پا و حرکت یا سکون محدود و اندازه شود
یا بدرازی یا کوتاهی بوصف در آید یا خیالها باو برسند یا عقلها بصفتش احاطه کنند
و وعده و وعید خود را فرو فرستاده و بدون لب و زبان فرمان داد و لیکن چنانکه خواست آنست
که میگوید باش پس میشود با خبر بوده چنانکه در لوح محفوظ اراده فرموده • حدیث کرد ما را احمد بن

هرون فامی رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد الله بن جعفر بن جامع حمیری از پدرش
از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش از محمد بن ابی عمیر از چند نفر از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود
هر که خدا را با آفریده اش تشبیه کند مشرکست و هر که قدرتش را انکار کند کافرست • حدیث
کرد ما را پدرم و عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار رضی الله عنهما گفتند که حدیث کرد ما را علی بن
محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان از محمد بن ابی عمیر که گفت به خدمت حضرت موسی بن جعفر ع
داخل شدم و بآنحضرت عرض کردم که یا ابن رسول الله توحید را بمن تعلیم فرما فرمود که ای ابو احمد
در باب توحید در مگذر از آنچه خدای تعالی در کتاب خود ذکر فرموده که هلاک میشوی ه
بدانکه خدای تبارک و تعالی از اراده در کتاب خود ذکر فرموده که هلاک میشوی و بدانکه خدای
تبارک و تعالی یکتا است یگانه که نزاده تا فرزند کسی باشد و نزائیده تا ارث دهد و کسی او را
نزائیده تا با او مشارکت کند و زن و فرزند و شریکی ندارد زنده است نمیرد بدانکه او زنده ایست
که نمیرد و توانائی که در عجز نباشد و غالبی که مغلوب نمیشود و بردباری که شتاب نمیکند و دائمی
که هلاک و نابود نمیگردد و باقی که فانی نمیشود و ثابتی که زوال ندارد و غنی بینیازی که محتاج
نمیشود و عزیزی که خوار و ذلیل نمیشود و دانائی که نادانی ندارد و عادلی که ستم نمیکند و بخشنده
که بخل نمیکند و بدانکه عقلها او را اندازه نمیکند و خیالها او را واقع نمیشوند و اندازهها
با و احاطه نمینمایند و جائی او را فرو نمیگیرد لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو
اللطیف الخبیر یعنی دیدها و خیالها او را در نیابند و او خیالها را دریابد و او است رسنده
بدقائق چیزها که همه اسرار خلائق را آگاه است و دانا است بتدابیر و مصالح ایشان و همه افعال
و اقوال ایشان را میداند لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر یعنی همچو او چیزی نیست و مانند صفت
او صفتی نیز و او است شنوای بینا که آنچه شنیدنی باشد بشنود و آنچه دیدنی باشد ببیند

ما یکون

ما یکون من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک
و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا یعنی نمیباشد و واقع نمیشود راز گفتن سه کس مگر
آنکه خدا چهارم ایشانست و نه راز گفتن پنج کس مگر آنکه او ششم ایشان است و نه کمتر
و کمتر از این که دو باشد یا چهار و نه بیشتر از این که از شش است تا آنچه نهایت ندارد مگر آنکه
او با ایشان است در هر جا که باشند از اقطار آسمانها و نواحی زمین یعنی علم آنجناب بر حقیق
آنها است محیط و مطلع بر ایشان نه باعتبار ذات مقدس و او است اول که پیش از او چیزی
نیست و آخر که بعد از او چیزی نیز و او است که قدیم است و آنچه غیر او است مخلوق و موجود است که
خدا آنرا پدید آورده و مخلوقی که آفریده شده و او برتر است از صفات آفریدگان برتری بزرگ
حدیث کرد ما را ابو سعید محمد بن فضل بن محمد بن اسحق مذکر که معروف بود بابو سعید معلم در
نیشابور گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن محمد بن سفیان گفت که حدیث کرد ما را علی بن
سلمه لیثی گفت که حدیث کرد ما را اسمعیل بن یحیی بن عبد الله بن طلحة بن تمیم گفت که حدیث کرد
ما را ابو سنان شیبانی سعید بن سنان از ضحاک از نزال بن سبره که گفت یکی از یهود بخدمت
علی بن ابی طالب علیه السلام آمد عرض کرد که یا امیر المؤمنین پروردگار ما در چه زمان بوده راوی میگوید
که علی ع بآن یهودی فرمود چرا این نیست که گفته میشود که در چه زمان بوده از برای چیزی که نبوده
و بعد از آن بوده یعنی این سخن را در باب کسی میگویند که حادث باشد نه قدیم و پروردگار
ما است که بوده و همیشه باشد و خواهد بود بی بودنی که حادث باشد نه قدیم و بیکیفیت که کار بوده
که حرف چگونگی بوده که تحقیق باید او از نو پیدا شود و همیشه بوده بی چگونگی و همیشه بوده چونی
که باشد و آنجناب بکنه الخبر و لا اینها بر او است او را پیشی نیست و او پیش از پیش است بی
پیشی و بی آخر و بی پایان آخر و بی آخری که تا آن آخر باشد و مراد اینست که بی آنکه آخری داشته

باشد از طرف ازل و به آخری که با آخر رسد از طرف ابد همه آخرها از او پدید شده پس
او آخر هر آخری است• خبر داد ما را ابو العباس فضل بن فضل بن عباس کندی و اجازت آنرا
بمن اجازه داد در همدان در سال سیصد و پنجاه و چهارم گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
سهل یعنی عطار بغدادی از روی لفظ و سخن از دهان بیرون انداختن از کتاب و
نوشته خویش در سال سیصد و پنجم گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن محمد بلوی
گفت که حدیث کرد ما را عمارة بن زید گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن علاء گفت که حدیث کرد
ما را صالح بن سبیع از عمرو بن محمد بن صعصعة بن صوحان که گفت حدیث کرد ما را صالح پدرم
از ابو المعتمر مسلم بن اوس که گفت بجامع کوفه در مجلس علی ع حاضر بودم که مردی زرد
رنگ بسوی حضرت برخاست و گویا که آمد از توبه کنندگان و نیکوکاران یا از جمله
همدان اهل یمن بود پس عرض نمود که یا امیر المؤمنین آیا بکار خدا را از برای ما وصف
کن و او را از برای ما چنان نعت فرما که گویا ما او را می‌بینیم و سویش می‌نگریم علی ع پروردگار
را تسبیح نمود و آنجناب عز و جل را تعظیم فرمود و فرمود که حمد از برای خدا است که او است
اول نه از چیزی آغاز شده که نخستین از آن باشد و نه در چیزی پنهان که در آن باشد
و در هیچ زمانی بطر و نخواهد شد و نه با چیزی آمیزش داده و نه در چیزی پنهان است
که در آن باشد خیالی است از روی وهم و گمان و در بعضی از لغات معتبره مذکور است که
خیال بفتح خاء شخص است و خیال آدمی تمثال و صورت او است در خواب و خیال در تمثال
او است در آینه و خیال هر چیزیست که از او می‌بینی چون سایه و در بعضی دیگر مذکور است
که خیال پندار است و شخص و صورتی که بخواب بیند و یا در آینه و چوبی که در میان غله
نار است کنند و جامه سیاه بر آن اندازند تا وحوش بترسند و خیال عالم مثال را گویند

وآن

وآن برزخ است میان عالم ارواح و اجسام نیز هر چه خیال خواب دیده شود که دید مختصر ضعیف است
راه باریک تنگ حدیث شبح نیست که دیده شود و شبح تن و کالبد و سیاهی باشد که از دور
نماید و جسم نیست که تجزی بپذیرد و پاره پاره شود و نه صاحب غایت و پایان که بنهایت
رسد و نه از نو پدید آورده شده که دیده شود و نه پنهان که ظاهر شود و نه صاحب پرده‌ها که
گرداگردش فرو گرفته شود بود و مکانها نبود که جوانب آنها او را بر دارند و نیز بردارندگانی
که بتوانائی خویش او را بر دارند و نه آنکه بوده باشد بعد از آنکه نبوده باشد بلکه خیالها
سرگردان شده‌اند که چگونگی کرده اند کسی را اگر چیزها را چگونگی کرده باشند بایستی که کیفیت و
چگونگی او را بیان کند و کیست که همیشه بی مکان بوده و بیاید و نشانه‌ها بر طرف نمیشود و
از حالی بحالی نمیگردد آنکه دور است از حدس و دانش دلها و برتر است از امثال
و شبهها و اوهام یعنی یکتائی که بغایت دانای غیبها و نهانها است پس نشانه آفریدگان
از او دور داشته شده و نهانهای ایشان بر او پوشیده و پنهان نیست آنکه معروف است
بغیر کیفیت که او را شناخته‌اند نه بچگونگی و بجانها در یافته نمیشود و او را به روح اندازه
نمیتوان نمود و وهمها او را در نیابند و فکرها با او احاطه نمایند و عقلها او را اندازه
نکنند و خیالها بر او واقع نشوند پس هر چه عقلها آنرا باندازه در آورند با مانندی از برای آن
شناخته شود علامت است که حد و اندازه دارد و چگونه موصوف میشود بشبهها و منعوت میگردد
بزبانهای فصیح و نیز کسی که در چیزها حلول نکرده تا گفته شود که او در آنها قرار و استقرار یافته
و از آنها دور نشده تا گفته شود که او از آنها جدا است و از آنها تهی نشده تا گفته شود که
در کجا است و با آنها نزدیک نشده بچسبیدن و از آنها دور نشده بجدا شدن بلکه او در همه
چیزها است بلطف کیفیت او نیز با از نزدیک کردن نزدیکتر است و از هر دوری از پوشیدگی

دور تر چیزها را از اصلهای هیئت خلق نفرموده و منزه از نخستینهائی که پیش از او آشکار و هویدا بوده بلکه آفرید آنچه را که آفرید و آفرینش را محکم کرده باشد و نگاشت آنچه را که نگاشت پس صورت و نگارش آن را نیکو ساخت پس پاک و منزه میشماریم کسی را که یگانه شده در بلندی خویش و با این سبب چیزی را از او فاصله نیست و نه او را اطلاعی بیکی از آفریدگان که اثر انتهای اجابتش از برای خوانندگان شتابانست و فرشتگان در آسمانها و زمین از برای فرمان بردن با موسی سخن نمود سخن کردنی بی جوارح و اعضاء و ادوات و بدون لب و ملازه و آنچه نزدیک بآنست از طرف دهان و گلو و ملازه گوشت پاره ایست در درون دهان نزدیک حلق در بالای سقف پاک و منزه میشماریم او را و برتر است از صفات آفریدگان پس هر که گمان کند که خدای خلق محدود است بتحقیق که خالق معبود را نشناخته و مؤلف گفته که این خطبه طولی دارد و ما از آن موضع حاجت را ذکر کردیم • حدیث کرد ما را ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را ابو احمد عبد العزیز بن یحیی جلودی بصری در بصره گفت که خبر داد ما را محمد بن زکریا جوهری غلابی بصری گفت که حدیث کرد ما را العباس بن بکار ضبی گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر هذلی از عکرمه که گفت در بین آنکه ابن عباس مردم را حدیث میکرد ناگاه نافع بن ازرق بسوی او برخاست و گفت که ای پسر عباس در باب معبود چه و چگونه فتوی میدهی خدای خود را که تو او را میپرستی از برایم وصف کن پس ابن عباس بجهت تعظیم خدای عز و جل چشم در پیش افکند و خاموش بود و حضرت حسین بن علی علیهما السلام در گوشه نشسته بود پس فرمود که ای پسر ازرق نزد من آی نافع گفت که تو را سؤال نکردم ابن عباس گفت که ای پسر ازرق بدرستی که او از خاندان پیغمبر است ما و ایشان وارثان علم اند پس نافع بن ازرق بجانب امام حسین ع آمد حضرت

امام حسین ع باو فرمود که ای نافع بدرستی که هر که بنای دین خود را بر قیاس نهاده همه روزگار پیوسته در غوطه خوردن باشد و از راه راست مائل و در کجی کوچ کننده و رونده و از راه گمراه و دور افتاده باشد و آنچه بگوید خوب و زیبا نباشد ای پسر ازرق خدای خود را وصف میکنم بآنچه خودش را بآن وصف کرده و او را میشناسانم بآنچه خودش را بآن شناسانیده بحواس دریافته نمیشود و او را بمردم قیاس نمیتوان کرد پس او نزدیک است که نچسبیده و دور است که دوری ندارد بیگانگی پرستش میشود و او را پاره پاره فرض نمیتوان کرد بآیات معروف است و بعلامات موصوف نیست خدائی مگر او که بزرگوار و بزرگ و بلند مرتبه است • حدیث کرد ما را احمد بن هرون فامی رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد برقی از محمد بن ابی عمیر از مفضل بن عمر از امام جعفر صادق ع که فرمود هر که خدا را بآفریده اش تشبیه کند مشرک است بدرستی که خدای تبارک و تعالی بچیزی شباهت ندارد و چیزی باو نمیماند و هر چه در وهم و خیال واقع شود آنجناب بخلاف آنست تمام کرد که مؤلف بعد از این حدیث گفته که مصنف این کتاب رحمه الله گفته است که دلیل بر اینکه خدای سبحانه بچیزی از آفریده اش شباهت ندارد از راهی از راهها و بجهتی از جهات آنست که از برای چیزی از افعالش جهتی نیست مگر آنکه محدث و موجود است که دیگری آن را بعمل آورده و هیچ جهت حادثه نیست مگر آنکه دلالت میکند بحدوث کسی که این جهت از برای او است پس اگر خدای جل ثناؤه بچیزی از آنها میمانست هر آینه آن جهت بر حدوثش دلالت میکرد از آنجا که بر حدوث کسی که این جهت از برای او است دلالت میکرد زیرا که دو چیز که مانند یکدیگر باشند در عقول

بأن حکم را اقتضا میکند از آنجا که موجب آن میکند یکدیگر شباهت بهم رسانیده اند و دلیل
بر این مطلب قائم و بر پا شده که خدای عز و جل قدیم است محال و ممتنع است که از جهتی
قدیم باشد و از جهتی دیگر حادث و از جمله دلیل بر اینکه خدای تبارک و تعالی قدیم است
آنست که آنجناب اگر حادث باشد هر آینه واجبست که او را موجدی و محدثی باشد که بوجود
آورنده او باشد زیرا که فعل موجود نمیباشد مگر بفاعل و هر آینه گفتار در موجد
محدثش چون گفتار در او باشد هرگاه این که مذکور شد وجود حادثی است پیش از حادث
دیگر که اول نداشته و بآن نمیرسد چه از این تسلسل لازم می آید و این محال است پس
درست شد که چاره نیست از صانعی که قدیم باشد و هرگاه این چنین باشد پس آنچه موجب
قدیم بودن آن صانع است و براو دلالت دارد قدیم بودن صانع ما را موجب و براو دلالت
میکند • حدیث کردند ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه الله و علی بن عبدالله
وراق گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن هرون صوفی گفت که حدیث کرد ما را ابو تراب
عبیدالله بن موسی رویانی از عبد العظیم بن عبدالله حسنی که گفت بر سید و آقای خود
حضرت علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
علیهم السلام داخل شدم و چون مرا دید بمن فرمود که مرحبا بتو خوش آمدی ای ابو القاسم
تو دوست مائی از روی راستی و درستی عبد العظیم میگوید که بآنحضرت عرض کردم که
یا بن رسول الله بدرستی که من اراده دارم که دین خود را بر تو عرضه دارم پس اگر پسندیده
باشد بر آن ثابت بمانم تا آن هنگام که خدای عز و جل را ملاقات کنم حضرت ع فرمود که ای
ابو القاسم آنها را بیاور یعنی اعتقادات خود را بیان کن عرض کردم که من میگویم و باین
قائلم و اعتقاد دارم که خدای تبارک و تعالی یکیست که چیزی مثل و مانند او نیست بیرون

از دو حد

از دو حد که یکی حد ابطال است و دیگری حد تشبیه و مراد از حد ابطال آنست که آنجناب را
بیرون برند از وجود و هستی ذاتیه و از صفات کمالیه ذاتیه و فعلیه و اضافیه و مراد
از حد تشبیه اتصاف آنجناب است بصفات ممکنات و اشتراک با ایشان در حقیقت صفات
و میگویم که آنجناب نه جسم است و نه صورت و نه عرض و نه جوهر بلکه او است که جسمها
جسم ساخته و صورتها را تصویر نموده و نگاشته و آفریننده عرضها و جوهرها است و
پروردگار هر چیزی و مالک و خالق و مخترع و بوجود آورنده آنست و میگویم که محمد
بنده و رسول او است و خاتم پیغمبران است که بعد از او هیچ پیغمبری نیست تا روز قیامت
و میگویم که شریعت آنحضرت خاتمه شریعتها است که بعد از آن تا روز قیامت شریعتی دیگر
نخواهد بود و میگویم که امام و خلیفه و ولی امر امامت و امت بعد از آنحضرت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب است بعد از آن امام حسن بعد از آن امام حسین بعد از آن علی بن
الحسین بعد از آن محمد بن علی بعد از آن جعفر بن محمد بعد از آن موسی بن جعفر بعد
از آن علی بن موسی بعد از آن محمد بن علی بعد از آن تو ای آقای من حضرت ع فرمود که بعد
از من پسرم حسن پس از برای مردم چه حال خواهد بود با خلف بعد از او عبد العظیم می
گوید که عرض کردم ای آقای من این چگونه است و چرا ایرا با بنظر نیق فرمودی فرمود
که شخص او دیده نمیشود و یادش بنامش حلال نباشد تا وقتی که بیرون آید و زمین را از
عدل و داد پر کند چنانکه از جور و ستم پر شده باشد عبد العظیم میگوید عرض کردم که اقرار
نمودم و میگویم که دوستان ایشان دوست خدا است و دشمن ایشان دشمن خدا و فرمان
برداری ایشان فرمان برداری خدا و نافرمانی ایشان نافرمانی خدا است و میگویم که
معراج یعنی بالا رفتن پیغمبر ص بآسمان در حال بیداری ببدن شریف و عنصر لطیف در شب

معراج حق است و سؤال منکر و نکیر در قبر حق است و می‌گوییم که بهشت حق است و دوزخ حق است و صراط حق است و ترازوی اعمال حق است و می‌گوییم که قیامت آمدنیست و در آن هیچ شکی نیست و می‌گوییم که خدا برخواهد انگیخت آنها را که در قبرها باشند و می‌گوییم که فریضهای واجب بعد از ولایت نماز است و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر پس حضرت علی بن محمد عم فرمود که ای ابو القاسم بخدا سوگند که این دین خداست که آنرا از برای بندگانش پسندیده پس بر آن ثابت باش خدا ترا ثابت بدارد در زندگی دنیا و در آخرت **مترجم گوید** که ظاهر اینست که مؤلف ره این کتاب فقره را که در باب شریعتست بوصفی که ترجمه شد از حدیث انداخته باشد چه این حدیث را در کتاب امالی و اکمال نیز ذکر کرده و این فقره در هر دو کتاب مذکور است و در امالی بجای احمد بن محمد بن عمران دقاق احمد بن موسی دقاق است و در اکمال احمد بن محمد بن موسی دقاق است و ما این فقره را نیز در ترجمه آوردیم تا حدیث تمام باشد با آنکه احتمال دارد که این فقره از دو نسخه که در نزد ما موجود است افتاده باشد و مراد از عبد العظیم که در این روایتست سید کلانتر الکریم و امام زاده واجب التعظیم شاه عبد العظیم است که در ری مدفونست و جلالت شأن از آن بیشتر است که کسی شرح آن باید کرد و آنچه در این حدیث شریفست که نام بردن حضرت صاحب الزمان صلوات الله وسلامه علیه در زمان غیبت حلال نیست محمول است بر کراهت نه حرمت یا مخصوص است بزمانی که تقیه باشد یا باعث ضرر آنحضرت یا یکی از اتباع باشد و تحقیق این مطلب را در رساله علیحده کرده‌ام و لیکن مؤلف رحمه الله نظر بمضمون این حدیث و امثال آن نام بردن آنحضرت را در زمان غیبت مطلقا حرام میداند **باب سیم** در بیان معنی واحد و توحید و موحد حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از ابو هاشم جعفری

که گفت از حضرت ابو جعفر ثانی محمد بن علی علیهما السلام سؤال کردم که معنی واحد چیست فرمود آنکه همه زبانها بر او اجتماع شده بیگانگی حدیث کردند ما را محمد بن محمد بن عصام کلینی و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضه گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی از علی بن محمد و محمد بن حسن هردو از سهل بن زیاد از ابو هاشم جعفری که گفت از امام محمد تقی عم سؤال کردم که معنی واحد چیست فرمود کسی که اجتماع زبانها بر او بیگانگیست چنانکه خدای عز و جل فرموده که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ و در بعضی از نسخ بجای مَنْ خَلَقَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ است یعنی و هر آینه اگر سؤال کنی ایشانرا یعنی از کافران بپرسی که کی ایشانرا یا آسمانها و زمین را آفریده البته خواهند گفت که خدا حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضه گفت که حدیث کرد ما را ابو احمد عبد العزیز بن یحیی جلودی بصری گفت که حدیث کرد ما را محمد بن زکریا جوهری از عباس بکار ضبی از ابو الحسن که خطاب بن اسحق از حارث اعور گفت که حدیث کرد ما را پدرم از معقاف بن عمران از ... از مقدام بن شریح بن هانی از پدرش که گفت در روز جنگ جمل یکی از بادیه نشینان بسوی امیر المؤمنین عم برخاست و عرض کرد که یا امیر المؤمنین آیا میگویی که خدا یکیست پس مردم بر او حمله کردند و اعتراض نمودند و گفتند که ای اعرابی آیا نمی‌بینی آنچه را که امیر المؤمنین در آنست از پریشانی دل و پراکندگی حواس امیر المؤمنین عم فرمود که او را واگذارید و با او کاری نداشته باشید پس بدرستی که آنچه اعرابی میخواهد همانست که ما آنرا از این گروه میخواهیم و این جنگ و جدال بر سر این مقالاتست پس فرمود که ای اعرابی بدرستی که قول در اینکه خدا یکیست بر چهار قسم است دو وجه از آنها بر خدای عز و جل روا نباشد و دو وجه در او ثابتست اما آن دو وجه که بر او روا نیست گفتار گوینده است که میگوید یکی و از این باب اعداد را قصد میکند یعنی یکی چه آنچه دلالت بر این دارد که دو یمی هست که او یکی از آنست پس این چیزیست که روا نیست زیرا که آنچه دویمی از برای او نیست در باب

اعداد داخل نمیشود آیا نمی بینی که کافر شده انکه گفتند که آنجناب یکی از سه خداست یعنی
فرقه از نصاری که خدا و عیسی و مریم را هر سه خدا میدانند چنانکه قرآن مجید بآن
ناطق است که لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة و معنی دیگر قول قائل است که
او یکی از مردمان است و آن نوعی از جنس را میخواهد چنانکه میگویند که زید یکی از افراد
انسان است پس اینک چیزیست که بر آنجناب روا نیست زیرا که این تشبیه است چه اثبات
شریکست از برای خدا در ماهیت و نوع و پروردگار ما از این جلیل منزه و برتر است و
اما آن دو وجه که در او ثابت است یکی قول قائل است که آنجناب یکیست که او در میان
چیزها شبیه و مانندی نیست و پروردگار ما همچنین است یعنی در کمالات یکتا است
و عدیل و نظیری ندارد چنانکه میگویند فلانی یگانهٔ دهر است و وجه دیگر قول قائل
که آنجناب عز و جل احدی المعنی است و از این قصد میکند که خدا منقسم نمیشود نه در وجود
ذهنی و خارجی و نه در عقل و نه در وهم و خیال و پروردگار عز و جل با چنین است مترجم
گوید که مؤلف بعد از ذکر این حدیث میگوید که مصنف این کتاب رحمه الله گفته است
که شنیدم از کسی که بدین و معرفتش بلغت و کلام وثوق و اعتماد دارم که قول قائل یک
و دو و سه تا آخر در اصل وضع لغت وضع شده است مگر از برای اظهار از کمیت و مقدار
آنچه بر آن معدود و محمول میشوند از برای آنکه آنرا مسمائی است بعینه که بآن نامیده شود
یا از برای آنکه آنرا معنی دیگر باشد غیر از آنچه آدمی آنرا میاموزد از برای شناختن حساب
و عقد انگشتان بر آن دو رمز نهند در ضبط اعداد و عشرات و مئات و الوف که جمع مائة
ده و صد و هزار است و از برای همین در هر زمان که صاحب اراده اراده کند که غیر خود را از
گفتن چیزی خبر دهد بعضی آنرا بنام اخصی که دارد نام برد بعد از آن لفظ یکی را با آن بپیوندد

و آنرا بران بیاورد که بواسطهٔ آن او را بیکیت دلالت کند نه بر آنچه غیر از اینست از آن او
و از این جهت قائل میگوید که یک درهم و از آن قصد نمیکند مگر آنکه درهم است و بس و
گاهست که درهم بوزن یکدرهم میباشد و بضرب و سکه نیز یکدرهم میباشد پس هرگاه
خبر دهنده خواهد که از وزن آن خبر دهد میگوید که یک درهم بحسب وزن و چون
خواهد که از ضرب آن خبر دهد میگوید که یکدرهم بحسب شماره و یکدرهم بحسب ضرب
و بنا بر این اصل قائل میگوید که او یک مرد است و گاهست که مرد یکی میباشد باین معنی
که او یک آدمیست و دو آدمی نیست و یک مرد است و دو مرد نیست و یک شخص است و دو شخص
نیست و گاهست که بحسب فضل یکی میباشد و در علم نیز یکی و در سخا یکی و در شجاعت
یکی و چون قائل خواهد که از کمیتش خبر دهد میگوید که او یک مرد است پس این از گفتنش
دلالت دارد بر اینکه او یک مرد است و دو مرد نیست و چون خواهد که از فضلش خبر دهد
میگوید که این یکتای یگانهٔ عصر خود است و این دلالت دارد بر آنکه او را در فضل
دومی نیست و چون خواهد که بر علمش دلالت کند میگوید که او در علمش یکتا و یگانه است
پس اگر قول او که میگوید یکی بمجرد همین و بمجردی خود بر فضل و علم دلالت داشته باشد
چنانکه بمجردی خود بر کمیت دلالت دارد هر آینه چنان باشد که هر که لفظ یکی را اطلاق
کند اراده داشته باشد فاضل را اگر از برایش دومی نیست در فضلی که دارد و عالمی را اگر
از برایش دومی نیست در علمی که دارد و جوادی را اگر از برایش دومی نیست در جودی که دارد
و چون چنین نیست شد که آن بمجردی خود دلالت ندارد مگر بر کمیت چیزی نه غیر آن و از برای
آنچه یکی بسوی آن اضافه شده از قول قائل که یکتای یگانهٔ عصر و روزگار خود است
هیچ معنی نباشد و نه از برای تقییدش بعلم و شجاعت زیرا که آن بدون این زیادتی و بی

این تقیید بمثابت فضل و غایت علم و شجاعت دلالت میکرد و چون با وجود آن بزیادتی
لفظی محتاج شد محتاج شد بتقییدش بچیزی دیگر آنچه ما گفتیم درست شد پس متقرر
و ثابت گردید که لفظ قائل که میگوید یکی چون بر چیزی معقول و محمول شود بمجرد همین بر یکیش
دلالت میکند در نام اخص که دارد و بواسطه آنچه بآن وابسته میشود بر فضل و از روی
چیزی که با و معقول و محمول میشود در یکتا بودن و یگانه شدنش بفضل و علم و جودش
دلالت میکند و آشکار شد که درهمی که یکیست گاهست که بوزن یک درهم و بشماره یک درهم
و بضرب یک درهم میباشد و گاهست که بوزن دو درهم میباشد و بضرب یک درهم و گاهست
که بحساب دانگها شش دانگ و بحساب فلوس شصت فلس و باجزاء بسیار میباشد و
همچنین بنده یک بنده میباشد و بهیچ وجه دو بنده نمیباشد و یک شخص میباشد و بهیچ
وجه دو شخص نمیباشد و اجزای بسیار و ابعاض بسیار میباشد و هر پاره از پارهای
آن جوهرهای بسیار میباشد که اتحاد دارند و پاره از آنها با پاره متحد شده و بعضی
از آنها با بعضی ترکیب یافته و بهم برگشته و بنده یکی نمیباشد مگر چنانکه هر یک از ما
نه نفته و در حال تعدّدش یک بنده است و چرا این نیست که بنده یکی نمیباشد زیرا که هیچ
بنده نیست مگر آنکه او را مانندیست در وجود که هستی دارد یا در معقول که اندازه شده
و صحیح باشد که بنده را مانندی باشد زیرا که او یگانه نشده بوصفهائی که از جهت آن
بنده معمول گردیده و از برای همین واجب شد که خدای عزّ و جلّ متوحّد و یگانه باشد با وصفها
بتخویش و نامهای نیکوتری که دارد تا آنکه خدائی باشد یگانه نیست او را مانندی نباشد
و یکی باشد که او را شریکی نه و خدائی غیر از او نیست پس خدای تبارک و تعالی یکتائیست که
خدائی نیست مگر او و قدیم و دیرینه یکتائیست که قدیمی نیست مگر او و موجود یکتائیست

که

کرده در چیزی حلول کرده و نه محلّ و جای حلول چیزیست بهیچ موجودی چنین نیست
مگر او و چیز یکتائیست که چیزی با او مجانست نمیکند و چیزی با او نمیماند و هیچ چیز
با او شباهت ندارد و چیزی چنین نیست مگر او پس او همچنین موجودیست که در وجود
قسمت بردار نیست و نه در وهم و خیال و چیزیست که چیزی بهیچ وجه با او شباهت ندارد
و خدائیست که بهیچ وجه خدائی غیر از او نیست و قول ما که ای واحد واحد که یعنی یکی و
یگانه است در شریعت نام مخصوص شده از برای او نه غیر او و کسی غیر از آن خدای عزّ و جلّ بآن
نامیده نمیشود چنانکه قول ما الله یعنی خدائی است که غیر از او بآن نامیده نمیشود و فصل
دیگر در این باب و آن اینست که چیز معیّن گاهست که شمرده میشود با آنچه مجانس
و مشاکل و مماثل آن باشد گفته میشود که اینک مردیست و اینها دو مرد و سه مردند
و اینک بنده ایست و اینک سیاهی است و اینها دو بنده و اینها دو سیاهند و
بنابر این اصل روا نباشد که گفته شود که اینها دو خدایند زیرا که خدائی نیست مگر
خدای یکی پس خدا بنابر این وجه شمرده نمیشود و از این وجه بوجهی در شماره در نیاید
و گاهست که چیزی با آنچه با آن مخالفت و مشاکلت ندارد شمرده میشود گفته میشود
که اینک سفیدیست و اینها سفید و سیاهند و اینک حادث است و اینها دو حادث
و اینها دو حادث نیستند و نه دو مخلوق بلکه یکی از اینها قدیم و دیگری حادث است و
یکی از اینها پروردگار است و آن دیگر پرورده پس بنابر این وجه دخولش در عدد صحیح
باشد و بنابر این خدای تبارک و تعالی فرموده که ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا
خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا تا آخر آیه
که ترجمه اش اینست که نمیباشد و واقع نمیشود از راز گفتن سه کس مگر اینکه خدا چهارم

ایشان است و نه راز گفتن پنج کس مگر آنکه او ششم ایشان است و نه کمتر و نه بیشتر از این کرده باشد یا چهار و نه بیشتر از این که از شمار است تا آنچه بیان نداند مگر آنکه او با ایشان است در هر جا که باشند از اقطار آسمانها و نواحی زمین بعد از آن آگاه میدهد ایشان را بآنچه کرده اند در روز قیامت بدرستی که خدا بهر چیزی داناست و چنانکه قول ما که فلان شخص یکی را است بمجرد همین بر فضیلتش دلالت نمیکند همچنین قول ما که فلانی دویم فلانی است بمجرد همین دلالت نمیکند مگر بر بودنش و جز این نیست که بر فضیلتش دلالت میکند در هر زمان که گفته شود که او دویم او است در فضل یا در کمال یا در علم و اما توحید خدای تعالی ذکره موحد نمودن او است بصفتهای برترش و نامهای نیکو یا نیکوتری که دارد و از برای همین خدای عز و جل باشد که او را شریکی نیست و مانندی از برایش نه موحد کسی است که باو اقرار کرده باشد با آنچه آنجناب عز و جل برآنست از اوصاف برتری که دارد و نامهای نیکو یا نیکوترش بالبینات از او و معرفت و یقین و اخلاص و هرگاه امر همچنین باشد پس هر که خدای عز و جل را شناسد در حالتی که یگانه است باوصاف برتر و نامهای نیکوترش و یگانه بودنش باوصاف برتری که دارد اقرار نکند چنین کسی موحد نیست و بیان است که جاهلی از بزرگان گفته است که هر که خدا را توحید نماید و اقرار کند که او یکیست چنین کسی موحد است و هر چند که او را وصف نکند بصفاتی که بآنها یگانه شده زیرا که هر که چیزی را یکی داند در اصل لغت موحد است پس باو گفته میشود که ما اینرا انکار کردیم بجهت آنکه کسی که گمان کند که پروردگارش یک خدا و یک چیز است بعد از آن موصوف دیگری را با او اثبات کرده اند باصفاتش که بآنها یگانه شده در نزد همه امت و سایر اهل ملتها ثنوی است که بدو خدا قائل باشد و موحد نیست و مشرک است که خدا را مانند چیزی میداند و مسلمان نیست و اگر چه گمان کند که پروردگارش

خدای

خدای واحد و یکچیز و یک موجود است و چون چنین باشد واجب است که خدای تبارک و تعالی متوحد باشد بصفاتش که از جهت آنها بالالهیت متفرد و بجهت توحدش بآنها بوحدانیت متوحد شده تا آنکه محال باشد که خدای دیگری باشد و خدا یکی باشد و الله یکی باشد که او را شریکی نیست و نه شبیهی زیرا که آنجناب اگر بآنها متوحد نباشد او را شریک و شبیهی خواهد بود چنانکه بنده چون باوصافش که از جهت آنها بنده شده متوحد نشده او را شبیهی باشد و بنده یکی نباشد و هر چند که هر یک از ما یک بنده باشد و هرگاه چنین باشد پس هر که او را متوحد بصفاتش شناخت و بآنچه از آن شناخته اقرار نمود و باینرا اعتقاد کرد موحد و بتوحید پروردگارش عارف باشد و اوصافی که خدای عز و جل بآنها یگانه و بجهت تفردش بآنها پروردگارش متوحد شده همان اوصاف است که هر یک از آنها اقتضا میکند که کسی که موصوف بآنها باشد نباشد مگر یکی که غیرش با او در آن شرکت نکند و غیر از او کسی بآن وصف نشود و این اوصاف مثل آنکه ما او را وصف کنیم باینکه یک موجود است که درست نیست که در چیزی حلول کرده باشد و روا نباشد که چیزی در او حلول کند و نیستی و فنا و زوال بر او روا نیست و وصف باینرا استحقاق دارد زیرا که او اول اولها و آخر آخرها است و توانائی است که آنچه خواهد میکند و ناتوانی و درماندگی بر او جایز نیست و وصف باینرا استحقاق دارد زیرا که او از همه توانایان تواناتر است و از همه غالبان غالبتر و دانائیست که چیزی بر او پنهان نیست و چیزی از او دور نمیشود و نادانی و سهو و شک و فراموشی بر او جایز نباشد و وصف باینرا استحقاق دارد بواسطه آنکه از همه دانایان داناتر است و زنده ایست که مردن و خواب بر او روا نباشد و نفعی بسوی او نرسد و ضرری باو نرسد و وصف باینرا استحقاق دارد باینکه از همه

باقی ماند کان باقی تر باشد تمام کاملان کامل تر است و کننده اینست که چیزی او را از چیزی
مشغول نکند و چیزی او را درمانده نکرداند و هیچ چیز از او فوت نشود و وصف باینها
استحقاق دارد بآنکه خدای اولین و آخرین است و نیکوترین آفرینندگان و شتابنده ترین
حساب کنندگان و بی نیاز است که او را بی نیازی نباشد و صاحب استغنائی است که
او را حاجتی نباشد و عدلی است که متعدی باو ملحق نشود و منقصتی بسوی او نگردد و
حکیم یعنی محکم کار است که سفاهتی از او واقع نشود و مهربانی است که او را دلرحمی نباشد
و در مهربانیش وسعتی باشد و بردبار است که او را خشمی ملحق نشود و تعجیل و شتاب
از او واقع نشود و وصف باینها استحقاق دارد بآنکه از همه عادلها عادل تر و از همه
حاکمها حاکم تر و از همه حساب کنندگان شتابان تر است و این چنین آنست که اول او را
نبیاشد مگر یکی و همچنین تواناترین توانایان و داناترین دانایان و حاکم ترین حاکمان
و نیکوترین آفرینندگان و هر چه بر این صفت آمده باشد پس باین آنچه ما گفتیم درست شد
و بالله التوفیق و منه العصمة والتسدید **باب چهارم** در تفسیر سوره توحید یعنی سوره قل هو الله
احد و آنرا سوره اخلاص و سوره الصمد و نسبة الرب نیز میگویند • حدیث کرد ما را ابو محمد
جعفر بن علی بن احمد فقیه قمی و بعد از آن ایلاقی رض گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید
عبدان بن فضل گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد بن یعقوب بن محمد بن یوسف بن جعفر
بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب در شهر خجنده گفت که حدیث کرد
ما را ابو بکر محمد بن احمد بن شجاع فرغانی گفت که حدیث کرد ما را ابو محمد حسن بن حماد عنبری
در مصر گفت که حدیث کرد ما را اسمعیل بن عبد الجلیل برقی از ابو البختری وهب بن وهب
قرشی از حضرت ابو عبد الله صادق جعفر بن محمد از پدرش حضرت محمد بن علی باقر علیهم السلم

کرد روزی

که در رسول خدای عز و جل قل هو الله احد فرمود قل یعنی اظهار کن آنچه را که وحی کردیم بسوی
تو و خبر دادیم ترا بآن از جهة تالیف و ترکیب حروفی که آنها را از برای تو خواندیم تا آنکه بآنها
راه راست یابد کسی که گوش دهد و او حاضر باشد و هو یعنی او اسمی است مکنی
و سرپوشیده و اشاره شده است بسوی پنهان و ها تنبیه است از معنی ثابت و واو اشاره ره ات
بسوی غایب از حواس چنانکه قول تو هذا یعنی این اشاره است بسوی حاضر نزد حواس و بیان
این آنست که کفار تنبیه کردند از خدایان خود بحرف اشاره حاضری که دریافته میشود
و گفتند که هذه الهتنا یعنی اینها خدایان مایند که محسوس و مدرک بدیدها پس تو
یا محمد اشاره نما بسوی خدای خود که بسوی او میخوانی تا ببینیم او را و او را دریابیم و در او
حیران و سرگردان نباشیم پس خدای تبارک و تعالی فرو فرستاد که قل هو الله احد پس
ها تنبیه با ثابت کردند از برای ثابت و واو اشاره است بسوی غایب از دریافت
دیدها و سودن حاسها و خدا از این برتر است بلکه او دریابنده دیدها و پدید آورنده
حاسها است • حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از امیر المومنین ع که فرمود یک شب پیش از جنگ
بدر خضر ع را در خواب دیدم و با او گفتم که مرا چیزی تعلیم کن که بآن بر دشمنان نصرت یابم گفت
که بگو یا هو یا من لا هو الا هو یعنی ای او ای کسی که او نیست مگر او و چون صبح کردم این
خواب را برسول خدا ص قصه کردم پس فرمود که یا علی اسم اعظم بتو تعلیم کرده شده و زبان این
بر زبانم جاری بود و بعد روزی که امیر المومنین ع سوره قل هو الله احد را خواند و چون فارغ
شد فرمود که یا هو یا من لا هو الا هو اغفر لی وانصرنی علی القوم الکافرین و ترجمه تتمه کلام بیامرز
مرا و یاری کن مرا بر گروه کافران و علی ع در روز جنگ صفین این اسم میفرمود و حمله میبرد عمار بن
یاسر بآنحضرت ع عرض کرد که یا امیر المومنین این کنایها چیست و کنایه پوشیده و نامی بی سخن

کفته است حضرت فرموده که اسم اعظم خدا و عماد توحید از برای خداست که خدائی نیست مکر
او بعد از آن شهد الله انه لا اله الا هو و آخر سوره حشر را که از لو انزلنا باشد تا آخر
تا آخر سوره خواند پس فرود آمد پیش از زوال چهار رکعت نماز بجا آورد و فرموده که امیر
المؤمنین عم فرموده که الله یعنی خدا است معنیش معبود و پرستیده است که خلق در او متحیر اند
و با او پناه میبرند یا بسوی او پناه میکیرند و خدا همانست که از دریافتن دیدها مستور
و از خیالها و اندیشها محجوب است و حضرت باقر عم فرموده که الله معنیش معبودیست که خلق
از دریافتن ماهیت او و احاطه نمودن بکیفیتش حیران و سرکردان شده اند و عرب میکوید که
اله الرجل بالام مکسور چون آن مرد متحیر شود در چیزی و از روی علم و دانش بآن احاطه نکند
و میکوید که وله بر وزن اله چون بسوی چیزی پناه برد از آنچه آن را حذر میکند و از آن
میترسد پس اله یعنی خدا همانست که از حواس خلق مستور است و حضرت باقر عم فرموده که احد
یعنی فرد و متفرد است یعنی تنها و احد و واحد بیک معنی است و آنجناب متفردیست که او را نظیری
نیست و توحید اقرار است بوحدت و آن انفراد است و واحد عبارتیست که از چیزی بر انکیخته
نشود و با چیزی یکی نمیکردد و از این جهت کفته اند که بنای عدد از یکیست و یکی از جمله اعداد نیست
زیرا که عدد و شماره بر یکی واقع نمیشود بلکه بدو واقع میشود پس معنی قول آنجناب که فرموده
که الله احد یعنی معبودی که خلق از دریافتنش و احاطه کردن بکیفیتش حیرانند بالاهیت
تنها و از صفات خلقش بریست و حضرت باقر عم فرموده که حدیث کرد مرا پدرم حضرت زین العابدین
از پدرش حسین بن علی علیهم السلام که فرموده صمد آنست که او را اندرونی نیست و صمد آنست
که بنهایت رسیده و صمد آنست که نمیخورد و نمی‌آشامد و صمد آنست که نمیخوابد و
صمد دائمی است که همیشه بوده و همیشه خواهد بود و حضرت باقر عم فرموده که محمد بن حنفیه رض

میکفت که صمد آنست که مجوف نیست و خود برپا و از غیرش بی نیاز است و غیر او کفته است که
صمد آنست که از کون و فساد برتری دارد و صمد آنست که بتغایر وصف نشود و حضرت
باقر عم فرموده که صمد سید مطاع است که زبر او امر کننده و نهی فرماینده نیست و فرموده که از
زین العابدین حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از معنی صمد سؤال شد فرموده که صمد
آنست که او را شریکی نیست و نکاه داشتن چیزی او را کران نمیکند و چیزی از او دور نشود
و وهب بن وهب قرشی کفت که زید بن علی عم کفت که صمد آنست که چون چیزی را خواهد
بآن کوید که باش پس بیاشد و صمد آنست که چیزها را ابداع آورده و آنها را اضداد و اشکال
و ازواج آفریده که بعضی ضد بعضی و بعضی با مثل جفت و پاره را جفت پاره کردانیده و
بوحدت منفرد و تنها شده بدون ضد و بی شکل و مثل و همتا و وهب بن وهب قرشی
کفت که حدیث کرد مرا حضرت صادق جعفر بن محمد از پدرش حضرت باقر از پدرش علیهم
السلام که اهل بصره عریضه بحضرت حسین بن علی علیهما السلام نوشتند و او را از معنی
صمد سؤال میکردند پس حضرت بسوی ایشان نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد
پس در قرآن فرو مروید و در آن مجادله و کفتکو مکنید و بدون علم در آن سخن مکوئید
چرا که از جدم رسول خدا صلعم شنیدم که میفرمود هر که در قرآن بدون علم چیزی بکوید
جای خود را مهیا کرداند در آتش دوزخ و از آن جای بکیرد و منزل کزیند و بدانید
که از اهل جهنم است و بدرستی که خدای سبحانه صمد را تفسیر فرموده بفرموده که الله
احد الله الصمد بعد از آن آن را تفسیر فرموده و فرموده که لم یلد و لم یولد و لم یکن له
کفوا احد یعنی نزاد و زاده نشد و نبود او را هیچکس مانند و همتا و حضرت زید
لم یلد یعنی چیز کثیفی از او بیرون نیامده چون فرزند و سایر چیزهای کثیفی که از

آفریدگان بیرون می‌آید و نه چیز لطیفی چون نفس و عوارضات که پدید می‌آیند از او منشعب
و پراکنده نمی‌شوند چون تنگی و خواب و مانند آن که در دل درآید و غم و اندوه و خرمی
و خنده و گریه و ترس و امید و رغبت و دلتنگی و گرسنگی و سیری و خدا از آن
برتر است که چیزی از او بیرون آید و آنکه چیز کثیف یا لطیفی از او متولد شود و از او متولد
بعضی از چیزی متولد شده و از چیزی بیرون نیامده چنانکه چیزهای کثیف از اصلهای
خود بیرون می‌آیند چون چیزی از چیزی و حیوان از حیوان و گیاه از زمین و آب از
چشمها و میوها از درختها و نه چنانکه چیزهای لطیف از مرکزهای خود بیرون می‌آیند
چون دیدن از چشم و شنیدن از گوش و بوئیدن از بینی و چشیدن از دهان و سخن
از زبان و شناختن و تمیز دادن از دل و چون آتش از سنگ نه بلکه او خدای صمدیست
که نه از چیزیست و نه در چیزی و نه بر چیزی و مخترع چیزها است و آفریننده آنها و پدید
آورنده چیزها است بقدرت خویش که آنچه از برای فنا و نیستی آفریده بخواستش
از هم می‌پاشد و آنچه از برای بقا و ماندن خلق کرده بعلمش باقی می‌ماند پس این خدای
صمدیست که نزاده و نه زاده شده و دانای نهان و آشکار و بزرگیست صاحب بزرگی و هیچکس
او را همتا نبوده و نخواهد بود و وهب بن وهب قرشی گفت که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم
که می‌فرمود که گروهی از اهل فلسطین بحضرت باقر وارد شدند و او را از مسائلی چند
سؤال کردند و ایشان را جواب داد بعد از آن او را سؤال کردند از معنی صمد حضرت فرمود
که تفسیرش در خود آنست والصمد پنج حرفست پس الف دلیل است بر اثبات و تحقق
آنجناب و آن قول آنجناب عزوجل است که شهد الله انه لا اله الا هو یعنی گواهی داد خدا
بآنکه نیست خدائی مگر او و آن تنبیه و اشاره است و اشاره است بسوی غایب از دریافت حواس

و لام دلیل بر الوهیت و خدائی او است بآنکه آنجناب خدا است و الف و لام مدغم اند که
در یکدیگر داخل شده اند و بر زبان ظاهر نمی‌شوند و در گوش واقع نمی‌شوند و در نوشتن
ظهور دارند و دلیل اند بر آنکه خدائیش بلطفی که دارد پنهان است که بحواس دریافته
نمی‌شود و نه در زبان وصف کننده واقع می‌شود و نه در گوش شنونده زیرا که تفسیر اله
همان کسی است که خلق از دریافتن ماهیت و کیفیتش حیران شده اند بحس یا بخیال نه
بلکه او مخترع خیالها و آفریننده حاسها است و جز این نیست که آن در وقت نوشتن ظاهر
می‌شود و این دلیل است بر آنکه خدای سبحانه ربوبیت و کاری خود را در اختراع خلق و
ترکیب ارواح لطیف ایشان در جسدهای کثیف ایشان آشکار فرموده پس چون بنده
بسوی نفس خود نظر کند روحش را نبیند چنانکه لام الصمد ظاهر نمی‌شود و در یک
حاسه از حواس نمی‌گنجد و در نمی‌آید و چون بسوی نوشته نظر کند آنچه پنهان و لطیف بوده
از برایش ظاهر گردد پس هر زمان که بنده در ماهیت آفریدگار و کیفیت او اندیشه کند
در او متحیر و سرگردان گردد شود و اندیشه‌اش بچیزی که از برایش متصور می‌شود احاطه نکند
زیرا که آنجناب عزوجل آفریننده صورتها است و چون بسوی آفرینش خود نظر کند
از برایش ثابت شود که آنجناب عزوجل آفریننده ایشان و ترکیب دهنده ارواح
و اجساد ایشانست و اما صاد دلیل است بر آنکه آنجناب عزوجل صادق است و گفتار
و گفتارش صدق و سخنش صدق است و بندگانش را بسوی پیروی کردن صدق و راستی خوانده
و بصدق خانه صدق را وعده فرموده و اما میم دلیل است بر ملک و پادشاهی او و آنکه
او پادشاه حقی است که همیشه بوده و همیشه خواهد بود و پادشاهیش بر طرف نخواهد شد
و اما دال دلیل است بر دوام و همیشگی پادشاهیش و آنکه آنجناب عزوجل دائم و همیشه

و بر تو است از بودن و زوال بلکه آنجناب عز و جل هستی دهنده صاحبان هستی است که بهستی
دارندش هر هستی دارنده هستی برسانیده بعد از آن حضرت ع فرمود که اگر حاملانی چند را از
برای علم خویش که خدای عز و جل بمن عطا فرموده مییافتم هر آینه نشر توحید و اسلام و ایمان
و دین و شرایع آنها را از لفظ الصمد میکردم و چگونه این امر را میسر شود و حال آنکه جدم امیر المؤمنین ع
حاملانی را از برای علم خویش نیافت حتی آنکه چنان بود که آه سرد از سینه پر درد بر میکشید
و بر سر منبر میفرمود که از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید پس بدرستی که در میان دندههای
من علم بسیار هست آه آه آگاه باشید که کسی را نمییابم که آنرا امین دارد و آگاه باشید که من بر شما
از جانب خدا حجتم رسایم پس دوست مدارید گروهی را که خدا بر ایشان خشم کرده بحقیقت
که از آخرت نومید شده اند چنانکه کافران از صاحبان قبرها که مردگانند نومید شده اند
بعد از آن حضرت باقر ع فرمود که حمد از برای خدا است که بر ما منت نهاده و ما را از برای
پرستش خود توفیق داده یگانه صمدی که نزاده و زاده نشده و هیچکس او را همتا نبوده و نخواهد
بود و ما را از پرستش بتان دور گردانیده حمدی سرشته و شکری واجب و قول آنجناب عز و جل
لم یلد و لم یولد میفرماید که خدای عز و جل نزاده تا او را فرزندی باشد که پادشاهیش را
از او ارث برد و زاده نشده که او را پدری باشد که با او در پروردگاری و پادشاهیش شرکت
کند و کسی او را همتا نبوده تا او را در سلطنتش یاری دهد • حدیث کرد ما را ابی ره گفت
که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن
عبد الرحمن از ربیع بن مسلم که گفت شنیدم از حضرت ابو الحسن ع و از معنی صمد سؤال شده بود
که فرمود صمد آنست که اندرون ندارد • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از علی بن اسمعیل

از صفوان

از صفوان بن یحیی از ابی ایوب از محمد بن مسلم از حضرت صادق ع که فرمود یهود از رسول خدا ص
سؤال کردند و گفتند که پروردگارت را از برای ما نسبت ده و نژاد او را بیان کن
پس سه روز درنگ نمود که ایشانرا جواب نمیفرمود بعد از آن این سوره صمد تا آخرش
نازل شد من با آنحضرت عرض کردم که صمد چیست فرمود که آنکه مجوف و میان تهی نیست
• پدرم رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
عیسی از یونس بن عبد الرحمن از حسین بن ابی الترقی از جابر بن یزید گفت که حضرت
باقر ع را از چیزی از توحید سؤال کردم فرمود بدرستی که خدا که نامهایش که با آنها خوا
نده میشود پس آنها را بر خلقش جاری ساخته پس او است یگانه و پناه نیازمندان که تعالت
پاکست از هر عیب و وصفی که با او لایق نباشد و هر چیزی او را میرسد و هر چیزی بوی
او قصد میکند و هر چیزی او را که فهم از روی دانش • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن
محمد بن عمران دقاق ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب از علی بن محمد از سهل بن
زیاد از محمد بن ولید و لقبش شباب صیرفی است از داود بن قاسم جعفری که گفت بحضرت
جواد ع عرض کردم که فدای تو گردم معنی صمد چیست فرمود سید بزرگی که تمام خلق بسوی او
قصد کنند در اندک و بسیار • حدیث کرد ما را ابو نصر احمد بن حسین مروانی گفت که حدیث
کرد ما را ابو احمد محمد بن سلیمان در فارس گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن عبد الله رقاشی گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن سلیمان از یزید رشک
از مطرف بن عبد الله از عمران بن حصین که پیغمبر ص لشکری را جائی فرستاد و علی ع را برایشان
سردار کرد و چون برگشتند از ایشان احوال پرسید عرض کردند که همه خوبی بجا آورد غیر
از آنکه در هر نمازی با ما سوره قل هو الله احد را خواند پیغمبر ص فرمود که یا علی چرا چنین کردی

تبارک و [illegible]
بکیفیت که در توحید خویش بتوحید
یگانه شده

وبرو استاده بودن و زوال بلکه آنجناب عز وجل هستی دهنده صاحبان هستی است که بهستی
دادنش هر هستی را ننده هستی برساننده بعد از آن حضرت ع فرموده که اگر حاملانی چند را از
برای علم خویش که خدای عز وجل بمن عطا فرموده مییافتم هر آینه نشر توحید و اسلام و ایمان
و دین و شریعتها را از لفظ الصمد میکردم و چگونه این امر میسر شود حال آنکه امیر المؤمنین ع
حاملان را از برای علم خویش نیافت حتی آنکه چنان بود که آه سرد از سینه پر درد بر میکشید
و بر سر منبر میفرمود که از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید پس بدرستی که در میان دندههای
من علم بسیار هست آه آه آگاه باشید که کسی را نمییابم که آنرا امین دارد و آگاه باشید که من بر شما
از جانب خدا حجت رسایم پس دوست مدارید گروهی را که خدا با ایشان خشم کرده بتحقیق
که از آخرت نومید شده اند چنانکه کافران از صاحبان قبرها که مرده گانند نومید شده اند
بعد از آن حضرت با قرع فرمود که حمد از برای خدائیست که بر ما منت نهاده و ما را از برای
پرستش خود توفیق داده یگانه صمدی که نزاده و زائیده نشده و هیچکس او را همتا نبوده و مخصوص
بوده و ما را از پرستش بتان دور گردانیده حمدیست و شکری واجب و قول آنجناب عز وجل
لم یلد و لم یولد معنیش این است که خدای عز وجل نزاده تا او را فرزندی باشد که پادشاهیش را
از او ارث برد و زائیده نشده که او را پدری باشد که با او در پروردگاری و پادشاهیش شرکت
کند و کسی او را همتا نبوده تا او را در سلطنتش یاری دهد • حدیث کرد ما را پدرم رض گفت
که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن
عبد الرحمن از ربیع بن مسلم که گفت شنیدم از حضرت ابو الحسن ع و از صمد سؤال شده بود
که فرمود صمد آنست که اندرون ندارد • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رض گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از علی بن اسمعیل

از صفوان بن یحیی از ابو ایوب از محمد بن مسلم از حضرت صادق ع که فرموده بود از رسول خدا ص
سؤال کردند و گفتند که پروردگارت را از برای ما نسب ده و نژاد او را بیان کن
پس سوره توحید نازل نمود که ایشان را جواب میفرمود بعد از آن این سوره را تا آخرش
نازل شد من بآنحضرت عرض کردم که صمد چیست فرمود که آنکه مجوف و میان تهی نیست
• شنیدم پدرم رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
عیسی از یونس بن عبد الرحمن از حسن بن ابی السری از جابر بن یزید گفت که از حضرت
باقر ع را از چیزی از توحید سؤال کردم فرمود بدرستی که خدا که نامهایش که با آنها خوانده
میشود پس آنرا بر خلقش جاری ساخته پس او است یگانه و پناه نیازمندان که بعنا
پاک است از هر عیب و وصفی که باو لائق نباشد و هر چیزی او را میپرستد و هر چیزی بسوی
او قصد میکند و هر چیزی را او کفه را از روی دانش • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن
محمد بن عمران دقاق رض گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب از علی بن محمد از سهل بن
زیاد از محمد بن ولید و لقبش شباب صیرفی است از داود بن قاسم جعفری که گفت بحضرت
جواد ع عرض کردم که فدای تو گردم معنی صمد چیست فرمود سید بزرگی که تمام خلق بسوی او
قصد کنند در اندک و بسیار • حدیث کرد ما را ابو نصر احمد بن حسین مروانی گفت که حدیث
کرد ما را ابو احمد محمد بن سلیمان در فارس گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن عبد الله رقاشی گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن سلیمان از یزید رشک
از مطرف بن عبد الله از عمران بن حصین که پیغمبر ص لشکری را بجائی فرستاد و علی ع را بر ایشان
سردار کرد چون برگشتند از ایشان احوال پرسید عرض کردند که همه خوبی را بجا آورد غیر
از آنکه در هر نماز با ما سوره قل هو الله احد را خواند پیغمبر ص فرمود که یا علی چرا چنین کردی

> سابک و در بعض نسخ [illegible] که در توحید خویش بتوحید کلام شده

عرض کرد که عجب آنکه سورهٔ قل هو الله احد را دوست میداری پیغمبر صلعم فرمود که آنرا دوست
نداشتی تا آنکه خدای عزّ و جلّ ترا دوست داشته. حدیث کرد مارا محمد بن موسی بن
متوکل رحمه الله گفت که حدیث کرد مارا محمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد مارا محمد
بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از احمد بن هلال از عیسی بن عبد الله از پدرش از جدّش
که گفت رسول خدا صلعم فرمود که سورهٔ قل هو الله احد را بخواند در هنگامی که خوابگاه خود را
فرا میگیرد خدای عزّ و جلّ گناه پنجاه ساله را از برای او بیامرزد. حدیث کرد مارا پدرم رض
گفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از حسین بن یزید نوفلی
از اسمعیل بن ابی زیاد سکونی از حضرت جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام که پیغمبر صلعم
بر سعد بن معاذ نماز کرد و فرمود که از فرشتگان هفتاد هزار فرشته بجهت نماز برای او
آمدند و جبرئیل عم در میان ایشان بود که برای او نماز میکردند گفتم که ای جبرئیل بچه چیز استحقاق
نماز شمارا بر او بهم رسانید گفت بخواندن سورهٔ قل هو الله احد در حالی که ایستاده و نشسته
و سواره و پیاده و رونده و آینده بود. حدیث کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید رض
گفت که حدیث کرد مارا محمد بن حسن صفّار از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن سیف بن
عمیره از محمد بن عبید که گفت بر امام رضا عم داخل شدم حضرت بمن فرمود که بعباسی بگو
تا از سخن گفتن در توحید و غیر آن باز ایستد و با مردم بآنچه میشناسند سخن گوید
و از آنچه انکار مینمایند و نمیدانند باز ایستد و چون ترا از توحید سؤال کنند بگو چنانکه
خدای عزّ و جلّ فرموده که قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ اللّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا
أَحَدٌ و چون ترا از کیفیّت و چگونگی سؤال کنند بگو چنانکه خدای عزّ و جلّ فرموده که
لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ یعنی چیزی در ذات و صفات مانند او نیست و چون ترا از شنیدن خدا سؤال

کند بگو چنانکه خدای عزّ و جلّ فرموده که هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یعنی او است شنوای دانا
و سخن کن با مردمان بآنچه میشناسند. حدیث کرد مارا حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام
مکتّب رض گفت که حدیث کرد مارا محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد مارا موسی
بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی بن سالم از ابو بصیر از حضرت صادق عم
که فرمود هر که یکمرتبه سورهٔ قل هو الله احد را بخواند گویا که ثلث قرآن و ثلث توریة و ثلث
انجیل و ثلث زبور را خوانده. **باب پنجم** در بیان معنی توحید و عدل. حدیث کرد مارا ابو الحسن
محمد بن سعید بن عزیز سمرقندی فقیه در زمین بلخ گفت که حدیث کرد مارا ابو احمد محمد بن
محمد زاهد سمرقندی باسناد خویش و آنرا مرفوع ساخته بسوی حضرت صادق عم که مردی
از او سؤال کرد و باو عرض نمود که اساس و بنای دین توحید و عدل است و علمش بسیار
با بزرگ و عاقل را از آن چاره نیست پس ذکر کن آنچه را که معرفت و اطلاع بر آن آسان و
حفظش آماده و مهیّا باشد حضرت عم فرمود اما توحید آنست که روا نداری بر پروردگار
آنچه را بر تو روا باشد و اما عدل آنست که نسبت ندهی بسوی آفریدگار آنچه ترا
بر آن ملامت و سرزنش فرموده. حدیث کرد مارا محمد بن احمد سنانی مکتّب دار رض
گفت که حدیث کرد مارا محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد مارا سهل بن زیاد
آدمی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی از امام علی نقی از پدرش محمد بن علی از پدرش
امام علی بن موسی الرضا عم که فرمود ابو حنیفه روزی از نزد حضرت صادق عم بیرون
آمد و موسی بن جعفر عم رو باو آمد ابو حنیفه بآنحضرت گفت که ای پسر گناه از کیست
فرمود که از سه قسم خالی نیست یا آنست که از خدای عزّ و جلّ میباشد و از او نیست
پس کریم را نرسد که بنده خود را عذاب کند بآنچه آنرا نمیکند و یا آنست که از خدای عزّ و جلّ

و از بنده می‌باشد و چنین نیست پس شریك قوی را فرزد که بر شریك ضعیف ظلم کند و یا آنست که از بنده می‌باشد و حال آنکه گناه از اوست پس اگر خدا او را بازخواست کند بگناه اوست و اگر از او عفو کند بکرم و جود اوست • حدیث کرد ما را ابو الحسن علی بن احمد بن جراح جرجتی قتابه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن سلیمان بن حسن گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد صائغ گفت که حدیث کرد ما را خالد گفت که حدیث کرد ما را هیثم گفت که حدیث کرد ما را ابو سفیان مولای مزینه از کسی که حدیث کرد از سلمان فارسی رحمه الله که مردی نزد وی آمد و گفت که یا ابا عبد الله من در شب قوت بنماز ندارم فرمود که در روز خدا را نافرمانی مکن و مردی خدمت امیر المؤمنین ع آمد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین من در شب از نماز محروم شده‌ام امیر المؤمنین ع باو فرمود که تو مردی هستی که گناهان تو را مقید ساخته **باب ششم** در بیان آنکه خدای عز و جل جسم و صورت نیست • حدیث کرد ما را حمزة بن محمد علوی رحمه الله گفت که خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن از محمد بن حکیم که گفت قول هشام جوالیقی را از برای حضرت کاظم ع وصف کردم و آنچه میگوید در جوان مستوی الخلقه چنانکه مذکور خواهد شد و قول هشام بن حکم را نیز از برایش وصف کردم فرمود که خدای عز و جل چیزی باو شباهت ندارد • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد و آن مرفوع ساخت از محمد بن فرج رخجی که گفت عریضه بامام موسی کاظم ع نوشتم و او را سؤال کردم از آنچه هشام بن حکم در باب جسم و هشام بن سالم در باب صورت گفتند حضرت ع در جواب نوشت که سرگشتگی سرگردان را واگذار و آن را از خود دور کن و از شر شیطان مدد اینها بجو که آنچه دو هشام

گفته‌اند گفتار حق و درست نیست و میتواند که معنی کلام این باشد که هشامها این قولها نگفته‌اند و این بهتانی است که بر ایشان بسته‌اند چه هشامها از عدول و رؤسای اصحاب آنحضرت‌اند • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از سهل بن زیاد از حمزة بن محمد که گفت عریضه بامام موسی کاظم ع نوشتم و او را از جسم و صورت که مشبهه میگویند سؤال نمودم حضرت ع در جواب نوشت که پاك و منزه است آنکه چیزی مانند او نیست نه جسم است و نه صورت • پدرم رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد الجبار از صفوان بن یحیی از علی بن ابی حمزه که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که شنیدم از هشام بن حکم که از شما روایت میکرد که خدا جسمی است تو پر که میان ندارد و نورانیست و معرفتش بدیهی است که احتیاج بنظر و استدلال ندارد و بآن منت میگذارد بهر که خواهد از خلق خود حضرت ع فرمود که پاك و منزه است آنکه هیچکس نمیداند که او چگونه است مگر خودش و چیزی مانند او نیست و او است شنوای بینا که باندازه در نمی‌آید و محسوس نمیشود و بیاری حس او را نمیتوان شناخت و سوده نمیشود و حواس او را در نمییابند و چیزی باو احاطه نمیکند نه جسم است و نه صورت و نه با خطها و سطحی که خطها بر آن فرض شود با جوانب تو خط نمیباشد و او را محدود و معین نتوان ساخت بانکه جسم تو پر یا غیر آنست • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از سهل بن زیاد از محمد بن اسمعیل بن بزیع از محمد بن زید که گفت بخدمت امام رضا ع آمدم که او را از توحید خدا سؤال کنم پس آنحضرت بر من املاء نمود که از برای خود من نوشتم که هر ستایش و سپاسی که بوده هست و خواهد بود تمامش از برای خدا که چیزها را شکافته و پدید آورده از کتم

علم بعرصهٔ وجود بدید آوردنی بدون ماده و مثال و نمونه و آنها را اختراع فرموده
و از سر نو پیدا نموده اختراعی بدون علت و صورت بقدرت و حکمت خویش نه آنها را
از چیزی آفریده که اختراع باطل شود و نه بجهت علتی خلق فرموده که ابتداع صحیح نباشد
چه اختراع از نو چیزی پیدا کردن و ابتداع چیز نو آوردن است آنچه را که خواسته آفریده
بآن کیفیتی که خواسته در حالتی که متوحد و تنها است بآن آفرینش بجهت اظهار استوا
کاری و درست کرداری و حقیقت پروردگاری خویش و عقلها او را ضبط نتوانند نمود
و خیالها باو نمیرسند و دیدها او را درنیابند و اندازه با او احاطه نکند عقلها در سخن
در نزد بیان وصف او باو نرسیده درمانده و دیدها در نزد او کند و وامانده و کردند نهانی
صفات در او گمراه شده و اوهام بجنبیده و در پرده بغیر پردهٔ که از نظرها دور باشد
و پنهان شده بی پوششی که مستور باشد چه در عین خفاء کمال ظهور دارد شناخته
شده بغیر دیدن و وصف شده بغیر صورت و منعوت است بغیر جسم که نه جسم است و نه
صورت نیست خدائی مگر او که بزرگوار است عظیم الشان و برتر از همه یا بلند مرتبه است
• حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله برقی رحمه الله از پدرش
از جدش احمد بن ابی عبد الله از احمد بن محمد بن ابی نصر از محمد بن حکیم که گفت قول هشام جوا لیقی
را از برای حضرت کاظم علیه السلام وصف کردم و قول هشام بن حکم را که خدا جسم است از برایش
حکایت نمودم حضرت علیه السلام فرمود که چیزی بخدای تعالی نمیماند کدام فحش زشت یا ناشایست و بیهوده تر بزرگتر است از
گفتار کسی که وصف میکند آفرینندهٔ همه چیز را بجسم یا بصورت یا بسکی تا آفریدگاری با تحدید
و اندازه نمودن یا با اعضاء که از برای او عضوها اقرار کند برتر است خدا از این عیب که
ایشان میگویند برتری بزرگ • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه الله

گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسمعیل
برمکی از حسین بن حسن و حسین بن علی از صالح بن ابی حماد از بکر بن صالح از حسین بن
سعید از عبد الله بن مغیره از محمد بن زیاد که گفت شنیدم از یونس بن ظبیان که میگفت
بامام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم و عرض کردم که هشام بن حکم قول بزرگی میگوید مگر
آنکه من چند کلمه از آنرا از برای تو مختصر میکنم گمان کرده که خدا جسم است زیرا که همه
چیزها بر دو قسم اند یکی جسم و دیگری فعل جسم و جائز نیست که صانع عالم بمعنی فعل باشد
و جائز است که بمعنی فاعل باشد و فاعل فعل جسم است نظر بانحصاری که مذکور شد حضرت
صادق علیه السلام فرمود که وای برا او آیا ندانسته است که جسم و صورت محدود و متناهی اند که باندازه
درمیآیند و بپایان میرسند و هرگاه اندازه احتمال داشته باشد زیاده و نقصان احتمال
دارد و هرگاه احتمال زیاده و نقصان متحقق شود آفریده خواهد بود نه آفریدگار یونس گفت
که عرض کردم پس من چه بگویم و چه اعتقاد داشته باشم حضرت فرمود بگو نه جسم است و
نه صورت و او است که جسمها را جسم کردانیده و صورتها را تصویر کرده و نگاشته
پاره پاره نمیشود و بپایان نمیرسد و نمیافزاید و کم نمیشود اگر امر چنان باشد که او
میگوید در میانهٔ خالق و مخلوق فرقی نخواهد بود و در میان سازندهٔ چیزها و آنکه صانع
او را ساخته چیزی که موجب جدائی باشد بهم نرسد و لیکن او است پدید آورنده که
در میان آنها که ایشان را مجسم و مصور کردانیده تمیز داده یعنی در میانهٔ چیزها و آنچه
باعث امتیاز آنها باشد در ایجاد فرق قرار داده باینکه بعضی را جسم و بعضی را صورت
کردانیده و آنرا ابد و فوق حکمت ایجاد فرموده زیرا که بوده باد و هنگامی که بود و چیزی نبود که
با او شباهت داشته باشد و الحاب بچیزی شباهت نداشت در ذات یا صفات حدیث

کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله
کوفی از محمد بن اسمعیل برمکی از علی بن عباس از حسن بن عبد الرحمن حمانی که گفت بحضرت
ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم که هشام بن حکم گمان کرده است که خدا جسمی است که
چیزی مانند او نیست و دانا و شنوا و بینا و توانا و سخنگو و ناطق است و سخنگوئی و توانائی
و دانائی او یک روش جاری میشود و چیزی از اینها آفریده نیست حضرت علیه السلام فرمود که خدا او را
بکشد آیا ندانست که جسم باندازه در میآید و سخن غیر از سخنگو است پناه میبرم بخدا و بیزاری
میجویم بسوی خدا از این قول ناصواب خدا نه جسم است و نه صورت و نه او را اندازه میتوان
نمود و هر چیز غیر از او است آفریده شده و چیزها این نیست که هر چیزها باراده و خواست او موجود
میشوند بی آنکه سخن گوید و بعین تردد و تفکر در نفس یا تکرار نفس و نه حرف زدن بزبان
• حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه الله از محمد بن یعقوب کلینی از علی
بن محمد از سهل بن زیاد از ابراهیم بن محمد همدانی که گفت بسوی آنمرد یعنی ابو الحسن
حضرت امام علی نقی علیه السلام نوشتم که کسانی که نزد ما هستند از موالیان شما در باب توحید خلاف
کرده اند چه بعضی از ایشان میگوید که خدا جسم است و بعضی از ایشان کسی است که میگوید
صورت است حضرت علیه السلام بخط مبارک خود در جواب نوشت که پاک و منزه است آنکه باندازه
در نیاید و او را وصف نتوان نمود و چیزی مانند او نیست و او است شنوای دانا یا بجای
دانا بینا فرمود • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه الله گفت که حدیث کرد
ما را محمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی
از هشام بن ابراهیم که گفت عباسی یعنی ابراهیم بن هاشم گفت که بآنحضرت یعنی ابو الحسن
حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردیم که فدای تو گردم بعضی از موالیان اقرار کرده که تو را از مسئله

سؤال

الحکم فرمود که آن بعض کیست عرض کردم حسن بن سهل فرمود که آن مسئله در چه چیز است
عباسی میگوید که عرض کردم در توحید فرمود که چه چیز از توحید عرض کردم تو را سؤال
میکند که جسم یا جسم نیست عباسی میگوید که حضرت بمن فرمود که مردم را در توحید سه
مذهب است یکی مذهب اثبات با تشبیه و دیگری مذهب نفی و سیم مذهب اثبات
بدون تشبیه پس مذهب اثبات با تشبیه روا نباشد و مذهب نفی نیز جائز نیست و طریق
درست در مذهب سیم باشد که اثبات است بدون تشبیه • حدیث کرد ما را محمد بن علی ما
جیلویه رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد ما را محمد
بن احمد از عمران بن موسی از حسن بن عباس بن حریش رازی از بعضی از اصحاب ما از طیب
یعنی حضرت علی بن محمد و از ابو جعفر علیهما السلام که هر دو فرموده اند که هر که بجسم قائل
باشد و چنان اعتقاد کند که خدا جسم است چیزی از زکوه را باو مدهید و در پشت
سرش نماز مکنید • حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن یحیی عطار از سهل بن زیاد از محمد بن علی قاسانی که گفت بسوی آنحضرت علیه السلام نوشتم
که کسانی که نزد ما هستند در باب توحید اختلاف کرده اند چه بعضی از ایشان کسی است
که میگوید خدا جسم است و بعضی از ایشان کسی است که میگوید صورت است حضرت علیه السلام
نوشت که پاک و منزه است آنکه محدود و موصوف نشود و چیزی باو شباهت ندارد
و چیزی مانند او نیست و او است شنوای بینا • حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس
رحمه الله از پدرش از ابو سعید آدمی از فتح بن دینار نیشابوری که گفت بحضرت امام
علی نقی علیه السلام نوشتم که کسانی که نزد ما هستند در توحید اختلاف کرده اند بعضی از ایشان
کسی است که میگوید خدا جسم است و بعضی از ایشان کسی است که میگوید صورت است حضرت

نوشت که پاک و منزه است آنکه او را اندازه نمیتوان کرد و وصف نتوان نمود و چیزی با او
شباهت ندارد و چیزی مانند او نیست و او است شنوای بینا • حدیث کرد ما را احمد بن
یحیی عطار رض از پدرش از سهل بن زیاد که گفت در سال دویست و پنجاه و پنج از هجرت
بامام حسن عسکری ع نوشتم که ای آقای من اصحاب ما در توحید اختلاف کرده اند بعضی از
ایشان کسی است که میگوید آنجناب جسم است و بعضی از ایشان کسی است که میگوید صورت است
پس اگر ای آقای من صلاح بدانی که بمن تعلیم کنی از این باب آنچه را که بر آن واقف شوم و از آن
در نگذرم بتفضل خواهی آورد که بر بنده خود تفضل و انعام فرموده حضرت ع فرمان همایون
بخط خود نوشت که از توحید سؤال کردی و این را از شما معزول و باز داشته شده خدا یکی
و یگانه و بیتا • بی‌نیاز است از آنکه زاده و زائیده شده و هیچکس او را همتا نبوده و نخواهد بود
آفریننده است و آفریده شده نیست که کسی او را آفریده باشد و آنجناب تبارک و تعالی میآفریند
آنچه را که خواسته باشد از اجسام و غیر آن و خود جسم نیست و تصویر میکند و مینگارد
هرچه را که میخواهد و خود صورت نیست ثنایش از آن بزرگوار است و نامهایش از آن پاکیزه است
که او را همتائی باشد او است خدا و لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر و نه جز آن
گذشت حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را عباس بن معروف گفت که حدیث کرد ما را ابن ابی
نجران از حماد بن عثمان از عبد الرحیم قصیر که گفت عریضه بخدمت امام جعفر صادق ع نوشتم
و بدست عبد الملک بن اعین دادم که بآنحضرت برسانند در باب مسائل چند از جمله آنها
مرا خبر ده از خدای عز و جل که آیا وصف میشود بصورت و شکل و بجوان نوخطی که خطش
تازه دمیده باشد پس اگر صلاح دانی خدا مرا فدای تو گرداند که مذهب درست از توحید را

بمن تعلیم نمائی که بسیار بجا است پس حضرت ع بمن نوشت و بدست عبد الملک بن اعین
داد که بمن برساند بآن عبارت که خدا ترا رحمت کند سؤال کردی از توحید و آنچه که ناقد
گرفته اند بسوی آن رحمه الله بدان است آنکس که مانند او چیزی نیست و او است شنوای
بینا و خدا برتر است از آنچه وصف کنند کسانی که خدای تبارک و تعالی را بخلقش تشبیه میکنند
آنرا وصف مینمایند و بر خدا افترا میبندند و بدان خدا ترا رحمت کند که مذهب صحیح
در توحید آنچه است که قرآن بآن نازل شده از صفات خدا بطلان و تشبیه را دور کن که
نفی و تشبیه روا نیست او است خدای ثابت موجود و خدا برتر است از آنچه وصف کنند کافران
آنرا وصف میکنند و از قرآن در مگذر که بعد از بیان گمراه میشوی • حدیث کرد ما را احمد بن
محمد بن یحیی عطار از پدرش از سهل بن زیاد از بعضی از اصحابش که گفت بامام موسی کاظم ع
نوشتم و او را از جسم و صورت سؤال کردم در جواب نوشت که پاک و منزه است آنکه چیزی
مثل او نیست نه جسم است و نه صورت • حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار رحمه الله
از پدرش از سهل بن زیاد از حمزة بن محمد که گفت بحضرت ابو الحسن ع نوشتم و او را از
جسم و صورت سؤال کردم در جواب نوشت که پاک و منزه است آنکه چیزی مثل او نیست حدیث
کرد ما را علی بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله برقی رض از پدرش از جدش احمد
بن ابی عبد الله از پدرش از عبد الله بن بحر از ابو ایوب خزاز از محمد بن مسلم که گفت حضرت
باقر ع را سؤال کردم از آنچه روایت میکنند که خدای عز و جل آدم را بصورت خویش آفرید
فرمود که آن صورت صورتی بود که خدا آنرا احداث و خلق فرمود و خدا آنرا برگزید در میان
صورتهای مختلفه که خلق نموده اختیار فرمود پس آن صورت را بخود نسبت داد چنانکه خانه
کعبه را بخود و روح را بخود نسبت داد و فرمود که خانه من و فرمود که و نفخت فیه من روحی

ودیدم در آن اندوخ خویش. حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله گفت که حدیث کرد
ما را عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از یعقوب سراج که گفت
بحضرت صادق ع عرض کردم که بعضی از اصحاب ما گمان دارد و چنان پندارند که خدا را صورتی است
مثل انسان و دیگری گفته که آنجناب در صورت پسر ساده روی پیچیده مویست که موی او را جعدی
پیچیده معین و شکن دار. حضرت صادق ع بسجده افتاد و بسجده رفت بعد از آن سر خود را برداشت
و فرمود پاک و منزه است خدائی که چیزی مثل او نیست و دیدها او را در نیابد و عقلها او را
احاطه نکند نزاده زیرا که فرزند پدر خود میماند و زاده نشده که شباهت داشته باشد بکسی
که پیش از او بوده و هیچکس او را همتا نبوده از خلقش و نخواهد بود و برتر است از صفت کسی
که غیر از او است برتری بزرگ. حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رض گفت که حدیث
کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از صقر بن دلف که گفت ابوالحسن حضرت علی بن محمد
بن علی بن موسی الرضا ع را از توحید سؤال نمودم و باو عرض کردم که من بقول هشام بن
حکم قائلم حضرت غضب فرمود و فرمود که شما را بقول هشام بن حکم چه کار بدرستی که از ما
نیست کسی که گمان کند که خدای عز و جل جسم است و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم ای
پسر دلف بدرستی که جسم محدث است که کسی آن را احداث کرده و بوجود آورده و خدا بوجود
آورنده و جسم گرداننده آنست. مترجم گوید که مؤلف رحمه الله بعد از ذکر این حدیث میگوید
که من دلیل بحدوث اجسام را در باب دلیل بحدوث عالم از این کتاب ذکر میکنم ان شاء الله
تعالی. باب هفتم در بیان اینکه خدا تبارک و تعالی چیزیست. پدرم رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را
سعد بن عبدالله گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن خالد از محمد بن عیسی از کسی
که او را ذکر کرده از حضرت باقر ع سؤال شد که آیا جائز است که گفته شود که خدا عز و جل

چیزیست فرمود آری بیرون میبرد او را از دو حد یکی حد تعطیل و دیگری حد تشبیه و تعطیل
در لغت معنی بیکار کردن و فرو گذاشتن و بی زیور نمودن و چیزی را مهمل و پایمال کردن
و خراب ساختن آمده است و مراد از آن در این مکان اینست که آنجناب را بیرون برند از
وجود و هستی ذاتی و از صفات کمالیه ذاتیه و فعلیه و اضافیه و مراد از حد تشبیه اتصاف
آنجناب است بصفات ممکنات و اشتراک با ایشان در حقیقت صفات. پدرم رحمه الله
گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از عباس بن عمرو از هشام بن حکم از حضرت
صادق ع که در هنگامی که زندیقی از آنحضرت سؤال کرد که خدا چیست فرمود که آنجناب چیزیست
بخلاف چیزها و باز میگردیم بگفتار خویش بسوی ثابت نمودن مقصود از لفظ و آنکه او
چیزیست که موصوفست بحقیقت چیز بودن مگر آنکه آنجناب نه جسم است و نه صورت. حدیث
کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار
از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از نضر بن سوید از یحیی حلبی از ابن مسکان از زراره که
گفت شنیدم از حضرت صادق ع که میفرمود خدای تبارک و تعالی از خلق خود خالیست و خلقش
از او خالی اند و هر چه نام چیز بر آن واقع شود و آن را چیز توان گفت غیر از خدای عز و جل
مخلوق است و خدا خالق هر چیزیست در ابتداء و بزرگوار و کثیر الخیر و برتر است آنجناب
که چیزی مانند او نیست و مانند صفت او صفتی نیست. حدیث کرد ما را حمزة بن محمد علوی رحمه الله
گفت که خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از علی بن عطیه از
خیثمه از حضرت باقر ع که فرمود خدای تبارک و تعالی از خلق خود خالی و خلقش از او خالی اند
و هر چه اسم چیز بر آن واقع شود غیر از خدای عز و جل مخلوق است و خدای تعالی خالق هر چیزیست
حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن

هاشم از محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن از ابو المغرا و آنرا مرفوع ساخته از حضرت باقر علیه السلام
گفت که آنحضرت فرمود که خدای تبارک و تعالی از خلق خود خالی و خلقش از او خالی اند
و هر چه اسم چیز بر آن واقع شود مخلوق است غیر از خدای عزّ و جل • حدیث کرد ما را محمد بن حسن
بن احمد بن ولید رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی بن عبید
از عبد الرحمن بن ابی نجران که گفت از حضرت جواد سؤال کردم از توحید و عرض کردم که چیزی را
توهم میکنم و تصور مینمایم حضرت فرمود آری اما چیزی توهم و تصور میکنی در حالتی که
درک کنه ذاتش با دراک کلی بعقل نیست و محدود عقلی یا حسی محدود و معین نشود
چه هر چه وهم تو بر آن واقع شود و آنرا بقوه وهمیه ادراک نمائی با دراک کلی از هر چه باشد
خدای تعالی خلاف آنست و چیزی با او شباهت ندارد و وهمها او را در نیابند و چگونه وهمها
او را دریابند و حال آنکه آنجناب بخلاف آن چیزیست که بعقل بشود و غیر آن چیزیست که در وهمها
مصور میگردد جز این نیست که چیزی توهم میشود که معقول و محدود نیست حدیث کرد ما را
علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد
بن اسمعیل برمکی از حسین بن حسن از بکر بن صالح از حسین بن سعید که گفت از حضرت جواد
سؤال شد که جایز است که از برای خدا گفته شود که آنجناب چیزیست فرمود آری بیرون
میبرد او را از دو حد یکی حد تعطیل و دیگری حد تشبیه • حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن
مسرور رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن جعفر بن بطه گفت که حدیث کرد ما را چند نفر
از اصحاب ما از محمد بن عیسی بن عبید که گفت امام رضا با من فرمود که هر چه میگوئی چون بتو
گفته شود که مرا خبر ده از خدای عزّ و جل که آیا آنجناب چیزیست یا هیچ چیز نیست تو چه میگوئید
که با آنحضرت عرض کردم که خدای عزّ و جل خود را چیزی ثابت نموده در آنجا که میفرماید قُلْ أَیُّ

شَیْءٍ أَکْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِیدٌ بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ یعنی بگو که چه چیز بزرگتر است از روی شهادت
و گواهی بگو که خدا گواهست در میان من و شما که آنجناب چیزیست و چون چیزها نیز اگر در نفی
چیز بودن از او ابطال و نفی اوست حضرت با من فرمود که راست گفتی و درست یافتی بعد از آن
امام رضا فرمود که مردم را در توحید سه مذهب است یکی نفی و دیگری تشبیه و سیم اثبات
بدون تشبیه پس مذهب نفی جایز نیست و مذهب تشبیه روا نباشد زیرا که خدای تبارک
و تعالی چیزی با او شباهت ندارد و راه درست در طریقه سیم باشد که اثبات است بدون
تشبیه **باب هشتم** در ذکر آنچه در باب دیدن خدا وارد شده • حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل
رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از نوفلی از سکونی از حضرت
صادق از پدرانش علیهم السلام که فرمود پیغمبر صلعم بر مردی گذشت و او دیده اش را بسوی
آسمان کرده بود و دعا میکرد رسول خدا صلعم با او فرمود که دیده ات را بپوش که تو هرگز
او را نخواهی دید و فرمود که پیغمبر صلعم بر مردی گذشت که دستهایش بسوی آسمان بلند کرده
بود و او دعا میکرد رسول خدا صلعم فرمود که دستهایت را کوتاه کن که تو هرگز او را نخواهی
یافت • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن ابی عبد الله کوفی از علی بن ابی القاسم از یعقوب بن اسحق که گفت بحضرت امام
حسن عسکری علیه السلام نوشتم و از او سؤال کردم که چگونه بنده پروردگار خود را عبادت
میکند و حال آنکه او را نمیبیند حضرت علیه السلام فرمان همایونی نوشت که ای ابو یوسف
سید و آقای من و آنکه بر من و پدرانم انعام فرموده از آن بزرگوار تر است که دیده شود
و گفت که از آنحضرت سؤال کردم که آیا رسول خدا صلعم پروردگار خود را دید حضرت علیه السلام در
جواب نوشت که خدای تبارک و تعالی برسول خود نمود بدلش از نور عظمت خویش آنچه را که

دوست میداشت و میخواست که با او بنماید یعنی آنرا در دل او افکند که بدل خود آنرا دید
• حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس رحمه الله از پدرش از محمد بن عبد الجبار از صفوان
بن یحیی از عاصم بن حمید که گفت با حضرت صادق علیه السلام مذاکره نمودیم در باب آنچه از دیدن خدا
روایت میکنند و آنرا یاد کردیم حضرت فرمود که نور آفتاب یکجزو از هفتاد جزو از نور کرسی است
که روشنی کرسی هفتاد برابر آفتاب است و نور کرسی یکجزو از هفتاد جزو از نور عرش است
و نور عرش یکجزو از هفتاد جزو از نور حجاب است و نور حجاب جزوی است از هفتاد جزو
از نور ستر پس اگر راستگو باشند در باب دیدن آنجناب که چشمهای خود را از نور آفتاب
پر کنند در حالی که ابری نزد آن نباشد که حائل باشد مترجم گوید که حجاب و ستر هر دو بمعنی
پرده است و مراد از آنها معنی حقیقی آنها که معروفست نیست بلکه مقصود در این مقام از اینها
غلبات نور عظمت پروردگار است • پدرم رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار
از احمد بن محمد بن عیسی که گفت حدیث کرد ما را ابن ابی نصر از ابو الحسن حضرت امام رضا علیه السلام
که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا بآسمان بردند جبرئیل علیه السلام مرا بجائی رسانید که هرگز پا
در آنجا نگذاشته بود و بآنمکان نرسیده بود بعد از آن پرده از چشمم برداشته شد و خدای
عز و جل از نور عظمت خود آنقدر که دوست داشت و خواست بمن نمود • پدرم رحمه الله گفت که
حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از عبد الله بن سنان از پدرش
که گفت در نزد حضرت باقر علیه السلام حضور داشتم که مردی از خوارج بر آنحضرت داخل شد عرض کرد
که یا ابا جعفر چه چیز را میپرستی فرمود که خدا را میپرستم عرض کرد که او را دیدهٔ فرمود که چشمها
او را ندیده بوضوح دیدها او را مشاهده ننماید بمشاهده که دیدن باشد ولیکن دلها
او را بحقایق و ارکان ایمان دیده و خدا بقیاس شناخته نمیشود و بحواس ادراک نمیشود

ومردم شباهت ندارد بلکه او را بآیات وصف میکنند و بعلامات او را میشناسند و در حکم
خود ستم نمیکند اینست خدائی که نیست معبودی سوای او پس آنکس که از دین خارج بود بیرون رفت
و میگفت که الله اعلم حیث یجعل رسالته یعنی خدا داناتر است بموضعی که پیغام پیغامبران
خود را در آن قرار میدهد یعنی آنجناب از همه کس داناتر است و بهتر میداند که کی قابلیت و
صلاحیت دارد که محل رسالت و شاهد نبوت باشد پس او را برمیگزیند و بآن مخصوص
میسازد • پدرم رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را
احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابو الحسن موصلی از حضرت صادق علیه السلام که فرمود
یکی از علمای یهود بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین آیا پروردگار را
دیدهٔ در هنگامی که او را پرستیدهٔ حضرت فرمود که وای بر تو عادت من این نبوده که پروردگاری
بپرستم که او را ندیده باشم سائل عرض کرد که او را چون دیدی و بچه کیفیت بود حضرت فرمود که
وای بر تو چشمها او را نمیتوانند دید در مشاهدهٔ دیدن بدیدها و لیکن دلها او را بحقایق
ایمان دیده اند • حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس از پدرش از احمد بن اسحق که گفت
بحضرت امام علی نقی علیه السلام نوشتم و او را سؤال کردم از دیدن خدا و آنچه مردم در آن میباشند
حضرت در جواب نوشت که دیدن جائز و ممکن نباشد مادامی که میان بیننده و دیده شده
هوائی نباشد که بینائی در آن نفوذ نماید کرده باینکه شفاف باشد پس هرگاه هوا از بیننده
و آنکه دیده میتواند شد بریده شود دیدن میسر نشود و در این توسط هوا و روشنی میان
این دو فایده هر یک از اینها باید یکی باشد که باید مانند یکدیگر باشند در احتیاج بمتوسط و بودن
در سمت و جهت زیرا که ببینند در هر زمان که با آنچه دیده میشود مساوی باشند در سببی که
موجب دیدن میشود در میانه ایشان لازم آید که مانند یکدیگر باشند و اعتبار هنا

وچهارم مستلزم تشبیه است زیرا که چاره نیست از آنکه اسباب بمبینات خود متصل
باشند وتخلف آنها از یکدیگر ممکن نیست • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران
دقاق رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی از احمد
بن محمد بن عیسی از علی بن سیف از محمد بن عبید که گفت بابو الحسن حضرت امام رضا علیه السلام نوشتم
واورا سؤال کردم از دیدن خدا یعنی در آخرت وآنچه سنی وشیعه آنرا روایت میکنند
از چرا ز علم آن و از او درخواستم که این مطلب را از برایم شرح وبیان فرماید حضرت بخط
شریف خود در جواب نوشت که همه امت اتفاق کرده اند بوضعی که در میان ایشان تنازعی نیست
که یکی از ایشان دیگری را منع کند که معرفتی که از راه دیدن باشد بدیهی است پس هرگاه
جائز باشد که خدا بچشم دیده شود بالبدیهه معرفت واقع میشود بعد از آن این معرفت خالی
از این نیست که یا ایمان خواهد بود یا ایمان نیست پس اگر این معرفت که از روی دید شد ایمان
باشد آن معرفتی که در دار دنیا از روی اکتساب واستدلال بهم رسیده ایمان نخواهد بود
زیرا که این معرفت ضد آنست پس در دار دنیا مؤمنی نباشد زیرا که ایشان خدای تعالی را
ندیده اند واگر این معرفت که از راه دیدن بهم رسیده ایمان نباشد معرفتی که از راه استدلال
بهم رسیده ناچار باید که برطرف شود چه محالست که معرفت بدیهی ومعرفتی که حصولش
بفکر واستدلال باشد با هم جمع شوند وحال آنکه معرفتی که باستدلال حاصل شده در معاد
زائل نمیگردد چه هر مؤمن بلکه ایمان باتفاق کسانی که بمعاد قائل اند باطل است پس آنچه
مذکور شد دلیل است بر آنکه خدای عز وجل بچشم دیده نمیشود زیرا که چشم ودیدن آن
میکشاند بسوی آنچه ما آنرا وصف کردیم • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق
رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی از احمد بن ادریس از محمد بن عبد الجبار

از صفوان

از صفوان بن یحیی که گفت ابو قره محدث از من خواهش کرد که او را بمجلس حضرت امام رضا علیه السلام
برسانم ولهذا بر آنحضرت داخل کردم من در این باب از حضرت اذن خواستم وحضرت اذن داد بعد
از آن ابو قره بخدمت آنحضرت رسید واو از حلال وحرام واحکام خدا سؤال نمود تا آنکه سؤالش
در توحید وخداشناسی رسید ابو قره عرض کرد که روایت بما رسیده که خدا دیدن وسخن
گفتن را در میانه دو پیغمبر قسمت فرموده پس قسمت موسی را سخن گفتن وقسمت محمد را دیدن
قرار داده حضرت فرمود که پس کیست آنکه تبلیغ رسالت نموده از جانب خدا بسوی ثقلین از
جن وانس که لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَلا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً وَلَیْسَ کَمِثْلِهِ
شَیْءٌ آیا رساننده محمد نیست ابو قره عرض کرد که بلی حضرت فرمود که چگونه مردی میآید بسوی
همه خلائق واینها را خبر میدهد که از جانب خدا آمده است باینکه ایشانرا بسوی خدا دعوت
میکند بامر خدا ومیگوید که لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَلا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً وَلَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ
بعد از آن میگوید که من او را بچشم خود دیده ام وبذات او از روی دانش احاطه کرده ام واو
بصورت آدمیست آیا شرم نمیکنند که این نوع نسبتها به پیغمبر خدا میدهند زنادقه نتوانستند
که آنحضرت را متهم کنند باینکه چنین باشد که از نزد خدا چیزی را بیاورد بعد از آن خلاف آنرا
بیاورد از راه دیگر چه از احوال آنحضرت بهر کس او را شناخته معلوم است که ساحت عزتش بعید
از این نوع اتهام آلوده نمیگردد ومیتوانند که کلام خبری باشد بلکه استفهام باشد ومعنی آن این باشد
که آیا زندیقان نتوانستند که آنحضرت را متهم کنند تا آخر یعنی وجوه اتهام بسیار است چرا این
معجزه را که بطلان قولشان ظاهر وهویداست بکار نبردند ابو قره عرض کرد که آنجناب میفرماید که وَلَقَدْ
رَآهُ نَزْلَةً أُخْری یعنی وهر آینه بتحقیق که دید پیغمبر او را یکبار دیگر حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که
بعد از این آیه چیزی هست که دلالت میکند بر آنکه چه دیده در آنجا که فرموده ما کَذَبَ الْفُؤادُ

مادأی یعنی دروغ نگفت دل آنچه را که دید حضرت فرمود که خدا میفرماید که دروغ نگفت دل
محمد آنچه را که چشمهای آنحضرت دید و این آیه در قرآن مجید پیش از آیه اولست نه بعکس
چنانکه در این حدیث است و جواب آن اینست که یا راوی اشتباه کرده یا کاتب غلط نوشته یا در قرآن
اهلبیت علیهم السلام چنین است و حضرت فرمود که خدا بعد از آن با آنچه پیغمبر دید خبر داده و فرموده
که لقد رأی من آیات ربه الکبری یعنی هر آینه بتحقیق که دید محمد از نشانهای پروردگار
خویش نشانه بزرگتر یا از نشانهای بزرگتر را از جهت دلالت بکمال قدرت حضرت
عزت مانند دیدن جبرئیل بصورت اصلی و غیر آن که در تفاسیر مذکور است و حضرت فرمود که پس
آیات و نشانهای خدا غیر خدا است چه مضاف و مضاف الیه غیر یکدیگر اند و حال آنکه خدا فرموده
که ولا یحیطون به علما یعنی و احاطه نمیتوانند نمود بذات خدا از روی علم و دانش پس هرگاه چشمها
او را ببیند او را احاطه نموده از روی علم و معرفت خدا واقع شود ابوقره عرض کرد که پس روایتها را
تکذیب میکنی و آنها را بدروغ نسبت میدهی حضرت فرمود که هرگاه روایات با قرآن مخالف
باشد آنها را تکذیب میکنم با آنچه مسلمانان بر آن اجماع کرده اند که احاطه نمیشود با وی از روی
علم و چشمها او را درنیابند و هیچ چیز مانند او نیست • پدرم رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از ابن ابی نجران از عبدالله بن سنان از حضرت
صادق که در قول خدای عزوجل لا تدرکه الابصار فرمود که وهم و خیال او را احاطه نمیکند
آیا نظر نمیکنی بسوی فرموده آنجناب قد جاءکم بصائر من ربکم یعنی بتحقیق که آمد شما را بینائیها
و آنچه موجب بینائی و دانش شما است از نشانهای روشن و دلائل ظاهره از جانب پروردگار
که مقصود خدا دیدن بچشمها نیست چه بصیرت و بینائی از برای نفس ناطقه چون بصر و چشم است
از برای بدن پس آنکه گفته که وضوح دلائل بوجهی است که گویا قوه باصره آنرا احتوا نموده دید

درست نه دیده من ابصر فلنفسه یعنی پس هر که بینا شود پس از برای خود او است یعنی منفعت
بینائی بخود وی عاید گردد و حضرت فرمود که مقصود خدا دیدن بچشم خویش نیست و من عمی
فعلیها یعنی و هر که نابینا شود پس بر نفس اوست یعنی ضرر و وبال نابینائی بر آنست و نیز
حضرت فرمود که مقصود خدا کوری چشمها نیست بلکه نابینائی در مقابل بینائی است که از
برای نفس است و فرمود جز این نیست که مقصود خدا از آیه اینست که وهم و خیال با و احاطه
نمیکند چنانکه میگویند که فلانی بینا است در شعر و فلانی بینا است بفقه و فلانی بینا است
بدرهمها و فلانی بینا است بجامها چه معلوم است که مراد این نیست که ایشان شعر و فقه و درم
و جامه را می بینند بلکه مقصود اینست که در اینها مهارت دارند و احوال اینها را خوب میدانند
و در آن صاحبان بصیرت اند و خدا از آن بزرگتر است که بچشم دیده شود و مقصود حضرت
اینست که رؤیت خدا امری است بدیهی که احتیاج به بیان ندارد و هر آنکس که خلاف آنرا گمان
کرده خطا رفته و اما ادراک آنجناب بوهم و خیال که از برای عوام محل شبهه شود و
احتمال دارد که مراد این باشد که هرگاه ادراک آنجناب بعقل میسر نشود بچشم بطریق اولی
میسر نخواهد شد • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رض گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد از ابوهاشم جعفری از ابوالحسن حضرت
امام رضا که گفت از آنحضرت سؤال کردم از خدای عزوجل که آیا وصف میشود یعنی روا است
که او را وصف کنند و نشان دهند فرمود که آیا نمیخوانی که قرآن را میخوانی یا آنرا نمیخوانی عرض کردم
بلی میخوانم فرمود آیا نخوانده قول خدای عزوجل را که لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار
میخوانی عرض کردم بلی میخوانم فرمود که ابصار را میشناسید و میدانید که معنی آن چیست
عرض کردم بلی میشناسم فرمود که ابصار چیست عرض کردم که ابصار عبارت از چشمهاست فرمود که

ومیها و خیالها که در دلها سر میزند از دیدن چشمها بیشتر و بیشتر است و آنجناب چنانست
که خیالها او را در نمییابند و او خیالها را در مییابد و همه را میداند ● حدیث کرد ما را علی بن
احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی از
آنکه او را ذکر کرده از محمد بن عیسی از داود بن قاسم یعنی ابو هاشم جعفری که گفت با ابو جعفر
پسر حضرت امام رضا یعنی امام محمد تقی علیهما السلام عرض کردم که لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ
يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ فرمود که ای ابو هاشم خیالها که در دل سر میزند از دیدن چشمها باریکتر
و وسیعتر است و گاه باشد که تو بخیال خود سند و هند و شهرهائی را که در آنها داخل نشده
دریافت میکنی و نمیتوانی که بچشم آنها را دریابی و خیالات که در دل سر میزند نمیتوانند که
خدا را دریابد پس حال چشمها چگونه باشد ● حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران
دقاق رضه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن اسمعیل برمکی از حسین
بن حسن از بکر بن صالح از حسین بن سعید از ابرهیم بن محمد خزاز و محمد بن حسین که گفتند
بر ابو الحسن حضرت امام رضا داخل شدیم و حکایت نمودیم از برایش آنچه را که روایت شده
و مشهور میگویند که محمد صلعم پروردگار خود را دید در هیئت و صورت جوان مستوی الخلقة
خوش اندام با کرسالکه بحد کمال رسیده باشد بالای او بهر چیزه در سن پیران سی ساله که
پاهایش در سبزی بود و عرض کردیم که هشام بن سالم و صاحب طاق و میثمی میگویند که
آنجناب از پایش تا ناف میان تهی است و باقی مانده بدنش توپر است که میان ندارد حضرت بسجده
در افتاد و سجده نمود و گفت که پاک و منزه میشمارم ترا از نقص عیب تشبیه ترا نشناختند
و ترا یکتا نگرفته و پرستش نکردند پس از این جهت ترا وصف نمودند و ترا پاک و منزه میشمارم
اگر ترا میشناختند هر آینه ترا وصف میکردند با آنچه خود را بآن وصف فرموده پاک و منزه

بپندارم

بپندارم ترا چگونه نفسهای ایشان ایشان را فرمان برداری نمود که ترا بغیر تو تشبیه کردند
خدایا من ترا وصف نمیکنم مگر با آنچه تو خود را بآن وصف فرموده و ترا با آفریدگانت
تشبیه نمیکنم و تو سزاوار هر خوبی پس مرا از گروه ستمکاران مگردان بعد از آن بجانب
ما التفات نمود و فرمود که آنچه را توهم کنید از هر چه باشد و بخیال شما در آید خدا را غیر
از آن توهم کنید پس فرمود که ما آل محمد که وهمی هستیم بلند رتبه و میانه رو که آنکس که
از حد در گذشته باید دست بالا گرفته ما را در یابد و آنکه در پهلو در آمده ما را سبقت نگیرد با
ما بشتابد حاصل معنی آنکه آنها که از حد در گذشته اند بسوی ما باز نمیگردند و آنها که تقصیر
کرده اند بما ملحق نمیشوند بعد از آن فرمود که ای محمد بدرستی که رسول خدا صلعم در آن هنگام که
بسوی عظمت پروردگارش نظر نمود در هیئت جوان مذکور و در سن پیران سی ساله بود
ای محمد پروردگارم از آن عظیم تر و جلالتش از این بیشتر است که در صفت آفریدگان باشد
محمد میگوید که با آنحضرت عرض کردم که فدای تو گردم که بود آنکه پاهایش در سبزی بود فرمود که
آن محمد است صلعم که عادتش این بود که چون بدلش بسوی پروردگارش مینگریست او را در نوری
چون نور حجابها قرار میداد تا آنکه آنچه در آن حجابها است از برایش ظاهر شود بدرستی که
نور خدا پاره از آن سبز است و پاره از آن سرخ و پاره از آن سفید و پاره از آن غیر از اینها ا
ای محمد آنچه کتاب خدا و سنت رسول صلعم از برای آن شهادت دهند ما بآن قائلیم و تفسیر این
حدیث را في المجلد در کتاب نزات الرائی ذکر کرده ام هر که خواهد بآن رجوع نماید ● حدیث کرد
ما را محمد بن محمد بن عصام کلینی رضه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی از علی بن
محمد از سهل بن زیاد و غیر او از محمد بن سلیمان از علی بن ابرهیم جعفری از عبد الله بن
سنان از حضرت صادق علیه السلام که گفت آنحضرت فرمود که خدا بزرگ و بلند مرتبه است که بندگان

قدرت بر این ندارند که او را وصف کنند و بکنه عظمتش نرسند لا تدرکه الابصار و هو
یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر چه بچون و کجا و اینجا و آنجا و بالای او را وصف نتوان کرد
که کسی بگوید که آنجناب چه وقت بود یا در کجا میباشد یا در مکان مخصوص است یا در چه زمان بود
و چگونه او را بچون وصف کنم و حال آنکه او آفریده است که حقیقت چون را موجود فرموده تا آنکه
چون چون شده پس چون را بآن چون که از برای ما چون نموده شناختیم یا چگونه او را بکجا وصف
نمایم و حال آنکه او آفریده است که حقیقت کجا را وجود داده تا آنکه کجا کجا شده پس کجا را بآن کجا که
از برای ما کجا نموده شناختیم یا چگونه او را بحیثیت وصف کنم و حال آنکه او آفریده است که حقیقت
حیثیت را بوجود آورده تا آنکه حیثیت حیثیت شده پس حیثیت را بآن حیثیت که از برای ما حیثیت
نموده شناختیم پس خدای تبارک و تعالی در همه مکانها داخل و از همه چیز بیرون است لا تدرکه الابصار
و هو یدرک الابصار نیست خدائی مگر او که بزرگ است از حقیقتها و بلند است از امثال و
اشباه و ادوات رسیده بدقایق اشیاء که با او از همه خلائق آگاه هستند و دانا است بتدبیر و
مصلحت ایشان و ذکرها و گفتار ایشان را میشنود • حدیث کرد ما را پدرم رحمه الله گفت که
حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از ابن ابی نجران از محمد بن سنان از
ابراهیم و فضل پسران محمد اشعری از عبید بن زراره از پدرش که گفت بحضرت صادق ع عرض
کردم که فدای تو گردم غشیه و بیهوشی که برسول خدا صلعم میرسید چون وحی بر او نازل میشد
چه بود راوی میگوید که حضرت فرمود که آن در وقتی بود که در میان او و خدا کسی نبود و آن در وقتی
بود که خدا از برایش متجلی و ظاهر میشد راوی میگوید که بعد از آن فرمود که آن پیغمبریست
ای زراره و خشوع فرمود که فروتنی میفرمود • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضه
گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر از مرازم از حضرت صادق ع که گفت

سلیم

سلیم از آنحضرت که میفرمود رسول خدا صلعم پروردگار خود عز و جل را بدل خود دید
و تصدیق این آنچه خبر است که حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضه گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن فضیل که
گفت بحضرت کاظم ع عرض کردیم که آیا رسول خدا صلعم پروردگار خود عز و جل را دید فرمود
آری او را بدل خود دید آیا نشنیده که خدای عز و جل میفرماید که ما کذب الفؤاد ما رای یعنی
دروغ نگفت و حضرت فرمود که او را بدیده ندید ولیکن او را بدل دید • حدیث کرد ما را
پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن
داود منقری از حفص بن غیاث یا غیر او که گفت حضرت صادق ع سوال کردیم از قول خدای
عز و جل لقد رای من آیات ربه الکبری که ترجمه آن در باب هشتم از این کتاب گذشت و در
باب سی و ششم نیز مذکور میشود و حضرت فرمود که جبرئیل ع را دید و بر ساق پایش مروارید
بود مانند قطرهای باران که بر زمین باشد و او را ششصد بال بود که مابین آسمان تا زمین
را پر کرده بود • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضه گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن هارون صوفی گفت که حدیث کرد ما را عبیدالله بن موسی رویانی گفت که حدیث کرد
ما را عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
از ابراهیم بن ابی محمود که گفت حضرت علی بن موسی الرضا ع در شرح قول خدای عز و جل
وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة که ترجمه اش اینست که بعضی چهره ها در آن روز تازه اند و
بسوی پروردگار خود نگرانند فرمود که یعنی آن رویها تابان و درخشان است منتظر ثواب پروردگار
خود را میکشند یا انتظار آن دارند • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضه
گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبدالله کوفی گفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران

از حسین بن یزید نوفلی از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر از حضرت صادق ع که گفت با آنحضرت
عرض کردم که مرا خبر ده از خدای عز و جل که آیا مؤمنان در روز قیامت او را می‌بینند
فرمود آری و پیش از روز قیامت او را دیده‌اند عرض کردم در چه زمان فرمود در هنگامی
که با ایشان فرموده که أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى یعنی آیا نیستم پروردگار شما گفتند آری تو پروردگار
مائی پس حضرت ساعتی ساکت شد بعد از آن فرمود که مؤمنان در دنیا پیش از روز قیامت
او را می‌بینند آیا تو چنان نیستی که در همین وقت او را می‌بینی ابو بصیر میگوید که با آنحضرت
عرض کردم که فدای تو گردم پس من این را از تو حدیث کنم فرمود نه زیرا که تو هرگاه این حدیث
کنی پس منکری که جاهل باشد بمعنی آنچه ما میگوئیم آنرا انکار کند و بعد از آن تقدیر
کند که این تشبیه و کفر است و اعتقاد ناخوشی تو خواهی بود و دیدن بدل چون دیدن چشم
نیست خدا برتر است از آنچه فرقه مشبهه و ملحدان او را وصف میکنند حدیث کرد ما را
احمد بن زیاد بن جعفر همدانی ره گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن
هاشم از عبد السلام بن صالح هروی که گفت بحضرت علی بن موسی الرضا ع عرض کردم که
یا بن رسول الله چه میفرمائی در حدیثی که اهل حدیث آنرا روایت میکنند که مؤمنان
در بهشت در منزلهای خود پروردگار خود را زیارت میکنند حضرت ع فرمود که ای ابا الصلت
بدرستی که خدای تبارک و تعالی پیغمبر خود محمد ص را زیادتی داد بر همه آفریدگان از پیغمبران
و فرشتگان و طاعت او را طاعت خود و متابعت او را متابعت خود و زیارت او را در دنیا
و آخرت زیارت خود قرار داد پس آنجناب عز و جل فرموده که مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ
یعنی هر که رسول و فرستاده خدا را که محمد است فرمان برد پس بحقیقت که خدا را فرمان
برده و فرموده که إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ یعنی بدرستی

که آنانکه

که آنانکه با تو بیعت میکنند جز این نیست که با خدا بیعت میکنند دست خدا در بالای دستهای
ایشان است و پیغمبر ص فرمود که هر که مرا زیارت کند در حیات من یا بعد از وفات من بحقیقت
که خدای تعالی را زیارت کرده و درجه پیغمبر ص در بهشت از همه درجها بلندتر است پس هر که
او را زیارت کند در بهشت و از منزل خود بسوی درجه آنحضرت رود بحقیقت که خدای تبارک
و تعالی را زیارت کرده ابو الصلت میگوید که با آنحضرت عرض کردم که یا بن رسول الله معنی
خبری که روایت کرده‌اند که ثواب لا اله الا الله نظر کردن بوجه خدا است چیست حضرت ع
فرمود که ای ابا الصلت هر که خدا را وصف کند بوجهی مانند وجهها پس بتحقیق که کافر
شده و لیکن وجه خدا پیغمبران و رسولان و حجتهای اویند صلوات الله علیهم و ایشان
آنانند که بایشان بسوی خدا و بسوی دین و معرفتش توجه میشود و خدای عز و جل فرموده است
که كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ یعنی هر که بر روی زمین است نیست خواهند شد
و باقی میماند وجه پروردگار تو و آنجناب عز و جل فرموده است که كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا
وَجْهَهُ که ترجمه آن در وجهی که در آن منظور است در باب خود مذکور خواهد شد و ظاهر این حدیث
چون ظاهر آیه آفت که ضرر و معنی مجاز کرده و حضرت ع فرموده پس نظر کردن بسوی پیغمبران
و رسولان و حجتهای خدا در درجهای ایشان در روز قیامت ثواب عظیمی است از برای
مؤمنان و بتحقیق که پیغمبر ص فرموده که هر که خاندان من و عترت مرا دشمن دارد در روز قیامت
مرا نبیند و من او را نبینم و آنحضرت ع فرموده که در میان شما کسی هست که بعد از آنکه از من
مفارقت کند مرا نبیند ای ابا الصلت بدرستی که خدای تبارک و تعالی وصف نمیشود بمکانی
و بدیدها و خیالها در یافته نمیشود ابو الصلت میگوید که با آنحضرت عرض کردم که یا بن
رسول الله مرا خبر ده از بهشت و دوزخ که آیا آنها امروز آفریده شده‌اند فرمود آری و بدرستی

که رسول خدا صلی الله علیه وآله داخل بهشت شد و دوزخ را دید در هنگامی که او را بسوی آسمان بالا
بردند ابو الصلت میگوید که عرض کردم که گروهی میگویند که آنها امروز معدوم‌اند و مخلوق
نشده‌اند که هنوز آفریده نشده اند حضرت فرمود که آن گروه از ما نیستند و ما از ایشان
نیستیم هر که آفریدن بهشت و دوزخ را انکار کند بتحقیق که پیغمبر را و ما را تکذیب نسبت داده
و ما را تکذیب کرده و از ولایت ما بهیچ بهره نیست و در آتش دوزخ مخلد و جاوید باشد
خدای عز و جل فرموده است که هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ
حَمِيمٍ آنٍ یعنی اینست آن دوزخی که تکذیب میکردند بآن گناهکاران و آن را باور نمیداشتند
میکردند میان دوزخ و میان آب گرمی که گرمی آن بنهایت رسیده و پیغمبر فرمود که چون
مرا بسوی آسمان بالا بردند جبرئیل دستم را گرفت و مرا داخل بهشت کردانید و بعضی از
خرماهای آنرا بمن داد و من آنرا خوردم پس آن نطفه شد در صلب من و چون بسوی زمین
فرود آمدم با خدیجه مجامعت کردم و بفاطمه حامله شد پس فاطمه حوریه‌ایست آدمی
نژاد و هر زمان که بسوی بهشت مشتاق شوم بوی دخترم فاطمه را میبویم ۞ حدیث کرد
ما را احمد بن موسی بن متوکل ره گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی
از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش محمد بن خالد از احمد بن نضر از محمد بن مروان
از محمد بن سائب از ابو صالح از عبد الله بن عباس که در تفسیر قول خدای عز و جل
فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ که ترجمه‌اش اینست که پس
چون موسی بهوش باز آمد گفت که پاک و منزه میشمارم ترا و توبه کردم و باز گشتم بسوی
تو و من اول مؤمنانم گفت که میگوید پاک و منزه میشمارم ترا و توبه کردم بسوی تو از آنکه
دیدن را از تو سؤال کنم و من اول مؤمنانم باینکه تو دیده نمیشوی مترجم گوید که مؤلف

گفتند که محمد بن علی بن الحسین مصنف این کتاب میگوید که موسی ع دانسته بود که خدای
عز و جل دیدن برای او روا نباشد و جز این نیست که از جانب قومش از خدا سؤال نمود که
خود را باو بنماید تا بسوی او نظر کند در هنگامی که در این باب برو الحاح و اصرار کردند
پس موسی ابتدا از پیش خود کارش سؤال نمودن آنکه از آنجناب رخصت طلبید پس گفت
که رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَٰكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ یعنی
در حال خود و در مرتبه خود باقی ماند و کوبیده نشد آنکوه فَسَوْفَ تَرَانِي و معنیش آنست که تو
هرگز مرا نبینی زیرا که کوه هرگز در یکحال ساکن نمیباشد و هم متحرک و این مثل قول
آنجنابست که لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ یعنی داخل نمیشوند آن کافران
که داخل بهشت نمیشوند تا وقتی که در آید شتر در سوراخ سوزن و معنیش آنست که
ایشان هرگز داخل بهشت نشوند چنانکه شتر در چشمه سوزن هرگز داخل نمیشود و مراد
اینست که چنانکه این صورت هرگز وجود نگیرد ایشان نیز بهشت نروند تا اینجا است که
شاعر گفته که آنجا که بسیار بود که بر پشت رفتن شود ۞ بگذر که هرگز درختی ماوی عالم ۞ فَلَمَّا
تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ یعنی آنجناب ظاهر و آشکار شد از برای آنکوه بنشانه از
نشانهای او و آن نشانه نوری بود از نورهائی که خدا آنها را آفریده که ملائکه از آنها را
بر آنکوه انداخت جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا یعنی
از هول و ترس پاره پاره شدن آنکوه با وجود عظمت و بزرگی آن فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ
تُبْتُ إِلَيْكَ یعنی باز گشتم بسوی معرفت و شناختن بتو در حالیکه عدول کننده‌ام از نادانی
قوم من و از آن واشتند از سؤال کردن از تو دیدن ترا و این توبه از گناه نبود زیرا که پیغمبران
گناه نمیکنند نه گناه کوچک و نه بزرگ و رخصت خواستن پیش از سؤال برای او واجب نبود

لیکن آن ادبی بود که آنرا استعمال مینمود و خود را بآن میگرفت در هر زمان که میخواست
که از او سؤال کند با آنکه گروهی روایت کرده اند که موسی در این باب رخصت طلبید و خدا
او را رخصت داد تا آنکه قومش بآن دانا شوند که دیدن خدا روا نیست و قول او که و انا
اول المؤمنین میگوید و منم اول مؤمنان از آن گروه که با او بودند و از او خواسته بودند
که از پروردگارش سؤال کند که خود را باو بنماید تا بسویش نظر کند با اینکه نباید. و بشنوی
و ترجمه آیه در حدیث بعد از این می آید و اخباری که در این معنی روایت شده و مشایخ ما
رضی الله عنهم آنها را در مصنفات خویش اخراج نموده اند در نزد من صحیح است و جز این نیست
که من ایراد آنها را در این باب ترک نمودم بجهت ترس آنکه کسی که جاهل بمعانی آنها است که
معانی و مقصود از آنها را نمیداند آنها را بخواند و بآنها تکذیب کند و باعث نداند و بخدا کافر
شود و او نمیداند و اخباری که احمد بن محمد بن عیسی آنها را در نوادر خویش ذکر کرده و
آنها که محمد بن احمد بن یحیی در جامع خود ایراد نموده در معنی دیدن خدا صحیح است که آنها را رد
نمیکند مگر کسی که تکذیب حق یا جاهل بآن باشد و الفاظ آنها الفاظ قرآن است و هر چیزی
از آنها را معنی است که تشبیه و تعطیل را نفی میکند و توحید را ثابت میگرداند و ائمه علیهم
السلام ما را امر نموده اند که با مردم سخن بگوییم مگر باندازه عقلهای ایشان و معنی دیدن که
در اخبار وارد شده علم است و دنیا مثل آنست که دنیا خانه شکها و در شک افتادن و
الدنیا است که در خاطر کنند و چون روز قیامت شود از آیات خدا و امور ثواب
و عقابش آنقدر از برای بندگان کشف و ظاهر شود که شکها بآن برطرف شود و حقیقت
قدرت خدای عز و جل معلوم گردد و تصدیق این در کتاب خدا لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا
فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ است یعنی هر آینه بتحقیق که بودی در دنیا در غفلتی

از این روز پس برداشتیم از پیش دیده تو پوشش غفلت تو را پس دیده ات امروز تیز
کشف غطا و رفع حجاب تیز است در دیدن آنچه نمیدیدی پس معنی آنچه در حدیث روایت
شده که خدای عز و جل دیده میشود آنست که دانسته میشود دانستن یقینی بجهت قول خدای
عز و جل أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ یعنی آیا ندیدی و ننگریستی بسوی پروردگار
خود یعنی ندیدی و ندانستی که چگونه کشیده و گسترانیده سایه را و قول او أَلَمْ تَرَ إِلَى
الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ یعنی آیا ندیدی بسوی آنکسی که با ابراهیم محاجه کرد و
حجت آورد در باب پروردگارش و قول او أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ
أُلُوفٌ یعنی آیا ندیدی و نظر نکردی بحال آنکسانی که بیرون رفتند از خانها و منزلهای
خویش و حال آنکه ایشان چندین هزار کس بودند و قول او أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ
بِأَصْحَابِ الْفِيلِ یعنی آیا نظر نکردی که چگونه کرد پروردگار تو با خداوندان پیل که
ابرهه و لشکر او بودند و امثال این آیات از دیدن دل و از دیدن چشم نیست و اما قول
خدای عز و جل إِذَا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ الآیه که چون خدای عز و جل از برای آن کوه ظاهر شد
نشانی از نشانهای آخرت که کوهها بآن سراب میشود و سراب بفتح سین زمین روشنی است که
چون آب بنماید و آب نیست و نشانهای که کوهها را پراکنده میسازد و پراکنده ساخته یعنی
آنها را چون ریگ روان میگرداند و پراکنده میسازد پس آن کوه ریزه ریزه شد و خاک
گردید تا اگر آن طاقت برداشتن این نشان را نداشت و بعضی گفته اند که نور عرش از برای
ظاهر شد. حدیث کرد ما را پدرم رضه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از قاسم بن
محمد اصفهانی از سلیمان بن داود منقری از حفص بن غیاث نخعی قاضی که گفت حضرت
صادق عه را سؤال کردم از قول خدای عز و جل فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا فرمود

که آن کوه در دریا فرو رفت پس آن کوه میرود تا این ساعت یا تا روز قیامت و تصدیق آنچه
من آنرا ذکر کردم آنچیزیست که حدیث کرد ما را بآن تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی رضی که گفت که
حدیث کرد مرا پدرم از حمدان بن سلیمان نیشابوری از علی بن محمد بن جهم که گفت در مجلس
مأمون حاضر شدم و حضرت علی بن موسی الرضا عم در نزد آن ملعون بود مأمون با آنحضرت گفت
که ای پسر رسول الله آیا از قول تو این نیست که پیغمبران معصوم‌اند که از همه گناهان نگاه داشته
شده‌اند فرمود بلی پس آنحضرت را از چند آیه از قرآن سؤال نمود و در آنجمله او را سؤال نمود این
بود که با آنحضرت گفت که پس معنی قول خدای عز و جل چیست وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا
وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي تا آخر آیه که وجه این است که
در آن هنگام که آمد موسی از برای میقات ما یعنی وقتی که ما مقرر فرموده بودیم و سخن گفت
با او پروردگارش که کلام خود را باو شنوانید گفت پروردگارا بنما بمن ذات خود را تا بنگرم
بسوی تو خدا فرمود که هرگز نمی‌بینی مرا و لیکن بنگر بسوی این کوه یعنی کوه زبیر که بلندترین
کوه‌هاست پس اگر قرار گیرد و ثابت بماند در جای خود با وجود تجلی نور بر آن پس زود باشد
که ببینی مرا پس آنهنگام که تجلی کرد پروردگارش از برای آنکوه کرد آنرا ریزه ریزه و پاره
پاره و بر رو در افتاد موسی در حالی که بیهوش بود از ترس آنچه مشاهده نموده بود تا آخر آنچه
در حدیث پیش از این گذشت تتمه سخن مأمون آنکه چگونه روا باشد که کلیم و همسخن
خدا موسی بن عمران چنان باشد که این را نداند که خدای تعالی دیده نمی‌شود روا باشد تا آنکه
او را سؤال کند باین سؤال حضرت امام رضا ع فرمود که کلیم خدا موسی بن عمران دانسته بود که
خدای تعالی از آن عزیزتر است که بدیده‌ها دیده شود و لیکن چون خدای عز و جل با او سخن گفت
و او را مقرب بنزد خود گردانید در حالی که همراز نمود بسوی قوم خود برگشت و ایشانرا خبر داد

که خدای

که خدای عز و جل با او سخن گفته و او را مقرب ساخته و با او مناجات نموده و در آنجا گفتند
که هرگز بتو ایمان نیاوریم و ترا تصدیق نکنیم تا آنکه سخن او را بشنویم چنانکه تو شنیده
و آن قوم هفتصد هزار مرد بودند پس موسی از جمله ایشان هفتاد هزار نفر را برگزید بعد از آن
از هفتاد هزار نفر هفت هزار نفر را برگزید و از آن هفت هزار نفر هفتصد نفر را برگزید
و از آن هفتصد نفر هفتاد نفر را برگزید از برای وقتی که پروردگارش مقرر و معین فرموده
بود و با ایشان بسوی طور سینا که کوه پر درختانست بیرون رفت و ایشانرا در پایین آنکوه
باز داشت و موسی ع بسوی طور بالا رفت و از خدای تبارک و تعالی سؤال کرد که با او سخن گوید
و سخنش را بایشان شنواند پس خدای عز ذکره با او سخن گفت و ایشان سخن خدا را از بالا
و زیر و راست و چپ و پشت سر و پیش رو شنیدند زیرا که خدای عز و جل آنرا در درخت
احداث فرموده و پدید آورده بود بعد از آن آنرا از آن درخت منبعث و پراکنده گردانید
تا آنکه آنرا از همه وجوه و اطراف و جوانب شنیدند و گفتند که لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ یعنی هرگز
ترا تصدیق نکنیم و ایمان نیاوریم از برای تو باینکه اینک ما آنرا شنیده‌ایم سخن خداست
حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً یعنی تا آنکه خدا را آشکارا ببینیم و در آنهنگام که این قول عظیم و
گفتار بزرگ را گفتند و استکبار و بزرگی نمودند و سرکشی کردند خدا صاعقه را بر ایشان
فرستاد و صاعقه آتشی است که از آسمان افتد پس آن صاعقه ایشانرا گرفت بسبب ستم ایشان
که عبارتست از سؤال رؤیت و همه مردند پس موسی عرض کرد که ای پروردگار من به بنی
اسرائیل چه بگویم در وقتی که بسوی ایشان برگردم و بگویند که تو ایشانرا بردی و کشتی
ایشانرا زیرا که تو صادق و راستگو نبودی در آنچه ادعا کردی از مناجات و همرازی خدا
با تو پس خدا ایشانرا زنده گردانید و با او باز گردانید بعد از آن گفتند که اگر خدا را سؤال

چگونه که خود را بتو بنماید که بسوی او نظر کنی هر آینه ترا اجابت میفرمود و تو ما را آگاه
میدادی که آنجناب چگونه است پس ما او را میشناختیم چنانکه حق معرفت و شناخت
او است موسی ع فرمود که ای قوم من بدرستی که خدا بدیدها دیده نمیشود و او را کیفیت
و چگونگی نیست و جز این نیست که با آیاتش شناخته میشود و او را بعلامات و نشانها میدانند گفتند
که هرگز ترا تصدیق نخواهیم کرد تا آنکه از او سوال کنی موسی ع عرض کرد که ای پروردگار
من بدرستی که تو گفتار بنی اسرائیل را شنیدی و تو دانا تری بصلاح ایشان خدای عز و جل
بسوی او وحی فرمود که ای موسی آنچه را که از تو سوال کرده اند از من سوال کن که من هرگز ترا
بجهل و نادانی ایشان مواخذه و بازخواست نخواهم کرد پس موسی ع در نزد این نوبت بعرض
رسانید که پروردگارا اطلعت خود را بمن بنما تا بسوی تو نظر کنم فرمود که هرگز مرا نخواهی دید
ولیکن نظر بسوی این کوه کن پس اگر قرار کرد و در جای خود ثابت باشد و حال آنکه آن فرو میرود
پس زود مرا خواهی دید و چون پروردگارش از برای آن کوه تجلی نمود بنشانه از نشانهایش
آنرا ریزه ریزه کرد و موسی بیهوش بر رو در افتاد و آنهنگام که بهوش باز آمد گفت پاک
و منزه میشمارم ترا تبت الیک که بازگشتم بسوی معرفتم بتو از جهل قوم و من اول مومنان
از ایشانم بآنکه تو دیده نمیشوی مامون گفت که از برای خدا است خوبی تو یا ابا الحسن که
مؤلف میگوید که این حدیث طولی دارد و ما از آن موضع حاجت را ذکر کردیم و این تمامی در
کتاب عیون اخبار الرضا اخراج کرده ام و اگر همه اخباری که در معرفت بدین حفظ روایت شده
ایراد مینمودم در کتاب ملکه و شرح آنها و اثبات صحت آنها طول میکشید و کسیکه خدای تعالی ذکره
او را از برای راه راست توفیق داده بهر آنچه از ائمه علیهم السلام باسانید صحیحه وارد میشود
ایمان آورده و از برای ایشان تسلیم کند و در آنچه بر او مشتبه شود امر را بسوی ایشان برگرداند

زیرا که قول ایشان قول خدا و امر ایشان امر خدا است و ایشان نزدیکترین خلق الله بسوی خدای
عز و جل و دانا ترین ایشان با او و صلوات الله علیهم اجمعین **باب نهم** در بیان قدرت خدا
و قدرت بعضی از نامهای است حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل ره گفت که حدیث کرد
ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی اسحق خفاف که گفت حدیث کرد مرا چند نفر از
اصحاب ما که عبد الله دیصانی نزد هشام بن حکم آمد و باو گفت که آیا ترا پروردگاری هست
که ترا پرورش دهد گفت بلی دیصانی گفت که آیا آن پروردگار قادر است گفت بلی قادر است
و بر همه کس و بر همه چیز قهر و غلبه دارد دیصانی گفت میتواند که همه دنیا را در بیضه تخم مرغ
داخل کند که تخم بزرگ نشود و دنیا کوچک نگردد هشام گفت که مرا مهلت ده تا ترا در این
باب جواب گویم گفت که یکسال ترا مهلت دادم پس از نزد هشام بیرون آمد و هشام سوار
شد و بخدمت حضرت صادق ع روانه گردید و چون بر در خانه امام ع رسید و اذن دخول
طلبید او را اذن دادند و داخل خانه گردید و بحضرت ع عرض کرد که یا ابن رسول الله عبد الله
دیصانی از من مسئله پرسیده که بسیار مشکل است و در جواب آن اعتماد بر کسی ندارم مگر
بخدا و بر تو حضرت صادق ع فرمود که ترا از چه چیز سوال نمود عرض کرد که چنین و چنین
بمن گفت و قصه را از حضرت شرح کرد حضرت صادق ع فرمود که ای هشام چند حواس داری عرض
کرد که پنج حواس فرمود که کدام یک از آنها کوچکتر است عرض کرد که ناظر و آن مردمک دیده است
فرمود که قدر ناظر چه قدر است عرض کرد مانند دانه عدس یا از آن کوچکتر است فرمود که ای
هشام در پیش رو و بالای سرت نظر کن و مرا بآنچه میبینی خبر ده عرض کرد که آسمان و زمین
و خانها و قصرها و صحراها و کوهها و نهرها را میبینم حضرت صادق ع فرمود که آنکسی که قدرت
دارد که آنچه تو آنرا میبینی در چیزی که بقدر دانه عدس یا کوچکتر از آن باشد داخل کند

عبدالله گفت که حدیث کرد مارا محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن ابی نصر که گفت
گروهی از پس پشت بلخ که آنرا جیحون گویند بخدمت امام رضا علیه السلام آمدند وبا آنحضرت عرض کردند
که بنزد تو آمده ایم که تو را از سه مسئله سؤال کنیم پس اگر در آنها مارا جواب دادی میدانیم
که تو عالمی حضرت فرمود که سؤال کنید عرض کردند که مارا خبر ده از خدا که در کجا بود وچگونه بود
واعتمادش یعنی دلگرمیش بآنچه آن بود بچه چیز بود حضرت فرمود که خدای عز وجل حقیقت
حالرا که چگونه وچون سؤال از آن است بر صفت وجه آورده بی آنکه چگونگی وچونی باشد
وحقیقت مکانرا که کو وکجا سؤال از آن است موجود فرموده بی آنکه کو وکجائی باشد و
اعتمادش بر قدرتش بود گفتند که شهادت میدهیم که تو عالمی مترجم گوید که مؤلف بعد از
ذکر این حدیث گفته است که مصنف این کتاب میگوید که مقصود آنحضرت بفرموده اش که
اعتمادش بقدرتش بود یعنی بذاتش بود زیرا که قدرت از صفات ذات خدای تعالی است یعنی عین
آنست حدیث کرد مارا احمد بن علی ماجیلویه رحمه الله از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد
بن محمد بن خالد از محمد بن علی کوفی از عبدالرحمن بن محمد بن ابی هاشم از احمد بن محسن میثمی
که گفت در نزد ابو منصور طبیب بودم که گفت مردی از اصحاب من مرا خبر داد وگفت که من وابن
ابی العوجاء وعبدالله بن مقفع در مسجد الحرام بودیم پس ابن مقفع گفت که این خلق را می بینید
وبدستش بسوی موضع طواف اشاره نمود از ایشان بکسی نیست که من نام انسانیت را
از برای او ثابت کنم مگر آن شیخ که نشسته است یعنی جعفر بن محمد اما باقی ماندگان غوغا و
مایکان اراذل وچهارپایانند ابن ابی العوجاء گفت که چگونه این نام را از برای آن شیخ
ثابت میگردانی واز برای این گروه ثابت نمیدانی گفت بجهة آنکه من در نزد او چیزی چند دیده ام
که آنرا در نزد ایشان ندیده ام ابن ابی العوجاء گفت که ناچار باید که آنچه در شان او گفتی

از او

از او امتحان کنیم تا معلوم شود راوی میگوید که ابن مقفع گفت که اینرا بفعل میاور زیرا
که من میترسم که آنچه را که در دست داری بر تو فاسد گرداند وطریقه که داری بدلیل
وبرهان باطل سازد ابن ابی العوجاء گفت که اعتقاد تو این نیست لیکن میترسی که اعتقادم
نزد تو در خصوص مدح آنحضرت ووجود آن صفت اورا بمحلی که وصف کردی در نزد من
ضعیف گردد ابن مقفع گفت که چون درباره من این توهم نمودی وبمن این
دروغ را گمان کردی برخیز بمجلسش برو وآنچه میتوانی خود را از لغزش محافظت کن
ودر دقیقه غافل مشو وعنان خویش را بسوی مدارا وسهل انگاری میل مده بلکه آنرا
محکم نگاه دار که بمحض اندک سهل انگاری تورا به بندی مبتلی میکند که از آن خلاصی
نداشته باشی وبا او در آنچه بتو نفع میبخشد وبتو ضرر میرساند از بحث وجواب نهایت
جد وجهد بعمل آور وهر چه میتوانی بحث وگفتگو بکن چنانکه در خرید وفروخت مضایقه
میکنند وقیمت مبیع را کم وزیاد مینمایند راوی میگوید که ابن ابی العوجاء برخاست
ومن وابن مقفع ماندیم ودر آنجا با هم نشستیم چون ابن ابی العوجاء بسوی ما برگشت گفت
که ای پسر مقفع این آدمیزاده نیست چه آنچه در او موجود است معهود آدمی نباشد واین
کامل نمود در خود تر است واگر در دنیا روحانی باشد که چون خواهد در ظاهر صاحب جسم
مجسد شود وچون خواهد در باطن روح محض گردد که از علائق جسمانی فارغ باشد مختصر آنست
در همین شخص ابن مقفع بوی گفت که چه وضع اتفاق افتاد که چنین میگوئی گفت در نزد او
نشستم وچون در نزد او کسی غیر از من نماند ابتدا فرمود وفرمود که اگر امر بر وضعی باشد
که اینگروه میگویند واهل طواف که مسلمانانند میگویند وحال آنکه امر چنانست که ایشان
میگویند ایشان سالم اند وشما هلاک شده اید واگر امر بر وضعی باشد که شما میگوئید وحال

شما و ایشان با هم برابرید در آنکه گفتم که خدا تعالی هست کنید ما چه میکنیم و ایشان چه میکنند

آنکه چنان نیست که شما میگوئید قول ما و قول ایشان نیست مگر یکی و فرق ندارد فرمود
که چگونه قول تو و قول ایشان یکی باشد و حال آنکه ایشان میگویند که ایشان را معاد
و ثواب و عقابی هست و باین اعتقاد دارند که آسمان از خدائیست که او را در آن عبادت میکنند
و آنکه آسمان آباد است و شما گمان میکنید که آسمان ویرانست که هیچکس در آن نیست ابن
ابی العوجا گفت که من ابتدا از او غنیمت شمردم و باو گفتم که اگر امر چنان باشد که تو میگوئی
چه چیز خدا را منع کرده است از آنکه از برای خلق خود ظاهر شود و ایشان را بسوی عبادتش
بخواند تا از ایشان دو نفر با هم اختلاف نکنند و چرا از ایشان محتجب شده و در پرده رفته
که کسی که او را نمی بیند و چرا پیغمبر از سوی ایشان فرستاده و اگر بخودی خود متوجه ایشان
میشد بسوی ایمان باو نزدیکتر بود حضرت بمن فرمود که وای بر تو و چگونه از تو محتجب شده آنکه
قدرت خود را در نفس تو بتو نموده تو را موجود ساخته و هیچ نبودی و وجود نداشتی و بزرگ
کرده بعد از آنکه خورد بودی و توانائیت داده بعد از آنکه ناتوانی داشتی و ناتوانیت داده
بعد از آنکه توانائی داشتی و بیمارت کرده بعد از آنکه تندرست بودی و تندرست کرده بعد
از آنکه بیمار بودی و خوشنودت نموده بعد از آنکه خشم داشتی و خشمت داده بعد از آنکه
خوشنود بودی و اندوهت داده بعد از آنکه شادی داشتی و شادیت داده بعد از آنکه
اندوه داشتی و دوستیت داده بعد از آنکه دشمنی داشتی و دشمنیت داده بعد از آنکه
دوستی داشتی و عزم و آهنگت داده بعد از آنکه سستی داشتی و سستیت داده بعد از
آنکه عزم داشتی بعد از آن گذاشته بودی و خواهشت داده بعد از آنکه ناخوش داشتی
و کراهت داده بعد از آنکه خواهش داشتی و رغبتت داده بعد از آنکه ترس داشتی
و ترست داده بعد از آنکه رغبت داشتی و امیدوارت داده بعد از آنکه نومید بودی

و نومیدیت

و نومیدیت داده بعد از آنکه امیدواری داشتی و آنچه در خیال تو نبوده بخاطرت
آورده که در دلت خطور کند و آنچه تو معتقد آن بوده و در دلت قرار و استقرار یافته
محکم کرده بوده از ذهنت دور ساخته و بیرون برده و پیوسته قدرت خدا را که در نفس
من بود بر من میشمرد و همه آنچه بر من بود که من آن را دفع نمیتوانستم نمود تا آنکه گمان کردم که زود
باشد که بر من غالب شود در آنچه در میان من و او بود • حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی
عطار رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله از یعقوب بن
یزید از محمد بن ابی عمیر از آنکه او را ذکر کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود شیطان بعیسی بن
مریم علیه السلام گفت که آیا پروردگار تو بر این قدرت دارد که زمین را در تخم مرغی داخل گرداند که
زمین کوچک نشود و تخم بزرگ نشود عیسی علیه السلام باو فرمود که وای بر تو بدرستی که خدا را بناتوانی
و درماندگی وصف نمیشود و کیست تواناتر از کسی که زمین را لطیف و نرم و تنگ و تخم را
بزرگ گرداند • پدرم رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله گفت که حدیث کرد
ما را یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از ربعی بن عبد الله از فضیل بن یسار که گفت شنیدم
از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود خدای عز و جل را وصف نمیتوان نمود و گفت که زراره گفت
که حضرت باقر علیه السلام فرمود که خدای عز و علا را وصف نمیتوان نمود و چگونه او را وصف توان
نمود و حال آنکه در کتاب خویش فرموده که وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ الخ یعنی و اندازه ن
نکردند خدا را حق اندازه او که او را تعظیم نکردند چنانکه سزای تعظیم او است و او را
نشناختند چنانکه حق شناخت او باشد حضرت فرمود پس وصف نمیشود باندازه اش
مگر آنکه از آن بزرگتر باشد • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه الله گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر بن بشیر از حسین بن ابی

حمزه که گفت شنیدم از حضرت صادق ع که میفرمود بدرم ع فرمود که محمد بن حنفیه مرد
شجاع دلیری بود که از چیزی نمیترسید تا بدستش اشاره فرمود و در خانه خدا طواف
مینمود حجاج او را استقبال کرد و بعد بسوی او آورد و گفت که قصد کرده ام که آنچه را
که چشمهایت در آنست بزنم یعنی گردنت را بزنم و سرت را بر دارم محمد با آن ملعون گفت که نجات
بدرستی که خدای تبارک و تعالی اسم را در هر روز در خلقش سیصد لحظه یا لمحات و شاید
که یکی از آنها تو را از من باز دارد و لحظه بفتح لام یکبار نگر کردن و لمحه بمعنی لحظه
درخشیدن برقست و یکبار اندک دیدن چیزی را هم و کنایه است از التفات •
حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله از عمویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی
صیرفی از علی بن حماد از مفضل بن عمر جعفی از حضرت صادق ع که فرمود بدرستی که خدای
تبارک و تعالی قدرتش اندازه نمیشود و بندگان بوصف کردن قدرت ندارند و بکنه علم
و مبلغ عظمتش نمیرسند و چیزی غیر او نیست و حقی که باطلی در آن نیست پیوسته همچنین
بوده و هموار همچنین خواهد بود در ابد الآباد و بعد از آن همچنین بوده در وقتی که نه
زمینی بوده و نه آسمانی و نه شبی و نه روزی و نه آفتابی و نه ماهی و نه ستارگانی و نه
ابری و نه بارانی و نه بادهائی بعد از آن خدای تبارک و تعالی دوست داشت که خلقی را
بیافریند که عظمتش را تعظیم نمایند و بزرگیش را بزرگ دانند و بزرگواریش را بزرگ
قدر گردانند بعد از آن فرمود که دو ظل و سایه باشید پس بودند چنانکه خدای تبارک و تعالی
فرمود مترجم گوید که مولف بعد از ذکر این حدیث گفته که مصنف این کتاب میگوید که معنی
قول آنحضرت که انجناب نور است یعنی نور بخش و ... است معنی قول آنحضرت که دو سایه
باشید روح مقدس و بنا بر بعضی از نسخ تو خبر روح القدس و فرشته مقربانست و مراد از آن

داد بر زینت که خلق در آن نیست
دلالت کرد بر سعف بر آن نیست
و علت که ستمی در آن نیست

این

اینست که خدا بود و هیچ چیز با او نبود پس خواست که پیغمبران و حجتهای خویش صلوات الله
علیهم و شاهدهای خود را بیافریند و پیش از ایشان روح مقدس را آفرید و روح مقدس
همانست که خدای عز و جل بواسطه او پیغمبران و شاهدان و حجتهای خود را صلوات الله
علیهم تایید و تقویت میکند و او همانست که ایشان را از مکر شیطان و وسوسه او حراست
و پاسبانی میکند و ایشان را ارادات و درست میسازد و توفیق میدهد و بالذات ایشان را
که در دل میزند امداد و کمک مینماید بعد از آن روح الامین را آفرید که بر پیغمبران خدا وحی
از آنجناب عز و جل فرود آمد و خدا با ایشان فرمود که وسیله باشید سایه دار از برای
پیغمبران و رسولان و حجتها و شاهدان آنجناب چنانکه خدای عز و جل فرموده بود و ایشان را
باین دو سایه اعانت مینمود و [illegible] این دو فرشته ایشان از نظر [illegible] و باین
خلق ایشان امر است میفرمود و بنا بر این معنی پادشاه عادل را ظل الله گفته اند که سایه
خداست در زمینش از برای بندگانش که مظلوم بسوی او جا میکرد و ترسان لرزان بلو پناه
میبرد و راه با و امنیت بهم میرساند و ضعیف بیاری او از قوی داد خود را میستاند
و این پادشاه عادل که ظل الله باشد همان پادشاه و سلطان خدا و حجت او است که زمین
از او خالی نباشد تا آنکه قیامت بر پا شود • حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله
از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد الله از ابو ایوب مدائنی از محمد بن ابی عمیر
از عمر بن اذینه از حضرت صادق ع که فرمود با امیر المومنین ع عرض شد که آیا پروردگار تو بر این
قدرت دارد که دنیا را در تخم مرغی داخل کند بی آنکه دنیا کوچک شود یا تخم بزرگ شود
فرمود که خدای تبارک و تعالی بسوی عجز منسوب نمیشود و آنچه تو سوال کردی نمیتواند
که باشد • حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سرور رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را حسین بن

محمد بن عامر از عموی خویش عبدالله بن عامر از ابن ابی عمیر از ابان بن عثمان از حضرت صادق ع که
فرمود مردی بخدمت امیرالمؤمنین ع عرض کرد که آیا خدا میتواند که زمین را در تخم مرغی داخل
کند که زمین کوچک نشود و تخم بزرگ نشود حضرت با آن مرد فرمود که وای بر تو بدرستی که خدا
بعجز موصوف نمیشود و کی تواناتر است از کسی که زمین را لطیف و نازک و تخم را بزرگ کرداند

• حدیث کرد ما را علی بن احمد بن ابی عبدالله برقی رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را پدرم از
جدش احمد بن ابی عبدالله از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت مردی بخدمت امام رضا ع آمد
و عرض کرد که آیا پروردگارت میتواند که آسمانها و زمین و آنچه را که در میانه ایشانست در تخم
مرغی قرار دهد فرمود آری و در کوچکتر از تخم مرغ نیز و آنها را در چشم تو قرار داده و آن کوچکتر
از تخم مرغ است زیرا که تو هرگاه آنرا بکشائی آسمان و زمین و آنچه را که در میانه آنهاست میبینی
و اگر میخواست تو را از آنها کور میکرد و اینکه آنها را ببینی • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن
محمد بن عمران دقاق رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را ابوالقاسم علوی از محمد بن اسمعیل
برمکی که گفت حدیث کرد ما را الحسین بن حسن که گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی از محمد
بن عروه که گفت بخدمت امام رضا ع عرض کردم که خدا چیزها را بقدرت آفریده یا بغیر قدرت
فرمود جایز نیست که چنان باشد که چیزها را بقدرت آفریده باشد زیرا که تو چون بگوئی
که چیزها را بقدرت آفریده گویا که تو قدرت را چیزی غیر او قرار داده و آنرا آلت از برایش
کردانیده که با آن چیزها را آفریده و این شرکت و چون بگوئی که چیزها را بقدرتی آفریده جز
این نیست که او را وصف میکنی باینکه آنجناب باقتدارش بر آنها و قدرت آنها را قرار داده و
آفریده ولیکن او ضعیف نیست و عاجز نبوده و بغیر خود محتاج نیست مترجم گوید که مؤلف بعد
از ذکر این حدیث گفته که محمد بن علی مؤلف این کتاب میگوید که ما چون بگوئیم که خدا پیوسته

قادر و توانا بوده باین نفی عجز را از او اراده داریم و اثبات چیزی را با او اراده نداریم
زیرا که آنجناب عز و جل پیوسته یکی بوده که هیچ چیزی با او نبوده و من بعد در فرق میانه صفات
ذات و صفات افعال را در بابش بیان خواهم کرد ان شاء الله تعالی • حدیث کرد ما را ابوالحسن محمد بن
علوی رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابرهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از اذینه
از حضرت صادق ع که در قول خدای عز و جل ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا
خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا فرمود آن معنی
که کمان شنیده میشود که آنجناب یگانه و احدی الذات است که شائبه ترکیب و تعدد در آن نیست
و از خلقش جداست و خود را باین وصف نموده و او بهر چیزی احاطه دارد باشراف و احاطه
و قدرت لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات و لا فی الارض و لا اصغر من ذلک و لا
اکبر یعنی دور نمیشود از او همسنگ ذره از ذرات آفتاب با او و چه نه در آسمانها و نه
در زمین و نه کوچکتر از این و نه بزرگتر چه حضرت فرمود یعنی باحاطه و علم نه بذات زیرا که
مکانها محدود است که حدود چهارگانه آنها را فرا آورده و گرداگرد آنها را فرو گرفته پس هرگاه
بذات باشد گرداگرد فرو گرفتن برای او لازم آید • حدیث کرد ما را تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی
گفت که حدیث کرد ما را پدرم از حمدان بن سلیمان نیشابوری از علی بن محمد بن جهم که گفت
در مجلس مأمون حاضر شدم و حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در نزد او بود مأمون
با آنحضرت عرض کرد که یابن رسول الله آیا از قول تو این نیست که پیغمبران معصوم اند حضرت فرمود
بلی از قول من است پس او را از چند آیه از قرآن سؤال نمود و در آنچه او را سؤال نمود این
بود که با آنحضرت عرض کرد که پس مراد چیست از قول ابرهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن
قال بلی و لکن لیطمئن قلبی یعنی چه بوده کار ابراهیم که چگونه زنده میکردانی مردگان را خدا

فرمود که آیا ایمان نیاورده و تصدیق نکرده به اینکه من مرده را زنده میتوانم کرد ابرهیم گفت
بلی ایمان آورده‌ام و تصدیق نموده‌ام و لیکن این سؤال را ازآن جهت کردم از برای آنکه
دلم بیارامد و ساکن گردد چه یقینی که در عین الیقین است قوی تر باشد از یقینی که در علم
الیقین است حضرت امام رضا ع فرمود که خدای تبارک و تعالی بسوی ابرهیم ع وحی فرموده
بود که من از بندگان خود آشنائی را اختیار خواهم کرد که اگر زنده کردن مردگان را از من
سؤال کند او را اجابت کنم پس در دل ابرهیم ع افتاد که او همان آشنا است و گفت که رَبِّ
أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي بمعرفت بودن یعنی بر
آشنائی قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا
ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ یعنی گفت خدا که اگر مشاهده این حالت
میخواهی پس فراگیر چهار عدد از مرغان پس میل ده آنها را بسوی خود یا پاره پاره کن آنها را در حالتی
که میل دهنده و ضم کننده باشی بسوی خود بعد از آن قرار ده بر هر کوهی از آن مرغان پاره پاره
شده در هم کوفته و ممزوج ساخته پاره‌ای بعد از آن بخوان این مرغان را بنامهای ایشان و بگو
بیایید تا بیایند نزد تو در حالی که شتابان باشند یعنی در پریدن یا دویدن و بدان که خدای تعالی
غالب است صاحب حکمت که عاجز و درمانده نباشد از آنچه خواهد و هرچه سازد درست و استوار
سازد پس ابرهیم ع کرکس و بط و طاوس و خروسی را گرفت و آنها را پاره پاره کرد و پارها را کوفت
و آنها را بهم آمیخت بعد از آن بر هر کوهی از آن کوهها که در حوالی او بود و آنها ده کوه بود پاره‌ای از آنها
قرار داد و منقارهای آنها را در میان انگشتان خویش قرار داد و آنها را بنامهای آنها خواند و دانه
و آبی را در نزد خود گذاشت پس آن پارها پرواز آمدند و بعضی از آن پارها بسوی بعضی پریدند
تا آنکه تنها درست شد و هر تنی آمد تا آنکه بگردن و سر خود چسبید و ابرهیم ع منقارهای آنها را رها کرد

وآنها

و آنها پرواز کردند بعد از آن فرود آمدند و از آن آب آشامیدند و از آن دانه برچیدند
و گفتند که ای پیغمبر خدا ما را زنده کردی خدا تو را زنده دارد ابرهیم ع فرمود بلکه خدا زنده
میگرداند و میمیراند و او بر همه چیز توانا است مأمون گفت که یا ابا الحسن خدا در تو برکت دهد
و مؤلف میگوید که این حدیث طولانی است و ما موضع حاجت را از آن ذکر کردیم * حدیث کرد ما را
احمد بن محمد بن یحیی عطار رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از یعقوب بن
یزید از حسن بن علی خزاز از مثنی حناط از ابو جعفر که او را محمد بن نعمان گمان دارم که
گفت حضرت صادق ع را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ
یعنی و او است خدا در آسمانها و زمین حضرت فرمود که او همچنین است در هر جائی عرض کردم بذات
خویش یعنی در هر جا بودنش بذات است فرمود وای بر تو بدرستی که مکانها اندازهها است
و چون بگوئی که بذاته در مکانی است ترا لازم آید که بگوئی در اندازهها است و غیر آن و لیکن
آنجناب از خلقش جدا است و از روی علم و قدرت و احاطه و سلطنت احاطه دارد بانچه
آفریده و علمش بآنچه در زمین است کمتر نیست بآنچه در آسمانها است و چیزی از او دور نمیشود و
چیزها از برابرش برابر است از روی علم و قدرت و سلطنت و ملک و احاطه * پدرم رحمه الله
گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابرهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام بن حکم که گفت ابو
شاکر دیصانی گفت در قرآن آیه هست که موافق اعتقاد ما است که خدا را دو نامیدیم گفتم
آن آیه کدام است گفت که وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَٰهٌ یعنی و او آنکسی است
که در آسمان خدا و معبود فرشتگان و در زمین خدا و معبود جن و انس است و مراد آنست که
آنجناب مستحق آنست که جمیع خلائق او را عبادت کنند و روی ارادت بسوی او آورند هشام
میگوید که من ندانستم که او را چه جواب گویم بعد از آن بحج رفتم و حضرت صادق ع را باین خبر دادم

فرمود که این سخن زندیق خبیث پلید است چون بسوی او برگردی باو بگو که نام تو در کوفه
چیست چه او خواهد گفت فلانی بعد از آن باو بگو که نام تو در بصره چیست خواهد گفت که فلانی
و چون همان نام را بگوید بگو که همچنین است خدا که پروردگار ما است در آسمان خدا و در زمین
خدا و در دریاها خدا و در هر جا خدا است هشام میگوید که پس از سفر باز گشتم و در نزد ابو
شاکر آمدم و او را خبر دادم گفت که این از حجاز نقل شده و از آنجا باینجا آمده • حدیث کرد ما را
جعفر بن محمد بن مسرور رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را حسین بن محمد بن عامر از عمویش عبد الله
بن عامر از حسن بن محبوب از مقاتل بن سلیمان که گفت حضرت ابو عبد الله صادق عم فرمود که چون
موسی ع بسوی کوه طور بالا رفت و با پروردگار خود مناجات نمود عرض کرد که ای پروردگار
خزینهای خود را بمن بنما فرمود که ای موسی جز این نیست که خزینهای من چون چیزی را اراده کنم آنست
که بآن میگویم که باش پس میباشد مترجم گوید که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که مصنف
این کتاب میگوید که از جملهٔ دلیل بر اینکه خدای تعالی قادر است آنست که چون ثابت شد که
جهان صنعت را برای صانعی است و کارگری آنرا ساخته و ما نیافتیم یا روا نباشد که کسی
چیزی را بسازد که بر آن قادر نیست بدلالت آنکه شخص زمین گیر بعضی از او واقع نشود و عاجز
فعل و کاری از برایش معتبر نباشد درست شد که آنکه آنرا ساخته قادر است و اگر عجز این
جائز باشد هر آینه پرواز کردن از ما جائز باشد با فقدان آنچه پرواز بآن میباشد از آلت
و هر آینه دریافتن از برای ما صحیح باشد اگرچه حاسه نداشته باشیم و آنرا نیابیم و چون تجویز
کردن این خروج و بیرون رفتن از معقول بود اول که ناتوان خدا باشد در نامعقولی مثل آن
خواهد بود **باب دهم** در بیان علم و علم در لغت بمعنی دانستن است و آن نقیض جهل است
یعنی نادانی و حد آن بنا بر مختار احاطه کردن بچیزی است بر آنچه آنچیز بر آنست • حدیث کرد ما

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت که
حدیث کرد ما را موسی بن عمران از عمویش حسین بن یزید نوفلی از سلیمان بن سفیان که گفت
حدیث کرد ما را ابو علی قصاب گفت که در نزد حضرت صادق عم بودم و گفتم که حمد از برای
خدا است باندازهٔ منتهی و پایان علم او حضرت فرمود اینرا مگو که علم او را پایانی نیست •
پدرم رحمه الله و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمهما الله گفتند که حدیث کردند ما را محمد
بن یحیی عطار و احمد بن ادریس هر دو از محمد بن احمد از علی بن اسمعیل از صفوان بن یحیی از
کاهلی که گفت بامام موسی کاظم نوشتم در دعائی که حمد از برای خدا است باندازهٔ منتهای
علمش حضرت بمن نوشت که البته مگو منتهای علمش چه آنرا منتهائی نیست و لیکن بگو که منتهای
رضا و خوشنودی او چه منتهای رضایش از بندگان آنست که آنچه را که بآن امر فرموده بجا آورند
و آنچه را که از آن نهی نموده ترک نمایند و این چیزیست که نهایت دارد • حدیث کرد ما را علی
بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن جعفر اسدی گفت که
حدیث کرد ما را موسی بن عمران از حسین بن یزید از محمد بن ابی عمیر از هشام بن حکم از حضرت
صادق عم که فرمود علم از کمال خدا است • پدرم رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله
از ابرهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر از ابو الحسن حریز از بکار واسطی از ابو حمزهٔ ثمالی از حمران
بن اعین از حضرت باقر عم که در باب علم خدا فرمود که آن چون دست تو است نسبت بتو مترجم گوید
که بعد از این حدیث در کتاب مسطور است از راوی و صحیح جز او است و امام از آن بزرگوارتر است
که خدای را بعض بعض کند گمان نسبت از او چون بودن دست انسان نسبت باو و احمد بن
محمد وصلی اینرا در آن الحاق کرده و گفته است که امام عم مردم را خطاب میکند و با ایشان گفتگو
مینماید باندازهٔ فهمها و گفته عقلهای ایشان و در این روایت چیزی نیست که باور داشتی که پیش

از آنست منافات داشته باشد زیرا که فعل آنحضرت در علم که آن چون دست قوات شیء
ایشرا اراده فرموده است که چنانکه دست انسان از کمال ادوات همچنین خدای سبحانه عالم
بودنش از کمال اوست و اگر عالم بودنش نبود کامل نبود چنانکه انسان اگر از برای او دستی
نباشد کامل نباشد بنابراین در بسیاری از این درجها فانی نیست و محمد بن علی مؤلف این
کتاب گفته که مقصود آنست که علم غیر او نیست و آنکه آن از صفات ذات اوست زیرا که خدای
عز و جل ذاتی است بغایت دانای شنوای بینا و چون این نیست که ما بآنکه او را بعلم وصف
میکنیم نفی جهل و نادانی را از او اراده داریم و نمیگوییم که علم غیر اوست زیرا که ما در هر زمان
که ایشرا بگوییم و بعد از آن بگوییم که خدا پیوسته عالم بوده چیز قدیمی را با او اثبات کرده ایم که
همیشه بوده و تعالی از این برتری دارد و برتری بزرگ • پدرم رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را
سعد بن عبد الله از ابرهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر از منصور بن حازم از حضرت صادق ع که گفت
بآنحضرت عرض کردم که مرا خبر ده که آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیامت آیا چنان نیست
که در علم خدا بوده باشد راوی میگوید که حضرت فرمود بلی پیش از آنکه آسمانها و زمین را بیافریند
حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس رحمه الله از پدرش از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران
اشعری از علی بن اسمعیل و ابرهیم بن هاشم هر دو از صفوان بن یحیی از منصور بن حازم که گفت
از امام یعنی حضرت صادق ع سؤال کردم که آیا امروز چیزی میباشد که در علم خدای عز و جل
نبوده باشد فرمود نه بلکه در علم آنجناب بوده پیش از آنکه آسمانها و زمین را ایجاد کند • حدیث
کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس رض گفت که حدیث کرد مرا پدرم گفت که حدیث کرد ما را ابرهیم
بن هاشم از محمد بن اسمعیل بن بزیع از یونس از ابو الحسن انجابر که گفت حضرت بازم فرمود که
خدای عز و جل با اسمائش مبارک بوده و در علو مکان خویش برتری داشته یکانه است که در توحید

یکانکی متوحد شده بعد از آن آنرا بر خلقش جاری کردانیده پس او یکانه است پناه بناه
مندان و پادشاهی بغایت پاکیزه که هر چیزی او را میپرستد و بسوی او قصد میکنند با
تر است از آنچه ما شاید ما آن برسیم و بیهوده کار ما هر چیزی را ازو گرفته از نوعی علم • حدیث
کرد ما را عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب گفت که حدیث کرد ما را احمد بن فضل بن مغیره گفت
که حدیث کرد ما را ابو نصر منصور بن عبد الله بن ابرهیم اصفهانی گفت که حدیث کرد ما را علی
بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را حسین بن بشار از ابو الحسن حضرت علی بن موسی الرضا
علیهما السلام که گفت او را سؤال کردم که آیا خدا میداند آنچیزی را که موجود نشده اگر
اگر میبود چگونه میبود یا نمیداند مگر آنچه را که میباشد و خواهد بود فرمود که خدای تعالی
عالم است بچیزها پیش از بودن چیزها خدای عز و جل فرموده که انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون
یعنی بدرستی که ما چنان بودیم که حافظان اعمال را امر بنوشتن میکردیم یعنی اشیا را مستقر معلوم
تا می نوشتند آنچه را که بود دید که میکرد بدچه مراد از کتاب ناطق بحق که پیش از این مذکور است
کتاب مکنونیست که قلم بامر خدا آنچه را که بوده و آنچه را که خواهد بود تا روز قیامت در آن
نوشته چنانکه از حضرت رسول ص و حضرت صادق ع مرویست و حضرت صادق ع فرمود که آن
کتاب مکنونیست که همه نسخها از آنست و فرمود که آیا شما عرب نیستید پس چگونه معنی کلام
نمیشناسید و یکی از شما بصاحب خویش میگوید که این کتاب را استنساخ کن آیا چنان
نیست که آنچیزی نویسد از کتابی دیگر از اصل باشد و این قول خدا است که انا کنا
نستنسخ ما کنتم تعملون و از اهل دوزخ خبر داده و در باب ایشان فرموده و لو ردوا لعادوا
لما نهوا عنه و انهم لکاذبون یعنی و اگر بجهت عرض بازگردانیده شوند بدنیا هر آینه
بازگردند بسوی آنچه نهی کرده شده اند از آن یعنی بار دیگر مرتکب شرک و عصیان و تکذیب شوند

و بدبختی که ایشان در رو غکو باشند در وعدهٔ ایمان پس خدای عز و جل دانسته که اگر ایشانرا
برگرداند هر آینه برگردند بسوی آنچه نهی شده اند از آن و فرشتگان را جواب ده فرموده چون
گفتند که أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ
یعنی آیا قرار میدهی در زمین کسی را که تباهی کند در آن و بریزد خونها را و حال آنکه ما
تسبیح میکنیم بحمد تو و پاکی گوییم ترا فرموده که إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ یعنی بدرستی که
من میدانم در آفرینش این خلیفه آنچه را که شما نمیدانید پس خدای عز و جل پیوسته علمش
چیزها را پیشی گرفته بوده چنانکه خواسته همچنین پیش از آنکه آنها را بیافریند پس پروردگار
ما بزرگوار و کثیر البرکات و از عیوب و نقائص مبری است و برتر است از آنها پروردگار پدید آنک
چیزها را آفریده و علمش آنها را پیشی گرفته بوده چنانکه خواسته همچنین پیوسته پروردگار ما
همیشه دانای شنوای بینا بوده • و بهمین اسناد از علی بن عبد الله مرویست که گفت
حدیث کرد ما را صفوان بن یحیی از عبد الله بن مسکان که گفت حضرت صادق ع را سؤال
کردم از خدای تبارک و تعالی که آیا مکان را میدانست پیش از آنکه مکان را بیافریند یا علمش
در نزد چیزیست که آنرا آفریده و بعد از آن چیزیست که آنرا آفریده فرمود که خدا از این برتر است
بلکه پیوسته عالم بمکان بوده پیش از هستی دادنش چون علمش بآن بعد از آنکه آنرا هستی
داده و همچنین علمش بهمه چیزها چون علم او است بمکان مترجم گوید که مؤلف بعد از آنکه
این حدیث را ذکر کرده است گفته است که مصنف این کتاب میگوید که از جمله دلیل بر آنکه خدای
تعالی عالم است آنست که افعالی که تقدیرش مختلف و تدبیرش متضاد و صنعتش متفاوت
دارد واقع نمیشود بر آن وجهی که سزد که بر آن باشد از حکمت از کسی که آنرا نمیداند و براه
راست صاحب انتظام استمرار نیابد از کسی که آنرا نمیداند و بآن جهالت دارد آیا نمی بینی

که کسی که زرگری را نمیداند که گوشوارهٔ را نمیسازد که ساختنش را محکم و استوار کرداند
و هر یک از اجزای کوچک و بزرگ آنرا در جای خود گذارد و نه آنکه کسی که نوشتن را نمیداند
نوشته را نظم و ترتیب دهد که هر حرفی از آن پیروی کند آنچه را که پیش از آنست و عالم
یعنی جهان صنعتش لطیف تر و تقدیرش بدیع تر است از آنچه ما آنرا وصف کردیم
پس وقوعش از غیر عالم و نادان بکیفیت آن پیش از وجودش دورتر و استحاله و امتناعش
سخت تر است و تصدیق این آنچه حدیث کرد ما را بآن عبد الواحد بن محمد بن عبدوس
عطار رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل بن
شاذان که گفت شنیدم از حضرت امام رضا ع که در دعای خویش میفرمود که پاک و منزه است
آنکه خلق را بقدرت خویش آفریده و آنچه را که ساخته بحکمت خویش محکم فرموده و هر چیزی
از آنرا بعلم خویش در جای خود گذاشته پاک و منزه است آنکه میداند خیانت چشمها
که عبارتست از نظر دزدیده بچیزی که نگاه کردن بآن حلال نباشد و میداند
آنچه را که سینه‌ها پنهان میدارند یعنی علمش بضمائر و سرائر و خلوقات محیط است و هیچ چیز
مانند او نیست و او است شنوای بینا • پدرم رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را سعد بن
عبد الله از ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر از هشام بن حکم از منصور صیقل از حضرت
صادق ع که فرمود خدا علیم است که جهلی در آن نیست و زندگی و حیوتی که مرگی در آن نیست
و نوری که ظلمتی در آن نیست • حدیث کرد ما را احمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه الله
گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد
الرحمن که گفت با ابو الحسن حضرت امام رضا ع عرض کردم که روایت یافته است که خدا علیم
است که جهلی در آن نیست و حی است که مرگی در آن نیست و نوریست که ظلمتی در آن نیست

فرمود که آنجناب همچنین است • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه الله گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی از ابن ابی عمیر از هشام بن حکم از علی
بن ابی منصور از جابر جعفی از حضرت باقر ع که گفت شنیدم از آنحضرت که میفرمود خدا نوری است
که ظلمتی در آن نیست و علمی است که جهلی در آن نیست و حیوتی است که مرگی در آن نیست •
حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر
حمیری از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از ابن سنان از حضرت جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلم
که فرمود خدا را علم خاص و علم عامی است اما علم خاص علمی است که فرشتگان مقرب و پیغمبران
مرسلش بر آن اطلاع بهم نرسانیده اند یا خدا ایشان را بر آن مطلع نساخته و اما علم عامش
همان علمی است که فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسلش را بر آن اطلاع داده یا ایشان بر آن مطلع
شده اند و آن از جانب رسول خدا صلعم نبوی ما واقع شده و بما رسیده • حدیث کرد ما را علی
بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رض گفت که حدیث کرد ما را محمد بن جعفر اسدی از موسی بن
عمران از حسین بن یزید از یزید بن معقل نمیری و عبد الله بن سنان از جابر از حضرت باقر ع
که فرمود خدا را علمی است که کسی بجز از او آنرا نمیداند و علمی است که فرشتگان مقرب و پیغمبران
مرسلش آنرا میدانند و ما آنرا میدانیم • و باین اسناد روایت از حسین بن یزید از یحیی
بن ابی یحیی از عبد الله بن صلت از عبد الاعلی از عبد صالح یعنی حضرت موسی بن جعفر ع که
فرمود علم خدا خدا از آن باین گفت وصف نمیشود و علم از خدا بکیف و چون وصف نمیشود
و علم از خدا تنها نمیشود و خدا از آن جدا نمیشود و در میان خدا و علمش حدی از آن نیست باب
یازدهم در بیان صفات ذات و صفات افعال و مجمل قول در صفات ذات و صفات فعل آنست
که هر دو چیز که خدا را بآنها وصف کنی که هر یک از نفی و اثبات را استعمال نمائی و هر دو در وجود

تحقق

تحقق داشته باشند آن صفت صفت فعل است چون اراده و رضا و کراهت و غضب
و هر صفتی که بآن ضد آنرا از خدا دور کنی چون علم و حیوة و سمع و بصر آن صفت صفت ذات
مقدس است چنانکه در آخر این باب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی • حدیث کرد ما را
محمد بن علی ماجیلویه رض گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابرهیم بن هاشم از محمد بن خالد
طیالسی خزاز کوفی از صفوان بن یحیی از ابن مسکان از ابو بصیر که گفت شنیدم از حضرت
صادق ع که میفرمود خدای عز و جل که پروردگار ما بود و علم (است همیشه) ذات او بود و هیچ معلومی نبود
که در حیطه علم و دانش در آید و هیچ دیده شده نبود که در حیطه دیدن در آید و قدرت ذات
او بود و هیچ مقدوری نبود که در تحت قدرت و توانائی در آید بعد از آن چون چیزها را
احداث فرمود و آنها را از نو پدید آورد و معلوم موجود شد علم از آنجناب بر معلوم و
شنیدن بر شنیده شده و دیدن بر آنچه دیده شود و قدرت بر آنچه مقدور باشد واقع
شد ابو بصیر میگوید که عرض کردم پس خدا همیشه سخنگو بوده فرمود که سخن گفتن صفتی است
که حادث میشود و ازلی نیست همیشه بوده است خدای عز و جل بود و هیچ سخنگوئی نبود مترجم
گوید که مؤلف پیش از این فقره یک فقره را از میان انداخته چه همین حدیث باین سند
از علی بن ابرهیم تا آخر در کافی ایراد شده و پیش از این فقره چنین است که ابو بصیر گفت که
عرض کردم پس خدا همیشه متحرک بوده حضرت فرمود که خدا از آن برتر است که حرکت کند بتحقیق
زیرا که حرکت صفتی است که بفعل حادث میشود • حدیث کرد ما را ابی ام رحمه الله گفت که
حدیث کرد مرا سعد بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را احمد بن سلیمان عیسی از اسمعیل
سهل از حماد بن عیسی که گفت حضرت صادق ع را سؤال نمودم و عرض کردم که خدا همیشه
شنوا است فرمود چگونه چنین باشد که بداند و هیچ معلومی نبود داری شکی نیست تا عرض

وشنوائی ذات او بود و هیچ مسموعی نبود
که در حیطه شنیدن در آید و بینائی ذات
او بود

کردم که پس پیوسته میشنید فرمود چگونه چنین باشد و هیچ مسموعی نبود راوی میگوید که
عرض کردم که پس پیوسته میدید فرمود چگونه این معنی میشود و هیچ مبصر و دیده شده نبود
بعد از آن فرمود پیوسته خدا دانای شنوای بینا بوده ذاتی است بعبادت دانای شنوای
بینا • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رض گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
ابی عبد الله کوفی از محمد بن اسمعیل برمکی که گفت حدیث کرد ما را فضل بن سلیمان کوفی
از حسین بن خالد که گفت شنیدم از حضرت علی بن موسی الرضا ع که میفرمود پیوسته خدای
تبارک و تعالی دانای توانای زنده دیرینه شنوای بینا بوده با آنحضرت عرض کردم که یا ابن
رسول الله بدرستی که گروهی میگویند که خدای عز و جل دانا بوده بعلم و توانا بوده بقدرت
و زنده بوده بحیوة و دیرینه بوده بقدم و شنوا بوده بگوش و بینا بوده بدیده حضرت ع فرمود
که هر که این را بگوید و باین اعتقاد ورزد و بندارد کند بتحقیق که با خدا خدایان دیگر را قرار گرفته
و از ولایت و دوستی ما بهیچ نیست پس آنحضرت ع فرمود که پیوسته خدای عز و جل دانای
توانای زنده دیرینه شنوای بینا بوده بوجودی خود و برتر است از آنچه مشرکان و مشبهان
میگویند برتری بزرگ • حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رض گفت که حدیث
کرد ما را علی بن ابرهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از هرون بن عبد الملک که
گفت حضرت صادق ع از توحید سؤال شد فرمود که آنجناب عز و جل مثبت موجود است نه
مبطل و نه معدود و نه در چیزی از صفت آفریدگان و آنحضرت را عز و جل نعوت و صفاتی چند است
پس صفات از برای او است و نامهای آنها بر آفریدگان جاری است مانند شنوا و بینا و مهربان
و بخشاینده و امثال اینها و نعوت نعتهای ذات است و لیاقت ندارد مگر بخدای تبارک
و تعالی و خدا نور است که ظلمتی در آن نیست و زنده است که مرگی در آن نیست و عالمی که جهلی در آن

نیست و صمدی که مدخلی در آن نیست پروردگار ما نوری الذات و حی الذات و عالم الذات
و صمدی الذات است که ذاتش نور و هادی و زنده و دانا و پناه نیازمندانست • حدیث
کرد ما را احمد بن علی ماجیلویه رض گفت که حدیث کرد مرا عمویم محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی
عبد الله برقی از پدرش از احمد بن نضر خزاز از عمرو بن شمر از جابر از حضرت باقر ع که فرمود
خدای تبارک و تعالی بود و چیزی غیر از او نبود و نوری بود که ظلمتی در آن نبود و راستگوئی
که دروغی در آن نبود و عالمی که جهلی در آن نبود و زنده که مرگی در آن نبود و آنجناب
امروز همچنین است و همیشه همچنین خواهد بود • حدیث کرد ما را احمد بن حسن بن احمد بن
ولید رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد ما را حسین
بن حسن بن ابان از محمد بن اورمه که گفت حدیث کرد ما را یحیی بن ابی یحیی از عبد الله
بن صلت از عبد الاعلی از عبد صالح یعنی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلم که فرمود بدرستی
که خدا که خدائی غیر از او نیست زنده بود بدون چون و چگونگی و کو و کجا و در چیزی نبود
و بر چیزی نبود و از برای بودن یا جای بودنش مکانی را اختراع نفرمود و بعد از آنکه چیزها را
بعرصه وجود آورد قوی تر نشد و چیزی که موجود میشود باو شباهت ندارد و از قدرت
و سلطنت پیش از ایجاد آن خالی نبود و بعد از بودن آن از قدرت خالی نخواهد بود و آنجناب
عز و جل خدای زنده بود بی زندگی حادثی که زاید بر ذات مقدسش باشد و پادشاه
بوده پیش از آنکه چیزی را ایجاد کند و مالک بوده بعد از آنکه آنرا ایجاد فرموده و خدا را
حد و تعریفی نیست و بچیزی شناخته نمیشود که باو شباهت داشته باشد چرا که او را شبیهی
نیست و بجهت طول بقا و ماندن پیر نمیشود و از برای دهشت چیزی بیهوش نمیگردد و همه
چیزها بجهت ترس او از هوش میروند پس خدا زنده بود بی زندگی که حادث باشد و بی

بود نی که بوصف در آید و بی چگونگی که محدود و معلوم باشد و بی کو و کجائی که موقوف
باشد و بی مکانی که ساکن باشد بلکه زنده ایست بخودی خود و پادشاهی که همیشه
او را قدرت بوده آنچه را که خواسته بخواست و قدرت خویش در آنهنگام که خواسته ایجاد
فرموده ازلی بود بی چگونگی و آخری خواهد بود بی کجا یعنی بی مکانی که از آن سؤال شود و
هر چیزی فانی و نیست شونده است مگر ذات او و امر او را است آفریدن همه مخلوقات و مکونات
و امر نافذ که مقرون بمصلحت است بزرگست خدا که پروردگار عالمیانست ۞ حدیث کرد
ما را محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از حسین بن حسن
بن ابان از محمد بن اورمه از علی بن حسان بن محمد از خالد بن یزید از عبد الاعلی از حضرت
صادق علیه السلام که فرمود نام خدا غیر خدا است و هر چیزی که نام چیز بر آن واقع شود مخلوق است
مگر خدا و اما آنچه زبانها از آن تعبیر کند یا دستها در آن کار کند مخلوق است و لفظ الله
که فارسی آن خدا است غایت و نام کسی است که آنرا غایت و نام قرار داده که نظر خلائق
بآن و غایت نظر ایشان واقع میشود و منتهی بعنف ثریا یعنی ذات مقدس که غایت از برهمی
برای آن قرار داده اند غیر غایتست که نظر خلائق خلق بآن منتهی میشود و غایت موصوف است
بوصف معلوم و هر موصوفی مصنوع است که کسی آنرا ساخته و صانع چیزها موصوف نیست
باندازه معینی و کسی او را بوجود نیاورده که هستی او را بصفت غیر او بشناسد و تعالی الله
متناهی نشده مگر آنکه آن غایت غیر او بوده و هر که این حکم را که بیان کردیم بفهمد هرگز
خوار نگردد و این توحید خالص پس آنرا اعتقاد کنید و بآن تصدیق نمائید و بفهمید
باذن خدای عز و جل و هر که گمان کند که خدا را میشناسد بحجاب و واسطه میان او و خلائق
یا بصورت عقلی یا مثال خیالی مشرکست زیرا که حجاب و صورت و مثالی که قرار داده غیر او است

وجز

و جز این نیست که آنجناب یگانه ایست که او را بیگانگی پرستیده اند پس چگونه او را بیگانگی
یاد نموده آنکه گمان میکند که او را بغیر او شناخته و هر که خدا را شناخته خدا را بخدا
شناخته پس هر که او را بخودش نشناخته چنان نیست که او را بشناسد بلکه غیر او را
میشناسد و خدا آفریننده چیزها است نه از چیزی پس بنامهای خود نامیده شده و
آنجناب غیر نامهای خود است و نامها غیر او است و موصوف غیر وصف است پس هر که گمان
کند که ایمان دارد بآنچه نمیشناسد گمراه از معرفت است و هیچ آفریده چیزی را در نیابد
مگر بخدا و شناخت خدا دریافته نمیشود مگر بخدا و خدا از خلقش خالی و خلقش از او خالی
اند و چون چیزی را خواهد باشد چنانکه خواسته بامر خود بدون نطق و سخن گفتن و بندگان را
پناهی نیست از آنچه حکم فرموده و ایشان را حجت و برهانی نیست در آنچه پسندیده و بر هیچ کار
و رهائی از آنچه در تنهای آفریده شده ایشان بدید آورده و قدرت ندارند مگر به پروردگار
خویش پس هر که گمان کند که قوت دارد بر کاری که خدای عز و جل آنرا نخواسته بتحقیق
که گمان کرده که اراده اش بر اراده خدا که پروردگار عالمیانست غالب میشود مترجم گوید
که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که معنی این آنست که هر که گمان کند که قوت
دارد بکاری که خدا نخواسته است که او را بر آن قوت دهد بتحقیق که گمان کرده که اراده اش
با اراده خدا غالب میشود و بزرگوار و برتر است پروردگار عالمیان ۞ حدیث کرد ما را
محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه گفت که حدیث کرد مرا عمویم محمد بن ابی القاسم گفت که حدیث
کرد مرا محمد بن علی صیرفی کوفی گفت که حدیث کرد مرا محمد بن سنان از ابان بن عثمان احمر که
گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که مرا خبر ده از خدای تبارک و تعالی که پیوسته شنوای
بینای دانای توانا بوده فرمود آری بآنحضرت عرض کردم که مردی که دوستی شما اهل بیت را

مجرد نیست مید هد و آنرا بخودی خود می بیند و میگوید که خدای تبارک و تعالی پیوسته شنوا
بوده بگوش و بینا بوده بچشم و دانا بوده بعلم و توانا بوده بقدرت حضرت ع غضب فرمود
بعد از آن فرمود که هر کس اینرا بگوید و باین دینداری کند مشرک است و از ولایت و دوستی ما
بر هیچ نیست بدرستی که خدای تبارک و تعالی ذاتی است دانای شنوای بینای توانا بعضی
این صفات عین ذات خدا باشد و زاید بر ذات نیست چنانکه محالست چنین صفات زاید بر ذات
ایشان باشد و از اینجا است که فرموده اند که کمال توحید نفی صفات است از آنجناب ● حدیث کرد
ما را حمزة بن محمد علوی ره گفت که خبر داد ما را علی بن ابرهیم از محمد بن عیسی بن عبید از حماد
از حریز از محمد بن مسلم از حضرت باقر ع که فرمود از صفت قدیم آنست یا در صفت قدیم فرمود که
آنجناب یگانه و بی نیاز و بی احتیاجست واحد المعنی است که معانی کثیره مختلفه نیست که بهم آورده
باشد از جهت تعدد در ذات و صفات نه در خارج و نه در ذهن راوی میگوید که عرض کردم
فدای تو گردم گروهی از مردم عراق گمان میکنند که خدا میشنود بغیر آنچه می بیند و می بیند
بغیر آنچه میشنود فرمود که دروغ گفتند و ملحد شدند که از حق میل کردند و خدا را بخلق
تشبیه نمودند و خدا از این برتر است بدرستی که آنجناب شنوائی است بینا که میشنود بآنچه
می بیند و می بیند بآنچه میشنود راوی میگوید که عرض کردم که گمان میکنند که بینا است
بر وضعی که آنرا تعقل مینمایند و میفهمند راوی میگوید که حضرت فرمود که خدا از این برترست
جز این نیست که آنچه بصفت مخلوق باشد معقول میشود و عقل آنرا تعقل میکند و خدا چنین
نیست ● حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل ره گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابرهیم از
پدرش از عباس بن عمرو از هشام بن حکم که در حدیث زندیق که از حضرت صادق ع سؤال نمود
گفت که زندیق بآنحضرت عرض کرد که آیا گمان داری که خدا شنوای بیناست حضرت صادق ع

فرمود

فرمود که آنجناب شنوای بینا است شنوا است بی جارحه و عضو و بینا است بی آلت و اداة
بلکه بنفس خود میشنود و بنفس خویش می بیند و قول من که بنفس خود میشنود این نیست که خدا
چیزیست و نفس چیز دیگر و لیکن خواستم که از جانب خود عبارتی بگویم زیرا که مسئول بودم و از من
سؤال شده بود و خواستم که ترا بفهمانم زیرا که سائل بودی و چیزی پرسیده و جواب
میخواهی پس میگویم که خدا بهمه خود میشنود نه باین معنی که همه او را بعضی هست و لیکن
خواستم که ترا بفهمانم و از جانب خود از این مطلب تعبیر کنم و بازگشت من در این قول نیست
مگر بسوی آنکه خدا شنوای بینای دانای آگاه است بی آنکه ذات مقدس اختلافی بهم رساند
و نه آنکه معنی مختلف شود حاصل معنی آنکه همه اینها بذات است و عضو و آلتی ندارد ● حدیث کرد
ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار از پدرش از احمد بن محمد از حسین بن سعید از قاسم بن محمد
از عبد الصمد بن بشیر از فضیل بن سکره که گفت بحضرت باقر ع عرض کردم که فدای تو گردم
اگر صلاح دانی که مرا تعلیم فرمائی تعلیم فرما که آیا خدای جل ذکره پیش از آنکه خلق را بیافریند
میدانست که او تنها است و شریکی در وجود ذاتی ندارد یا آنکه موجود است تنها بی
آنکه دیگری وجود داشته باشد چرا که روایات اختلاف کرده اند پس بعضی از ایشان گفته اند
که آنجناب تبارک و تعالی پیش از آنکه چیزی از خلقش را بیافریند میدانست که او تنها است
و بعضی از ایشان گفته اند که معنی میدانست آنست که میگوید و دانش را بوجود میآورد
بنابر اینکه علم ادراک باشد و آن فعل است و گویا که این قائل توهم کرده که علم چون
خالق و رازق و امثال اینها از صفات فعلیه است پس آنجناب امروز که چیزها را آفریده
میداند که پیش از آفریدن چیزها او بوده نه چیز او گفته باشد که اگر ثابت کنیم که خدا همیشه
بچیزها عالم بوده که او است که وجود دارد نه چیز او چیز او را با او در ازلیت ردو ای کردا

ثابت نموده‌ایم پس اگر صلاح دانی ای آقای من که بمن تعلیم فرمائی آنچه را که از آن بسوی غیرش
در نگذرم تعلیم فرما حضرت ع در جواب نوشت که خدای تبارک و تعالی ذکره همیشه
عالم بوده • پدرم ره گفت که حدیث کرد مارا محمد بن یحیی عطار از محمد بن حسین بن ابی
الخطاب از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از محمد بن مسلم از حضرت باقر ع که گفت شنیدم
از آنحضرت که میفرمود خدا بود و هیچ چیز غیر او نبود و همیشه عالم بود بآنچه هستی داده
و موجود فرموده پس علمش بآن پیش از بودنش چون علم او است بآن بعد از آنکه آنرا هستی
داده و بوجود آورده • حدیث کرد مارا احمد بن محمد بن یحیی عطار ره گفت که حدیث کرد مارا
سعد بن عبد الله از ایوب بن نوح که بخدمت حضرت امام علی نقی ع نوشت و او را از خدای
عز و جل سؤال نمود که آیا آنجناب چیزها را میدانست پیش از آنکه چیزها را بیافریند و آنها را
هستی دهد یا این ندانست تا آنکه آنها را آفرید و اراده آفریدن و در وجود آوردن
آنها نمود بعد از آن دانست آنچه را که آفرید در نزد آفریدن آن و آنچه را که در وجود آورد در نزد
وجود آوردن آن حضرت ع فرمان همایونی بخط خویش نوشت که خدا همیشه عالم بود بچیزها
پیش از آنکه چیزها را بیافریند چون علمش بچیزها بعد از آنکه چیزها را آفرید • حدیث کرد
مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کردند مارا محمد بن حسن صفار و سعد
بن عبد الله هردو از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش و حسین بن سعید و محمد بن خالد برقی
از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم که گفت بر حضرت صادق ع داخل شدم پس بمن فرمود که
آیا خدا را نعت میکنی عرض کردم آری فرمود که بیاور یعنی بگو آنچه خدا را بآن نعت میکنی
عرض کردم که او است شنوای بینا فرمود که این صفتی است که آفریدگان در آن شرکت دارند
عرض کردم پس چگونه او را نعت میفرمائی فرمود که آنجناب نوری است که ظلمتی در آن نیست و

چونی

چونی است که مرگی در آن نیست و علمی که جهلی در آن نیست و حقی که باطلی در آن نیست
پس من از نزد او بیرون آمدم و من داناترین مردم بودم بتوحید خدا مترجم گوید که صفت
بکسر صاد بمعنی چگونگی و نشانه باشد و بیشتری از اهل لغت نعت را بصفت تفسیر کرده‌اند
و بعضی از ایشان گفته‌اند که مشهور صفت حضرت رسالت را نعت میگویند و از این حدیث
ظاهر میشود که غیر یکدیگرند و نعت از وصف بالاتر است و اختصاص بحضرت رسالت
ندارد و در شرح علامه لغت مذکور است که نعت مبالغه در وصف است و آن نظر باین
حدیث بصواب اقرب است • حدیث کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که
حدیث کرد مارا الحسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از نضر بن سوید از عاصم بن
حمید از حضرت صادق ع که گفت با آنحضرت عرض کردم که خدا همیشه مرید و صاحب اراده
بوده فرمود که مرید نمیباشد مگر آنکه مرادی با او است بلکه همیشه عالم و قادر بوده بعد از آن
اراده فرموده • حدیث کرد مارا علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق ره گفت که حدیث کرد مارا
محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن اسمعیل برمکی از حسین بن حسن از بکر بن صالح از علی
بن اسباط از حسن بن جهم از بکیر بن اعین که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که علم خدا
و مشیت که خواست او است مختلف اند یا با هم اتفاق دارند فرمود که علم مشیت نیست
آیا نمی‌بینی که تو میگوئی که زود باشد که چنین کنم اگر خدا خواهد و نمیگوئی که زود باشد
که چنین کنم اگر خدا داند پس قول تو اگر خدا خواهد دلیل است بر آنکه آنجناب نخواسته
چه احتمال دارد که نخواسته باشد پس هرگاه خواهد آنچه را که خواسته چنانکه خواسته
خواهد بود و علم خدا مشیت را پیشی گرفته • حدیث کرد مارا حسین بن احمد بن ادریس ره
از پدرش از محمد بن عبد الجبار از صفوان بن یحیی که گفت بحضرت کاظم ع یا امام رضا ع عرض

کردم که مراجزء ده از اراده که از خدا و از خلق است فرمود اراده خلق از خلق اندیشه
خاطر است که در دل یکی بدو امری را تصور میکنند و ذهن بسوی آن متوجه میشود و آنچه
از برای ایشان ظاهر میشود از فعل و اما نسبت بخدای عز و جل اراده اش احداث و ایجاد
آنست نه غیر از آن زیرا که آنجناب اندیشه نمیکند و قصد و تفکر نمینماید که خوبی و بدی
چیزی دریابد و این صفتها از او دور است و اینها صفات خلق است چه اینها از لوازم جهل
و نقصان است پس اراده خدا همان فعل است نه غیر آن که با آنچه اراده آن دارد میگوید باش
که باش پس میباشد بدون صوت و سخنی که بزبان گفته شود و بی قصد و اندیشه که در او
بهم رسد و چون و چگونگی از برای آن نیست چنانکه خود بیچون و چگونگی است پدرم
گفت که حدیث کرد مرا سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از ابن ابی عمیر
از ابن اذینه از محمد بن مسلم از حضرت صادق ع که فرمود مشیت محدث شده یعنی تازه بهم رسیده
پدرم ره گفت که حدیث کرد مارا علی بن ابرهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عمر بن اذینه از
حضرت صادق ع که فرمود مشیت خلق یعنی خواست خود را بخود آن آفرید یعنی بی آنکه چیزی در خلقت
آن واسطه باشد بعد از آن چیزها را بمشیت آفرید مترجم گوید که بامیر محمد باقر داماد
حسینی رحمه الله نسبت داده اند که او گمان کرده که مراد از مشیت بندگان و از چیزها
کردار ایشانست و این معنی دور است چنانکه بر ماهر مستور نیست اگرچه خالی از حسنی
نیست و مولف بعد از ذکر حدیث گفته که محمد بن علی مولف این کتاب میگوید که ما هرگاه
خدای تبارک و تعالی را بصفات ذات وصف کنیم جز این نیست که به هر صفتی نفی ضد آن را
از او در نظر داریم پس در هر زمان که میگوییم که او حی و زنده است ضد زندگی را که آن
مرگ است از او نفی میکنیم و در هر زمان که میگوییم علیم و دانا است ضد علم را که آن جهل است

از او نفی میکنیم و در هر زمان که میگوییم سمیع و شنوا است ضد شنوائی را که آن کری است
از او نفی میکنیم و در هر زمان که میگوییم بصیر و بینا است ضد بینائی را که آن کوری است
از او نفی میکنیم و در هر زمان که میگوییم حکیم است یعنی راست گفتار و درست کردار ضد
و در هر زمان که میگوییم عزیز است ضد عزت را که آن ذلت و خواری است از او نفی میکنیم
حکمت را و آن خطا و غلط است از او نفی میکنیم و در هر زمان که میگوییم غنی و بی نیاز است
ضد بی نیازی را و آن فقر و پریشانی و احتیاج است از او نفی میکنیم و در هر زمان که
میگوییم عدل و بصواب عادل است ضد عدل را و آن جور و ظلم و ستم است از او نفی میکنیم
و در هر زمان که میگوییم قادر و توانا است عجز و بیچارگی را از او نفی میکنیم و اگر چنین
نکنیم چیزی چند را با او ثابت کرده ایم که همیشه با او بوده و در هر زمان که میگوییم همیشه
زنده دانای شنوای بینای عزیز بود با دیگر میان پادشاه بوده پس چون با هر صفتی
از این صفات که صفات ذات اوست نفی ضد آنرا قرار داده ایم ثابت کرده ایم که خدا همیشه
یکی بوده که چیزی با او نبوده و اراده و مشیت و رضا و غضب و آنچه با اینها شباهت دارد
از صفات افعال است نه صفات ذات و مانند آنها نیست زیرا که جائز نباشد که گفته شود
که خدا همیشه مرید و خواهان بوده چنانکه جائز است که گفته شود که خدا همیشه قادر و عالم
بوده **باب دوازدهم** در تفسیر قول خدای عز و جل کل شیء هالک الا وجهه یعنی
هر چیزی فانی و نابود شونده است مگر ذات او سبحانه و آیه را بچهار وجه تفسیر کرده
اول آنکه هر چیزی باعتبار امکان ذاتی فی حد ذاته هالک و معدوم است دوم آنکه
هر عملی باطل است مگر آن عمل که بجهت رضای خدا و قربة الی الله باشد سیم آنکه هر صاحب
عملی باطل و ضایع است مگر آنکس که غرضش در عمل وجه الله باشد و گفته اند که تعبیر کرده اند
از ذات بوجه که عبارتست از رو در کلام عرب بسیار است و نیز تعبیر شده باینکه هر چیزی

نابود میشود مگر اصل وحقیقت آنچیز که عبارت از هویت آنست بنا بر اینکه ضمیر در وجهه
بسوی شیء که چیز است برگردد نه آنکه بسوی خدا راجع باشد چنانکه اکثر علما چنین فهمیده اند
وظاهر آیه نیز آنست • پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله گفت که حدیث
کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن اسمعیل بن بزیع از منصور بن یونس از [illegible]
از ابو حمزه که گفت بحضرت باقر ع عرض کردم که قول خدای عز وجل کُلُّ شَیْءٍ هالِكٌ إِلّا وَجْهَهُ
چه تفسیر دارد وچون فرقه مشبهه وجه را بر رو تفسیر کرده اند چنانکه در کافی در روایت حارث
بن مغیره نصری وقوع یافته است که حضرت صادق ع از تفسیر این آیه سؤال شد حارث بن مغیره
راوی میگوید که حضرت فرمود که ایشان در آن چه میگویند عرض کردم که میگویند هر چیزی هلاک
میشود مگر روی خدا فرمود سبحان الله هر آینه قول بزرگی را گفته اند لهذا حضرت باقر ع در
رد آن سائل فرموده آنچه را که از او بقول خود نقل نموده که فرمود پس هر چیزی هلاک میشود
و وجه باقی میماند بدینمعنی که خدای عز وجل از آن بزرگتر است که بوصف شود ولیکن معنی
آن اینست که هر چیزی نابود میشود مگر دین وی و وجه آنست که از آن آمده میشود نعوذ از آن
روی بخدا میروند و وجه در لغت بمعنی جهات وطرف وطریقه وبرابر واول روز و
مدد معاش از سلاطین وملوک متعین میشود و مراد حضرت از وجه مذکور حضرات
معصومین علیهم السلام اند که ابواب ایمانند ومردم را بخدا میرسانند واز جمله لطائف
آنکه عدد وجه بحساب جمل چهارده است چون عدد معصومین صلوات الله وسلامه علیهم
اجمعین • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن حسن صفار از یعقوب بن یزید از صفوان بن یحیی از ابو سعید مکاری از ابو بصیر •
از حارث بن مغیره نصری که گفت حضرت صادق ع را سؤال کردم از قول خدای عز وجل کُلُّ

شَیْءٍ هالِكٌ إِلّا وَجْهَهُ فرمود که هر چیزی نابود میشود مگر کسی که راه حق را بگیرد حدیث
کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه ره از محمد بن یحیی عطار از سهل بن زیاد از احمد بن محمد بن
ابی نصر از صفوان جمال از حضرت صادق ع که در قول خدای عز وجل کُلُّ شَیْءٍ هالِكٌ إِلّا
وَجْهَهُ فرمود که هر که بیاید خدا را با آنچیز یا آن امر شده از فرمانبرداری محمد واما مان
بعد از آنحضرت علیهم السلام آن وجهی است که هلاک نمیشود پس این آیه خواند که مَنْ يُطِعِ
الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ یعنی هر که فرمان برد رسول خدا را که محمد است پس بحقیقت که
خدا را فرمان برده • وبهمین اسناد گفت که حضرت صادق ع فرمود که ماییم وجه خدا که هلاک
نمیشود • حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل ره گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین
سعدآبادی از احمد بن ابی عبدالله برقی از پدرش از ربیع وراق از صالح بن سهل از
حضرت صادق ع که در قول خدای عز وجل کُلُّ شَیْءٍ هالِكٌ إِلّا وَجْهَهُ فرمود که وجه او ماییم
• حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار ره از پدرش از سهل بن زیاد از یعقوب بن
یزید از محمد بن سنان از ابو سلام از بعضی از اصحاب ما از حضرت باقر ع که فرمود ماییم مثانی
یعنی دو تا دو تا ها که خدا بهم آنها را بپیغمبر خود عطا فرموده وماییم روی خدا وراه او که
خلائق بوساطت ما بخدا میرسند ومتوجه معارف الهی میشوند وبا انجال در میان شما
میگردیم هر که ما را شناخت ما را شناخت یعنی هر که پیش از این در عالم ذر ما را شناخت
امروز ما را میشناسد ومیتواند که مراد این باشد که این وصف از برای ما ثابت است
خواه مردم ما را باین وصف بشناسند وخواه نشناسند واحتمال دارد که معنی این باشد
که میشناسیم هر که ما را شناسد ولیکن فقره بعد از این مؤید اول است و آن اینست که
وهر که ما را نشناسد یقین در پیش روی او است مترجم گوید که مراد از یقین مرگ

ومراد اینست که بعد از مرگ ما را خواهد شناخت وآنچه باید و شاید بعین الیقین
خواهد دید وقتی که آن شناخت بکارش نیاید ومؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که
مصنف این کتاب میگوید که معنی قول آنحضرت که مائیم مثانی یعنی مائیم کسانی که پیغمبر ص ما را
بقرآن پیوسته و بچنگ زدن بقرآن و بما وصیت فرموده وامتش را باین خبر داده که ما از هم
جدا نمیشویم تا بر سر حوضش که حوض کوثر است براو وارد شویم ومن میگویم که ظاهر اینست که
مراد آنحضرت تفسیر این آیه است که وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ
یعنی وهر آینه بتحقیق که دادیم تو را هفت از دوتا دوتاها که مکرر شده اند وقرآن بزرگ
وبزرگوار را واکثر مفسرین این هفت را هفت آیه تفسیر کرده اند وگفته اند که مراد از آن سوره
حمد است چه آن هفت آیه است ولهذا این سوره را سبع المثانی نیز میگویند ودر وجه دوتایی
آن گفته اند که از آن راه است که در نماز لا اقل دو مرتبه خوانده میشود و خروج نماز و
بروضعی که از شفع جدا باشد ضرری ندارد یا بجهت آنست که اکثر الفاظ آن مکرر واقع شده
یا بجهت تکرار نزول آنست که یکبار در مکه نازل شد ویکبار دیگر در مدینه وبنابر آنچه آنحضرت
فرموده میتواند که وجه هفت بودن ایشان این باشد که نامهای ایشان هفت است علی
وفاطمه وحسن وحسین ومحمد وجعفر وموسی سلام الله علیهم وتتمه مکررات ووجه تکرار
ودوتایی از اینجا معلوم میشود واحتمال دارد که مثانی از ثنا باشد زیرا که ایشان ثنای
خدا را بجا آوردند چنانکه حق ثنای اوست بحسب طاقت بشری واحتمال دوتایی ایشان
باعتبار انضمام ایشان بقرآن چنانکه مؤلف ذکر کرده نیز جواز دارد • پدرم رحمه الله گفت
که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن سیف از برادرش
حسین بن سیف از پدرش سیف بن عمیره نخعی از خیثمه که گفت حضرت صادق ع را سؤال

کردم

کردم از قول خدای عز وجل كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ فرمود یعنی دین او ورسول خدا ص
وامیر المؤمنین ع دین خدا و وجه او بودند وچشم او در میان بندگانش که بواسطه ایشان
بسوی بندگان مینگریست چنانکه گذشت ایشان بوساطت عنایت مخطوط مینگریند و زبانش
که بآن سخن میکرد و دستش که بر آورید بندگانش رحمت گشوده وماییم وجه خدا که از آن آمده
میشود که ما پیوسته در میان بندگانش باشیم مادام که خدا را در ایشان رغبتی باشد عرض
کردم که رغبت چیست فرمود که حاجت وچون خدا را در ایشان حاجتی نباشد ما را بسوی خود
بردارد وبلند کند پس آنچه دوست دارد وخواهد خواهد کرد حدیث کرد ما را علی بن احمد بن
محمد بن عمران دقاق ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن اسمعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن گفت که حدیث کرد ما را بکر
از حسین بن سعید از هیثم بن عبد الله از مروان بن صباح که گفت حضرت صادق ع فرمود که
خدای عز وجل ما را آفرید ونیکو آفرینش ما را نیکو کردانید وما را انگشت وصورت های ما را نیکو
ساخت وما را در میان بندگانش چشم خود کردانید و زبان گویای خود در میان آفریدگانش
چه ایشان چون زبان اوامر و نواهی او را بمردم میرسانند و دستش که بر بندگانش برأفت
ورحمت گشوده و وجه خود که از آن در باو میروند و بجانبش میرسند ودرهای معرفت
خویش که بر او دلالت میکنند وخزینه دارانش در آسمان و زمینش و بواسطه ما درختان
میوه می آورند ومیوه ها میرسند ونهرها روان میشوند و بما باران از آسمان فرود میآید
وگیاه از زمین میروید وبعبادت ما خدا معبود شد واگر ما نبودیم خدا پرستیده
نمیشد چه اساس بندگی و پرستش را ایشان بمردم تعلیم دادند • حدیث کرد ما را احمد
بن موسی بن متوکل ره گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن

عیسی از حسن بن محبوب از عبد العزیز از ابن ابی یعفور که گفت حضرت صادق ع فرمود که خدا
یگانه است و یکتا و بذات خویش منفرد و تنها است خلق را آفرید و امر دین خود را با ایشان تفویض
فرمود و آن خلق ماییم ای پسر ابی یعفور ماییم حجت خدا در میان بندگانش و گواهان او
بر خلقش و امینان او بر وحیش و خزینه داران او بر علمش و وجه او که از آن آمده میشود
و چشم او در خلایقش و زبان گویای او و درگاه او که بر او دلالت میکنند ماییم کارکنان
امر او و خوانندگان بسوی راه او و بما خدا شناخته شد و بما خدا پرستیده شد و ماییم
رهنمایان بر خدا اگر ما نبودیم خدا پرستیده نمیشد • حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان
گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید حسن بن علی بن حسین سکری گفت حدیث کرد ما را
حکم بن اسلم گفت که حدیث کرد ما را ابن علیه از جریری از ابی الورد بن ثمامه از علی ع که
فرمود پیغمبر ص از مردی شنید که بمردی میگفت که خدا زشت کند روی تو و روی کسی را که
بتو شباهت دارد حضرت ص فرمود که چنین مگو و این سخن را مگوی که خدا آدم را بصورت
او آفرید یعنی بصورت او و آدم بیکدیگر میمانند مترجم گوید که مؤلف بعد از ذکر این حدیث
گفته که مصنفان این کتاب میگویند که فرقهٔ مشبهه از این حدیث اولش را ترک کرده اند و
گفته اند که ان الله خلق آدم على صورته یعنی بدرستی که خدا آدم را بصورت خود آفرید
و در معنی آن گمراه شده اند و دیگران را گمراه کرده اند • حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن
جعفر همدانی رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی
بن معبد از حسین بن خالد که گفت بحضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلم عرض کردم
که یا بن رسول الله مردم روایت میکنند که رسول خدا ص فرمود که خدا آدم را بصورت
خود آفرید فرمود که خدا ایشان را بکشد اول حدیث را حذف کرده اند و آخر آنرا انداخته اند

بدرستی که رسول خدا صلعم بدو مرد گذشت که یکدیگر را دشنام میدادند و از یکی
از ایشان شنید که برفیقش میگفت که خدا زشت کند روی تو و روی کسی را که بتو
شباهت دارد حضرت ص فرمود که ای بندهٔ خدا این را ببرادرت مگو زیرا که خدای عز و جل
آدم را بر صورت او آفریده

باب سیزدهم

در تفسیر قول خدای عز و جل یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی یعنی خدا فرمود که ای شیطان چه باز داشت ترا از آنکه سجده
کنی از برای آنچه آفریدم به هر دو دست خود یعنی بخودی خود بی واسطهٔ پدر و مادر و
اعانت غیر و مراد بید قدرت است یعنی ابداً بقدرت کاملهٔ خود خلق کردم • حدیث کرد ما
علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی
گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسمعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن گفت
که حدیث کرد ما را بکر از ابو عبد الله برقی از عبد الله بن بحر از ابو ایوب خزاز از محمد بن
مسلم که گفت حضرت باقر ع را سؤال نمودم و عرض کردم که قول خدای عز و جل یا ابلیس ما
منعک ان تسجد لما خلقت بیدی چه معنی دارد فرمود که ید یعنی دست باشد در کلام
عرب قوت و نعمت است خدا فرموده که واذکر عبدنا داود ذا الاید یعنی و یاد کن بندهٔ
ما را داود که خداوند قوت بود در دین و در تحمل مشقت و زحمت از امت یا در عبادت
فرموده که والسماء بنیناها باید یعنی و آسمان را بنا گذاشتیم و بلند افراشتیم آنرا باید
یعنی بقوت و توانائی و فرموده که و ایدهم بروح منه یعنی تقویت و نیرومندی داد
ایشان را بروحی که دل ایشان بآن زنده شود از رحمت و نصرت یا نور هدایت که بیقین
و بجهت آن از نزد خود و گفته میشود که فلان نزد من ایادی بسیاری هست یعنی
فضیلتها و احسان و او را نزد من ید بیضاء یعنی دست سفید است یعنی نعمت مترجم گوید که

آنحضرت با قوم بآن استشهاد فرموده از آیات سه گانه مبنی بر اشتقاق اکبر است نه
صغیر و کبیر زیرا که آن عبارتست از تناسب حروف با مخرج و صغیر عبارتست از اتحاد
حروف اصول با موافقت در ترتیب و کبیر عبارتست از موافقت حروف بدون ترتیب
چون جذب و جبذ که هر دو بمعنی کشیدن است و حروف اصول بدا با ابدال یا یا واو است
بنابر اختلاف قولین در لام الفعل آن که محذوفست و حروف آنچه در آیات مذکوره است
همزه و دال و باء و ابد بر وزن فعل مصدر است بمعنی تخت شدن و توی شدن و بمعنی موت
نیز آمده و ممکن است که در آیهٔ اول و دوم جمع بد باشد و یاء آن افتاده باشد بنا بر اول بر
سبیل جواز و در دوم بر وجه وجوب اگر چه از مفسرین کسی را ندیدم که باین قائل باشد و بعضی
صغیر را اصغر و کبیر را صغیر میگویند و تفصیل این مطلب در علم صرف مذکور است • حدیث
کرد ما را محمد بن محمد بن عصام کلینی رض گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی گفت
که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن سیف از محمد بن عبیده که
گفت حضرت امام رضا ع را سؤال کردم از قول خدای عز و جل بشیطان که مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ
لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ فرمود یعنی بقدرت و قوت من مترجم گوید که مؤلف بعد از این حدیث
گفته که مصنف این کتاب میگوید که شنیدم از بعضی مشایخ شیعه در نیشابور که در این
آیه ذکر میکرد که ائمه علیهم السلام بر قول آنجناب مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ ایست
و وقف میکردند بعد از آن ابتدا مینمودند بقول آنجناب عز و جل بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ
أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ و گفت که این مثل قول قائلست که میگوید بسیفی تقاتلنی و برمحی تطاعنني
یعنی بشمشیر من با من کارزار میکنی و بنیزهٔ من با من مطاعنه مینمائی یعنی نیزه بازی میکنی پس گویا که آنجناب
عز و جل میفرماید که بنعمت من بر تکبر و گردنکشی و نافرمانی توانا شدی و بنابراین نحو

آید

آید این میشود که آیا بنعمتهای من تکبر کردی بدون استحقاق و خود را فوق اندازه‌ات
بلند ساختی یا بودی از جملهٔ بلند مرتبگان که استحقاق تفوق دارند و بنابراین
وجه ممکن است که همزهٔ استکبرت همزهٔ قطع باشد چون در غیر این وجه وصل آن
نیز محتمل است و اما بنابر معمول که در قرآن مجید مکتوب است قطع همزهٔ آنت و وصل آن
غلط است **باب چهاردهم** در تفسیر قول خدای عز و جل يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ
إِلَى السُّجُودِ یعنی باید که بیاد بنده که امروز روزی که برداشته شود جامه از ساق پا یا
ساق ظاهر کرده شود یا یاد کنید روزی را که چنین است و این کنایه است از شدتهای
امور و جاهای صعود و کشف ساق مثل است از برای بیان شدت امر و صعوبت آن و خوانده
شوند بسوی سجده کردن پس نتوانند که سجده کنند • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن
عمران دقاق رض گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبدالله کوفی گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن اسمعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن از بکر از حسین بن سعید از حضرت
امام رضا ع که در قول خدای عز و جل يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ فرمود که حجابی از نور کشف
میشود و مؤمنان بسجده می‌افتند در حالیکه سجده کنندگانند یعنی بسجده میروند و پشتهای
منافقان در هم میشود و بلند نمیشود و چون چوب خشک میشود و نمیتوانند که سجده
کنند • پدرم رض گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از ابن
فضال از ابو جمیله از محمد بن علی حلبی از حضرت صادق ع که در قول خدای عز و جل يَوْمَ
يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ فرمود که خداوند جبار بزرگی دارد و بعد از آن بسوی ساق پا فرا ایشان
نمود و پیجامه را از آن دور فرمود و اینرا خواند که وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
فرمود که قوم در مانده شوند و هیبت و رعب ایشان داخل شود و دستها باز ماند که هیچ

بهم نخورند و دلها بکاوش رسد خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ
وَهُمْ سَالِمُونَ یعنی در حالتی که بالا رونده است چشمهای ایشان برسد ایشان را خواری و
کرد خواری و بتحقیق که بودند در دنیا که خوانده میشدند بسوی سجده کردن و حال آنکه
ایشان تندرست بودند و قادر بر آن و در قرآن بجای شاخصة خاشعة واقع شده یعنی
در حالتی که چشمهای ایشان فرو افتاده باشد و بجهت شدت هول دیگر نتوانند که چشم
بگشایند و سر بالا کنند و شاید که مراد حضرت بیان حال ایشان باشد بطریق اقتباس
از قرآن نه نقل عبارت آن با آنکه محتمل است که این اشتباه از راوی یا مؤلف یا کاتب
باشد ترجمه گوید که مؤلف بعد از ذکر احادیث گفته که محمد بن علی مؤلف این کتاب
میگوید که قول آنحضرت که خداوند جبار برتر است و بسوی ساق پایش اشاره نمود و دیگر
جامه را از آن دور نمود بآن قصد میفرماید که خداوند جبار از آن برتر است که وصف
شود بساق که صفتش اینست حدیث کرد ما را احمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که
حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر از
حسین بن موسی از عبید بن زراره از حضرت صادق ع که گفت آنحضرت را سؤال کردم از قول
خدای عز وجل يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وگفت که حضرت جامه از ساق پایش دور
کرد و دست دیگر بر سر بعد میفرمود که سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ یعنی پاک و منزه میدانم
پروردگار خویش را که بلند مرتبه تر است و حال آنکه بحمد و ستائش او مشغولم ترجمه
گوید که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که مؤلف این کتاب میگوید که یعنی قول آنحضرت
سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى تنزیه و دور کردن است خدای عز وجل را از آنکه او را ساقی باشد

باب پانزدهم در معنی قول خدای تبارک و تعالی اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تا آخر آیه که ترجمه اش

اینست

اینست که خداوند روشنی بخش آسمانها و زمین است داستان نور او و قصه عجیبه و
صفت غریبه آن چون روزنی یا قندیلی است که در آن چراغی است افروخته و بغایت روشن
آن چراغ در قندیلی است از آبگینه که چراغ در آن نوعی از صافی تر است و باد مانع آن
نمیشود آن آبگینه از غایت لطافت و صفا گویا ستاره ایست درخشنده که دفع تاریکی
از خود میکند یا منسوبست بسوی در در صفا و تلألؤ و آبداری افروخته میشود آن
مساجد و قندیل و چراغ که در آنست از درخت پر نفع و با برکت زیتونی که نه در جانب
شرقی معموره است چون دریای چین و ختا و نه در طرف غربی معموره است چون
طرطوس و قیروان بلکه در وسط معموره است که آن اماکن جبال و ولایت شام است
که زیتون آن اجود زیتونهاست و یا آنکه معنی آنست که نه در شرق است و نه در غرب
که آفتاب در بعضی از اوقات بعینه بر آن نتابد که آن وقت شروق و غروبست بلکه
در همه طول نهار آفتاب بر آن میتابد مانند زیتونی که در سر کوه یا صحرای گشاده
ها موزون است و با این جهت میوه آن پخته تر است و روغنش صاف تر و یا آنکه دائم در آفتاب
نتابند و نه همیشه در سایه است تا میوه اش خام بماند بلکه هم از شعاع آفتاب بهره مند
و هم از حمایت سایه محفوظ است نزدیک باشد که روغن آنکه بخودی خود روشن شود و
روشنی دهد و اگر چه نرسیده باشد آن آتش یعنی از غایت صفا و درخشندگی
برتبه ایست که نزدیکست که بی آتش روشن شود و روشنائی بخشد و این نور و روشنی
است افزوده بر روشنی دیگر و میرساند بسوی آن راه مینماید خدا بسوی نور خویش هر که را که میخواهد
و بیان میکند خدا این مثلها را از برای مردمان و معقولات را بصورت محسوسات
در میآورد تا همه مردمان بفهمند و خدا بهر چیزی داناست فائق معقولات بمحسوسات و حقایق

جلیات و خفیات داناست ● حدیث کرد ما را پدرم رضی گفت که حدیث کرد ما را سعد
بن عبدالله از یعقوب بن یزید از عباس بن هلال که گفت حضرت امام رضا ع را سؤال
کردم از قول خدای عزوجل اللّه نور السموات والارض فرمود که هادی و رهنمای
اهل آسمانها و رهنمای اهل زمین است و در روایت برقی چنین است که هدایت
و رهنمودن کسانی است که در آسمانها اند و هدایت کسانی که در زمینند چه آنجناب
بطریق همه را براه راست رهبری فرموده که گویا نفس هدایت و حقیقت راه راست
نموده است و از اینجاست که نور را بمعنی ذوالنور و روشنی را بمعنی روشن سازنده و
خداوند روشنی تفسیر و تقدیر میکنند مترجم گوید که مؤلف رحمه الله بعد از ذکر این حدیث گفته
که مصنف این کتاب میگوید که فرقه مشبهه این آیه را باین وضع تفسیر میکنند که خدا روشنی
آسمانها و زمین است و اگر چنین بود هر آینه روا نبود که زمین در وقتی از اوقات تار
یافت شود و کسی آنرا تاریک بیابد نه در شب و نه در روز زیرا که خدای عزوجل بنا
بر تأویل ایشان نور و روشنی آنست و آنجناب موجود است که معدوم نیست پس
یافتن ما زمین را تار در شب و یافتن ما در بعضی آنرا بی نور در روز بر این دلالت میکند
که تأویل قول خدای تعالی اللّه نور السموات والارض همانچیز است که حضرت امام
رضا فرموده نه تأویل مشبهه و دلالت میکند باینکه خدای عزوجل رهنمای اهل
آسمانها و زمین است و از برای اهل آسمانها و زمین امور دین و مصالح ایشانرا بیان
و آشکار فرماینده و چون اهل آسمانها و زمین چنانند که بسوی صلاح و امور دین خویش
بخدا و بیانش هدایت مییابند چنانکه بسوی که خدا آنرا از برای ایشان در آسمانها
و زمین آفریده بسوی صلاح دنیای خود هدایت مییابند فرموده که او نور آسمانها

و زمین است بنابراین معنی و این نام را بر خودش جاری فرموده از روی توسع و مجاز
زیرا که عقول بر این دلالت دارند که روا نباشد که خدای عزوجل نور و روشنی باشد
و نه از جنس نورها و روشنی زیرا که آنجناب آفریننده نورها و خالق همه اجناس چیزهاست
و نیز قول او که فرموده مثل نوره بر این دلالت میکند و جز این نیست که صفت نوره را اراده
فرموده یعنی صفت نور خدا مر دوستان عجیب آن و این نور غیر خدا است زیرا که خدا آنرا تشبیه
فرموده بچراغ و بروشنیش که آنرا در این آیه ذکر نموده و وصف فرموده و جایز نیست که خودش را
بچراغ تشبیه کند زیرا که خدا مانند و نظیری ندارد پس درست شد که نورش که آنرا بچراغ تشبیه
فرموده همان دلالت او است که اهل آسمانها و زمین را بر مصالح دین ایشان و بر توحید پرو
وردگار ایشان و حکمت و عدلش رهبری نموده تعالی از آن و توضیح این دلالتش را بیان کرده
و آنرا نور نامیده از آنجا که سالکانش بواسطه آن بسوی دین و مصالح خویش راه مییابند
و فرموده که داستان آن داستان روزنی است در دیوار که نهایت آن بیرون راه نداشته
باشد مانند طاقچه بی شیشه و آن مشکوة است که در آن مصباح باشد و مصباح همان
چراغی است در آبگینه صاف بی غش کرده و غباری که آنرا تیره کرده و کوکب دری در صفای آن
و کوکب دری همان ستاره ایست که بمروارید بزرگ تشبیه شده در رنگش و این
چراغی که در این آبگینه صافی است افروخته میشود از روغن درخت زیتون پر نفع و بابرکت
و از آن زیتون شام را خواسته زیرا که گفته میشود که برکت داده شده در آن از برای
اهلش و مقصود خدای عزوجل از قولش که شرقی و غربی همچنین نیست آنست که این
زیتون نه در جانب شرق است که در وقت غروب آفتاب آفتاب بر آن نتابد و نه در جانب
غرب است که در وقت طلوع آفتاب آفتاب بر آن نتابد بلکه آن در بلندی و موضع درخت خود است

و در طول نهار و تمام روز آفتاب بر آن می‌تابد و همین آنرا نیکو و روغنش را روشن تر
میسازد بعد از آن وصفش را تاکید و استوار فرموده بجهت صفای روغن آن درخت
زیتون و فرموده که نزدیک باشد که روغن آن خود بخود روشن شود و اگر چه آتشی بآن
نرسیده باشد بجهت آنچه در آنست از صفا پس بیان فرموده که دلالتهای خدا که بندگانش را
در آسمانها و زمین بر مصالح ایشان و بر امور دین ایشان با آنها دلالت فرموده در وضوح
و بیان بمنزلهٔ این چراغ است در این آبگینهٔ صافی و زیت صافی که آنرا وصف کرده بآن
افروخته میشود پس روشنی آتش با روشنی آبگینه و روشنی زیت در آن جمع میشود و این
معنی قول خداست که روشنی است افزوده بر روشنی دیگر و در بالای آن و مقصود آنجناب عز
و جل از قولش که خدا راه مینماید بنور خویش هر که را که میخواهد آنست که مؤلف بقول خویش
بیان نموده و گفته است که بعضی از بندگانش و ایشان مکلفانند تا آنکه بآن شناخت
بهره یابند و بآن راه راست یابند و بر توحید پروردگار و سائر امور دین خویش بآن استدلال
کنند و خدای عز و جل باین آیه و با آنچه ذکر فرموده از وضوح دلالت و آیاتش که با آنها بندگان
خود را بر دین ایشان دلالت فرموده بر این رهنمائی نموده که هیچیک از ایشان در باب آنچه
بسوی آن گرویده از جهل و از تضییع دین و شبهه و آشفتگی که در آن راه داخل شده اند از
جانب خدای عز و جل آورده نشده زیرا که خداوند عز و جل دلالتها و آیتهای خود را از برای
ایشان بیان فرموده بر سبیل آنچه وصف نموده و آنکه ایشان چرا نیست که در این باب
از جانب نفسهای خود آورده شده اند بترک کردن ایشان نظر و فکر را در دلالتهای خدا
و استدلال با آنها بخدای عز و جل و بر صلاح و دین خویش و بیان فرموده که او بر چیزی
از مصالح بندگانش و از غیر آن داناست و از حضرت صادق ع روایت شده است که از قول

خدای عز و جل اللّهُ نُورُ السَّمَواتِ وَالأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكوةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ یعنی سؤال
شد فرمود که این مثل و داستانی است که خدا آنرا از برای ما زده و بیان فرموده پس
پیغمبر و امامان صلوات الله علیهم اجمعین از دلالتهای خدا و آیتهای او که بآنها
راه برده میشود بسوی توحید و مصالح دین و شرایع اسلام و سنتها و فرضها و لا قوة الا
بالله العلي العظيم یعنی و هیچ توانائی نیست مگر بخدای بلند مرتبه بزرگوار و صدوق این
آن خبر نیز که حدیث کرد ما را ابان ابراهیم بن هرون هیثمی در شهر بغداد گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن احمد بن ابی الثلج گفت که حدیث کرد ما را حسین بن ایوب با محمد بن غالب از علی بن
حسین از حسن بن ایوب از حسین بن سلیمان از محمد بن مروان ذهلی از فضیل بن یسار که
گفت بحضرت ابو عبد الله صادق ع عرض کردم که اللّهُ نُورُ السَّمَواتِ وَالأَرْضِ فرمود که خدای
عز و جل چنین است راوی میگوید که عرض کردم مَثَلُ نُورِهِ حضرت فرمود که آن محمد است ص
عرض کردم كَمِشْكوةٍ فرمود سینهٔ محمد است عرض کردم فِيهَا مِصْبَاحٌ فرمود در آن مصباح نور علم است
یعنی پیغمبری عرض کردم که الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ فرمود که علم رسول خدا است که بسوی دل
علی ع صادر شد عرض کردم که كَأَنَّهَا فرمود از برای چه چیز كَأَنَّهَا میخوانی عرض کردم فدای
تو گردم پس چگونه است و بچه وضع باید خواند فرمود كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ عرض کردم که يُوقَدُ
مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ فرمود که این امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع است
که نه یهودی است و نه نصرانی عرض کردم که يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ فرمود نزدیک
باشد که علم از دهان عالمی از آل محمد بیرون آید پیش از آنکه بآن نطق کند عرض کردم که نُورٌ عَلَى
نُورٍ فرمود که امام است در اثر امام یعنی امامی که بعد از امام دیگر باشد مترجم گوید که آنچه
در این حدیث واقع شده از بودن كَأَنَّهَا با ضمیر مؤنث و اثبات كَأَنَّهُ بضمیر مذکر خفاء و اشکالی

دادن زیرا که این ضمیر راجع است بلفظ الزجاجة و آن مؤنث است پس باید که ضمیر توی آن
مؤنث باشد و هر چند که کرنند که ضمیرش باعتبار تذکیر خبر که کوکب است باشد و بل زجاجه
بقندیل جایز باشد و موجب صحت تذکیر ضمیر شود مگر آنکه صحت تانیث آنرا دفع نمیکند مگر
آنکه باین طریق نازل شده باشد که غیر آن درست نیست و هر چند که بحسب عربیت درست
بلکه اظهر باشد و ممکن است که لفظ الزجاجة در آیه نباشد چنانکه در انجیل نیست و بنا
بر این ضمیر در کانه راجع بمصباح است • حدیث کرد ما را ابرهیم بن هرون هیتی گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن احمد ابن ابی الثلج گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن حسین زهری گفت
که حدیث کرد ما را احمد بن صبیح گفت که حدیث کرد ما را ظریف بن ناصح از عیسی بن راشد
از حضرت محمد بن علی بن حسین ع که در قول خدای عز و جل کمشکوة فیها مصباح فرمود که
مشکوة نور علم است در سینه پیغمبر ص المصباح فی زجاجة زجاجه سینه علی ع است و علم
پیغمبر ص نبوی سینه علی ع منتقل کردید که پیغمبر ص بعلی ع آموزانید الزجاجة کانها
بنا بر اختلاف فتح توحید کوکب دری توقد من شجرة مبارکة فرمود یعنی نور علم لا شرقیة
و لا غربیة فرمود نه منسوب بیهود است و نه منسوب بنصاری یکاد زیتها یضیئ و لو لم
تمسسه نار فرمود نزدیک باشد که عالم از آل محمد بعلم تکلم کند پیش از آنکه از او سؤال
شود نور علی نور یعنی امامی که مؤید بعلم و حکمت مؤید باشد در اثر امامی دیگر از آل محمد
و این امر از نزد و پیش آدم بوده تا آنکه قیامت بر پا شود پس اینگروه اوصیاء اند که خدای
عز و جل ایشان را خلیفهای خود کردانیده در زمین خود و حجتهای خود بر خلق خود که زمین
در هر عصر و زمانی از یکی از ایشان خالی نباشد و بر صحت این مطلب دلالت میکند قول
ابو طالب در شان رسول خدا ص انت الامین محمد • قرم اغر مسود • لمسود من الطائب •

کرموا و طاب المولد • انت السعید من السعود • تکنفتک الاسعد • من لدن آدم لم یزل فینا
وصی مرشد • فلقد عرفتک صادقا • بالقول لا تفند • ما زلت تنطق بالصواب • و انت
طفل امرد • یعنی توئی استوار و کسی که برا او اعتماد باشد ای محمد یا توئی محمد و ستوده و مهتر
بزرگوار با عزت و جز بزرگی که مهتر کردانیده شده یعنی خدا ترا بر همه کس مهتر ساخته از برای
مهتر کردانیده شدگان خوبیزادن که با رفعت و بزرگوار و کرامایه و بخشنده بودند و مولد
ایشان خوش بوده که حلال زاده بوده اند توئی نیکبخت بخشنده از سعدها که کرد ترا
کرفته اند و بخشنده ترا از نزد آدم پیوسته در میان ما وصی راه راست نماینده بوده که مردم را
ارشاد مینموده و آن وصی مرشد بطرف قبله پس هر آینه بتحقیق که شناخته ام ترا راست
گوئی که در گفتار بدروغ نسبت نشوی و کسی ترا بعجز و کمی عقل و مثل اینها نسبت نتواند
داد و ملامت نتواند نمود و پیوسته گویا بوده بصواب یعنی بحق و راستی و درستی و تو بچه
بودی که ریش بر نیاورده بودی و مؤلف بعد از ذکر این اشعار گفته که میگوید که پیوسته
بعلم تکلم میکردی و سخن میگفتی پیش از آنکه نبوی تو وحی شود و تو طفل بودی چنانکه
ابرهیم بقوم خود فرمود و آنحضرت کوچک بود که انی بری مما تشرکون یعنی بدرستی که من
بیزارم از آنچه شما شریک میآورید و شریک خدا میسازید و چنانکه عیسی ع در گهواره سخن
گفت و گفت که انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و جعلنی مبارکا اینما کنت تا آخر
آیه که ترجمه اش اینست که بدرستی که من بنده خدایم داده است مرا کتاب یعنی حکم فرموده که
انجیل بمن دهد و بعضی گفته اند که در شکم مادر تورات بمن تعلیم داده و کردانیده مرا پیغمبر
و ساخته مرا با برکت و نفع رسان هر جا که باشم و بهر موضع که توقف نمایم و وصیت کرده مرا یعنی
امر فرموده بنماز و زکوة مادام که زنده باشم و او وطا البلاد بفضیله لامیه اش که روی و حرف

آخر آن لازم است مثل این در شأن رسول خدا مذکور است در وقتی که میگوید • وما
مثله فی الناس سید معشر • اذا قام فیهم عند وقت التخاصل • فایده رب العباد بنوره
• واظهر من باحته عز نائل یعنی در میانهٔ مردمان هیچ گروهی مانند او نیست چون
او را باید بکران قیاس کنند و نزد وقت آشکار شدن و آماده گشتن و در این قصیده میگوید
که • والبعض ینشق الغمام بوجهه • ربیع الیتامی عصمة للارامل • یطیف به الهلاک من آل
هاشم • فهم عنده فی نعمة وفواضل • ومیزان صدق لا یخیس شعیرة • ومیزان عدل وزنه غیر
عائل • یعنی و نیز دانسته که هرگاه سعید و سعیدند و نیست که با آبروی او از ابر آب خواسته
میشود و او است بهار یتیمان و کسی است که بیچارگان از مردان و زنان را نگاهداری مینماید
و از چیز ناخوشایند باز میدارد و ممکن است که مراد این باشد که حضرت پناه بیوه زنان است طواف
میکنند با او و بگردش در میایند هلاک شوندگان از آل هاشم که جان بقربانش میکنند پس
ایشان در نزد او در نعمتها و افزونیهایند و ترازوی راستی است که بقدر دانه جوی غدر
و بیوفائی نمیکند و میزان عدالتی که سنجیدنش میل ندارد و اکثر علمای عامه و خاصه بجای ربیع
ثمال بعوض کتاب روایت کرده اند یعنی فریاد رس • حدیث کرد مارا علی بن عبدالله وراق
گفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله گفت که حدیث کرد مارا محمد بن حسین بن ابی الخطاب
از محمد بن اسلم جبلی از خطاب بن عمر و مصعب بن عبدالله کوفیان از جابر بن یزید از حضرت
باقر که گفت در قول خدای عز و جل الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فرمود پس
مشکوة سینهٔ پیغمبر است که در آن مصباح است و مصباح همان علم است در زجاجه و زجاجه
امیرالمؤمنین است و علم پیغمبر نزد او است باب شانزدهم در تفسیر قول خدای
عز و جل نسوا الله فنسیهم یعنی فراموش کردند خدا را و مراد اینست که یاد او و فرمان برداری

او را ترک کردند و احکام او را واگذاشتند و پیروی آنها نکردند مانند کسی که ناسی باشد
و اصلا آنرا بخاطر نیاورده پس خدا فراموش کرد ایشانرا یعنی ایشانرا واگذاشت در آتش و
بیاد نیاورد مانند چیزی که فراموش کنند و هرگز بیاد نیاورند و فضل و لطف خود را از
ایشان باز داشت • حدیث کرد مارا محمد بن محمد بن عصام کلینی که گفت که حدیث کرد مارا
محمد بن یعقوب کلینی گفت که حدیث کرد مارا علی بن محمد معروف بعلان گفت که حدیث
کرد مارا ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم از حسن بن قاسم رقام از قاسم بن مسلم از برادرش
عبدالعزیز بن مسلم که گفت حضرت امام رضا را سؤال کردم از قول خدای عز و جل نسوا الله
فنسیهم فرمود که خدای تبارک و تعالی فراموشی ندارد و سهو نمیکند و جز این نیست که آفریده و کم
حادث شده فراموش و سهو میکند آیا از آنجناب عز و جل نمیشنوی که میفرماید و ما کان
ربک نسیا یعنی نبود و نیست و نخواهد بود پروردگار تو فراموش کار و مراد این است که بجا
نیاوردن هر کار مصلحت تو تقاضا کند مارا بسوی تو میفرستد پس فرمود نسوا الله
فنسیهم فرشتگان یعنی بجهت عدم امر و مشیت او است نه بجهت نسیان او و جز این نیست که سزا
میدهد کسی را که او را فراموش کرده و در پیش روز خود دیدار فراموش نموده باینکه نفسهای
ایشانرا از یاد ایشان میبرد چنانکه خدای عز و جل فرموده و لا تکونوا کالذین نسوا الله
فانسیهم انفسهم اولئک هم الفاسقون یعنی و مباشید مانند آنانکه فراموش کردند
خدا را پس فراموشی داد خدا ایشانرا از یاد ایشان بدانکه و ایشانند بیرون روندگان
از دایرهٔ فرمان یعنی کاملان در فسق و عصیان و متوغلان در کفر و طغیان که در آن فرو رفته اند
و قول آنجناب عز و جل فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا یعنی پس امروز فراموش میکنیم
ایشانرا چنانکه فراموش کردند ایشان دیدن این روز خود را و حضرت فرمود یعنی ترک میکنیم

ایشان را چنانکه ایشان ترک کردند استعداد و آماده شدن را از برای دیدن این روز
خویش مترجم گوید که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که مصنف این کتاب میگوید که قول
آنحضرت که ترک میکنیم ایشان را یعنی ثواب کسی را که دیدن روز خود را امید میداشت
برای ایشان قرار نمیدهیم زیرا که ترک کردن بر خدای عز و جل روا نباشد تا قول خدای
عز و جل که وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ یعنی شتاب نکرد ایشان را بعقوبت و ایشان را
مهلت داد تا توبه کنند و بسوی خدا بازگردند و ترجمه آیه اینست که واگذاشت خدا
ایشان را در تاریکیهای بسیار در حالتی که نمی بینند **باب هفدهم** در تفسیر قول
خدای تعالی وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ یعنی و زمین همه
آن یک قبضه و یک کف اوست در روز قیامت و آسمانها پیچیده شده اند بیمین او و یمین
دست راست است و مراد از آن قدرت و قوت است چنانکه بیاید حدیث کرد ما را محمد بن
محمد بن عصام کلینی ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی گفت که حدیث کرد ما را
علی بن محمد معروف بعلان کلینی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی بن عبید گفت که حضرت
ابوالحسن علی بن محمد عسکری علیهما السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَالْأَرْضُ
جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ فرمود که این سرزنش کردن خدای
تبارک و تعالی است کسی را که او را بآفریدگان خویش تشبیه کرده آیا نمی بینی که فرموده وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ
حَقَّ قَدْرِهِ و معنی آن اینست که در وقتی که گفتند یا بزبان اینکه گفتند که زمین همه آن یک قبضه
اوست در روز قیامت و آسمانها پیچیده شده اند بدست او چنانکه خدای عز و جل فرموده
که وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ یعنی و تعظیم نکردند
جهودان خدا را حق تعظیم کردن او و چنانکه سزاوار تعظیم او باشد و او را نشناختند

چنانکه حق شناخت او است چون گفتند که فرو نفرستاده است خدا بر آدمی زاده هیچ
چیز را از وحی و احکام شرع یعنی انزال کتب و ارسال رسل نکرده پس خود را از قبضه
و یمین منزه و دور فرموده و فرموده که سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی پاک و منزه
بنام او را از آنچه لایق بجناب او نباشد از قبضه و یمین و برتر است از آنچه شریک میآورند
و شریک او میآرند حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن هیثم عجلی ره گفت که حدیث کرد ما را
احمد بن یحیی بن زکریا قطان گفت که حدیث کرد ما را بکر بن عبدالله بن حبیب گفت که
حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول از پدرش از ابوالحسن عبدی از سلیمان بن مهران که گفت حضرت
صادق ع را سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فرمود
که قبضه میفرماید پادشاهی که هیچکس با او آن را مالک نشود و قبض از خدای تعالی در
جای دیگر منع است و بسط از او اعطاء و وسعت دادن چنانکه خدای عز و جل فرموده
که وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ یعنی و خدا میگیرد و میگشاید و بسوی او
بازگردانیده میشوید یا این معنی که عطا میکند و وسعت میدهد و منع میفرماید و تنگ
میگیرد و قبض از آنجناب عز و جل در وجه دیگر گرفتن است و گرفتن در وجهی قبول
پذیرفتن است از او چنانکه فرموده وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ که ترجمه اش اینست که و میگیرد
خدا صدقها را یعنی آنها را از اهل و صاحبان آنها قبول میفرماید و بر آنها ثواب میدهد
عرض کردم پس قول آنجناب عز و جل وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ یعنی چه فرمود که یمین دست است
و دست قدرت و قوت و توانائی است خدای عز و جل میفرماید که وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ
بقدرته و قوته یعنی بقدرت و توانائی او سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ **باب هیجدهم**
در تفسیر قول خدای عز و جل كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ یعنی نه چنین است باید که

بازایستند که و بخیره از کفر و نخوری که بدیهای ایشان غالب شده و سبب آن زنگ
غفلت بر آن نشسته بدرستی که ایشان از ثواب و رحمت پروردگار خود در آن روز در پرده
شدگان باشند یعنی از آن محجوب و ممنوع شوند و امیرالمؤمنین ع فرمود که یعنی از ثواب
و کرامت او محروم اند • حدیث کرد ما را محمد بن ابرهیم بن احمد بن یونس معاذی گفت که
حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی همدانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن علی
بن فضال از پدرش که گفت حضرت علی بن موسی الرضا ع را سؤال کردم از قول خدای عز و جل
كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ فرمود که خدای تبارک و تعالی بمکانی وصف نمیشود که
در آن حلول کند پس بندگانش در آن از او محجوب شوند و لیکن آنجناب قصد میکند که
ایشان از ثواب پروردگار خویش محجوب‌اند **باب نوزدهم** در تفسیر قول خدای عز
و جل وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا یعنی و آمد پروردگار تو یعنی آثار هیبت و عظمت
و سطوت پروردگار تو ظاهر گردد و بیایند فرشتگان بر صف غیر صف بصف یعنی صفی بعد از
صف دیگر بحسب منازل و مراتب • حدیث کرد ما را محمد بن ابرهیم بن احمد بن یونس معاذی
گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی همدانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن
حسن بن علی بن فضال از پدرش که گفت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را سؤال
کردم از قول خدای عز و جل وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا فرمود که خدای عز و جل
بآمدن و رفتن وصف نمیشود و خدا از انتقال و از جائی بجائی رفتن برتر است جز این
نیست که باین قصد میکند که وَجَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ یعنی آمد امر و فرمان پروردگار تو و فرشتگان
صف صف **باب بیستم** در تفسیر قول خدای عز و جل هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ
يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ یعنی آیا چشم میدارند مراد نفی است یعنی چشم

نمیدارند مگر آنکه بیاید ایشان را خدا یعنی عذاب او در سایه بانهای از ابر سفید
تنک که مظنه رحمت است و همه را هلاک کند و بیایند فرشتگان که بعذاب گماشته اند
• حدیث کرد ما را محمد بن ابرهیم بن احمد بن یونس معاذی گفت که حدیث کرد ما را احمد
بن محمد بن سعید کوفی همدانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال از
پدرش از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام که گفت او را سؤال کردم از قول خدای
عز و جل هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ فرمود که میفرماید
هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ و همچنین نازل شده و بنا
بر این ترجمه این میشود که چشم نمیدارند مگر آنکه خدا فرشتگان را بنزد ایشان بیاورد در
سایه بانهای از ابر سفید تنک **باب بیست و یکم** در تفسیر قول خدای عز و جل
سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ یعنی ریشخند کرد خدا با ایشان و افکند ارا ایشان و مراد این است که ایشان
جزا و سزا داد در صورت ریشخند ایشان و استناد ریشخند بخدا در امثال این مقامات
بر سبیل ازدواج لفظی و تقدیری است و گویند که معنی آنست که خدا و بال ریشخند را
با ایشان راجع میسازد پس مثل کسی است که ریشخند کند بغیر خود و همچنین قول آنجناب
اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ یعنی خدا ریشخند میکند با ایشان و قول آنجناب وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ
وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ یعنی و ایشان مکر کردند و خدا مکر کرد و خدا بهترین مکر کنندگان است
و قول آنجناب يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ یعنی فریب میدهند خدا را یعنی باعتقاد
خود در اظهار اسلام و اخفای کفر و خدا در فریب دادن با ایشان غالب است • حدیث کرد
ما را محمد بن ابرهیم بن احمد بن یونس معاذی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی
همدانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از حضرت علی بن

موسی الرضا علیهما السلام که گفت او را سوال کردم از قول خدای عز و جل سَخِرَ اللّهُ مِنْهُم
و از قول آنجناب اَللّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِم و از قول او وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللّهُ و از قول او يُخَادِعُونَ اللّهَ
وَهُوَ خَادِعُهُم فرمود که خدای تبارک و تعالی استهزاء و سخریه نمیکند و مکر نمیکند و فریب نمیدهد
و لیکن آنجناب عز و جل ایشان را جزا میدهد بجزای سخریه و جزای استهزاء و جزای مکر و فریب
خدا برتر است از آنچه ستمکاران میگویند بلندی بزرگ **باب بیست و دوم** در معنی جنب
خدای عز و جل و جنب در لغت یعنی پهلو و امر است و مراد از آن در آخر این باب می آید حدیث
کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن جعفر کوفی
گفت حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی که گفت از عموی خویش حسین بن یزید از علی بن حسین از آنکه
او را حدیث کرده از عبد الرحمن بن کثیر از حضرت صادق علیه السلام که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام فرمود منم
علم خدا و منم قلب واعی خدا یعنی دل خدا که حافظ و نگاه دارنده است و زبان گویای خدا و چشم
خدا و جنب و پهلوی خدا و منم دست خدا **مترجم گوید** که مؤلف بعد از ذکر این حدیث گفته که مصنف
این کتاب میگوید که معنی قول آنحضرت که منم دل خدا که نگاه دارنده است یعنی منم آن دلی که خدا آنرا
وعاء و ظرف از برای علم خود قرار داده و آنرا بسوی طاعتش قلب کرده و گردانیده و آن دلی است
که مخلوق است از برای خدای عز و جل است چنانکه آنحضرت بنده خدا است و گفته میشود که دل
خدا چنانکه گفته میشود بنده خدا و خانه خدا و بهشت خدا و آتش خدا و اما قول آنحضرت
که منم چشم خدا پس قصد میفرماید که منم حافظ دین خدا و خدای عز و جل فرموده که تَجْرِي
بِاَعْيُنِنَا که تفسیرش اینست که آن کشتی روان میشد بچشمهای ما یعنی بحفظ و نگاهداری ما و
همچنین قول آنجناب عز و جل وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي معنی آن بر حفظ منست یعنی و از برای آنکه پرورده
شوی پیش چشم من و منظور نظر تربیت و محافظت من باشی چنین گفته‌ام حدیث کرد ما را محمد بن

حسن بن احمد بن ولید رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن
سعید از نضر بن سوید از ابن سنان از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام
در خطبه خویش فرمود که منم راه نما و منم راه یابنده و منم پدر یتیمان بیچارگان و شوهر
بیوه زنان و منم پناه هر ناتوان و محل ایمنی هر ترسان و منم جلودار مؤمنان بسوی بهشت
و منم ریسمان استوار خدا و منم دستاویز محکم تر خدا و کلمه تقوی و سخن پرهیزکاری خدا و منم
چشم خدا و زبان راستگوی او و دست او و منم جنب و پهلوی خدا که خدا میفرماید اَنْ تَقُولَ
نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللّهِ یعنی بجهت کراهت و نخواستن آنکه در روز دیدن
عذاب خدا نفسی بگوید که ای افسوس و پشیمانی بر کوتاهی کردن من در باب جنب خدا یعنی
در جانب و حق او و بادرا مرا او در طلب قرب جوار او با طریقه که موصل برضای او باشد و منم
دست گشوده خدا بر بندگانش بمهربانی و آمرزش و منم درگاه حطه و آن کلمه استغفار
بنی اسرائیل بود یعنی گناهان ما را از ما بیفکن و بریز و شرح باب حطه در تفاسیر مذکور
هر که مرا شناخت و حق مرا شناخت بتحقیق که پروردگار خود را شناخته زیرا که منم
وصی پیغمبر او در زمین او و حجت او بر مخلوق او و اینها را انکار نمیکند مگر رد کننده بر خدا
و رسولش **مترجم گوید** که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که جنب در لغت
یعنی طاعت و فرمانبرداری گفته میشود که این در جنب خدا یعنی در طاعت خدای عز
و جل سهل و خوار است پس معنی قول امیر المؤمنین علیه السلام که منم جنب خدا یعنی منم آنکسی که دوستی من
طاعت خدا است خدای عز و جل فرموده که اَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي
جَنْبِ اللّهِ یعنی در طاعت خدا و من میگویم که جنب در لغت بمعنی امیر نیز آمده چنانچه
از جانب ملک الملوک امراء بر مملوکین ایستند **باب بیست و سیم** در معنی حجزه

بضم حاء حطی و سکون جیم ابجد بعدش زای و آن از حجز بمعنی منع است و بندگاه شلوار و زیر
جامه را حجزه میگویند برای که حاجز و مانع است از برای دو جهت آن و مراد از آن در احادیث
باب تمسک بدین و امر خداست چنانکه مذکور خواهد شد. حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه
ره از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از محمد بن سنان
از ابو الجارود از محمد بن بشر همدانی که گفت شنیدم از محمد بن حنفیه که میگفت حدیث کرد ما را
امیر المؤمنین ع که رسول خدا ص در روز قیامت حجزه خدا را میگیرد و ما حجزه پیغمبر خود را
میگیریم و شیعیان ما حجزه ما را میگیرند عرض کردم که یا امیر المؤمنین حجزه چیست و مراد از آن
چه باشد فرمود که خدا از آن بزرگتر است که بحجزه و غیر آن وصف شود ولیکن رسول خدا ص
امر خدا را میگیرد و ما آل محمد امر پیغمبر خود را میگیریم و شیعیان ما امر ما را میگیرند. پدرم ره
گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از
حسن بن علی خزاز از ابو الحسن حضرت امام رضا ع که فرمود رسول خدا ص در روز قیامت
حجزه خدا را میگیرد و ما حجزه پیغمبر خود را میگیریم و شیعیان ما حجزه ما را میگیرند بعد
از آن فرمود که حجزه نور است. حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق ره گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسمعیل برمکی گفت
که حدیث کرد ما را علی بن عباس گفت که حدیث کرد ما را حسن بن یوسف از عبد السلام از
ابو الیقظان عمار از حضرت صادق ع که فرمود رسول خدا ص در روز قیامت میآید و
حجزه پروردگارش را گرفته و ما حجزه پیغمبر خود را میگیریم و شیعیان ما حجزه ما را میگیرند
پس ما و شیعیان ما گروه خداییم و گروه خدا ایشانند که غالبند بخدا سوگند که ما نمیگوییم
که آن حجزه و بندگاه زیر جامه است ولیکن آن از این بزرگتر است رسول خدا ص میآید

ودین

و دین خدا را گرفته ایم و شیعیان ما میآیند و دین ما را گرفته اند و از حضرت صادق ع
روایت شده که فرمود نماز حجزه خداست و بیان فرمود آنست که نماز نمازگذار بنده را از
معصیتها حجز و منع میکند مادام که در نماز باشد خدای عز و جل فرموده که إِنَّ الصَّلٰوةَ
تَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنْكَرِ یعنی بدرستی که نماز باز میدارد از کاری که نزد عقلا قبیح است
و از عملی که شرعا از آن نهی شده باشد. **باب بیت و چهارم** در بیان معنی چشم و گوش
و زبان خدا. پدرم رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله گفت که حدیث کرد
ما را احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از فضالة بن ایوب از ابان بن عثمان از محمد
بن مسلم که گفت شنیدم از حضرت صادق ع که میفرمود بدرستی که خدای عز و جل را خلقی است
که ایشان را از نور و رحمت خود آفریده از رحمتش بجهت رحمتش برای ایشان چشم نگران
خدایند و گوش شنوای او و زبان گویایش در آنچه کائن باذن خویش و امینان او بر آنچه
فرو فرستاده از عذر کردن یا ترسانیدن با حجت و برهان پس گناهان را با ایشان محو
و نابود میکند و ظلم را با ایشان باز میدارد و رحمت را با ایشان فرو میآورد و با ایشان مرده را
زنده میگرداند و با ایشان زنده را میمیراند و خلق خود را با ایشان امتحان میفرماید و با ایشان
در میان خلقش بحکم خویش حکم میکند من عرض کردم که فدایت گردم این گروه کیانند فرمود
که اوصیاء علیهم السلام اند. **باب بیت و پنجم** در معنی قول خدای عز و جل وَقَالَتِ
الْيَهُودُ يَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ یعنی و گفتند
یهود که دست خدا بسته شده یعنی از عطا و مراد آنکه آنجناب بخیل است و چیزی بما نمیدهد
و دروغ را بر ما نسبت میدهند بسته باد دستهای ایشان یعنی از خیر با اهلیت خیر و خیر
و عاجز و حقیر باشند و لعنت بر ایشان باد با آنچه گفتند بلکه هر دو دستش گشاده است

واین کنایه باشد از بسط رحمت و نعمت خدا یعنی جود او و فراوانی کرمش وافی است چنانکه
کسی بی اندیشه و خوف فنای مال بهر دو دست عطا میکند • پدرم ره گفت که حدیث کرد
ما را سعد بن عبدالله گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ابی عبدالله برقی از پدرش از علی
بن نعمان از اسحق بن عمار از آنکه اسحق از او شنیده بود از حضرت صادق ع که در قول خدای
عز و جل وقالت الیهود ید الله مغلولة فرمود که ایشان قصد نکردند که آنجناب چنین است
ولیکن ایشان گفتند که از کار فارغ شده پس نه افزاید و نه کم میکند خدای جل جلاله
بجهت تکذیب ایشان در این قول ایشان فرمود که غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان
ینفق کیف یشاء یعنی وسعت میدهد چنانکه میخواهد چه بر وفق حکمت و مصلحت گاهی توسیع
نعمت میکند و وقتی تضییق آن مینماید و بنابر آنچه در حدیث تفسیر شده معنی آیه این میشود
که هر وضع که خواهد کار میکند و تغییر و تبدیل میدهد آیا از خدای عز و جل نمی‌شنوی
که میفرماید یمحوا الله ما یشاء و یثبت وعنده ام الکتاب و معنی آن در باب مستوفی آید
• حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رض گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن
صفار از محمد بن عیسی از مشرقی بغدادی ... یعنی عبدالله بن قیس از ابو الحسن
حضرت امام رضا ع که گفت شنیدم از آنحضرت که میفرمود بل یداه مبسوطتان با آنحضرت عرض
کردم که او را دو دست است همچنین و بدست خود اشاره بدستهای آنحضرت نمودم فرمود نه
اگر چنین میبود مخلوق و آفریده بود

باب بیست و ششم در بیان معنی خوشنودی خدای عز و جل و خشم او

• پدرم رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از احمد بن
ابی عبدالله از محمد بن عیسی یقطینی از مشرقی حمزة بن ربیع و در بعضی نسخه بجای ربیع مرتفع
و بعضی آنرا تحریف ناسخین شمرده اند از آنکه حمزه او را ذکر کرده که گفت در مجلس حضرت باقر ع

بودم در هنگامی که عمرو بن عبید با آنحضرت داخل شد و بوی عرض کرد که فدای تو گردم
قول خدای تبارک و تعالی ومن یحلل علیه غضبی فقد هوی که تعبیرش این است که و هر که
بر او فرود آید خشم من پس بتحقیق که هلاک شده و از اوج سعادت بحضیض شقاوت
یا در هاویه دوزخ افتاده مراد از این خشم چیست حضرت باقر ع فرمود که مراد از آن
عقابست ای عمرو بدرستی که هر که گمان کند که خدای عز و جل از چیزی زائل میشود
و بسوی چیزی دیگر میرود که از صفتی بصفتی دیگر میگردد و متغیر و متبدل میشود او را
بصفت مخلوق وصف کرده و خدای عز و جل چیزی او را از جا بدر نمی‌آورد و او را تغییر
نمیدهد که از حالی بحالی یا از وصفی بوصفی بگردد • و بهمین اسناد از احمد بن ابی عبدالله
از پدرش مرفوعا که آنرا مرفوع ساخته بسوی حضرت صادق ع که در قول خدای عز و جل
که فلما آسفونا انتقمنا منهم یعنی پس آنهنگام که ما را بخشم ناک کردند و غضبناک
ساختند کشیدیم از ایشان فرمود که خدای تبارک و تعالی اندوهگین نمیشود و خشم
نمیگیرد چون اندوه و خشم ما لیکن آنجناب دوستانی چند را از برای خود آفریده که
اندوه میخورند و خشم میگیرند و خوشنود میشوند و ایشان آفریدگانی چند اند که خدا
ایشان را تدبیر فرموده پس خوشنودی ایشان را خوشنودی خود و خشم ایشان را خشم خویش
قرار داده و این بجهت آن است که ایشان را خوانندگان مردم بسوی خود و دلیلان بخود کرده است
و از برای همین چنین بلند مرتبه شده اند که بمرتبه اتحاد و یگانگی رسیده اند و مقصود خدا
این نیست که این اندوه و خشم بخدا میرسد چنانکه بآفریدگانش میرسد ولیکن همین که
مذکور شد معنی آنچیزیست که فرموده و نیز در حدیث قدسی فرموده که هر که دوستی از دوستان
مرا اهانت رساند و خوار گرداند بتحقیق که با من مبارزه نموده بجنگ و مرا بجنگ خود

طلبیده و بسوی آن خوانده و نیز فرموده که من یطع الرسول فقد اطاع الله و نیز فرموده
که ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله بدرستی که آنانکه با تو بیعت میکنند
جز این نیست که با خدا بیعت میکنند پس هر یک از این و مانند این بر وجهی است که برای
تو ذکر کردم و همچنین است خوشنودی و خشم خدا و غیر اینها از چیزها از هر چه باین
شباهت داشته باشد در اینکه بر خدا روا باشد و اگر چنین باشد که خشم و اندوه و
دلتنگی بخدا رسد با آنکه آنجناب همانست که اینها را پدید آورده و ایجاد فرموده هر آینه
گوینده را روا باشد که این را بگوید که خدای هستی دهنده در روزی هلاک میگردد و
نیست و نابود میشود زیرا که هرگاه دلتنگی و خشم بر او داخل شود تغیر برای او داخل
شود و در او راه یابد و چون تغیر بر او داخل شود برای او از هلاکت ایمن نتوان بود و اگر
این امر همچنین باشد هستی دهنده از هستی داده شده و توانا از آنکه بر او توانائی میتوان
داشت و آفریننده از آفریده شده شناخته نشود و کسی نتواند که او را افزون از دیگری
تمیز دهد و خدا برتر است از این قول و اعتقاد برتری بزرگ و او است که چیزها را آفریده
بی آنکه حاجتی بآنها داشته باشد پس هرگاه آفرینش برای احتیاج نباشد باید که اندازه
و چون و چگونگی را در باب آنجناب ممتنع و محال شمرد پس اینرا بفهم اگر خدا خواسته
باشد • حدیث کرده ما را محمد بن موسی بن متوکل ره گفت که حدیث کرده ما را علی بن ابراهیم
بن هاشم از پدرش از عباس بن عمرو فقیمی از هشام بن حکم که در روی حضرت صادق ع را
سؤال نمود از خدای تبارک و تعالی که آیا او را خوشنودی و خشمی هست فرمود آری ولیکن
آن نه بنحوی که از آفریدگان یافت میشود نیست و بیان آن اینست که خوشنودی و خشم
حالتی است که بر شخص داخل میشود و او را از حالتی بحالت دیگر نقل میکند که عالم را پدید

و مرکبات از اجزای متنافیه با اندازه صفت چیزها را در او مدخلیتی هست چه
آنها که در صورت و کیفیت مغایرت دارند و هر یک از آنها را خواهش تغیر دیگری و شکستن
صورت آنست مدخلیتی در تحقق حقیقت او دارند که با حقیقت تغیر منافات ندارد و
میتواند که معنی این باشد که ادراک و کیفیات نفسی چون خوشنودی و خشم در او داخل
میشود و او را از حالی بحالی میگرداند و آفریدگار را با چیزها در او مدخلیتی نیست
یکتا و یگانه است که ترکیبی در او نیست نه در خارج و نه در ذهن واحد الذات است
که وجودش بذات مقدسش زاید نباشد و واحد المعنی که او را صفات متکثره متغایره
نباشد پس خوشنودیش ثواب او است و خشمش عقاب و بازخواستش بی آنکه چیزی
در او داخل شود که او را بهیجان آورد و از حالتی بحالتی دیگر نقل کند زیرا که این
صفت آفریدگان است که عاجز و محتاجند و آنجناب تبارک و تعالی توانا است عزیز
که او را هیچ حاجتی نیست بهیچ چیزی از آنچه آفریده و همه آفریدگان بسوی او
احتیاج دارند جز این نیست که چیزها را بدون حاجت و سببی آفریده از روی اختراع
و ابتداع که از روی چیزی را پدید آورده باشد مترجم گوید که این حدیث در کافی
نیز مذکور است با آنچه مؤلف ذکر کرده مخالفت دارد در زیاده و نقصان اما زیاده
با آنچه مؤلف ذکر کرده آنست که پیش از معتمل بعد از مشتعل که ترجمه شد باینکه عمل را
می پذیرد چنین است که زیرا که مخلوق میان تهی است و احتمال دارد که اعمال یعنی
در عمل باشد و اما نقصان از آن جناب تبارک و تعالی است تا آخر حدیث • حدیث کرده
ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرده ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرده
ما را حسن بن علی سکری گفت که حدیث کرده ما را محمد بن زکریا جوهری از جعفر بن محمد بن

عمان از پدرش که گفت حضرت جعفر بن محمد صادق ع را سؤال نمودم و بآنحضرت عرض کردم که
یابن رسول الله مرا خبر ده از خدای عز و جل که آیا او را خوشنودی و خشمی هست فرمود آری
و آن برآنچه از آفریدگان یافت میشود نیست ولیکن خشم خدا عقابش و خوشنودیش ثواب
او است **باب بیست و هفتم** در معنی قول خدای عز و جل و نفخت فیه من روحی که
ترجمه اش اینست که پس چون راست کنم او را یعنی خلقت قامت او را تمام کردم و خلعت صورت
بپوشانیدم بدمم در او کنم بروحی که مستعد ملیات روح باشد یعنی دمیدم در او از روح خود و او را زنده
سازم پس بروی درافتید در حالتی که از برای او سجده کنندگان باشید • حدیث کرد ما را
حمزة بن محمد علوی ره که گفت که خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر
از عمر بن اذینه از محمد بن مسلم که گفت حضرت باقر ع را سؤال کردم از قول خدای عز و جل
و نفخت فیه من روحی فرمود که روحی است که خدا آنرا اختیار کرده و برگزیده و آفریده
و آنرا بسوی خود نسبت داده و بر همه روحها تفضیل داده و امر فرموده و از آن در آدم دمیده
شده • پدرم رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را
احمد بن محمد بن عیسی از ابن فضال از حلبی و زراره از حضرت صادق ع که فرمود خدای تبارک
و تعالی یگانه احد صمد است که احدی الله و فی نیست و جز این نیست که روح آفریده ایست از
آفریدگان او و با روح تأیید و تقوی است که خدا آنرا در دلهای پیغمبران و مؤمنان قرار میدهد
• حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق ره که گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی
عبد الله کوفی از محمد بن اسمعیل برمکی که گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن که گفت که
حدیث کرد ما را بکر بن صالح از قاسم بن عروه از عبد الحمید طائی از محمد بن مسلم که گفت حضرت
باقر ع را سؤال کردم از قول خدای عز و جل و نفخت فیه من روحی که این دمیدن چگونه بود

فرمود

فرمود که روح متحرک است چون باد و آنرا روح نامیده اند بجهت آنکه نام آن از ریح که بمعنی
باد است مشتق شده و از این ماده بیرون آمده چه وسط ریح یا و اصل واو بوده بجهت اعلال صرفی
بیاء مبدل شده و آنرا از لفظ ریح بیرون آورده بجهت آنکه روح با ریح مجانست دارد و هر
دو از یک جنس اند چه روح در سرعت حرکت در همه اجزای بدن و جریان آثار آن در ابدان و
جمیع اعضاء و اصلاح آن چون جریان باد است در اجزای عالم و خدا روح آدم را بخود نسبت
داده بجهت آنکه آنرا بر سایر روحها برگزیده چنانکه خانه از خانهها را که خانه کعبه است برگزیده
و فرموده که خانه من و در باب رسولی از رسولان خود که ابراهیم ع است فرموده که خلیل من و خلیل
کسی است که او را بدوستی مخصوص ساخته باشی و امثال اینها از آنچه خدا بخود نسبت داده
از مخلوقات و همه اینها مخلوق اند که خدا ایشان را آفریده و ساخته و از سر نو بدید آورده
و ایشان را ترتیب فرموده و صنعها بید و تدبیر ایشان و امور ایشان را چنانکه باید و شاید
بعمل آورده و بپا آورده • حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رض گفت که حدیث کرد ما را
علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عمر بن اذینه از ابو جعفر اصم که گفت حضرت باقر ع را
سؤال کردم از آن روح که در آدم و در روحی که در عیسی بود که آنها چه بودند فرمود که دو روح
آفریده شده اند که خدا آنها را اختیار فرموده و آنها را برگزیده یکی روح آدم و دیگری روح
عیسی علیهما السلام • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق ره که گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن اسمعیل که گفت که حدیث کرد ما را علی بن عباس
که گفت که حدیث کرد ما را علی بن اسباط از سیف بن عمیره از ابو بصیر از حضرت باقر ع که در
شرح قول خدای عز و جل و نفخت فیه من روحی فرمود بعضی از قدرت من • حدیث کردند ما را محمد
بن احمد سنانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب و علی بن احمد بن محمد بن عمران

کفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبدالله کوفی کفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسمعیل
برمکی کفت که حدیث کرد ما را علی بن عباس کفت که حدیث کرد ما را عیسی بن هشام از عبد
الکریم بن عمرو از حضرت صادق که در قول خدای عز و جل فاذا سویته ونفخت فیه من روحی
فرمود که خدای عز و جل خلق را آفرید و روحی را خلق کرد و بعد از آن فرشته را امر فرمود و در آن
دمید و از روح نقصی نبود که از قدرت خدا چیزی را کم کرده باشد یا بر هم زده باشد و آن
از قدرت او است **باب بیست و هشتم** در نفی مکان و زمان و سکون و حرکت و فرود آمدن و بالا رفتن و انتقال
از خدا بدرستی که کفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن
بن محبوب از ابو حمزه ثمالی که کفت نافع بن ازرق از حضرت باقر سؤال نمود و عرض
کرد که مرا از خدا خبر ده که در چه زمان بود فرمود وای بر تو مرا خبر ده که در چه زمان نبود
تا من ترا خبر دهم که در چه زمان بود پاک و منزه است پروردگارم کسی که همیشه بوده و خواهد
بود در حالتی که تنها و یگانه و بی‌نیاز است و فرزند نداشته تنها و یگانه و بی‌نیاز و فرزندان بوده و زن
و فرزندی را انکرفته حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار رضی الله عنه از پدرش از
احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از قاسم بن محمد از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر که کفت
مردی بخدمت حضرت باقر آمد و بآنحضرت عرض کرد یا اباجعفر مرا خبر ده از پروردگار خویش
که کی بود حضرت با آن مرد فرمود که وای بر تو خبر از آن بده که در باب چیزی که نبوده و بعد از آن
موجود شده کفته میشود که کی بوده بدرستی که پروردگار من تبارک و تعالی بود و همیشه زنده
بود بی‌چون و چگونگی و او را بودی که دلالت بر تجدد و حدوث کند نبود یا آنکه ثابت بوده
و بودنش را بودی که متصف بکیفیتی باشد نبود و او را کون و مکانی نبود و در چیزی و بر چیزی
نبود و از برای بودن یا جای بودنش مکانی را اختراع نفرمود و بعد از آنکه چیزی را بر صفت

وجود آورد قوی نشد و پیش از آنکه چیزی را هستی دهد ضعیف نبود و پیش از آنکه چیزی را
اختراع فرماید وحشتناک نبود و شباهت ندارد بچیزی که هستی داده شده که دیگری
او را بوجود آورده و از قدرت بر ملک پیش از ایجاد آن خالی نبود و بعد از رفتن آن از آن
خالی نخواهد بود و همیشه زنده بوده بی زندگی که زائد بر ذات مقدس باشد و پادشاه
صاحب قدرتی بوده پیش از آنکه چیزی را ایجاد کند و پادشاه بزرگوار عظیم الشأنی بوده
بعد از آنکه بودن را ایجاد فرموده پس بودنش را چون و چگونگی نیست و از برایش کم و کجائی
نبوده و او را حد و اندازه باشد و او را بچیزی که با او شباهت داشته باشد نمیتوان شناخت
چرا او را پیری نیست و بجهت طول بقاء و ماندن پیر نمیشود و از برای چیزی بیهوش نمیگردد
و چیزی او را از انمیگیرد بلکه همه چیزها از ترس او بیهوش میشوند زنده بود بی زندگی که
جاری و روان باشد و عجب بودنی که بوصف درآید و نه چگونگی که محدود و معلوم باشد
و نه اثری که پیروی شده باشد و نه مکانی که با چیزی مجاورت داشته باشد یا از چیزی
درگذشته باشد بلکه زنده‌ای است که همه چیز را میشناسد یا صاحبان عقول او را میشناسند
و پادشاهی که همیشه قدرت و پادشاهی داشته و آنچه را که خواسته بروضعی که خواسته
بمشیت خویش ایجاد فرموده و او را اندازه نمیتوان کرد و پاره پاره نمیشود و نیست و نابود
نخواهد شد اول بود بی چگونگی و آخر باشد بی آنکه مکانی داشته باشد که از آن
سؤال شود که در کجا است و هر چیزی نابود شدنی است مگر ذات او و او راست آفرینش
همه مخلوقات و مکونات و امر بانکه متعرض سطح است و بزرگ است خدا که پروردگار عالمیان
وای بر این سائل بدرستی که پروردگار من چنانکه او را احاطه نمیکنند و شبهها بر او فرود
نمی‌آید و بسته نمیشود از چیزی که از آن میکند و چیزی فرود نمی‌آید بنابر اختلاف نسخ و

بینکی و خواب او را فرا نمیگیرد او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه در میان هر دو
و آنچه در زیر طبقات خاک است • حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رضه گفت که حدیث
کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبدالله برقی از احمد بن محمد بن ابی نصر
از ابو الحسن موصلی از حضرت صادق ع که فرمود عالمی از علمای یهود بخدمت امیر المؤمنین ع
آمد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین پروردگار تو در چه زمان بود حضرت با آنمرد فرمود که مادرت
بر تو گریه کند در چه زمان نبود تا آنکه گفته شود که در چه زمان بود پروردگار من پیش
از پیش بوده بی آنکه پیشی باشد و بعد از بعد خواهد بود بی آنکه بعدی باشد و آخر
و پایانی از برای آخر نیست و آخرها از او بریده شده پس آنجناب پایان هر آخری است
عرض کرد که یا امیر المؤمنین آیا تو پیغمبری فرمود وای بر تو جز این نیست که من بنده از بندگان
محمدم ص مترجم گوید که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که مقصود حضرت از اینکه
بنده محمدم است بنده فرمان اوست نه غیر آن و روایت شده است که از آنحضرت ع سؤال شد
که پروردگار ما پیش از آنکه آسمان و زمین را بیافریند در کجا بود حضرت ع فرمود که کو و کجا
سؤال از مکان و جای بود و خدا بود و هیچ مکانی نبود • حدیث کرد ما را علی بن حسین
بن صلت رضه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن علی بن صلت از عموی خود ابو طالب عبدالله
بن صلت از یونس بن عبد الرحمن که گفت بحضرت ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام عرض
کردم که بچه علت خدا پیغمبر خود را بسوی آسمان بالا برد و از آن بسوی سدرة المنتهی و از آن
بسوی حجابهای نور و با او خطاب و گفتگو نمود و در آنجا با او راز گفت و خدا بمکان وصف
نمیشود حضرت ع فرمود که خدای تبارک و تعالی بمکان وصف نمیشود و زمان بر او جاری نمیگردد
و لیکن آنجناب جل و عز خواست که فرشتگان و ساکنان آسمانهای خود را باو شرافت دهد

و ایشانرا از مشاهده کردن آنحضرت بنوازد و از عجایب عظمت خویش باو بنماید آنچه را
که بعد از فرود آمدنش بآن خبر دهد و این از برای آن وضع نیست که فرقه مشبهه میگویند
و پاک و منزه است خدا و برتری دارد از آنچه شرک میآورند • حدیث کرد ما را احمد بن
موسی بن متوکل رضه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از سهل بن زیاد از عمرو بن
عثمان از محمد بن یحیی خزاز از محمد بن سماعه از حضرت صادق ع که فرمود رأس الجالوت
یهودان گفت که مسلمانان گمان میکنند که علی ع جدال و علمش از همه مردمان بیشتر است
بیایید تا باهم نزد او رویم شاید که من او را از مسئله سؤال کنم و او را در آن بخطا
منسوب سازم بعد از آن رأس الجالوت بخدمت آنحضرت آمد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین
میخواهم که ترا از مسئله سؤال کنم فرمود که از هر چه خواهی بپرس عرض کرد که یا امیر
المؤمنین پروردگار ما در چه زمان بود فرمود که ای یهودی جز این نیست که این سخن
بعد در چه زمان بود گفته میشود در باب کسی که نبوده و بعد از آن بوده آنجناب بوده بی
بودنی که حادث باشد و میباشد بی چگونگی که تحقق یابد ای یهودی چگونه او را پیشی
باشد با آنکه آنجناب پیش از پیش است بی آنکه آخری داشته باشد از طرف ازل و بی
پایان آخر و بی آخری که بآخر رسد از طرف ابد همه آخرها از او بریده شده و او است آخر
هر آخری رأس الجالوت گفت که شهادت میدهم باینکه دین تو حق است و آنچه با آن مخالف
داشته باشد باطل است • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضه گفت که
حدیث کرد ما را محمد بن هرون صوفی گفت که حدیث کرد ما را عبیدالله بن موسی ابو تراب رویانی
از عبد العظیم بن عبدالله حسنی از ابراهیم بن ابی محمود که گفت بحضرت امام رضا ع عرض
کردم که یا ابن رسول الله چه میفرمایی در باب حدیثی که مردم آنرا از رسول خدا ص روایت میکنند

که آنحضرت فرموده که خدای تبارک وتعالی در هر شب بسوی آسمان دنیا فرود میاید حضرت ع
فرمود که خدا لعنت کند آنها را که سخن را از موضعهای آن تحریف میکنند و از جای خود
تغییر میدهند بخدا سوگند که رسول خدا ص همچنین نفرموده چنان بلکه آنحضرت ص فرموده
که خدای تبارک وتعالی در هر شب در ثلث آخر و در شب جمعه در اول شب فرشتهٔ را بسوی
آسمان دنیا فرو میفرستد و او را امر میفرماید که ندا میکند که آیا هیچ سائلی هست که باو
عطا کنم آیا هیچ توبه کننده هست که توبهٔ او را قبول کنم آیا هیچ آمرزش خواهنده هست
که او را بیامرزم ای جوینده خوبی رو بیاور و ای جوینده بدی باز ایست و کوتاه کن پس همیشه
باین طریق ندا میکند تا صبح طالع شود و چون صبح طالع شد بجای خود از ملکوت
آسمان بر میگردد حدیث کرد مرا باین حدیث پدرم از جدش از پدرانش از رسول خدا ص
حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عصام ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی
گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن سلیمان از اسمعیل بن ابرهیم از جعفر بن محمد تمیمی
از حسین بن علوان از عمرو بن خالد از زید بن علی که گفت از پدرم سید العابدین ع
سؤال نمودم و با آنحضرت عرض کردم که ای پدر بزرگوار مرا خبر ده از جد ما رسول خدا ص
که چون او را بسوی آسمان بالا بردند و بمعراج رفت و پروردگار عز و جل او را به پنجاه
نماز امر کرد چگونه از آنجناب سؤال ننمود که از امتش تخفیف دهد تا آنکه موسی بن عمران ع
با آنحضرت عرض کرد که بسوی پروردگارت برگرد و تخفیف را از او بخواه زیرا که امت تو
اینرا طاقت ندارند حضرت امام زین العابدین ع فرمود که ای فرزند عزیز من بدرستی
که رسول خدا ص بر پروردگار در باب خواستن تحکم نمی نمود و در چیزیکه او را بآن امر
میفرمود آنجناب را مراجعه و بازگشت نمیکرد و چون موسی ع اینرا از او سؤال کرد

و در نزد او از برای امتش شفیع شد او را روا نبود که شفاعت برادرش موسی ع را رد
کند پس باینجهة بسوی پروردگارش برگشت و تخفیف را از او سؤال کرد تا آنکه
آنها را بسوی پنج نماز برگردانید زید گفت که با آنحضرت عرض کردم که ای پدر بزرگوار پس
چرا بسوی پروردگار عز و جل برنگشت و بعد از پنج نماز تخفیف را از او سؤال
نکرد فرمود که ای فرزند دلبند من خواست که تخفیف از برای امتش حاصل شود با اجر
پنجاه نماز بجهة فرموده خدای عز و جل مَن جَآءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ عَشرُ اَمثالِها یعنی هر که بیاورد
نیکوئی را پس او راست ده مثل و مانند آن آیا نمی بینی که آنحضرت ص چون بسوی زمین
فرود آمد جبرئیل ع باو نازل شد و عرض کرد که یا محمد پروردگارت ترا سلام میرساند
و میفرماید که پنج نماز به پنجاه نماز حساب میشود و بدل آن آیه ما یُبَدَّلُ القَولُ لَدَیَّ
وَمَا اَنَا بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ یعنی تغییر داده نمیشود گفتار در نزد من و من بر بندگان خود ستمکار
نیستم زید گفت که با آنحضرت عرض کردم که ای پدر بزرگوار آیا خدای تعالی ذکره چنان نیست
که بمکانی وصف شود فرمود بلی چنین است خدا از این برتر است عرض کردم پس معنی قول
موسی ع برسول خدا ص که بسوی پروردگارت برگرد چیست فرمود که معنی آن معنی قول ابرهیم
ع است که اِنّی ذاهِبٌ اِلی رَبّی سَیَهدینِ یعنی بدرستی که من رونده ام بسوی پروردگارم
و بزودی مرا هدایت خواهد کرد و بمطلوب خواهد رسانید و معنی قول موسی ع است که
وَعَجِلتُ اِلَیکَ رَبِّ لِتَرضی یعنی و شتابیدم بسوی تو پروردگارا از برای آنکه تو خوشنود شوی
و معنی قول خدای عز و جل فَفِرّوا اِلَی اللهِ یعنی پس بگریزید بسوی خدا حضرت ع فرمود
یعنی حج کنید بسوی خانهٔ خدا ای فرزند دلبند من بدرستی که خانهٔ کعبه خانهٔ خدا است
پس هر که خانهٔ خدا را حج کند بتحقیق که بسوی خدا قصد نموده و مسجدها خانهای خدا

پس هر که بسوی آنها سعی کند بحقیقت که بسوی خدا سعی کرده و بسوی او قصد نموده
و نمازگذارنده مادام که در نماز است در پیش و بعضی در حضور خدای عز و جل ایستاده
و اهل موقف عرفات در حضور خدای عز و جل ایستاده اند و بدرستی که خدای تبارک و تعالی
را در آسمانها بقعهٔ چند است پس هر که را بسوی بقعه از آنها بالا برند بحقیقت
که او را بسوی خود بالا برده آیا نمیشنوی که خدا میفرماید که تعرج الملائکة والروح
الیه یعنی بالا میروند فرشتگان و روح بسوی آنجناب و خدای عز و جل در قصهٔ عیسی ع
میفرماید که بل رفعه الله الیه یعنی بلکه بلند کرد خدا او را بسوی خود و آنجناب عز و جل
میفرماید که الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه یعنی بسوی او بالا میرود
سخن پاکیزه و خوش و کار شایسته خدا آنرا برمیدارد و بلند میسازد • حدیث کرد ما را محمد
بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد
ما را حسین بن حسن بن ابان از محمد بن اورمه از ابن محبوب از صالح بن حمزه از ابان از اسد
از مفضل بن عمر از حضرت صادق ع که فرمود هر که گمان کند که خدا در چیزیست یا از چیزیست یا
بر چیزیست بحقیقت که شرک آورده اگر خدای عز و جل بر چیزی باشد هر آینه محمول باشد که
چیزی او را برداشته باشد و اگر در چیزی باشد محصور باشد که چیزی دور او را
گرفته باشد و اگر از چیزی باشد محدث باشد که دیگری او را پدید آورده باشد • حدیث
کرد ما را پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش از ابن محبوب از حماد
بن عمرو از حضرت صادق ع که فرمود دروغ گفته هر که گمان کرده که خدای عز و جل در چیزی
یا از چیزی یا بر چیزیست مترجم گوید که مولف گفته که مصنف این کتاب میگوید که دلیل
بر آنکه خدا تعالی در مکانی نیست آنست که همهٔ مکانها حادثاتست و دلیل بر این قول و بر یا

شده که خدای عز و جل قدیم است و مکانها را پیش از آن نبود که غنی قدیم
محتاج باشد بمکان که از آن غنی و بی نیاز بوده و نیز آنکه متغیر شود از آنچه پیوسته بر آن
موجود بوده پس درست شد که امروز آنجناب در مکانی نیست چنانکه پیوسته همچنین
بوده و تصدیق این هر چیست که حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث
کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریا قطان از بکر بن عبدالله بن حبیب که گفت حدیث کرد ما را
تمیم بن بهلول از پدرش از سلیمان بن حفص مروزی از سلیمان بن مهران که گفت بحضرت
جعفر بن محمد علیهما السلام گفتم که آیا جائز است که کسی بگوید که خدای عز و جل در مکانی
است فرمود پاک و منزه میشمارم خدا را و خدا از این برتر است بدرستی که خدا اگر در مکانی
باشد حادث باشد زیرا که باشنده در مکان احتیاج بمکان دارد و احتیاج از
صفات حادث است نه از صفات قدیم • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق
رض گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبدالله کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
اسمعیل برمکی از علی بن عباس از حسین بن راشد از یعقوب بن جعفر جعفری از
ابوابرهیم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که فرمود خدای تبارک و تعالی پیوسته بود
بدون زمان و مکانی و آنجناب اکنون چنان است که بوده و هیچ مکانی از او خالی نباشد
و هیچ جا باو اشتغال بهم نرساند که آنجناب شاغل چیزی شود و در مکانی حلول نکند ما
یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا
اکثر الا هو معهم اینما کانوا و در میان او و خلقش حجابی نیست غیر از خلقش که آنرا آفرید
و در پرده رفتن بدون حجابی که محجوب باشد و پنهان شده بی پرده که مستور باشد و نیست
خدائی مگر او که بزرگست بلندمرتبه و برتر • حدیث کرد ما را ابوطالب مظفر بن جعفر بن

مظفر علوی سمرقندی رضه گفت که حدیث کرد ما را حسین بن اشکیب گفت خبر داد مرا هروی
بن عقبه خزانی از اسد بن سعید نخعی که گفت خبر داد مرا عمرو بن شمر از جابر بن یزید جعفی
که گفت حضرت محمد بن علی باقر علیهما السلم فرمود که ای جابر چه بزرگ است دروغ مردم شام
بر خدای عز و جل چه گمان میکنند که خدای تبارک و تعالی در زمانی که بسوی آسمان بالا
رفت پایش را بر بالای سنگی که در بیت المقدس است گذاشت و هر آینه بنده از بندگان خدا
پای خود را بر سنگی گذاشت و خدای تبارک و تعالی ما را امر فرموده که آنرا مصلی و نمازگاه قرار دهیم ای
جابر بدرستی که خدای تبارک و تعالی نظیر ندارد و نه مانند و برتر است از وصف وصف کنندگان
و بزرگوارتر است از خیالات صاحبان فهم و خیال و از چشمهای نظر کنندگان محجوب
شده و باینست نمیشوند زایل نمیشود و با غروب کنندگان غروب نمیشود و هیچ چیز مانند او
نیست و اوست شنوای دانا • حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضه گفت که
حدیث کرد ما را علی بن ابرهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر که گفت سفیان ثوری
حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر ع را دید که نماز میکرد و آنحضرت پسری بود نوجوان و مردم در
پیش رویش میگذشتند بآنحضرت گفت که مردم بتو میگذرند و ایشان در طوافند حضرت
ع فرمود که آنکه من از برایش نماز میکنم از این گروه بمن نزدیکتر است • حدیث کرد ما را احمد بن
حسن قطان و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضه گفتند که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی
گفت که حدیث کرد ما را بکر بن عبد الله بن حبیب گفت که حدیث کرد مرا محمد بن عبد الله گفت که
حدیث کرد ما را علی بن حکم گفت که حدیث کرد ما را عبد الرحمن بن اسود از حضرت جعفر بن محمد
از پدرش علیهما السلم که فرمود رسول خدا صلعم را دو آشنای یهودی بود که بموسی ع ایمان
آورده بودند و بخدمت محمد صلعم آمده و از او شنیده بودند و تورات و صحف ابرهیم و موسی علیهما

السلم را خوانده بودند و علم کتابهای نخستین را دانسته بودند و چون خدای تبارک و تعالی
روح مطهر رسول خود را قبض کرد آن دو یهود شروع کردند که از صاحب امر خلافت بعد
از آنحضرت سوال میکردند و گفتند که هرگز هیچ پیغمبری نمرده مگر آنکه او را خلیفه و جانشینی
بوده که در میان امتش بعد از او بامر خلافت قیام مینموده و خویشش با و نزدیک و از
خاندان او بوده و عظمت شان بزرگ و شانش عظیم بوده پس یکی از آنها بیار خود گفت که آیا صاحب
این امر را بعد از این پیغمبر میشناسی آن دیگر گفت که او را نمیشناسم مگر بصفتی که در تورات
مییابیم و اوست آنکه پیش سرش مو ندارد و رنگش زرد است پس بدرستی که او نسبت برسول
خدا از هر قوم نزدیکتر است و چون داخل مدینه شدند و از خلیفه رسول سوال کردند ایشانرا
بسوی ابوبکر رهنمائی نمودند و چون بسویش نظر کردند گفتند که اینست صاحب ما بعد
از آن با ابوبکر گفتند که خویشی تو نسبت برسول خدا صلعم چیست گفت که من مردی از خویشان
او هستم و او شوهر دختر من عایشه است گفتند آیا غیر از این از خویشی دیگر داری گفت نه
گفتند که این خویشی خویشی نیست پس ما را خبر ده که پروردگارت در کجا است گفت که در
بالای هفت آسمان گفتند که آیا غیر از این دلیلی داری گفت نه گفتند ما را دلالت کن بر کسی
که از تو دانا تر است زیرا که تو آن مردی نیستی که ما صفتش را در تورات مییابیم که او وصی این
پیغمبر و خلیفه او است حضرت فرمود که ابوبکر از گفتار ایشان بخشم آمد و قصد کرد که ایشانرا
بکشد بعد از آن ایشانرا بسوی عمر ارشاد کرد و این بجهت آن بود که ابوبکر از عمر این شناخت
بود که اگر بجویی او را استقبال کنند در روی ایشان بگوید ایشانرا سخت میکرد و چون
بنزد عمر آمدند گفتند که خویشی تو نسبت باین پیغمبر چیست گفت که من از قبیله و خویشان او هستم
و او شوهر دختر من حفصه است گفتند آیا غیر از این از خویشی دیگر داری گفت نه گفتند که

این خویشی خویش نیست و این صفت صفتی نیست که ما آنرا در توریة می یابیم بعد از آن
پس گفتند که پیغمبر کجا است گفت که در بالای هفت آسمان گفتند آیا غیر
از این میدانی گفتند که ما را دلالت کن بر کسیکه از تو دانا تر است پس ایشانرا
بسوی علی ع ارشاد کرد و چون بنزد آنحضرت آمدند و بسوی ایشان نظر کردند یکی از آنها بر قوم
خود گفت که او همان مرد است که در توریة صفتش را می شناسیم که او وصی این پیغمبر و
خلیفه او است و شوهر دختر پیغمبر و پدر دو نبیره اش و قائم بحق بعد از او پس بعلی ع گفتند
که ای مرد خویشی تو نسبت برسول خدا چیست فرمود که آنحضرت برادر منست و منم وارث
و وصی او و اول کسی که باو ایمان آورده و منم شوهر دختر او فاطمه با آنحضرت گفتند که این
همان خویشی فاخر و منزله ثابته بلند است و این صفت همان صفتی است که ما آنرا در توریة
می یابیم پس بگو که پروردگار عزوجل تو در کجا است علی ع بایشان فرمود که اگر خواهید شما را
خبر دهم بآنچه در زمان پیغمبر شما موسی ع بوده و اگر خواهید شما را خبر دهم بآنچه در عهد
پیغمبر ما محمد ص بوده گفتند که ما را خبر ده بآنچه در عهد پیغمبر ما موسی ع بوده علی ع فرمود که چهار
فرشته رو آوردند و آمدند یک فرشته از مشرق و فرشته از مغرب و فرشته از آسمان و فرشته
از زمین پس صاحب مشرق بصاحب مغرب گفت که از کجا آمده گفت که از نزد پروردگار خود
آمده ام و آنکه از آسمان فرود آمده بود بآنکه از زمین بیرون آمده بود گفت که از کجا آمده
گفت که از نزد پروردگار خود آمده ام و آنکه از زمین بیرون آمده بود بآنکه از آسمان فرود آمده
بود گفت که از کجا آمده گفت که از نزد پروردگار خود آمده ام پس اینست آنچه در عهد
پیغمبر شما موسی ع بوده و اما آنچه در زمان پیغمبر ما محمد ص بوده همان قول خدا است در کتاب محکمش
که ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا

اکثر الا هو معهم اینما کانوا تا آخر آیه که یهودیان گفتند که پس چه چیز
دو صاحب ترا منع کرد که چنان باشند که تو او را قرار دهند در جائیکه تو اهل و سزاوار
آنی پس قسم بآنکسی که توریة را بر موسی فرو فرستاده که توئی خلیفه از روی راستی
و درستی ما صفت ترا در کتابهای خود می یابیم و آنرا در کنشتهای خود میخوانیم و بدرستی
که تو باین امر احق و بآن اولی و سزاوار تری از کسی که ترا در آن غالب شده علی ع فرمود که
مقدم داشتند و مؤخر انداختند و حساب ایشان بر خدای عزوجل است و در موقف
حساب باز داشته میشوند و از ایشان سؤال خواهد شد حدیث کرد ما را ابو الحسین
محمد بن ابراهیم بن اسحق فارسی گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید احمد بن محمد نسوی گفت که
حدیث کرد ما را ابو نصر احمد بن محمد بن عبد الله صغدی بامصوره مرو گفت که حدیث
کردند ما را محمد بن یعقوب بن حکم عسکری و برادرش معاذ بن یعقوب گفتند که حدیث کرد
ما را محمد بن سنان حنظلی گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن عاصم گفت که حدیث کرد
ما را عبد الرحمن بن قیس از ابو هاشم رمانی از زاذان از سلمان فارسی در حدیث طولانی که
در آن مذکور است که جاثلیق در مدینه با صدکس از نصاری آمد ذکر میکند بعد از وفات پیغمبر ص و
سؤال کردن جاثلیق ابو بکر را از مسائل چندی که او از آنها جواب نداد و بعد از آن بسوی
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع ارشاد شد و حضرتش از آنها سؤال کرد و او جواب
فرمود و در آنچه او سؤال نمود این بود که بآنحضرت عرض کرد که مرا خبر ده از وجه روی
پروردگار تبارک و تعالی علی ع آتشی و هیزمی را طلبید و آنرا افروخت و چون افروخته شد
علی ع فرمود که روی این آتش در کجا است نصرانی گفت که این آتش از همه اطراف وجوانبش
روی است علی ع فرمود که این آتش تدبیر شده ایست مصنوع و روی شناخته نمیشود و آفریننده

بآن نیمانده و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله یعنی خدا را است مشرق
و مغرب پس در هر جا که رو آورید پس در آنجا وجه خدا است و هیچ پوشیده و پنهانی بر
پروردگار ما پنهان نباشد و این حدیث طول دارد و ما موضع حاجت را از آن فرا گرفتیم •
حدیث کرد ما را ابو عبد الله حسین بن محمد اشنانی رازی عدل در بلخ گفت که حدیث کرد
ما را علی بن مهرویه قزوینی از داود بن سلیمان فراء از حضرت علی بن موسی الرضا از پدرش
از پدرانش از علی علیهم السلم که فرمود رسول خدا ص فرمود که موسی بن عمران چون با پروردگارش
مناجات کرد گفت که ای پروردگار من آیا تو از من دوری تا ترا ندا کنم یا نزدیکی که
با تو راز گویم خدای جل جلاله وحی فرمود که من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند موسی عرض
کرد که ای پروردگار من من در حالی باشم که ترا از این بزرگتر میشمارم که در آن حال ترا
یاد کنم فرمود که ای موسی مرا بهر حالی یاد کن • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران
دقاق رض گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
اسمعیل برمکی از علی بن عباس از حسن بن راشد از یعقوب بن جعفر جعفری از ابو ابرهیم موسی بن
جعفر علیهما السلم که گفت در نزد او گروهی مذکور شدند که گمان میکردند یا مذکور شد
که گروهی گمان میکنند که خدای تبارک و تعالی بسوی آسمان دنیا فرود میآید فرمود که خدای
تبارک و تعالی فرود نمیآید و احتیاج باین ندارد که فرود آید جز این نیست که منظر و نظرگاهش
از نزدیک و دور برابر است نزدیکی از او دور نباشد و هیچ دوری باو نزدیک نباشد
و احتیاج ندارد بلکه باو احتیاج باشد و او است خداوندی که نیست خدائی مگر او
که عزیز است حکیم که آنچه گوید و کند درست باشد اما قول وصف کنندگان که خدای
تبارک و تعالی فرود میآید جز این نیست که این را کسی میگوید که او را بسوی نقصان یا زیاده

نسبت میدهد و هر متحرکی محتاج است بکسی که او را حرکت دهد یا بآن حرکت کند پس
گمانهای بد بخدا گمان کرده و هلاک شده پس در صفاتش حد مکنید از آنکه بر حدی
بایستید که او را بنقصان یا زیاده یا حرکت یا انتقال یا برخاستن یا افتادن اندازه
کنید چه خدا جلیل و بزرگتر است از وصف آنها که او را وصف میکنند و از نعت
آنها که او را نعت گویند و ما نتوهم آنها که در باب او توهم مینمایند و توکل علی العزیز
الرحیم الذی یریک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین یعنی و توکل نما بخداوند غالب
مهربانی که ترا می بیند در هنگامی که بر میخیزی و می بیند که دست ترا در میان نماز
گذارندگان یا در صلب خدا پرستان • و بهمین اسناد از حسن بن راشد از یعقوب بن
جعفر از حضرت کاظم ع که فرمود نمیگویم که خدا ایستاده است که او را از مکانش زائل کنم و او
بمکانی حد و اندازه نمیکنم که در آن باشد و او را باین حد و اندازه نمیکنم که در چیزی
از ارکان و جوارح حرکت میکند و او را حد نمیکنم بلفظی که از شکاف دهان باشد
و لیکن چنانست که خدای تبارک و تعالی فرموده که باش پس میباشد بخواست او بدون
تردیدی در نفس تنها یکتا صمد که هرگز بچیزی احتیاج نکرده که ملکش از برای او باشد و درهای
علمش از برایش نمیگشاید • حدیث کرد ما را محمد بن احمد سنانی رض گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن ابی عبد الله اسدی کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی از علی
بن سالم از ابو بصیر از حضرت صادق ع که فرمود خدای تبارک و تعالی نه بزمان وصف میشود
و نه بمکان و نه بحرکت و نه بانتقال و نه بسکون بلکه او آفریننده زمان و مکان و حرکت و
سکون است و برتر است از آنچه ستمکاران میگویند برتری بزرگ • حدیث کرد ما را محمد بن
ابرهیم بن اسحق غزائمی گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید احمد بن محمد بن رمیح نسوی گفت که

خبر داد ما را عبد العزیز بن اسحق گفت که حدیث کرد مرا جعفر بن محمد حسنی گفت که حدیث کرد
ما را محمد بن علی بن خلف عطار گفت که حدیث کرد ما را بشر بن حسن مرادی از عبد القدوس
و او هم حبیب است از ابو اسحق سبیعی از حرث اعور از علی بن ابی طالب ع که داخل بازار شد
و دید که مردی پشت خود را باو کرده باینده میگوید که نه قسم بآنکسی که بآسمان هفتگانه در پرده
رفته علی بر پشتش زد و فرمود کیست آنکه هفت آسمانرا حجابه قرار داده گفت خدا یا امیر
المؤمنین حضرت فرمود که خطا کردی مادرت بعزایت بنشیند بدرستی که خدای عز و جل در
میان او و خلقش حجابی نیست زیرا که او با ایشانست در هر جا که باشند عرض کرد که یا امیر
المؤمنین کفاره آنچه گفتم چه چیز است فرمود آنست که بدانی که خدا با تو است در هر جا که باشی
عرض کرد که بیچارگان را طعام بدهم فرمود نه زیرا که بغیر پروردگارت قسم خوردی
• حدیث کرد ما را ابو الحسین محمد بن ابرهیم بن اسحق فارسی گفت که حدیث کرد مرا محمد بن عیسی
بن هرون واسطی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن زکریا بصری گفت که خبر داد مرا سبیع ...
حضرت جعفر بن محمد گفت که حدیث کرد مرا آقای من جعفر بن محمد از پدرش از جدش علیهم السلام
که فرمود حضرت حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام نماز میکرد که مردی در پیش رویش گذشت
بعضی از همنشینان آنحضرت او را نهی کرد چون حضرت از نماز فارغ شد بآن نهی کننده فرمود
که چرا آن مرد را نهی کردی عرض کرد یابن رسول الله در میان تو و محراب مانع شد حضرت فرمود وای
بر تو بدرستی که خدای عز و جل بمن از آن نزدیکتر است که کسی در میان من و او مانع شود **باب
بیست و نهم** در بیان نامهای خدای تبارک و تعالی و فرق میان معانی آنها و معانی نامهای
آفریدگان • حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه ره گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابرهیم
بن هاشم از مختار بن محمد بن مختار همدانی از فتح بن یزید جرجانی از حضرت ابو الحسن یعنی امام

گفتم که حدیث کرد مرا ابو سعید
... گفت که خبر داد ما را عبد
العزیز بن اسحق ...

موسی کاظم ع یا امام رضا یا امام علی نقی علیهم السلام که میفرمود او است لطیف و آگاه و شنوا
و بینا و یکتا و یگانه و پناه محتاجان تا قول آنحضرت که خدائی آفریدگار و صاحب لطف
بزرگوار و چیزی را از چیزی نیافریده و فساخته که در باب دویم گذشت با ما قبل و ما بعد
آن و چون محض تکرار بود بهمین قدر اکتفا کردیم • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن
عمران دقاق رضه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی ره گفت که حدیث کرد ما را
علی بن محمد از محمد بن عیسی از حسین بن خالد از ابو الحسن یعنی حضرت امام رضا ع که فرمود
خدا چیز بیخبر را بتو تعلیم فرماید بدانکه خدای تبارک و تعالی قدیم است و قدیم بودن
صفت او است که عاقل را دلالت میکند باینکه چیزی پیش از او نبوده و در وجود ازلی که دارد
هیچ چیز با او نبوده پس ظاهر شد از برای ما باقرار و اعتراف عامه مردمان با همه آفریدگان
بزبان حال یا مقال بواسطه صفتی که ایشان از علم نموده که بآن متصف شوند که چیزی
پیش از خدا نبوده و چیزی در باقی دائمی با او نخواهد بود و باطل شد گفته کسی که گمان
کرده که پیش از او یا با او همیشه چیزی بوده و بیان آن این است که اگر همیشه چیزی در باقی
با او موجود باشد جایز نبود که خدا خالق آن چیز باشد زیرا که همیشه با او بوده پس چگونه میشود که
خالق چیزی باشد که همیشه با او بوده و اگر چیزی پیش از او موجود آن چیز اول بود نه این که
خدا ... و آن اول اولی و احق بود باینکه خالق باشد از برای دویم که تو او را اول فرض
کردی بعد از آن خدای تبارک و تعالی خویش را وصف نمود بنامهای چند بجهت دعا و خواندن
آنجناب خلائق را بسوی اینکه او را باین نامها بخوانند زیرا که ایشان را آفرید و با ایشان
فرمود که در بندگی او مشغول باشند و ایشان را امتحان فرموده و مبتلی کرده باینکه چه اگر نام
بذاتش خوانند در بندگی ممکن نبود و خود را نامید بسمیع و بصیر و قادر و قائم و ناطق و ظاهر

و باطن و لطیف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و آنچه باین نامها شباهت داشته باشد
پس چون غالیان که از حد در گذشته اند یا دشمنان تو تکذیب کنند کان ما از نامهای خدا
ابا ورزیدند و حال آنکه از ما شنیده بودند که از جانب خدا حدیث میکردیم که چیزی مانند
او نیست و هیچ خلقی در حال و صفت با او موافقت ندارد پس بما اعتراض کردند و گفتند که چون
شما گمان میکنید که خدا را مثل و شبیهی نیست ما را خبر دهید که چگونه با او شریک نموده اید
در نامهای نیک پانیکوتر آنجناب پس همه این نامها نامیده شده اید ازین جهة دلیل است بر آنکه
شما مثل او شدید در همه حالاتش یا در بعضی از آنها نه بعضی دیگر زیرا که نامهای پاکیزه اش را جمع
کرده و شما باین صفات متصف شده اید و در آن با خدا شریکید با ایشان گفتیم که خدای تبارک
و تعالی چند نامی از نامهای خود را بر سبیل الزام بندگان خویش شناسانیده و تعلیم نموده با اختلاف
معانی این نامها که او را و ایشان اطلاق میشود و این اختلاف چنانست که یکنام دو معنی
مختلف را جمع میکند و دلیل بر این گفته ما مردم آنست که در نزد ایشان جایز و شایع است
و این طریقه همانست که خدا خلق خود را بآن خطاب نموده و با ایشان بآنچه میفهمند تکلم نموده تا آنکه
حجتی باشد بر ایشان در باب ضایع کردن آنچه که ضایع کرده اند چنانکه کسی را کلب و حمار
و ثور و سکره و علقمه و اسد میگویند چه این اعلام در میانه عرب شایع بوده و هست و هر یک
از اینها بخلاف معنی آن و بخلاف اوصاف آنست چه این نامها واقع شده اند بمعانی خویش
که برای آنها نامیده شده اند و واضع لغت عرب این الفاظ را از برای آنها وضع نموده و استعمال کرده
زیرا که کلب در اصل لغت بمعنی سگ و حمار بمعنی خر و ثور بمعنی گاو یا گاو نر و سکره بمعنی
پاره شکر و علقمه بمعنی پاره چیز تلخ یا درخت حنظل یا درخت تلخ و اسد بمعنی شیر است و آدمی
شیر و سگ نیست و همچنین سایر آنچه مذکور گردید پس این را بفهم خدا تو را رحمت کند و جز آنکه

خدا بعلیم یعنی عالم نامیده میشود نه بجهت علمی که حادث باشد و عارض او گردیده باشد که
بواسطه آن چیزها را دانسته باشد و بسبب آن بر حفظ و نگاهداری آنچه از امرش که با او
رو آورده و بر نظر و تفکر در خلق کردن خلایقی که آفریده و در فاسد کردن آنچه فانی گردیده
از خلایقی که در گذشته اند از آنچه اگر آن علم در نزد او حاضر نباشد و از او غایب و پنهان
باشد جاهل و ضعیف باشد استعانت و یاری جسته باشد چنانکه ما اگر علمای خلق را
ببینیم که بعلیم یعنی عالم نامیده شده اند میدانیم که بجهت علمی است که حادث شده زیرا
که در باب آن جاهل بودند و بعلم حادثی عالم شده اند و بسا است که علم بچیزها از
ایشان مفارقت مینماید و باز جاهل میشوند و خدا عالم نامیده شده زیرا که هیچ چیز را
نمیداند و بچیزی جاهل نیست پس اسم علم یعنی نام عالم خالق و مخلوق را جمع نموده و در آن
اشتراک دارند و معنی مختلف است بوضعی که دیدی و پروردگار ما سمیع نامیده شده نه
باعتبار سوراخ گوشی که در او باشد و بواسطه آن آواز را بشنود و بآن نتواند ببیند چنانکه
سوراخ گوشی که ما بآن میشنویم نمیتوانیم که بآن ببینیم ولیکن خدا باین نام خبر داده است
بآنکه هیچ آوازی بر او پوشیده و پنهان نیست نه بطوری که ما را سمیع مینامند چه ما در
شنیدن محتاج باین عضویم پس ما را بدون آن شنیدن میسر نمیشود پس نام شنوائی ما و خدا را
جمع نموده و در آن شرکت لفظ داریم و معنی مختلف است و همچنین چشم و دیدن بآن که خدا را
بصیر و بینا مینامند نه باعتبار سوراخ چشمی است که داشته باشد و بآن دیده شود باشد
چنانکه ما بسوراخ چشمی که داریم میبینیم و بآن در غیر دیدن منتفع نمیشویم ولیکن خدا بینا است
که هیچ شخصی که بآن نگریسته میشود بر او پنهان نیست پس این اسم ما و خدا را جمع نموده و معنی مختلف است
و آنجناب قائم است نه باین معنی که راست ایستاده باشد و بر ساق پا بر پا باشد یعنی در نج

والانواع مشقت چنانکه چیزها چنین بپا شده اند ولیکن این لفظ قائم خبر میدهد که خدا
حفظ کننده و مطلع است بر احوال الخلق چنانکه مردی میگوید که قائم با مر ما شده متوجه اصلاح
امور ما است فلانی ذات و خدا است که نگهبانست بهر نفسی از آنچه میکند از نیکی و بدی
و قائم در کلام مردم یعنی باقی نیز باشد چه آنجناب لا یزالی نیست و قائم نیز خبر میدهد از کفایت
چنانکه مردی میگوید که بار چیزان فلانی قائم باشد یعنی مهمات ایشان را کفایت کن و قائم ایشان
گروه خلائق بر ساق پا ایستاده باشد پس این اسم ما را جمع نموده و معنی ما را جمع نکرده و
در آن با خدا اشتراکی نداریم و اما اللطیف در باب خدا یعنی کمی و لاغری و کوچکی نیست چنانکه
در خلائق است ولیکن معنی لطف آنجناب آنست که علم و قدرت و حکم او در همه چیز نفوذ کرده
و در کوچک و بزرگ آن جاری و روانست و ممتنعات که او را ادراک نمایند چون قول تو
لطف عنی هذا الامر یعنی بار فلانی پی نبردم و لطف فلان فی مذهبه و قوله یعنی کسی بدو هم
را اعتقاد و طریقه فلانی پی نتواند برد و همین لفظ خبر میدهد که عقل و آن محجوب و دوری از
فهم چشم و دیده خرد را باشد و آنرا نمی بیند و باآنچه مطلوبست نمی رسد و نهایت تعمق و لطافت
بهم رسانیده که وهم و خیال در ادراک آن نمیتواند نمود پس همچنین خدای تبارک و تعالی لطافت
دارد از آنکه او را الحد و اندازه و درک نمایند یا او را بوصفی تعریف کنند و لطافتی که ما
داریم کوچکی و کمی است پس این اسم ما را جمع نموده و معنی مختلف است و اما خبیر در باب خدا یعنی
آنست که چیزی از او پوشیده نباشد و از او فوت نشود و نه محتاج تجربه و اعتبار که با اندیشه
و فکر در پی آن رفته باشد زیرا که در نزد ما تجربه و اعتبار دو علم است یکی تجارب که ضروری
و بدیهی است و دیگری اعتباری که بفکر احتیاج دارد و اگر چنانکه تجربه و اعتبار نبوده
چیزی را نمیدانست زیرا که هر که چنین باشد جاهل خواهد بود و خدای تبارک و تعالی همیشه

باآنچه آفریده خبیر و آگاه بوده و میباشد و خبیر از مردمان آنست که بعد از جهل خبیر و آگاه
شده باشد و متعلم است که از تعلیم و تجربه و امتحان چیزی بیاموزد و این اسم ما را
جمع نموده و معنی مختلف است و اما ظاهر در باب خدا از این راهست که بالای چیزها
بر آمده باشد بآنکه در بالای آن سوار شده باشد یا بر آن نشسته باشد یا باعلی مرتبه آن
بالا رفته باشد ولیکن ظهورش بحجت و قدرت و غلبه او بهمه چیزهاست و مقدرتیکه برآنها
دارد چه همگی مقهور قدرت اویند چنانکه مردی میگوید که ظهرت علی اعدائه یعنی بر دشمنانم
غالب شدم و اظهرنی الله علی خصمی یعنی خدا بر دشمنم غالب گردانید و لهذا حضرت در بیان
معنی این دو عبارت فرموده که این قائل خبر میدهد از فیروزی و غلبه خویش بر همچنین آنست
ظهور خدا بر دشمنان و ظهور خدا از وجهی دیگر است و آن اینست که خدا ظاهر و آشکار است
برای آنکه او را اراده نماید و چیزی از او پوشیده و پنهان نیست و تدبیر میفرماید هر چیز را که آفریده
پس کدام ظاهری از خدای تبارک و تعالی ظاهرتر و روشن تر است زیرا که تو در هر جا که رو
آوری غیر از صنعت او چیزی را مشاهده نمائی و از آثار قدرتش آنقدر در تو هست که تو را
بس باشد و احتیاج بغیر آن نداشته باشی و ظاهر از ما آنست که بخود آشکار باشد
و آنکه او را بحدش بشناسد پس این اسم ما را جمع کرده و معنی ما را جمع نکرده و اما باطن
در باب خدا نه بمعنی درون چیزی پنهان شده است بطوری که در آن فرو رفته باشد ولیکن این
معنی نسبت بآنجناب باین معنی است که علم و حفظ و تدبیرش در باطن همه چیز سرایت نموده
چنانکه قائل میگوید که ابطنته یعنی بآن آگاهی بهم رسانیدم و راز پوشیده او را دانستم
و باطن نسبت بما آنست که در چیزی ناپیدا شده و در پرده رفته باشد و این اسم ما را
جمع کرده و معنی مختلف است و اما قاهر در باب خدا از این معنی است که بچاره و حیله و حجت

وآمیزش و خلطت و مکر بر کسی غالب شود چنانکه بعضی از بندگان بر بعضی باین اسبا
ب آن غالب میشوند و مغلوب از ایشان غالب میشود و غالب مغلوب میگردد و لیکن
این وصف نسبت بخدای تبارک و تعالی باین معنی است که فاعل و خالق هر چیز است تمام
آنچه از بعضی از خوارق و عزوتی از برای او بجهد پوشیده هم مقهور و مغلوب قدرت
اویند و نمیتوانند که امتناع کنند و قبول نمایند آنچه را که نسبت بایشان اراده فرموده
و اینچنین بهم رسیدن از او و بیرون نمیشود آن سلطنتی که دارد بر صنعی که بر هر چیز میکوید که
باش میباشد و قاهر نسبت با آن معنی است که ذکر کردیم و بعضی نمودیم بر اسم راجع بود بم
و معنی مخلوقات و همه نامهای خلقی چنین است و هر چند که ما نام آنها را جمع نموده و نام
برده باشیم نیز اکر کاهست که اعتبار اکتفا میکنند بجهتی که ما فرو فنا انکندیم و تو را
تعلیم نمودیم و خدا یاور تو و یاور ما است در ارشاد و توفیق ما و تو حدیث کرد ما را علی بن
احمد بن محمد بن عمران دقاق ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب گفت که حدیث کرد ما را
علی بن محمد از صالح بن ابی حماد از حسین بن یزید از حسن بن علی بن ابی حمزه از ابرهیم از حضرت
صادق ع که فرمود خدای تبارک و تعالی نامها را بحروف آفرید و آنجناب عز و جل بحرفها منعوت
نبود و بیدون آنکه بلفظ تلفظ کند یا جسد داشته باشد کامل در مرتبه جسمیت که
سیاهی آن از دیدنها پنهان باشد و موصوف نبود بتشبیه که کسی او را بچیزی تشبیه کند و
برنگی رنگ شده بود و کوشه و کنارها از او بعید شده و اندازها از او دور شده
بود و حس و شعور هر صاحب توهمی از او پوشیده و پنهان بود که پوشیده نبود چه کنه
ذات و حقیقتش از خلق پنهان و آثار او هویدا و ظاهر است یا آنکه در کمال پنهانی نهایت
ظهور دارد و میتوانند که همه اینها بیان احوال آن نام مخلوق باشد بنا بر آنچه در بعضی

از نسخ

از نسخ کافی است از افراد نام نیز بنا بر آنچه در بعضی از نسخها است چون تمام نسخ توحید از
ذکر نامها بجای نام و مؤید او آن است آنچه بعد از این مذکور است که پس آن نام را کلمه تمام و
نحو کاملی کردانید که مشتمل بود بر چهار جزو که هر یک از آن اجزاء نام است با هم که یکی از آنها
پیش از دیگری نبود پس سه نام از آن نامها را ظاهر کردانید بجهت احتیاج خلایق
بسوی آنها و یک نام از آن نامها را محجوب و مستور ساخت و آن نامی است پوشیده از نظر
جمیع خلایق که در خزانه علم خداست که بغیر از او کسی آن را نمیداند و این نامهای سه گانه
که ظاهر شدند آنچه در میانه آنها کمال ظهور دارد لفظ الله است تبارک و تعالی و حق سبحانه
از برای هر یک از این نامها چهار رکن را ملزم و مسخر کردانید پس آنچه مذکور شد دوازده
رکن میشود که از ضرب سه در چهار یا چهار در سه بهم میرسد بعد از آن از برای هر رکنی
از این رکنهای دوازده گانه سی نام را آفرید که هر یک از آنها دلالت میکند بر فعلی از افعال
او که با آن رکنها منسوبند و مجموع سیصد و شصت نام میشود و آن رحمن است و رحیم
ملک و قدوس و خالق و باری و مصور و حی و قیوم و لا تأخذه سنة و لا نوم و علیم
و خبیر و سمیع و بصیر و حکیم و عزیز و جبار و متکبر و علی و عظیم و مقتدر و قادر و سلام و
مؤمن و مهیمن و بارئ و منشئ و بدیع و رفیع و جلیل و کریم و رازق و محیی و ممیت و باعث و
وارث پس این نامها و آنچه از نامهای نیکو بانکوتر آنجناب باشد غیر از اینها تا آنکه سیصد
و شصت نام تمام شود همه این نامهای سه گانه منسوبند و این نامهای سه گانه ارکانند
و آن یک نام مکنون مخزون بواسطه این نامهای سه گانه در ظهور و کمالیت اینها محجوب
و مستور شده و این معنی فرموده خدای تعالی است که قُلِ ادْعُوا اللهَ اَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ اَیًّا مَا
تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی که ترجمه آن گذشت. پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس

از حسین بن عبدالله از محمد بن عبدالله و موسی بن عمر و حسن بن علی بن ابی عثمان از ابن
سنان که گفت از ابو الحسن حضرت امام رضا ع سؤال کردم که آیا خدا پیش از آنکه خلق را
بیافریند بخود عارف بود و خود را میشناخت فرمود بلی عرض کردم که نفس خود را میدید و میا
سخن را میشنوانید یعنی چنانکه یکی از ما نفس خود را می بیند و گاهی با آن محبت میدارد
و او را وعده میدهد که فردا چنین میکنم و آواز از زبان میدهد که چنین کن آنجناب فرمود
چنین نبود حضرت فرمود که باین محتاج نبود زیرا که از نفس خود سؤال نمیکرد و از آن طلب
نمیفرمود آنجناب نفس خویش و نفس آنجناب بود و قدرتش نافذ بود و محتاج باین نبود
که نفس خود را نامی بنامد ولیکن از برای خود نامی چند از برای غیر خویش برگزید
که غیر او او را بآن نامها بخواند زیرا که هرگاه بنامش خوانده نشود شناخته نمیخواهد شد
پس اول چیزی که از برای خود برگزید علی عظیم بود یعنی برتر از همه و عظیم تر از
همه زیرا که آنجناب از همه چیز برتر است و بهمه برتری دارد پس معنیش الله و ذات مقدس
و نامش علی عظیم و آن اول نامهای اوست زیرا که آنجناب بهمه چیزی برتری گرفته • و بهمین
اسناد از محمد بن سنان روایت است که گفت از آنحضرت سؤال کردم از اسم خدا که آن چیست
فرمود صفتی است از برای موصوف یعنی نشانی از برای مسمی • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن
محمد بن عمران دقاق ره گفت که حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن ابی عبدالله از محمد بن
اسمعیل از بعضی از اصحابش از بکر بن صالح از علی بن حسین بن محمد از خالد بن یزید از
عبدالاعلی از حضرت صادق ع که فرمود اسم خدا غیر خدا است تا قول حضرت و نامهای خدا
غیر اوست که در باب یازدهم چند دیگر مذکور شد و چون در اصل معنی تفاوتی نبود لهذا
بذکر آن و حواله در اینجا اکتفا شد • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق

ره گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ابی عبدالله کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن بشر
از ابو هاشم جعفری که گفت در نزد حضرت امام محمد تقی ع بودم که مردی از آنحضرت
سؤال نمود و عرض کرد که مرا خبر ده از پروردگار عالم تبارک و تعالی که او را نامها و صفتها
چندان است در کتابش که قرآنست که آیا آن نامها و صفاتش خود آنجناب است حضرت ابو جعفر
ع فرمود که این سخن دو وجه دارد اگر میگوئی که اینها او است باین معنی که خدا صاحب علم
و کثرت است خدا از این برتر است و اگر میگوئی که این صفات و نامها همیشه بوده اند این
لفظ همیشه دو معنی را احتمال دارد پس اگر بگوئی که همیشه اینها در نزد خدا در علمش
بوده اند و آنجناب سزاوار اینها بوده آری و اگر میگوئی که همیشه تصویر و تعداد حروف
اینها و تقطیع حروف اینها بوده معاذالله پناه میبریم بخدا از آنکه با او چیزی بجز از او
باشد بلکه خدای تعالی بود و هیچ آفریده نبود بعد از آن نامها و صفات را آفرید تا درست
آمیزی باشد در میانه او و آفریدگانش که باینها بسوی او تضرع و زاری نمایند و او را
عبادت کنند و اینها یاد و یادگار او نیند که مردم او را از اموش نکنند و خدا بود و یادی
نبود و آنکه بذکر یاد کرده است خدائیست قدیم که همیشه بوده و نامها و صفات مخلوقات
المعانیند که معانی لغوی و مفهومات عرفیه آنها که نفوس و عقول بیابند آفریده کانند
و مقصود از اینها خدائیست که اختلاف و ائتلاف لایق شان او نیست و جزای نیست که
متجزی و صاحب اجزاء که پاره پاره باشد جمع و پراکنده میشود پس نمیتوان گفت که خدا
چیزیست بهم آمیخته و نه آنکه خدا بسیار است و نه اندک ولیکن خدا قدیم است و نیز
که آنچه غیر از یکی باشد صاحب اجزا است و خدا یکیست و یکتا که جزئی ندارد و او را بیکی
و بسیاری توهم نمیتوان کرد و هر چه جز داشته باشد بیکی و بسیاری توهم شود مخلوقات

کرد دلالت بر اینکه او را خالق هست پس قول تو که خدا توانا است خبر داده که چیزی او را
عاجز نمیکند پس باین کلمه عجز را از او دور نموده و عجز را غیر او قرار داده و همچنین قول تو
که میگوئی خدا دانا است باین کلمه جهل را از او نفی کرده و جهل را غیر او قرار داده و چون
خدا چیزها را نیست و نابود کرداند صورتهای لفظی و معنوی و حروف هجاء و تقطیع آنرا
نیست و نابود کند و کسیکه همیشه عالم بوده منقطع و زایل نمیشود آنرا عرض کرده
که ما چگونه پروردگار خود را سمیع و شنوا نامیدیم فرمود زیرا که آنچه بگوشها دریافته
میشود بر او پنهان نباشد و او را وصف نکردیم بگوشی که در سر تعقل شود و همچنین
او را بصیر و بینا نامیدیم زیرا که آنچه بچشمها دریافته میشود از رنگ و شخص و غیر آن
بر او پنهان نباشد و او را وصف نکردیم بنظر و نگریستن ملاحظه چشم و همچنین او را
لطیف نامیدیم بجهت علمش بچیز کوچک مثل پشه و چیزی که بسیار خورد و آنچه از آن
خوردتر است در موضع نشو و نما با شوق و شکافتن و عقل و خواهش مجامعت نتایج و مهربانی
شدن بر فرزندان خویش و رسانیدن بعضی از آنها از بعضی و نقل کردن آنها خوردنی و آشامیدنی را
بسوی فرزندان خویش در کوهها و بیابانها و در درختها و صحراهای خشک بی آب
و علف پس دانستیم که خالق اینها لطیف است که علم باین امور لطیفه دارد و خالق این
امور لطیفه است بدون چون و چگونگی و جز این نیست که کیفیت و چگونگی از برای مخلوقات
که بچون و چگونه متصف میگردد و همچنین پروردگار ما قوی و توانا نامیده شده نه بقوت
نفس که از مخلوق معروف است بعضی زور و سختی کردن و حمله بردن و اگر قوتش قوت بطش
و سختگیری بود که از خلق معروف است هر آینه تشبیه او بمخلوق لازم میشد و احتمال زیادتی را داشت
و آنچه احتمال زیادتی داشته باشد احتمال نقصان دارد و آنچه ناقص و ناتمام باشد قدیم

نباشد و آنچه قدیم نباشد عاجز بوده و مانده خواهد بود پس پروردگار ما تبارک و تعالی
شبیه و ضد و همتا ندارد و او را چون و نهایت و قطرها نیست حرام است بر دلها که
او را مثل و مصور سازند و بر وهمها و خیالها که او را اندازه نمایند و بر ذهنها
خاطر که هویت و ماهیت او را تصور کنند و بزرگوار و برتر است که هویات و صفات
آفریدگان با آفت و بلیات و شبیهی که در آنها یافت میشود در او باشد و عزیز تر از این است
که علامتها و نشانهای خاکیانی که اینها را از خاک آفریده داشته باشد و برتری
دارد از این برتری بسیار و بزرگ • حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث
کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریا قطان گفت که حدیث کرد ما را بکر بن عبد الله بن
حبیب گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول از پدرش از ابو الحسن عبدی از سلیمان
بن مهران از حضرت صادق جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از
پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود رسول خدا ص
فرمود که خدای تبارک و تعالی را نود و نه نام باشد که عبارت از صد نام مگر یکی هر که
آنها را احصاء کند داخل بهشت شود و آنها الله است و واحد و احد و صمد و اول و
آخر و سمیع و بصیر و قدیر و قاهر و علی و اعلی و باقی و بدیع و باری و اکرم و ظاهر و باطن
و حی و حکیم و علیم و حلیم و حفیظ و حق و حسیب و حمید و حفی و رب و رحمن و رحیم
و ذاری و رازق و رقیب و رؤف و رائی و سلام و مؤمن و مهیمن و عزیز و جبار و متکبر
و سید و سبوح و شهید و صادق و صانع و طاهر و عدل و عفو و غفور و غنی و غیاث
و فاطر و فرد و فتاح و فالق و قدیم و ملک و قدوس و قوی و قریب و قیوم و قابض
و باسط و قاضی الحاجات و مجید و مولی و منان و محیط و مبین و مقیت و مصور و کریم

و کبیر و کافی و کاشف الضر و وتر و نور و وهاب و ناصر و واسع و ودود و هادی
و وفی و وکیل و وارث و بر و باعث و تواب و جلیل و جواد و خبیر و خالق و خیر الناصرین
و دیان و شکور و عظیم و لطیف و شافی • حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی
ره گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابو الصلت عبد السلام
بن صالح هروی از حضرت علی بن موسی الرضا از پدرش از پدرانش از علی علیهم السلام که
فرمود رسول خدا صلعم فرمود که خدای عز و جل را نود و نه نامست هر که با آنها دعا کند و
خدا را بخواند خدا او را جواب دهد و دعایش را استجاب کند و هر که آنها را احصا کند
داخل بهشت شود ترجمه گوید که مؤلف گفته که محمد بن علی بن حسین مؤلف این
کتاب میگوید که معنی قول پیغمبر صلعم که خدای تبارک و تعالی را نود و نه نامست هر که آنها را
احصا کند داخل بهشت شود آنست که مذکور میشود و معنی قول مؤلف که احصای او همان
احاطه بآنها و اطلاع بر معانی آنها است و معنی احصا شمردن آنها نیست و بالله التوفیق
و هر چند که معنی شمردن نیز آمده باشد و در منتخب نیز معنا زیرا بش ذکر کرده و از جمله آنها
شمردن و توانستن و دانستن است و در شرح عده میگوید که احصا احاطه علم است باستقصا
عدد و احصا نیز توانستن و معرفت است و چون مؤلف این نامها را شرح و بیان نموده
اینست که ترجمه آنها را ذکر کنیم تا در خلال عبارتش احتیاج بترجمه نباشد و ترجمه
نامها بطریق اجمال اینست که الله یعنی خدا که بوجوب وجود و جامعیت صفات کمال
مستحق پرستش است و واحد و احد هر دو یعنی یکیست یا اول یعنی یکی و دویم یعنی
یگانه باشد و معنیاه بی انباز است و اول نخستین است و آخر پسین که پیش از او
چیزی و کسی نبوده و بعد از او نیز نخواهد بود و سمیع شنوا است بذات خویش که هر چیز را

میشنود و بصیر بینا است بذات خویش که هر چیزی را می بیند حتی نشانه پای مورچه
بر سنگ خارا در شب تار و آنچه از آن پنهان تر باشد و قدیر چون قادر و مقتدر
یعنی توانا است و در اقتدار شدتی است که در قدرت نیست و قدیر دلالت بر ثبوت
دارد که قادر دلالت بر آن ندارد و چیزی از نفوذ قدرت آنجناب در آن سر باز نمیزند
و طاقت امتناع ندارد و قاهر قهر کننده و شکننده کامها است چون قهار مگر آنکه دویم
دلالت بر مبالغه دارد که اول ندارد و علی بلند مرتبه و اعلی یعنی برتر است و باقی
یعنی پاینده پس مانده از چیزی باشد و همیشه و بدیع بمعنی مبدع است و مبدع از نو
پدید آورنده باشد که بی ماده و علت چیزی را پیدا کند و بارئ با همزه آفریننده
بی مثال سابق و بی بارئ آفریننده از خاک چه عرب از آدم خلق بسیاری را ابرا از خاک
آفریده و میآفریند و اکرم یعنی بزرگوارتر و بخشنده تر است و ظاهر یعنی پیدا و باطن
نهان و داننده نهانیست و حی زنده است همیشه ابدی که هرگز نمیرد و فنا و نیستی بر او
روا نیست و حکیم درست گفتار و درست کردار است که شایسته عیب و نقص در آنچه میکند
و میگوید نباشد و علیم دانای نهان و آشکارا است و چیزی نیست که نداند خواه
جزئی باشد و خواه کلی و حلیم برد بار است و حفیظ چون حافظ یعنی نگاه دارنده
و حق درست و راست و سزاوار بملک و پادشاهی است و حسیب یعنی ضابط و شمارنده است
و حمید ستوده و حفی یعنی مهربان و دانا و رب یعنی خداوند است و پروردگار
آفریننده و مصلح آورنده و بر بمعنی بسیار بخشاینده است بخلق خواه از مومن
و کافر و نیکوکار و بدکار و رحیم نیز بخشاینده بر مومنان است که در عاقبت ایشان را
رحمت خویش تخصیص میدهد و رازق یعنی آفریننده روزی و رازق روزی دهنده است

که همه آفریدگان را روزی میدهد اگرچه آن روزی خورنده در شکم سنگ خاره باشد
و آنجا که عیانست چه حاجت بیانست و رقیب یعنی نگاه دارنده و پاسبانست
و رؤوف یعنی بغایت مهربانست و رائی یعنی بیننده و سلام یعنی مسلّم و مبرّی از همه ناشایست
و ناباییست و مؤمن تصدیق کننده انبیا و رسولان خویش است یا آنکه بندگانش را
از ظلم ایمن داشته که بر کسی ستم نمیکند یا تصدیق مؤمنان میکند در توحید یا همه را
گواهان در آنچه راست گویند و مهیمن ایمن است یا شاهد و گواه بخلائق یا مصدق یا
مأمون الجانبه که خلق از ظلمش ایمن باشند یا رقیب و نگهبان یا قاضی و حاکم یا مهربان
یا رهنما و از ابن کیسان منقول است که تاویل این نام را غیر از خدا کسی نمیداند و عزیز
ارجمند است یا غالب در حکم که هیچکس بوجهی چاره او نتواند کرد و بمعنی بی همتا نیز آمده
و جبّار بزرگوار و کامکار و شکننده کامها است و آنکه شکسته را درست کند و بعضی
گفته اند که جبر کند بندگانش را اگر خواهد و کسی او را عاجز نتواند کرد و بعضی گفته اند
که معنی جبار آنست که دستها باو نرسد و عرب میگوید که نخله جباره یعنی درخت خرمای
بلندی که دستها بآن نرسد و سیّد یعنی مهتر و آقا و بزرگست و سبّوح یعنی پاک از هر بدی
و شهید دانا بهرچه بنده کند و صادق راستگو است و صانع کردگار و طاهر پاک و عدل
چون عادل داد دهنده و عفوّ گذرنده و پوشنده گناه و غفور آمرزنده و غنی بی نیاز
و غیاث فریادرس بندگان و فاطر نو آفریننده و فرد یگانه و فتّاح دادور است و فالق
یعنی شکافنده دانه و صبح و غیر آن و قدیم همیشه بوده و بی پیشی و ملک پادشاهست و خداوند
ملک و همه ممالک از اوست و همه چیز در تحت تصرف و فرمان اوست و قدوس پاک
از هر عیبی و وصفی که لایق نباشد باو و منزه است از همه قبایح و بعضی گفته اند که

و متکبر بزرگوار است و متعالی از همه قبایح و اصل کبریا را اشتقاق از انقیاد است

قدوس

قدوس یعنی مبارکست و بعضی گفته اند که بمعنی مجد است و اشتقاق آن از قدس است
و آن طهارت و پاکی و پاکیزگیست و قوی یعنی توانا و قریب یعنی نزدیک بعلم از همگان
و قیوم پاینده است بوجود دوام و یا قائم بحفظ و اصلاح امر مخلوقات و قابض یعنی
فراگیرنده و باسط یعنی گستراننده و فراخ کننده روزی چنانکه قابض تنگ کننده آنست
و قاضی الحاجات یعنی روا کننده حاجتها که حاجتهای خلق را بر می آورد و مجید یعنی
بزرگوار و مولی یعنی آزاد کننده و سزاوار هر خوبی و دوست و یار و صاحب اختیار بندگان
بغایت انعام کننده و منت نهنده و محیط یعنی دربرگیرنده و بیننده هویدا یا آشکار کننده
و مقیت توانا و گواه و نگهبان و روزی دهنده است و مصور نگاه دارنده صورتهای
که بر وضع که خواسته باشد می نگارد و بعضی گفته اند که یعنی آن متمیز سازنده صورتها
با اختلاف تالیف و ترکیب و کریم نیکوکار و بخشنده و بزرگوار و کرامت بر و گناه
بخش است و کبیر یعنی بزرگوار و کافی بسنده کار و کاشف الضر برطرف کننده ناخوشی
و بدی و بدحالی و زیان و وتر بفتح واو و کسر آن یعنی طاق است و نور یعنی روشنی
و مراد از آن روشنی بخش و رهنما است و وهّاب یعنی بسیار دهنده و بخشنده و ولی
یعنی یاری دهنده و واسع یعنی فراخ عطا و احاطه کننده و دریابنده چیزها
بدانش و ودود یعنی دوست مطیعان و هادی راه راست نماینده که هر کس را
بمطلوب میتواند رسانید و وفی یعنی وفا کننده با آنچه وعده دهد و وکیل یعنی
کاردان و کسی که کاری باو گذاشته شده باشد و وارث میراث برنده چه هر چه بهر که
داده بعد از هر در وجود آنجناب بر میگردد و اصل وارث یعنی باقی است و از اینجا
که وارث را وارث میگویند چونکه بعد از میت مانده و برّ بفتح با و تشدید را یعنی

نیکو کاری باعث یعنی برانگیزنده مردگان چه همه آنها را که در قبرها باشند بیرون
بیاورد و در قیامت ایشان را محشور سازد با مراد فرستنده رسولان با
هر دو و تواب یعنی بسیار توبه پذیرنده و جلیل بزرگ و بزرگوار و صاحب جلال است
و جلال ضد جمال است و صفات حق تعالی بر دو نوع است یکی جمال و دیگری جلال پس
آنچه در آن رفق باشد و لطف آنرا جمال گویند و آنچه در آن قهر و غلبه باشد آنرا جلال
گویند یعنی صفات باطن را جلال نامند و صفات ظاهر را جمال و جواد یعنی صاحب جود
و بخشش و خبیر آگاه هست باسرار بندگان و دانا است بتدابیر و مصالح و افعال ایشان و
خالق آفریدگار است و در وجود آورنده معدومات مقتدر است بقدیر و حکمت و خیر الناصرین
یعنی بهترین همه یاری دهندگان و دیان جزاء دهنده و مالک باشد و شکور یعنی
سپاس گذار و مراد مزد و ثواب دهنده بر سپاس است و عظیم یعنی بزرگ و لطیف
یعنی باریک بین و نیکو کار و یاری کننده و بغایت نازک و یعنی باریک و حضور و بر نهیا شد
و شافی یعنی صحت دهنده و به کننده و مولف بعد از تعداد نامهای حضرت ذو الجلال
بر سبیل اجمال شروع در شرح و بیان آنها نموده میگوید که الله   الله و الاله همان
مستحق عبادت است که بندگی را سزاوار و عبادت درست و حق نباشد مگر از برای
او و میگوید که خدا پیوسته آله بوده باین معنی که عبادت از برای او حق و درست بوده و
از برای همین چون مشرکان گمراه شدند و تعدد کردند با خدایان و دیدند که عبادت از برای
ایشان واجب است آنها را آلهه بر وزن فعله نامیدند که جمع اله است و اصل آن
یعنی لفظ الله الالاهت بوده و آن عبادت است و گفته میشود که اصل آن الاله بوده یعنی
ماله که معبود است گفته میشود که اله الرجل یا لاه الیه یعنی اینجا بسوی او فزع کرده شد

بدان امری که برا او فرود آمده بود و الهه یعنی آمرزد او را پناه داد و مثال آن از کلام
عرب امام است که بمعنی مؤتم به است یعنی مقتدی که با او اقتدا شده باشد پس و
همزه در آن جمع شد در ضمن کلمه که استعمال کردن ایشان آنرا بسیار بود و باین جهت
آنرا گران شمردند و همزه اصلی را انداختند زیرا که ایشان در آنچه باقی مانده بود دلیلی
بر آن یافتند بعد از آن دو لام جمع شد که اول آنها ساکن بود پس آنرا در لام دیگر ادغام
کردند و در وقتی که میگوئی الله لام مشددی شد سیبویه گوید که بنابر آنکه اصلش الاله
بوده همزه مکسوره که بعد از الف و لام تعریف است افتاده و بنابر آنکه الالاه بوده تا در آخر
که در وقف بها میشود نیز افتاده و سخن در این لفظ جلاله بحسب اصل و معنی و اشتقاق و لغت
بسیار است که این رساله گنجایش همه آنرا ندارد از آنجمله قاضی میبدی در شرح دیوان امیر مؤمنان
تم گفته که اصل الله الاله بوده همزه را انداخته اند و حرف تعریف را عوض ساخته اند و لام
اصلی ادغام کرده اند و مشتق است از اله یاله الاهة و الوهیة ای عبد و ابن عباس رضی الله عنهما
ویذرک و الاهتک ای عبادتک و بعضی گفته اند اله یاله الها اذا تحیر چه ارباب کشف
و اصحاب تفکر در معرفت او عز شأنه متحیر شدند یا از اله اذا فزع چه آنحضرت پناه اهل فزع و
ملجاء صاحب جزع است یا از الهت بالمکان اذا اقمت به قال الشاعر الهنا بدار ما تبین
رسومها کانها حق ثابت مدام و باقی قائم است یا از اله الفصیل اذا ولع بامه چه سائر اهل
عالم ملک و عبادالله بحضرت او تضرع و ابتهال کنند یا از وله اذا تحیر و تخبط عقله چه اهل
حیرت در شان او حیرانند از نیکه اصل او وله بوده چون کره بعد از ثقل بود قلب کردند الهمزه
چنانکه در اشاح و وشاح یا از وله یعنی سکنت بحضرت آنحضرت مطلوب موافق و مناسب
در عرب صدق تحقیق نشود است یحبهم و یحبونه و الذین آمنوا اشد حبا لله یا از لاه یلیه

لیها ولاها انا احتجب اولم تقع چه محجوبست از ابصار و لا تدرکه الابصار واو ارفعست
ذاتدائم و علو صفات لازم و بعضی گفته‌اند الله سریانی معربست و در اصل لاها بود الف
اخر افتاد و حرف تعریف آمد **واحد** احد معنیش آنست که آنجناب فی حد ذاته واحد
که صاحب ابعاض و اجزاء و اعضاء نیست و اعداد و شمارها و اختلاف او روا نباشد
زیرا که اختلاف چیزها از آیات و علامات وحدانیت اوست از آنچه بواسطهٔ آن بخویشتن دلالت
کرده و گفته میشود که خدا همیشه واحد بوده و معنی دویم آنکه آنجناب واحدیست که او را
نظیر و مانندی نیست و چیزی در معنی وحدانیت با او شرکت نمیکند زیرا که هرکس که او را
نظیر و همتا باشد فی الحقیقه واحد نباشد و گفته میشود که فلانی واحد و یگانهٔ مردمست
یعنی او را نظیری نیست در آنچه بآن وصف میشود و خدا واحد است نه از عدد و شماره زیرا
که خدای عز و جل در اجناس شمرده نمیشود و لیکن خدا واحدیست که او را نظیری نیست و بعضی
از حکماء در واحد و احد گفته‌اند که چنان نیست که گفته که هیچ واحدی را که او ستوده است و اول
کردی یا او نیست بعد از آن همه خلائق را اختراع فرموده در حالتی که بیکدیگر محتاج اند
و واحد از جملهٔ عدد است در حساب که پیش از آن چیزی نیست بلکه آن پیش از جمله است
و واحد بموضع کلمهٔ اثنا اراده ثانی یا ایه یاده کنی چیزی در آن زیاد نشود و از آن چیزی کم
نگردد میگوئی که یک در یک یکیست پس چیزی بر آن نیفزود و لفظ از واحد متغیر شد پس
دلالت کرده بر اینکه خدا چیزی پیش از او نیست و هرگاه دلالت کند بر اینکه چیزی پیش از او
نیست دلالت میکند بر اینکه او محدث و موجد یعنی پدید آورندهٔ همه چیز است و هرگاه او
منشیء شیء باشد که هر چیزی را انشا کند دلالت میکند بر اینکه چیزی بعد از او نیست چون
پیش از او چیزی نباشد و بعد از او چیزی نباشد اوست که در ازل یگانه بوده و همیشه

موضوان

ستوده است و از برای همین گفته شد که واحد ما احد و در احد خصوصیتی است که در واحد
نیست میگوئی که واحدی در اینجا نیست و روا باشد که واحدی از جنبندگان یا مرغان
یا وحشیان یا انسان در این خانه باشد پس واحد بعضی از مردمان و غیر مردمان باشد
و چون میگوئی که احدی در اینجا نیست مخصوص آدمیانست نه سایر آنها و احد ممنوع است
از دخل در ضرب و عدد و تقسیم و در چیزی از حساب و او باحدیت متفرد و تنها است و
واحد منقاد است از برای عدد و قسمت و غیر این و داخل در حساب است میگوئی که واحد
و اثنان و ثلثه یعنی یک و دو و سه پس اینک عدد و قسمت است و واحد علت عدد است
و آن از عدد بیرون است و عدد نیست و میگوئی که واحدی در اثنین یا ثلثه و مافوق آن یعنی
یک که ضرب شود در دو یا سه و آنچه زیر و بالاتر از آنست و از قسمت میگوئی که واحدی در میان
دو یا سه هر یک از دو را یکی و نصف و از سه را ثلثی و این قسمت است و احد در همهٔ اینها
ممتنع است گفته نمیشود که احد و اثنان و نه احدی در احد و نه واحدی در احد و گفته نمیشود
که احدی در میانهٔ دو و احد و واحد و غیر اینها از این الفاظ همه از وحدت یعنی تنهائی
مشتق آید و از آن بیرون آمده اند **صمد** صمد معنیش سید و مهتر است و هرکه چیزی این
معنی دارد و معنیش اینست او را روا باشد که بگوید خدا همیشه صمد بوده و سیدی را که
در میان قومش مطاع باشد و چنان باشد که یاری او را بدون او بجا نیاورند صمد میگویند
و شاعر گفته است که • علونه بحسام ثم قلت له • خذها حذیف فانت السید الصمد • یعنی
بلند نمودم او را شمشیری چنان ساختن پس گفتم او را که بگیر این ضربت را ای حذیفه که توئی
بزرگی که مطاعی و این شعر از شداد بن معویه است که در باب حذیفة بن بدر گفته و شداد
اینرا از روی استهزاء و ریشخند بحذیفه گفت چنانکه فرشتگان بنمرود گفتند خدا از روی

رنجیدند بگناه کار میگویند که ذُق اِنَّکَ اَنْتَ الْعَزِیزُ الْکَرِیمُ یعنی ازآنکه بقهر و عنف
او را گرفته و در میان جهنم کشیده و آب جوش بر سرش ریخته اند که بدنش بآن گداخته
شود و ترجمه آیه اینست که بچش و این عذاب را بکش به درستی که تویی عزیز کرامی
و بزرگوار و صمد یعنی دو معنی باشد و آن اینست که صمد محمود الیه و مقصود است
در حوایج که تمام خلق در آنها و جمیع امور بسوی او قصد میکنند گفته میشود که صمدت صمد
هذا الامر یعنی قصدت قصده و هر که بسوی این معنی رفته او را جایز نباشد که بگوید
خدا همیشه صمد بوده زیرا که او خدای عز و جل را بصفتی از صفات فعلش وصف کرده و او
نزد درست گفته و صمد کسی است که جسم نیست و الخاوی ندارد و مؤلف میگوید که دو معنی
صمد در تفسیر سوره قل هو الله احد در این کتاب چند معنی دیگر را اخراج کردم که اعاده آنها
در این باب درست ندانستم **الملک الحق** ملک و حق یعنی این دو نام آنست که خدا اول است
بی آغاز و ابتدا و آخر است بدون پایان و انتها **سمیع** سمیع معنیش آنکه هرگاه مسموعی
که قابل شنیدن باشد یافت شود آنرا شنونده باشد و معنی دویم آنکه شنونده دعا و مستجاب
کننده آنست و اما سامع که یعنی شنونده است بسوی مسموعی متعدی میشود و موجب
وجود آنست و این معنی لفظ که یعنی همیشگی باشد در او نبوده باشد و خدای عز و جل بخودی
خود سمیع است **بصیر** بصیر معنیش اینست که هرگاه مبصرات باشند که آنها را توان دید
خدا آنها را بیننده باشد و از برای همین جایز است که گفته شود که خدا پیوسته بصیر و بینا
بوده و جایز نیست که گفته شود که پیوسته مبصر و بیننده بوده زیرا که آن بسوی مُبصری
متعدی میشود و موجب وجود آنست و بصارت بفتح ذکر یافته در لغت مصدر بصیر است
بمعنی بینا شدن و دانا شدن گفته میشود که بصر بصارة یعنی بینا باشد بینا شدنی

وضم صاد بصُر و کسر آن هر دو جایز است که بوزن کرُم و فرح باشد و خدای عز و جل
بخودی خود بصیر است و وصف ما که آنجناب تبارک و تعالی را باین وصف میکنیم که سمیع
و بصیر است وصف کردن ما نیست باینکه آنجناب عالم است یعنی مراد ما از سمیع و بصیر عالم
نیست چنانکه بعضی گمان کرده اند که این دو صفت بعلم برمیگردد بلکه معنیش آنچیزیست که
ما آنرا بنفس و اسم ادراک بودن و این صفت صفت هر زنده ایست که آفت و ناخوشی
با او نباشد **مدبر و قاهر** مدبر و قاهر یعنی این دو نام آنست که چیزها امتناع از او ورا
طاقت ندارند و از جمله آنچه لغزا تأبید میکند اتفاق در آنها است و ظاهر اینست که این
کلام تصحیف و غلط باشد بقرینه آنچه بعد از این میآید و بعضی گفته اند که دو کسر است
که فعل از او صحیح باشد و میتواند که کاری را بکند هرگاه در حکم ممنوع نباشد و قهر غلبه است
و قدرت مصدر قول تو است که گویی قدر قدرة یعنی مالک شد و هو قدیر و قادر و مقتدر
یعنی پس او که فاعل فعل است هر یک از قدیر و قادر و مقتدر بر او اطلاق میشود باتفاق
که در ترجمه نامها مذکور شد معنیش برآنچیز یافت شده و اقتدار بر ایجاد آن همان قهر و غالب
بودن او است آنها را و خدای عز ذکره موجود که مالک یوم الدین یعنی خداوند روز جزا و روز
جزا هنوز موجود نشده و گفته میشود که خدای عز و جل قاهر است که همیشه بوده و معنیش
آنست که چیزها امتناع از او و از آنچه انفاذ و اجراء آنرا در آنها اراده دارد طاقت ندارند
و پیوسته بر آنها مقتدر بوده و حال آنکه موجود نبوده اند چنانکه گفته میشود که مالک یوم الدین
و روز دین که روز قیامت است موجود نشده **مترجم گوید** که این تفسیر بنابر آنست که یوم
الدین که مضاف الیه مالک است مفعول به و علوک باشد نه آنکه ظرف باشد و از روی
اتساع بسوی آن اضافه شده باشد یا حذف مفعول به یعنی مالک امور در روز جزا چنانکه

مفسران گفته‌اند و عجب از ایشان که هیچیک وجه اول را ذکر نکرده‌اند با آنکه آن در تفسیر
امام ع در اول مذکور است و لفظ آیه در این معنی کمال ظهور دارد **علی** علی معنیش نامی
پس خدای علی خداوند علو و علاء و رفعت یعنی صاحب قدرت و قهر و اقتدار است که گفته میشود
که علا الملك علوا یعنی بزرگوار و غالب شد پادشاه و بر بالای زبردستان بر آمد و در باب
هر چیزی که بلند شده باشد گفته میشود که علا یعلو علوا و علا یعلی علاء و معلاة یعنی
هم جای کسره واسته در کتب لغت آنرا بکسر شرف و بزرگواری تفسیر کرده‌اند و آن از
معالی است و علو هر چیزی بضم عین و خفض آن یعنی ضم و کسر و بفتح آن نیز اعلا و برتر است و
فلانی از علیه مردمانست و آن اسم است و در صحاح جوهری مذکور است که گفته میشود که
فلانی از علیه مردمانست و آن جمع رجل علی است یعنی مرد بزرگوار بلند مرتبه مانند صبی
و صبیه یعنی کودك و کودکان و علیه بالا خانه است و در قاموس مذکور است که علیه مردمان
و علی ایشان بکسر و ضم معظم ایشانست و معنی ارتفاع و بلند شدن و از جا بر آمدن
و بالا رفتن و فرود آمدن از خدای تبارك و تعالی منفی و دور شده و معنی دویم آنکه آنجناب
برتری دارد یعنی متعالیست از امثال و همتایان و از آنچه وسوسهای جاهلان در آن
فرو رفته و فکرهای گمراهان بسوی آن انداخته شده پس آنجناب علی و بزرگوار و متعال
از آنچه ستمکاران میگویند برتری بزرگ و اما اعلی پس معنیش علی و قاهر است و قول
خدای عز و جل بموسی ع که لا تخف انك انت الاعلی اشاره باین میکند و ترجمه آیه اینست که
مترس از آنچه تو را در وهم انداخته که کار و بار ساحران درهم خواهد شکست و از لشکر غالب
و منهزم بخاص و عام پوشیده نخواهد گشت بدرستی که تو غالبتر از ایشان یعنی غالب بر ایشان
و البته غلبه تو را خواهد بود و همه ایشان مغلوب تو خواهند شد و همچنین قول خدای عز و جل

در تحریص

در تحریص و ترغیب مؤمنان بر کارزار که ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین
یعنی و سستی مکنید و ضعف مورزید در کارزار و اندوهناك مباشید از جراحاتی که بشما
رسیده و حال آنکه شما غالب و منصور خواهید شد بر ایشان و با شما برترانید بحسب
رتبه و شما بر حقید و ایشان بر باطل و کشتگان شما در بهشت‌اند و از ایشان در قعر
دوزخ اگر هستید که و بیگانگان و ایمان آورده باشید بوعده حق که فرموده و ان جندنا لهم
الغالبون یعنی و بدرستی که لشکر ما که مؤمنانند ایشانند که غالبند و قول خدای عز و جل
ان فرعون علا فی الارض یعنی بدرستی که فرعون برتری جست و تکبر کرد در زمین مصر یعنی
غلبه کرد ایشان را و بر ایشان مستولی شد و شاعر در این معنی گفته که فلما علونا واستوینا
علیهم ترکناهم صرعی لنسر و کاسر یعنی پس چون غالب شدیم و مستولی گردیدیم بر ایشان
گردانیدیم ایشان را افتادگان از برای کرکس و عقاب و معنی دویم آنکه آنجناب از امثال
و همتایان متعالی یعنی منزه است و دوری دارد چنانکه فرموده که تعالی عما یشرکون
یعنی برتری دارد از آنچه شریك میآورند **باقی** باقی معنیش پاینده و موجود بدون
حدوث و فنا است و بقاء ضد فنا است و فنا که بقیتی یابد بقاء یعنی هستی است
میگوئی بقی الشیء بقاء یعنی این چیز باقی ماند مانده و گفته میشود که ما بقیت منهم باقیة
ولا وقتهم من الله واقیة یعنی هیچ نفس باقی مانده از ایشان باقی نماند و هیچ نگاه دارنده
ایشان را از خدا نگاه نداشت و دائم در صفات خدا نیز همان باقی است که هلاك نمیشود و فنا
ندارد **بدیع** بدیع یعنی مبدع بدایع یعنی مخترع تازهها و پدید آورنده چیزها است بی
و جبر مثال پیروی کردن و آن فعیل بمعنی مفعل بوزن محسن است چون قول خدای عز و جل
عذاب الیم و معنی آن مولم است یعنی عذابی درد آورنده و بعضی مردمان گفته‌اند و عرب میگویند

کرهزب و تجمیع و معنی آن موج است یعنی نزدیک در آینده و شاعر در این معنی گفته که
• امن ریحانة الداعی السمیع • یؤرقنی واصحابی هجوع • معنی آن داعی سمیع است یعنی خواننده
شنواننده و ترجمهٔ شعر اینست که آیا کسی که میخواند خوانندهٔ شنواننده است بیخواب و بیدار
میکند مرا و حال آنکه اصحاب و یاران من خفتگانند بدیع بکسر با و سکون دال چیزی است
که اول باشد در هر امری یعنی تازه و نو و از آنست قول خدای عز و جل ما کنت بدعا من الرسل
یعنی بگو که نیستم تازه رسیده از پیغمبران یعنی من اول کسی نیستم که به پیغمبری مبعوث
شده باشم چه پیش از من پیغمبران بوده اند پس من اقتدا با ایشان نموده ام و آنچه ایشان
امتان خود را بآن دعوت میکرده اند من نیز شما را بآن میخوانم و هر معجزه که بآن مأمور میشوم
شما میدانم و هر معجزه مأمور و قدرت ندارم پس چرا منکر پیغمبری من شده اید بدعت نام آنچیزی است
که اختراع شده و از نو پیدا شده باشد خواه از دین و خواه از غیر آن و شاعر در این معنی
گفته است که • کأن لم تغنوا للتی • و لم یک فیها بعد • تکلف عن الحجر بعوضه • کما
حط من ماء سبعه • ماحری ثلثه العها • و تسع ماابها الهامرعه • یعنی کجهای دست نو
آفریده شده اند از برای بخشش و نیستند آنها چیزی تازه پس بلکه از خوی کریمند شده چنانکه
فرزند بخت اند صحف را و کف دیگر رسید تا هر از آن در بخشد آفت رسید بجای که روشن است
از برای آن مکفنه میشود کرام بدیعی را آوردی یعنی کار مخترع عجیبی کردی بارئ بارئ
معنیش آفت که خدا بارئ برایا یعنی خالق خلائق و آفریدگار آفریدگان است گفته میشود که •
برأهم یبرؤهم یعنی خلقهم یخلقهم و بریه خلیقه و مخلوقات است و بجز یعنی بریئة همزه آمده
و آن فعیله بمعنی مفعوله است از برو همزهٔ آن از باب تخفیف بیاء قلب شده و بعضی گفته اند
که بلکه آن مأخوذ است از بری العود یعنی چوب را تراشیدم و از جملهٔ ایشان کسی است که گمان

دارد

دارد که آن مشتق از براء بفتح با باشد و آن خاک است یعنی ایشان از انعام آفریده و گفته اند
که از برای همین همزه داده نمیشود و این مختصر بوده است بقرائت نافع و ابن ذکوان که هر دو در سورهٔ
لم یکن هر دو لفظ البریه را بهمزه خوانده اند و دیگران بیا میخوانند و ظاهر اینست که مشتق
منه هر دو قراءت یکی باشد اگر چه غیر آن از آنچه مذکور شد نیز احتمال دارد اکرم اکرم
معنیش کریم است نه کریم تر و گاهی افعل بمعنی فعیل می آید مثل قول خدای عز و جل وهو
اهون علیه یعنی و آن که مراد باز آوردن و زنده کردن است بعد باشد در بار دوم اهون برای آنکه
یعنی سهل و آسان است برای او و بعضی گفته اند که معنی آسانتر است اما مراد در آنچه واجب
را ممتنع است دور نمودن گمان اعاده و باندازه در نیاید و قیاس میشود با اصول ایشان و معقول
ایشان آنرا اقتضا میکند زیرا که هر که از ما صنعت چیزی را اعاده کند در دو بار ... با
اسهل و آسانتر باشد از انشاء و ایجاد آن و از برای کار دیگر عذر میخواهند که گاه در بعضی
از آنچه آنرا انشاء میکند تخطئه شود که اول کار او است و هرگز نکرده و امثال این و
مکرر است که اهون افعل صفت باشد یعنی هین و آسان نه افعل تفضیل که در آن تفضیل
بآن استشهاد شود و مثل قول خدای عز و جل لا یصلیها الا الاشقی یعنی در نیاید در آن
آتش بطریق دوام و لزوم مگر اشقی و قول الجناب و سیجنبها الاتقی یعنی دور باشد که
دور کرده شود از آن آتش اتقی و مقصود در اشقی با تقی شقی و تقی است یعنی بدبخت
و پرهیزکار نه بدبخت تر و پرهیزکار تر زیرا که هر بدبختی در آن داخل میشود و هر پرهیزکاری
از آن دور کرده شود و بدبخت ترین بدبختان بعد آمدن در آتش اختصاص ندارد چنانکه
پرهیزکار ترین پرهیزکاران بنجات ... اختصاص ندارد و بعضی گفته اند که مراد دو شخص
مخصوص اند و شاعر در این معنی گفته است که • ان الذی سمک السماء بنی لنا • بیتا دعائمه اعز واطول •

یعنی بدرستی که آنکه بلند گردانید آسمانها را بنا گذاشته از برای ما خانه را که ستونهایش
عزیز و باعزت و در از تر باد دارانست **ظاهر** ظاهر آنکه چند ظاهر است بآیات و علامات
خویش که آنها را آشکار نموده از شواهد قدرت و آثار حکمت و بینات حجتش که همه خلق
از پدید آوردن خردتر آنها و ایجاد آسانتر و کوچکتر آنها در نزد ایشان در مانده اند چنانکه
خدای عز و جل فرموده که إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ
یعنی بدرستی که آنانرا که میخوانید و میپرستید غیر از خدا هرگز نیافرینند مگسی را با وجود
خوردی که دارد و اگر چه اجتماع کنند و اتفاق نمایند از برای آفریدن آن پس چیزی
از خلق خدا نیست مگر آنکه در آن شاهدی از برای اوست بر وحدانیتش از همه جهاتی
که دارد و خدای تبارک و تعالی از وصف ذاتش اعراض فرموده پس او بآیاتش ظاهر و
بذاتش محتجب است و معنی دویم آنکه خدا ظاهر است یعنی غالب و قادر است بر آنچه میخواهد
و از اینست قول خدای عز و جل فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ یعنی پس قوت دادیم آنانرا که ایمان
آورده بودند بعیسی به رسالت و عبودیت او و تصدیق کرده بودند بر دشمنان ایشان
که بیرون بودند او را از برای خدا و یا الوهیتش قائل بودند پس گشتند آن مؤمنان ظاهران
یعنی غالبان بر ایشان در مجادله و محاربه با تصدیق محمد ص بانکه عیسی کلمة الله و روح
الله است **باطن** باطن معنیش آنست که خدا از خیالها باطن و پنهان شده پس او
باطن است باحاطه که چیزی دور او گرفته باشد چه هیچ محلی با او احاطه نمیکند زیرا
که او فکرها و اندیشهها را پیش شده پس آنها از او دور شده اند و معلوم را سبقت گرفته
پس با او احاطه نکرده و حجابها را در گذشته پس بکنه او نرسیده اند و دیدها از او حیران
و خیره شده اند پس او در نیافته اند پس او باطن هر باطنی است و محتجب هر محجبی که بالذات

باطن

باطن و بآیات ظاهر شده پس او باطن است بدون حجاب و ظاهر است بی نزدیکی و قرب
و معنی دویم آنکه خدا باطن هر چیز است یعنی آگاه است بینا با آنچه پنهان میکنند و
آنچه آشکار مینمایند و بهر چه آفریده و بطانه مرد که اصل آن بمعنی آستر جامه باشد
دوست و صاحب سر او است از توهم که ایشان را در دخله کار خویش که بهم آمیخته و
بر ایشان پنهان باشد داخل میکنند و ایشان او را در آن داخل میکنند و معنی آن اینست
که خدا دانا است بنهانیهای ایشان نه آنکه آنجناب عز و جل باطن و پنهان میشود در
چیزی که او را بپوشاند **حی** حی معنیش آنست که خدا تعالی آنکه کارها را
سرمیزند و تدبیر آنها میفرماید و او زنده است بوجودی خود کردن و بنیتی برای او روا
نباشد و بجوهری که بآن زنده باشد احتیاج ندارد **حکیم** حکیم معنیش آنست
که خدا عالم است و حکمت در لغت علم است و از اینست قول خدای عز و جل يُؤْتِي
الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ یعنی میدهد خدا حکمت را بهر که میخواهد از کسانیکه طالب ارشاد
و حکمت علمی است که بآن میان القای رحمانی و وسوسه شیطانی تمیز توان کرد و بعضی
از اینها گفته اند و معنی دویم آنکه خدا المحکم و استوار کار است و افعالش محکم و متقن
و استوار است از فساد و تباهی و فقد حکمته و احکمته و لغتان و هر دو بیک معنی است
که آنرا استوار و منع از فساد کردم و حکمه لجام بفتح حاء و کاف و آنچه چیزیکه احاطه
میکند بکام حیوان یعنی حلقه آهنین کرد دهنه لجام کند باین نام نامیده شده زیرا
که آن حیوانرا از روان شدن بسختی منع میکند **علیم** علیم معنیش آنست که خدا
بوجودی خود دانا است و نهانیها را میداند و بر اندیشها گرد و خاطر گذرد اطلاع دارد
و هیچ نهانی بر او پنهان نباشد و همسنگ ذره از او دور نشود چه چیزها را دانسته

پیش از حدوث آنها تعالی از آنکه آنها را احداث فرموده و نهان و آشکار و ظاهر و باطن
آنها را دانسته و در علم آنجناب عز و جل بچیزها بخلاف علم خلق دلیل است بر اینکه
او تبارک و تعالی بخلاف ایشانست در همه معانی ایشان و خدا دانا است بخودی
خود و دانا کسی است که کار محکم و متقن یعنی استوار آرا و درست باشد پس گفته نمیشود که آنجناب
چیزها را بعلم و دانش میداند چنانکه قدیمی غیر از او با او ثابت نمیشود بلکه گفته
میشود که او ذاتی است دانا و همچنین در همه صفات ذاتش گفته میشود **حلیم** حلیم معنیش
اینست که خدا بردبار است از کسانی که او را نافرمانی کرده اند و عقوبت و بلا خواست
خویش بر ایشان تعجیل و شتاب نمیکند **حفیظ** حفیظ حافظ است و آن فعیل بمعنی
فاعل است و معنیش آنکه خدا چیزها را حفظ میکند و بلا و زحمت را از آنها میگرداند
و بحفظ وصف نمیشود بنابر معنی علم زیرا که ما بحافظ وصف میشویم بحفظ قرآن و علوم
بر وجه مجاز زیرا که از آن اینست که ما هرگاه آنرا دانستیم از ما غیر و فراموش نمیکنیم چنانکه
هرگاه چیزی را حفظ کردیم فراموش نمیکنیم **حق** حق معنیش محق است یعنی بحق و خدا
بآن وصف میشود از روی توسع زیرا که آن مصدر است این چون قول ایشان غیاث
المستغیثین است که بمعنی این میآید و معنی دویم آنکه بآن اراده میشود که عبادت خدا
حق است و عبادت غیر او باطل و قول خدای عز و جل ذلک بان الله هو الحق و ان ما
تدعون من دونه الباطل اشاره باین میکند و ترجمه آیه آنکه این سعت علم و شمول
قدرت و عجایب صنع بسبب آنست که خدا او است حق یعنی ثابت در ذات خود و واجب
در جمیع جهات الوهیت خود و بسبب آنکه آنچه را میخوانند مشرکان یا آنچه مشرکان
میخوانند و میپرستند غیر از خدا باطل و ناحق است و آن گفته که یعنی باطل و بیهوده

وناپود

و ناپود میشود و مرید و مادر برای کسی ثواب و عقابی را مالک نمیشود **حسیب** حسیب
معنیش اینست که خدا هر چیزی را احصا کننده است که بآن دانا است و چیزی بر او پنهان
نباشد و معنی دویم آنکه خدا محاسب است از برای بندگانش که ایشان را باعمال ایشان
محاسبه میکند و ایشان را بر آنها جزاء میدهد و آن فعیل است بر معنی مفاعل بفتح
سیم مثل جلیس و مجالس یعنی همنشین و معنی سیم آنکه او کافی است والله حسبی و حسیب
یعنی خدا مرا بس و کفایت میکند واحسبنی هذا الشیء یعنی این چیز مرا بس بود واحسبته
یعنی با او دادم تا آنکه گفت مرا بس است و از اینست قول خدای عز و جل جزاء من ربک
عطاء حسابا یعنی جزا داده شدند این پرهیزکاران جزاء داده از پروردگار تو بخششی
حساب یعنی کافی و وافی یا بر حسب اعمال ایشان **حمید** حمید معنیش محمود است و آن
فعیل بمعنی مفعول است و حمد نقیض ذم و ضد نکوهش است و گفته میشود که حمدت
فلانا یعنی فلان را حمد کردم هرگاه فعلش را بپسندی و آنرا در میان مردم منتشر سازی
حفی حفی معنیش عالم است و از اینست قول خدای عز و جل یسئلونک کانک حفی
عنها یعنی سؤال میکنند ترا از ساعت که قیامت است که گویا تو دانائی بوقت آمدن آن
و معنی دویم آنکه او لطیف است و حفاوت بکسر حاء چون حفاوت بفتح و کسر آن مصدر
حفی است یعنی مهربانی کردن و مبالغه در پرسش حال کسی کردن و لطیف کسی است که بعنا
مهربانست بنیکی و تلطف کردن با تو و در آن مبالغه دارد و بنابر بعضی از نسخ توحید
معنی آنست که با تو نیکی و لطف میکند **رب** رب مالک است و هر که چیزی را مالک
شود رب آنست و از اینست قول خدای عز و جل که از یوسف حکایت میکند که بساقی
گفت که ارجع الی ربک یعنی برگرد بسوی رب خود یعنی بسوی آقا و مالکت و گوینده

که مراد از آن صفوان بن امیه است در روز غزوهٔ حنین که موضعی است در میان مکه و طائف
در وقتی که ابوسفیان بن حرب در زد و جولان و کشتی که از مسلمانان واقع شد گفت بخدا
قسم که هوازن غالب شدند با بوسفیان گفت که خاک بدهان لان یربنی رجل من قریش
احب الی من ان یربنی رجل من هوازن و چنین اراده داشت که هر آینه اگر مردی از قریش
مرا مالک شود و رب و مالک من گردد دوست ترست در نزد من از آنکه مردی از هوازن
مالک من شود و از برای هیچ آفریده رب با الف و لام نمیگویند زیرا که الف و لام دلالت
بعموم دارند و جز این نیست که از برای آفریده میگویند که رب فلان چیز یعنی اضافه [illegible]
میشود زیرا که او عز آنرا مالک نیست پس نسبت داده میشود بسوی چیزی که آنرا مالک باشد
و ربانیون نسبت داده شده اند بسوی تا آله یعنی تعبد و عبادت از برای رب در معنی ربوبیت
از برای او و ربیون آنانند که با پیغمبران علیهم السلام صبر کردند ترجم گوید که در شرح
علة لغت مذکور است که ربیون علما اند و مفردش ربی بعد از جنی است و بعضی
گفته اند که جماعتها بند و ربانیون فقها و اشراف اند و مفرد آنها ربانی است و ابن اعرابی
گفته است که ربانی آنست که درجه و پایه اش در علم عالی و بلند باشد و قول خدای تعالی
کونوا ربانیین ربانیون ارباب علم اند که میدانند و عمل میکنند بآنچه میدانند و اصل
آن از ربت است یعنی بعد ربیدن زیرا که ایشان علم را میپرورند و بعضی از اهل علم گفته
که ربانیون دانایان بحلال و حرام اند رحمن رحمن معنیش خدائیست که رحمتش بر بندگانش
واسع است و ایشانرا روزی و انعام بر ایشان نعیم میدهد و گفته میشود که آن نامیست
از نامهای خدای تبارک و تعالی کرده که کتابها ذکر شده و او را در آن همتائی نیست و [illegible]
میگویند و در رحمن نمیگویند زیرا که رحمن تند است بر کشف بلوی و دیدن نعمت دارد در رحیم

خلقش

خلقش بر آن مقدرت ندارد و گروهی تجویز کرده اند که مردم را رحمن بگویند و از آن غایت و
نهایت در رحمت را اراده نموده اند و این خطا است و رحمن رحمن است بهمهٔ عالم و رحیم
بمؤمنان مخصوص است رحیم رحیم معنیش اینست که خدا رحیم است بمؤمنان که ایشانرا
در عاقبت ارشان برحمت خود مخصوص میسازد چنانکه خدای عز و جل فرموده و کان
بالمؤمنین رحیما یعنی و بود خدا بمؤمنان مهربان هست و خواهد بود و رحمن و رحیم دو اسمند
که مشتق اند از رحمت و بر وزن ندمان و ندیم اند که بمعنی همه مصحب اند و معنی رحمت نعمت است
و دوام نعم چنانکه خدای تعالی برسولش ص فرموده که وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ یعنی
و نفرستادیم ترا مگر رحمت و بخشایشی از برای عالمیان یعنی نعمت بر ایشان و معنی رحمت
رقت و دلسوزی نیست زیرا که رقت از خدا منفی است و جز این نیست که رقیق القلب از مردمان
که او رحیم باشد نامیده شده بجهت بسیاری یافت شدن رحمت از او و گفته میشود که چه
نزدیکست رحم تو از من نامیده هر گاه صاحب رحمت و نیکی باشد و رحمت یعنی رحمت است و گفته
میشود که او را رحم کردم برحمتی و رحمتی یکمعنی ذارئ ذارئ معنیش خالق است گفته میشود
که ذرأ الله الخلق و برأهم یعنی خدا ایشانرا آفرید و بعضی گفته اند که ذریه یعنی فرزندان
و فرزندان ایشان نامش مشتق از آنست که با کرا ایشان بسوی آن نسبت داده اند که ایشان خلق خدای
عز و جل اند که ایشانرا از مردم آفریده مستثنی [illegible] بترک همزهٔ آسند چراکه در اصل ذرئه بوده با
ذریئه بر وزن فعوله یا فعیلة بفتح فاء بوده و جز این نیست که همزه را در این مذهب ترک
کرده اند با آنکه آنرا بیاء قلب نموده اند بجهت بسیاری تردد آن در دهانهای ایشان چنانکه
همزهٔ بریه و بری بمعنی بیزار و امثال آنرا ترک کرده اند و از جملهٔ ایشان کسی است که گمان
میکند که ذریه مشتق از ذرو است یا از ذرت یا هم است و اراده دارد که خدا ایشانرا بسیار

کرده ودر زمین پراکنده نموده پراکنده نمودن بعنایت چنانکه خدای عز وجل فرموده که وَبَثَّ
مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً یعنی وپراکنده کرد وظاهر کردانید از آدم وحوا بطریق توالد
وتناسل مردان بسیار وزنان فراوان را **ذرءکم کرده** کرد ذرء بفتح دال وسکون را وچون
ذرء بهمزه یعنی آفریدن است واما ذری بیاء در لغت ندیدیم ودر آن قول نا الهی هست که
مشتق اند ذر یعنی تفریق است زیرا که خدا ایشانرا در زمین متفرق کرده وبنابراین یعنی
میشود که اندر یعنی پراکندن باشد یا مشتق است اندر یعنی مورچه سرخ زیرا که خدا
خلق را از صلب آدم بیرون آورد در حالی که مانند مورچکان بودند در هنگامی که ایشانرا
بر نفسهای خویش گواه کرد ایشانرا عالم ذر میگویند بنابراین دو وجه وزن آن فعلیة
یا فعوله بضم است اگر اصلش ذرروه باشد بعد از سیم حرف واو بیاء وضمه راء بکسره قلب
شده باشد **رازق** رازق معنیش اینست که خدای عز وجل بندگانش را روزی میدهد
خواه نیکوکار ایشان باشد خواه نابکار ایشان ورزق مصدر روزی دادن ومولف کفته
که رزق بفتح را روایت عربیست واگر مصدر را اراده کرده بودند رزق بکسر را میکفتند
وآن خطا است زیرا که رزق با اول مکسور روزی است وهرچه از آن نفع توان کرفت و
هرچند که بمعنی روزی دادن وبخشیدن نیز میباشد اما رزق بفتح را بمعنی روزی دادن
وبخشیدن است وبس وگفته میشود که ارتزق الجند رزقة واحدة یعنی لشکر روزی را یکمرتبه
کرفتند ودر قاموس میگوید که رزق بفتح را مصدر حقیقی است وبکسر اسم رزقه با هاء آنچه
رقیب رقیب معنیش حافظ است وآن فعیل بمعنی فاعل است ورقیب قوم پاسبان
ایشانست **رؤف** رؤف معنیش رحیم است ورأفت رحمت است **رائی** رائی معنیش
عالم ورؤیت علم است اگر رؤیت بصری بود بدیدن بچشم نباشد بمعنی دوم آنکه آن بمعنی

بشنده است

بیننده است وبمعنی رؤیت دیدن ودر معنی عالم روا باشد که بگویند که خدا همیشه رائی بوده
واین در معنی دیدن جائز نیست **سلام** سلام معنیش مسلّم وسلامتی دهنده است وآن
نوعی است زیرا که سلام مصدر است ومراد از آن اینست که سلامتی از جانب او یافته میشود
وسلام وسلامت بفتح سین در معنی مثل رضاع ورضاعت ولذاذ ولذاذت است ودرون
ودر اینکه هردو مصدرند بیک معنی واوّل بمعنی شیر خوردن ودوم بمعنی خوش مزه یافتن
باشد ومعنی دوم آنکه خدا از صفت وصف میشود بسلامتیش از آنچه بخلق ملحق میشود از
عیب ونقص وزوال وانتقال وفنا ومرگ پس مصدر بمعنی اسم مفعول است که مسلّم باشد
وقول خدای عز وجل لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ یعنی از برای ایشان بر است خانه سلام نزد
پروردگار ایشان یعنی در عهده وضمان او یا در نزد او ذخیره گذاشته شده وسلام همان
خدای عز وجل وخانه او بهشت است واضافه آن بسوی خدا بجهت تعظیم آنست چنانکه
در دنیا خانه کعبه معظمه وسایر مسجدها را خانه خدا میگویند وجایز است که خدا بهشت را
سلام نامیده باشد زیرا که روندهٔ بسوی آن وکسی که بجانب آن میشود در آن سالم میماند
از هر چیز در دنیا باشد از بیماری ورنجوری ومردن وپیری وامثال اینها پس آن خانه سلامتی
است از آفات وبلاها که هیچ ناخوشی وآفتی در آن نیست ومن میگویم که ونیز ممکن است که
مراد خانه تحیت باشد که آن سلام است چه تحیت خدا وفرشتگان با اهل آن با تحیت
بهشتیان بیکدیگر سلام است وقول خدای عز وجل فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ یعنی
واما اگر باشد آنکسی از اصحاب دست راست پس سلام از برای تو است از اصحاب دست
راست پیغمبر باید که پس سلامتی از برای تو است از ایشان یعنی تو را از جانب ایشان
بسلامتی خبر میدهیم وسلام در لغت سلاد وصواب نیز میباشد واز آنست قول خدای

عزوجل وَاِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا یعنی وچون خطاب کنند بندگان خدا
رحمن را جاهلان ونادانان وسخن بیهوده بایشان کویند درجواب کویند سلام یعنی
قولی سلامت وسخنی که بدان سالم مانند از شر ایشان ویا مراد از سلام ترکست ودر
وداع یعنی ما شما را بشما کذاشتیم ودر معرض خطاب شما درنمی آییم یا مراد سلام علیکم است
یعنی چون جاهلان را ببینند برایشان سلام کنند تا از شر ایشان ایمن کردند ومولف
در بیان سلام کفته یعنی سداد وصواب وسداد بکسر سین راست شدن وحق شدن وبفتح
آن راستی وصواب ضد خطاء است یعنی حق وراست ودرستی وکفته میشود که صواب از
کفتار بسلام نامیده شده زیرا که آن از عیب وکناه سالم باشد مؤمن مؤمن معنیش
مصدق است وایمان در لغت تصدیق است وقول خدای عزوجل حکایت از برادران
یوسف وَمَا اَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ نیز این دلالت میکند وترجمه آیه این است
که ونیستی تو باور دارنده ما را یعنی سخن ما را اگر بکوییم که کرک یوسف را خورد تصدیق
وباور نمیکنی واگرچه هستیم راستکویان وبنده مؤمن تصدیق کننده است بتوحید خدا
وبآیات وعلامات وخدا مؤمن ومصدق است آنچه را که وعده داده وتحقیق کننده آنست
که آنرا ثابت خواهد نمود ومعنی دویم آنکه خدا المحقق است که وعدهای خود را در دنیا
آخرت که ناکزیر تحقیق کرده وحقیقت خود را بایشان شناسانیده بجهة آنچه از علامات وآیات
چند از بینات وکواهان وعجائب تدبیر ولطائف تقدیر آشکارا نموده ومعنی سیم
آنکه خدا ایشانرا از ظلم وجور ایمن ساخته وحضرت صادق ع فرموده که جناب باری عزوجل
مؤمن نامیده شده زیرا که او کسی را که از فرمان برداری او اطاعت کنند از عذاب
خویش ایمنی دهد وبنده خدا مؤمن نامیده شده زیرا که او بخدا ایمن باشد وخدا امان

ورنهاد

ورنهاد را ابدا اجازه میکند ومعنی میدارد وآنحضرت ع فرمود که مؤمن کسی است که همسایه اورا
از بدیهای خود ایمن سازد ونیز آنحضرت ع فرمود که مؤمن کسی است که مسلمانان او را بر
مالها وجانهای خود امین دارند مهیمن مهیمن معنیش شاهد است واین چون قول
خدای عزوجل وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ یعنی ونیز این قرآن که ما فرو فرستادیم نگاهبان
است بر کتب که حافظ آنها میکند از تغییر چه هرچه در آنها تغییر میدهند از عهدات بیرون میشود
ومولف کفته یعنی شاهد بر آنست یعنی کواهست بر آنچه پیش از این بوده از کتاب بحجت و
حقیقت آن ومعنی دویم آنکه مهیمن نامی است مبنی از امین وامین نامی است از نامهای خدای
عزوجل بعد از آن مهیمن از آن بنا شده وهر سه کسی است که بزرگی جاه وبلند پایست
در میان آنها کند واصل در آن مؤیمن بوده وهمزه بهاء قلب شده چنانکه همزه ارقت ابهاست
بهاء قلب شده وهرقت وهیهات کفته شده واراقه وهراقه هردو بمعنی ریختن آب والشال
آفت وهیهات وایهات اسم فعل یعنی ماضی اند یعنی بَعُدَ یعنی دور شد واین نامی است
از نامهای خدای عزوجل وکسیکه الف را طول داده وآمین بوزن یاسین کفته یا آمین
را اراده کرده یعنی ای امین ومراد این است که همزه نداء مفتوح را که حرف است از حروف نداء
بیرون بیرون آورده وبعد از اجتماع دو همزه مفتوح دویم را ساکن کرده وبجنس حرکت ما قبلش
که فتح است یعنی الف قلب کرده چه الف از جنس فتح است پس آمین بعد از خروج قول ایشان از لب
بهر معنی بپاید یعنی او دید اخراج کرده وکفته میشود که مهیمن از نامهای خدای عزوجل است
در کتابهای آسمانی عزیز عزیز معنیش آنست که چیزی خدا را عاجز نمیکند وچیزی که خدا
آنرا خواسته باشد بر او امتناع ندارد وبر یان نتوانند بر او قهر کننده چیزها است
وغلبه کننده مغلوب نیست وکاهی در مثل کفته میشود که من عزّ بزّ یعنی هر که غالب شد ربود

بزبان عبری هم یا بجانکه سیل
بوده سجل از سجل بوده
هید در بیجا ... باشد

و قول خدای عز و جل بطریق حکایت از دو خصم که با هم گفتگو داشتند که وَعَزَّنِی فِی الْخِطَابِ
یعنی بر من غلبه کرد در سخن و غالب شد در جواب دادن سخن و نگذاشت که سخن بگویم
و معنی دیگر آنکه عزیز پادشاه است و پادشاه را عزیز میگویند چنانکه برادران یوسف
بیوسف ع گفتند که یَا أَیُّهَا الْعَزِیزُ یعنی ای عزیز و مراد از آن ای پادشاه باشد جبار
جبار معنیش آن چیزیست که باو نتوان رسید ماخوذ از تجبّر و جبروت یعنی تعظم و عظمت
است و درخت خرمائی که بآن نتوان رسید بجهت درازی و بلندی جباره میگویند و جبر
آنست که انسانی را جبر کنی بر آنچه آنرا ناخوش داند و نخواهد از روی قهر و غلبه میگوئی
که اهل فلان کار را جبر کردم یعنی آنرا نمیخواست و من بقهر او را بر آن داشتم و حضرت
صادق ع فرموده که لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین یعنی نه صرف جبر است و نه محض تفویض
بلکه امریست میانه این دو امر که فکرش سخت است هر یک ازین یا امر غیر از تزاج هر یک
نظر بیک جنبش نسبت جبر که و انکبین نه آنکه تعدی از آن و تعدی از این و مولف گفته
که حضرت باین قول قصد فرموده که خدای تبارک و تعالی بندگانش را بر گناهان جبر نکرده و
کار دین را با ایشان تفویض نفرموده که با ایشان واگذاشته باشد تا آنکه در آن برأیها و
قیاسهای خود سخن گویند زیرا که خدای عز و جل حدّ و وظیفه قرار داده و شریعت و فرض و سنت
گذاشته و دین را از برای ایشان کامل کرده پس با وجود تحدید و توظیف و شرع و فرض
و سنت و کامل ساختن دین تفویض نیست متکبر متکبر ماخوذ از کبریاء است و آن اسم است
از برای تکبر و تعظم سید سید معنیش پادشاهست و پادشاه قوم و بزرگ ایشانرا سید
میگویند و در تعریف آن میگویند که سادهم یسودهم یعنی بزرگ ایشان شد و بر ایشان بزرگی
دارد و بعضی بنی عامر گفتند که بچه چیز سید قوم خود شدی گفت بخشیدن عطاء و بازداشتن

رنج

رنج و آزار و یاری دادن مولی که همسایه و خویش و امثال ایشانرا یاری داد ام یا خدا
را با وجود آن دو کار یاری داد و اول اظهر است و پیغمبر ص فرموده که علی سید عرب است
پس عایشه گفت که یا رسول الله آیا تو سید عرب نیستی فرمود که من سید فرزندان آدم
و علی سید عرب است عایشه گفت یا رسول الله سید چیست و معنی و مراد از آن چه باشد فرمود
کسی که اطاعتش واجب باشد چنانکه اطاعت من واجب شده و مولف میگوید که من
این حدیث را بطوله مسند در کتاب معانی الاخبار اخراج کرده ام پس بنابر معنی این حدیث سید
همان پادشاهیست که فرمان برداریش واجب است سبوح سبوح حرفیست یعنی کلمه
و اسمی که مبنی است بر وزن فعول بضم فا و عین باشد و بدان که در کلام عرب فعول نیست
مگر سبوح و قدوس و معنی این دو یکیست و سبحان الله یعنی تنزیه کردن و او را دور داشتن
از هر چیز که او را بآن وصف نشود و نصب سبحان الله بجهت اینست که در موضع فعل است
بر معنی تسبیحا لله در حالتی که ابتدا اراده داری که سبحت تسبیحا لله و جائز است که منصوب باشد
بر ظرف یعنی حال و معنیش اینست که نسبح الله و نسبح الله یعنی خدا را تسبیح میکنیم و خدا را تسبیح
کنید شهید شهید معنیش شاهد و حاضر است در هر مکانی در حالتی که صانع و مدبر است
بنا بر آنکه مکان مکان صنع و تدبیر او است نه برین وجه که مکان مکان از برای او است
زیرا که خدای عز و جل بود و هیچ مکانی نبود صادق صادق معنیش آنست که خدا صادق است
که در وعده اش غدر و بیوفائی نمیکند و ثواب کسی را که بعهد و پیمانش وفا میکند کم نخواهد
کرد صانع صانع معنیش آنست که خدا صانع هر مصنوع یعنی خالق هر مخلوق و پدید
آورنده همه بدایع و مبانیها است و هر یک از اینها با همه اینها دلالت برین دارد که خدا بچیزی
از خلقش شبیه نیست زیرا که ما در آنچه مشاهده کرده ایم کاری را نیافتیم که بغیر فاعل و کننده اش

شباهت داشته باشد زیرا که ایشان اجسام اند و کارهای ایشان اجسام نیست و خدا
از آن بریست که بکارهای خود شباهت داشته باشد و کارهای او کرشات و
استخوان و موی و خون و پیه و رگها و اعضاء و جوارح و اجزاء و درشتی و تاریکی و زمین و آسمان
و سنگ و درخت و غیر اینها از اصناف خلق و همه اینها کار و کردگی آنجناب عز و جل است
و همه اینها دلیل اند بر وحدانیت او و گواه اند بر انفرادش و بر آنکه او بخلاف خلق
خود بریست و بر اینکه او و اثر یکی نیند و بعضی از حکما یعنی ابو نواس در این معنی شعری گفته
و او نرگس را وصف میکند که • عیون فی جفون فی فنون • بدت فاجاد صنعتها الملیک • بابصار
التغنج طامحات • کان حداقها ذهب سبیک • علی غصن الزمرد مخبرات • بان الله لیس له
شریک • یعنی چشمهای چندی در پلکها که در شاخها ظاهر و هویدا شده اند و پادشاه عالم
صنعت و ساخت آنها را نیکو کرده که بدیدهای تغنج و کرشمه کرده بالا نگران اند گویا
که سیاهیهای چشمهای آنها از زر گداخته بر شاخ زمرد و خبر دهنده کانند باینکه
خدا را نیست از برایش شریکی **طاهر** طاهر معنیش آنست که خدا منزه است از اشباه و
همتایان و اضداد و امثال و اندادها و زوال و انتقال و معنیهای خلق از زادن و زاییدن
و اطراف و کرانه و سبکی و تنگی و تنزیه و داخل شدن و بیرون رفتن و بهم چسبیدن و
از یکدیگر جدا شدن و بو و مزه و رنگ و سودن و درشتی و نرمی و گرمی و سردی و حرکت
و سکون و اجتماع و افتراق و جا گرفتن در جائی نه در جای دیگر زیرا که همه اینها حادث و موجود است
که کسی اینها را احداث کرده و مخلوق و عاجز و ضعیف است از همه جهات و دلیل بر وجود
و حدثی که آنرا احداث کرده و مخلوق و صانع که آنرا ساخته و بقدر قوی که پاک است از معنیها
آنها و بهیچ یک آنها نمیماند زیرا که آنها از همه جهاتی که دارند دلالت میکنند بر صانعی که آنها را

ساخته

ساخته و حدثی که آنها را احداث کرده و بهمه آنچه که آنها بیشان باشد از اشباه
و امثال آنها واجب کردانیده اند که همه باشند بر صانعی که آنها را ساخته و خدا
بریست از این بری بزرگ **عدل** عدل معنیش حکم بعدل و حق است و خدا باین
نام نامیده شده از روی توسع و مجاز زیرا که عدل مصدر است و مراد از آن اسم فاعل
یعنی عادل و معدل از مردمان کسی است که گفتار و کردار و حکمش پسندیده است **عفو**
عفو نامی است مشتق از عفو بروزن فعول است و عفو محو و پاک نمودن و ناپیدا کردن
نشانه است گفته میشود که عفا الشیء هرگاه آنچیز ناپیدا شود و بعید و کهنه کردد و
گفته میشود که عفوته انا هرگاه تو آنرا محو و ناپید کنی و مراد اینست که عفو لازم و متعدی
هر دو آمده و متعدی فقره اول آنکه آنچیز کهنه شد و متعدی فقره دویم آنکه من آنرا کهنه کردم
و از این است قول خدای عز و جل عفا الله عنک یعنی محو کرد خدا از تو دستوری دادن
ایشان را **غفور** غفور نامی است مشتق از مغفرت و آنجناب غافر و غفار است و اصل آن
در لغت تغطیه و پوشیدن است میگوئی که غفرت الشیء هرگاه آنرا بپوشانی و گفته
میشود که هذا اغفر من هذا یعنی این پوشنده تر از آنست و غفر بفتح غین و سکون
فاء آنچیزیست که در بالای جامه از پشم و خز بر آمده باشد چون زیبر و نیز بکسر اول
و میم رشته و تار جامه است که از جامه بیرون آمده باشد و آنرا غفر بفتح غین و سکون
فاء مینامند زیرا که آن جامه را پوشیده و سپر یعنی خود را مغفر بکسر میم میگویند
زیرا که آن سر را میپوشد و غفور آنست که بندهایش را برحمت خود پوشانیده است **غنی**
غنی معنیش آنست که خدا بخودی خود از غیر خود از استعانت بآلات و ادوات و غیر اینها
غنا و بی نیازی دارد و همه چیزها غیر از خدای عز و جل در ضعف و حاجت بیکدیگر شباهت

سباحت دارند و بعضی از آنها پیدا میشود مگر بعضی بکر و بعضی از آنها از بعضی بی یاری
بیشوا اند جست **غیاث** غیاث بکسر غین معنیش مغیث است و خدا باین نام نامیده شده
اندوی توسع زیرا که آن مصدر است و بعضی از اهل لغت گفته که غیاث با اول مفتوح و یا ثم
در فریاد رسد چنانکه گویند یا غیاث المستغیثین و این غلط است **فاطر** فاطر معنیش خالق است
گفته میشود که فطر الخلق یعنی خلقهم باین معنی که ابتدا آفرید و ساختن چیزها را آغاز
نمود و آنها را از نو پدید آورد پس او فاطر آنها یعنی خالق و مبدع آنها است **فرد** فرد معنیش
آنست که خدا متفرد و تنها است بربوبیت و پروردگاری و امر و فرمان و آفریدگاریش
و معنی دویم آنکه او موجود هست تنها که هیچ موجودی با او نیست **فتاح** فتاح معنیش
آنست که خدا حاکم است و از این است قول خدای عز و جل و انت خیر الفاتحین یعنی و تو
بهترین حکم کنندگانی و قول خدای عز و جل و هو الفتاح العلیم یعنی و او است حکم کننده
در همه امور که دانا است بکیفیت حکم بوجه حکمت **فالق** فالق نام او است مشتق از فلق
و معنیش در اصل لغت شق یعنی شکافتن و شکافته است گفته میشود که سمعت هذا من فلق
فیه یعنی این را از شکافتن دهانش شنیدم و فلقت الفتقة فانفلقت یعنی پسته را شکافتم
پس آن قبول شکافتن نمود و خلق الله تبارک و تعالی کل شیء فانفلق عن جمیع ما خلق
یعنی خدای تبارک و تعالی هر چیزی را آفرید پس آن از همه آنچه آفرید شکافته شد زمینها
شکافت پس آنها از حیوان شکافته شدند که حیوان از آنها بیرون آمدند و دانه و استخوان
خرمارا شکافت پس آنها از گیاه شکافته شدند که گیاه از آنها بیرون آمد و زمین را شکافت
پس آن شکافته شد از هر چه از آن بیرون آمد و این چنین قول خدای عز و جل است که
والارض ذات الصدع یعنی و سوگند بزمینی که خداوند شکافتن است یعنی شکافته میشود

تا از آن

تا از آن نباتات بیرون بیاید و چشمها روان میشود و خدا آنرا شکافت پس آن شکافته
شد و تاریکی را شکافت پس آن از عمود صبح شکافته شد و آسمان را شکافت پس آن از باران
شکافته شد و دریا را از برای موسی شکافت فانفلق فکان کل فرق کالطود العظیم
یعنی پس دریا شکافته شد دوازده راه پدید آمد پس بود هر پاره که از هم جدا شده
بود چون کوه بزرگ یعنی مانند کوه بلند بر آمده و قرار گرفته **قدیم** قدیم معنیش آنست
که خدا همه چیزها را پیشی گیرنده است و هر صاحب تقدمی که چیزی را پیشی گرفته قدیم نامیده
میشود هرگاه در وصف آن مبالغه شود و لیکن خدای سبحانه قدیم است بخودی خود بود
اول بی پایانی و باقی چیزها اول و پایانی دارند و در آغاز آنها این نام از برای آنها بوده
و آنها از راهی قدیم و از راهی محدث شدند که خدا آنها را احداث فرموده و بعضی گفته اند که
معنیش آنست که خدا موجود هست که همیشه بوده و هرگاه غیر آنجناب عز و جل را گویند که
قدیم است بوجه مجاز باشد زیرا که غیر او محدث است و قدیم نیست **ملک** ملک
مالک ملک و خداوند پادشاهیست که هر چیزی را مالک شده و ملکوت یعنی ملک
و پادشاهی خدای عز و جل است و تا در آن زیاد شده چنانکه در جبروت و رحموت زیاد شده
و عرب میگوید که رهبوت خیر من رحموت یعنی هر آینه اگر ترسیده شوی بهتر است از آنکه رحم
کرده شوی و این مثل است و زمخشری در مستقصی الامثال این را ذکر کرده و گفته که مراد
رحمت و رهبت است و در قاموس این را در مادۀ رهب و رحم هر دو ذکر کرده و در مادۀ رحم گفته
که و رهبوت خیر لک من رحموت و گفته که استعمال نمیشود مگر بطور ازدواج یعنی اگر ترسیده
شوی بهتر است از آنکه رحم کرده شوی و در مادۀ رهب میگوید و رهبوتی و رهبوت خیر لک
خیر من رحموت ای لان ترهب خیر من ان ترحم حاصل آنکه اگر چنان باشی که مردم از تو بترسند بهتر است

ازآنکه چنان باشی که مردم برتو بیم کنند و این خلاف طریقت است چه در حدیث وارد
شده که عبدالله مقتول باش و عبدالله قاتل مباش یعنی بنده خدای باش که تورا بکشند
باشد از آنکه بنده خدای باشی که دیگری را بکشی باشی قدوس قدوس معنیش طاهر
و پاکست و تقدیس تطهیر و تنزیه است و قول خدای عزوجل بر وجه حکایت از فرشتگان
وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ یعنی نسبت میدهیم تورا بسوی طهارت و پاکی از
چیزهائی که در بنا میباشد و مجوریها و بدیها و امثال آنها و معنی آیه اینست که فرشتگان
از روی تعجب و علم بمصلحت حکمت در آفریدن خدا آدم را نه بر وجه اعتراض گفتند که آیا
قرار میدهی در زمین کسی را که فساد و تباهی کند در آن و خونها بریزد و حال آنکه ما تسبیح
و تنزیه میکنیم تورا تسبیح و تنزیهی مقرون بحمد و ثنای تو یعنی تورا بپاکی یاد میکنیم
و ستایش تو قیام و اقدام مینمائیم و بپاکیزگی تورا میخوانیم و صفتهای نقص و عیب را
از تو دور میدانیم و تورا بعظمت و بزرگی یاد مینمائیم و بعضی گفته اند که قدوس از جمله
نامهای خدای عزوجل است در کتابها و سُبْحَانَكَ وَتَقَدَّسَ لَكَ بیک معنی است و حظیرة
القدس موضع طهارت و جای پاکی و پاکیزگیست یعنی بهشت قوی قوی معنیش معروف
و اوست که قوت دارد بر هر چیزی که خواهد و بی استعانت و یاری خواستن
قریب معنیش مجیب است و قول خدای عزوجل فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ
این را تأیید و تقویت میکند و ترجمه آیه اینست که و چون بپرسند تورا بندگان من از صفت
من یا از معامله من با ایشان در وقت خواندن پس بدرستی که من نزدیکم که اجابت میکنم
خواندن خواننده را هرگاه بخواند مرا و معنی دوم آنکه احتجاب بدانا است بر تنهای بهاکه
در بهلواز او و آنها نه حجاب پرده ای و نه مسافت و دوری و قول خدای عزوجل وَلَقَدْ

خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ این
معنی را تقویت و تأیید میکند و ترجمه آیه اینست که و بحقیقت که ما آفریدیم آدمی را
و میدانیم آنچه را که وسوسه میکند بآن نفس او و مراد از وسوسه حدیث نفس است
که آدمی در دل با خود میگوید یعنی میدانیم آنچه را که نزد نفس او حاضر است از مکنونات
ضمایر و سرایر قلوب و ما نزدیکتریم بسوی او از رگ گردن پس احتجاب نزدیک بدون
بودن و مسافت جدا است از خلقش بلعنه او وصاف ملکها او با وجود جدا شده
و معارف از ایشان در عین آمیزش و معالطات است با وجود مخالفت با ایشان
در عین مشابهت و همچنین قرب و نزدیک شدن با احتجاب از جهت طاهها و مسافتها
نیست جز این نیست که آن اندازه طاعت و حسن عبادت است پس خدای تبارک و تعالی قرب
نزدیک کرد بندگیش از جائی بجائی رفتن نیست زیرا که او چنان نیست که بقطع کردن
مسافتها نزدیک شود و نه بگذشتن هوا بلند گردد و برآید و چگونه چنین باشد
و حال آنکه پیش از تنقل و علو بوده و پیش از آنکه تعلق و علو وصف شود قیوم قیوم
و قیام این دو لفظ فیعول و فیعال اند از قام بالشیء ملک از قام علی الشیء هرگاه
بجوری خود متوجه آن شوی و متوجه حفظ و اصلاح آن باشی یعنی بکار آن چیز قیام کرده
و تدبیر باشدم و تقدیر و نظر آن وقل ایشانند که ما بهای نند قیوم و لایت یعنی در ابن
فلانی هیچ کرده نیست که بگردد قابض قابض نامی است مشتق از قبض و قبض را
چند معنی است از جمله آنها ملک است گفته میشود که فلانی در قبض من و این نزع در قبض
منست و از اینست قول خدای عزوجل وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و اینچنین قول
خدای عزوجل است که وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ یعنی و او راست ملک و پادشاهی

بی مانعی و مدّتی بروزی که دیده شود در صور و قول خدای و الامر یومئذ لله
یعنی حکم و فرمان در آن روز از برای خدا است و قول خدای عز و جل مالک یوم الدین
و از جملهٔ آنها نابود ساختن چیز است و از این قول ایشان در باب مرده که قبضه الله الیه
یعنی خدا او را گرفت بسوی خود برد و از اینست قول خدای عز و جل ثم جعلنا الشمس
علیه دلیلا ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا یعنی آیا نمی‌بینی و نظر نمیکنی ای بیننده بسوی
پروردگار خود و بصنع او که از بحر قدرت چگونه سایه را کشیده و گسترانیده از طلوع صبح
تا برآمدن آفتاب و اگر خدا میخواست هر آینه آن سایه را ثابت و آرام یافته گردانیدی پس
گردانیدیم آفتاب را بر سایه دلیل شناختن آن زیرا چه سایه جز با آفتاب شناخته نشود پس
فرا گرفتیم آنرا بسوی خود فرا گرفتنی اندک و بتدریج پس آفتاب بیندهای انگشتان
گرفته میشود و خدا فرا گیرنده و رها کننده آنها است و از اینست قول خدای عز و جل والله
یقبض و یبسط یعنی خدا فرا میگیرد و میگستراند پس او فضل و جود را بر بندگانش گسترانده
و آنچه را که میخواهد از صله و نعمتهایش فرا گرفته است و قبض نیز مقبض بند انگشتان و آن
از خدای تعالی ذکره منتفی نبوده شده است و اگر قبض و بسط که خدای عز و جل ذکر کرده از جانب
بند انگشتان میبود هر آینه روا نبود که در یک زمان قابض و باسط هر دو باشد بجهت محال
و ممتنع بودن این امر و خدای تعالی ذکره در هر ساعت و هر زمانی جانها را میگیرد و روزیها را
میگستراند و آنچه خواهد میکند **باسط** باسط معنیش منعم است منعمی که فضل را جانورها
بر بندگانش گسترده و نعمتهای خود را بر ایشان تمام گردانیده **قاضی** قاضی نامی
مشتق از قضاء و قضاء از خدای عز و جل بر سه وجه است پس یکی از آنها همان
حکم و الزام است که گفته میشود که قضی القاضی علی فلان هکذا یعنی قاضی و حاکم بر فلانی بآن

حکم کرد و او را بآن الزام نمود و از این است قول خدای عز و جل و قضی ربک الا
تعبدوا الا ایاه یعنی و حکم فرمود پروردگار تو باینکه نپرستید یعنی واجب کرد بر تو و امتان
که پرستش ننمایند مگر او را و وجهی از آنها خبر است و از اینست قول خدای عز و جل و
قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب یعنی اعلام کردیم فرزندان یعقوب را و پیغام فرستادیم
بسوی ایشان در تورات یعنی ایشان را بآن خبر دادیم بر زبان پیغمبر و وجهی از آنها اتمام
و از اینست قول خدای عز و جل فقضیهن سبع سموات فی یومین یعنی پس تمام خدا
آسمانها را در حالتی که هفت آسمان بودند در دو روز و از اینست قول مردم که قضی فلان
حاجتی و کسیکه این را میگوید اراده دارد که او حاجتم را تمام گردانید بر آنچه از او خواستم
مجید مجید معنیش کریم و عزیز است و از اینست قول خدای عز و جل بل هو قرآن مجید
یعنی بلکه آنچه تکذیب آن کردند قرآن مجید است یعنی کریم و عزیز مشرف و بزرگوار و
مجد در لغت بمعنی شرف و بزرگواریست و مجد الرجل بمعنی نفخر و کرم و امجد دو لغت
یکی ثلاثی مجرد و دیگری ثلاثی مزید فیه و بمعنی هر دو اینست که این مرد بزرگوار شد و امجده
چون مجلّه کرد او را و او را خوب دانست یا او را تعظیم نمود و یا او را ثنا گفت و معنی دیگر آنکه خدا
مجید است فعیل بمعنی مفعول باشد نه فاعل چون وجه اول یعنی تمجید بمعنی تحمید که خلقش
او را تمجید کرده اند یعنی او را به نیکی داشته اند **مولی** مولی معنیش ناصر و یاور است
که مؤمنان را یاری میدهد و موجب نصرت ایشان بر دشمن ایشان میشود و ثواب و
کرامتها و نوازشهای ایشان را توجه میفرماید و ولی طفل هاست که اصلاح شان
و درست کردن کار او بر او متوجه باشد و خدا ولی مؤمنان و او مولای ایشان و یاور
ایشانست و ولی بوجه دیگر همان اولی و سزاوارتر است و از اینست قول پیغمبر که من

کنت مولاه فعلی مولاه و این بعد از آن نخست بود که از او پیشی که مقرر بود که از او پیشی که خبر
بود و آن اینست که فرموده است اولی بکم منکم بانفسکم یعنی آیا من سزاوارتر نیستم بشما
از شما بنفسهای شما گفتند بلی یا رسول الله تو اولی و احق فرمود که فمن کنت مولاه
یعنی کسی که من باو اولی باشم از او بخود فعلی مولاه یعنی علی اولی است باو از او بخود
منّان منّان معنیش عطا کننده صاحب انعام است و از اینست قول خدای عز و جل
فامنن او امسک بغیر حساب یعنی پس عطا کن بهر که خواهی یا منع بخشش نما و باز دار آنرا
از هر که خواهی یعنی تصرف نمودن این عطای ما بسته بخواهش تو باشد در حالتی که این عطاء
از شما برود نه با منت و امساک نمودن روز حساب بر آن حساب نیست و مخاطب باین
آیه حضرت سلیمان است و قول خدای عز و جل و لا تمنن تستکثر یعنی و بخش در حالتی
که خواهی بیشتر از آن یابی محیط محیط معنیش احاطه کننده بچیزهاست که عالم بهمه
آنهاست و هر که چیزی را فرا گیرد تمامه یا علمش یا قضای آن میرسد بآن احاطه کرده و این
بوجه توسع و مجاز است زیرا که احاطه در حقیقت احاطه کردن جسم بزرگ است بجسم کوچک
از اطراف و جوانب آن چون احاطهٔ خانه بآنچه در آنست و احاطه حصار شهرها و از برای
همین معنی دیوار حائط نامیده شده و معنی دوم احتمال دارد که نصب ظرف یعنی مستولی
بر حال باشد و معنیش مستولیا مقتدرا یعنی صاحب استیلا و غلبه و اقتدار و توانا که
چنانکه قول خدای عز و جل و ظنوا انهم احیط بهم یعنی و یقین کردند که ایشان احاطه شده
با ایشان و فرا گرفته شدند و ایشان از همه اطراف که طریق خلاص و راه نجات نداشته
باشند پس خدا این را احاطه از برای هلاک ایشان نامیده زیرا که قوم هرگاه بدشمن
خویش احاطه کنند و دور ایشان را بگیرند دشمن بر خلاصی از ایشان قدرت ندارند

مبین معنیش ظاهر است که حکمتش آشکار و آنرا آشکار کننده است با آنچه از بینات و
آثار قدرتش اظهار فرموده و گفته میشود که بان الشیء و ابان و استبان بیک معنی یعنی
همه اینست که این چیز آشکار شد و هر معنی آشکار کردن نیز میباشند زیرا که اینها لازم
و متعدی هر دو آمده اند مقیت مقیت معنیش حافظ و رقیب است و گفته میشود که
آن بمعنی مقتدر است یعنی توانا مصور مصور نامی است مشتق از تصویر یعنی نگاشتن چیز
صورتها را مینگارد در رحمها بهر وضع که میخواهد پس او مصور هر صورت و خالق هر مصوری
که در رحم تصویر شده و بخشنده در یافته و در نفس متمثل میشود و خدای تبارک و تعالی چنانچه
نیست که تصویرها و جوارح وصف شود و نه آنکه محدود و ابعاض شناخته شود و نه آنکه
در کنار وهم او بوهمها و خیالها طلب شود ولیکن به آیات شناخته میشود و بعلامات
و دلالات تحقیق میشود و به آنها به یکانگی دانسته میشود و بقدرت و عظمت و جلال و
کبریا وصف میشود زیرا که او والاتر از خلقش شبیهی نیست و ضد و همتا که آفریدگان اثر علی
کبریا و برابری کند کریم کریم معنیش عزیز است گفته میشود که فلانی کریم تر است از
فلانی یعنی از او عزیزتر است و از اینست قول خدای عز و جل انه لقرآن کریم یعنی
بدرستی که آنچه حضرت رسول بر شما میخواند هر آینه قرآنی است بزرگوار و همچنین قول خدای
عز و جل ذق انک انت العزیز الکریم و معنی دوم آنکه او جواد است صاحب افضال گفته میشود
کرم و کریم یعنی جواد و بخشنده و قوم کرام بکسر کاف یعنی بخشندگان و کرم و کرم بفتح کاف
و راء مثل ادیم و ادم است و ادیم پوست خوشبوی باشد که هنگام طلوع سهیل آنرا رنگ
دهی حاصل آید و آن دو نوع است ادیم یمنی و ادیم طائفی و معنی روی زمین و ظاهر
هر چیزی نیز آمده و ادم بفتح اول و دوم جمع آنست در قاموس مذکور است که رجل کرم

عزّ که کریم للواحد والجمع کبیر کبیر بزرگ است گفته میشود از برای بزرگ قوم کبراء ایشان
وکبریاء اسم است از برای تکبّر و تعظّم کافی کافی نامی است مشتق از کفایت و هر که را مهم
توکّل کند آنجناب او را کفایت کند و او را بسوی غیر خود ناچار نکند کاشف کاشف
معنیش مفرّج و برنده اندوه است که با چاره‌ها اجابت میکند چون او را بخوانند و بلیه را
کشف میکند و کشف در لغت برداشتن و وا پس نهادن چیزیست از آنچه آنرا پنهان
کند و بپوشاند وتر وتر فرد و یگانه است و هر چیزی که فرد باشد آنرا وتر میگویند نور
نور معنیش منیر و نور بخش است و از این است قول خدای عزّ و جل اللّه نور السّموات
والارض یعنی نور بخش از برای ایشان یعنی اهل ایمان و رهنماینده و راهنمای ایشان
پس ایشان در مصالح خویش با او راه راست میبابند چنانکه در نور و روشنی راه راست
میبابند پس این توسّع و مجاز است نور روشنی است و خدای عزّ و جل از این برتر است
برتری بزرگ بدرا که نورها حادث شده اند و احداث کننده آنها قدیم است که چیزی با او
نمیماند و بوجه توسّع و مجاز گفته شده که قرآن نور است زیرا که مردم در دین و کیش خویش
بآن راه راست میبابند چنانکه در رفتن کارها و راهها خویش بروشنی راه راست میبینند
و باین معنی پیغمبر نور بود وهّاب وهّاب معروف است و آن از هبه است که آنچه بخواهد
ببندگانش میبخشد و بر ایشان منّت میگذارد بآنچه بخواهد و از این است قول خدای عزّ و جل
یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور یعنی میبخشد هر که را بخواهد دختران و
میبخشد هر که را بخواهد پسران ناصر نصیر ناصر و نصیر بیک معنی است و نصرت حسن معونت
و خوش یاری کردنست واسع واسع غنی است و سعه غنی گشت گفته میشود که فلان
عطاء میکند از سعه یعنی از غنی و وسع توانگری در است و توانائی آنچه در دست او است

وگفته

وگفته میشود که باندازه وسع خویش انفاق و خرج کن ودود ودود فعول بمعنی مفعول است
یعنی دوست داشته شده چنانکه هیوب بمعنی مهیب گفته میشود و هیوب و مهیب
کسی است که از وی بترسند و از آن اراده میشود که خدا مودود و محبوب است که خلق او را
دوست میدارند و گفته میشود که بلکه ودود بمعنی فاعل است چون قول تو غفور بمعنی
غافر یعنی بندگان شایسته اش را دوست میدارد و با ایشان محبت دارد و ودّ و وداد
بهر سه حرکت در هر دو مصدر مودّت است یعنی دوست داشتن و فلان ودّ تو و ودید
تو است یعنی حبّ تو و حبیب تو است و ودّ بهر سه حرکت و ودید چون حبّ بکسر حاء و حبیب
بمعنی محبوب یعنی کسی که او را دوست میداری هادی هادی معنیش آنست که
خدای عزّ و جل ایشان را بحق هدایت میکند و هدایت از خدای عزّ و جل بر سه وجه است
وجهی همان دلالت و رهنمائی است که همه ایشان را بدین دلالت و رهنمائی کرده و دویم
اثابت و ایمان هدایت است از خدای عزّ و جل چنانکه آن نعمتی است از خدای عزّ و جل
و سیم نجاتست و خدای عزّ و جل بیان فرموده که بعد باشد که مؤمنان را بعد از وفات
ایشان هدایت کند و فرموده که والّذین قتلوا فی سبیل اللّه فلن یضلّ اعمالهم
سیهدیهم و یصلح بالهم یعنی آنانکه کشته شدند در راه خدا پس هرگز ضائع و باطل
نکرده اند خدا کارهای ایشان را بلکه جزای جهاد را بعد از آن تمام و اکمل با ایشان خواهد
رساند باین جهه که بعد باشد که هدایت کند ایشان را و بصلاح آورد حال ایشان را و
هدایت بعد از مردن و کشته شدن نمیباشد مگر ثواب و نجات و این بنابر قراءت حفص
و ابو عمرو است که قتلوا بضمّ قاف و کسر تاء بدون الف بعد از قاف خوانده اند که فعل
مجهول از قتل باشد نه بنابر قراءت باقی قرّاء که قاتلوا بفتح قاف و الف بعد از آن و فتح

تا خوانده اند که فعل معلوم از مفاعله باشد یعنی کار زار کردن و همچنین قول خدای
عز وجل إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ یعنی بدرستی که
آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند هدایت میکند ایشانرا پروردگار ایشان
بسبب ایمان ایشان و آن منه ضلالی است که عقوبت کافر است و خدای عز وجل فرموده
که وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ یعنی ضلالت میدهد خدا ستمکارانرا یعنی ایشانرا هلاک
و نابود میسازد و عقوبت میکند ایشانرا و این چون قول خدای عز وجل است که أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ
یعنی نابود کرد خدا کارهای ایشانرا و آنها را چیب که از ایشان باطل کرد است و فروبرد
وفی وفی معنیش آنست که خدا بعهد ایشان وفا میکند و بعهد خویش ایفا مینماید
و تمام میسازد گفته میشود که بر وفی و محنوفی یعنی کسی که عهد خود را بجا آورد و وفد
وفیت بعهدك ما وفیت دو لغت است وکیل وکیل معنیش متولی است یعنی کسی که قائم
بحفظ مالست و بآن قیام دارد و این معنی وکیل بمال از ما است و معنی دوم آنکه خدا
معتمد و پناه هست و توکل اعتماد براوست و پناه آوردن بسوی او وارث وارث
معنیش آنست که هرگاه خدا او را مالك چیزی کرد اند بمیرد و آنچه در ملکش بوده بماند
کسی غیر از خدای تعم آنرا مالك نباشد بر بر معنیش صادق است گفته میشود
که صدق فلان و بر یعنی فلانی راست گفت و گفته میشود که بر یمین فلان هرگاه
سوگندش راست باشد و ابرّها الله یعنی خدا آنرا بصدق و راستی امضاء فرمود باعث
باعث معنیش آنست که خدا برمیانگیزد هرکه را در قبرها است و ایشانرا زنده میکرد
و از برای جزا و بقاء ایشانرا محشور میسازد تواب تواب معنیش آنست که خدا
توبه را قبول میکند و از گناه در میگذرد هرگاه بنده از آن توبه و بازگشت کند

گفته میشود که تاب العبد الی الله یعنی بنده بسوی خدا بازگشت نمود فهو تائب و تواب
الیه یعنی پس آن بنده بازگردنده است بسوی آنجناب و تائب و تواب هر دو برای وصف
است و تاب الله علیه یعنی خدا توبه او را قبول فرمود فهو تواب علیه یعنی پس آنجناب
تواب براو است که توبه او را قبول فرموده و او را تائب میگویند و توب یعنی توبه
گفته میشود که اتاب فلان من کذا و تحالی که بهمو باشد هرگاه فلانه از آن شرم
کند گفته میشود که طعام تو طعام تو به نیست یعنی از آن احتشام و شرم داشته نمیشود
جلیل جلیل معنیش سید است چه سید قوم را جلیل و عظیم ایشان میگویند و جل
جلال الله یعنی بزرگواری خدا بزرگواری دارد و هو الجلیل ذو الجلال والاکرام یعنی
پس آنجناب بزرگوار است خداوند جلال و اکرام یعنی جامع جمیع صفاتی که مستلزم
کمال او است و مبرّی است از هر صفتی که موجب تنقص عزت و کبریاء او باشد و نزد اهل
تحقیق جلال اشاره است بصفات قهریه و اکرام عبادت از اوصاف لطیفه است پس ذو
الجلال والاکرام جامع جمیع صفات حق سبحانه باشد و گفته میشود که جل فلان فی
عینی یعنی فلانه در چشم بزرگ آمد تا جللته یعنی او را بزرگ شمرداشتم و بزرگ قدر ساختم جواد
جواد معنیش محسن است منعم که انعام و احسانش بسیار است گفته میشود که جاد السخی من
الناس یجود جوداً و رجال جود و مقام اجواد در جود بضم جیم یعنی سخاوتمندان و گفته نمیشود که
خدا سخی است زیرا که اصل سخاوت راجع بسوی نرمی است گفته میشود که زمین سخاوتید و کاغذ
سخاوتی هرگاه نرم باشد و سخی نامیده شده بسبب نرمی او در نزد هر آنچه حاجتمند است بسوی
او مترجم گوید که در شرح علة سخی را نا خود از سخاوت دانسته و آنرا بمعنی بیابان تفسیر کرده
و در قاموس میگوید که سخی جواد است تا آنکه میگوید که سخاویه نرم یا واسع از زمین است و بعضی

علت منع الملاذ یعنی را بر خدا منع کند بودن حمد مفهوم از آن که صفت نقص گفته اند چه بخیل
جواد نیست که از شأنش بخل باشد **خبیر** خبیر معنیش عالم است و خبیر و خبر بمعنی نقل
و کشف در لغت یکیست و خبر بمعنی نقل علم نو است بچیزی و میگویی که آن خبر یعنی را
بآن علم و دانش است **خالق** خالق معنیش خلاق است چه اتصاف بخلق بسیاری را آفریده
و میآفریند خلق الخلائق خلقا و خلیقة بفتح هردو و خلیقه بمعنی خلق است و جمع هردو
خلائق است و ابن شمیل گفته که خلق آدم باشد و خلیقه چهارپایان و جنبندگان و خلق
در لغت اندازه کردن نو است که چیزی را اندازه کنی و در مثل گفته میشود که انی اذا خلقت
فریت لا کمن یخلق ولا یفری یعنی بدرستی که من چون اندازه کنم میبرم نه چون کسی که اندازه
میکند و نمیبرد و مراد اینست که هرچه گفتم میکنم و هر بنائی که گذاشتم بعمل میآورم و در کارها
عزم دارم و در قول امامان علیهم السلام واقع شده که کارهای بندگان مخلوق است بخلق تقدیر
و اندازه کردن نه خلق تکوین و هستی دادن و خلق کردن عیسی از گل چیزی را چون هیئات
و صورت مرغ نیز خلق تقدیر است و هستی دهنده مرغ و خالق آن در حقیقت همان خدای
عز و جل است **خیر الناصرین** خیر الناصرین و خیر الراحمین معنیش آنست که فاعل خیر که خوبی
میکند چون این امر از او بسیار شود از روی توسع و مجاز خیر نامیده میشود **دیان**
دیان هم آنست که بندگان را دین داده و ایشان را جزا میدهد بکارهای ایشان و دین بمعنی
جزا است و جمع نمیشود زیرا که آن مصدر است یعنی پاداش دادن گفته میشود که دان یدین
دینا یعنی جزا داد جزا دادنی بفتح دال قاموس مصدر را یعنی گفته و گفته که کرم داده میشود و
در مثل گفته میشود که کما تدین تدان یعنی کما تجزی تجزی چنانکه جزا میدهی جزا داده میشوی
و مراد اینست که چنانکه میکنی جزا داده میشوی و ذکر کردن کلمه اول بلفظ دین باعتبار

مزاوجت است و شاعر گفته که کما یدین الفتی یوما یدان به من یزرع الثوم لا یقلعه
ریحانا یعنی چنانکه جوان مرد جزا میدهد و میکند بعد از جزا داده میشود بآن هرکه
سیر میکارد نمیکند آزاد و حالتی که ریحان باشد ریحان گیاه خوشبو است و سیر خوش
گفته آنکه گفته که گندم از گندم بروید جو ز جو از مکافات عمل غافل مشو **شکور**
شکور و شاکر معنی این دو نام آنست که خدا از برای بنده عملش را شکر میکند و این
توسع و مجاز است زیرا که شکر در لغت شناختن احسان است و اظهار آن است بآنکه کننده
محسن و نیکوکار و بر ایشان منعم است و لیکن خدای سبحانه و تعالی چون بندگان را
بر زبان برداری ایشان جزا دهنده بود جزا دادن خود را شکر از برای ایشان قرار داد
بر وجه مجاز چنانکه مکافات منعم شکر نامیده شده **عظیم** عظیم معنیش سیدات و سید
قوم عظیم و جلیل ایشانست و معنی دویم آنکه خدا بعظمت وصف میشود بجهت غلبه او
بچیزها و قدرتش بر آنها و از برای همین وصف کننده باین تعظیم کننده او باشد معنی
سیم آنکه خدا عظیم است زیرا که همه آنچه غیر او باشد از برایش خوار و فروتنی نماینده است
پس اوراست که سلطانش بزرگ و شأنش عظیم است و معنی چهارم آنکه خدا بجلالت
گفته میشود که عظم فلان فی المجد عظامة یعنی فلانی در مجد بزرگ شد بزرگ شدن
و عظامت بفتح عین مصدر است عظیم و کار بزرگ و عظمت از تجربات و معنی عظیم سنجر
و دراز و پهن و گران نیست زیرا که این معنیها معانی خلق و نشانهای صنع و حدوث آن
و اینها از خدای تبارک و تعالی منفی است و در خبر روایت شده که خدا عظیم نامیده شده زیرا که
او خالق و خلق عظیم و پروردگار عرش عظیم و خالق آنست **لطیف** لطیف معنیش آنست
که خدا بیننده کارش لطیف دارد پس او با ایشان لطف دارد و با ایشان نیکوکار و منعم بر ایشانست

ولطف نیکی و نواختن است که گفته میشود که فلانی لطیف است بمردمان یعنی نیکوکار با ایشان است
که با ایشان نیکی میکند و یلطفهم الطافا بمعنی برّهم برّا باشد و لکن الطف باء
استعمال میشود که بر مفعول بعید باشد چون الطف بکذا و معنی دویم آنکه خدا در تدبیر و کار
خود لطیف است که گفته میشود که فلانی لطیف العمل است یعنی کارش پاکیزه و در چیزی دیده
شد که معنی لطیف همان خالق است زیرا خلق لطیف است چنانکه خدا عظیم نامیده شده زیرا
که او خالق خلق عظیم است شافی شافی معنیش معروف است و آن از شفا است چنانکه
خدای عزّ و جلّ بطور حکایت از ابراهیم ع فرموده که وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ یعنی و چون بیمار
شوم پس او شفا میدهد مرا پس همه این نامها خوب یا خوب تر بوده و نیکو نام است و اما تبارک پس
آن از برکت است یعنی افزون شدن و آنجناب عزّ و جلّ صاحب برکت است و او است که فاعل
برکت و خالق آن و قرار دهنده آنست در خلق خویش و متبارک و متعالی است از فرزند و زن
و شریک و از آنچه ستمکاران میگویند برتری بزرگ و بعضی گفته‌اند که معنی قول خدای عزّ و جلّ
تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا اینست که خدا این نعت که
باین قصد فرموده که خدائی که بقاء ماندنش دوام دارد و نعمتهایش بجا مانده در ذکرش برکت کثیر
برکت و است لامثاله برای نعمتهای خدا در نزد ایشان میشود همان کسی است که فرقان را
ببنده خود فرو فرستاده تا آنکه آن بنده ظالمین برای عالمها بیم کننده و ترساننده باشد و فرقان
همان قرآن است و جز این نیست که آنرا فرقان نامیده زیرا که خدای عزّ و جلّ بآن در میان حق و باطل
جدا کرده و بنده اش که این فرقان بر او فرود آمده همان محمّد است ص و او را بنده نامیده تا آنکه
پروردگار پرستش شده قرار گرفته نشود و این لفظ رد بر کسی است که در باب آنحضرت غلو
میکنند و از حدّ در میگذرند و خدای عزّ و جلّ بیان فرموده که این قرآن بر او فرود آمده تا آنکه عالمها

بآن بیم کند ما برای آنکه ایشانرا بآن از نافرمانیهای خدا و عقاب در آورنده یاد دهد
تا کفر نپسندند و عالمها آدمیانند الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا یعنی
آنخدائی که از برای او است پادشاهی آسمانها و زمین و فرا نگرفته فرزندی را چنانکه نصاری
گفتند در هنگامیکه ادعای دروغ کردند بر او و بیرون رفتن از توحیدش فرزندی را
بسوی او اضافه نمودند و نسبت دادند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ
فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا یعنی و نبوده او را شریکی در پادشاهی و آفریده هر چیزی را پس اندازه
کرده آنرا اندازه کردنی یعنی آنکه خدا همه چیزها را آفریده باندازه که آنرا میشناسد و بعد نم
و آنکه آنجناب چیزی از آنها را بسبیل سهو و غفلت و بوجه کوشش و تخمین که او آن
نیافریده بلکه باندازه که میداند که آن صواب است از تدبیر خویش و آنکه آن صلاح جویست
از برای بندگانش در کارهای ایشان و آنکه آن عدلی است از او بر آفریدگانش زیرا که او اگر
آنرا بیافریده بود باندازه که آنرا میشناخت و میدانست بسبیل آنچه ما وصف کردیم هر آینه
همان تفاوت و ظلم و بیرون رفتن از حکمت و صواب که بجستجوی عبث و جستجوی ظلم و فساد
یافت میشد چنانکه مثل این یافت میشود در کردار آفریدگانش که در کارهای خویش
بخت و طالع دارند و از آن میکنند آنچه را که اندازه اش نمیشناسند و باین قصد فرموده
که از برای آن اندازه را آفریده و بآن اندازه آنچه را که میکند شناخته و کارهای خود را بعد
از آن کرده زیرا که این یافت نمیشود مگر از کار کسی که اندازه آنچه میکند بداند مگر باین
تقدیر و این تدبیر و خدای سبحانه پیوسته بهر چیزی دانا بوده و جز این نیست که بقول
خویش فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا این قصد فرموده که همه چیزها را بفعل آورده باندازه که آنرا می
شناسد و میدانسته بر آنچه ما بیان کردیم و باندازه کردن کارهایش از برای بندگانش

باینکه اندازه آنها و وقت بودن آنها و جای بودن آنها را که در آن حادث میشوند با ایشان
بشناسانند تا آنکه آنرا بشناسند و این اندازه کردن از خدای عزّ و جلّ نوشته و خبر
نوشتنهای اوست که فرشتگان خود را خبر داده و ایشانرا بآن خبر داده تا آنکه آنرا بشناسند
و چون سخن خدا چنان بود که یافت نمیشد مگر باندازه که آنرا بشناخت و معتقد شد تا آنکه
بر چون نبود از حقّ راستی بسوی دروغ و از حقّ صواب بسوی خطا و از حقّ بیان بسوی
آشفتگی همین دلالتی بود بر اینکه خدا آنرا اندازه فرموده بانجام آن با آفت و آنرا استوار
فرموده و احداث نموده و از برای همین استواری که دیده که خللی در آن نیست و نه تفاوت
و فسادی دارد مترجم گوید که تبرّك تبارك که فعل است از جمله نامهای خدا چون
لا تأخذه سنة ولا نوم باشد که جمله فعلیه است از آنها یعنی فرا نگیرد خدا را پینکی
و نه خواب که مراد از آن بنا بر بعضی غفلت از امور نزدیک و دورست و سبب آفت
که مراد از نام در اینجا هر چیزیست که دلالت بر ذات یا صفات الهی کند خواه اسم باشد و خواه
فعل و خواه مفرد باشد و خواه جمله ● حدیث کردند ما را چندین نفر گفتند که حدیث کرد ما را
محمّد بن همام از علی بن حسن که گفت حدیث کرد ما را جعفر بن یحیی خزاعی از پدرش که گفت با
حضرت صادق ع به بعضی از زوایای آن داخل شدم که او را عیادت کنیم پس آمدم نزد او دیدم که
از قول آه بسیار میکرد و مکرّر آه میگفت من باو گفتم که ای عابد من پروردگارت را
یاد کن و باو استغاثه نما حضرت صادق ع فرمود که آه نامیست از نامهای خدای عزّ و جلّ پس
کسی که آه بگوید بخدای تبارك و تعالی استغاثه نموده ● حدیث کرد ما را ابو الحسن علی بن
عبد الله بن احمد اصبهانی اسواری که گفت که حدیث کرد ما را مکّی بن احمد بن سعدویه برذعی
که گفت که خبر داد ما را ابو اسحق ابرهیم بن عبد الرحمن قرشی در دمشق و من میشنیدم که گفت

حدیث کرد ما را ابو عامر موسی بن عامر مرّی که گفت که حدیث کرد ما را ولید بن مسلم گفت
که حدیث کرد ما را زهیر بن محمّد از موسی بن عقبه از اعرج از ابو هریره که رسول خدا ص
فرمود که خدای تبارك و تعالی را نود و نه نامست صد نام مگر یکی نه باکرامت طاق است که
طاق را دوست میدارد هر که آنرا احصا کند داخل بهشت میشود و بما رسیده که یکی از
اهل علم نه بلکه چندین نفر گفتند الذکر اوّل آنها ابتدا میشود بلا اله الا الله وحده
لا شریك له له الملك وله الحمد بیده الخیر وهو علی کلّ شیئ قدیر لا اله الا الله له الاسماء
الحسنی یعنی نیست خدائی مگر خدا در حالی که تنها است نیست شریکی از برای او و از آن او
پادشاهی و از او است ستایش بدست او است خوبی و او بهر چیزی توانا است نیست
خدائی مگر او و از او است نامهای نیکو یا نیکوتر و نیکوترین آنها الله است و واحد و صمد و اوّل
و آخر و ظاهر و باطن و خالق و بارئ و مصوّر و ملك و قدّوس و سلام و مؤمن و مهیمن و عزیز
و جبّار و متکبّر و رحمن و رحیم و لطیف و خبیر و سمیع و بصیر و علیّ و عظیم و بارّ و متعالی و
جلیل و جمیل و حیّ و قیّوم و قادر و قاهر و حکیم و قریب و مجیب و غنیّ و وهّاب و ودود
و شکور و ماجد و واحد و ولیّ و رشید و غفور و کریم و حلیم و توّاب و ربّ و مجید و حمید
و وفیّ و شهید و مبین و برهان و رؤف و مبدئ و معید و باعث و وارث و قویّ و شدید
و ضارّ و نافع و باقی و حافظ و رافع و قابض و باسط و معزّ و مذلّ و رازق و ذو القوّة
المتین و قائم و وکیل و عادل و جامع و معطی و مجتبی و محیی و ممیت و کافی و هادی و ابد
و صادق و نور و قدیم و حقّ و فرد و وتر و واسع و محصی و مقتدر و مؤخّر و منتقم و بدیع مترجم
گوید که در این حدیث غیر از نام اوّل سی و سه نام دیگر مذکور است که در حدیث
سابق که شرح شد مذکور نبود اما مرادف نه نام از این سی و سه نام که عبارتست از باقی

وحافظ ومتادل وقادر ومقتدر وقائم وماجد وواقی وولی در آن مذکور بود و ترجمه
شد یعنی بر وحفیظ ومعدل ومقتدر وقیوم ومجید ووفی وموالی و بعضی از اسمها در این
حدیث نیز مذکور است وشاید که وجه تعدد همان دلالت بر حدوث وثبوت باشد که
مفاد اصل صیغهٔ فاعل وصفت مشبهه است چون مبالغه وعلم آن که مفاد مصدر و صیغهٔ
مبالغه و غیر آنست و ترجمه بعث و بعضاً نام دیگر که عبارت است از ابد ومؤخر و
مبلغ وبرهان ومجتبی وجامع وجلیل ومجیب ومحصی ومحیی ومذل ورشید ورافع
رشید بمعنی صادق ومعز ومعطی ومتعالی ومعید ومقدم وذو القوة المتین ومحیط
نافع ومنعم در اینجا مذکور میشود پس میگوییم که ابد بفتح همزه و با یعنی دائم وهمیشه
وقدیم ازلی ومؤخر یعنی واپس اندازنده وواپس برنده چه آنجناب تأخیر خواهد بتأخیر
میاندازد ومیشود که بمعنی متأخر باشد یعنی آخر چه بعد از او چیزی نیست ما آخر هر
چیز است ومبدی بوزن محسن یعنی آشکار کننده هر چیزی را آشکار نموده ومینماید
واز کتم علم بعرصهٔ وجود آورده ومیآورد وبرهان بوزن قرآن یعنی حجت استوار
روشن تفسیر شده وظاهر آنست که یعنی بیان حجت وروشن ساختن آن باشد ومراد
از آن در اینجا مبین حجت وروشن سازنده آنست ومجتبی یعنی برگزیننده با سوی خود
کشنده چنانکه فرموده که اللّٰه یجتبی الیه من یشاء یعنی خدا میکشد بسوی خود وجمع
میکند هر که را خواهد از آنکسانی که مطیع ومنقاد اویند یا برمیگزیند برای خود بجهت
رسالت آنرا که اراده پیغمبری نماید چنانکه فرموده که اللّٰه یصطفی من الملائکة رسلا ومن
الناس یعنی خدا برمیگزیند از فرشتگان فرستادگان را که واسطه باشند میان او و پیغمبر
برسانیدن وحی چون جبرئیل وغیر او وبرمیگزیند فرستادگان را از آدمیان که پیغمبرانند

تا خلق را

تا خلق را با او دعوت کنند وجامع فراهم آورنده باشد چه آنجناب همه کمالات را فراهم
آورده وهمه مردمان را در روز قیامت فراهم خواهد آورد وبالفعل همه کار را فراهم آورده
وجلیل یعنی بزرگ وصاحب جمال وجمال نعت جلال است که در حدیث سابق مذکور شد
ومجیب یعنی اجابت کننده وجواب دهنده چه آنجناب خوانندگان را اجابت میفرماید
چنانکه فرموده اجیب دعوة الداع اذا دعان ومحصی شمارنده وضبط کننده است چنانکه
فرموده که واحصی کل شیء عددا یعنی وشمرده هر چیزی را وضبط آن نموده از روی شماره
وعدد قطرهای باران وریگهای بیابان وبرگهای درختان وامثال آن را از او پوشیده
وپنهان نیست ومحیی زنده کننده است که همه مردگان را زنده میگرداند ومذل خوار وبیقدر
گرداننده چه هر که را خواهد خوار وبیقدر میگرداند بجهت کفر وعناد چنانکه فرموده که وتذل
من تشاء ورشید راه راست یافته است ودر اینجا بمعنی مرشد است که فعیل بمعنی مفعل
باشد چون الیم بمعنی مولم یعنی ارشاد کننده وراه راست نماینده ورافع بردارنده وبلند
گرداننده است چه هر که وهر چه را که خواهد بر میدارد وبلند میگرداند اگر چه در نهایت
پستی باشد وشاید بمعنی بخت است وصاحب شدت وسختی چه عذاب ونکالش در
نهایت شدت وغایت سختی است وضار گزند رساننده است که بهر که خواهد گزند میرساند
بجهاتی که خود میداند ومعز یعنی عزیز وارجمند سازنده چه هر که را خواهد عزیز وارجمند
میگرداند بتوفیق ایمان ومعرفت چنانکه فرموده وتعز من تشاء ومعطی بخشنده آنچه بخشش آن
که از او رفت بچیزگان ناتوان شده باشد ومتعالی برآمده وبلند است وکسی که
زبردست او نباشد وجنت که برتر او باشد ومعید یعنی برگرداننده چه آنجناب در آخرت
همه خلایق را برمیگرداند از برای حساب وجزا ومقدم در پیش اندازنده است چه آنجناب آنچه

خواهد پیش بیاندازد و معلوم میشود که بمعنی متقدم باشد یعنی اول و سابق بر همه چیز و پیش از او چیزی
نیست «ذو القوة المتین» یعنی خداوند توانائی استوار که هر چه کرد درماندگی بر گرد سراپرده
توانائیش نگردد پس نه در قوتش فتوری باشد و نه در توانائیش قصوری و عیب
میراننده است که تمام زندگان را میمیراند چنانکه فرموده «وانه هو امات واحیی» و نافع
سود دهنده و نفع بخشنده است که بهر که خواهد نفع میرساند بجهاتی که خود میداند
و در اینجا سود کننده در بهشت و منتقم کینه کشنده و عقاب کننده است چه بهر نوع
که خواهد از هر که خواهد انتقام میکشد یا تجبر کرده باشد. حدیث کرد ما را احمد بن
حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی
بن عبید از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از چند بن نفر از حضرت صادق ع که فرمود
هر که خدا را عبادت کند بتوهم و گمان در آنکه یقین بوجود آنجناب داشته باشد بتحقیق
که کافر شده و کسی که اسم خدا را عبادت کند بواسطه حروف یا مفهوم وصفی و معنی آن
اسم را عبادت نکند که از آن با این اسم تعبیر میشود کافر شده و آنکه اسم و معنی هر دو را عبادت
کند شرک آورده و آنکه معنی را عبادت کند بواقع ساختن اسمها براو که اسمهای آنجناب را
براو واقع سازد با آن صفاتی که خدا خویش را بآنها وصف فرموده و دل خود را بر آن محکم
کرده اند که بآن اعتقاد کنند و زبانش بآن گویا شود در نهان کارها و نهانها و آشکار خویش
اینگروه اصحاب امیرالمؤمنین ع اند و در حدیث دیگر چنین است که اینگروه ایشانند
مؤمنان از روی حق و راستی با ایمان درست و راست و خالی از شک و ریب و کاملان
در ایمان اند. حدیث کردند ما را احمد بن محمد بن عصام کلینی ره و علی بن احمد بن محمد بن
عمران دقاق گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از نضر

بن

بن سوید از هشام بن حکم که حضرت صادق ع را از اسمهای خدا و اشتقاق آنها سؤال نمود
فرمود که الله مشتق است از اله و اله مألوه و معبودی را اقتضا و خواهش میکند
و اسم غیر مسمی است چه اسم همان مرکب از حروف است چون زید که مرکب است از زای
و یاء و دال و مسمی آن شخص معین مشخص است که این اسم بر او دلالت میکند پس هر که اسم
خدا را عبادت کند نه معنی را کافر شده و چیزی را عبادت نکرده و کسی که اسم و معنی را هر
دو عبادت کند شرک آورده و دو چیز را عبادت کرده و هر که معنی را عبادت کند نه اسم این
عبادت توحید است ای هشام آیا فهمیدی گفتم فهمیدم هشام میگوید که عرض کردم که مرا زیاد
کن و بیش از این بفرما فرمود که خدای عز و جل را نود و نه اسم است پس اگر اسم همان
مسمی باشد هر آینه هر اسمی از آنها خدائی خواهد بود و لیکن خدای عز و جل معنی است
که بواسطه این اسمها بر او دلالت میشود و همه این اسمها غیر اویند ای هشام نان اسم است
از برای آنچه خورده میشود و آب اسم است از برای آنچه نوشیده میشود و جامه اسم است
از برای آنچه پوشیده میشود و آتش اسم است از برای آن سوزاننده معروف ای هشام
آیا فهمیدی چنان فهمیدنی که بآن دفع کنی و مخاصمه نمائی با دشمنان ما و کسانی که در باب
خدا الحاد میکنند و از حق میل مینمایند و آنانکه با خدای عز و جل غیر او را شریک میسازند
عرض کردم آری فرمود که ای هشام خدا ترا بآن نفع بخشد و ترا ثابت و پا برجای دارد
هشام گفت بخدا قسم که بعد از آنکه از این مقام و مجلس برخاستم کسی در باب توحید خدا
بر من غالب نشد. حدیث کرد ما را ابوالحسن علی بن عبدالله بن احمد اسواری گفت
که حدیث کرد ما را مکی بن احمد بن سعدویه برذعی گفت که خبر داد ما را اسمعیل بن محمد
بن فضل بن محمد بن مسیب بیهقی گفت که حدیث کرد ما را جدم گفت که حدیث کرد ما را ابن ابی

اویس گفت که حدیث کرد مرا احمد بن محمد بن زیاد بن قیس صنعانی گفت که حدیث کرد مرا
افلح بن کثیر از ابن جریج از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش از پیغمبر صلعم که جبرئیل با
اینده‌ها از آسمان بر او فرود آمد و بار دیگر فرود آمد شادان و خندان و عرض کرد که
السلام علیک یا محمد حضرت فرمود و علیک السلام یا جبرئیل جبرئیل عرض کرد که خدای عز
و جل هدیه‌ای بسوی تو فرستاده حضرت فرمود که ای جبرئیل آن هدیه چیست جبرئیل
عرض کرد که سخنانی چند است از گنجهای عرش که خدا ترا بآنها گرامی داشته و نواخته حضرت
فرمود که ای جبرئیل آن سخنان چه چیز است عرض کرد که بگو یا من اظهر الجمیل و ستر
القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة و لم یهتک الستر یا عظیم العفو یا حسن التجاوز
یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا صاحب کل نجوی یا منتهی کل شکوی
یا کریم الصفح یا عظیم المن یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها یا ربنا و یا سیدنا و
یا مولانا و یا غایة رغبتنا اسئلک یا الله ان لا تشوه خلقی بالنار یعنی ای آنکه نیکو را
آشکار کرده و زشت را پوشیده ای آنکه بگناه مؤاخذه و بازخواست نفرموده و پرده را ندریده
ای بزرگ عفو ای خوش درگذشتن ای گشاده آمرزش ای گشاده دو دست بمهربانی
ای صاحب هر رازی و ای پایان هر گله ای خوب درگذشتن ای بزرگ عطا ای آغاز کننده
نعمتها پیش از سزاواری آنها ای پروردگار ما ای بزرگ ما و ای آقای ما و ای پایان
خواهش ما سؤال میکنم ترا ای خدا آنکه زشت نکنی خلقت مرا بآتش دوزخ پس رسول خدا
فرمود که ای جبرئیل ثواب این سخنان چیست عرض کرد که هیهات هیهات این مطلب در
علم و دانش بریده شده و بآن نرسیده اگر فرشتگان هفت آسمان و هفت زمین بر این
اجتماع کنند که ثواب آنرا وصف کنند تا روز قیامت از هزار جزء یک جزء را وصف نکنند پس

چون بنده بگوید که یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح خدا در دنیا او را برحمت خود بپوشاند
و در آخرت او را نیکو گرداند در دنیا و آخرت و پرده بر او بپوشاند و چون بگوید که
یا من لم یؤاخذ بالجریرة و لم یهتک الستر خدا او را در روز قیامت حساب نکند و پرده او
ندرد در روزی که پرده‌ها دریده شود و چون بگوید که یا عظیم العفو خدا گناهان
او را از برای او بیامرزد و اگر گناهش چون کف دریا باشد و چون بگوید که یا حسن التجاوز
خدا از او در گذرد حتی دزدی و شراب خوردن و ترسهای دنیا و غیر این از گناهان
کبیره و چون بگوید که یا واسع المغفرة خدای عز و جل از برایش هفتاد در از رحمت بگشاید
پس او در رحمت خدای عز و جل فرو رود تا از دنیا بیرون رود و هرگاه بگوید که یا باسط
الیدین بالرحمة خداوند دست خود را برحمت بر او بگشاید و چون بگوید که یا صاحب کل نجوی
و منتهی کل شکوی خدای عز و جل از اجر ثواب هر مصیبت زده و هر به آفت و هر بیماری و
هر کور و شکسته و هر بیچاره و هر فقیری و هر صاحب مصیبتی تا روز قیامت باو عطا فرماید
و چون بگوید که یا کریم الصفح خدا او را بنوازد بنوازش پیغمبران و چون بگوید که یا عظیم
المن خداوند روز قیامت آرزوی او و آرزوی خلایق او را باو عطا کند و چون بگوید که
یا مبتدئا بالنعم قبل استحقاقها خدای تعالی از اجر شما و هر که نعمتهای او را شکر کرده باو
عطا کند و چون بگوید که یا ربنا و یا سیدنا و یا مولانا خدای تبارک و تعالی میفرماید که
ای فرشتگان من شاهد باشید که من او را آمرزیدم و باو از اجر عطا کردم بشماره هر که
و هر چه آنرا آفریده‌ام از کسانی که در بهشتند و در آتش دوزخ و آسمانهای هفت گانه و زمین
هفت گانه و آفتاب و ماه و ستارگان و قطرهای بارانها و انواع خلایق و کوهها و
سنگریزه و خاک و غیر آن و عرش و کرسی و چون بگوید که یا مولانا خدا دل او را از ایمان پر

کند و چون بگوید که یا غایة رغبتنا خداوند روزیهات خواهش او و سؤال خواهش همه
خلائق را با او عطا کند و چون بگوید که اسئلك بالله ان لا تحرق خلقی بالنار بعد ما
جباتک جلاله بعزت جاییکه بنده من خواهش آزادی از آتش دوزخ را از من نمود ای فرشتگان من
شاهد باشید که من او را از آتش دوزخ آزاد کردم و پدر و مادر و برادران و خواهران و کسان
و فرزندان و همسایگانش را نیز آزاد کردم و او را شفیع کردانیدم در حق هزار مرد از کسانی
که آتش دوزخ از برای ایشان واجب شده بود و او را از آتش پناه دادم پس یا محمد این
سخنان را به پرهیزکاران بیاموز و ایشان را به انبیا نعمت میاموزان زیرا که اینها دعایی است
که از برای گوینده اینها مستجابست انشاء الله و این دعاء اهل بیت المعمور است در کردا
گرد آن هرگاه چنان باشند که بآن طواف کنند بعد از آن بکردند **مترجم گوید** که مؤلف
بعد از ذکر این حدیث گفته که مصنف این کتاب میگوید که دلیل بر اینکه خدای عز و جل عالم
و قادر و حی است بخودی خود نه بعلم و قدرت و حیوتی که هر یک غیر او باشد آنست که اگر عالم
باشد بواسطه علمی علمش از یکی از دو امر خالی نباشد یا آنست که این علم قدیم باشد یا حادث
پس اگر حادث باشد آنجناب جل ثناؤه پیش از حدوث علم عالم نبوده و این از صفات نقص
و هر منقوصی که نقص با او پیوسته محدث است که دیگری او را احداث کرده بآنچه ما آنرا مقدم
داشتیم و اگر قدیم باشد واجب شود که چیزی غیر از خدای عز و جل قدیم باشد و این بالاجماع
کفر است و همچنین است قول در بودن او قادر و قدرتش و در حی بودن و حیوتش و دلیل بر اینکه آنجناب
عز و جل همیشه عالم و قادر و حی بوده آنست که ثابت شد که خدا عالم و قادر و حی است بخودی
خود و بدلیلها بتحقیق پیوسته که خدای عز و جل قدیم است و هرگاه از چنین باشد همیشه
عالم خواهد بود زیرا که ذاتش که علم از برای آنست همیشه بوده و خودی او دلالت میکند

بر اینکه آنجناب همیشه قادر و حی بوده **باب سی ام** در بیان اینکه قرآن چه چیز است
• حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رض گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابرهیم
از پدرش ابرهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت بحضرت امام رضا ع
عرض کردم که یا بن رسول الله مرا خبر ده از قرآن که آیا خالق است یا مخلوق یعنی آفریننده
یا آفریده شده است فرمود که نه خالق است و نه مخلوق ولیکن قرآن کلام خدای عز و جل است
• حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور رض گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد الله بن
جعفر حمیری از پدرش از ابرهیم بن هاشم از ریان بن صلت که گفت بحضرت امام رضا ع
عرض کردم که در باب قرآن چه میفرمائی فرمود کلام خدا است از آن در مگذرید و راه را
در غیر آن مجوئید که گمراه میشوید • حدیث کرد ما را حسین بن ابرهیم بن احمد مؤدب رض
گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسمعیل
برمکی گفت که حدیث کرد ما را علی بن سالم از پدرش که گفت حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما
السلام را سؤال نمودم و بآنحضرت عرض کردم که یا ابن رسول الله در باب قرآن چه میفرمائی فرمود
که آن کلام خدا و قول خدا و کتاب خدا و وحی خدا و تنزیل او است که آنرا فرو فرستاده و آن
کتابیست عزیز که باطل آنرا نمیاید از پیش رویش و نه از پشت سرش یعنی از هیچ جهت باطلی
بسوی آن راه نمیابد فرو فرستاده شده ایست از نزد واجب گفتار و درست کردار ستوده
• حدیث کرد ما را پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن عیسی بن عبید یقطینی گفت که حضرت علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام
بسوی بعضی از شیعیانش نوشته در بغداد که بسم الله الرحمن الرحیم خدا ما و ترا از فتنه
در آن ما ش نگاه دارد پس اگر چنین کند و نگاه دارد آنچه نعمت بزرگیست با نعمتهای خود را

بآن بندگان کرده‌اند ما کر نکنند همان حین هلاک کند تا بود پس ما چنان می‌بینیم و للعقا
دانیم که جدال در بحث در قرآن بدعتی است که سائل و مجیب در آن شرکت دارند پس سائل
میکند آنچه را که از برای او نیست و مجیب تکلف میکند آنچه را که بر او نیست و کسی چیزی
خالق نیست مگر خدای عزوجل و آنچه غیر او باشد مخلوق است و قرآن کلام خدا است و از
برای خود نامی قرار مده که از جملهٔ گمراهان باشی بگو ما خدا ما و توبا از آنانکه از
پروردگار خود میترسند در نهانی و ایشان از قیامت ترسانند • حدیث کرد ما را حسین بن ابراهیم
بن احمد بن هشام مؤدب رضه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبدالله کوفی گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن اسمعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را عبدالله بن احمد گفت که حدیث کرد مرا
سلیمان بن جعفر جعفری گفت که با ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر عرض کردم که یابن رسول الله
در باب قرآن چه میفرمائی چه کسانی که در نزد ما هستند یا پیش از ما بوده‌اند در آن اختلاف
کرده‌اند پس گروهی گفتند که آن مخلوق است و گروهی دیگر گفتند که آن مخلوق نیست حضرت
فرمود آگاه باش که من در آن آنچه ایشان میگویند نمیگویم و لیکن میگویم که آن کلام خدا است
• حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی
عبدالله کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسمعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن
سلیمان جعفری گفت که حدیث کرد ما را ابوعبدالله بن فضل هاشمی از سعد خفاف از
اصبغ بن نباته که گفت چون امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بر خوارج ایستاد و ایشان را
پند داد و معذرت ساخت و ایشان را از جنگ ترسانید با ایشان فرمود که شما از من هیچ چیز را
ناخوش ندارید و عیب نمیتوانید کرد مگر آنکه من اول کسی هستم که بخدا و برسولش ایمان آورده
ام گفتند که تو چنینی و لیکن تو ابوموسی اشعری را در دین خدا حکم کردی که حکم کند حضرت

فرمود

فرمود بخدا سوگند که من مخلوقی را حکم نکردم و جز این نیست که قرآن را حکم کردم و اگر نه
این بود که من بر کار خویش مغلوب شدم و در رای خود مخالفت شدم هر آینه راضی
نمیشدم که جنگ اسلحهٔ خود را بگذارد و آتش قتالی که در میان من و اهل جنگ با خدا است
فرو نشیند تا سخن خدا را بلند گردانم و دین خدا را یاری دهم و هر چند که کافران و
جاهلان ناخوش داشته باشند مترجم گوید که مؤلف گفته که مصنف این کتاب
میگوید که در باب کتاب خدا وارد شده که قرآن کلام خدا و وحی خدا و قول خدا و کتاب
خدا است و در باب آن وارد نشده که آن مخلوق است و جز این نیست که ما از اطلاق
نام مخلوق بر آن منع شده‌ایم زیرا که مخلوق در لغت گاهی مکذوب میباشد یعنی دروغ
گفته شده و گفته میشود که کلام مخلوق یعنی مکذوب و خدای تبارک و تعالی فرموده که انما
تعبدون من دون الله اوثانا و تخلقون افکا یعنی جز این نیست که میپرستید از غیر
خدا بتانی چند را و میبافید افکی را یعنی دروغ میگوئید دروغ گفتنی و آنجناب از روی
حکایت از منکران توحید فرموده که ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق
یعنی نشنیده‌ایم اینکه محمد میگوید از وحدانیت خدا و نبودن شریکان او در کیش بازپسین
یعنی ملت عیسی که آخرین ملتها است چه ترسایان سه خدائی گویند نه توحید نیست این
توحید که او میگوید مگر اختلاق یعنی بر بافتن و دروغ از نزد وی پس هر که گمان کند
که قرآن مخلوق است باین معنی که آن مکذوب است بحقیقت که کافر شده و کسی که میگوید که
آن مخلوق نیست باین معنی که محدث و منزل و محفوظ نیست خطا کرده و غیر حق و صواب
گفته و اهل اسلام بر این اجماع کرده‌اند که قرآن کلام خدای عزوجل است بر وجه حقیقت
نه مجاز و بر اینکه هر کس غیر از این بگوید بحقیقت که انکار شده از سخن یعنی گفتار ناشناخته

و نادانسته و دروغ و باطل و مخرف از حق گفته و ما قرآن را منفصل و موصل یافتیم
که بعضی از آن ببعضی پیوندد و بعضی از آن از بعضی جدا است و بعضی از آن عزل از بعضی
دیگر و بعضی از آن پیش از بعضی است چون ناسخ که از منسوخ متأخر باشد پس اگر آنچه
اینک صفت آنست حادث نباشد دلالت بر حدوث محدثات باطل شود و اثبات محدث
مدبر پدیدآورنده آنها بتناهی و تفرق و اجتماع آنها متعذر و محال باشد و چیز دیگر و آن
اینست که عقل شهادت داده اند و امت اجماع کرده اند که خدای عز و جل در اخبارش
صادق است و معلوم است که دروغ آنست که خبر دهد بودن آنچه نبوده باشد و خدای
عز و جل از فرعون و قولش خبر داده که انا ربکم الاعلی یعنی منم پروردگار شما و متولی
همه امور شما که بزرگتر و برترم از همه شما و از خدایان دیگر که هرگاه بخواهم ضرر و منفعت توانم
رسانید و هیچکس جز من نتواند رسانید پس هیچ خدائی از من برتر نباشد و از نوح
خبر داده که آنحضرت پسرش را آواز داد و او بکرانه از کشتی دور ایستاده بود که یا بنی
ارکب معنا و لا تکن مع الکافرین یعنی ای پسرک من سوار شو در کشتی با ما و مباش
از ناگرویدگان تا غرق نشوی پس اگر این قول و این خبر قدیم باشد پیش از فرعون و پیش
از گفتنش آنچه را که از او خبر داده خواهد بود و اینک دروغ است تا اگر یافت نشده باشد
مگر بعد از آنکه فرعون اینرا گفته باشد پس آن حادث است زیرا که آن موجود شده بعد
از آنکه نبوده و امر دیگر و آن اینست که خدای عز و جل فرموده که و لئن شئنا لنذهبن
بالذی اوحینا الیک یعنی بعد آیتی را اگر خواهیم هر اینه ببریم آنچیزی را که وحی کرده ایم بسوی
تو و قول آنجناب ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها یعنی هرچه منسوخ میکنیم
از آیتی از آیات قرآن بود نوع مصلحت خلقان و مقتضای زمان یا فراموش میگردانیم آنرا از دلها

ببریم

ببریم بیاوریم بهتر از آن آیه منسوخ را در نفع بندگان یا مثل و مانند آن و آنچه مثلی
دارد یا جایز است که بعد از وجودش معدوم شود لا محاله حادث است و تصدیق این
آنچیزیست که استاد ما محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره آنرا در جامع خویش اخراج نموده و
حدیث کرده ما را بآن محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف که گفت حدیث کرد ما را عبد
الرحمن بن ابی نجران از حماد بن عثمان از عبد الرحیم قصیر که گفت عریضه بخدمت امام جعفر
صادق ع نوشتم و بدست عبد الملک بن اعین دادم که بآنحضرت برساند باین مضمون که
فدای تو گردم مردم در چیزی چند اختلاف کرده اند و من آنها را بخدمت تو نوشته ام پس اگر
صلاح بدانی خدا مرا فدای تو کرده اند که همه آنچه را که بخدمتت نوشته ام از برایم شرح و بیان
فرمائی شرح فرما که بسیار بخشایم فدای تو گردم مردم در عراق در باب معرفت و جحود که شناخت
و انکار است اختلاف کرده اند پس مرا خبر ده فدای تو گردم که آیا این دو امر مخلوقند که خدا ایشانرا
آفریده باشد و در قرآن اختلاف کرده اند پس گروهی پنداشته اند که قرآن کلام خدا است که
مخلوق نیست و دیگران گفته اند که کلام خدا است که مخلوق است و مرا خبر ده از استطاعت
و توانائی که آیا پیش از فعل یا با فعل است چه اصحاب ما در آن اختلاف کرده اند و
در آن روایت نموده اند و از خدای تبارک و تعالی که آیا وصف میشود بصورت و شکل و بجز
تو خطی که خطش بانه دم پده باشد پس اگر صلاح بدانی خدا مرا فدای تو گرداند که مذهب
درست از توحید را بمن بنویسی بنویس که بسیار بجا است و از حرکات که آیا آنها مخلوقند
یا غیر مخلوق و از ایمان که آن چه چیز است پس حضرت ع بمن نوشت و بدست عبد الملک بن
اعین داد که بمن رسانید باین عبارت که سؤال کردی از معرفت که آن چیست پس بدان خدا
ترا رحمت کند که معرفت از صنع و کارگری خدای عز و جل باشد در دل که مخلوق است

و جحود نیز صنع خداست که در دل مخلوق است و بندگان را در این دو امر صنع نیست و
اختیار در اینها اختیار است از اکتساب پس چون ایشان که ایمان را خواهش
داشتند معرفت را اختیار کردند و بدین واسطه مؤمن عارف شدند و چون ایشان
که کفر را خواهش داشتند جحود را اختیار کردند و بدین واسطه کافر جاحد گمراه شدند
و این توفیق خداست که ایشان را توفیق داده و خذلان و واگذاشتن کسیست که خدا
او را واگذاشته پس خدا با اختیار و اکتساب ایشان را عقاب میفرماید و ثواب میدهد
و سؤال کردی خدا تو را رحمت کناد از قرآن و اختلاف مردمان پیش از شما پس بدرستی
که قرآن کلام خداست که محدث است و مخلوق نیست و با خدای تعالی ذکری ازلی نبوده که
همیشه با خدا بوده باشد و خدا از این برتری دارد برتری بزرگ و خدای عز و جل بود و هیچ
متکلمی نبود و نه مریدی و نه متحرکی و نه فاعلی و نه پروردگاری از این جلیل تر و عزیزتر است
پس همه این صفات محدث است غیر از حدوث فعل از او باد در نزد آن و پروردگار ما جل
و عز برتر است و قرآن کلام خداست که مخلوق نیست در آن خبر کسی که پیش از شما
بوده و خبر کسی که بعد از شما خواهد بود و از نزد خدا بر محمد که رسول خداست فرو فرستاده
شده و سؤال کردی خدا تو را رحمت کناد از استطاعت و توانائی از برای فعل پس بدرستی
که خدای عز و جل بنده را آفرید و آلت صحت را از برای او قرار داد و آن قوه ایست که بنده بآن
متحرک و مستطیع از برای فعل میباشد و هیچ متحرکی نیست مگر آنکه او فعل را اراده دارد
و آن را میخواهد و آن صفتی است مضاف بسوی شهوتی که آن آفریده خدای عز و جل است که در
انسان ترکیب است و در او برخاسته شده پس هرگاه شهوت در انسان بجنبش آید چیزی را
خواهش کند و بعد از آن اراده نماید و از این جهت انسان را مرید گفته اند پس هرگاه فعل را

چیزی غیر از خدا نبوده و نه معروفی و نه مجهولی و خدای عز و جل بود و هیچ

اراده کند و بجا آورد با استطاعت و حرکت باشد و از این جهت بنده را مستطیع و متحرک
گفته اند پس هرگاه انسان ساکن باشد و فعل را اراده نداشته باشد و آلت با او باشد
و آن قوت و صحت است که حرکات انسان و فعلش با آنها میباشد سکونش بجهت علت سکون
شهوت باشد و گفته میشود که ساکن و بیحرکت وصف شود پس هرگاه انسان شهوت بهم رساند
و شهوتش که در او مرکب شده بحرکت آید فعل را خواهش کند و بقوه که در او مرکب شده حرکت
کند و آلتی که فعل را بآن بجا میآورد بکار دارد و فعل از او بوجود آید در نزد آنچه حرکت
کرده و آن را کسب نموده پس گفته میشود که فاعل و متحرک و مکتسب و مستطیع است یعنی که همه
اینها صفاتی است که انسان بآنها وصف میشود و سؤال کردی خدا تو را رحمت کناد از توحید
و آنچه کسانی که نزد تو اند یا پیش از تو بوده اند بسوی آن رفته اند پس برتر است خدائی که
مانند او چیزی نیست و او است شنوای بینا و خدا برتر است از آنچه وصف کنند کسانی که
خدای تبارک و تعالی را بخلقش تشبیه میکنند او را وصف مینمایند و بر خدای عز و جل افتراء
می بندند پس بدان خدا تو را رحمت کناد که مذهب صحیح در توحید آنچیزیست که قرآن بآن
نازل شده از صفات خدای عز و جل پس بطلان و تشبیه را از خدا دور کن که نفی و تشبیهی
نیست او است خدای ثابت موجود و خدا برتر است از آنچه وصف کنند کسانی که او را وصف میکنند
و از قرآن در مگذر که بعد از بیان تو را گمراه میکند و سؤال کردی خدا تو را رحمت کناد از ایمان
پس ایمان اقرار بزبان و عقد بدل و عمل باارکان است و ایمان بعضی از آن از بعضی است و
گاهست که بنده مسلمان میباشد پیش از آنکه مؤمن باشد و مؤمن نمیباشد تا آنکه مسلمان
باشد پس اسلام پیش از ایمان است و آن با ایمان شرکت دارد پس هرگاه بنده کبیره را از گناهان
کبیره بعمل آورد که خدای عز و جل از آنها نهی فرموده خارج از ایمان باشد و نام ایمان از او

ساقط و نام اسلام بر او ثابت باشد پس اگر توبه نمود و آمرزش طلبید بسوی ایمان برگردد
و او را بیرون نبرد بسوی کفر و انکار و حلال شمردن و هر گاه از برای حلال بگوید که اینک
حرام است و از برای حرام که اینک حلال است و باین دینداری و اعتقاد کند پس در این وقت
آن شخص بیرون باشد از ایمان و اسلام بسوی کفر و بمنزله مردی باشد که در حرم داخل شود و بعد
از آن داخل خانه کعبه شود و در خانه کعبه حدثی را پدید آورد از خانه کعبه و از حرم بیرون
شود و گردنش را بزنند و بسوی آتش دوزخ باز گردد **مترجم گوید** که مؤلف گفته که مصنف
این کتاب میگوید که مراد ما از این حدیث آنچیزی بود که در آن موجود است از ذکر قرآن و
معنی آنچه در آنست که قرآن غیر مخلوق است یعنی غیر مکذوب است و بآن قصد نمیکند
که آن محدث نیست زیرا که آنحضرت فرموده که محدث است غیر مخلوق و غیر ازلی با خدای تعالی
ذکره **باب سی و یکم** در ذکر معنی بسم الله الرحمن الرحیم حدیث کرد ما را محمد بن
ابراهیم بن اسحق طالقانی ره گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید مولای بنی هاشم
از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش که گفت از حضرت علی بن موسی الرضا ع سؤال
کردم از بسم الله فرمود که معنی قول قائل بسم الله یعنی نشان میکنم بر نفس خود سمه را از
سمات خدای عز و جل و آن عبادتست راوی میگوید که بآنحضرت عرض کردم که سمه چیست
فرمود علامت و نشان پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از احمد بن محمد
از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد از عبدالله بن سنان که گفت حضرت صادق ع را
سؤال کردم از معنی بسم الله الرحمن الرحیم فرمود که باء آن بهاء و روشنی و حسن خدا است
و سین سناء و رفعت و شرف خدا و میم مجد و کرم و کثرت عطای خدا و بعضی از ایشان روایت
کرده است که میم ملک و مالکیت یا پادشاهی خدا است و الله اله و معبود هر چیزی است و رحمن

بخشاینده

بخشاینده است بهمه آفریدگان خویش یعنی در دنیا و رحیم مهربانست بمؤمنان بخصوص
یعنی در آخرت حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف از صفوان بن یحیی از آنکه او را حدیث کرده از حضرت
صادق ع که آنحضرت سؤال شد از معنی بسم الله الرحمن الرحیم فرمود که باء بهاء خدا است
و سین سناء خدا و میم ملک خدا راوی میگوید که عرض کردم که الله یعنی چه فرمود که الف
آلاء و نعمتهای خدا است بر خلقش از نعیم بولایت ما و لام الزام خدا است خلق خود را
که ولایت ما را با ایشان لازم کرده باشد عرض کردم ها چه معنی دارد فرمود که هوان و
خواری از برای کسی است که با محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین مخالفت کرده عرض
کردم که رحمن فرمود که بخشاینده است بهمه عالم عرض کردم که رحیم فرمود که مهربانست بمؤمنان
مخصوص حدیث کرد ما را پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از سلمة
بن خطاب از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد از ابو الحسن حضرت موسی بن جعفر ع
که گفت سؤال کردم او را از معنی الله فرمود یعنی مستولی شده بآنچیز دقیق و جلیل باشد
یعنی بر همه چیز غلبه دارد حدیث کرد ما را محمد بن قاسم جرجانی مفسر ره گفت که حدیث
کردند ما را ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار و هر دو
از شیعه امامی مذهب بودند از پدران خویش از ابو الحسن حضرت علی بن محمد علیهما السلم
در قول خدای عز و جل بسم الله الرحمن الرحیم فرمود که الله همان کسی است که هر مخلوقی
در نزد پیدا شدن امید از هر که غیر او است و پاره پاره شدن اسباب از همه آنچیز سوای
او باشد در نزد حاجتها و سختیها بسوی او پناه میبرند میگوئی بسم الله یعنی یاری میجویم
بر همه کارهای خویش بخدائی که عبادت و پرستش درست نباشد مگر از برای او آنکه فریاد

رسنده است هرگاه فریاد رسی از او خواسته شود و جواب دهنده هرگاه خوانده شود
و این آنچنان است که مردی بحضرت صادق عرض کرد که یابن رسول الله مرا بخدا دلالت
و رهنمائی کن که او چیست چه صاحبان جدال بمن بسیار شده اند و مرا حیران و سرگردان
نموده اند حضرت با آنمرد فرمود که ای بنده خدا هرگز بر کشتی سوار شده عرض کرد آری فرمود
که آیا کشتی شکسته که تو در آن باشی در جائی که نه کشتی باشد که ترا برهاند و نه شنا
که ترا بی نیاز گرداند عرض کرد آری فرمود که آیا در آنجا و در آن حال دلت باین در آویخته
و چنگ در زده که چیزی از چیزها قادر است باینکه ترا از ورطه و محل هلاکت برهاند
عرض کرد آری حضرت صادق فرمود که این همان خدا است که قادر است بنجات دادن در جائی
که هیچ نجات دهنده نیست و بفریاد رسنده در جائی که فریاد رسنده نیست و بعد از آن
حضرت صادق فرمود و هر آینه بسا است که بعضی از شیعیان ما در ابتدای کار خویش
بسم الله الرحمن الرحیم را ترک کرده پس خدای عزوجل او را بمکروه و ناخوشی می آزماید
تا آنکه او را بشکر خدای تبارک و تعالی و ثنای بر او آگاه دهد و عیب تقصیرش را از او
بکاهاند و باطل و نابود گرداند در نزد ترک گفتن بسم الله الرحمن الرحیم راوی عرض نمود که رفت
بسوی حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و خواست و عرض کرد که مرا خبر ده که معنی بسم الله
الرحمن الرحیم چیست علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که حدیث کرد مرا پدرم از برادرش حضرت
امام حسن از پدرش امیر المؤمنین علیهم السلام که مردی بسوی او برخاست و عرض کرد که یا امیر
المؤمنین مرا خبر ده از بسم الله الرحمن الرحیم که معنی آن چیست فرمود که قول تو الله بزرگترین نامیست
از نامهای خدای عزوجل و آن نامیست که سزاوار نیست که غیر خدا بآن نامیده شود و هیچ مخلوقی بآن
نامیده نشده آنمرد عرض کرد که پس تفسیر و بیان قول الله چیست فرمود که آنکه هر مخلوقی

در نزد بریده شدن امید از هر که غیر او است و پاره پاره شدن اسباب از هر که سوای
او باشد در نزد حاجتها و سختیها بسوی او پناه میبرد و بیانش آنست که هر سرداری
در این دنیا و عزیز و بزرگواری در آن و هر چند که بی نیازی و طغیانش بزرگ باشد و
حاجتهای کسی که غیر او باشد نزد او است بسوی او و بسیار باشد پس بدرستی که آنها
بزودی محتاج شوند بحاجتی چند که این بزرگی مابر آنها قدرت ندارد و همچنین این
بزرگ مابر آنها قدرت ندارد و همچنین این بزرگ محتاج میشود بحاجتی چند که بر آنها
قدرت ندارد پس در نزد ضرورت و ناچاری و فاقه و پریشانیش بسوی خدا منقطع
میشود تا وقتی که مقصودش کفایت شود بسوی شرک برگردد آیا نشنیده که خدای عزوجل
میفرماید که قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ یعنی
بگو ای محمد با کفار بعد حجت و الزام کردن ببینید که بیاید شما را عذاب خدا یا
بیاید شما را عقوبات یعنی هول و عذاب آخرت آیا غیر خدا را میخوانید تا عذاب را از
شما بردارد اگر هستید راستگویان که بتان خدایان باشند بلکه نه چنانست که در آن زمان
بتان را میخوانید بلکه او را میخوانید و بس و بتضرع جز بدرگاه او نمیروید پس میبرد و دفع میکند
از شما در دنیا آنچه را او بسوی دفع آن میخوانید اگر خواهد و حکمتش مقتضی کشف و دفع
آن باشد و فراموش میکنید آنچه را که شریک ساخته اید با او یعنی خدایان خود را اصلا
در دفع عذاب بتوحید او میشوید پس خدای جل جلاله به بندگانش فرمود که ای کسانی
که بسوی رحمت من فقیر و محتاجید بدرستی که من حاجت بسوی خود را لازم کرده ام بر شما
در هر حالی و همچنین خواری بندگی را در هر وقتی پس بسوی من فزع کنید در هر کاری که

در آن شروع میکنید و تمام و بلوغ غایت و پایان آنرا امید دارید پس بدرستی که من اگر
خواهم که شما را عطا کنم غیر من بمنع شما قدرت ندارد و اگر خواهم که شما را منع کنم غیر
من بر عطا کردن شما قدرت ندارد پس منم اولی کسی هستم که از او سوال شده و اولی کسی
که بسوی او تضرع و زاری شده پس نزد ابتدای هر کار کوچک باشد یا بزرگ بگوئید که بسم الله
الرحمن الرحیم یعنی یاری میجویم بنام خدائی که عبادت درست نباشد از برای غیر او آنکه
فریادرسنده است هر گاه از او فریادرسی خواسته شود و جواب دهنده هر گاه خوانده شود
رحمن و بخشاینده که رحم میکند بگسترانیدن روزی بر ما و رحیم یعنی مهربان در دینهای ما و دنیا
و آخرت ما که دین را بر ما سبک کرده اند و آنرا آسان و سبک قرار داده و او ما را رحم میکند
بجدا شدن از دشمنان خود پس فرمود که رسول خدا صلعم فرمود که هر کرا امری که او را
زار کرده او را اندوهناک سازد و بسم الله الرحمن الرحیم بگوید و او صاحب اخلاص
از برای خدا باشد و بدل خویش بسوی او آورد از یکی از دو خصلت جدا نباشد یا بلوغ
بسیلت بحاجتش در دنیا و یا آنکه آماده میشود از برایش نزد پروردگارش و ذخیره میشود
در بهترین ثواب و آنچه نزد خدا است بهتر و باقی تر است از برای مؤمنان باب سی و دویم
در تغیر حروف معجم یعنی اعجام و آن مصدر است چون مدخل یعنی ادخال یعنی از شأن
آنست که اعجام میشود چنانکه در قاموس گفته و اعجام حروف نقطه دادن و سخن را عجمی
کردن است و بعضی گفته اند که معجم اسم مفعول است و صفت از برای محذوف یعنی حروف
خطی که اعجام بر آن واقع شده و اطلاق حروف معجم بر همه از باب تغلیب است چنانکه پدر و ما
را والدین و ابوین میگویند و حال آنکه پدر والد است و مادر والده و یکی اب و دیگری
ام است و ملا سعد تفتازانی تجویز کرده که معنی اعجام ازاله و برطرف کردن عجمه باشد بنقطه

دادن

دادن و دو معنی گفته که این سخن تمام نمیشود مگر هر گاه قرار دادن همزه از برای سلب
و ربودن مقتبس باد را این کلمه ممنوع باشد و بهر طریق که باشد مراد از آن حروف بیست
و نه گانه است که پانزده حرف از آن نقطه دارد و باقی بی نقطه است ° حدیث کرد ما را احمد
بن بکران نقاش ره در کوفه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد همدانی گفت که حدیث
کرد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا ع
که فرمود بدرستی که اول چیزی که خدای عز و جل آفرید تا بواسطه آن نوشتن را بخلق
خود بشناساند یا خلقش آن نوشتن را بشناسند حروف معجم بود و بدرستی که مرد چون
کسی عصا بر سرش زنند پس چنان پندارد که نمیتواند بعضی از کلام و سخن را ظاهر کند
حکم در آن آنست که حروف معجم را بر او عرض شود بعد از آن بقدر آنچه نمیتواند که ظاهر کند
از آنها دیه باو داده شود و هر آینه حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش از امیر المؤمنین
علیهم السلام در شرح ا ب ت ث که آنحضرت فرمود الف آلاء و نعمتهای خدا است و باء
بهجت و نیکوئی خدا و تاء تمام امر است بقائم آل محمد و ثاء ثواب مؤمنان است بر اعمال
شایسته ایشان ج ح خ پس جیم جمال خدا و جلال خدا است و حاء حلم و بردباری
خدا است از گناهکاران و خاء خمول و بی نامی ذکر اهل گناهان است نزد خدای عز و جل
د ذ پس دال دین خدا و ذال از ذو الجلال است یعنی خداوند بزرگواری ر ز پس
راء از رئوف و رحیم است یعنی مهربان و زای زلزلهای قیامت است س ش پس سین
سناء و رفعت خدا است و شین یعنی شاء الله ما شاء یعنی خدا خواست آنچه خواست و اراده
نمود آنچه اراده فرمود و ما تشاؤن الا ان یشاء الله یعنی و نمیخواهید شما بنا بقرات
که یقین واقع باشد نخواهند ایشان بنا بر قرات دیگران مگر آنکه خدا خواسته باشد

ص ض پس صاد از صادق الوعد است یعنی آنکه وعده اش راست است در حمل کردن مردم بر صراط
و حبس کردن ظالمان نزد کمینگاه و ضاد یعنی ضال گمراه شد آنکه با محمد و آل محمد ص
مخالفت کرد ط ظ پس طا طوبی از برای مؤمنانست یعنی درخت طوبی و آن درختی است
که خدای عز و جل آنرا نشانید و از روح خود در آن دمیده تا آخر آنچه در حدیث آخر باب
بعد از این باب می آید یا معنی آنست که خوشا حال مؤمنان و خوشی از برای ایشانست
و خوبی بازگشتنگاه و ظا ظن و گمان مؤمنان بخدا خوبست و ظن کافران با آنجناب بد
ع غ پس عین از عالم است یعنی دانا و غین از غنی است یعنی بی نیاز ف ق پس فاء
فوج و گروهی است از گروههای آتش یا بوئی از بوهای آن و قاف قرآنست که بر خدا است
فراهم آوردن آن و خواندن آن ك ل پس کاف از کافی است یعنی بسنده و کفایت کننده
و لام لغو و بیهوده و سخن کافرانست در بهم بافتن ایشان دروغ را بر خدا م ن پس میم
ملك و پادشاهی خدا است در روز قیامت روزی که هیچ مالکی غیر از او نیست و خدای
عز و جل می فرماید که لمن الملك الیوم یعنی از برای کیست پادشاهی و فرمان برداری در
این روز پس ارواح انبیاء و رسولان و حجتهای آنجناب گویا میشوند و میگویند لله
الواحد القهار یعنی از برای خدائیست یکتا و چیره شونده در کارگذاری و فرمان دهی که
نکند جمیع منافقان و متعدیان و پادشاهان پس خدای جل جلاله میفرماید که
الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم ان الله سریع الحساب یعنی امروز پاداش
و سزا داده میشود هر کسی بآنچه کسب کرده و هیچ ستمی نیست در امروز بدرستی که خدا
شتابان شمار است یعنی مشغول او بحساب شخصی او را از حساب دیگری باز نمیدارد بلکه
در یکزمان حساب همه کرده هر یك را بآنچه استحقاق دارد برساند و نون نوال و بخشش

خدا است از برای مؤمنان و نکال و عقوبت او است با کافران و ه پس واو ویل و
عذاب است از برای کسی که خدا را نافرمانی کرده و هاء یعنی هون و خواری بهم رساننده
کسی که او را معصیت نموده لا ی لام الف یعنی لا اله الا الله و آن کلمه اخلاص است
که هیچ بنده نیست که آنرا گفته باشد در حالیکه با اخلاص باشد مگر آنکه بهشت از برایش
واجب شده و یاء ید یعنی دست خدا که مراد از آن قدرت است در بالای خلق گشاده بروزی
دادن گشوده پاك و منزه است آنجناب و برتر از آنچه شرك میآورند بعد از آن حضرت ع
فرمود بدرستی که خدای تبارك و تعالی این قرآنرا فرو فرستاد باین حروف که همه عرب آنها را
از یکدیگر فرا میگیرند پس فرمود که قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا
القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا یعنی بگو که هر آینه اگر اجتماع کنند
همه آدمیان و پریان باتفاق بر آنکه بیاورند مانند این قرآن را نیاورند مانند آن
و مثلیت بر آن نداشته باشند و اگر چه باشد بعضی از ایشان بعضی را هم پشت و یاری
کننده • حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عبد الرحمن مروزی حاکم گفت که حدیث کرد ما را ابو عمرو
محمد بن جعفر مقری جرجانی گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد [illegible] ابو بکر محمد بن
حسن موصلی در بغداد گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عاصم طریفی گفت که حدیث کرد ما را
ابو زید عیاش بن یزید بن حسن بن علی کحال مولای زید بن علی گفت که خبر داد ما را
پدرم یزید بن حسن گفت که حدیث کرد ما را حضرت موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از
پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی علیهم السلام که فرمود
یکی از یهودان بخدمت پیغمبر آمد و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب در نزد آنحضرت بود با آنحضرت
عرض کرد که فائده در حروف هجا چیست رسول خدا ص بعلی ع فرمود که او را جواب باز ده

وفرمود بار خدایا توفیق ده او را و او را فضل بده تا نقد بده تا شکر را بنیاد توفیق
داد وفت بلعد راستی وصواب بن علی بن ابی طالب ع فرمود که هیچ حرفی نیست مگر آنکه
آن نامی از نامهای خدای عز وجل است بعد از آن فرمود که اما الف الله لا اله الا هو
الحی القیوم است یعنی سزاوار پرستش هیچ خدائی نیست در وجود بحقیقت مگر او که
استحقاق عبادت از برای اوست و اما با تا ثابت شونده بحاجات ابدی که پاینده است بوجه دوام
وبقاء در ذات پاک تا نم بحفظ و ستر مخلوقات و اما با او باقی است بعد از فنا و نیستی خلق
خویش و اما تا او تواب است که توبه را از بندگانش قبول میفرماید و اما تا او ثابت است
کائن که باشنده موجودات یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا
تا آخر آیه که ترجمه اش اینست که ثابت میدارد خدا آنان را که ایمان آوردند و استحکام میکند
بگفتار راست محکم و حجت قاطعه که نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان ثابت
کننده در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و مصایب شکیبائی ورزند و از جاده مستقیم
توحید بلغزند و پا بثبات دهد مؤمنان را در دنیا یعنی نزد باز مردن تا ختم حیوة ایشان به
کلمه توحید باشد و ثابت دارد ایشان را در آخرت یعنی در قبر که منزل اول آخرت است
تا جواب منکر و نکیر بطریق حق و صواب باشد و ثابت باشند در موقف حساب و فزع کبار و خدا استحکام
یعنی کافران و معاندان را و نظر لطف و توفیق از ایشان باز گیرد پس در دنیا بکلمه توحید راه
نیابند و در وقت سؤال در قبر و حساب از جواب فرو مانند و میکند خدا آنچه را که میخواهد
از هدایت مؤمن مخلص و تخلیه کافر معاند و اما جیم جل ثناؤه و تقدست اسماؤه یعنی
بزرگوار و نامهایش پاک و پاکیزه است و اما حاء حق است که حی حلیم است یعنی خدای حی
زنده و بردبار و اما خاء خبیر و آگاهست بآنچه بندگان میکنند و اما دال دیان و جزاء

دهنده روز جزا است و اما ذال ذو الجلال و الاکرام است که معنی آن در اسماء حسنی
گذشت و اما راء رؤف و مهربانست ببندگان خویش و اما زای زینت و آرایش معبود دین است
و اما سین سمیع بصیر است یعنی شنوای بینا و اما شین شاکر است که بندگان مؤمن
خود را شکر میکند یعنی جزای شکر میدهد و اما صاد صادق است در وعده و وعید خویش
و اما ضاد ضار نافع است یعنی زیان رساننده نفع بخشنده و اما طاء طاهر مطهر است
یعنی پاک که پاینده شده یا پاک کننده و اما ظاء ظاهر و هویدا است که آیات خود را مظهر
و آشکار کننده است و اما عین عالم دانا است ببندگان خویش و اما غین غیاث
المستغیثین و فریاد رس فریاد خواهان است از همه آفریدگانش و اما فاء فالق الحب
و النوی شکافنده دانه و استخوان خرما است و اما قاف قادر و توانا است بر همه آفریدگانش
و اما کاف کافی و بسنده است که کسی او را همتا نبوده و نخواهد بود و نزاده و زاده نشده
و اما لام لطیف و صاحب لطف و مهربانی ببندگانش و اما میم مالک الملک و خداوند
ملک و پادشاهی است و اما نون نور و روشنی آسمانها از نور عرش او است و اما واو
واحد و یکتا که یگانه و بیناه بیان نمیتوان نزاد و زاده نشد و اما هاء هادی و
رهنما است از برای خلقش و اما لام الف لا اله الا الله وحده لا شریک له است که
ترجمه آن گذشت و اما یاء ید و دست خدا است که بر خلق خود گشوده پس رسول خدا
فرمود که اینست همان قولی است که خدای عز و جل از برای خود پسندیده از همه آفریدگانش
بعد از آن آن یهودی مسلمان شد **باب سی و سیم** در تفسیر و بیان حروف جمل و جمل
بضم جیم و فتح میم است و تشدید و تخفیف میم آن هر دو جائز باشد و مراد از آن حروف
ابجد است حدیث کرد ما را احمد بن ابراهیم بن اسحق رض گفت که حدیث کرد ما را احمد بن

محمد الی مولای بنی هاشم گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن
علی بن ابی طالب ع گفت که حدیث کرد ما را کثیر بن عیاش قطان از ابو الجارود زیاد بن
منذر از ابو جعفر حضرت محمد بن علی باقر ع که فرمود چون حضرت عیسی بن مریم متولد
شد پس یک روزه که بود گویا بچه دو ماهه بود پس چون شش ماهه بود در ماه ترقی میکرد
و بزرگ میشد و چون پس هفت ماهه شد مادرش دستش را گرفت و او را بجانب
مکتب خانه آورد و در پیش روی مکتب دار نشانید مکتب دار بعیسی گفت که بگو
بسم الله الرحمن الرحیم عیسی ع گفت بسم الله الرحمن الرحیم مکتب دار با آنحضرت عرض کرد
که بگو ابجد عیسی ع سر خود را برداشت و بمکتب دار گفت آیا میدانی که ابجد چیست و
چه معنی دارد مکتب دار دره را بلند کرد که بآنحضرت بزند فرمود که ای معلم مرا مزن اگر میدانی
فیها و اگر نمیدانی بپرس تا از حقایقش خبر و بیان کنم گفت که از برایم بیان کن عیسی ع
فرمود که الف آلاء و نعمتهای خدا است و بای بهجت خدا و بهجت بفتح با و سکون ها
خوبی و خرمی و آراستگی و زیبایی است و جیم جمال خدا و دال دین خدا است هوز ها
هول دوزخ است و او ویل و عذاب است از برای اهل آتش و زای زفیر و نعره
دوزخ است حطی یعنی حطت الخطایا عن المستغفرین یعنی ریخته شد گناهان از آنانی
که آمرزش میطلبند کلمن کلام خدا است که هیچ بدل کننده از برای کلمات و سخنان او نیست
سعفص یعنی صاع در برابر صاع و جزا مقابل جزا است قرشت یعنی ایشان را فراهم و جمع
نمود و ایشان را محشور ساخت پس آن مکتب دار گفت که ای زن دست پسرت را بگیر که آنحضرت
باید بدانند افسر و او را حاجت بمعلم نیست و معلم نمیخواهد مترجم گوید که شاید
مراد این باشد که صاد در سعفص اشاره بسوی صاع است و اعتبار ساوات و میزان آنست

کسعف

که سعف بحرکات سین و عین جمع سعفات است و آن شاخه درخت خرما است و اکثر و که
اغلب است در شاخهای درخت خرما تساوی و برابری و عدم تفاوت که مخصوص بآن شد
و قول آنحضرت ع که فرموده جزا بجزا است از برای بیا فتن تاسیس و بنای تازه کذاشتن
حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن
صفار گفت که حدیث کردند ما را محمد بن حسین بن ابی الخطاب و احمد بن حسن بن علی بن
فضال از علی بن اسباط از حسن بن زید که گفت حدیث کرد ما را محمد بن سالم از اصبغ بن
نباته که گفت امیر المومنین ع فرمود که عثمان بن عفان رسول خدا ص را از تفسیر و بیان ابجد
سؤال نمود رسول خدا ص فرمود که تفسیر ابجد را بیاموزید که همه اعجوبه‌ها در آن است وای بر عالمی
که تفسیر آنرا نداند پس عرض شد که یا رسول الله تفسیر ابجد چیست فرمود اما الف آلاء و نعمتهای
خدا است و حرفی از نامهای آنجناب و اما با بهجت و نیکویی خدا است و اما جیم جنت و
بهشت خدا و جلال خدا و جمال او است و اما دال دین خدا است و اما هوز پس ها هاویه و
دوزخ است پس وای بر کسی که در آتش دوزخ فرو رود و اما واو ویل و وای باهل
آتش دوزخ و اما زای زاویه و گوشه کنجی است در آتش دوزخ پس پناه میبریم بخدا از
آنچه در آن زاویه است یعنی زاویهای جهنم و اما حطی پس حا حطوط و ریزش و ریختن گناهان
از آنها که استغفار میکنند در شب قدر و آنچه جبرئیل با فرشتگان با آن فرود آمده اند
تا طلوع صبح و اما طا طوبی از برای ایشان است و حسن باز گشتگاه و طوبی درختی
که خدای عز و جل آنرا نشانیده و از روح خود در آن دمیده و میدید حتی که شاخهای آن
از پشت دیوار و حصار بهشت دیده میشود و آنکه درخت میرود و بجا میرویاند در حال
که آویزان و میخ میزند بکشت بر در دهانهای ایشان و اما یا پس ید و دست خدا است یعنی

قدرت آنجناب در بالای آنچه که آنرا سبحانه وتعالی عمّا یشرکون یعنی پاک و منزه است
آنجناب و برتر از آنچه شریک میآرند و شریک او میسازند و امّا کلمن پس کاف کلام
خداست و کلمات خدا را هیچ تبدیلی نیست و هرگز غیر از آنجناب نمیتواند اینها را
که بآن عمل کنی و ملتجی شوی و امّا لام پس الهام و فرود آمدن اهل بهشت است در میان
خویش در زیارت و تحیّت و سلام و تلاوم یعنی بهم ملامت کردن اهل دوزخ در دوزخ
در میان ایشانست و امّا میم پس ملک و پادشاهی خداست که زوال ندارد و دوام
خداست که فانی نمیشود و امّا نون ن والقلم وما یسطرون است و نزد بعضی نون اسم
سوره است و نزد بعضی دیگر این حرف مفتاح اسم نور و ناصر است و اشاره ایست بکلمهٔ
کن یا مطلق ماهیست یا آن ماهی که زمین بر پشت آنست که آنرا بهموت یا بر موت یا
ملهون گویند یا لوحی از نور یا طلا یا نهری در بهشت یا نون جزو الرحمن است یا دواتست
و غیر از این نیز گفته اند و عالم ربانی مفسر کاشانی در تفسیر خود میگوید که اصح اقوال
آنست که نون اسم دوات است و معنی آنست که سوگند بدوات و قلم و آنچه مینویسند
یعنی حافظان بقلم زبان و مداد دهان بر بندگان از گفتار و کردار ایشان و گویند
که مراد همه نوع جنبندگانند از آدمیان و جنیان و فرشتگان و لیکن محمود بن عمر زمخشری در
کشاف معنی دوات را چون سایر معانی که ذکر کرده بغایت انکار دارد و میگوید که مراد
از نون همین حرفیست از حروف معجم تمت حدیث و قلم قلمیست از نور و نوشته از نور
در لوح محفوظ که فرشتگان که مقربان درگاه کبریا اند گواهی میدهند بر آنچه در آنست
در روز قیامت و خدا کافیست که شاهد باشد و امّا سعفص صاد صاعی در برابر صاع
است و فص بر سبنه در مقابل فص یعنی جزاء در عوض جزاء و بعضی گفته اند و چنانکه

میکنی جزاء داده میشوی بدرستی که خدا ستمی را بر بندگان اراده ندارد و امّا قرشت
یعنی ایشانرا قرش یعنی جمع فرماید و فراهم آورد پس ایشانرا محشور سازد و برانگیزد تا روز
قیامت بعد از آن در میان ایشان حکم میفرماید و با ایشان ستم کرده نخواهد شد

باب سی و چهارم در تفسیر و بیان حروف اذان و اقامه و حروف جمع حرفست و مراد
از آن در اینجا فصلهاست یعنی فصول اذان و اقامه و اذان بفتح همزه در لغت بمعنی اعلام
و آگاهانیدنست و در اصطلاح بانگ نماز گفتن و بکسر همزه بانگ نمازست و اقامه
در لغت بمعنی ایستادنست و برپا کردن و راست کردن و مداومت نمودن و حق چیزی
گذاردن و در شرع اقامه نمازست و قامت نماز گفتن و در هر دو در اینجا معنی غیر مصدری
مراد است و اول اذکار مخصوصه ایست که موضوع است از برای اعلام بدخول وقت نماز
و دوم اذکار معهوده ایست در نزد برخاستن بسوی نماز و بنا بر مشهور اوّل هجده
فصلست و دوم هفده فصل زیرا که اینها در فصول اشتراک دارند و در اوّل اوّل
چهار تکبیر است و در اوّل دوم دو تکبیر و در آخر دوم یک تهلیل است و آخر اوّل
دو تهلیل و دوم دو قد قامت الصلوة دارد که اوّل ندارد و ذکر نکردن حیّ علی خیر العمل
در این حدیث بجهت تقیه است چنانکه مذکور خواهد شد و عدد فصول هر باب
چند قول دیگر هست که این مقام موضع ذکر آنها نیست حدیث کرد ما را احمد بن محمد
بن عبد الرحمن مروزی حاکم مقری گفت که حدیث کرد ما را ابو عمر محمد بن جعفر مقری
جرجانی گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر محمد بن حسن موصلی در بغداد گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن عاصم طریفی گفت که حدیث کرد ما را ابو زید عیّاش بن یزید بن حسن بن
علی کحّال مولای زید بن علی گفت که خبر داد مرا پدرم یزید بن حسن گفت که حدیث کرد مرا

حضرت موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین
از پدرش حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود در مسجد نشسته بودیم در وقتی
که مؤذن بر بالای مناره گفت الله اکبر الله اکبر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گریست و ما
بگریه آنحضرت گریستیم چون مؤذن فارغ شد حضرت فرمود آیا میدانید که مؤذن چه میگوید
عرض کردیم که خدا و رسول او و وصی رسولش داناترند فرمود اگر بدانید
که چه میگوید هر آینه کم بخندید و بسیار بگریید پس فرمود اگر میگوید الله اکبر معنیهای
بسیار است از جمله آنها آنکه قول مؤذن الله اکبر یعنی قدم و ازلیت و ابدیت و علم و قوت
و قدرت و حلم و کرم و جود و عطا و کبریا باو اختصاص واقع میشود پس هرگاه مؤذن بگوید الله
اکبر میگوید که خدائی که امر و خلق از برای اوست بمشیت و خواست او خلق موجود شد
و از او هر چیزی از برای خلق بوده و خلق بسوی او بر میگردند و اوست اول پیش از هر چیز
که همیشه بوده و اوست آخر بعد از هر چیزی که همیشه خواهد بود و ظاهر است بر بالای
هر چیزی که دریافته نمیشود و باطن است در نزد هر چیزی که حد و اندازه نمیشود پس
اوست باقی و هر چیزی که جز او باشد فانی است و معنی دویم الله اکبر یعنی دانا و آگاه دانست
آنچه را که بوده و آنچه خواهد بود پیش از آنکه بوجود آید و معنی سیم الله اکبر یعنی قادر بر هر چیز
که آنچه را که خواهد میتواند صاحب قوتی که بجهت قدرتش بر خلقش اقتدار دارد و بجهت ذاتی
خود قوت دارد و قدرتش بهمه چیزها قیام دارد هرگاه امری را حکم کند جز این نیست که
بآن میگوید که باش پس میباشد و معنی چهارم الله اکبر بمعنی حلم و کرم او است حلم میورزد
که گویا نمیداند و اعراض میفرماید که گویا نمی بیند و میپوشد که گویا نافرمانی نمیشود و
تعجیل و شتاب نمیکند بعقوبت و سزا دادن از روی کرم و اعراض و حلم و وجه دیگر در معنی

الله اکبر یعنی جوادی که عطایش بزرگ و بسیار و کردارش خوب و خوش است و وجه
دیگر الله اکبر در آن نفی کیفیت او است گویا که مؤذن میگوید که خدا از آن بزرگتر است
که وصف کنندگان بقدر صفتش یا که او بآن موصوف است دریابند و بزرگتر است از وصف
کنندگان او را باندازه فهم خویش ایشان وصف میکنند نه باندازه عظمت و جلالش
و خدا برتر است از آنکه وصف کنندگان صفتش را دریابند برتری بزرگ و وجه دیگر
الله اکبر گویا که مؤذن میگوید که خدا برتر و بزرگوارتر است و اوست که از بندگانش
بی نیاز است و باو احتیاجی بسوی اعمال خلقش نیست اما قول مؤذن اشهد ان لا اله
الا الله یعنی شهادت میدهم که نیست خدائی مگر خدا اعلام است بآنکه شهادت روا نباشد
مگر بمعرفت و شناختن از دل گویا که او میگوید که میدانم که هیچ معبودی نیست مگر خدای
عز و جل و میدانم که هر معبودی باطل است غیر از خدای عز و جل و بزبانم اقرار و اعتراف
میکنم آنچه را در دل هست از علم بآنکه هیچ خدائی نیست مگر خدا و شهادت میدهم که
پناهی از خدا نیست مگر بسوی او و رهیدنگاهی نیست از بدی هر صاحب بدی و فتنه
هر صاحب فتنه مگر بخدا و معنی دویم اشهد ان لا اله الا الله معنیش آنست که
شهادت میدهم که هدایت کننده نیست مگر خدا و دلیلی نیست مگر خدا و خدا را شاهد
میگیرم بآنکه من شهادت میدهم که خدائی نیست مگر خدا و نیز ساکنان آسمانها را شاهد میگیرم
با ساکنان زمینها و آنچه در اینها است از فرشتگان و همه مردمان و آنچه در اینها است از
کوهها و درختها و جنبندهها و وحشیها و هر تر و خشکی بآنکه من شهادت میدهم که هیچ
آفریننده نیست مگر خدا و نه روزی دهنده و نه معبودی و نه ضرر رساننده و نه نفع
بخشنده و نه فراگیرنده و نه گشاینده و نه بخشنده و نه منع کننده و نه دفع نماینده و نه خیر

خواهی ومنه کفایت کننده ومنه شفا دهنده ومنه پیش دارنده ومنه پس دارنده مگر خدا که
او راست آفرینش وفرمان وبدست اوست همه خیر وخوبی وهمه چیز برکت است خداوند
پرورده کار عالمیانست واما قول موذن که اشهد ان محمدا رسول الله که با این صفات
گواهی میدهم که محمد فرستاده خداست میگوید که شاهد میگردانم خدا را که من
شهادت میدهم باینکه خدائی نیست مگر آنجناب واینکه محمد بنده ورسول وپیغمبر برگزیده
وهمراز اوست که او را بسوی کافه مردمان وهمه ایشان فرستاده بهدایت بدین راست
وکیش درست تا آنکه او را غالب گرداند بر همه دینها اگرچه مشرکان ناخوش داشته باشند
وشاهد میگردانم هرکه را که در آسمانها وزمین است از پیغمبران ورسولان وفرشتگان وهمه
مردمان که من شهادت میدهم باینکه محمد سید بزرگ اولین وآخرین است وقول او در مرتبه
دویم اشهد ان محمدا رسول الله میگوید که شهادت میدهم که هیچ کس را حاجتی بسوی کسی نیست
مگر بسوی خدای یگانه قهار که از بندگان وهمه خلق بی نیاز است وباینکه آنجناب
محمد را بسوی همه مردم فرستاده که مژده دهنده وترساننده وخواننده بسوی خدا برخصت او
وچراغی روشنی بخش باشد پس هر که او را انکار کند ونبوت او را قبول نکند وباو
ایمان نیاورد خدای عزوجل او را داخل آتش دوزخ گرداند در حالتی که در آن جاوید و
مخلد باشد وهرگز از آن جدا نشود واما قول موذن حی علی الصلوة بفتح یاء یعنی
بیاورید وآورید چنانکه در قاموس گفته وحضرت فرمود یعنی بیائید بسوی بهترین اعمال خویش
ودعوت پرورده کار خویش وبشتابید بسوی آمرزشی از پرورده کار خویش وفرو نشانید
آتش خویش که آن را بر پشتهای خویش افروخته اید رها کردن گردنهای خویش که آنها را
بگناهان خویش گرو کرده اید تا خدا بدیهای شما را از شما بپوشاند وگناهان شما را از روی

شما بیامرزد وبدیهای شما را بخوبیها بدل کند زیرا که او پادشاهیست صاحب کرم
وعطا وبزرگ فضل بزرگ وما گروههای مسلمانان را بدخول در خدمتش وتقدم بسوی
حضورش رخصت داده وقول او در مرتبه دویم حی علی الصلوة یعنی بشتابید بسوی
مناجات پرورده کار خویش وعرض کردن حاجات خویش بر پرورده کار خویش و
بکلامش بسوی او دست آویز زنید یکی جوئید وآن درخواست کنید خواهید
وتضرع
وذکر کنید ورکوع وسجود وخضوع وخشوع … را بسیار کنید وحاجتهای خود را
بسوی او بردارید چه ما را در آن رخصت داده واما قول موذن حی علی الفلاح یعنی
بیائید بسوی رستگاری وحضرت فرمود میگوید که روی بیاورید بسوی بقائی که فنائی
با آن نیست ونجاتی که هلاکی با آن نیست وبیائید بسوی زندگی که مردن ومرگی با آن
نیست وبسوی نعیمی که تمام شدن ندارد وبسوی پادشاهی که زوالی از آن نیست
وبسوی شادیئی که اندوهی با آن نیست وبسوی انسی که وحشتی با آن نیست وبسوی
نوری که ظلمتی با آن نیست وبسوی گشادگی که تنگی با آن نیست وبسوی بهجتی که بریده
شدن ندارد وبسوی بی نیازیی که پریشانی با آن نیست وبسوی تندرستی که
بیماری با آن نیست وبسوی عزتی که ذلتی با آن نیست وبسوی قوتی که ضعفی با آن نیست
وبسوی کرامتی که انتهای آن نیست از کرامتی که کسی نداند آنرا … وبشتابید بسوی
شادی دنیا یعنی … آخرت واولی وقول او در مرتبه دویم که حی علی الفلاح
میگوید که یعنی بکوشید بسوی آنچه شما را بسوی آن خوانده ام وبسوی نوازش بسیار
وعطای بزرگ ونعمت بلند ورستگاری عظیم ونعیم همیشه در همسایگی محمد فی مقعد
صدق عند ملیک مقتدر یعنی در مجلس حق ومکان پسندیده در نزد پادشاه صاحب

امیدوار که توانائی دارد بر همه چیز و اما مؤذن الله اکبر میگوید که خدا از آن برتر و بزرگوار
تر است که یکی از آفریدگانش بداند آنچه را که در نزد او است از کرامت و نوازش از برای
بنده که او را اجابت و اطاعت کرده و والیان امر او و از زمان بچه و او را شناخته و پرستش
نموده و با آنجناب بیاد خود اشتغال داشته مدتی آن بوده او را دوست داشته و با او
انس گرفته و بجوار آرمیده و با او وثوق و اعتماد داشته و از او ترسیده و او را امید
داشته و با او مشتاق شده و در حکم و قضایش با او موافقت نموده و با او خوشنود شده
و قول او در مرتبه دوم الله اکبر الله اکبر میگوید که خدا از آن بزرگتر و بزرگوارتر است
که کسی مبلغ و مقدار کرامتش را از برای دوستانش و عقوبتش را از برای دشمنانش
و مبلغ عفو و غفران و نعمتش را از برای کسی که او را اجابت کرده و رسولش را اجابت
کرده و مبلغ عذاب و نکال و هوانش را از برای کسی که او را انکار نموده و دانسته او را
قبول ننموده بداند و اما قول مؤذن لا اله الا الله معنیش آنست که خدا را حجت رسا است
بر ایشان برسول و رسالت و بیان و دعوت و او از آن بزرگوارتر است که یکی از ایشان را
بر او حجتی باشد پس هر که او را اجابت نماید از برایش نور و کرامت است و هر که او را انکار کند
خدا از همه عالمیان بی نیاز است و او است شتابنده ترین حساب کنندگان و معنی قد قامت
الصلوة در وقت نماز یعنی وقت زیارت و مناجات و بر آمدن حاجات و در یافتن آرزوها
و رسیدن بخدای عز و جل و کرامت و غفران و عفو و رضوانش نزدیک شده و هنگام
آن رسید **مترجم گوید** که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که راوی این حدیث
ذکر حی علی خیر العمل را که باین معنی است که بیائید به بهترین کارها ترک کرده مگر
بجهة تقیه و نگاهداری جان خود چه ایشان در اقامه و اذان از اینکه بندد عمر

شده لعنه

شد لعنه الله علیه العذاب فی سقر بجای این فقره الصلوة خیر من النوم را در اذان صبح
زیاد کرده یعنی نماز بهتر است از خواب زیرا که مقدار نماز را نفهمیده و مؤلف میگوید
که در حدیث دیگر روایت شده است که حضرت صادق علیه السلام از معنی حی علی خیر العمل سؤال شد
فرمود که بهترین عمل ولایت است و در حدیث دیگر چنین است که بهترین عمل نیکی با فاطمه و فرزندان
آنحضرت علیهم السلام است **باب سی و پنجم** در تفسیر و بیان هدی و ضلالت و
توفیق و خذلان از خدای تبارک و تعالی و هدی بفتح ها و راء و دال است بمعنی الشکر الهی
در توفیق نزول و گردانیدن اسباب و خذلان نفر و گذاشتن بلیه ۞ حدیث کرد ما را احمد
بن عبدالله وراق و محمد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق که گفتند که حدیث
کرد ما را ابو العباس احمد بن یحیی بن زکریا قطان که گفت که حدیث کرد ما را بکر بن عبدالله
بن حبیب گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول از پدرش جعفر بن سلیمان جعفری از عبدالله
بن فضل هاشمی که گفت ابو عبدالله حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام را سؤال کردم از قول
خدای عز و جل مَن یَهدِ اللهُ فَهُوَ المُهتَدِ وَمَن یُضلِل فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِیًّا مُرشِدًا که ترجمه‌اش
اینست که هر که خدا او را راه نماید بتوفیق و لطف پس او راه یافته است بفلاح و ارشاد
و هر که خدا او را گمراه کرده است بجهة فرط عناد او را فرو گذارد و لطف و توفیق را از او
باز دارد و معاند و رد دعوت خذلان بگذارد پس هر که نیابی از برایش دوستی و راه راست
نماینده که او را بآن دلالت کند و از ضلالت بهدایت رساند و حضرت فرمود که
خدای تبارک و تعالی در روز قیامت ستمکاران را از خانه کرامت خویش که بهشت است
گمراه کرده اند و اهل ایمان و عمل صالح را بسوی بهشت خویش هدایت نماید چنانکه خداوند
عز و جل فرموده که وَیُضِلُّ اللهُ الظّالِمینَ وَیَفعَلُ اللهُ ما یَشاءُ و ترجمه آن گذشت و خدا

عز وجل فرموده که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ و ترجمهٔ صدر این آیه در اسما حسنی گذشت و ترجمهٔ
تتمه اینست که روان میشود از زیر مساکن و قصرهای ایشان جویهای آب در بوستانهای
با نعمت و ناز و ایشان بر بالای غرفهها بآن نگران باشند و اما آنکه میگوید که من عرض کردم
که قول خدای عز وجل که از شعیب حکایت میفرماید وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ یعنی نیست توفیق
من در اصلاح امور یا رسیدن به منزل ثواب و صلاح مگر بخدا یعنی بهدایت و معاونت
او چه معنی دارد و همچنین قول آنجناب عز وجل إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ
يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ که ترجمهاش اینست که اگر یاری دهد خدا شما را
چنانکه در جنگ بدر واقع شد پس هیچ غلبه نیست شما را که کسی بر شما غالب شود و اگر
فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد اتفاق افتاد پس کیست آنکه یاری دهد شما را
بعد از فرو گذاشتن او و حضرت فرموده که هرگاه بنده آنچه را که خدای عز وجل او را بآن
امر فرموده از طاعت بجا آورد کردارش با امر خدای عز وجل موافق باشد و بنده بآن موفق
نامیده شود و چون بنده اراده کند که در چیزی از معصیتهای خدا داخل شود و خدای
تبارک و تعالی در میانهٔ او و آن معصیت حائل و مانع شود و بنده آن معصیت را ترک
کند ترکش که آن را واگذاشته و بتوفیق خدای تعالی ذکره باشد و در هر زمان که
در میان او و آن معصیت رها کند و میان او و آن حائل و مانع نشود تا آنکه آن را مرتکب
شود بتحقیق که او را واگذاشته و یاری نکرده و توفیق نداده حدیث کرد ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین
بن سعید از محمد بن ابی عمیر از عبد الله بن قراد از محمد بن مسلم و محمد بن مروان از حضرت

صادق ع که فرمود رسول خدا ص ندانست که جبرئیل از جانب خدای عز وجل است
مگر بتوفیق حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را حسین بن
علی سکری گفت که حدیث کرد ما را ابو عبد الله محمد بن زکریا جوهری گفت که حدیث کرد
ما را جعفر بن محمد بن عماره از پدرش از جابر بن یزید جعفی از ابو جعفر حضرت محمد بن
علی باقر ع که گفت آنحضرت را سؤال کردم از معنی لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ که ترجمهاش
اینست که نیست گردیدنی و نه توانائی مگر بخدا فرمود که معنیش آنست که نیست گردیدنی
از برای ما از نافرمانی خدا مگر بیاری خدا و نه توانائی از برای ما بر فرمانبرداری خدا
مگر بتوفیق خدای عز وجل حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار رضی الله عنه در
نیشابور گفت حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا ع را سؤال کردم از قول خدای عز
در سال سیصد و پنجاه و دو گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه از حمدان بن سلیمان نیشابوری
وجل فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ که ترجمهاش اینست که پس هر که خدا
خواهد که او را راه راست نماید میگشاید سینهٔ او را از برای قبول اسلام و حضرت فرمود
که هر که خدا خواهد که او را هدایت نماید بایمانش در دنیا بسوی بهشت و خانهٔ کرامتش
در آخرت میگشاید سینهٔ او را از برای تسلیم و انقیاد از برای خدا و وثوق و اعتماد
باو و سکون و آرام بسوی آنچه او را وعده فرموده از ثوابش تا بسوی آن آرمیده شود
وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ یعنی هر که خدا خواهد که او را گمراه کند و فرو گذارد و حضرت فرمود
که گمراه کند او را از بهشت و خانهٔ کرامتش در آخرت بجهت کفرش بآنجناب و نافرمانیش
از برای او يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا یعنی میگرداند سینهٔ او را تنگ بسیار تنگ با چون
بیشهٔ پر درخت که چیزی در آن در نتواند رفت چه در دل کافر و منافق چیزی از خوبی بآن
نمیرسد و حضرت فرمود تا آنکه در کفرش شک میکند و دلش از اعتقادش مضطرب میشود

وبلند رود و چنان میکرد که کانما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله الرجس علی الذین
لا یؤمنون یعنی گویا بالا میرود در آسمان یعنی از قبول حق میگریزد و هیچ اهلکه با آسمان
بالا رود و قبول آن نکند و این از غایت تباعد که عجیب است هم چنانکه دل تنگ میکرد
کافر و منافق را بجهت تعذیب و تغلیظ قرار میدهد خدا و مسلط میگرداند عذاب یا لعنت را
بر آنانکه نمیگروند و بجهت عناد و انکار توحید را تصدیق نمیکنند **باب سی و ششم**
در رد بر ثنویه و زنادقه و ثنویه فرقه‌ای از مردمانند که بدو خدا قائلند و میشود که مراد از
حکمای فلاسفه باشند زیرا ثنویه مشهور چه مذهب ایشان آنست که هر حادثی مسبوق است
بماده و علت و مدت و وجه نامیدن ایشان بثنویه برای آنست که ایشان بدو تربیت معقول قائلند
و آنها صاحب اثر میدانند و امیر المؤمنین ع در خطبه مشهوره خویش در بیان ثنویه میفرماید
که و آنها اناسند که گمان کرده اند که خدا چیزی را احداث نمیفرماید مگر از اصل و ماده
و تدبیر نمیکند مگر باندازه صورت و برابر کردن با آن و این مذهب حکماست و زنادقه
جمع زندیق است و آن بر وزن کبریت معرب زن دین است و مراد از آن کسی است که بخدا
قائل نیست یا آنها که بدو خدا قائل اند و نور و ظلمت را هر دو خدا میدانند و بنابر اخیر عطف
عطف تفسیری باشد • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رض گفت که حدیث
کرد ما را ابو القاسم علوی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسمعیل برمکی گفت که حدیث کرد
ما را حسین بن حسن گفت که حدیث کرد مرا ابرهیم بن هاشم قمی گفت که حدیث کرد ما را عباس
بن عمرو فقیمی از هشام بن حکم در حدیث زندیقی که بخدمت حضرت صادق ع آمد و از جمله قول
آنحضرت ع که با و فرمود این بود که آنچه تو میگوئی که خدایان دو اند خالی از این نباشد که یا هر دو
قدیم باشند و قوت داشته باشند بهر فعل که اراده آن کنند و خواهند که در آن تنها

باشند

باشند که هریک از ایشان دیگری را مخالفت نخواهد یا هر دو ضعیف باشند که هیچ یک
از ایشان بتنهائی قدرت بر آن نداشته باشد و اراده آن نداشته باشد و هر یک
قوت و قدرت بر بعضی از کارها داشته باشند یا یکی از این دو قوی و دیگری ضعیف باشد
پس اگر هر دو قوی باشند چرا هر یک از این دو خدا صاحب خود را که آن دیگر است دفع نمیکند
و بتدبیر عالم متفرد و تنها نمیشود چه خواهش غلبه و استعلاء در هر صاحب قوتی که باشد
و بقدر قوت و قدرت خویش آنرا بفعل میآورد و این از نفی هر دو لازم دارد زیرا که
ممکن است که اراده هر یک بنفی دیگری تعلق گیرد و اگر گمان کنی که یکی از ایشان قوی و
دیگری ضعیف است ثابت شود که خدا یکیست چنانکه ما میگوئیم بجهت عجز دیگری که
که ظاهر و آشکار است در دویم چه آن محتاجست بقوی زیرا که قوی وجودش از آن
اقوی است و ضعف وجود متصور نمیشود مگر بجز از خالی بودن ماهیت از وجود و اگر
بگوئی که ایشان دو خدایند خالی از این نباشد که یا هر دو از هر جهت و هر وجه با هم
اتفاق داشته باشند یعنی در حقیقت که مابه الامتیاز و آنچه موجب جدائی ایشان
از یکدیگر میشود در میان ایشان نباشد و این مستلزم نفی تعدد است چنانکه بنا بر
یا هر دو از هر جهتی با هم افتراق و اختلاف داشته باشند و ما چون خلق را منتظم دیدیم
و دیدیم که انتظام و ترتیب یکی دارند و چرخ را دیدیم که روان است و بیک روش و اختلاف
شب و روز و آفتاب و ماه را دیدیم صحت امر و تدبیر عالم و ائتلاف و تناسب امر بر این
دلالت کرد که مدبر عالم یکیست بعد از آن بر تو لازم آید اگر دو خدا را ادعا کنی
که سه خدا باشند چه چاره نیست از فرجه که در میان ایشان باشد تا آنکه دو تا باشند
و فرجه بعضی رخنه و شکاف است و مراد از آن در اینجا چیزی باشد که موجب امتیاز هر یک

از ایشان اند یکی شود و ایشان را از هم جدا کند چه از فاصله میان دو جسم بغیر جسم
و شکاف و رخنه بغیر نمیکند و در این اشعار هست باینکه مخاطب هم درستی نداشته
و تا چیزی محسوس او نشده آنرا نمیفهمیده و حضرت فرمود که پس اینکه فرجه در میانه
ایشان سیم میشود که قدیم است با این دو خدا و او نیز باید که خدا باشد پس بقول لازم
میاید که سه خدا قائل شوی با آنکه دو خدا را اعتقاد داری و اگر سه خدا را ادعا کنی
آنچه در دو خدا گفتیم بقول لازم آید که آن صورت نبندد تا آنکه در میانه ایشان دو فرجه
باشد و بواسطه دو فرجه سه خدا را که ادعا میکنی پنج خدا میشوند پس کلام متناهی
میشود در عدد و شماره بسوی آنچه آخر ندارد در بسیاری و نهایتی نباشد هشام گفت که از جمله
سؤال آن زندیق این بود که عرض کرد پس دلیل بر خدا چیست حضرت صادق ع فرمود که
وجود کارهای غریبه که در غایت استحکام و متانت است دلالت میکند براینکه سازنده
اینها را ساخته آیا نمی بینی که تو هرگاه نظر کنی بسوی عمارت بلند افراشته با گچ کاری
کرده که آنرا ساخته اند میدانی که آنرا بنا کننده ایست که آنرا ساخته در هر چند که تو آن
بانی را ندیده باشی و او را مشاهده نکرده باشی که آنرا معاینه ببینی زندیق عرض کرد که پس او
چیست فرمود که آنجناب چیزیست بخلاف چیزها که به هیچ یک از آنها نمیماند و من بگفتار خویش
که میگویم چیزیست بسوی ثابت کردن معنی و مقصود از لفظ برمیگردم و برگشت قول من
باین است و آنکه خدا چیزیست که موصوفست بحقیقت چیز بودن و باین اعتبار چیز براو
اطلاق میشود و او را چیز میگویند بغیر از آنکه نه جسم است نه صورت و محسوس نمیشود و
سوده نمیگردد و جستجوی او و عقول ادراک نکرده و بحواس پنجگانه که سمع و بصر و شم و ذوق و
لمس است ادراک نتوان یافت و دهمها و خیالها او را در نیابند و روزگارها او را ناقص

نکند

نکند و زمان او را تغییر ندهد که پیر و شل و کور و کر و بیمار شود و همچنین سائر ناخوشیها
که بر بعضی از بدنها وارد میشود در او راه نیابد سائل عرض کرد که پس میگوئی که خدا شنوا و بینا است
فرمود که آنجناب شنوا و بینا است و لیکن شنوا است بغیر جارحه و گوشی که داشته باشد
و بینا است بی آنکه آلت و چشمی داشته باشد بلکه بنفس خود میشنود و بنفس خود می بیند
و اینکه میگویم که بنفس خود میشنود و بنفس خود می بیند مقصودم این نیست که خدا چیزیست
و نفس چیز دیگر و لیکن خواستم که از خود تعبیر کنم چون من بگویم زیرا که مسئول بودم و از من
سؤال شده بود و بایست که از آن جواب گویم و خواستم که تو را بفهمانم زیرا که سائلی و جواب
میخواهی و میگویم که همه خدا میشنود نه باین معنی که همه از او بعضی باشد و لیکن فهمانیدن
تو را اراده کردم و خواستم که از خود تعبیر کنم و مرا نگذشت در این تعبیر و جواب نیست مگر
بسوی آنکه خدا شنوا و دانا و بینای آگاه است بی آنکه ذات مقدس او اختلافی بهم رساند و نه آنکه
معنی مختلف شود حاصل معنی آنکه بغیر خدا شنوای یکی غیر است و بینای یکی دیگر و آلت دیدن (و بیننده با اینها مختلفند)
و شنیدن چیزی دیگر است و با آنچه میشنود نمی بیند و با آنچه می بیند نمیشنود و نمی بیند
و خدا را آلت دیدن و شنیدن نیست بلکه ذات مقدس همه شنوا باشد و همه بینا سائل
عرض کرد که پس خدا چیست حضرت صادق ع فرمود که آنجناب رب و پروردگار است که
معبود و اله است معبودی که خلائق همه او را می پرستند و او الله است که جامع جمیع صفات
کمال است و اینکه میگویم که الله مرادم ثابت کردن این حروف که الف و لام و هاء باشد
نیست و لیکن باز میگردم بسوی معنی که آنجناب چیزیست که خالق چیزها و صانع آنها است
که این حروف بر آن واقع شده و او همان معنی است که بلفظ الله و رحمن و رحیم و عزیز و
امثال اینها از نامهای آنجناب نامیده میشود و آن معنی همان معبود است جل و عز که ...

بندگان او برای پرستش میکنند سائل عرض کرد که پس بدرستی که ما هر چیزی را نیافتیم مگر
آنکه آن را مخلوق یافتیم حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر این امر چنان باشد که تو میگوئی هر آینه
توحید خدا از ما بر داشته خواهد بود زیرا که ما مکلف نیستیم باینکه غیر موهوم را اعتقاد
کنیم ولیکن میگوئیم که هر چیزی که در وهم و خیال در آید بواسطه حواس پنجگانه دریافته
میشود پس آنچه حواس آن را تحدید و تعیین کند و بحقیقتش احاطه نماید و آن را ممثل و مصور
گرداند بصورت و کالبدی که دارد آن مخلوق است و میشود که معنی این باشد که آنچه حواس
آن را بیابد و ممثل گرداند آنرا چه در بعضی از نسخ توحید چنین است که پس آنچه ما آن را بحواس
بیابیم و آن را ممثل و مصور گردانیم مخلوق است و چاره نیست از اثبات صانع چیزها که
بیرون است از این دو جهت مذموم یکی از آنها نفی است زیرا که نفی آن در وهم با رفتن از آن
همان عین ابطال و موجب باطل ساختن و نیستی حقیقت باشد چه هر چه معدوم باشد
یا عدم و نیستی آن را عارض شود ممکن است نه واجب جهت دویم که حصول صورت باشد متضمن
تشبیه است و آن بخدا روا نیست زیرا که تشبیه که عائد است در بیان وصف صفت
مخلوق است که ترکیب و تألیف هویدا و ظاهر است یا از اجزاء و یا از ذات و صفت و کلام
نیست که آنچه بوهم درک شود حقیقتش بوهم در آید چاره نشود و یا چون چاره نشود از اثبات
صانع بجهت وجود آنها که مصنوع اند و میبینیم اضطرار و احتیاج از ایشان بسوی او ثابت
شد که ایشان مصنوع اند و آنکه صانع ایشان غیر ایشان است و مانند ایشان نیست زیرا
که مانند ایشان در ظاهر ترکیب و تألیف با ایشان شباهت دارد و همچنین در آنچه بر ایشان
جاری میشود از حدوث ایشان بعد از آنکه نبوده اند و منتقل شدن ایشان از کوچکی
بسوی بزرگی و از سیاهی بسفیدی و از قوت بسوی ضعف و احوالی چند که موجودند و ما

احتیاج

احتیاج بتفسیر و بیان آنها نیست بجهت ثبات و وجود آنها سائل عرض کرد که پس تو
او را محدود کردی زیرا که وجود و هستی او را اثبات نمودی حضرت صادق علیه السلام فرمود
که او را تحدید نکردم و حدی از برایش نگفتم ولیکن او را اثبات نمودم زیرا که در میانه
نفی و اثبات منزله و واسطه نیست که کسی بآن قائل شود و مراد اینست که چون نفی و نیستی
بر طرف شد ثبوت ثابت گردید و وجود از صفاتی نیست که تحدیدی با آن باشد سائل
عرض کرد که پس او را انیت و مائیت یعنی وجود انتزاعی و حقیقی است که وجود از آن
انتزاع میشود فرمود بلی چیزی ثابت و موجود نمیباشد مگر با انیت و مائیت سائل
عرض کرد که پس او را کیفیت و چگونگی است فرمود نه زیرا که کیفیت جهت صفت و احاطه است
ولیکن چاره نیست از بیرون رفتن از جهت تعطیل و تشبیه بآن معنی که مذکور شد زیرا
که هر که او را نفی کند بطریقی که ذکر شد او را انکار کرده و ربوبیت و پروردگاریش را ابطال
و آنجناب را بیکار قرار داده و باطل گردانیده و هر که او را بغیرش تشبیه کند او را ثابت
کرده بصفت آفریدگان که مصنوع چند اند که ربوبیت را سزاوار نباشند ولیکن چاره
نیست از اثبات ذاتی بدون کیفیت که غیر او آن را استحقاق نداشته باشد و در آن با او شرکت
نشود و احاطه بآن ممکن نباشد و غیر از او کسی آن را نداند چه آن کیفیتی است خلاف
آنچه ما میدانیم سائل عرض کرد که پس رنج و زحمت آفریدن چیزها را میکشد بتوجه شدن
و چاره کردن و معالجه نمودن زیرا که این بعد صفت مخلوق است که چیزها بسوی او
نمیآید بحصول آنها از برایش میسر نمیشود مگر بتوجه شدن و چاره کردن و خدای تعالی
اراده و مشیتش نافذ است که آنچه را اراده کند موجود میشود و هر چه را خواسته باشد
میکند سائل عرض کرد که پس او را خوشنودی و خشم هست حضرت صادق علیه السلام فرمود آری ولیکن

آن بعینه نیست که در آفریدگان یافت میشود و مباین آنست که خشنودی و خشم حالتی است
که بصاحب این دو صفت داخل میشود و او را از حالتی بحالت دیگر نقل میکند و این صفت
آفریدگان در ماندهٔ محتاج است و آنجناب تبارک و تعالی که عزیز و رحیم است حاجتی ندارد
بچیزی از آنچه آفریده همهٔ آفریدگانش باو محتاجند سائل عرض کرد که پس قول خدا که میفرماید
الرحمن علی العرش استوی که ظاهر ترجمه‌اش اینست که خداوند رحمن بر عرش متمکن و استوا دارد
چه معنی دارد حضرت صادق ع فرمود که باین خود را وصف فرموده و هم چنین آنجناب مستولی
و غالب بر عرش و از خلق خود جدا است و نه آنکه عرش او را حامل و بردارنده باشد و نه آنکه عرش
او را در بر داشته باشد یا او را فرا گرفته باشد و نه آنکه عرش نگاهدارنده او باشد و
لیکن ما میگوئیم که آنجناب حامل عرش و نگاهدارنده عرش است و ما از این آنچه فرموده میگوئیم
که وسع کرسیه السموات و الارض یعنی فرا رسیده است کرسی او و که مراد از آن علم است
همهٔ آسمانها و زمین را پس ثابت نمودیم از عرش و کرسی آنچه را که او ثابت نموده و نفی کردیم که
عرش یا کرسی او را در بر داشته باشد یا آنکه آنجناب عز و جل بمکان یا بچیزی از آنچه آفریده
محتاج باشد بلکه آفریدگانش باو محتاج اند سائل عرض کرد که پس چه فرق است در میان
آنکه شما دستهای خود را بسوی آسمان بردارید و آنکه آنها را بجانب زمین پست کنید حضرت
صادق ع فرمود که این در امر در علم و احاطه و قدرتش برابر است و لیکن خدای عز و جل
دوستان و بندگانش را امر فرموده ببرداشتن دستهای خویش بسوی آسمان بجانب عرش
زیرا که آنرا معدن روزی گردانیده پس ما آنچه قرآن آنرا ثابت نموده ثابت نمودیم و همچنین
اخبار و روایات از رسول ص در هنگامی که فرموده که دستهای خود را بسوی خدای عز
و جل بردارید و بلند کنید و اینرا همه فرقه‌های امت بر آن اجماع دارند سائل عرض کرد

که پس از کجا و بچه دلیل پیغمبران و رسولان را اثبات کردی حضرت صادق ع فرمود که
ما چون ثابت کردیم که ما را آفریننده ایست که ما را ساخته و برتری دارد از ما و از صفات
ما و از همه آنچه آفریده و این صانع حکیمی بود که جائز نبود که خلقش او را مشاهده نمایند
و نه آنکه او را لمس کنند که دست یا غیر آن از اعضای خود را باو بمالند و نه آنکه با یکدیگر
مباشرت کنند که مردم بهم رسند و با هم مکالمه و محاجه و گفتگو کنند ثابت شد که آنجناب
را ایلچیان هستند در میان خلائق و بندگانش که ایشان او را دلالت میکنند بر مصالح و منافع
ایشان و آنچه بقای ایشان بآن معتبر و ترکش فنا و نیستی ایشان است پس از جانب خدا عالم
علیم حکیم جماعتی ثابت شدند که در میان خلقش مردم را امر و نهی میفرمایند پس هر زند
این ثابت شد که او را امرائی چند هستند که از جانب او تعبیر میکنند و آنچه پیغمبر باید بمردم
میرسانند و ایشان پیغمبران و برگزیدگان او یند از خلقش که حکیمانند و تادیب دهندگان
مردمانند بحکمت و بآن مبعوث شده اند با وجودی که در آفرینش و ترکیب و صورت با عامهٔ
مردمان شرکت دارند در چیزی از احوال ایشان از اخلاق و صفات با ایشان مشارکت
ندارند و از نزد خداوند علیم حکیم مؤید بند بحکمت که ایشان را بحکمت و دلائل و معجزات
و براهین و شواهد که بر حقیت ایشان شهادت دهد یاری نموده و تقویت فرموده از زنده
کردن مردگان و بینا نمودن کور مادرزاد و پیس پس زمین خدا خالی نباشد از حجتی که با او
علمی باشد که بر راستی گفتار رسول و وجوب عدالتش دلالت کند • حدیث کرد ما را محمد
بن حسن بن احمد بن ولید رض گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد
بن عیسی از محمد بن ابی عمیر از هشام بن حکم که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که چیست دلیل
بر اینکه خدا یکیست فرمود که اتصال تدبیر عالم که پیوند دارد و تمام صنع که نقصی و قطوری

ندارد چنانکه خدای عزّ و جلّ فرموده که لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتا • حدیث
کرد ما را محمّد بن علی ماجیلویه رضه از عمویش محمّد بن ابی القاسم که گفت حدیث کرد مرا
ابو سمینه محمّد بن علی صیرفی از محمّد بن عبد اللّه خراسانی خادم حضرت امام رضا ع که گفت
مردی از زنادقه بر حضرت امام رضا ع داخل شد و در نزد آنحضرت جماعتی بودند امام رضا ع
بآنمرد فرمود که مرا خبر ده که اگر گفتار درست گفتار شما باشد و آن چنان نیست که شما میگوئید
آیا ما و شما چون یکدیگر و با هم برابر نیستیم و آنچه نماز کرده ایم و روزه داشته ایم و زکوة داده ایم
و اقرار نموده ایم بما ضرر نرساند آنمرد سکوت کرد و هیچ نگفت پس حضرت امام رضا ع فرمود
که اگر قول درست قول ما باشد و حال آنکه قول ما است و چنانکه ما میگوئیم آیا شما چنان
نیستید که هلاک شده باشید و ما نجات یافته باشیم آنمرد گفت خدا ترا رحمت کند مرا بجواب
خود بی نیاز ساز که دیگر احتیاج بسؤال نداشته باشم و بفرما که خدا چون و چگونه است
و آنجناب در کجا است حضرت فرمود که وای بر تو بدرستی که آنچه تو بسوی آن رفته و آنرا مذهب
خود ساخته غلط و اشتباه است خدا حقیقت کو و کجا را موجود فرموده و آنجناب بوده کو
و کجا نبود یعنی مکان را که کو و کجا سؤال از آنست بوجود آورده بی آنکه مکانی باشد
که بکو و کجا از آن سؤال شود و حقیقت حال را اگر چگونه و چون سؤال از آنست بر صفحهٔ
وجود آورده و حال غیر صاحب حال است و صاحب حالی نبوده که حالی داشته باشد تا
از آن سؤال شود و آنکه چیزی را خلق میکند خود متصف بآن نمیشود زیرا که اتّصاف
بهیچ رنگی از انفعالیت بسوی فعلیت منافی کمالی باشد از وصف پیش از
اتّصاف آنرا ندارد و کسی که چیزی را ندارد آنرا اعطاء نمیتواند کرد و خدا که خالق آن
بخود چیزی نمیدهد که بآن کامل گردد و هذا میفرماید که آنجناب بچگونه بودن و در کجا

نبودن

بودن شناخته نمیشود چه معلوم شد که چون و کجا مخلوق او است و او بر آنها مقدّم است
و بهیچ حاسّه که چیزها را در یابد او را نتوان شناخت و او را بحرفی قیاس نتوان
نمود آنمرد عرض کرد که پس در این هنگام خدا هیچ نیست هرگاه بهیچ حاسّه از حواس درک
نشود حضرت امام رضا ع فرمود که وای بر تو چون حواسّ اندر یافتنش عاجز شدند بر
وجود کارش را انکار کردی و ما چون اقرار کردایم چون از در یافتنش عاجز شدند یقین
کردیم که آنجناب پروردگار ما و بخلاف چیزها است آنمرد عرض کرد که پس مرا خبر ده که در چه
زمان بوده و کی موجود شده حضرت امام رضا ع فرمود که مرا خبر ده که در چه زمان نبوده تا ترا
خبر دهم که کی بوده آنمرد عرض کرد که پس دلیل بر او چیست حضرت امام رضا ع فرمود که من چون
نظر کردم بسوی بدن خود و مرا زیادتی و نقصانی در پهنا و درازی آن و دفع کردن ناخوشیها
از آن و کشیدن منفعت بسوی آن ممکن نبود دانستم که این بنا را بنا کننده هست پس
نمودم اقرار و اعتراف نمودم با آنچه می بینم از گردش چرخ بقدرت او و پدید آوردن ابرها و
گردانیدن بادها و روان شدن آفتاب و ماه و ستارگان و غیر اینها از آیتهای عجیبه
محکمات دانستم که هر یک از اینها را تقدیر کننده است که این تقدیرات نموده و پدید آورنده ایت
که اینها را پدید آورده آنمرد عرض کرد که پس چرا محجوب شده و در پرده رفته که کسی او را نمی بیند
حضرت امام رضا ع فرمود که حجاب پدید شده بر خلق بجهت بسیاری گناهان ایشان است و اما
آنجناب هیچ پنهان و پنهان شده در ساعتهای شب و روز بر او پوشیده و پنهان نباشد
آنمرد عرض کرد که پس چرا حاسّهٔ دیدهها از یافتن آن و از ادراک ایشان آنرا در نمییابد بلعد
از آن خدا از این بزرگوار تر است که دیده او را در یابد یا خیالی با او احاطه نماید یا عقلی
او را ضبط کند آنمرد عرض کرد که پس او را از برایم حدّ و اندازه کن فرمود که او را حدّی نیست

عرض کرد چرا فرمود زیرا که هر محدودی نهایت پذیر و بپایان رسنده است تا حدی و
هر گاه محدود را احتمالی داشته باشد احتمال زیادتی خواهد داشت و هر که را احتمال زیاده
داشته باشد احتمال نقصان نیز دارد پس آنجناب محدود نیست و افزون نمیشود و نقصان
نمی پذیرد و پاره پاره نمیکردد و بخیال در نمی آید آنمرد عرض کرد که پس مرا خبر ده از قول
شما که خدا لطیف و سمیع و بصیر و علیم و حکیم است آیا شنوا میباشد مگر بکوش و بینا
مگر بچشم و لطیف مگر بکار دستها و حکیم مگر بصنعت و کارگری بفرمود مگر نیست که این
اوصاف بدون این آلات در چیز ما دست بهم رسد و موجود شود حضرت امام رضا عم فرمود
که لطیف از ما آفریدگان باندازه فرا گرفتن صنعت و کارگری است آیا مرد از ما را ندیدی
که چیزی را فرا میگیرد و در فرا گرفتنش لطف بکار میبرد پس گفته میشود که فلانی چه لطیف
است پس چگونه خالق جلیل را لطیف نگویند زیرا که خلق لطیف و جلیلی را خلق کرده
و در حیوانات ارواح و جانهای آنها را ترکیب نموده و هر جنسی را مباین و جدا از جنس
خویش بصورت آفریده که بعضی از آن با بعضی شباهت ندارد پس هر یک را لطفی است
از خالق لطیف خبیر در ترکیب صورتش بعد از آن نظر کردیم بدرختان و بار برداشتن آنها
میوههای خوشبوی خود را که ماکول است از آنها آنرا بخورند و غیر ماکول که از آن نمیتوان
خورد پس در نزد این گفتیم که خالق ما لطیف است نه چون لطف خلایق در صنعت ایشان
و گفتیم که او شنوائی است که آوازهای خلقش در ما بین عرش تا تحت الثری از ذره تا بزرگتر
از آن که در دریاها و بیابان آن و در دریای آنکه براو پوشیده و پنهان نیست و دیدیم که لغتهای آنها
براو مشتبه و آشفته نمیشود پس در نزد این گفتیم که او شنوا است اما نه بکوش و گفتیم که
او بینا است لیکن نه بدیده زیرا که او اثر پای مورچه سیاه را در شب تار بر سنگ

می بیند و جنبیدن مورچه را در شب تاریک می بیند و مضرتها و منفعتها و اثر مجامعت آنها
و جوجها و نسل آنها را می بیند پس در نزد این گفتیم که او بینا است نه چون بینائی خلقش
راوی میگوید که پس آنمرد از جای خود نرفت تا آنکه اسلام آورد و در آن کلامی است غیر از این
حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق ره گفت که حدیث کرد ما را ابو القاسم حمزة
بن قاسم علوی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسمعیل گفت که حدیث کرد ما را ابو سلیمان
داود بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را عمرو بن محمد گفت که حدیث کرد مرا عیسی بن یونس
گفت که حدیث کرد مرا عیسی بن یونس گفت که ابن ابی العوجاء از جمله شاگردان حسن بصری
بود و از توحید روگردان شد پس باو گفتند که مذهب صاحب خود را واگذاشتی و در چیزی
داخل شدی که اصل و حقیقتی ندارد گفت بدرستی که صاحب من در دین تخلیط و فسادی
نمود و کارش آشفته و تباه بود یکبار بقدر و یکبار بجبر قایل بود و نمیدانم او را که مذهبی را
اعتقاد داشته باشد که بر آن بماند بعد از آن ابن ابی العوجاء وارد مکه شد بجهت سرکشی
و انکار بر کسی که حج میکند و علما ناخوش میداشتند که ابن ابی العوجاء از ایشان چیزی
بپرسد و با ایشان همنشینی کند بجهت خباثت زبان و فساد آنچه در دل داشت پس نزد حضرت
صادق عم آمد و در خدمتش نشست با جماعتی از امثال خود و گفت که یا ابا عبد الله بدرستی
که مجلسها با امانتها است که باید آنچه در آنها ذکر میشود کسانیکه در آنها حاضرند بکسی نگویند
و چاره نیست از برای کسی که با او سرفه باشد از آنکه سرفه نماید در میان سخن گفتن تحمل و مانع
بهم رسد و بعد از اینها رخصت میطلبی در سخن گفتن حضرت فرمود که بآنچه خواهی تکلم کن
ابن ابی العوجاء گفت که تا چند این خرمن را لگد کوب میکنید و باین سنگ پناه میبرید
و این خانه را که با آجر و گل بلند شده می پرستید و در دور آن چون شتر هروله و لوک لوک

رفتن نیز هرگاه بعد مرو له بماند بدرستی که هرکه در این اندیشه نماید با تقلیب
و اندازه کند میداند که این کار چنین کسی آنرا بنیاد کرده که نه حکمت داشته و نه فکر و
اندیشه پس جواب بگو زیرا که تو سر این کار و کوههای آن و بدیت اصل و نظام آن حضرت
صادق ع فرمود بدرستی که هرکه خدا او را گمراه کرده دل او را کور کرده باشد حق را بد یافت
دیگران شمرده و آن را بر خود حساب نکرده و شیطان اختیار دار و مالک او شده که
او را وارد آبشخورهای هلاکت میسازد و او را بیرون نمی‌آورد و این خانه‌ایست که خدا خلق
خود را به آن پرستش خواسته تا آنکه فرمان برداری ایشان را در باب آمدن آن آزمایش و امتحان
نماید پس ایشان را بر تعظیم و زیارت آن ترغیب و تحریص نموده و آنرا جای پیغمبران و قبلهٔ
از برای نماز گذارندگان از برای ایشان گردانیده پس آن شعبه‌ای است از خوشنودی او و راهی که
بسوی آمرزش میرساند و این خانه منصوب است بر وضع کمال و برابر است در بلندی و پستی
ندارد و موضع اجتماع عظمت و جلال است خدا آنرا دو هزار سال پیش از پهن کردن زمین
آفریده و سزاوارتر کسی که فرمان برداری شود در آنچه فرموده و مردم باز ایستند از آنچه نهی
و زجر نموده خدا است که موجد جانها و صورتها است ابن ابی العوجاء عرض کرد که یا اباعبدالله
خدا را یاد نمودی و حواله کردی بر غایب که ناپیدا است حضرت صادق ع فرمود که وای بر تو
چگونه غایب باشد کسی که با خلق خود در همه جا حاضر است و با ایشان نزدیکتر است از رگ
گردن سخن ایشان را میشنود و شخصهای ایشان را می‌بیند و رازهای ایشان را میشنود و چنین
این که مخلوق است که چون از مکانی منتقل شود مکانی دیگر با آن اشتغال بهم رساند و مکانی
دیگر از آن خالی گردد و در مکانی که بسوی آن منتقل شده اند که در مکانی که پیش از این در آن
بوده چه حادث شده و چه روی داده اما خدای عظیم الشأن که پادشاه جزا دهنده است

هیچ مکانی از او خالی نباشد و هیچ مکانی به واسطهٔ او مشغول نشود و در مکانی نزدیکتر
نباشد از خود به مکانی دیگر و کسی که خدا او را با آیات محکم و برهانهای روشن مبعوث
گردانیده و به نصرت خود او را تقویت داده و از برای رسانیدن پیغامهای خود برگزیده گفتار
او را باور داشتیم با آنکه پروردگار او مبعوث گردانیده و با او سخن گفته پس ابن ابی
العوجاء از پیش آنحضرت برخاست و رفت و با اصحاب خود گفت که کی مرا در دریای این
مرد افکند و در روایت محمد بن حسن بن ولید ره چنین است که کی مرا در دریای این مرد
افکند من از شما خواستم که آتش پاره را از برایم طلب کنید پس شما مرا به بالای آتش پاره
افکندید گفتند که در مجلس او نبودی مگر حقیر و کوچک گفت بدرستی که او فرزند کسی است که
سرهای کسانی را که می‌بینید تراشیده مترجم گوید که ظاهر اینست که این حدیث
جزء عقاید باشد چنانکه از کافی مفهوم و معلوم میشود حدیث کرد ما را احمد بن حسن
قطان ره گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی از بکر بن عبدالله بن حبیب که گفت حدیث
کرد ما را احمد بن یعقوب بن مطر گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن عبدالعزیز
احدب جند نیشابوری گفت که در کتاب پدرم یافتم که به خط خود نوشته بود که حدیث کرد
ما را طلحة بن یزید از عبدالله بن عبید از ابو معمر سعدانی که مردی بخدمت امیرالمؤمنین علی
بن ابی طالب صلوات الله علیه آمد و عرض کرد که یا امیرالمؤمنین من در کتاب منزل خدا
شک کرده‌ام علی ع با آن مرد فرمود که مادرت بر تو بگرید و چگونه در کتاب منزل خدا شک
کرده گفت از برای آنکه من کتاب خدا را چنان یافتم که بعضی از آن بعضی را تکذیب میکند
پس چگونه در آن شک نکنم علی بن ابی طالب ع فرمود که کتاب خدا بعضی از آن بعضی را
تصدیق میکند و بعضی از آن بعضی را تکذیب نمیکند و تو را چنان گمان میکنم که عقل بتو نرسیده

شنیده که آن منتفع شوی پس آنچه را که در آن شك کرده از کتاب خدای عز و جل بیاور و بگو
تا ببینم آنچه بحضرت عرض کرد که من خدا را فهم کرده‌ام میگوید فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم
هذا یعنی گفته‌اند که نسوا الله فنسیهم و گفته است که وما کان ربك نسیا یکبار خبر
میدهد که فراموش میکند و بار دیگر خبر میدهد که فراموش نمیکند پس یا امیر المؤمنین این
چگونه باشد امیر المؤمنین فرمود آنچه را که در آن شك کرده نیز بیاور عرض کرد که و خدا را
بیابم که میگوید یوم یقوم الروح والملائکة صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن
وقال صوابا یعنی روزی که روح و فرشتگان همه بپا ایستند در حالی که صف زده باشند
که هیچ سخن نگویند مگر کسی که خداوند مهربان او را رخصت داده باشد و صواب گوید یا گفته
باشد و گفته است که ما از ایشان طلب نطق و گفتن شود پس بگویند که والله ربنا ما کنا
مشرکین یعنی سوگند بخدا که پروردگار ما است که ما مشرك نبودیم یعنی مشرکان بدروغ
این سوگند یاد میکنند با آنکه میدانند که نفع بایشان ندهد اما از غایت دهشت و
حیرت باین گویا شوند و ظاهر کلام در این آید خلاف آن بود لهذا غیر قرآن را بترجمه و
قرآن را بلفظ آن اداء نمودیم و گفته است که یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم
بعضا یعنی در روز قیامت کافر میشوند بعضی از شما که متبوع‌اند ببعضی دیگر که تابعانند
و لعنت میکنند بعضی از شما که پیروان‌اند بعضی دیگر را که سر کرده‌اند و گفته است
که ان ذلك لحق تخاصم اهل النار یعنی بدرستی که اینکه مذکور شد از احوال دوزخیان
و سخنان ایشان هر آینه راست و درستی است جدال و نزاع اهل دوزخ که با یکدیگر گفتگو
میکنند و گفته است که لا تختصموا لدی وقد قدمت الیکم بالوعید یعنی ستیزه و گفتگو
مکنید پیش من و حال آنکه بتحقیق که پیش داشته‌ام بسوی شما وعید خود را یعنی پیش از این

در دنیا در کتب خود بزبانهای رسولان خود بشما اعلام کرده بودم آنچه را که موجب
ابتلاء شما از این روز بود پس مخاصمه شما در این روز مستلزم الزام حجت بر شما خواهد
بود مقصود شما در این باب مسموع نیست و گفته است که الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا
ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی امروز مهر میگذاریم بر دهانهای ایشان
و سخن میکنند با ما دستهای ایشان و گواهی میدهد پاهای ایشان بآنچه بودند که کسب
میکردند و مراد اینست که اعضای ایشان را که در دنیا از ایشان آنها نطق نبود گویا گردانیم
تا گواهی دهند بر ایشان و بزبانهای ایشان که در دنیا بآن سخن میگویند مهر گذاریم تا دروغ
از آنها صادر نشود پس یکمرتبه خبر میدهد که ایشان سخن نمیگویند و یکمرتبه خبر میدهد
که الا من اذن له الرحمن وقال صوابا و یکبار خبر میدهد که خلق نطق میکنند و از
گفتار ایشان میگوید که والله ربنا ما کنا مشرکین و بار دیگر خبر میدهد که ایشان
با هم مخاصمه و گفتگو میکنند پس یا امیر المؤمنین این چگونه میشود و چگونه شك نکنم
در آنچه میشنوی حضرت فرمود که وای بر تو آنچه را که در آن شك کرده بیاور و گفت که خدای
عز و جل را نیابم که میگوید وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و میگوید که لا تدرکه
الابصار وهو یدرك الابصار وهو اللطیف الخبیر و میگوید که ولقد رآه نزلة اخری
عند سدرة المنتهی و میگوید که یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن ورضی له
قولا یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون به علما یعنی در آن روز درخواست سود
ندهد مگر کسی را که خداوند بخشاینده او را دستوری داده باشد و پسندیده باشد از
برای او سخن را میداند خدا آنچه را که در پیش روی آمد میان است از امور آخرت و آنچه در پس
ایشانست از کارهای دنیا یا امر گذشته و آینده یا همه احوال و اقوال ایشان پیش

از خلق ایشان و بعد از آن صد در زمان جوه با ممات ایشان تا آخر آنچه گذشت و
کسی که دیده هر او را در باید بحقیقت که علم بار احاطه کرده پس یا امیر المؤمنین این چگونه
میشود و چگونه در آنچه میشنوی شک نکنم حضرت فرمود که وای بر تو آنچه را که در آن شک
کرده بیاور گفت و خدای تبارک و تعالی را میبابم که میگوید که وما کان لبشر ان یکلمه الله
الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء یعنی و نیست و
نشاید آدمی را که خدا با وی سخن گوید مگر وحی که آن کلام است خفی که بسرعت یابند یا از پس
پرده که سخن شنیده شود و کسی دیده نشود یا اینکه بفرستد فرستاده را پس وحی کند
بدستوری خویش آنچه را که خواهد و گفته است که وکلم الله موسی تکلیما یعنی و خدا سخن
گفت با موسی سخن گفتنی و گفته است که ونادیهما ربهما یعنی و ندا و آواز کرد آدم و حوا را
پروردگار ایشان و گفته است که یا ایها النبی قل لازواجک وبناتک یعنی ای پیغمبر
بگو بزنانت و دخترانت و گفته است که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی
ای فرستاده برسان آنچه را که فرو فرستاده شده بسوی تو از پروردگارت پس یا امیر
المؤمنین این چگونه میشود و چگونه در آنچه میشنوی شک نکنم حضرت فرمود که وای بر تو
آنچه را که در آن شک کرده بیاور گفت که خدای جل ثناؤه را میبابم که میگوید هل تعلم
له سمیا یعنی میدانی از برای خدا همنامی را و گاهی که آدمی سمیع و بصیر و ملک و رب
نامیده میشود یعنی شنوا و بینا و پادشاه و پروردگار پس یکبار خبر میدهد که او را همنامهای
بسیار است که اشتراک دارد و یکبار میگوید که هل تعلم له سمیا پس این یا امیر المؤمنین
چگونه میشود و چگونه شک نکنم در آنچه میشنوی حضرت فرمود که وای بر تو آنچه را که در آن
شک کرده بیاور گفت که و خدای تبارک اسمه را یافتم که میگوید وما یعزب عن ربک من

مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء و میگوید که ولا ینظر الیهم یوم القیمة ولا
یزکیهم یعنی و خدا در روز قیامت بسوی ایشان نظر نمیکند و ایشان را پاکیزه نمیسازد
و میگوید که کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون چگونه نظر میکند بسوی ایشان که از او محجوب
باشند پس این یا امیر المؤمنین چگونه باشد و چگونه شک نکنم در آنچه میشنوی حضرت
فرمود که وای بر تو آنچه را که در آن شک کرده نیز بیاور گفت و خدای عز ذکره را میبابم
که میگوید ءامنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض فاذا هی تمور یعنی آیا ایمن
شده اید از کسی که در آسمانست که فرو برد شما را بزمین پس ناگاه آن زمین پیوسته
اضطراب داشته باشد تا شما را ابتر افکند و گفته است که الرحمن علی العرش استوی و
گفته است که وهو الله فی السموات وفی الارض یعلم سرکم وجهرکم و گفته است که
وهو الظاهر والباطن و در قرآن هو الاول والآخر والظاهر والباطن است
و گفته است که وهو معکم اینما کنتم و گفته است که ونحن اقرب الیه من حبل الورید
پس این یا امیر المؤمنین چگونه میشود و چگونه شک نکنم در آنچه میشنوی حضرت فرمود
که وای بر تو آنچه را که در آن شک کرده بیاور گفت و خدای جل ثناؤه را میبابم که
میگوید وجاء ربک والملک صفا صفا و گفته است که ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم
اول مرة یعنی و هر آینه بحقیقت که آمدید ما را یعنی بحساب و جزای ما در حالتی که منفرد بودید
نه مال با شما است و نه فرزند و نه خدم و نه حشم و نه یاور و نه مدد کار چنانکه آفریدیم
شما را در اول بار در رحم مادر سر و پا برهنه منفرد از همه چیز و گفته است که هل
ینظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکة و گفته است که هل ینظرون
الا ان تأتیهم الملائکة او یأتی ربک او یأتی بعض آیات ربک یوم یأتی بعض آیات

ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا یعنی آیا
انتظار میبرند و مراد اینست که انتظار نمیبرند مگر آنکه بیایند ایشان را فرشتگان
و مقصود این است که ایشان چون کسانی باشند که منتظر بلا آنکه موت یا ملائکهٔ
عذاب باشند یا بیاید پروردگار تو یا بیاید بعضی از نشانهای پروردگار تو روزی
که بیاید بعضی از نشانهای پروردگار تو سود ندهد هیچ نفسی را ایمان آن که چنان
نبوده باشد که ایمان آورده باشد پیش از این و امروز ایمان آورده باشد یا نبوده باشد
که کسب کرده باشد در ایمان خود نیکی الکه عمل چند بده است حاصل آنکه ایمان کافر و توبهٔ
فاسق در آن روز قبول نباشد پس یکبار میگوید که یاتی ربک و بار دیگر میگوید که یوم
یاتی بعض آیات ربک پس این یا امیر المؤمنین چگونه میشود و چگونه شک نکنم در آنچه
میشنوی حضرت فرمود که وای بر تو آنچه را که در آن شک کرده بیاور گفت و خدای جل جلاله
را مییابم که میگوید بل هم بلقاء ربهم کافرون یعنی بلکه ایشان بلقای پروردگار خویش
کافرند و مؤمنان را ذکر کرده و گفته است که الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه
راجعون یعنی آنانکه ظن دارند که ایشان ملاقات کنندگان پروردگار خویش اند و آنکه
ایشان بسوی او بازگردندگانند و گفته تحیتهم یوم یلقونه سلام یعنی درود دادن خدا اهل
ایمان را روزی که او را ملاقات میکنند سلام است و گفته است که من کان یرجوا لقاء الله
فان اجل الله لآت یعنی هر که چنان باشد که لقای خدا را امید داشته باشد پس بدرستی
که مدتی که خدا مقرر نموده هر آینه آینده است و گفته است که فمن کان یرجوا لقاء ربه
فلیعمل عملا صالحا یعنی پس هر که چنان باشد که لقای پروردگار خود را امید داشته
باشد پس باید که بکند کاری را که شایسته و پسندیدهٔ خدا باشد پس یکبار خبر میدهد

که ایشان

که ایشان او را ملاقات میکنند و بلقای او میرسند و بار دیگر میگوید که لا تدرکه الابصار
و هو یدرک الابصار و بار دیگر میگوید که و لا یحیطون به علما پس این یا امیر
المؤمنین چگونه میشود و چگونه شک نکنم در آنچه میشنوی حضرت فرمود که وای بر تو
آنچه را که در آن شک کرده بیاور گفت و خدای تبارک و تعالی را مییابم که میگوید که
و رای المجرمون النار فظنوا انهم مواقعوها یعنی و گناهکاران آتش دوزخ را ببینند
پس ظن به هم رسانند که ایشان افتادگان و در آیندگان در آنند و گفته است که
یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون ان الله هو الحق المبین یعنی در آن روز خدا
تمام بدهد ایشان جزای ایشان که سزاوار و در خور ایشان باشد و بدانند که خدا
او است ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و ظاهر بیگانگی در معبودیت و مثوبت بر
وجهی که هیچکس در این صفات شریک او نیست و گفته است که و تظنون بالله الظنونا
یعنی و ظن میبرید بخدا ظنهای مختلف و انواع گمانها را پس یکبار خبر میدهد که ظن و گمان
دارند و یکبار خبر میدهد که ایشان علم دارند و میدانند و ظن شک است پس
این یا امیر المؤمنین چگونه میشود و چگونه شک نکنم در آنچه میشنوی حضرت فرمود که
وای بر تو آنچه را که در آن شک کرده بیاور گفت و خدای تعالی ذکره را مییابم که میگوید قل
یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم ثم الی ربکم ترجعون یعنی بگو که تمام فرا گیرد یا بمیراند
شما را فرشتهٔ مرگ یعنی عزرائیل که گماشته شده است بر شما بسوی پروردگار خویش باز
گردانیده میشوید و گفته است که الله یتوفی الانفس حین موتها یعنی خدا قبض میکند و
میمیراند جانها را در هنگام مردن آنها و گفته است که توفته رسلنا و هم لا یفرطون یعنی
میمیرانند او را فرستادگان ما و ایشان تفریط و کوتاهی نمیکنند و گفته است که الذین

تتوفّيهم الملائكة ظالمي انفسهم یعنی آنانکه میمیرانند ایشانرا فرشتگان در حالی که
ایشان ستمکارانند بر نفسهای خویش پس این با امیرالمؤمنین چگونه میشود و چگونه باشد
نکنم در آنچه میشنوی بتحقیق که هلاک شده ام اگر رحم نکنی و سینه ام را از بلایم گشاده
در آنچه امیدی هست که آن بدستهای تو جاری شود پس اگر پروردگار عالم تبارک و تعالی
حق باشد و کتاب خدا حق و رسولان حق باشند بتحقیق که من هلاک شده ام و زیان
کرده ام و اگر رسولان باطل باشند پس باکی نیست و نجات یافته ام علی ع فرمود که پاک
و پاکیزه است جمیع کار ما پاک و پاکیزه است و تبارک و متعالی است علوی بزرگ
شهادت میدهیم که او است دائمی که بر طرف نمیشود و همیشه خواهد بود و در این شک نمیکنیم
و چیزی مثل او نیست و او است شنوای بینا و کتاب خدا حق است و رسولان حق اند
و ثواب و عقاب حق است پس اگر زیادتی ایمان میسر نشود باز از آن محروم شوی
بدرستی که آن بدست خدا است اگر خواهد تو را روزی کند و اگر خواهد تو را از آن محروم
کند لیکن بفهمی آنچه را که در آن شک کرده بتو اعلام کنم و بیاموزانم و لا قوة الا بالله
پس اگر خدا بتو چیزی خوبی را اراده کند تو را بعلمش اعلام فرماید و ثابت بدارد و اگر آن
بد باشد گمراه کردی و هلاک شوی و اما قول آنجناب نسوا الله فنسیهم یعنی این نیست که
این قصد دارد که خدا را در دار دنیا فراموش کردند و بطاعتش عمل نکردند پس خدا ایشان را
در آخرت فراموش کرد یعنی از برای ایشان در ثوابش چیزی را قرار نداد پس فراموش
کرده شدند و همچنین است تفسیر قول خدای عز و جل فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا
و از فراموشی ایشان قصد میکند که ایشان را ثواب نمیدهد چنانکه دوستان خود را
که در دار دنیا مطیع و ذاکر بودند در هنگامی که بخدا و رسولانش ایمان آوردند و در پنهانی

ازاو

از او ترسیدند و اما قول آنجناب و ما کان ربک نسیا یعنی بدرستی که پروردگار ما
تبارک و تعالی علوا کبیرا کسی نیست که فراموش کند یعنی غفلت نمیباشد بلکه او است نگاهدار
دانا و گاه هست که عرب در باب فراموشان میگویند که قد نسینا فلان فلا یذکرنا و خبر آن
اینست که فلانی ما را فراموش کرده و ما را یاد نمیکند یعنی از برای ما بخوبی فرمان نمیدهد
و ایشان را بآن یاد نمیکند پس آیا آنچه را که خدای عز و جل ذکر کرده فهمیدی عرض کرد آری
اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد و گرهی را از من گشودی خدا از تو بزداید
کرد آنحضرت فرموده و اما قول آنجناب یوم یقوم الروح و الملائکة صفا لا یتکلمون
الا من اذن له الرحمن و قال صوابا و قول آنجناب و الله ربنا ما کنا مشرکین و قول
آنجناب یکفر بعضکم ببعض و یلعن بعضکم بعضا و قول آنجناب ان ذلک لحق تخاصم یوم القیمة
اهل النار و قول آنجناب لا تختصموا لدی و قد قدمت الیکم بالوعید و قول آنجناب
الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون پس آن
وضعی است که مذکور میشود پس بدرستی که این در چند موطن است از موطنهای آن روز که
مقدارش پنجاه هزار سال باشد خدای عز و جل در آن روز خلایق را در موطنها جمع کند که متفرق
باشند و با یکدیگر حرف گویند و از برای همدیگر استغفار کنند و ایشان گروه آنانند که در دار
دنیا طاعتشان از ایشان بوده بغیر گروهی که پیشوایان و اهل معاصی که دشمنی از ایشان ظاهر
شده و یکدیگر را بر ظلم و عدوان در دار دنیا یاری کرده اند خواه که رنگشان و خواه ضعیفان
یکفر بعضهم ببعض و یلعن بعضهم بعضا و کفر در این آیه برائت و بیزاری است میفرماید
که پس بعضی از ایشان از بعضی بیزاری جویند و نظیر این آیه در سوره ابراهیم گفتار شیطان است
که خدا از او حکایت فرموده که انی کفرت بما اشرکتمون من قبل یعنی بدرستی که من کافر و بیزارم

شنیدم با آنچه شرمسار ساختید مرا پیش از این و قول ابراهیم خلیل خداوند چون گفتند با گو یعنی
بیزاری جستیم از شما بعد از آن در موطن دیگر اجتماع میکنند در آنجا میگریند که اگر آن
آوازها از برای اهل دنیا ظاهر میشود هر آینه خلایق را از معاش و اسباب زندگی
خویش فراموشی دهد دلهای ایشان شکافته شود مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته خون
بگریند بعد از آن در موطن دیگر اجتماع کنند و در آن از ایشان درخواسته شود که سخن
گویند پس بگویند که وَاللّٰهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ بعد از آن خدای تبارک و تعالی مهر بر دهانهای
ایشان میگذارد و از دستها و پاها و پوستها خواهش سخن گفتن میفرماید آنها را گویا
میگرداند و آنها شهادت میدهند بهر گناهی که از ایشان بوجود آمده بعد از آن مهر را از
دهانهای ایشان بردارند و ایشان بپوستهای خویش بگویند که چرا بر ما شهادت دادید قَالُوا
أَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ یعنی پوستها در جواب گویند که خدائی که هر چیزی را گویا
گردانیده ما را گویا کرده اند بعد از آن در موطن دیگر اجتماع میکنند و از ایشان طلب نطق
میشود پس از یکدیگر میگریزند این معنی قول خدای عز و جل است که يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ
وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ یعنی روزی که مرد از برادر و مادر و پدر و زن و پسران خود
میگریزد پس طلب نطق از ایشان میشود و ایشان سخن نمیگویند إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ
وَقَالَ صَوَابًا پس رسولان خدا صلوات الله علیهم برمیخیزند و در این موطن شهادت میدهند
و این معنی قول خداست که فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هٰؤُلَاءِ
شَهِيدًا یعنی پس چگونه باشد وقتی که بیاوریم از هر گروهی از امتهای گذشته گواهی را و آن
پیغمبر ایشان است و بیاوریم ترا بر این گروه گواه تا گواهی دهی بر ایشان بعد از آن
اجتماع میکنند در موطن دیگر که در آن مقام محمد ص باشد و آن مقام محمود و جای چندیده

پس بر خدای تبارک و تعالی ثنا گوید با آنچه کسی پیش از او بر آنجناب ثنا نگفته باشد بعد
از آن بر همه فرشتگان ثنا گوید پس فرشته نماند مگر آنکه محمد ص بر او ثنا گوید بعد از آن
بر رسولان ثنا گوید با آنچه هیچکس مثل آنحضرت بر ایشان ثنا نگفته باشد بعد از آن
بر هر مرد مؤمن و زن مؤمنه ثنا گوید و ابتدا بصدیقان و شهیدان آغاز کند بعد از آن
بر صالحان پس اهل آسمانها و اهل زمین او را حمد و ستایش کنند و این معنی قول خدای
عز و جل است که عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا یعنی شاید که برانگیزد ترا پروردگار
تو در مقام پسندیده ستوده که ستایش کنندگان و آن مقام شفاعت است
پس خوشا حال کسی که او را در این مقام حظی و بهره باشد و وای بر کسی که او را در این مقام
حظی و نصیبی نباشد بعد از آن در موطن دیگر اجتماع کنند و بعضی از ایشان از بعضی داد
داده میشود و انتقام از برای ایشان میکشند و همه اینها پیش از حساب است و چون در حساب
شروع کنند هر انسانی با آنچه در پیش اوست مشغول گردد و ما تکرار میکنیم از خدا سؤال
میکنیم آنمرد عرض کرد که گره از من بردی یا امیر المؤمنین و گره از من گشودی پس
خدا مزد ترا نیکو کند حضرت فرمود و اما قول خدای عز و جل وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ
إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ و قول آنجناب لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ و قول آنجناب
وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ و قول آنجناب يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا
مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا پس آن
وجهی است که مذکور میشود اما قول آنجناب وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ پس مراد
که این امر در موضعی است که دوستان خدای عز و جل در آن منتهی میشوند بعد از آنکه از حساب
فارغ شده باشند بسوی نهری که حیوان نامیده میشود پس در آن نهر غسل میکنند و از آن

مباشامند و روی ایشان تا زکی هم میرساند از روی روشنی چون آفتاب تابان
میشود و هر خاشاک و نقصان و سنگینی که در ایشان آنها کثافات و چرکهاست که لازم
بشریت است از ایشان میرود و برطرف میشود بعد از آن بجوی در بهشت امر میشوند پس
از این مقام بسوی پروردگار خود میبینند که چگونه ایشان از ابواب بهشت داخل
میشوند و این تفسیر قول خدای عز و جل است در سلام کردن فرشتگان بر ایشان سَلَامٌ
عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ یعنی خازنان بهشت که رضوان و پیروان اویند با ایشان
گویند که سلام یعنی تحیت و رحمت از جانب خدا بر شما باد پاک و پاکیزه شدید پس درآیید
در بهشت در حالتی که جاوید باشید پس در نزد این یقین بدخول بهشت و نظر بسوی تجلی
پروردگار ایشان ایشان را وعده فرموده بهم رسانند و این معنی قول آنجناب است که اِلَى رَبِّهَا
نَاظِرَةٌ و جز این نیست که بنظر بسوی خویش نظر بسوی ثواب خود تبارک و تعالی را قصد دارد
و اما قول آنجناب لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ پس آن چنانست که فرموده لا
تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ و چشمها او را احاطه نمیکند وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ یعنی او با همه
احاطه میکند وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ و این مدح و ستایشی است که پروردگار ما نفس
خود را تبارک و تعالی و تقدس عُلُوًّا كَبِيرًا بآن ستوده و موسی سؤال کرده و از جمله خدای عز
و جل این بر زبانش جاری شد که رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ و این مسئلت او امر عظیمی بود
و کار بزرگی را خواهش نمود و باین جهت از او بازخواست شد پس خدای تبارک و تعالی فرمود
که لَنْ تَرَانِي یعنی مرا در دنیا نبینی تا بمیری پس در آخرت مرا خواهی دید بآن معنی که مذکور شد
وَلَكِنِ اگر خواهی که در دنیا مرا ببینی بسوی این کوه نظر کن فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي
پس خدای جل شانه بعضی از آیات خود را آشکار نمود پروردگار ما از برای آن کوه تجلی

فرمود

فرمود پس آن کوه پاره پاره شد و چون چیزی پوسیده و ریزیده گردید وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا
بعد از آن خدا او را زنده کرد و برانگیخت پس موسی گفت که سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ
وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی منم اول مؤمنی که از ایشان بتو ایمان آورده که هرگز ترا نخواهد
دید و اما قول آنجناب وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى یعنی محمد ص در جائی که
آیه‌ای از آیه‌های خدای تعالی از آن در میکند و قول آنجناب در آخر آیه مَا زَاغَ الْبَصَرُ
وَمَا طَغَى لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى یعنی جبرئیل ع را در صورتی که داشت دو مرتبه دید
این مرتبه و یک مرتبه دیگر و بیان شی آنست که خلق جبرئیل ع بزرگ است چه او از جمله روحانیانست ن ت
که خلق و صفت ایشان را کسی درنمی‌یابد مگر خدا که پروردگار عالمیانست و اما قول آنجناب
يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا یعنی خلائق از روی علم و دانش بخدای عز و جل
احاطه نمیکنند زیرا که آنجناب تبارک و تعالی بر دیده‌های دلها پرده و پوشش قرار داده
پس هیچ فهمی بکیف و چگونگی او در نمی‌یابد و هیچ دلی او را تحدید و اندازه اثبات نکرده اند
پس او را وصف مکن مگر چنانکه او خود را وصف کرده لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ
اول است و آخر و ظاهر و باطن و خالق و بارئ و مصور است که چیزها را آفریده پس
چیزی از چیزها مانند او تبارک و تعالی نیست آن مرد گفت که اندوه را از من بردی خدا اندوه
از تو ببرد و گره را از من گشودی پس خدا از تو این را گشاید با امیرالمؤمنین حضرت
فرمود و اما قول آنجناب وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ
يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ و قول آنجناب وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا و قول آنجناب
وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا و قول آنجناب يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ پس تفصیلی است که

مذکور میشود و ظاهر آنست که این آخر از سؤال آنمرد افتاده باشد چه آن در سؤال مذکور
نیست و ترجمه‌اش اینست که گفتیم ای آدم ساکن شو تو با زنت حوا در بهشت و حضرت فرمود
که اما قول آنجناب وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ یعنی سزاوار
نباشد بشری را که خدا با او سخن گوید مگر بوحی و آن باشد نیست مگر از پس پرده یا
فرستاده را بفرستد پس بسوی او وحی کند آنچه را که خواهد خدائی که تبارک و تعالی است
تعلوی بزرگ چنین فرموده و رسول چنین بود که فرستادگان آسمان بسوی وحی میشد
پس فرستادگان آسمان بفرستادگان زمین میرسانیدند و گاه بود که کلام در میان فرستادگان
اهل زمین و خدا بود بی آنکه کلام را با فرستادگان اهل آسمان بفرستند و رسول خدا ام
فرمود که ای جبرئیل آیا هرگز دیدی کردگار خود را دیده جبرئیل عرض کرد که پروردگار من دیده نمیشود
رسول خدا فرمود که وحی را از کجا فرا میگیری عرض کرد که آنرا از اسرافیل فرا میگیرم فرمود
که اسرافیل آنرا از کجا فرا میگیرد عرض کرد که آنرا فرا میگیرد از فرشته که از جمله روحانیان است
فرمود که آن فرشته از کجا فرا میگیرد عرض کرد که در دلش افکنده میشود افکنده شدنی پس این
وحی است و آن کلام خدای عز و جل است و کلام خدا یکنحو نیست از جمله آنها چیزیست
که خدا با آن با فرستادگان سخن گفته و از آنجمله آن چیزیست که خدا آنرا در دلها ایشان انداخته
و از آنجمله خواب دیدنی است که آنرا برسولان نموده و از آنجمله وحی و تنزیلی است که تلاوت
کرده و خوانده میشود و آن کلام خداست پس بآنچه از این باب وصف کردم از کلام خدا اکتفا
کن زیرا که معنی کلام خدا یکنحو نیست چه از آنجمله آن چیزیست که فرستادگان آسمان بفرستادگان
زمین میرسانند آنمرد عرض کرد که مگر اندوه را از من بدر کردی خدا اندوه را از تو دور کند و گرهی را
از من گشودی پس خدا از تو دور کند یا امیرالمؤمنین و حضرت فرمود اما قول

آنجناب که هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا تأویلش اینست که آیا هیچ کس را میدانی که نامش الله
باشد بجز الله تبارک و تعالی چه از جمله آثار سطوت الهی و غیرت احدیت آنست که هیچیک
از اهل شرک بتهای معبود خود را الله نام نکرده بلکه آله گفته‌اند و حضرت فرمود که پس بپرهیز
از آنکه قرآن را برای خود تفسیر کنی تا آنکه آنرا بفهمی و از علما فرا گیری زیرا که بسا تنزیلی
که بسخن آدمیان میماند و آن کلام خداست و تأویلش بسخن آدمیان نمیماند و چنانکه چیزی
از خلق خدا چنان نیست که باو بماند همچنین کار آنجناب تبارک و تعالی بچیزی از کردارهای
آدمیان نمیماند و چیزی از کلامش بسخن آدمیان نمیماند چه کلام خدای تبارک و تعالی صفت
او است و سخن آدمیان کردارهای ایشان است پس کلام خدا را بسخن آدمیان تشبیه مکن که
هلاک و گمراه میشوی آنمرد عرض کرد که اندوه را از من بدر کردی خدا اندوه را از تو دور کند و گرهی را
از من گشودی پس خدا از تو دور کند یا امیرالمؤمنین حضرت فرمود و اما قول آنجناب
وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ همچنین است پروردگار ما
که چیزی از او دور و پنهان نباشد و چگونه کسی که چیزها را آفریده چنان باشد که آنچه را
که آفریده نداند وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ یعنی و او است آفریدگار دانا و اما قول آنجناب
لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خبر میدهد که چیزی بخیر باز پس ایشان نمیرساند و گاه هست که عرب
میگوید که والله لا ينظر الينا فلان یعنی بخدا سوگند که فلان بسوی ما نظر نمیکند و خیر
این نیست که آنرا اینجا قصد دارند که از جانب او خیری بما نمیرسد پس این نظر در اینجا از خدای
تبارک و تعالی است بسوی خلقش چه نظرش بسوی ایشان رحمتست از برای ایشان آنمرد
عرض کرد که اندوه را از من بدر کردی خدا اندوه را از تو دور کند یا امیرالمؤمنین و گرهی را از من
گشودی پس خدا از تو دور کند و حضرت فرمود و اما قول آنجناب كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ

یومئذ لمحجوبون جز این نیست که اینها قصد داده اند که روز قیامت ایشان از ثواب پروردگار
خویش محجوب‌اند و قول آنجناب ءأمنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض فاذا هی تمور
و قول آنجناب وهو الله فی السموات وفی الارض و قول آنجناب الرحمن علی العرش استوی
و قول آنجناب وهو معکم اینما و قول آنجناب ونحن اقرب الیه من حبل الورید خدای
تبارک و تعالی همچنین است در حالیکه پاک و پاکیزه است که از او جاری شود آنچه از آن بکا
جاری میشود و او است لطیف آگاه و از آن بزرگوار بزرگوارتر است که چیزی از آنچه در خلقش
فرود میآید بر او فرود آید و هر باری را حاضر است و او است که بهر چیزی وکیل است و هر
چیزی را آسان کند و همه چیزها را تدبیر نماید و خدا از آن برتری دارد که بر عرش خود
باشد بزرگی بزرگ و اما قول آنجناب وجاء ربک والملک صفا صفا و قول آنجناب
ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة و قول آنجناب هل ینظرون الا ان
یأتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکة و قول آنجناب هل ینظرون الا ان تأتیهم الملائکة
او یأتی ربک او یأتی بعض آیات ربک پس بدرستی که این حق است چنانکه خدای عزوجل
فرموده و او را آمدنی نیست چون آمدن خلائق و ترا اعلام کردم که بسا چیزی هست از کتاب
خدا که تأویلش بغیر تنزیل آنست و شبیه آدمیان نباشد و بزودی ترا پاره از آن خبر
دهم و ترا کفایه کند انشاءالله و از آنجمله است قول ابراهیم انی ذاهب الی ربی سیهدین
یعنی بدرستی که من رونده ام بسوی پروردگار خود و زود مرا راه راست خواهد نمود پس
رفتن آنحضرت بسوی پروردگارش توجه او است بسوی آنجناب از روی عبادت و اجتهاد
و قربت الی الله عزوجل آیا نمی بینی که تأویلش غیر از تنزیل آنست و فرموده که وانزلنا الحدید
فیه بأس شدید یعنی و فرو فرستادیم آهن را در حالیکه در آن قوت سختی است یعنی سلاح

و آلت کارزار و غیر آن و قول آنجناب هل ینظرون الا ان تأتیهم الملائکة محمدا را
خبر میدهد از مشرکان و منافقان که خدا و رسول او را استجابت نکردند پس فرموده
که هل ینظرون الا ان تأتیهم الملائکة از آنجا که ایشان خدا و رسول او را استجابت
نکردند او یأتی ربک او یأتی بعض آیات ربک و از این عذاب در دار دنیا را قصد
داده چنانکه از امتهای اول را عذاب کرده پس اینست خبری که پیغمبر صلعم را بآن خبر میدهد
از ایشان بعد از آن فرموده که یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم
تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا یعنی پیش از آنکه این آیه و نشانه
بیاید و این آیه طلوع آفتاب از مغرب آن و جز این نیست که خداوند عقلهای خالص
و خردهای مانع از ناشایست و صاحبان عقول بازدارنده اکتفاء میکند بانکه بدانند
که چون پرده برداشته شود آنچه را که وعده داده میشوند ببینند و در آیه دیگر فرموده که
فأتاهم الله من حیث لم یحتسبوا یعنی پس بیامد ایشانرا خدا از آنجا که نمی پنداشتند
و تصور آن نمینمودند و حضرت فرموده که یعنی عذاب را بر ایشان فرستاد و همچنین آمدنش
بناهای ایشانرا خدای عزوجل فرموده که فأتی الله بنیانهم من القواعد یعنی پس
بیامد خدا بناهای ایشانرا از جانب ستونها که بناهای آنها بود بآن و حضرت که فرمود که
و متزلزل شدند و حضرت فرموده که پس آمدن خدا بناهای ایشانرا از ستونها فرستادن
عذابات است و همچنین آنجناب تبارک اسمه و تعالی علوا کبیرا از امر آخرت وصف فرموده
و امور آنرا که مقدارش پنجاه هزار سال باشد چنان جاری میشود که در دنیا
جاری میشود بارش نمیکند و با غیب کسانی که پنهان میشوند غیب نمیکند
و پنهان نمیشود پس اکتفا کن بآنچه در این باب از آیات وصف کردم از آنچه در سینه

چو گمان زده از آنچه خدای عز و جل در کتاب خویش وصف فرموده و کلام او را چون
سخن آدمیان قرار داده چه آنجناب اجل و بزرگتر و بلندمقدارتر و کریم‌تر و عزیزتر و تبارک
و متعالی است از آنکه وصف کنندگان او را وصف کنند مگر با آنچه خود خود را بآن وصف
فرموده در قول خویش که لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ آن مرد عرض کرد که یا امیر
المؤمنین اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد و گرهی را از من گشودی حضرت
فرمود و اما قول آنجناب بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ کَافِرُونَ و ذکر کردنش مؤمنان را که ظن
دارند که پروردگار خود را ملاقات میکنند و قول آنجناب درباره غیر ایشان إِلَىٰ يَوْمِ
يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ که ترجمه‌اش اینست که پس از پی درآورد بخل و منع
زکوة ایشان از انفاق تمکن در دلهای ایشان که راسخ باشد و زائل نگردد تا روزی که
ببینند او را با آنچه خلف کردند با خدا آنچه را وعده داده بودند او را و قول آنجناب
که فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا بآن معنی است که ذکر میشود اما قول
آنجناب بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ یعنی بعث و برانگیختن از قبرها خدای عز و جل آنرا
لقاء و دیدن خود نامید و همچنین ذکر مؤمنانی که ظن دارند که پروردگار خود را ملاقات
میکنند یعنی یقین دارند که ایشان مبعوث و محشور میشوند و ثواب و عقاب جزا داده
خواهند شد و ظن در اینجا بمعنی یقین است و همچنین قول آنجناب فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ
رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا و قول آنجناب مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ
یعنی کسی که ایمان داشته باشد باینکه مبعوث است که خدا او را زنده خواهد کرد پس بجهت
کرد وعده خدا آینده است از ثواب و عقاب پس لقاء در اینجا دیدن نیست بلکه لقاء همان
بعث است پس همه آنچه را که در کتاب خدا است از لقاء او بفهم چه آن جناب بآن بعث را

قصد اراده و همچنین قول آنجناب تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ قصد میفرماید که ایمان
از دلهای ایشان زائل نمیشود در روزی که مبعوث میشوند آن مرد عرض کرد که یا امیر
المؤمنین اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد و گرهی را از من گشودی حضرت
فرمود و اما قول آنجناب وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا یعنی یقین کردند
که ایشان در آن داخل شوندگانند و اما قول آنجناب بسبیل حکایت که إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي
مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ و قول آنجناب يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ
الْحَقُّ الْمُبِينُ و قول آنجناب در حق منافقان وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا تا آخر طریقی است
که مذکور میشود و آیه اول در سؤال مذکور نشود و ترجمه‌اش اینست که بدرستی که من گمان کردم
که من ملاقات کننده و بیننده‌ام حساب خود را یعنی در دنیا یقین داشتم که در حساب جزا
کرده و بعضی گفته‌اند که چون ظن غالب قائم مقام علم و یقین است از این جهت بجای یقین
ظن را ایراد فرموده و حضرت میفرماید که پس بدرستی که قول آنجناب إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي
مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ میفرماید که ظن داشتم که مبعوث میگردم و محاسبه میشوم بقولش که فرمود
مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ و قول آنجناب بمنافقان وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا و این ظن ظن
شک است و ظن ظن بمعنی یقین نیست و ظن دو ظن است یکی ظن شک و دیگری
ظن یقین پس آنچه از امر معاد و قیامت باشد از ظن همان ظن یقین است و آنچه از
امر دنیا باشد آن ظن ظن شک است پس آنچه را که از برایت تفسیر کردم بفهم آن مرد عرض
کرد که یا امیر المؤمنین اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد حضرت فرمود و اما
قول آنجناب وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا پس آن ترازوی
عدالت است که خلائق در روز قیامت بآن گرفته میشوند و خدای تبارک و تعالی خلق را

جزا میدهد بعضی از ایشان را از بعضی بترازوها و در عرض این جهت ترازوها پیغمبران
و اوصیای ایشانند علیهم السلام و این آیه نیز در سؤال نبود و ترجمه اش اینست که
وضع کنیم ترازوهای عدل و راستی را در روز قیامت یا از برای آن یا اهل آن
پس ستم کرده نشود کسی چیزی را و قول آنجناب عز و جل فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا
که ترجمه اش اینست که پس بپا نخواهیم کرد از برای ایشان در روز قیامت ترازوئی را
که علما را بآن سنجند چه همه آنها نابود شده و فرو ریخته جهت کفر صاحبانش لهذا حضرت
پیغمبر باید که این قول و آیه خاصه و مخصوص جماعتی است و اما قول آنجناب فاولئك
یدخلون الجنة یرزقون فیها بغیر حساب پس بدرستی که رسول خدا صلعم فرموده که تو ای پس
من باز بود دوستی من واجب شد از برای کسی که از من بترسد نباد دوستان من دوستی
کنند و آن اینست که ایشان را نا بجای از نور بر سر کدام در حالی که بر منبرهای از نور باشند
و جامهای سبز بر ایشان باشد کسی عرض کرد که یا رسول الله ایشان کیانند فرمود
گروهی که نه پیغمبرانند و نه شهیدان و لیکن ایشان با دوستان خدای تعالی دوستی
کرده اند و بیحساب داخل بهشت شوند و از خدا سؤال میکنیم که بفضل خویش ما را از جمله
ایشان گرداند و این آیه نیز در سؤال نبود و ترجمه اش اینست که پس آنگروه که نیکو و صلاح
آراسته باشند در آیند در بهشت یا در آن در آورده شوند در حالتی که روزی داده
شوند در آن از آنچه خواهند بیشمار نه باندازه کردار و اما قول آنجناب که فمن ثقلت
موازینه و خفت موازینه که معنی آن اینست که پس هر که ترازوهایش گران باشد و
هر که ترازوهایش سبک باشد و حضرت فرموده جز این نیست که حساب اعتقاد است و
خوبیها و بدیها سنجیده میشود و خوبیها گرانی ترازو و بدیها سبکی ترازو است و این

آیه

آیه نیز در سؤال نبود و نظم قرآن چنین نیست بلکه موضع کلام از آن در انجا ذکر شده
و اما قول آنجناب قل یتوفیکم ملك الموت الذی وکل بکم و قول آنجناب الله
یتوفی الانفس حین موتها و قول آنجناب توفته رسلنا و هم لا یفرطون و قول
آنجناب الذین تتوفیهم الملائکة ظالمی انفسهم و قول آنجناب الذین تتوفیهم
الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم این آن تفصیلات است که مذکور میشود و آیه آخر
در سؤال نبود و ترجمه اش اینست که آنانکه فرشتگان ایشان را میمیرانند و قبض روحها
ایشان کنند در حالتی که پاك و پاکیزه اند از شوائب شرك و عصیان و یا مسرور باشند
بقبض روح خود تا نفوس ایشان بالکلیه متوجه حضرت قدس شود فرشتگان بوجه
تعظیم بایشان گویند که سلام خدا بر شما باد یا سلامتی از همه آفات و بلیات بر شما است
و حضرت فرموده پس بدرستی که خدای تبارك و تعالی کارها را تدبیر کند بهر وضعی که خواهد
و میگمارد از خلق خویش هر که را خواهد بآنچه خواهد اما ملك الموت پس بدرستی که
خدای عز و جل او را میگمارد بر خاصه و مخصوصان کسانی که میخواهد از خلق خویش
و فرستادگان خود را از فرشتگان مخصوص میگمارد بر کسی که میخواهد از خلق خویش و
فرشتگانی که خدای عز ذکره ایشان را نامیده ایشان را بر جماعت خلق از کسانی که میخواهد
از خلق خویش تبارك و تعالی گماشته و امور را بهر وضع که خواهد تدبیر میکند و هر علمی
چنان نیست که صاحب علم بتواند که آنرا از برای همه مردمان تفسیر و بیان کند زیرا که بعضی
از ایشان قوی و بعضی از ایشان ضعیف اند و بجهت آنکه بعضی از آن چیزیست که طاقت
حمل آن را باشد و میتوان برداشت و بعضی از آن چیزیست که حملش در تحت طاقت نیست
مگر آنکه خدا حمل آنرا از برای او آسان کرده اند و او را بر آن یاری کند از دوستان مخصوص خویش

وجز این نیست که مهمین بود این باشد که بدانی که خدا زنده کننده است میراننده وبدانکه
که او تنها پیغمبرانرا بر دستهای هرکه خواهد از خلق خویش از فرشتگانش وغیر ایشان
آمده عرض کرد که یا امیر المومنین اندوه را از من بردی خدا مسلمانانرا بتو بهره مند کرداند
علی ع با آمده فرمود که اگر چنان باشی که خدا سینه ات را گشاده باشد بانچه از برای تو بیان
کردم تو از جمله مؤمنانی از روی حق و راستی محق آنچه ادا کرده را نشکافته و منکر را
آفریده آمده عرض کرد که یا امیر المومنین چگونه آنرا امر بصیر شود که بدانم که من از جمله
مؤمنانم از روی حق و راستی حضرت فرمود که ایشان اند مگر کسی که خدا او را اعلام
کرده باشد بر زبان پیغمبر ص و رسول خدا ص از ایشان به بهشت شهادت داده باشد
یا خدا سینه اش را گشاده باشد از برای آنکه بداند آنچه را که در کتابهای الهی است که خدا
عز و جل آنها را بر رسولان و پیغمبرانش فرو فرستاده آمده عرض کرد که یا امیر المومنین
کیست که اینرا طاقت داشته باشد فرمود کسی که خدا سینه اش را گشاده و او را از برای
آن توفیق داده باشد پس بر تو باد که عمل کنی از برای خدا و بآن چنگ درزن در نهانی
کار خویش و آشکارش که چیزی نیست که با عمل برابر باشد مترجم گوید که مؤلف
کفته که مصنف این کتاب ره میگوید که دلیل بر اینکه صانع یکیست نه بیشتر از آن
اینست که ایشان اگر دو باشند امر هر دو ایشان خالی از این نباشد که یا هر یک از ایشان
قادر باشد بر منع صاحبش از آنچه میخواهد یا قادر نباشد پس اگر چنین باشد منع
بر ایشان روا باشد و هرکه این امر بر او روا باشد محدث است که دیگری او را احداث
کرده چنانکه مصنوع است و اگر هر دو قادر نباشند عجز و نقص بر ایشان لازم آید
و این دو امر از دلالتهای حدوث شد پس صحیح شد که قدیم یکیست و دلیلی دیگر و آن

اینست که هر یک از ایشان خالی از این نباشد که قادر باشد بر اینکه چیزی را از دیگری
بپوشد پس اگر چنین باشد آنکه کتمان بر او جائز باشد حادث است و اگر قادر
نباشد عاجز است و عاجز حادث است بانچه ما آنرا بیان کردیم و در باطل کردن دو قدیم
که صفت هر یک از آنها صفت قدیمی است که ما آنرا اثبات کردیم باین کلام استدلال
میشود و اما آنچه مانی و دیصانیان بسوی آن رفته اند از سخنان پریشان خویش در
باب امتزاج و مجوس از حماقتهای خویش در باب اهرمن که شیطانست بآن دینداری
اعتقاد کرده اند فاسد است بانچه قدم اجسام بآن فاسد میشود و بجهت دخول ایشان
در این جمله بر کلام در ایشان اقتصار کردیم و هر یک از اینها را تنها فاسد ساختیم بآنچه از آن
سؤال میشود و من میگویم که سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمة والرضوان در کتاب
تبصرة العوام بعد از ذکر مقالات فلاسفه و برادران ایشان از اصحاب نجوم و طبایع
و غیر ایشان و بطلان آن مقالات مجوس و کیش ایشان را ذکر کرده میگوید که بدانکه
مذهب مجوس آنست که عالم را دو صانع است یزدان و اهرمن یزدان خدا را گویند و
اهرمن شیطان را و گویند که چون باری تعالی عالم را بیافرید اندیشه بدی کرد و گفت
بار اگر مرا ضدی باشد که عدو من باشد شیطان از فکر وی پدید آمد و بعضی
دیگر گویند که یزدان تنها بود او را وحشتی پدید آمد فکر بدی کرد اهرمن از آن پدید آمد
و اهرمن بیرون عالم بود از سوراخی نظر کرد یزدان را دید و بر جاه و منزلت او حسد
برد و شر و فساد در وی پدید آمد یزدان ملائکه را بیافرید تا لشکر وی باشند و خود
با لشکر اهرمن جنگ کرد و جنگ میان ایشان دراز کشید و چون یزدان نتوانست
منع اهرمن کرد با یکدیگر صلح کردند و شمشیرها پیش قمر بنهادند و بعضی گویند که پیش

ملائکه بنهادند بشرط آنکه مدتی معین اهرمن در عالم باشد و قبل از انقضاء مدت
هر کدام عمل نکنند او را ایشان خود بکشند و چون مدت بآخر رسید اهرمن از عالم
بیرون شود و چون بیرون شود عالم خیر محض بود و شر و فساد باقی نماند و بعضی از ایشان
گویند که یزدان و اهرمن هر دو جسم اند و بعضی گویند که اهرمن جسم نیست و لیکن یزدان
حیوانست و گویند که یزدان مطبوع است بر خیر و شر نتواند کرد و اهرمن مطبوع است بر
شر و خیر نتواند کرد و هر چه خیر است از یزدان حاصل میشود و هر چه شر است از اهرمن
و گویند که بیماریها آفریده و موذیات مانند مار و کژدم و چیزهای که آن قبیح است از اهرمن
حاصل شود و این باطل است زیرا که فکر و شک نزد ایشان همه قبیح است و از یزدان
حاصل شد و بعضی از ایشان ذکر کرده اند که یزدان در ابتداء آفرینش خلق و فکر بد کرد و قریب بمذهب
مجوس مذهب فلاسفه است و ذکر نزدیک مجوس میگوید و معنی دیگر از مجوس که ایشان را ثنویه
گویند گویند که عالم را دو صانع است نور و ظلمت و هر دو زنده اند و بعضی از ایشان
در مصاحبه اند و گویند که نور زنده است و ظلمت مرده و نیز گویند که نور و ظلمت هر دو قدیم
اند و مزاج عالم از این دو باشد و از یکدیگر دور باشند و نور بالطبع در جهت بالا
باشد و ظلمت در جهت زیر آنگاه در میان ایشان امتزاج حاصل شد باتفاق و گویند
در عالم هیچ نیست جز نور و ظلمت و بعضی از ایشان گویند امتزاج میان نور و ظلمت
نه بقصد بود و نور جز خیر نکند و شر نتواند کرد و ظلمت بعکس آن و منفعت و لذت و راحت
خیر گویند و مضرت و الم و بیماری را شر و جمله مانویه نبوت عیسی را منکرند و موسی
و هارون را منکر و بعد از آن بطلان اینرا بیان کرده هر که خواهد بآن کتاب رجوع کند
حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار رضه در نیشابور

در سال سیصد و پنجاه و دویم گفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری
گفت که از فضل بن شاذان شنیدم که میگفت مردی از فرقه ثنویه از ابو الحسن حضرت
علی بن موسی الرضا ع سؤال نمود و من حاضر بودم و گفت که من میگویم که صانع عالم دو
تا است پس دلیل بر آنکه صانع یکیست چیست حضرت ع فرمود که قول تو که صانع دو تا
است دلیل بر اینست که صانع یکیست زیرا که تو دویم را ادعا نکردی مگر بعد از آنکه
یکی را اثبات کردی پس یکی مجمع علیه است که ما و تو بر آن اجماع داریم و بیشتر از یکی مختلف
فیه است که در آن اختلاف شده

باب سی و هفتم در رد بر نسطوریه از فرق نصاری

لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة و ما من اله الا اله واحد یعنی آنانکه گفتند
که خدا یکی از سه خدا است چه ایشان قائلند باینکه الوهیت مشترک باشد میان
خدا و مریم و عیسی و هر یک از ایشان خدائی است و خدا یکی از این سه باشد و حال
آنکه هیچ خدائی نیست مگر خدای یگانه ۞ بدو سند گفت که حدیث کردند ما را احمد بن ادریس
و محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد از ابراهیم بن هاشم از محمد بن حماد از حسن بن ابراهیم
از یونس بن عبد الرحمن از هشام بن حکم از جاثلیق از جاثلیقهای نصاری که او را
بریهه میگفتند و او هفتاد سال مکث نمود و جاثلیق نصرانیت بود و اسلام را طلب
مینمود و کسی را میجست که بر آن استدلال کند و حجت آورد از کسانی که کتابهای آنرا
بخوانده و حضرت مسیح را بصفات و دلائل و آیات نیز شناسد راوی میگوید که بریهه
باین امر معروف و مشهور شده بود که در میان نصاری و مسلمانان و یهود و مجوس
شهرت یافت تا آنکه نصاری باو بنا نهادند و گفتند که اگر در دین نصرانیت کسی نبود
مگر بریهه ما را کفایت مینمود و با وجود این طالب از برای پیوستن بدین اسلام با جمیع

از برای حق و دین اسلام بود و با او زنی بود که او را خدمت مینمود که در نکش با بریهه
طولی کشیده بود و بریهه ضعف نصرانیت و ضعف حجت آنرا بسوی آن زن را نمیگفت
و در خفا این مطلب را باو بروز میداد راوی میگوید که پس آن زن این مطلب را از او
شناخت و بریهه این امر را پیوسته در شکم زد و نهایت دقت و جستجو و کاوش نمود و احتمال
داد که معنی کلام این باشد که این امر را در پشت شکم زد یعنی در دل نگاه داشت و بروز
داد و شروع کرد که از پیشوایان مسلمانان و از صلحا و علماء ایشان و اهل عقل و
خردمندان از ایشان سؤال مینمود و فرقه را جستجوی بسیار میکرد و از پی هر یک میرفت
با ده بده میگشت نزد آن گروه هیچ نیافت و گفت که اگر پیشوایان شما بر حق بودند
هر آینه در نزد شما بعضی از حق میبود پس گروه شیعه را از برایش وصف کردند و هشام
بن حکم را از برایش وصف شد یونس بن عبد الرحمن گفت که هشام بن حکم گفت که
در بین آنکه من بر بالای دکان خویش که بود در کرخ یعنی محله بغداد بود نشسته بودم و
در نزد من گروهی بودند که قرآن بر من میخواندند ناگاه گروهی از نصاری را دیدم که با
میآیند ما بین قسیسها یا غیر ایشان که بعضی قسیس و امام نصاری بودند و بعضی غیر
قسیس قریب بصد مرد که جامه سیاه و برنسها را پوشیده بودند و برنس بضم با و نون
و سکون را کلاه دراز دوری باشد که زنگیان بر سر گذارند و جاثلیق بزرگ
در میان ایشان بریهه بود تا آنکه دور گرداگرد دکان من ایستادند و از برای بریهه
کرسی قرار داده شد که بر آن بنشیند و اسقفها و راهبان ایستادند بر عصاهای
خویش تکیه دادند و برنسهای ایشان بر سرهای ایشان بود پس بریهه گفت که در میان
مسلمانان کسی باقی نماند از کسانی که بعلم و کلام یاد میشوند مگر آنکه با نصرانیت با او

مباحثه

مباحثه و گفتگو کردم و در نزد ایشان هیچ نبود و حال آمده ام که با تو در دین اسلام
مباحثه کنم راوی میگوید که هشام بن حکم خندید و گفت ای بریهه اگر از من
معجزاتی را چون معجزات حضرت مسیح میخواهی من نه مسیحم و نه مانند او و نه با او نزدیک
میتوانم شد و آنحضرت روحی است پاک و پاکیزه لاغر میان برآمده که آیات او ظاهر و
هویدا و علامات او قائم و برپا است بریهه گفت که این کلام و وصف مرا خوش آمد هشام گفت
که اگر محاجه یعنی بر یکدیگر حجت آوردن را اراده داری اینجا بیا بریهه گفت آری من
از تو سؤال میکنم که نسبت و نژاد این پیغمبر شما از حضرت مسیح بحسب ابدان چه نسبت
و چه خویشی دارند هشام گفت که پسر عموی جد او است زیرا که او از فرزندان اسحق است
و محمد از فرزندان اسمعیل بریهه گفت که چگونه او را بجد او نسبت میدهی و بآنجناب
چه نسبت دارد هشام گفت که اگر نسب او را در نزد شما میخواهی شما را خبر دهم و اگر
نسبش را در نزد ما میخواهی ترا خبر دهم بریهه گفت که نسبتش را در نزد ما میخواهم و
گفت که گمان کردم که هشام هرگاه آنحضرت را بنسبت ما نسبت دهد بر او غالب شوم
گفتم پس آنحضرت را نسبت ده بنسبتی که ما او را بآن نسبت میدهیم هشام گفت آری
شما میگوئید که آنحضرت قدیمی است از قدیم پس کدام از این دو قدیم پدر است و کدام
یک از ایشان پسر بریهه گفت که پدر از پسر استوارتر است زیرا که خلق آفریده پدرند
بریهه گفت که خلق هم آفریده پدرند و هم آفریده پسر هشام گفت که چه ایشان را منع کرد
از آنکه هر دو فرزند آیند چنانکه هر دو آفریده اند هرگاه شریک باشند بریهه گفت که
چگونه شریک باشند و حال آنکه این دو یک چیزند جز این نیست که بنام از یکدیگر
جدا میشوند هشام گفت جز این نیست که بنام با یکدیگر اجتماع میکنند بریهه گفت که

آنکه پسری نیست فرزند آنکه پدر است
و پسر فرستاده پدر است هشام گفت که

این کلام مجهول است که کسی معنی آنرا نمیداند هشام گفت که این کلام معروفیست که
همه کس آنرا میشناسند و میدانند بریهه گفت که پسر بعد پدر پیوسته هشام گفت که پسر
از پدر جدا است بریهه گفت که اینک خلاف آنچیزیست که مردم آنرا تعقل میکنند و
میفهمند هشام گفت که اگر آنچه مردم آنرا تعقل میکنند شاهد از برای ما و شما
بر ما باشد من بر تو غالب شدم زیرا که پدر بود و پسر نبود پس ای بریهه تو همچنین
میگویی گفت نه من همچنین نمیگویم هشام گفت پس چرا گواه میگردانی گروهی را که گواهی
ایشانرا از برای خودت نمی پذیری بریهه گفت که پدر نامی است و پسر نامی بعلت نفس که
قدیم است هشام گفت که این دو نام قدیم اند چون قدیم پدر و پسر بریهه گفت نه ولیکن نامها
حادث اند هشام گفت پس پدر را پسر و پسر را پدر گردانیدی اگر پسر چنان باشد که
این نامها را احداث کرده باشد نه پدر پس پسر پدر است و اگر پدر چنان باشد که این
نامها را احداث کرده باشد پس پدر پسر است و پسر پدر و در اینجا پسری نیست بریهه گفت
که پسر نام از برای روح است در هنگامی که بسوی زمین فرود آمده هشام گفت پس در آن
هنگام که بسوی زمین فرود نیامده بود نامش چه بود بریهه گفت که نامش پسر بود خواه فرود
آمده بود و خواه فرود نیامده بود هشام گفت پس پیش از فرود آمدن این روح نام همه
آن یکی بود یا نامش دو بود بریهه گفت که همه آن یکی و یکروح بود هشام گفت که راضی
شدی که بعضی از آنرا پسر و بعضی از آنرا پدر قرار دهی بریهه گفت نه زیرا که نام پدر و نام
پسر یکی است هشام گفت که راضی شدی که بعضی از آنرا پسر و بعضی از آنرا پدر قرار دهی
بریهه گفت نه زیرا که نام پدر و نام پسر یکی است هشام گفت پس پسر پدر است و پدر
پسر است پس پدر و پسر یکی است استغفار بزبان خود بریهه گفتند که هرگز مثل

این سخن نگذشت و بکسی نخوردیم که مانند این مرد باشد بر نمیخیزیم پس بریهه
سرگردان شد و رفت که برخیزد هشام با ورا آویخت و گفت چه ترا از دین اسلام منع
میکند آیا در دلت دردیست که از غایت خشم بهم رسیده باشد پس آنرا بگو و اگر نه
ترا از نصرانیت بمسئله می پرسم که امشب بر سر آن بصبح آوری که خواب نکنی و شب
همه در فکر آن باشی پس هیچ کنی و خود را حیف و مقصودی بغیر از من نباشد که تمام اوقات
خود را صرف این کنی که مرا ببینی استغفار گفتند که این مسئله را بخواه چه شاید که آن ترا
در شان الله اندراوی میگوید که بریهه گفت که ای ابا الحکم آن مسئله را بگو هشام گفت
مرا خبر ده که پسر آنچه را که در نزد پدر است میداند بریهه گفت آری هشام گفت پدر
میداند آنچه را که پسر آنرا میداند بریهه گفت آری هشام گفت مرا خبر ده از پسر که آیا
قدرت دارد بر همه آنچه پدر بر آن قدرت دارد بریهه گفت آری هشام گفت مرا خبر
ده از پدر که آیا قدرت دارد بر همه آنچه پسر بر آن قدرت دارد بریهه گفت آری هشام
گفت پس چگونه یکی از این دو پسر صاحب خود که آن دیگر است باشد و حال آنکه این
دو برابرند و چگونه هر یک از ایشان بصاحب خود ستم میکند بریهه گفت که از اینها
ستمی نیست هشام گفت که از جمله حق در میان ایشان آنست که پسر پدید پدر و پدر پسر
پسر پاید او بریهه بسر این مسئله شب بعذر آورد و تمام شب در آن فکر کرد و نصاری
متفرق شدند و ایشان آرزو میکردند که هشام و اصحاب او را ندیده باشند راوی
میگوید که پس بریهه غمگین و اندوهناک برگشت تا بمنزل خود شد زنش که او را خدمت
میکرد گفت ترا چه میشود که ترا اندوهناک و غمگین می بینم بریهه سخنانی را که در
میان او و هشام واقع شده بود از برای زنش حکایت نمود آن زن گفت که وای بر تو آیا میخواهی

که برحق باشی یا بر باطل بریهه گفت بلکه میخواهم که برحق باشم آنرا گفت کرده هرجا
و هر زمان که حق را یافتی بسوی آن میل کن و بپرهیز از ستیزه کردن زیرا که ستیزه شک آرد
و شک شوم و نامبارک است و اهل آن در آتش دوزخ اند راوی میگوید که پس بریهه گفتار
آنرا صواب شمرد و بیچیح کردن بر هشام عزم کرده و دل بر آن بست که صبح روز نزد هشام
رود راوی میگوید که پس صبح روز دیگر جانب هشام رفت و کسی از یارانش با او نبود و گفت
که ای هشام آیا ترا کسی هست که از رای او صادر شوی و بسوی معنی یا نه کردی چنانکه
شنیدم از آنحضرت و سرایشم میکردم مثل دیدن رای او که انکار نکنی و بقولش رجوع کنی و بطاعتش
اعتقاد و دین داری مانی هشام گفت آری ای بریهه بریهه گفت که صفتش چیست هشام
گفت که در نسبش یا در دینش بریهه گفت که در هر دو هم نسبش را وصف کن و هم دینش را
وصف کن هشام گفت اما نسب بهترین نسبها است چه سر عرب و برگزیده قریش و فاضل
بنی هاشم است هر که با او منازعه کند در نسبش او را از خود فاضلتر یابد زیرا که قریش
فاضلترین عرب اند و بنی هاشم از همه قریش فاضلترند و فاضلترین بنی هاشم خاص و دین
و سید ایشان است و همچنین فرزند سید است از فرزندزادگان سید تا فاطره است و اینک از فرزندان
سید است بریهه گفت که دینش را وصف کن که شریعتهای او را وصف کنم یا صفت بدن و طهارتش
را بریهه گفت که بدن و طهارتش را وصف کن هشام گفت معصوم است که گناه نمیکند
و سخاوت دارد که بخل نمیورزد و دلیر است که بی دل نمیشود و نمیترسد و آنچه از علم با او
سپرده شده جاهل نباشد که نداند نگهدارنده دین را حافظ است و به آنچه سزاوار است و واجب شده
قائم و برپا دارنده است و فرزند پیغمبران و جامع علم همه پیغمبران است نزد غضب حلم میکند
و نزد ظلم انصاف میدهد و نزد رضا یاری مینماید و از دوست و دشمن داد میستاند

و از

و از دوستش چیزی دریغ ندارد و از باب دشمنش نمیخواهد و افاده دوستش را منع
نمیفرماید و او در هر چیزی چهار معنی دارد اول چیزی دادن دوم چیزی ستاندن
سیم چیزی بکسی رسانیدن چهارم چیزی که نتوان از کسی و یکجا بخدا عمل میکند و چیزهای
عجیب که مریم از آن تعجب کند حدیث میگوید و خبر میدهد و ما از اهل طهارتهاست که
گفتار پیشوایان برگزیده کان را حکایت میفرماید و حجت از برایش شکسته و باطل شده و صحیح
مسئله را جاهل نبوده که بدانند در هر باب هر سنت و طریقه فتوی میدهد و هر تاریکی را روشن
میسازد بریهه گفت که حضرت مسیح را وصف کردی در صفاتش و ادله اثبات نمودی بحجتها
و نشانها یا معجزاتش مگر آنکه این شخص از آنحضرت جدا است و این وصف بوصفش قائم
و برپا است پس اگر این وصف ورا است باشد ما به این شخص ایمان نمی آوریم هشام گفت که اگر
ایمان آوری راه راست یافتی و اگر حق را ببینی کسی نزد ما ملامت و سرزنش نتواند کرد بعد
از آن گفت که ای بریهه هیچ حجتی نیست که خدا آنرا بر اول خلقش لازم داشته باشد مگر
آنکه آنرا بر وسط و آخر خلقش لازم نموده پس حجتها باطل نمیشود و ملتها ضایع نمیگردد و سنتها
نمیرود و نابود نمیخواهد شد بریهه گفت که این چه بسیار بجا و شایسته است و در همین جهت
باسخنی نزدیک است و این صفت صفت حکیمان است که از حجت انحراف کند مگر با آن شبهه
نیست ما با بوستان نزد هشام گفت آری پس کوچ کردند تا بمدینه آمدند و آنزن همراه ایشان
بود و هشام و بریهه حضرت صادق ع را میخواستند پس حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را ملاقات
نمودند پس هشام این حکایت را از برای حضرت نقل کرد و حکایت کرد و چون فارغ شد حضرت
موسی بن جعفر علیهما السلام رو نمود که ای بریهه دانش تو بکتاب خدا که انجیل است چگونه باشد
آیا آنرا میدانی بریهه عرض کرد که من بآن دانایم حضرت فرمود که وثوق و اعتمادت بتاویل و تفسیر

آن چگونه است عرض کرد که بسیار مشتاق بخود دارم بعلم خویش بان هشام میگوید که پس حضرت
موسی بن جعفر علیهما السلم بخواندن انجیل آغاز فرمود بریهه گفت بحق حضرت مسیح که مسیح اینرا
چنین میخواند واین قراءت را کسی نخوانده مگر حضرت مسیح بعد از آن بریهه گفت که مدت پنجاه سال است
که تو یا مثل ترا طلب میکردم هشام میگوید که پس بریهه ایمان آورد و ایمانش خوب بود که
مؤمن خوبی شد و آن زن نیز ایمان آورد و ایمانش خوب بعد از آن میگوید که پس هشام و بریهه
و آن زن بر حضرت صادق ع داخل شدند و هشام این حکایت و سخنی که در میان حضرت امام
موسی ع و بریهه جاری شده بود حکایت نمود حضرت صادق ع فرمود که ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ
وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ یعنی ایشان فرزندانی چندند که بعضی از ایشان از بعضی دیگر زاده شده اند
یعنی اولاد چندند از بلدان برگزیده و خدا شنوا است باقوال مردمان و دانا است باعمال
ایشان بریهه عرض کرد که فدای تو گردم از کجا شما را توریة و انجیل و کتابهای پیغمبران
و علم آنها دست بهم داده حضرت فرمود که اینها در نزد ما است بطریق میراث از نزد
ایشان و اینها را میخوانیم چنانکه ایشان اینها را خوانده اند و اینها را میگوئیم و تقریر میکنیم
چنانکه ایشان اینها را گفته اند بدرستی که خدا در زمین خود حجتی را قرار نمیدهد که از چیزی
سؤال شود پس بگوید که نمیدانم بعد از آن بریهه دست از حضرت صادق ع بر نداشت
تا آنحضرت از دنیا رحلت فرمود پس ملازم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلم شد و در
خدمتش میبود تا در زمان آنحضرت فوت شد و حضرت او را بدست خود غسل داد و بدست
خود او را کفن پوشانید و بدست خود او را در لحد خوابانید و فرمود که این یک حواری
از حواریان و جماعه از خاصان حضرت مسیح است که آنحضرت را باید عبادت مینمود و بدل تصدیق
او کرده بود و حق خدا را بر خود میشناخت راوی میگوید پس بیشتر اصحاب آنحضرت آرزو کردند

کرچون

کرچون بریهه باشد مترجم گوید که جاثلیق عالم و عابد و حاکم ترسایان است و نیز قاضی
و حکیم ایشان و در قاموس مذکور است که جاثلیق بفتح ثاء سه نقطه رئیس نصاری است
که در بلاد اسلام در شهر بغداد باشد و در زیر دست بطریق انطاکیه میباشد بعد
از آن مطران زیر دست او است بعد از آن اسقف است که در هر شهری میباشد در
تحت مطران بعد از آن قسیس است بعد از آن شماس و گفته که بطریق بروزن کبریت قاید
و لشکرکش است از لشکرکشان روم که ده هزار نفر در تحت او باشند بعد از آن طرخان
که پنج هزار نفر در تحت او باشند بعد از آن قومس است که دویست نفر در تحت او باشند و اسقف
بضم یکم و سیم باشد پیشوای ترسایان در دین چنانکه در بعضی از لغات
معتبره مسطور است و در موید الفضلاء مذکور است که زنجیر پوش و انجیل خوان و دانشمند
ترسایان که خویش را آزاد باشند و در قاموس میگوید که اسقف رئیس نصاری است در دین
یا پادشاهی که فروتنی میکند بنده بسیار باعمال یا اسقف بالاتر از قسیس و پست تر
از مطران است و گفته که قس چون قسیس رئیس نصاری است و شماس از جمله رؤساء
نصاری است که میان سر خود را میتراشد و ملازم کنشت میباشد و بریهه بروزن تصغیر
ابرهیم است و در بعضی از نسخ کافی بریه بدون ها است و آن بروزن حبیب باقربه است
و اول اظهر بنظر میآید باب سی و هفتم در ذکر عظمت و بزرگی خداوند عز و جل بسند معتبر گفت که
حدیث کرد مارا سعد بن عبد الله گفت که حدیث کرد مارا ابرهیم بن هاشم و غیر او از خلف
بن حماد از حسن بن زید هاشمی از حضرت صادق ع که فرمود زینب عطاره عطر فروش بود بسوی زنان
و دختران رسول خدا ص آمد و کار زینب این بود که عطرها بایشان میفروخت پس رسول خدا ص
داخل شد و زینب در نزد ایشان بود حضرت با او فرمود که چون تو بنزد ما بیائی خانهای ما

خوشبو شود زینب عرض کرد که خانهای قبا رسول الله بوی تو خوشبوتر است حضرت فرمود که چون بفروشی نیکی کن و عجلت مکن زیرا که آن بهتر کار پیش بیشتر و مال را بالغ کننده تر است زینب عرض کرد که در باب چیزی از نور و ظلمت نیامده ام و جز این نیست که بخدمت آمده ام که تو را از عظمت خدا سؤال کنم حضرت فرمود جل جلال الله بعدی تو را از بعضی از آن حدیث کنم پس فرمود که این طبقهٔ زمین با هر که و هر چه در آنست و هر که و هر چه بر روی آنست در نزد طبقهٔ زمینی که در زیر آنست چون حلقه ایست که در بیابان جولی افتاده باشد و این دو طبقهٔ زمین و هر که در اینها و هر که بر روی اینهاست در نزد طبقهٔ سیم که در زیر اینها است چون حلقه ایست که در بیابان جولی باشد و طبقهٔ سیم تا آنکه طبقهٔ هفتم منتهی شد بعد از آن این آیه را خواند که خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن یعنی خدا همان است که آفرید هفت آسمانها و از زمین مانند آنها را و هفت طبقهٔ زمین و هر که در آنها و هر که بر روی آنهاست بر پشت خروس چون حلقه ایست که در بیابان جولی باشد و آن خروس یک بال او در مشرق و بال دیگرش در مغرب است و پاهایش در تخوم یعنی حد و حاصل زمین و هفت طبقهٔ زمین و خروس با هر که در آن و هر که بر روی آنست بر روی سنگ چون حلقه ایست که در بیابان جولی باشد و هفت طبقهٔ زمین و خروس و سنگ با هر که در آنها و هر که بر روی آنست بر پشت ماهی چون حلقه ایست که در بیابان جولی باشد و هفت طبقهٔ زمین و خروس و سنگ و ماهی در نزد دریای تاریک چون حلقه ایست که در بیابان جولی باشد و هفت طبقهٔ زمین و خروس و سنگ و ماهی و دریای تاریک در نزد هوا چون حلقه ایست که در بیابان جولی باشد و هفت طبقهٔ زمین و خروس و سنگ و ماهی و دریای تاریک و هوا در نزد ثری که خاک نمناک است چون حلقه ایست که در بیابان جولی باشد پس این آیه را خواند که له

ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری یعنی او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه در میان آسمانها و زمین و آنچه در زیر ثری است و حضرت فرمود که بعد از آن خبر منقطع و بریده شد یعنی آنچه در زیر ثری است کسی غیر از خدا آن را نمیداند و هفت طبقهٔ زمین و خروس و سنگ و ماهی و دریای تاریک و هوا و ثری با هر که در آن و هر که بر روی آنست در نزد آسمان اول چون حلقه ایست که در بیابان جولی باشد و آنچه مذکور شد و آسمان دنیا با هر که در آن و هر که بر روی آنست در نزد آسمانی که زبر آنست چون حلقه ایست که در بیابان جولی باشد و آنچه ذکر شد و این دو آسمان در نزد آسمان سیم چون حلقه ایست که در بیابان جولی باشد و این آسمان سیم و هر که در آن و هر که بر روی آنست در نزد آسمان چهارم چون حلقه ایست که در بیابان جولی باشد تا آنکه با آسمان هفتم منتهی شد و این هفت آسمان و هر که در آنها و هر که بر روی آنها است در نزد دریای مکفوف که آن را از اهل زمین باز داشته اند که بر ایشان فرود نمیآید چه باران از آب آن میافتد چون حلقه ایست که در بیابان جولی باشد و هفت آسمان و دریای مکفوف در نزد کوههای تگرگ چون حلقه ایست که در بیابان جولی باشد پس این آیه را خواند که وینزل من السماء من جبال فیها من برد یعنی و خدا فرو میفرستد از آسمان از کوهی چند که در آنست از تگرگ و این هفت آسمان و دریای مکفوف و کوههای تگرگ در نزد حجابهای نور چون حلقه ایست که در بیابان جولی باشد و آن هفتاد هزار حجابست که نور آنها دیدهها را میبرد و کور میکرداند و اینکه مذکور شد و هفت آسمان و دریای مکفوف و کوههای تگرگ و هوا و حجابها در نزد هوائی که دلها در آن حیران میشود چون حلقه ایست که در بیابان جولی باشد و هفت آسمان و دریای مکفوف و کوههای تگرگ و هوا و حجابها

بکرسی و در آن چون حلقه ایست که در بیابان چولی باشد پس این آیه را خواند که وسع
کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم و در جمله اول
آیه مذکور شد و در جمله تتمه اینست که در رنج نیفکند او را و مراد گران نباید نگاه داشتن
آسمانها و زمین و آنچه در اوست بلند مرتبه و بزرگوار و آنچه مذکور شد همه آسمان و دریای
مکنون و کوههای بزرگ و هوا و حجابها و کرسی در نزد عرش چون حلقه ایست که در بیابان
چولی باشد پس این آیه را خواند که الرحمن علی العرش استوی و فرشتگان عرش را بر
نمیدارند مگر بگفتن لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله • پدرم ره گفت که حدیث
کرد ما را اسمعیل بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از عمرو
بن شمر از جابر بن یزید که گفت حضرت باقر ع را سؤال کردم از قول خدای عز و جل افعیینا
بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید یعنی آیا پس مانده‌ایم و مانده شده‌ایم
از آفرینش اول بلکه ایشان در اشتباه و آشفتگی از آفریدن تازه اند و حضرت فرمود که
ای جابر تأویل این آنست که خدای عز و جل چون این خلق و این عالم را نیست و نابود کرد
و اهل بهشت را در بهشت و اهل دوزخ را در دوزخ ساکن کند تعالی بغیر از این عالم
تازه خلق کند و خلقی را تازه بیافریند بی نرها و مادها که او را بپرستند و توحید
او کنند و زمینی بغیر از این زمین از برای ایشان بیافریند که ایشان را بردارد و آسمانی
بغیر از این آسمان خلق کند که بر ایشان سایه افکند و شاید که تو چنان می‌بینی که
خدای تعالی مگر این یک عالم را بیافریده و چنان می‌بینی که خدا آدمیانی بغیر از شما نیافریده
بلی بخدا سوگند که خدا هزار هزار عالم و هزار هزار آدم را آفریده و تو در آخر این عالمها
و این آدمیانی • حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی

بن زکریا گفت که حدیث کرد ما را بکر بن عبد الله بن حبیب از تمیم بن بهلول از نضر بن
زاجر منقری از عمرو بن سعید از ابو مخنف لوط بن یحیی از ابو منصور از زید بن وهب
که گفت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع از قدرت خدا جلت عظمته سؤال شد پس آنحضرت
برخاست و خطبه خواند و خدا را ستود و بر او ثنا نمود بعد از آن فرمود که خدای تبارک
و تعالی را فرشتگانی هستند که اگر یک فرشته از ایشان بسوی زمین فرود آید زمین وسعت
و گنجایش او نداشته باشد بجهت بزرگی خلقت و بسیاری بالهایش و از جمله ایشان
کسی است که اگر جن و انس تکلیف شوند که او را وصف کنند او را وصف نتوانند کرد
بجهت دوری ما بین مفاصل و بندها و خوبی ترکیب صورتش و چگونه وصف شود
از فرشتگانش کسی که ما بین دوشها و نرمه گوشهایش هفتصد ساله راه است و از
جمله ایشان کسی است که افق آسمان را ببالی از بالهایش می‌بندد و پر میکند قطع نظر از
بزرگی بدنش و از جمله ایشان کسی است که پایش بر چیزی قرار و آرام ندارد بلکه
در هوای پائین تا ایستاده و زمینها تا زانوهای او است و از جمله ایشان کسی است
که اگر همه آبها در گودی انگشت ابهامش افکنده و ریخته شود وسعت و گنجایش آنها
داشته باشد و از جمله ایشان کسی است که اگر کشتیها در اشکهای چشمهایش انداخته
شود روزهای بسیار روان گردد فتبارک الله رب العالمین و آنحضرت ع از حجابها
سؤال شد فرمود که اول حجابها هفت حجاب است که کلفتی هر حجابی پانصد ساله راه باشد
و میان هر دو حجاب از آنها که از حجابی تا حجابی پانصد ساله راه است و حجاب سیم هفتاد
حجابات و میان هر دو حجاب بفاصله پانصد ساله راه و طولش پانصد ساله راه است و
حاجبان هر حجابی از آنها هفتاد هزار فرشته اند که دربانی آن میکنند و قوت هر فرشته

که آسمانها تا بیشتگاه و کمر اوست
و از جمله ایشان کسی است

از ایشان قوت ثقلین است که با قوت جن و انس برابری میکند از جمله آن حجابها حجاب
ظلمت و غبار یکی است و از جمله آنها حجاب نور و روشنی و بعضی از آنها حجاب آتش و بعضی
از آنها حجاب دود و بعضی از آنها حجاب ابر و بعضی از آنها حجاب برق و بعضی از آنها حجاب
باران و بعضی از آنها حجاب رعد و بعضی از آنها حجاب ضوء و روشنی و بعضی از آنها
حجاب ریگ و بعضی از آنها حجاب کوه و بعضی از آنها حجاب غبار و سحاب و بعضی از نسخ
توحید و بعضی از آنها حجاب کوه غبار و بعضی از آنها حجاب آب و بعضی از آنها حجاب چوبها
و اینها حجابهای مختلف است که کنک هر حجابی هفتاد هزار ساله راه است بعد از آن
سراپردههای جلال است و آنها هفتاد سراپرده است که در هر سراپرده هفتاد هزار فرشته است
و در میان هر سراپرده و سراپرده دیگر پانصد ساله راه است بعد از آن سراپرده عزت است
بعد از آن سراپرده کبریا بعد از آن سراپرده عظمت بعد از آن سراپرده قدس بعد از آن
سراپرده جبروت بعد از آن سراپرده فخر بعد از آن نور سفید بعد از آن سراپرده وحدانیت
و آن هفتاد هزار ساله راه در هفتاد هزار ساله راه است بعد از آن حجاب اعلی است
که از همه برتر و بالاتر باشد و کلام آنحضرت تمام شد و خاموش گردید پس عمر با آنحضرت گفت
که یا ابا الحسن تمام از برای من بگوی که تو را در آن نبینم حدیث کرد ما را ابو الحسن علی بن
عبد الله بن احمد اسواری گفت که حدیث کرد ما را مکی بن احمد بن سعدویه برذعی گفت
که خبر داد ما را ابو عبد الله محمد بن احمد بن عبد الله البالوی در [illegible]
نزدیک طرطوس گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسن احمد بن محمد بن براء گفت که حدیث کرد
ما را عبد المنعم بن ادریس گفت که حدیث کرد مرا پدرم از وهب از ابن عباس از پیغمبر صلعم که
فرمود خدای تبارک و تعالی را خروسی است که پایهای او در تخوم تحت زمین هفتم و سر او

درون عرش است در حالی که خدای تبارک و تعالی گردن او را در زیر عرش پیچیده و برگردانیده
و دو تا کرده و فرشته از فرشتگان خدای عز و جل که خدای تبارک و تعالی او را آفریده و
پاهای او در تخوم زمین هفتم است که از همه طبقات زمین پایینتر است گذشته در حالی
که در آن بالا رونده بود نفوذ کرد در زمینها تا آنکه از آنها بیرون رفت فوق افق آسمان
بعد از آن در آن گذشت در حالی که بالا رونده بود تا آنکه طرف سر یا در زیر عرش منتهی
شد و میگفت که سبحان ربی یعنی پاک و منزه میشمارم تو را ای پروردگار من از آنچه لایق
شان تو نباشد و آن خروس را دو بال است که چون آنها را بگشاید از مشرق و مغرب در
گذرد و چون آخر شب شود بالهای خود را بگشاید و آنها را بر هم زند و بتسبیح خدا فریاد
بر آورد و آواز کند و میگوید که سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ سُبْحَانَ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ لَا إِلَهَ
إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ و در بعضی از نسخ توحید بجای لفظ هو لفظ جلاله واقع شده و معنی
این کلام اینست که پاک و منزه میشمارم پادشاهی را که پاکست از هر عیبی و وصفی که
با و لایق نباشد و منزه است از همه قبایح پاک و منزه میشمارم بزرگی را که برتری دارد
نیست خدائی مگر او که زنده ایست پاینده و چون چنین کند همه خروسهای زمین تسبیح
کنند و بالهای خود را بر هم زنند و شروع کنند در فریاد و آواز کردن و چون آن خروس
در آسمان ساکن شود خروسهای در زمین ساکن شوند و چون در بعضی از سحر شود بالهای
خود را بگشاید و آنها را از مشرق و مغرب بگذراند و آنها را بر هم زند و بتسبیح خدا فریاد
کند که سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْقَهَّارِ سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الْعَرْشِ الْمَجِيدِ
سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ الرَّفِيعِ یعنی پاک و منزه میشمارم خدای بزرگ را پاک و منزه می
شمارم خدای ارجمند یا غالبی که کامهاست پاک و منزه میشمارم خدائی را

که خداوند عرش بزرگوار است پاک و منزه میشمارم خدائی را که پروردگار عرش
بلند است که برتری دارد و چون چنین کند خروسهای زمین تسبیح گویند و چون
بهیجان آید خروسها در زمین بهیجان آیند و بتسبیح و تقدیس از برای خدای عز و جل آنرا
جواب گویند و آن خروس را پریست سفید چون تخت تر سفیدی که در رومی آنرا دیده باشی
و پرهاء آن از پرهاء زیر او بنفشه سبز چیست که در فارسی آنرا حبشه گویند که در زیر پر سفیدش باشد چون
تخت تخبزی که در رومی آنرا دیده باشی چه پیوسته شام بسوی اینکه پر آن خروس نظر
کنم • و بهمین اسناد از پیغمبر مرویست که فرمود خدای تبارک و تعالی را فرشته ایست از
فرشتگان که نیمه بالای بدنش از آتش است و نیمه پائین بدنش برفست پس نه آتش برف را
میگدازد و نه برف آتش را فرو مینشاند و آن فرشته ایستاده است و به آواز بلندی که
دارد ندا میکند که سبحان الذی کف حر هذه النار فلا تذیب الثلج و کف برد هذا
الثلج فلا یطفئ حر النار اللهم یا مؤلف بین الثلج و النار الف بین قلوب عبادک
المؤمنین علی طاعتک یعنی پاک و منزه است آنکه گرمی این آتش را باز داشته پس برف را
نمیگدازد و سردی این برف را باز داشته پس گرمی آتش را فرو نمینشاند بار خدایا ای
الفت دهنده میان برف و آتش الفت ده در میان دلهای بندگان مؤمن خود بفرمان
برداریت • و بهمین اسناد از پیغمبر مرویست که فرمود خدای تبارک و تعالی را فرشتگانی
چند هست که چیزی از طبقهای بدنهای ایشان که بهم گرفته و ناگشوده باشد نباشد
مگر آنکه خدای عز و جل را تسبیح میکند و با آوازهای مختلف او را از هر جانبی میستاید
و آن فرشتها سرهای خود را بسوی آسمان بلند نمیکنند و آنها را بسوی پایهای خویش
پست نمیکنند از گریه و ترس و هیبت خدای عز و جل • حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رحمه

کز

گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبدالله کوفی از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن
یزید از اسمعیل بن مسلم که گفت حدیث کرد ما را ابونعیم بلخی از مقاتل بن حیان از
عبدالرحمن بن ابی ذر از پدرش ابوذر غفاری رضه که گفت دست رسول خدا صلعم را گرفته
بودم و ما هر دو بام میرفتیم پیوسته با آفتاب نظر میکردیم تا آنکه پنهان شد پس عرض
کردم که یا رسول الله آفتاب در کجا پنهان میشود فرمود در آسمان بعد از آن از آسمانی
بسوی آسمان دیگر بلند میشود تا آنکه بسوی آسمان هفتم که از همه بالاتر است بالا میرود
تا آنکه در زیر عرش میشود و میرود و در میافتد و سجده میکند و فرشتگانی که بآن موکلند
با آن سجده میکنند پس آفتاب عرض میکند که ای پروردگار من مرا امر میفرمائی که از کجا
طالع شوم مغاربم آیا از مغربم طلوع کنم یا از مطلعم و اینست معنی قول خدای عز و جل
که والشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم یعنی و دلیل دیگر بر قدرت ما
آفتابست که روان میشود و میرود از برای قرارگاهی که از برای آفتاب آن رفتن تقدیر و
مقدر خداوندیست غالب و دانا و حضرت فرمود که مقصود از آن صفت پروردگار عزیز است
در ملک و پادشاهیش بخلقش و فرمود که بعد از آن جبرئیل حلهٔ روشنی از نور عرش را بنزد
آفتاب میآورد و باندازهٔ ساعتهای طول روز در درازی کردن تا کوتاهی آن
در زمستان یا باین و آن در پائیز و بهار و فرمود که پس آفتاب آن حله را در میپوشد
چنانکه یکی از شما جامهایش را در میپوشد بعد از آن با آن حله در هوای آسمان میرود تا
آنکه از مکان طلوعش طالع میشود و پیغمبر فرمود که گویا من بسوی آن مینگرم که مقدار سه
شبانه روز محبوس شده که هیچ بر نمیآید بعد از آن روشنی را بر آن در نپوشانند و مأمور
شود که از مغربش طلوع کند و اینست معنی قول خدای عز و جل اذا الشمس کورت و اذا النجوم

انکدرت یعنی چون آفتاب درهم پیچیده شود و چون ستارگان تیره و تار شوند و ماه
همچنین است از مطلع و مجرای آن در کنارهٔ آسمان و مغرب آن و بلندشدنش تا بر آسمان
هفتم و در زیر عرش سجده میکند و جبرئیل حلّه از نور کرسی بر او در نزد آن میآورد و اینست
معنی قول خدای عزّ و جلّ هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا یعنی اوست آنخداوندی
که گردانید آفتاب را ضیاء روشن و ماه را روشن ابوذر ره گفت که بعد از آن با رسول
خدا صلعم بگوشه رفتیم و نماز مغرب را انجا ادا کردیم ▪ حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی
عطار ره گفت که حدیث کرد ما را پدرم گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از محمد
بن اورمه از زیاد قندی از درست از زرعه از حضرت صادق ع که فرمود خدای تبارک
و تعالی را فرشته ایست که دوری مابین نرمهٔ گوشش تا گردنش بمقدار پانصد سال راه است
بجنبیدن و پرواز مرغ ▪ حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کرد
ما را احمد بن ادریس از ابن بشار از عبدالله بن حماد از جمیل بن دراج که گفت حضرت صادق ع
سؤال کردم که آیا در آسمان دریاها است فرمود آری پدرم مرا خبر داد از پدرانش علیهم
السلام که فرمود رسول خدا صلعم فرمود که در آسمانهای هفتگانه دریاها است که گودی یکی از آنها
بقدر پانصد سال راه است و در آنها فرشتگانی چند اند که ایستاده اند از آنروزی که خدای
عزّ و جلّ ایشان را آفریده و آب تا زانوهای ایشانست و در میان ایشان فرشته نیست
مگر آنکه او را هزار و چهارصد بال است و در هر بالی چهار رو و در هر روی چهار زبان و در آنها
هیچ بال و رو و زبان و دهانی نیست مگر آنکه خدای عزّ و جلّ را تسبیح میکند بتسبیحی که نوعی
از آن تسبیحات شبیه بنوع دیگر است نمی باشد ▪ حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید
ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از حسین بن حسن بن ابان از محمد بن اورمه

از احمد

از احمد بن حسن میثمی از ابو الحسن شعیری از سعد بن طریف از اصبغ بن نباته که گفت
ابن کوا بخدمت امیر المؤمنین ع آمد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین بخدا سوگند که در کتاب
خدای عزّ و جلّ آیه ایست که بدلم شبهه و فساد کرده و مرا در دینم در شک انداخته علی ع
با او فرمود که مادرت بمرگت بنشیند و تو را بیابد آن آیه چیست عرض کرد که قول خدای عزّ
و جلّ و الطیر صافات کلّ قد علم صلوته و تسبیحه یعنی آیا ندیده و ندانسته که خدا
جانیست که تسبیح و تنزیه میکند از برایش هر که در آسمانها و زمین است و مرغان نیز او را
تسبیح میکنند در حالی که بالها گشوده اند در هوا و هر صنفی از ایشان هر آینه بحقیقت دانسته
دعا ایش و تسبیح و تنزیهش را پس امیر المؤمنین ع با او فرمود که ای پسر کوا بدرستی که خدای
تبارک و تعالی فرشتگان را در صورتهای پراکنده و مختلف آفریده بیان و آگاه باش که خدای
تبارک و تعالی را فرشته ایست در صورت خروس صدا کننده سیاه و سفید که انگشتانش
در زمینهای هفتم پائین تراست و بالش در هفت عرش در تا شده و آنرا دو بالست یک بال
در مشرق و یک بال در مغرب و یکی از آتش و دیگری از برفست و چون وقت نماز حاضر شود
پا انگشتانش با چیند و گردنش را از زیر عرش بلند میکند بعد از آن بالهای خود را بهم
زند چنانکه خروسها در منزلهای شما بالها را بهم میزنند پس نه آن بالی که از آتش است
برف را میگدازند و نه آن بالی که از برفست آتش را فرو مینشاند و آواز میکند که
اشهد ان لا اله الّا الله وحده لا شریک له و اشهد انّ محمّدا سیّد النبیین و انّ وصیّه
سیّد الوصیین و انّ الله سبّوح قدّوس ربّ الملائکة و الروح یعنی گواهی میدهم
بانکه نیست خدائی مگر خدا در حالی که تنها است و شریکی از برای او نیست و گواهی میدهم
بانکه محمد سیّد پیغمبرانست و بانکه وصیش سیّد اوصیا و ایشانست و بانکه

خدا پاکست از هر بدی و عیب پاک و پاکیزه و بری از کار ستمکاران و دروغ ... و حضرت
فرمود که پس خروسها در هوا بالهای خود را بهم میزنند و آنرا از گفتار ش
جواب میدهند این معنی قول خدای عز و جل است که والطیر صافات کل قد علم صلوته
و تسبیحه و حضرت فرمود بعضی هر یک از خروسها که در زمینند مترجم گوید که ظاهر این
حدیث آنست که مراد از کل هر یک از خروسها باشد و ضمیر صلوته و تسبیحه بخروس عرش راجع
باشد و مفسران بهر یک از اهل آسمان و زمین و مرغان تفسیر کرده اند و دو ضمیر را بسوی کل یا خدا
برگردانیده اند چنانکه ظاهر آیه اینست • حدیث کرد ما را پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را
سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی از یونس بن یعقوب از عمرو بن
مروان از حضرت صادق ع که فرمود خدای تبارک و تعالی از فرشتگان چند هست که نصفهای
ایشان از برفست و نصفهای ایشان از آتش و ایشان میگویند که یا مؤلف بین البرد والنار
ثبت قلوبنا علی طاعتک یعنی ای الفت دهنده میان برف و آتش دلهای ما را بر فرمان
برداری ثابت بدار و مؤلف میگوید که بزودی اخباری که روایت آنها باین مسئله در باب
ذکر عظمت خدای تبارک و تعالی در کتاب عظمت اخراج کنم ان شاء الله تعالی باب سی و نهم
در لطف و لطافت خدای تبارک و تعالی • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید
ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از ابن فضال از سعد
بن جناح از بعضی از اصحاب ما از حضرت صادق ع که فرمود خدای عز و جل خلقی را بیافرید که
از بعوض کوچکتر باشد و جرجس از بعوض کوچکتر است و آنچه عرب آنرا ولع مینامند کوچکتر
است از جرجس و در فیل چیزی نیست مگر آنکه مثلش در ولع موجود است بعلاوه بال از فیل
زیادتی دارد مترجم گوید که بعوض و جرجس و ولع هر سه بمعنی پشه است و اهل لغت در آنچه

از کتب ایشان بنظر رسید این معنی را از برای ولع ذکر نکرده اند و چیزهای
که ایشان نشنیده اند باب چهلم در بیان کمتر چیزی که در شناختن توحید مجزی است
• حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه ره گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم
از مختار بن محمد همدانی از فتح بن یزید از حضرت کاظم ع که گفت او را سؤال کردم از پست
ترین معرفت خدا که کمتر از آن شناختن اکتفا بعمل نمی آید فرمود که اقرار کردن بآنکه غیر
از او خدائی نیست و او را مانندی و نظیری نیست و آنکه محتاج نیست بعلتی که او را از عدم
بسوی وجود آورده باشد بلکه همیشه ثبوت داشته و همیشه خود موجود بوده و مفقود
نخواهد شد و آنکه چیزی مانند او نیست نه در ذات و نه در صفات و نه در غیر اینها • حدیث
کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از
نضر بن سوید از عاصم بن حمید که آنرا مرفوع ساخته گفت که حضرت علی بن الحسین علیهما
السلام از توحید سؤال شد فرمود بدرستی که خدای عز و جل یافت که در آخر الزمان گروهی
چند بهم خواهند رسید که متعمق باشند در باب توحید خدا بسیار دقت خواهند کرد
پس سوره قل هو الله احد الله الصمد و چند آیه از سوره حدید را تا فرموده خویش وهو
علیم بذات الصدور فرو فرستاد که خدا را باین تعریف بشناسند پس هر که آنچه را که بالای آنچه
در اینجا باشد از آن باشد قصد کند هلاک شود و نظم آیه در اول سوره حدید چنین است
که سبح لله ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم له ملک السموات والارض
یحیی و یمیت وهو علی کل شیء قدیر هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو
بکل شیء علیم هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش
یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها وما ینزل من السماء وما یعرج فیها وهو معکم

أَيْنَمَا كُنْتُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ
يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ يعنی تسبیح
و تنزیه کرده‌اند خدا را آنچه در آسمانها است از فرشتگان و آفتاب و ماه و ستارگان و غیر آن
و آنچه در زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات و غیر آن و او است غالب بر هر چیز حکیم
و دانا به هر چیز و ما بیابد برای او است پادشاهی آسمانها و زمین زنده میگرداند مردگان را
و میمیراند زندگان را و او بهمه چیز نهایت قدرت و توانائی دارد او است اول و پیش از همه
موجودات که پیش از او چیزی نبوده و آخر بعد از فنای ممکنات که بعد از او چیزی نخواهد بود
چه او را نهایتی نیست ظاهر به همه با آنکه وجودش در همه چیز نیکی پیدا است و باطن و پنهان
که حقیقت ذات مقدسش از عقل نوان کرد و او هست به همه چیز عالم و دانا است و
ظاهر و باطن در پیشش یکسان است او است آنکه آفرید آسمانها و زمین را در مدت شش
روز با آنکه یوم عبارت است از یکدوره فلک اطلس و آن آسمان نهم است که آسمان
در لسان شرع مخصوص است از افلاک کواکب سبعه سیاره مدفوعه که مقابل ثوابت
تا نه آن نهار است و آن از حرکت آسمان آفتاب که آسمان چهارم است بهم میرسد پس مراد
آنست که آسمانهای هفتگانه و زمین را در شش دوره فلک اطلس آفرید و در زمان دوره
از یکبار نه دوره است پس مستولی شد بر عرش یعنی با قصد توجه بآن فرمود مبدأ آنچه را که
در آید در زمین چون تخمها و مردگان و غیر آن و آنچه را که بیرون آید از آن چون نباتات
و معادن و مانند آن و آنچه را که فرود آید از آسمان چون احکام و فرشتگان و برکت
و برف و باران و آنچه را که بالا رود و در آید در آن چون ارواح و اعمال بندگان که
دعوتها ایشان و فرشتگان نویسندگان کردار ایشان و امثال آن و او با شما است بعلم

وقدرت

وقدرت عموما در هر جا که باشید و خدا با آنچه میکنید از خیر و شر بینا و تمام دانند
و او است پادشاهی آسمانها و زمین که حکم گذاری و فرمان روائیش در آنها است
و بسوی خدا بازگردانیده میشود عاقبت همه کارها در میآورد شب را در روز
یعنی در آن میافزاید چون ایام بهار و زمستان و در میآورد روز را در شب چون فصل
پائیز و تابستان و او دانا است بآنچه در دلها است از امور مکنونه از عزائم و اعتقا
دات و چیزی از آنها بر او پوشیده و پنهان نیست حدیث کرد ما را علی بن احمد بن
محمد بن عمران دقاق ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسمعیل برمکی گفت
که حدیث کرد مرا علی بن حسن گفت که حدیث کرد مرا بکر بن زیاد از عبد العزیز بن
مهتدی که گفت حضرت امام رضا ع را از توحید سؤال کردم فرمود که هر که سوره قل
هو الله احد را بخواند و بآن ایمان آورد توحید را شناخته عرض کردم که آنرا چگونه
بخوانند فرمود که چنانکه مردم میخوانند و در آن اینرا افزود که کذلک الله ربی کذلک
الله ربی یعنی در آخر آن دو مرتبه کذلک الله ربی گفت و بنا بر بعضی از نسخ توحید
* سه مرتبه یعنی چنین است خدا که پروردگار من است پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید
رحمهما الله گفتند که حدیث کردند ما را احمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس هر دو از محمد بن
احمد از بعضی از اصحاب ما از محمد بن علی طالقانی از طاهر بن حاتم بن ماهویه که گفت
طیب یعنی ابو الحسن حضرت کاظم ع نوشتم که چیست آنچه در معرفت آفریدگار بکمتر از آن اکتفا
نمیشود حضرت در جواب نوشت که اعتقاد داشته که چیزی مثل او نیست و همیشه شنوا و دانا
و بینا بوده و میباشد و او است که آنچه را خواهد بفعل میآورد حدیث کرد ما را

محمد بن علی ماجیلویه رض از عموی خویش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی قرشی گفت که حدیث
کرد مارا محمد بن سنان از محمد بن یعلی کوفی از جویبر از ضحاک از ابن عباس که گفت یکی
از بادیه نشینان بخدمت پیغمبر صلعم آمد و عرض کرد که یا رسول الله چیزی از غرایب علم را بمن
تعلیم کن حضرت فرمود که در سر علم چه کردی تا از غرایب آن سوال کنی آنمرد عرض کرد
که سر علم چیست یا رسول الله فرمود که شناختن خدا حق شناختنش اعرابی عرض کرد
که شناختن خدا حق شناختنش چه باشد فرمود که او را بشناسی بی مثل و مانند و همتا
و آنکه او یکی است و یگانه و اول و باطن و اوست ظاهر و آخر که نه کفوی دارد و نه نظیر و این
حق شناختن او است **باب پنجاه و یکم** در بیان آنکه خدای عز و جل شناخته نمیشود مگر بخودی
• حدیث کرد مارا علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق ره گفت که حدیث کرد مارا محمد بن
یعقوب گفت که حدیث کرد مارا محمد بن اسمعیل از فضل بن شاذان از صفوان بن یحیی
از منصور بن حازم که گفت بحضرت صادق عم عرض کردم که من با گروهی مباحثه و گفتگو نمودم
و با ایشان گفتم که خدا از آن بزرگوارتر و گرامی تر است که بخلق خود شناخته شود بلکه
بندگان بخدا شناخته میشوند حضرت فرمود که خدا تو را رحمت کند • حدیث کرد مارا محمد بن
حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کرد مارا محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن
خالد از بعضی از اصحاب ما از علی بن عقبة بن قیس بن سمعان بن ابی ربیحه غلام آزاد
شده رسول خدا که آنرا مرفوع ساخته گفت که از امیر المؤمنین عم سوال شد که پروردگار
خود را بچه چیز شناختی فرمود بآنچه خود را بمن شناسانیده بآنحضرت عرض شد که
چگونه خود را بتو شناسانیده فرمود که هیچ صورت با او شباهت ندارد و بحواس او را در نتوان
یافت و بمردمان قیاس نمیشود و با وجود دوری که از همه دارد نزدیک است و با نزدیکی که

بهم

بهم داده دور است نه بهمه چیز نیست بلند است و غالب بر آن نمیتوان گفت که چیزی بر
او مانند و در پیش بعضی چیزیست که بر همه پیشی دارد و نمیتوان گفت که چیزی بر او
پیشی گرفته و در چیزها داخل است اما نه چون چیزی که در چیزی دیگر داخل باشد و از
چیزها خارج است نه مانند چیزی که از چیزی دیگر خارج باشد پاک و منزه است آنکه
همین او است که همچنین است و غیر او چنین نیست و هر چیزی را ابتدا و آغازیست • بدرستیکه
گفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر از محمد بن
عمران از فضل بن سکن از حضرت صادق عم که فرمود امیر المؤمنین عم فرموده که خدا را بخدا بشناسید
یعنی آنجناب حضرت دلالت دارد بر صدق او احتیاج نبوی غیر نیست و رسول او را برسالت
و پیغمبری بشناسید و بشناسید صاحبان امر و فرمان را یعنی کسانی که خدا اطاعت ایشانرا
مقرون با طاعت خود و رسول خود نموده بمعروف و نیکی که موافق شرع باشد و عدل و راستی و در همه
چیز خواه در اعتقاد و خواه در اعمال که مراد عصمت است و نیکو کردن در طاعات که
باد را آنجناب عم از آن باشد • حدیث کرد مارا ابو الحسین محمد بن ابراهیم بن اسحق فارسی گفت که
حدیث کرد مارا احمد بن محمد بن سعید همدانی گفت که حدیث کرد مارا ابو نصر احمد بن محمد بن عیسی
صفدی گفت که حدیث کرد مارا محمد بن یعقوب بن حکم عسکری و برادرش معاذ بن
یعقوب گفتند که حدیث کرد مارا محمد بن سنان حنظلی گفت که حدیث کرد مارا عبدالله بن عاصم
گفت که حدیث کرد مارا عبدالرحمن بن قیس از ابوهاشم رمانی از زاذان از سلمان فارسی رض
در حدیث طولانی که در آن ورود جاثلیق را در مدینه ذکر میکند با صد نفر از نصاری و آنچه جاثلیق
ابوبکر را از آن سوال کرد و ابوبکر او را جواب نداد و بعد از آن بسوی امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب عم ارشاد و رهنمائی شد و آنحضرت را از چند مسئله سوال نمود و حضرت او را از همه

جواب فرمود و در آنچه آنحضرت را سؤال نمود این بود که بحضرت عرض کرد که مرا خبر ده که خدا را آیا
بمحمد شناختی یا محمد را بخدا شناختی علی بن ابی طالب ع فرمود که من خدا را بمحمد نشناختم
ولیکن محمد را بخدای عز و جل شناختم در هنگامی که او را آفرید و اندازهها را از طول و عرض
در او احداث فرمود پس شناختم که آنحضرت مدبری است مصنوع که خدا او را تدبیر فرموده و ساخته
باشکال و الهام او را اراده چنانکه طاعت خود را بمرشدکان الهام نموده و خود را با ایشان
شناسانیده بی مانند و چون و چگونگی مؤلف میگوید که این حدیث طولی دارد و ما از آن موضع
حاجت را ذکر کردیم و تتمه حدیث را در آخر اجزای کتاب نبوت اخراج کرده ام و بعضی از آنرا
در جلد دویم کتاب مصابیح الاسلام که ترجمه بعضی از مجلدات کتاب بحار الانوار است ترجمه نموده ام • حدیث
کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق ره گفت که شنیدم از محمد بن یعقوب که میگفت معنی
قول آنحضرت که خدا را بخدا بشناسید آنست که بعض خدا شخصها و نورها و جوهرها و اندامها را
آفریده پس اندامها بدنها است و جوهرها روحها و آن جناب عز و جل بجسم و روح شباهت ندارد و
کسی را در آفریدن روح که حساس و دریابنده است یاوری و از وی نیست و بآفریدن روحها و جسمها
تنها و یکتا است و ندانست که شریکی ندارد پس هرگاه دو شباهت را که یکی شباهت بدنها است و دیگری
شباهت بروحها از او نفی کند خدا را بخدا شناخته و هرگاه او را بروح یا بدن یا بنور تشبیه
کند خدا را بخدا نشناخته • حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی ره گفت که حدیث کرد ما
را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن سنان از زیاد بن منذر از حضرت ابو جعفر محمد بن
علی باقر از پدرش از جدش علیهم السلام که فرمود مردی بسوی امیر المؤمنین ع برخاست و
عرض کرد که یا امیر المؤمنین بچه دانستی پروردگار خود را فرمود بفسخ عزم که آنچه دل
بر آن بسته بودم از هم بازش کرد و نقض همت که آنچه را که قصد آن کرده بودم درهم شکست

وتاب

و تاب آنرا باز داد چون قصد کردم در میان من و مقصودم حائل و مانع بهم رسید و عزم چیزی
کردم و قضا و قدر با عزم من مخالف شد دانستم که تدبیر کننده غیر از من است آنگاه عرض
کرد که پس نعمتهای او را بچه چیز شکر کردی فرمود نظر کردم به بلائی و رنجی که آنرا از من
گردانید و غیر مرا بآن امتحان نمود پس دانستم که بمن انعام فرموده و باین سبب او را شکر
کردم سائل عرض کرد که پس لقای او را بچه چیز دوست داشتی فرمود که چون او را دیدم
که دین فرشتگان و رسولان و پیغمبران خود را از برای من برگزیده دانستم که آنکه مرا باین
برگزیدگی اکرام و نوازش فرموده چنان نیست که مرا فراموش کند و باین جهت لقای او را
دوست داشتم • حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عبد الرحمن مروزی مقری گفت که حدیث
کرد ما را ابو عمرو محمد بن جعفر مقری گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن موصلی در بغداد
گفت که حدیث کرد ما را عیاش بن یزید بن حسن بن علی کحال مولای زید بن علی گفت
که حدیث کرد مرا پدرم گفت که حدیث کرد مرا حضرت موسی بن جعفر ع و فرمود که گروهی بحضرت صادق
ع عرض کردند که دعا میکنیم و از برای ما مستجاب نمیشود فرمود زیرا که شما کسی را میخوانید
که او را نمیشناسید • حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس ره گفت که حدیث کرد ما را
پدرم گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم که گفت
از حضرت صادق ع سؤال شد و با آنحضرت عرض شد که پروردگار خود را بچه چیز شناختی
فرمود بفسخ عزم و نقض همت عزم کردم و عزمم را فسخ نمود و قصد نمودم و قصدم را نقض فرمود • حدیث
کرد ما را حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی
عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسمعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
عبد الرحمن خزاز کوفی گفت که حدیث کرد ما را سلیمان بن جعفر گفت که حدیث کرد ما را علی بن

حکم گفت که حدیث کرد ما را هشام بن سالم گفت که در نزد محمد بن نعمان احول حاضر شدم پس
مردی شوی او برخواست و با او گفت که پروردگار خود را بچه چیز شناختی گفت بتوفیق
و ارشاد و تعریف و هدایتش هشام میگوید که از نزد او بیرون رفتم و هشام بن حکم را ملاقات
نمودم و با او گفتم که چه بگویم بکسی که از من سؤال بکند و بمن بگوید که پروردگار خود را بچه چیز
شناختی میگویم که خدای جل جلاله را بنفس خود شناختم زیرا که آن نزدیکترین چیزهاست
هشام گفت بگو اگر سائلی سؤال کند و بگوید که پروردگار خود را بچه چیز شناختی
در نزد من و بیافتم که من از اعضای مجتمع و اجزای با یکدیگر آمیخته مییابم که ترکیب
کیبش ظاهر و هویدا و صنعت و ساختنش آشکار و هویدا است و بنوعی چند از تخطیط و تصویر
بنا شده و بعد از نقصان زیادتی یافته و بعد از زیادتی نقصان دارد و از برایش حواس
مختلفه و جوارح متباین افتاده ایجاد شده از دیده و گوش و بوینده و چشنده و لمس کننده
که حواس پنجگانه باشد و بر ضعف و نقصان و خواری خلق شده و هیچیک از آن حواس نمیتواند
که دریافتنی صاحبش را که حاسه دیگر باشد دریابد و بر آن قوت ندارد و عاجز است از کشیدن
منفعتها بسوی خود و دفع کردن مضرتها از خود و وجود تألیف و ترکیبی که ترکیب کننده از برایش
نیست و بنایی و تصویری که صورت دهنده ندارد در معقول عالم ممتنع باشد پس دانستم که
آن آفریننده و منکاری که آنرا نگاشته که با آن در همه جهات مخالفت دارد خدای عز و جل
فرموده که وفی انفسکم افلا تبصرون یعنی و نیز نشانها است در نفسهای شما که دلالت دارند
بوجود صانع و علم و قدرت او آیا پس نظر نمیکنید و نمی بینید و این استفهام در معنی امر است
یعنی نظر کنید بعین ناظره و افهام نافذه در صنایع و بدایع آفاق و انفس تا بوسیله آن عالم
شوید بوجود صانع و وحدت و علم و قدرت و حکمت وی حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد
عمران دقاق ره گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی گفت که حدیث کرد

مرا حسین بن مأمون قرشی از عمر بن عبد العزیز از هشام بن حکم که گفت ابو شاکر دیصانی
بمن گفت که مرا مسئله ایست آیا از برایم بر صاحبت اذن میطلبی چرا که من از جماعتی از علما را
از آن سؤال کردم و مرا بجواب سیر کننده جواب ندادند من گفتم که آیا تو را میل و رغبت
آنست که مرا از آن مسئله خبر دهی شاید که در نزد من جوابی باشد که تو آنرا بپسندی ابو
شاکر گفت که من دوست میدارم که بواسطه آن حضرت صادق ع را ملاقات کنم پس
از برایش رخصت طلبیدم و او داخل شد و بحضرت عرض کرد که مرا در سؤال رخصت میدهی
حضرت با او فرمود که سؤال کن از آنچه از برایت ظاهر و هویدا شده ابو شاکر بحضرت عرض
کرد که چیست دلیل بر اینکه تو را صانعی هست حضرت فرمود که من نفس خود را چنان یافتم که
از یکی از دو جهت خالی نباشد یا آنست که من آنرا ساختهام و موجود بوده یا آنکه من آنرا ساختهام
و معدوم بوده پس اگر من آنرا ساخته باشم و موجود بوده بوجودش از ساختنش بی نیاز
بوده و اگر معدوم بوده تو میدانی که معدوم چیزی را ایجاد نمیتواند کرد پس معنی سیم ثابت شد
و آن اینست که مرا صانعی هست و آن پروردگار عالمیان است پس ابو شاکر برخاست و هیچ
جواب نگفت مترجم گوید که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که قول صواب
در این باب همانست که گفته شود که ما خدا را بخدا شناختیم زیرا که ما اگر او را بعقول
خویش بشناسیم آنجناب عز و جل بخشنده آنها است و اگر خدای عز و جل را بپیغمبران و
رسولان و حجتهای او صلوات الله علیهم بشناسیم آنجناب عز و جل برانگیزاننده و فرستنده
ایشان است و او است که ایشان را حجتها گردانیده و ما اگر او را بنفسهای خود بشناسیم
آنجناب بحدث آنها است که آنها را احداث فرموده پس او را بخود آنجناب شناختیم و حضرت
صادق ع فرموده که اگر خدا نبود ما شناخته نمیشدیم و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمیشد معنیش

آفت که اگر جسمهای خدا بودند خدا شناخته نمیشد حق شناختنش و اگر خدا نبود
جسمها شناخته نمیشدند و از بعضی از اهل کلام شنیدم که میگفت اگر مردی در بیابانی
از زمین متولد شود و کسی را نبیند که او را هدایت و ارشاد کند تا بزرگ و عاقل شود
و با آسمان و زمین نظر کند همین او را دلالت کند بر آنکه این آثار را صانع و مدبری است من
گفتم که این چیزیست که نبوده و این خبر دادنیست با آنچه واقع نشده که اگر باشد چگونه خواهد
بود و اگر این امر باشد [illegible] که حجتی از برای خدا تعالی ذکره بنفس خود چنانکه در
پیغمبران علیهم السلام بود زیرا که بعضی از ایشان کسی است که بسوی خود مبعوث بود و از جمله
ایشان کسی است که بسوی اهل و فرزندانش مبعوث بود و از جمله ایشان کسی است که بسوی
اهل محله اش مبعوث بود و بعضی از ایشان کسی است که بسوی مردم شهرش مبعوث بود و
بعضی از ایشان کسی است که بسوی کافه و عامه مردمان مبعوث بود و اما استدلال ابرهیم
خلیل به نظر کردنش بسوی زهره بعد از آن بسوی ماه بعد از آن بسوی آفتاب و قول او
در هنگامی که آفتاب غروب نمود یا قوم انی بریء مما تشرکون پس بدرستی که آنحضرت پیغمبر
ملهم بود که مبعوث و مرسل بود و خدا او را برانگیخته و بسوی خلق فرستاده بود و همین
قول خدای عز و جل بود و تلک حجتنا آتیناها ابرهیم علی قومه یعنی و این حجت و برهان
حجت و برهان ما است که دادیم آنرا با برهیم تا حجت گیرد بآن بر گروه خود چنانکه مذکور شد و
هر کسی چون ابرهیم نیست و اگر در باب معرفت توحید خدا از نظر و فکر استغنا و بی نیازی
از تعلیم خدای عز و جل حاصل میشد خدای عز و جل پیغمبر نمیفرستاد آنچه را که فرو فرستاده از قول
خویش که فاعلم انه لا اله الا الله یعنی پس بدانکه نیست خدائی بحق بجز معبود مطلق و از
قول خویش که قل هو الله احد تا آخر سوره و از قول خویش بدیع السموات و الارض انی یکون

له ولد و لم تکن له صاحبة تا قول آنجناب و هو اللطیف الخبیر یا آنچه حق تعالی ذکر آن شده آیت
که و خلق کل شیء و هو بکل شیء علیم ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شیء
فاعبدوه و هو علی کل شیء وکیل لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و ترجمه اش
اینست که او است بدید آورنده آسمانها و زمین از کجا و چگونه باشد مر او را فرزند و حال آنکه
نبوده و نیست او را زن و آفریده هر چیزی را و او بهر چیزی داناست اینکه با این صفت
موصوف است خداوندیست جامع جمیع صفات کمالیه پروردگار شما است هیچ خدا و معبود
بجز او نیست مگر او که آفریننده هر چیز است پس بپرستید او را و او بر هر چیزی نگهبان
و متولی و متوجه امور بندگان تا آخر آنچه گذشت و آخر سوره حشر یعنی هو الله الذی
لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر
سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی یسبح له
ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم که ترجمه آن از شرح اسماء حسنی معلوم میشود و
غیر اینها از آیتهای قرآن که در باب توحید نازل شده باب چهل و دویم در اثبات حدوث عالم
و حدوث تمام حادثها و دلالت [illegible] و عالم جهان و مراد از آن غیر خدای تعالی است از
هر چه باشد و عالم بر وزن فاعل بفتح لام اصل ماده آن بعمل میآید و گفته اند که غیر خدا باین نام
نامیده شده که صلاحیت دارد که خدا بآن شناخته و دانسته شود حدیث کرد ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی
از حسین بن سعید که گفت حدیث کرد ما را علی بن منصور گفت که شنیدم از هشام بن حکم
که میگفت ابو شاکر دیصانی بحضرت صادق ع مشرف شد و بآنحضرت عرض کرد که توئی یکی از
ستارگان درخشان و پدرانت ماههای شب چهاردهم بودند تابان و مادرانت داناهای [illegible]

کران بها، و بزرگان و گلهای بوستان افزوده‌اند و عنصر تو از جمله گرانبهاترین عنصرها است و
عنصر بضم عین و صاد و سکون نون حسب است و اصل و بنیاد و سرشت یعنی خاک و باد و آب
و آتش که آنها را عناصر اربعه میگویند و در اینجا معنی اول که حسب باشد مراد است و چون
علما مذکور شوند انگشتان خورده نمیشود تا میشود یعنی همه کس اول تو را میشمارند چه
هر کسی در شماره آغاز با انگشت خورد نمیکند پس مرا خبر ده ای دریای پر آب مواج که دلیل
بحدوث عالم چیست حضرت صادق ع فرمود که نزدیک ترین چیزها بآن استدلال میکنیم
ابو شاکر عرض کرد که آن چیست حضرت صادق ع تخمی طلبید و آنرا بکف دست خویش
گذاشت و فرمود که این حصاریست محکم و سرپوشیده داخل آن پرده ایست نازک و لطیف
که سفیده مانند پارچه نقره گداخته و زرده چون پارچه طلای روان بآن چسبیده بعد
از آن میشکافد مثل طاوس از آن بیرون میآید آیا چیزی در آن داخل شده ابو شاکر
گفت نه حضرت فرمود پس این دلیل است بحدوث عالم ابو شاکر گفت که خبر دادی و مختصر
کردی و گفتی و خوب گفتی و تو دانسته که ما قبول نمیکنیم مگر آنچه را که بچشمهای خویش
دریافته باشیم یا بگوشهای خود آنرا شنیده باشیم یا بکفهای خود آنرا سوده باشیم یا ب
بینی خود آنرا بوئیده باشیم یا بذائقه‌های خود آنرا چشیده باشیم یا آنچه در دلها متصور
شده باشد از روی بیان یا ادله آنها آنرا استنباط کرده باشد بطور یقین حضرت صادق
ع فرمود که حواس پنجگانه را ذکر کردی و آنها بی دلیل هیچ نفع ندارند چنانکه تاریکی
بی چراغ قطع نمیشود • حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی ره گفت که حدیث کرد ما را
علی بن ابرهیم بن هاشم از پدرش از عباس بن عمرو فقیمی از هشام بن حکم که ابن ابی العوجاء
بحضرت صادق ع داخل شد حضرت باو فرمود که ای پسر ابو العوجاء آیا تو مصنوعی یا غیر مصنوع

گفت

گفت نه من مصنوع نیستم حضرت صادق ع باو فرمود که اگر مصنوع نبودی چگونه میبودی
ابن ابی العوجاء گفت هیچ جواب نگفت و برخاست و بیرون رفت • حدیث کرد ما را
احمد بن محمد بن یحیی عطار ره گفت که حدیث کرد ما را ابرهیم بن هاشم از علی بن
معبد از حسین بن خالد از ابو الحسن حضرت علی بن موسی الرضا ع که مردی بآنحضرت
داخل شد و عرض کرد که ای پسر رسول الله دلیل بحدوث عالم چیست فرمود که تو نبودهٔ
و بعد از آن موجود شدهٔ و حال آنکه دانسته که تو خود را موجود نکرده و کسی که مثل
تو است تو را موجود نکرده و هستی نداده • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید
ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ابرهیم بن هاشم از محمد بن حماد از حسن
بن ابرهیم از یونس بن عبد الرحمن از یونس بن یعقوب که گفت علی بن منصور بمن گفت
که هشام بن حکم بمن گفت که زندیقی در مصر بود که از حضرت صادق ع چیزی خبرها باو میرسید
یا در باب توحید یا در باب فضل و کمال آنحضرت یا مانند آنکه زندیقان را میفرمود پس
آن زندیق بسوی مدینه بیرون رفت تا با آنحضرت مباحثه کند و چون بمدینه رسید
حضرت را در آنجا نیافت احوال پرسید باو گفتند که حضرت در مکه تشریف دارد پس
آن زندیق بسوی مکه بیرون آمد و ما در آنوقت با حضرت صادق ع بودیم آن زندیق بما نزدیک
شد و ما با حضرت صادق ع در طواف بودیم پس شانه اش را با شانه حضرت صادق ع
زد امام جعفر ع باو فرمود که اسم تو چیست گفت که اسم من عبد الملک فرمود که کنیت
تو چیست گفت ابو عبد الله حضرت فرمود که آن پادشاهی که تو بندهٔ اوئی کیست آیا
از پادشاهان آسمانهاست یا از پادشاهان زمین و مرا خبر ده از پسرت که بندهٔ خدای
آسمانهاست یا بندهٔ خدای زمین زندیق خاموش شد حضرت صادق ع فرمود آنچه

خواهی بگو تا با تو خصومت شود و مغلوب کند ترا هشام بن حکم بگوید که من با آن زندیق
گفتم که آیا جواب حضرت را نمی‌گوئی زندیق قول او را زشت شمرد و بعد از آن حضرت صادق ع
بزندیق فرمود که چون از طواف فارغ شوم بنزد ما بیا چون حضرت صادق ع فارغ شده
زندیق بخدمتش آمد و در پیش روی حضرت نشست و ما در نزد او جمع بودیم پس آن حضرت بزندیق
فرمود که آیا میدانی که زمین را زیر و زبری هست عرض کرد آری فرمود که در زیر آن داخل
شده عرض کرد نه فرمود پس چه میدانی که در زیر آن چه چیز است عرض کرد که نمیدانم
مگر آنکه من گمان دارم که در زیر آن چیزی نیست حضرت صادق ع فرمود که گمان عجز و درماندگیست
از برای کسی که یقین ندارد حضرت صادق ع فرمود که پس باسمان بالا رفته عرض کرد نه فرمود
میدانی که در آن چه چیز است عرض کرد نه فرمود که از تو تعجب میکنم که بمشرق نرسیده و بمغرب
نرسیده و در زمین فرو نرفته و باسمان بالا نرفته و در آنجا در نگذشته که آنچه را
که در پس آنها است بشناسی و بدانی و تو آنچه را که در اینها است انکار داری و آیا عاقل
انکار میکند آنچه را که نمیداند زندیق گفت که کسی غیر از تو با من باین طریق باین سخن نگفته
حضرت صادق ع فرمود پس تو از آنچه شنیدی در شک و شبهه و میگوئی که شاید چنین
باشد و شاید که چنین نباشد زندیق گفت که شاید این باشد حضرت صادق ع فرمود که ای مرد
کسی را که نمیداند حجتی نیست بر کسی که میداند و جاهل را حجتی نیست ای برادر مصری از من بفهم و یا
که زیرا که ما هرگز در خدا شک نمیکنیم آیا آفتاب و شب و روز را نمی‌بینی که در پی یکدیگر
داخل میشوند و این دو را مکانی نیست مگر همان مکانی که دارند و رفتن و برگشتن
پس اگر قدرت باین دارند که بروند و برنگردند چرا برمیگردند و اگر ناچار باشند چرا شب
روز نمیگردد و روز شب نمیشود ای برادر مصری بخدا سوگند که اینها بسوی دوام خود ناچارند

وکی

مکنی که اینها را ناچار کرده باشد ازینها استوارتر و اینها بزرگترند استاذ زندیق عرض
کرد که راست گفتی حضرت صادق ع فرمود که ای برادر مصری آنچه شما گروه دهریان بسوی آن
میروید و مذهب خود میپندارید و بوهم و خیال آن را گمان میکنید که آنکه این افعال از او
سر میزند دهر است و نگاه دارنده باطل است زیرا که اگر دهر چنان باشد که ایشان را ببرد چرا
ایشان را برنمیگرداند و اگر چنان باشد که ایشان را برگرداند چرا ایشان را نمیبرد ناچارند ای مرد
ناچارند و هیچ اختیار ندارند ای برادر مصری آسمان بلند شده و زمین پست شده چرا
آسمان بر زمین نمی‌افتد چرا زمین سرازیر نمیشود در بالای طاقتهای خود پس هیچ یک از آنها
که خود را نگاه دارند و هر که بسوی آنها است یکی یکی را نگاه میدارند زندیق گفت که خدا
که پروردگار و سید آنها است اینها را نگاه داشته و زندیق بدست حضرت صادق ع
ایمان آورد حمران بن اعین بحضرت عرض کرد که فدای تو گردم اگر زندیقان بدست تو ایمان
آورند عجب نباشد زیرا که کافران بدست پدرت ایمان آورده اند پس آن مؤمنی که بدست
حضرت صادق ع ایمان آورده بود عرض نمود که مرا از شاگردان خویش گردان حضرت صادق ع
بهشام بن حکم فرمود که او را با خود بگیر و در نزد تو باشد و او را تعلیم ده پس هشام او را
تعلیم داد و آن مرد معلم اهل مصر و اهل شام شد که ایمان را با ایشان تعلیم میداد
و پاکی و پاکیزگی طینتش خوب شد بمرتبه که حضرت صادق ع بآن راضی و خوشنود گردید
● بدرستیکه محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمهما الله گفتند که حدیث کرد ما را احمد بن
ادریس و محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد از سهل بن زیاد از محمد بن حسین از علی بن
یعقوب هاشمی از مروان بن مسلم که گفت ابن ابی العوجاء بر حضرت صادق ع داخل شد
و گفت آیا چنان نیست که تو گمان داشته باشی که خدا آفریننده هر چیز است حضرت صادق ع

فرمود بلی ابن ابی العوجاء گفت حضرت گفت که من خلق میکنم و چیزی را پیدا آورم حضرت با او فرمود
که چگونه خلق میکنی گفت که در جای معین حدث و تغوط میکنم و از آن در زمانی کرمها بهم
میرسد پس آن حدث جنبنده کاه خود میشود پس من آنکسی باشم که اینها را خلق کرده ام حضرت
صادق ع فرمود آیا چنان نیست که آفریننده چیزی شناسد و بداند که آفریده اش
چند و چونست گفت بلی حضرت فرمود که پس تو اینها را از ماده میشناسی و میدانی که
کدام یک از اینها نر است و کدام ماده و میشناسی که عمر اینها چند است ابن ابی العوجاء خاموش
شد حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق ره گفت که حدیث کرد ما را محمد
بن یعقوب باسناد خویش و حدیث را از نوع ساخته که عبد الکریم بن ابی العوجاء در هنگامی
که حضرت صادق ع با او سخن گفت در روز دویم بسوی حضرت برگشت و نشست و او ساکت
بود و هیچ نمیگفت حضرت صادق ع فرمود که گویا تو آمده که بعضی از آنچه را که ما در آن بودیم بر
گردانی گفت که یا ابن رسول الله اینرا اراده کرده ام حضرت صادق ع فرمود که این چه عجب است
که تو خدا را انکار میکنی و گواهی میدهی که من پسر رسول خدایم گفت که عادت مرا براین
میدارد حضرت صادق ع با او فرمود پس چه ترا از سخن گفتن باز میدارد گفت که اجلال و هیبت
تو در زبانم در پیش روی تو یارای گفتن نمیگذارد زیرا که من علماء را مشاهده نموده ام و با متکلمان
مباحثه کرده ام و هرگز هیبت و ترسی در من داخل نشده مثل آنچه از هیبت تو در دل
من داخل شد حضرت فرمود که این میباشد ولیکن من سؤال بر تو میکنم و رو با او آورد
و با او فرمود که تو مصنوعی یا غیر مصنوع عبد الکریم بن ابی العوجاء گفت بلکه من مصنوع نیستم
حضرت صادق ع فرمود که از برایم وصف کن که اگر مصنوع بودی چگونه میبودی پس عبد
الکریم زمانی طولانی ماند و ساکت ماند که هیچ جواب نمیگفت و بچوبی که در پیش رویش بود چسبیده

بود و میگفت دراز و پهن و صاحب گودی و کوتاه و متحرک و ساکن و همه اینها از اینها
صفت خلق او است حضرت صادق ع با او فرمود پس اگر چنان باشی که صفت صنعت را
غیر از اینها ندانی نفس خود را مصنوع قرار ده بجهت آنچه در نفس خود مییابی از آنچه
حادث میشود از این امور عبد الکریم با آنحضرت گفت که مرا از مسئله سؤال کردی که
کسی پیش از تو مرا از آن سؤال نکرده و هیچکس بعد از تو مرا از مثل آن سؤال نخواهد کرد
حضرت صادق ع با او فرمود که بگیر که دانستی که تو در زمان گذشته از آن سؤال نشده پس
چه ترا دانا کرده است که تو در ما بعد از این سؤال نخواهی شد با آنکه تو ای عبد الکریم
قول خود را شکستی زیرا که تو چنان می پنداری که چیزها از اول برابرند پس چگونه پیش
داشتی و عقب انداختی بعد از آن فرمود که ای عبد الکریم ترا واضح و روشن بگویم
را جز بده که اگر با تو کیسه باشد که گوهرها در آن پس گوینده بتو گوید که آیا در این
کیسه دیناری هست و تو بودن دینار را در کیسه نفی کنی و بگوئی که دینار در آن نیست
پس گوینده بتو گوید که دینار را از برایم وصف کن و تو بصفت آن عالم نباشی و ندانی که
آن چیست آیا ترا روا باشد که بودن دینار را در کیسه نفی کنی و حال آنکه تو نمیدانی
گفت نه حضرت صادق ع فرمود که این عالم از کیسه بزرگتر و دراز تر و پهن تر است پس شاید
که در عالم صنعتی باشد از آنجا که تو صفت صنعت را از غیر صنعت نمیدانی پس عبد الکریم
منقطع و مغلوب شد و بعضی از اصحابش بسوی اسلام اجابت کردند و بعضی با او باقی
ماندند و عبد الکریم در روز سیم برگشت و گفت که سؤال را قلب میکنم و میکرد آنحضرت
صادق ع با او فرمود که از هر چه خواهی سؤال کن گفت که دلیل بر حدوث اجسام چیست
فرمود که من چیز کوچک و بزرگی را نیافتم مگر آنکه چون مثل آن ضم شود بزرگتر

میشود و در این زوال و انتقال است از حالت اول ما که قدیم میبود زایل نمیشد و
نمیگردید زیرا که آنچه زایل میشود و میگردد روا باشد که در حالت اول عدم بود نیز حادث
ازل است در علم و صفت ازل و عدم که بعضی همیشگی نتابانی است هر که در یک چیز جمع نخواهد
شد عبد الکریم گفت که هم که در جاری شدن دو حالت و دو زمان بنابر آنچه ذکر کردی دانستی
و بر حدوث آنها استدلال کردی پس اگر چیزها بر کوچکی و خوردی خود باقی میماندند آنجا
تو را روا باشد که بر حدوث آنها استدلال کنی حضرت صادق ع فرمود که ما سخن میکنیم
مگر بر این عالم موضوع پس اگر این را بر داریم و غیر این را بگذاریم در آن سخن گوئیم ولیکن
تو را جواب دهم از آنجا که فرض کردی که تو ما را الزام میدهی و میگوئیم که اگر چیزها بر
خوردی خود دوام داشته باشد هر آینه در وهم و خیال چنان باشد که در هر زمان که
چیزی از آن سوی مثلش ضم شود بزرگتر باشد و در جواز تغیر برآید بیرون رفتن آن است
از قدم چنانکه در تغیر دخولش و حدوث ظاهر شد تا آنکه در پس آن چیزی از برای تو
ظاهر شود ای عبد الکریم پس عبد الکریم منقطع و رسوا شد و چون در سال آینده بود با آن حضرت
در حرم مکه ملاقات نمود پس بعضی از شیعیانش با آنحضرت عرض کرد که ابن ابی العوجاء
مسلمان شده حضرت صادق ع فرمود که او از این کورتر است و مسلمان نخواهد شد و چون
عبد الکریم حضرت صادق ع را دید گفت که سید من و آقای من حضرت صادق ع با او فرمود
که چه تو را باینجا آورده گفت که عادت جسد و طریقه مردم شهر و عجب آنکه ببینیم آنچه را
که مردمان در آن کنند از دیوانگی و سر تراشیدن و سنگ انداختن حضرت صادق ع فرمود که
ای عبد الکریم تو هنوز بر سرکشی و گمراهی خودی و عبد الکریم رفت که سخن گوید حضرت با او
فرمود که در حج جدال و خصومتی نیست و ردای خود را از دستش کشید و فرمود که اگر امر چنان

باشد

باشد که تو میگوئی و حال آنکه چنان نیست که تو میگوئی ما نجات یافتیم و تو نجات
یافتی و اگر امر چنان باشد که ما میگوئیم و حال آنکه آن چنان است که ما میگوئیم ما نجات
یافتیم و تو هلاک شدی پس عبد الکریم رو به کسانی آورد که همراه او بودند و گفت که در
دل من دردی یافتم که از غایت خشم پیدا شده پس مرا ببرید او را بر گردانیدند و مرد خدا
او را رحمت نکند مترجم گوید که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که از جمله دلایل
بر حدوث اجسام آن است که ما نفسهای خود و سایر اجسام عالم را چنان یافتیم که جدا نباشند
از آنچه در آنها حادث میشود از زیادتی و نقصان و بر آنها روان میشود از صنعت و تدبیر
و نوبت بر آنها وارد میشود از صورتها و هیئتها و بالبدیهه دانستهایم که ما آنها را اختراع
نکردهایم و نه کسی که از جنس ما و در مثل حال ما است آنها را ساخته و در هیچ عقلی روا باشد و در وهم
و خیالی تصور نشود که آنچه از حوادث جدا نباشد و آنها را پیشی نگرفته باشد قدیم
باشد و نه آنکه این چیزها با آنچه ما آنها را بر آن مشاهده میکنیم از تدبیر و آنچه آنرا با هم
سر در آنها می بینیم از اختلاف تقدیر موجود شود نه از صانعی یا حادث شود نه مدبری
و اگر روا باشد که عالم با آنچه در آن است از استواری صنعت و تعلق بعضی
از آن به بعضی و حاجت بعضی از آن به بعضی بیکر نه صانعی باشد که آنرا ساخته باشد و حادث
شود نه موجدی که آنرا ایجاد فرموده باشد هر آینه آنچه پست تر از آن باشد از احکام
و استواری سزاوارتر باشد بجواز و اولی بتصور و امکان و بر این وضع وجود نوشته که
ترتیب دهنده از برای آن نیست و خانه ساخته که سازنده ندارد و صورت محکمه که نگارنده
ندارد روا میبود و در قیاس ممکن میبود که کشتی بر استواری نظمی مرکب و بهم آمیخته شود
در بحکم و تصنع اجتماع کند نه صانعی که آنرا ساخته یا جامعی که آنرا باهم آورده باشد و چون

از کتاب و اجازه این امر بعینه رفتن از نهایت و معقول ابعد اول مثل این خواهد بود
بلکه غیر آنچه ما ذکر کردیم در عالم و آنچه در آفت از ذکر افلاک آن و اختلاف اوقات
و آفتاب و ماه و طلوع و غروب آنها و آمدن سرما و گرما در اوقات آنها و اختلاف میوها
و نوع بنوع بودن درختها و آمدن آنچه بآن احتیاج میشود از اینها در هنگام و وقت آن سخن
نه مکابره و روشن نه معاند است و این مطلب واضح و روشن است والحمد لله و بعضی
از اهل توحید معرفت را از دلیل بحدوث اجسام سؤال کردم گفت که دلیل بحدوث
اجسام آنست که آنها در وجود خویش خالی نمی‌باشند از کون و بودن که وجود آنها بسته
بوجود آنست و کون همان محاذات و برابر شدنست در جائی از جائی دیگر و در هر زمان که
جسم در محاذاتی یافت شود نه محاذاتی دیگر با جواز بودن آن در محاذات دیگر دانسته میشود
که در آن محاذات مخصوص بوده مگر بجهت معنی و کون معنی محدث مخلوق است پس جسم در این
هنگام محدث مخلوق است که از محدث مخلوق جدا نشود و بر آن تقدم نکرده و از جمله دلیل
بر اینکه خدای تبارک و تعالی جسم نیست آنست که هیچ جسمی نیست مگر آنکه آنرا مانندی هست که یا
موجود است یا موهوم و آنچه از جهتی از جهات مانندی دارد محدث مخلوق است با آنچه از
حدوث اجسام دلالت کرده و چون خدای عز و جل قدیم بوده ثابت شد که جسم نیست و چیزی
دیگر و آن اینست که قول قائل که میگوید جسم در حقیقت لغت فائده از برای آنچه دراز
و پهن باشد صاحب اجزاء و ابعاض و محتمل از برای زیادتی پس اگر قائل بگوید بخدای عز
و جل جسم است این قول را تحقیق میکند تا اثبات کند و معنی را تمام بآن میدهد
بر او لازم آید که خدای سبحانه را با همه این حقیقتها و صفتها ثابت میشود یا آنکه اجسام
قدیم باشند کند و بر او لازم آید که خدا حادث باشد با آنچه حدوث اجسام بآن ثابت میشود

با آنکه اجسام قدیم باشند ما که از این قول رجوع نکند مگر چیزی نام نهادن و بس که مراد او
محض لفظ و نام نهادن باشد و اشتقاق از برای اسم باشد در غیر جای آن و چون کسی باشد
که خدای عز و جل را آدمی و گوشت و خون نامد و بعضی آنها را اثبات نکرده و خلاف نموده را
چه با ما بر اسم قرار داده نه معنی و اسمهای خدای تبارک و تعالی فرا گرفته نمیشوند مگر از کتاب
یا از رسول او یا از ائمه رهنمایان علیهم السلام چه علمای اعلام اتفاق دارند که
اسمهای خدا توقیفی است و کسی را نمیرسد که از پیش خود اسمی را از برای او قرار دهد
هر چند که آن اسم را او سزاوار باشد حدیث کرد ما را احمد بن حسن بن قطان گفت که حدیث
کرد ما را احمد بن علی سکری گفت که حدیث کرد
کرد ما را محمد بن زکریا از جعفر بن محمد بن عماره از پدرش از حضرت جعفر بن محمد از پدرش
محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حضرت امام حسین علیهم السلام که فرمود
امیر المؤمنین ع فرمود که جسم را شش حالت است تندرستی و بیماری و مردن و زندگی و خواب
و بیداری و همچنین روح پس زندگیش دانستن آن و مردنش ندانستن آن و بیماریش شک
آن و تندرستیش یقین آن و خوابش غفلت آن و بیداریش حفظ آنست و از جمله دلیل بر آنکه
اجسام مخلوق و محدث آنست که اجسام خالی از این نیستند که یا مجتمع باشند یا متفرق یا متحرک
یا ساکن و اجتماع و افتراق و حرکت و سکون محدث و مخلوق اند پس دانستیم که جسم محدث و
مخلوق است بجهت حدوث آنچه از آن جدا نمیشود و بر آن تقدم ندارد و اگر کسی بگوید
که چرا گفتید که اجتماع و افتراق دو معنی اند و همچنین حرکت و سکون تا آنکه ثابت شد که
جسم از اینها خالی نباشد و گفته شود که دلیل بر آن این است که ما جسم را میبینیم که
مجتمع میشود بعد از آنکه متفرق بوده و محال آنکه روا بود که متفرق باقی بماند پس اگر چنان
نبود که معنی حادث شده باشد چنان بود که با آنکه مجتمع گردد اولی نبود از آنکه متفرق

باقی بماند بر آنچه بر آن نبود که آن در اینوقت خود را احداث نکرده تا آنکه مجموع نفس
آنچه مجتمع گردیده موجود شود در اینوقت خود را امکانات نکرده باطل شده تا آنکه بجهت
بطلانش موجود شود و روا نباشد که معنی آنچه مجتمع گردیده بجهت بطلان آن باشد آیا نمی
بینی که اگر چنان باشد که مجتمع نگردد مگر بجهت بطلان معنی و متفرق نگردد مگر بجهت بطلان
معنی دیگر هر آینه واجب باشد که در یکحالت مجتمع و متفرق گردد بجهت بطلان هر دو معنی
و آنکه هر چیزی که خالی از این باشد که در آن معنی باشد مجتمع و متفرق باشد تا آنکه واجب
شود که عرضها مجتمع و متفرق باشند زیرا که آنها از این معنیها خالی باشند و بطلان این کلام
شد خلاف بر آنکه آن مجتمع نبوده مگر بجهت حدوث معنی و متفرق نبوده مگر بجهت حدوث معنی
دیگر و همچنین قول در حرکت و سکون و سایر عرضها پس اگر بگوید که هرگاه بگویند که مجتمع مجتمع
نمیگردد مگر بجهت وجود اجتماع و متفرق نمیشود مگر بجهت وجود افتراق پس چرا انکار میکنید از
آنکه مجتمع و متفرق گردد بجهت وجود هر دو امر در آنجا چنانکه شما ابتدا لازم آورده اید بکسی که
میگوید که مجتمع مجتمع نمیشود مگر بجهت انتفاء افتراق یا متفرق نمیگردد مگر بجهت انتفاء اجتماع
باو گفته شود که اجتماع و افتراق دو ضد اند و اضداد در وجود با یکدیگر ضد اند و دشمنی دارند
پس چنان نیست که وجود هر دو در حالی روا باشد بجهت تضاد اینها و حکم آنها در نفی این نیست
زیرا که انتفاء اضداد در یکحالت انکار نمیشود چنانکه وجود آنها انکار میشود و لازم نمی‌آید همه آن
آنچه ما گفتیم که جسم اگر مجتمع باشد بجهت انتفاء افتراق و متفرق باشد بجهت انتفاء اجتماع
هر آینه واجب باشد که مجتمع و متفرق گردد بجهت انتفاء هر دو امر آیا نمی‌بینی که گاه باشد
که سیاهی و سفیدی از چیزی منتفی میشود با تضاد سیاهی و سفیدی نمی‌بینی که وجود
و اجتماع هر دو در یکحالت روا نباشد چنانکه وجود هر دو انکار میشود و نیز قائل باین قول

اجتماع

اجتماع و افتراق و حرکت و سکون را اثبات کرده و واجب گردانیده که خالی بودن هر جسم از اینها
روا باشد زیرا که جسم هرگاه از اینها خالی شود واجبست که مجتمع و متفرق و متحرک و ساکن
باشد هرگاه چنان باشد که بجهت خالی بودن از اینها باین حکم وصف نشود و چون این امر
صحیح باشد و جسم از این حوادث خالی نباشد واجبست که محدث و مخلوق باشد
و نیز بر این دلالت میکند که انسان گاه هست که باجتماع و افتراق و حرکت و سکون امر میشود
ما از آنجا بجا آورد و بآن ستوده و بر آن شکر میشود و او را بر آن مذمت میکنند هرگاه قبیح
باشد و ما دانسته ایم که روا نباشد که بچیزی امر شود و نه آنکه از آن نهی شود و نه آنکه بآن
مدح شود از جهت آن و مذمت نشود و از برای آن نیز واجبست که آنچه بآن امر شده و از آن
نهی شده و از جهت آن مدح و ذم را مستحق گردیده غیر از آنچیزی باشد که روا باشد که بآن
امر شود و نه آنکه از آن نهی شود و نه آنکه بآن مدح و ذم را مستحق گردد و پس این اثبات
اعراض واجب شد پس اگر بگوید که چرا گفتید که جسم از اجتماع و افتراق خالی نباشد و چرا
انکار کرده اید که در آنچه پیوسته بوده از این خالی باشد پس این دلیل دلالت بحدوث نمیکند
باو گفته شود که اگر روا باشد که در زمان گذشته در آنچه رفته از اجتماع و افتراق و حرکت
و سکون خالی باشد هر آینه روا باشد که اکنون از آنها خالی باشد و ما آنرا مشاهده
کنیم و چون روا نباشد که اجسام یافت شوند که نه مجتمع باشند و نه متفرق دانستیم که
اینها در آنچه گذشته خالی از این نبوده اند پس اگر بگوید که چرا انکار کرده اید که در آنچه گذشته
از این خالی باشد و هر چند که چنان باشد که روا نباشد که اکنون از آن خالی باشد باو
گفته شود که زمانها و مکانها در این باب تاثیر ندارند آیا نمی‌بینی که اگر گوینده بگوید که من
در سال اول با مدت بیست سال میبود که چنان بودم که از این خالی بودم و همچنین امر بعد

از این وقت به بغدادی و امکن شود یا در شام و امکن شود در عراق یا در عراق در حجاز هر آینه
در نزد اهل عقل بجهل جاهل باشد که محال میگوید و نپذیرند آنکه او را تصدیق
میکند و سخنش را باور میدارد جاهل خواهد بود پس دانستیم که زمانها و مکانها در این
تاثیر نکنند و هرگاه آنها را در این باب حکم و تاثیری نباشد واجب است که حکم جسم در زمان
گذشته و در زمان آینده حکم آن در این زمان باشد و هرگاه چنان باشد که روا باشد
که جسم در این وقت از اجتماع و افتراق و حرکت و سکون خالی نباشد دانستیم که هرگز از این
خالی نبوده روا نشاید که اگر در زمان گذشته از این خالی بود انکار نشد که تا این وقت باقی
بماند با آنچه بر آن بوده پس اگر چنان بود اگر چیز بهندهٔ ما را خبر میداد از بعضی از شهرها که
پنهان کرده در آنها جسمی چند نه مجتمع و نه متفرق و نه متحرک و نه ساکن که در آن شک کنیم
و این بیانیم که روا است که باشد و در بطلان آن دلیل است بر بطلان این قول و نیز هر که اجسام را
اثبات کرده که نه مجتمع باشند نه متفرق بحقیقت که آنها را اثبات کرده در حالتی که بعضی
از آنها به بعضی نزدیکی ندارد و بعضی از آنها از بعضی دوری ندارد و این صفتی است که معقول
نباشد و بعقل در نیاید زیرا که دو جسم چاره نیست از اینکه در میانه ایشان مسافت
و دوری باشد یا در میانه ایشان نه مسافت باشد نه دوری [illegible]
پس اگر در میانه ایشان مسافت و دوری باشد هر آینه متفرق باشند و اگر چنان باشد که نه
مسافت در میان ایشان باشد و نه دوری واجب است که مجتمع باشند زیرا که این حد اجتماع
و افتراق است و هرگاه این امر همچنین باشد پس کسی که اجسام را اثبات کرده در حالی که نه مجتمع
باشند و نه متفرق بحقیقت که آنها را اثبات نموده بصفتی که معقول نباشد و هر که بقول خویش
از معقول بیرون رود به باطل باشد پس اگر گوینده بگوید که چرا گفتید که این اعراض محدث

و مخلوق اند و چرا انکار کردید که قدیم باشند و پیوسته با جسم باشند باو گفته شود
که زیرا که ما مجتمع را یافتیم که چون تفریق شود اجتماع از آن باطل شود و افتراق از برایش
حادث گردد و همچنین متفرق هرگاه جمع شود افتراق از آن باطل شود و اجتماع از برایش حادث
گردد و قدیم آنست که بخودی خود قدیم است و حدوث و بطلان بر او نباشد پس ثابت
شد که اجتماع و افتراق محدث و مخلوق اند و همچنین است قول در سایر اعراض یعنی که
آنها با ضد خویش باطل میشوند و بعد از آن حادث میشوند و آنچه حدوث و بطلان
بر آن روا باشد نباشد مگر محدث و مخلوق و نیز موجود قدیم آنست که همیشه بوده و در وجودش
بموجدی احتیاج ندارد پس معلوم میشود که وجود ثبات آن از عدم اولی است زیرا که اگر
وجود ثبات آن از عدم اولی نبود موجود نمیشد مگر بموجدی و هرگاه امر همچنین باشد بدانیم
که قدیم بطلان بر او روا نباشد و هرگاه وجود ثبات او از عدم اولی باشد و بدانیم که آنچه بر او
روا باشد که باطل شود قدیم نباشد پس اگر گوینده بگوید که چرا گفتید که آنچه بر محدث
مخلوق تقدم ندارد واجب است که محدث مخلوق باشد باو گفته شود که زیرا که محدث و مخلوق
همان چیز است که بوده بعد از آنکه نبوده و قدیم همان موجودیست که همیشه بوده و موجودی
که همیشه بوده واجب است که متقدم باشد بر آنچه بوده بعد از آنکه نبوده و آنچه بر محدث
مخلوق تقدم ندارد بهره اش در وجود بهرهٔ محدث مخلوق است زیرا که آنرا از تقدم نیست
مگر آنچه از برای محدث مخلوق است و هرگاه این امر همچنین باشد متعلق بخلاف آنچه از برای
آنست از بهره در وجود متقدم باشد قدیم نباشد بلکه محدث مخلوق باشد پس همچنین
آنچه با آن در حالتش شرکت کند یا در وجود با آن برابر باشد و بر آن تقدم نداشته باشد
واجب است که محدث و مخلوق باشد پس اگر بگوید که آیا چنان نیست که جسم از اعراض خالی

نباشد و واجب نباشد که عرض باشد پس چرا انکار کرده‌اید که از حوادث خالی نباشد و واجب
نباشد که محدث و مخلوق باشد با وگفته شود که وصف کردن عرض را بآنکه آن عرضی است
از صفات تقدم و تاخر نیست چرا این نیست که آن اجسام از اجناس آنهاست و جسم هرگاه
بر آنها مقدم نباشد واجب نباشد که از جنس آنها شود مانند برای همین واجب نباشد
که جسم و هر چه که بر اعراض تقدم نداشته باشد عرض باشد هرگاه با آنها شارکت
نکند در آنچه از علامات آن اعراض اعراض باشد و وصف کردن ما قدیم را که آن قدیم است
اخبار از تقدم وجود او است نه تا اولی یعنی بدون اول که اول ندارد و وصف
کردن ما محدث و مخلوق را بآنکه آن محدث و مخلوق است اخبار از بودن آن است تا غایت
و نهایت ابتدا و اولی و هرگاه این امر همچنین باشد پس آنچه بر آن تقدم نداشته باشد
از اجسام واجب است که موجود باشد تا غایت و نهایتی نیز اگر روا باشد که موجود نیز تا اولی
چنان باشد که موجود تا اول و ابتدائی تقدم نداشته باشد و هرگاه این امر همچنین
باشد بتحقیق که با محدث و مخلوق شارکت نموده در آنچه بجهت آن محدث و مخلوق
بوده و آن وجود و هستی آن است تا غایتی پس از برای همین واجب شد که محدث و مخلوق
باشد بجهت وجود آن تا غایت و نهایتی و همچنین است جواب در سایر آنچه سؤال میشود
در این باب از این مسئله پس اگر گوینده بگوید که چون ثابت شد که جسم محدث مخلوق است
دلیل بر آنکه محدث و خالقی دارد چیست با وگفته شود که زیرا که ما همه حوادث را متعلق
دیدیم آنچه به محدث مخلوق یافتیم پس اگر بگوید که چرا گفتید که محدثات متعلق بمحدث
و مخلوق نباشند مگر از آن حیثیت که محدث و مخلوق باشند با وگفته شود که زیرا
که آنها اگر محدث مخلوق نباشند بمحدث و خالقی احتیاج نداشته باشند آیا نمی‌بینی

کر انها

که آنها اگر موجود بودند که محدث و مخلوق نبودند یا معدوم بودند روا نبود که متعلق بمحدث
و مخلوق باشند هرگاه این امر همچنین باشد بتحقیق که ثابت شد که تعلق آنها بمحدث و مخلوق
نیست مگر از آنجا که محدث و مخلوق بودند پس واجب شد که حکم هر محدث و مخلوق حکم
اینها باشد در اینکه واجب باشد که از برای محدث و خالقی باشد و اینها دلیلهای اهل توحید است
که با کتاب خدا و روایتهای صحیحه که از پیغمبر و ائمه علیهم السلام منقول است موافقت دارد

حدیث دغلب دغلب بکسر ذال و سکون عین و فتح لام در اصل لغت بمعنی شرمگاه
چهارپایان است و نام مردی است یمانی که راوی این حدیث است و حدیث بعد از این مذکور است •
حدیث کردند ما را احمد بن حسن قطان و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق گفتند که حدیث
کرد ما را احمد بن یحیی بن زکریا قطان گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عباس گفت که حدیث
کرد مرا محمد بن ابی السری گفت که حدیث کرد ما را احمد بن عبد الله بن یونس از سعد کنانی
از اصبغ بن نباته که گفت چون علی بر سر خلافت نشست و مردم با آنحضرت بیعت کردند
بسوی مسجد بیرون آمد در حالی که عمامه رسول خدا ص را بر سر بسته بود و برد رسول خدا ص را
پوشیده و نعلین رسول خدا ص را در پا کرده و شمشیر رسول خدا ص را حمایل نموده بود پس بر منبر
بالا رفت و با تمکن و استقلال بر بالای آن نشست بعد از آن در میان انگشتان شبکه
قرار داد و آنها را در هم برده و بپایین شکمش گذاشت و فرمود که ای گروه مردمان از من
بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید اینک سبد علم است و این لعاب و آب دهان رسول خدا
ص است و این آنچیزی است که رسول خدا ص مرا چینه داده چینه دادنی مثل چینه دادن مرغ بچه را
بمنقار چینه میدهد از من بپرسید زیرا که علم اولین و آخرین در نزد من است بدانید
و آگاه باشید بخدا سوگند که اگر بالش و مسندی از برایم دو تا شود و بر بالای آن بنشینم

هر آینه اهل تورات را فتوی دهم بتوریة ایشان تا آنکه تورات بسخن در آید و بگوید که
علی راست گفت و دروغ نگفت هر آینه شما را فتوی داد بآنچه خدا در من فرو فرستاده
و اهل انجیل را فتوی دهم بانجیل ایشان تا آنکه انجیل بسخن در آید و بگوید که علی راست
گفت و دروغ نگفت هر آینه شما را فتوی داد بآنچه خدا در من فرو فرستاده و اهل قرآن را
فتوی دهم بقرآن ایشان تا آنکه قرآن بسخن در آید و بگوید که علی راست گفت و دروغ نگفت
هر آینه شما را فتوی داد بآنچه خدا در من فرو فرستاده و شما در شب و روز قرآن را میخوانید
پس آیا در میان شما کسی هست که بداند آنچه را که در آن نازل شده و اگر یک آیه در کتاب
خدای عز و جل نبود هر آینه شما را خبر میدادم بآنچه بوده و میباشد و آنچه خواهد بود
تا روز قیامت و آن این آیه است که یَمْحُوا اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتابِ
بعد از آن حضرت ع فرمود که از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید پس سوگند بآنکه
دانه را شکافت و بندگان را آفریده که اگر مرا سؤال کنید از آیه آیه که در شب نازل
شده یا در روز فرود آمده و از مکی و مدنی و سفری و حضری آن که در مکه یا مدینه و در سفر
یا حضر نازل شده و از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن و از تأویل و تنزیل آن هر آینه
شما را خبر دهم پس برجست بسوی آنحضرت برخاست کسی که او را ذعلب میگفتند و ذعلب
تیز زبان آمد و در خطبه‌ها صاحب بلاغت و دل شجاع بود و گفت هر اینه پسر ابوطالب بر پایه
دشواری بالا رفت بخدا سوگند که او را رسوا خواهم کرد از برای شما بجهل و شرمنده میکنم در باب
سؤال کردنم از او پس گفت که یا امیر المؤمنین آیا پروردگار خود را دیده حضرت فرمود وای
بر تو ای ذعلب من هرگز چنان نبودم که پروردگاری را پرستش کنم که او را ندیده باشم ذعلب
گفت که او را چگونه دیدی از برای ما وصف و شرح کن فرمود وای بر تو چشمها او را ندیده

و نمیتوانند

و نمیتوانند دید چشمها بمشاهده دیدن بادیدها و لیکن دلها بحقایق ایمان که ارکان آن است او را دیده‌اند
وای بر تو ای ذعلب بدرستی که پروردگار من وصف نمیشود بدوری و نه بحرکت و نه بسکون
و نه بایستادن یعنی ایستادن که بر پا خاستن است و نه بآمدن و نه برفتن در غایت
لطافت است و لیکن او را بلطف معروف وصف نمیتوان کرد و در نهایت عظمت و بزرگی است
و لیکن او را بعظمت معهود شرح نمیتوان داد و کبریا و بزرگواری در زمان و والائی او بمنتهی
رسیده و لیکن ببزرگی و پیری متصف نمیشود و جلالت او با جلال مرتبه رسیده و لیکن بغلظت
و کلفتی و درشتی وصف نمیشود و بنرمی مهربانست و لیکن بملایمت نرمی موصوف نمیشود مؤمن است
نه بعبادت میشود که کافر نفی میشود کافر را ایمن میکند از آنکه بر ایشان ستم کند لیکن نه بسبب
عبادت ایشان از برای او بلکه محض بتفضل و احسان زیرا که بندگی آنجناب چنانکه سزاوار است
از کسی صادر نمیشود تمیز کلام امام ع درک میکند و در مییابد نه بآلت حس چون چشم و گوش
و غیر آن از جوارح ظاهره و وهم و خیال و غیر آن از قوای و مشاعر باطنه گویا است نه بواسطه
لفظ و آنجناب درچیزها است نه بمعنی ممازجت و آمیزش با آنها بیرون از آنهاست نه بوضع
مباینت و جدائی در بالای همه چیزهاست و نمیتوان گفت که چیزی در بالای او است پیش
هر چیزی و نمیتوان گفت که او را پیشی هست داخل است در چیزها نه چنین چیزی که در چیزی
داخل باشد و خارج است از چیزها نه مانند چیزی که از چیزی خارج باشد پس ذعلب بیهوش
در افتاد بیهوش شد بعد از آنکه بهوش باز آمد گفت بخدا سوگند که مثل این جواب را
نشنیده بودم بخدا سوگند که هرگز بسوی مثل این مسئله باز نگردم و بعد از این چنین
سؤالی نکنم بعد از آن حضرت ع فرمود که از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید پس
اشعث بن قیس بسوی آنحضرت برخاست گفت که یا امیر المؤمنین چگونه جزیه از گبر گرفته میشود

مع آنکه کتابی بر ایشان فرو فرستاده باشد و پیغمبری بسوی ایشان مبعوث شده فرمود بلی
ای اشعث بتحقیق که خدا کتابی بر ایشان فرو فرستاد و پیغمبری بسوی ایشان مبعوث
گردانید و ایشان را پادشاهی بود در شبی مست شد و دختر خود را بسوی فراش خود خواند
و با او مجامعت کرد چون صبح شد قومش آنرا شنیدند و این قصه در میان ایشان مشهور
شد پس اجتماع کردند و بدر خانه پادشاه آمدند و گفتند که ای پادشاه کیش ما را چرکین
کردی و بزشتی آلودی و باین سبب آنرا هلاک و نابود ساختی پس بیرون بیا تا ترا پاک
گردانیم و حد را بر تو جاری کنیم پادشاه با ایشان گفت که جمع شوید و سخن مرا بشنوید پس اگر
راه خروج و بیرون رفتنگاهی باشد از آنچه مرتکب شده ام فبها و اگر نه بکار خود مشغول شوید
و آنچه خواهید بکنید پس ایشان اجتماع کردند پادشاه با ایشان گفت که آیا دانسته اید
که خدای عز و جل خلقی را نیافریده که نزد او گرامی تر باشد از پدر ما آدم و مادر ما حوا گفتند
که ای پادشاه راست گفتی گفت که آیا پسرانش را با دخترانش و دخترانش را با پسرانش تزویج
نکرد ما نیز ازدواج کنیم پس گفتند راست گفتی اینست همان دین و بروش
درستست پس بر این امر تعاقد کردند و بآنکه بکری عقد نمودند و باین سبب خدا آنچه را که در
سینهای ایشان بود از علم محو و نابود نمود و کتاب را از ایشان برداشت و بآسمان بالا
برد پس ایشان کافرانند که بی حساب داخل دوزخ میشوند و حال منافقان از ایشان
سخت تر است اشعث گفت بخدا سوگند که مثل این جواب را نشنیده ام بخدا سوگند که هرگز دوباره
مثل این برنمیگردم و چنین سؤالی نمیکنم بعد از آن فرمود که از من سؤال کنید پیش از آنکه
مرا نیابید پس مردی از اقصای مسجد برخاست در حالتی که تکیه بر عصا داشت و پیوسته
پا بر سر مردم میگذاشت تا آنکه بحضرت نزدیک شد و عرض کرد که یا امیر المؤمنین مرا دلالت کن

بکاری که چون بآن آنرا بجا آورم خدا مرا از آتش دوزخ نجات دهد حضرت فرمود که ای بنده
بشنو و بفهم و بیقین بدان که دنیا بسه چیز برپا شده بعالمی که بعلم خود عمل کند باشد
و بتوانگری که با آنچه دارد بر اهل دین خدای عز و جل بخل نکند و بفقیر صابر پس هرگاه عالم
علم خود را بپوشد و غنی بمال خود بخل کند و فقیر صبر نکند در نزد آنها وای بر شود و واویلاه
روا شود و باید گفت که در نزد آنها خداشناسان بشناسند که خانه برگشت بسوی آغاز
یعنی بسوی کفر بعد از ایمان ای سائل پس فریفته مشو ببسیاری مسجدها و گروهی که
تنهای ایشان مجتمع و دلهای ایشان پراکنده است ای بنده بدرستی که مردم بر سه قسم اند زاهد
و راغب و صابر اما زاهد شاد نمیشود بچیزی از دنیا که نزد او آید و اندوهناک نمیگردد
بچیزی از آن که از او فوت شود و اما صابر در دل خود آرزو میکند پس اگر چیزی
از آن دریابد از پیش خود را از آن منع میکند و باز میدارد بجهت آنچه از بدی
عاقبت آن میداند و اما راغب پروا نمیکند که از حلال بآن برسد یا از حرام عرض کرد
که یا امیر المؤمنین نشانه مؤمن در این زمان چیست فرمود نظر میکند بآنچه خدا بر او
واجب گردانیده از حق که باشد پس متوجه آن میشود و نظر میکند بآنچه با آن مخالفت
داده پس از آن بیزاری میجوید اگر چه خویش نزدیک باشد عرض کرد که یا امیر المؤمنین
بخدا سوگند که راست گفتی پس آن مرد پنهان شد ما او را ندیدیم و مردم او را طلب کردند
و نیافتند علی بر سر منبر تبسم نمود و فرمود شما را چه میشود این برادرم خضر بود بعد
از آن فرمود که از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید و کسی بسوی او برنخاست پس حمد خدا را
بجا آورد و ثنا نمود و بر پیغمبر صلوات فرستاد و گفت بعد از آن بحضرت امام حسن فرمود که ای
فرزند برخیز و بر منبر بالا برو و تکلم کن بکلامی که قریش بعد از من نسبت بجاهل باشند که ترا نشناسند

و بگویید که حسن بن علی چیزی بر لغو بود در سه شنید اند امام حسن عرض کرد که ای پدر
بزرگوار چگونه بر منبر بالا روم و سخن گویم و حال آنکه تو در میان مردمان میشنوی و میبینی
حضرت با امام حسن فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد من خود را از تو پنهان میکنم و میشنوم چنانکه تو مرا نمی‌بینی
و می‌بینم پس امام حسن بر منبر بالا رفت و خدا را بمحامد بلیغه شریفه حمد کرد و صلوات
مختصری بر پیغمبر فرستاد بعد از آن فرمود که ای مردمان شنیدم از جدم رسول خدا که میفرمود
من شهرستان علم و علی درگاه آنست و آیا کسی داخل شهر میتواند شد مگر از درگاه آن و فرود
آمد پس علی بسوی او جست و او را در بر کشید و بسینه خود چسبانید بعد از آن بحضرت
امام حسین فرمود که ای فرزند تو هم برخیز و بر منبر بالا رو و تکلم کن بکلامی که قریش بعد
از من ترا جاهل ندانند که ترا نشناسند و بگویند که حسین بن علی چیزی نمی‌بیند
و بینائی ندارد و باید که سخن تو سخن من باشد پس امام حسین بر منبر بالا رفت و خدا را حمد
ستود و بر او ثنا نمود و صلوات مختصری بر پیغمبر فرستاد بعد از آن فرمود که ای گروههای
مردمان شنیدم از رسول خدا که میفرمود علی شهرستان هدایت است پس هر که در آن داخل
شد نجات یافت و هر که از آن تخلف ورزید هلاک گردید پس علی بسوی او جست و او را
بسینه خود چسبانید و بوسید بعد از آن فرمود که ای گروههای مردمان شاهد باشید که
ایشان دو جگر بند و فرزند رسول خدا اند و امانت آنحضرت اند که آنرا برسم امانت بمن سپرده
و من ایشان را بامانت بشما میسپارم ای گروههای مردمان رسول خدا شما را از ایشان
سؤال خواهد کرد که با ایشان چه کرده اید. حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق
رض گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبدالله کوفی که حدیث کرد ما را محمد بن اسمعیل برمکی
گفت که حدیث کرد مرا حسین بن حسن گفت که حدیث کرد ما را عبدالله بن داهر گفت که حدیث

کرد

کرد مرا حسین بن یحیی کوفی گفت که حدیث کرد مرا قثم بن قتاده از عبدالله بن یونس
از حضرت صادق ع که فرمود در بین آنکه امیرالمؤمنین بر منبر مسجد کوفه خطبه میخواند
ناگاه مردی بسوی او برخواست که او را ذعلب میگفتند و ذعلب مردی بود زبان آور و
صاحب بلاغت در گفتگو و دلیر و قوی دل و عرض کرد که یا امیرالمؤمنین آیا پروردگار
دیده فرمود وای بر تو ای ذعلب من چنان نبودم که پروردگاری را عبادت کنم که او را ندیده
باشم ذعلب گفت که یا امیرالمؤمنین او را چگونه دیدی فرمود وای بر تو ای ذعلب چشمها
او را ندیده و نمیتوانند دید بمشاهده دیدن بادیدها ولیکن دلها او را بحقایق و
ایمان دیده اند وای بر تو ای ذعلب پروردگار من در نهایت لطافت است و
لیکن او را بلطافت معهوده وصف نمیتوان کرد و در نهایت عظمت و بزرگیست ولیکن او را
بعظمت معهوده شرح نمیتوان داد و کبریائی که بزرگواریش بمنتهی رسیده ولیکن ببزرگی و
پری متصف نمیشود و جلالتش باعلا مرتبه رسیده ولیکن بغلظت و کندی وصف نمیشود
پیش از هر چیزی بوده پس نمیتوان گفت که چیزی پیش از او است بعد از هر چیزی خواهد
بود پس نمیتوان گفت که او را بعدی باشد چیزها را که موجود است خواسته نه بقصد تازه
و آهنگی که دیگران دارند و همه را درک میکند و مییابد اما نه بفریب یا بتدبیر و کار کردن
در آن چنانکه غیر او چنین میکند او راست که در همه چیزها است اما با آنها آمیزش ندارد و
از آنها جدا نیست و ظاهر و هویدا است نه بتأویل مباشرت که با کسی رو برو شود و آشکار است
نه بآشکارائی رؤیت که کسی او را ببیند و دور است نه بمسافت مکانی و نزدیک است نه
بدانات که بواسطه کمی مسافت بچیزی نزدیک باشد بلکه قرب و بعد آنجناب از مکونات
باعتبار صفات و ذات است و لطیف است نه باعتبار تجسم که جسمی لطیف باشد کوچک و لاغر

زمانی بلکه لطافتش باعتبار آنست که اینها است موجودات نه بعد از عدم که در زمانی
نبوده نه برسیده باشد بلکه همیشه بوده و کارها میکند نه باضطرار و ناچاری بلکه آنچه
میکند از روی اختیار است که اگر نخواهد نمیکند و تقدیر میکند و هر چیزی را اندازه
میدهد نه بوساطت حرکت چنانکه صانعان بحرکت ذهن و بدن احتیاج دارند چیزی را
نخواهد نه بقصد تازه و شنوا است نه بتوسط آلت که گوش باشد و بینا است نه باعتبار
اداة که چشم باشد مکانها او را فرو نتواند گرفت و زمانها او را در نتواند کشید و صفات
او را تحدید حد نتواند ساخت و چگونگیها او را فرا نگیرد و هستی آنجناب بر زمانها پیشی
گرفته و وجودش بر نیستی سبقت یافته و هیئت کیش از ابتداء و اولی سبقت ربوده
بواسطه آنکه بیافریدن مشاعر و حواس را از برای خلائق معلوم شد که او را مشعر و حاسه
نیست و بایجادش ماهیات جواهر را شناخته شد که او را جوهری نه و بواسطه آنکه در
میانه چیزها ضدیت و مخالفت افکنده دانسته شد که ضدی ندارد و باعتبار مقارنت
و وابستگی که در میانه چیزها قرار داده فهمیده شد که قرین و بازی ندارد روشنی را
با تاریکی دشمن داده و خشکی را با تری و روشنی را با تیرگی و سردی را با گرمی و در میانه
چیزی چند که باهم دشمنی دارند چون عناصر اربعه تألیف داده که بهم ضم شده اند و در میانه
چیزی چند که باهم دشمنی دارند بهم نزدیک کند تفریق و جدائی افکنده چون تفریق اجزای
عناصر و کلیات آنها بجهت ترکیب در حالی که دلالت دارند بسبب تفریق و جدائی که دارند
بر آنکه اینها را از هم جدا ساخته و بعلت تألیف و انضمامی که دارند بر آنکه اینها را باهم ضم
نموده و اینست معنی قول خدای عز و جل و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون
پس باینها در میانه پیش و بعد جدائی انداخته تا معلوم شود که او را پیشی و بعدی نیست

و همه اینها بطبائع و سرشتها و مزاجی که دارند گواهند که آنکه این طبیعتها را باینها عطاء
فرموده خود طبیعت و مزاجی ندارد و بواسطه وقتی که دارند خبر میدهند که آنکه وقت را
از برای اینها پیدا کرده خود وقتی ندارد و پاره از اینها را از پاره پوشانیده و مستور
ساخته تا معلوم شود که در میان او و آفریدگانش حجاب و پرده نیست بجز از خلقش که او را
آفریده و آنجناب پروردگار بود در هنگامی که هیچ پرورده نبود که قابل پرورش باشد
و معبود بود در زمانی که عبادت کننده نبود که عبادت کند و عالم بود در وقتی که هیچ معلومی
نبود که علم بآن تعلق گیرد و شنوا بود در حینی که هیچ مسموعی نبود که قابلیت شنیدن داشته
باشد بعد از آن شروع فرمود که این ابیات را مضمون کرد • ولم یزل سیدی بالعلم معروفا •
ولم یزل سیدی بالجود موصوفا • وکان اذ لیس نور یستضاء به • ولا ظلام علی الآفاق
معکوفا • فربنا بخلاف الخلق کلهم • وکل ما کان فی الاوهام موصوفا • ومن یرده علی
التشبیه ممتثلا • یرجع اخا حصر بالعجز مکتوفا • وفی المعارج یلقی موج مدرجه • موجا
یعارض طرف الروح مکفوفا • فاترک اخا جدل فی الدین منعمقا • قد باشر الشک فیه
الرأی ماؤوفا • واصحب اخا ثقة حبا لسیده • وبالکرامات من مولاه محفوفا • امسی دلیل
الهدی فی الارض منتشرا • وفی السماء جمیل الحال معروفا • یعنی پیوسته آقای من بعلم و دانش
مشهور و معروف و پیوسته آقای من بجود و بخشش موصوف بوده و بوده در زمانی که هیچ روشنی
نبوده که بآن روشنی جسته شود و نه تاریکی که بر کرانهای آسمان مقیم گردانیده شده باشد و
پروردگار ما بخلاف همه آفریدگان و بخلاف هر چیز است که در وهمها و خیالها موصوف باشد
و هر که او را اراده کند بر وجه تشبیه که آنجناب را مانند چیزی داند در حالی که او را تصور کرده
باشد بر میگردد صاحب باطل و بیهوده که عجز شانه‌اش بسته شده و در جایها بلند ملاقات میکند

موج قدرتش موجی را که برابری میکند با چندین هم زدن موج که بازداشته شده پس
وا کذا صاحب بحث در دین را که در اندرون آن در برونده است بحقیقت که بیازرت کرده شک
در آن اندیشه را که آفت رسیده است و مصاحبت کن با صاحب استواری که حبیب یا
محبوب است از برای آقایش و بنوازش از آقایش معروف باشد شام کرده بهمانی راه
راست در زمین پراکنده و در آسمان بنگر حال در حالتی که شناخته شده و مشهور است
راوی میگوید که پس ذعلب بسرو در افتاد و بیهوش شد بعد از آن بهوش باز آمد
و عرض کرد که من این سخن را نشنیده بودم و جمیع چیزی از این باز نکردم **مترجم گوید** که
مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که در این خبر لفظ چند است که حضرت امام رضا
آنها را در خطبه اش ذکر فرموده و این تصدیق قول ما است در شان ائمه علیهم السلم
که علم هریک از ایشان از پدرش فرا گرفته شده تا آنکه آن به پیغمبر متصل بود **حدیث**
سبخت جهودی و در قاموس مذکور است که سبخت بضم سین و باء مشدد لقب
ابو عبیده است و اختصاصی که از سخنش مفهوم میشود درست نیست بجهت این حدیث
و حدیثی که بعد از این مذکور است • پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله
گفت که حدیث کردند ما را احمد بن محمد بن عیسی و ابرهیم بن هاشم از حسن بن علی از داود
بن علی یعقوبی از بعضی از اصحاب ما از عبد الاعلی مولای آل سام از حضرت صادق ع که
فرمود جهودی که او را سبخت میگفتند بخدمت رسول خدا صلعم آمده عرض کرد که یا محمد آمده ام
که تو را از پروردگارت سؤال کنم پس اگر مرا جواب دادی از چیزی که تو را از آن سؤال میکنم
ایمان میآورم و به پیغمبریت قائل میشوم والا برمیگردم حضرت با او فرمود که از هر چه خواهی
سؤال کن عرض کرد که پروردگارت در کجا است فرمود که آن جناب در هر مکانی هست

و در چیز

و در چیز معینی از مکان نیست که محدود باشد عرض کرد که آن جناب چگونه است فرمود
که چگونه بوده کار خود را وصف کنم بچون و چگونگی و حال آنکه چون و چگونه مخلوق او ست
که خدا آنرا آفریده و خدا بآن چیزی که خود موصوف نمیشود عرض کرد پس که میداند که تو پیغمبری
حضرت صادق ع فرمود که در دور کرد او که آنحضرت هیچ سنگ و کلوخی و غیر آن نماند مگر آنکه بزبان
عربی روشن و فصیح سخن کرد و گفت که ای سبخت بدرستی که او رسول خدا است سبخت
گفت بخدا سوگند که من در هیچ زمانی چون امروز امری را از این روشن تر ندیدم بعد
از آن گفت شهادت میدهم باینکه خدائی نیست مگر خدا و باینکه تو رسول خدائی • حدیث
کرد ما را ابو الحسین محمد بن ابرهیم بن اسحق فارسی گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید احمد
بن محمد بن رمیح نسوی گفت که حدیث کرد مرا احمد بن جعفر عقیلی در قهستان گفت که
حدیث کرد مرا احمد بن علی بلخی گفت که حدیث کرد ما را ابو جعفر محمد بن علی خزاعی گفت که
حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر از هری از پدرش از حضرت جعفر بن محمد از پدرش
محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی علیهم السلم که فرمود امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب ع در بعضی از خطبهای خویش فرمود که کیست آنکه در نزد سبخت فارسی حاضر
بوده و او با رسول خدا صلعم سخن میگفت آن قوم عرض کردند که هیچیک از ما حاضر نبودیم
علی ع فرمود لیکن من با آنحضرت بودم که سبخت بخدمتش آمد و سبخت مردی بود از پادشاهان
فارس و عزبان آمد پس بآنحضرت گفت که یا محمد بسوی چه دعوت میکنی فرمود بسوی آن
سبحانی فرمود که مردم را میخوانم بسوی گواهی دادن باینکه خدائی نیست مگر خدا در حالتیکه
تنها است و او را شریکی نیست و آنکه محمد بنده و رسول او است سبخت گفت که یا محمد خدا در
کجا است فرمود که آن جناب در هر جائی بآثار موجود است سبخت گفت که آن جناب چگونه است

فرمود که نه او را کیفیات و نه این که کسی بکوید که آنجناب چکونه بود و چون نبود کجا
میباشد زیرا که آنجناب عز و جل چون را چون کرده و کجا را کجا نموده یعنی حقیقت حال
و مکان که کیف و این سؤال از آن فرع وجود او است یهودی کفت که پس از کجا آمده فرمود
که در باب او نمیتوان کفت که آمد و جز این نیست که کفته میشود که آمد در باب زائلی که از
جائی بجائی میرود و پیوسته کار او میکان و مکان و زوال وصف نمیشود بلکه همیشه بی مکان بوده
و پیوسته چنین خواهد بود یهودی کفت که یا محمد بدرستی که تو پروردکار را به بزرکی یاد نمودی
چون و چکونکی وصف میکنی پس چکونه مرا امید شود که بدانم که خدا تو را فرستاده پس در
آن دیر هیچ سنک و کلوخ و کوه و درخت و حیوانی باقی نماند مکر آنکه در همانجا کفت که شهادت
میدهم باینکه خدائی نیست مکر خدا و باینکه محمد بنده و رسول او است من که نیز شهادت
میدهم باینکه خدائی نیست مکر خدا و باینکه محمد بنده و رسول او است یهودی کفت یا محمد
این که کیست حضرت فرمود که این بهترین کسان من و نزدیکترین خلائق است بمن کوشتش
از کوشت منست و خونش از خون من و روحش از روح من و او است کوینده بسنت در زمان
زندکی من و خلیفه و جانشین من بعد از وفات من چنانکه هرون نسبت بموسی بوده مکر
آنکه هیچ پیغمبری بعد از من نیست پس از او بشنو و اطاعت کن که او بر حق است بعد از آن او را
عبدالله نامید باب چهل و پنجم در بیان معنی سبحان الله حدیث کرد ما را عبدالله
بن محمد بن عبدالوهاب سجزی در نیشابور کفت که خبر داد ما را ابوالحسن احمد بن محمد بن
عبدالله بن حمزه شعرانی عماری از فرزندان عمار بن یاسر کفت که حدیث کرد ما را ابو محمد
عبدالله بن یحیی بن عبدالباقی اذنی در اذنه کفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن معانی
کفت که حدیث کرد ما را عبدالله بن یزید از یحیی بن عقبة بن ابی العیزار کفت که حدیث

کرد ما را عبدالله بن یزید از یحیی بن عقبه محمد بن جحاده از یزید بن اصم که کفت مردی
از عمر بن خطاب سؤال کرد و کفت که یا امیرالمؤمنین تفسیر سبحان الله چیست عمر
کفت در این باغ مردی است که چون سؤال میکرد خبر داده میشد و چون سکوت میکرد آغاز
کرده میشد مراد اینست که در عهد پیغمبر چنان بود که علم باو میرسید اکر از پیغمبر چیزی
می پرسید او را جواب میفرمود ما که خواص بوده و سؤالی نمینمود پیغمبر آغاز میکرد و با
تعلیم میکرد و هذا اشاره بکرامت تفسیر ابتدا بدانید پس آن مرد داخل باغ شد دید که آن مرد علی بن
ابی طالب علیه السلام است سائل عرض کرد که یا ابا الحسن تفسیر سبحان الله چیست فرمود که آن
تعظیم جلال خداوند عز و جل و تنزیه او است از هر چه که هر مشرکی در شان او
کفته و چون بنده آنرا بکوید هر فرشته آمرزش و صلوات فرستد • حدیث کرد ما را پدرم ره
کفت که حدیث کرد ما را علی بن ابرهیم از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبدالرحمن از
هشام بن حکم که کفت حضرت صادق علیه السلام را سؤال کردم از سبحان الله فرمود که ننک و عار است
از برای خدای عز و جل یعنی کلامی است که عار داشتن خدا را میفهماند از آنچه لایق باو نباشد
حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل ره کفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی
از احمد بن ابی عبدالله برقی از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی از علی بن اسباط از سلیمان
مولای طربال از هشام جوالیقی که کفت حضرت صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل
سبحان الله از آن چه قصد میشود فرمود که دور کردن آنجناب است یعنی از نقصانات منزه شدن معنی
اصل کلام اینست که پاک میدانم خدا را از همه عیوب و نقایص پاک دانستنی باب چهل و ششم
در بیان معنی الله اکبر • حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار ره کفت که
حدیث کرد ما را پدرم از سهل بن زیاد آدمی از ابن محبوب از آنکه او را ذکر کرده از حضرت صادق

که گفت مردی در نزد آنحضرت گفت که الله اکبر حضرت فرمود که خدا از چه چیز بزرگتر است
آن مرد عرض کرد که از همه چیز حضرت صادق ع فرمود که خدا را باندازه درآوردی آن مرد عرض کرد
که چگونه بگویم فرمود بگو که خدا بزرگتر است از آنکه بوصف درآید • حدیث
کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کرد ما را احمد بن یحیی عطار از
احمد بن محمد بن عیسی از پدرش از مروک بن عبید از جمیع بن عمیر که گفت حضرت صادق ع
بمن فرمود که چه چیز است الله اکبر یعنی آن چیست عرض کردم که خدا از همه چیزی بزرگتر است
فرمود که آیا در آنجا چیزی بود که خدا از آن بزرگتر باشد عرض کردم پس معنی آن چه باشد
و تقدیرش چه فرمود خدا بزرگتر است از آنکه بوصف درآید باب چهل و پنجم در بیان
معنی اول و آخر • حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل ره گفت که حدیث کرد ما را علی بن
ابرهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از ابن اذینه از محمد بن حکیم از میمون بان که گفت شنیدم
از حضرت صادق ع و حال آنکه سؤال شده بود از معنی قول خدای عز و جل هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ
که فرمود اول است نه از اولی که پیش از او بوده باشد و نه از بدی آورنده که با او پیشی گرفته
باشد و آخر است نه آنکه نهایت و پایانی داشته باشد چنانکه از صفت آفریدگان تعقل
میشود و لیکن قدیم است اول و آخر که همیشه بوده و همیشه خواهد بود بی ابتداء و نهایت
و حدوث بر او واقع نمیشود و از حالی بحالی بر نمیگردد و آفریننده هر چیز است • حدیث کرد ما را
حسین بن احمد بن ادریس از پدرش از محمد بن عبد الجبار از صفوان بن یحیی از فضیل بن عثمان
از ابن ابی یعفور که گفت حضرت صادق ع را سؤال نمودم از قول خدای عز و جل هُوَ الْأَوَّلُ
وَالْآخِرُ و عرض کردم که اما اول پس آنرا شناختهایم و تفسیرش دانسته ایم و اما آخر پس
تفسیر و معنی آنرا از برای ما بیان فرما حضرت فرمود که هیچ چیز نیست مگر آنکه هلاک میشود یا متغیر

میگردد

میگردد یا بانحو از تغیر و زوال در آن داخل میشود و رنگ مییابد یا آنکه از رنگی و از
هیئات بهیئاتی و از صفت بصفتی میگردد و از زیادتی بسوی نقصان و از نقصان
بسوی زیادتی انتقال مییابد مگر پروردگار عالمیان که او همیشه یکی بوده و خواهد بود
او است اول پیش از همه چیزی و او است آخر بر آن نحوی که در اول بوده بدون تغیر و صفات
و نامها بر او مختلف نمیشود چنانکه بر غیر او مختلف میشود مثل انسانی که یکبار خاک
میباشد و یکبار گوشت و یکبار خون و یکبار خرد و ریزه شده و در هم شکسته و پوسیده
و از هم پاشیده و مانند خرمائی که یکبار غوره میباشد و یکبار خرمای نیم رس و یکبار
خرمای تر و یکبار خرمای خشک پس نامها و صفات بر آن متبدل میشود و خدای عز و جل بخلاف
آنست باب چهل و ششم در بیان معنی قول خدای عز و جل الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى • حدیث
کرد ما را احمد بن علی ماجیلویه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از سهل بن زیاد
آدمی از حسن بن محبوب از محمد بن مارد که حضرت صادق ع سؤال شد از قول خدای عز و جل
الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى فرمود که خدا نسبتش بهر چیزی برابر است بر همه استیلاء دارد پس
چیزی نسبتش باو از چیزی دیگر نزدیکتر نیست • پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را سعد بن
عبد الله از محمد بن حسن از صفوان بن یحیی از عبد الرحمن بن حجاج که گفت حضرت صادق ع را
سؤال کردم از قول خدای عز و جل الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى فرمود که آنجناب نسبتش بهر چیزی
برابر است پس چیزی باو از چیزی دیگر نزدیکتر نیست باین معنی که هیچ دوری از او دور نباشد
و هیچ نزدیکی باو نزدیک نباشد و نسبتش بهر چیزی برابر باشد • حدیث کرد ما را ابو الحسین
محمد بن ابرهیم بن اسحق ره گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید گفت که حدیث کرد
ما را ابو نصر احمد بن محمد بن عبد الله صغدی در مرو گفت که حدیث کردند ما را محمد بن یعقوب

بن حکم عسکری و برادرش معاذ بن یعقوب گفتند که حدیث کرد ما را محمد بن سنان حنظلی
گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن عاصم گفت که حدیث کرد ما را عبد الرحمن بن قیس از
ابو هاشم رمانی از زاذان از سلمان فارسی در حدیث طویلی که در آن قدوم جاثلیق را با صد تن
ذکر میکند با صد نفر از نصاری بعد از وفات رسول خدا و سؤال کردنش ابو بکر را از چند
مسئله که او را از آنها جواب نداد و بعد از آن بسوی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع
ارشاد و رهنمائی شدند و آنحضرت را از آنها سؤال نمود و حضرت او را جواب فرمود و از آنچه
حضرت را سؤال کرد این بود که بحضرت عرض کرد که مرا از پروردگار خبر ده که آنجناب در کجا است
و در کجا بود علی ع فرمود که پروردگار را عز و جل جلاله بمکانی وصف نمیتوان نمود آنجناب چنان است
که بود و بود چنانکه هست در هیچ مکانی نبود و از مکانی بمکانی دیگر زائل نشد و هیچ
مکانی او را احاطه نکرد بلکه پیوسته بود بی اندازه و چون و چگونگی جاثلیق گفت که راست
گفتی پس مرا خبر ده از پروردگار که آیا در دنیا است یا در آخرت حضرت ع فرمود که پیوسته پروردگار
ما پیش از دنیا بوده و آنجناب مدبر دنیا و عالم با آخرت است و اما آنکه دنیا و آخرت با او
احاطه کند پس نه چنان است و لیکن آنچه را که در دنیا و آخرت است میداند جاثلیق گفت که
راست گفتی خدا ترا رحمت کند بعد از آن گفت که مرا خبر ده از پروردگار که از خویش که آیا چیزها را
بر میدارد یا برداشته میشود که عرش او را بر میدارد علی ع فرمود که پروردگار ما جل جلاله
بر میدارد و برداشته نمیشود نصرانی گفت که این چگونه میشود و ما در انجیل مییابیم که
وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ یعنی و بر میدارند عرش پروردگارت را در بالای
فرشتگان که بکنارهای آسمانها میباشند در آنروز که بعضی از آنها است هشت فرشته یا هشت
که علی ع فرمود بدرستیکه فرشتگان عرش را بر میدارند و عرش چنان نیست که تو گمان میکنی

چون

چون هیئات تخت و لیکن آنچیز است محدود که با اندازه در میآید و آفریده ایست مدبر که خدا
آنرا تدبیر میفرماید و پروردگار عز و جل تو مالک آنست نه آنکه آنجناب بر روی آنست
مانند بودن چیزی بر بالای چیزی و فرشتگان را بعید داشتن آن امر فرموده و ایشان عرش را
بر میدارند با آنچه ایشان را بر آن توانائی داده نصرانی گفت که راست گفتی خدا ترا رحمت کند
و مؤلف میگوید که این حدیث طولانی دارد و ما از آن موضع حاجت را ذکر کردیم و من این حدیث را
بتمامه در آخر کتاب نبوت اخراج کرده ام حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره
گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از سهل بن زیاد از حسن بن موسی خشاب از بعضی
از مردان خویش که آنرا مرفوع ساختند از حضرت صادق ع که از قول خدای عز و جل الرَّحْمَنُ
عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى سؤال شد فرمود که او نسبت به چیزی یابد بعید دارد و هر چیزی نسبت
با او از چیزی دیگر نزدیکتر نیست حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که
حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از نضر بن سوید از عاصم بن
حمید از ابو بصیر از حضرت صادق ع که فرمود هر که گمان کند که خدای عز و جل از چیزی یا در چیزی
یا بر چیزیست بحقیقت که کافر شده عرض کردیم که آنچه فرمودی از برای ما تفسیر و بیان فرما فرمود
که مقصودم آنست که گمان آنکس چنین باشد که چیزی گرداگرد خدا را فرو گرفته یا او را نگاه
داشته یا از چیزی بهم رسیده که پیش او بوده باشد و در تفسیر حضرت بعد از لفظ و ذکر
مشهور است چه اول بعدیم و دوم بیم و سیم باول تعلق دارد و در روایت دیگر چنین است
که فرمود هر که گمان کند که خدا از چیزی بهم رسیده او را حادث قرار داده و اعتقاد نموده که
کسی او را از سر نو بهم آورده و هر که گمان کند که خدا در چیزی میباشد او را محصور
گردانیده بآن مکانی که حاصر او است و گرداگرد او را فرو گرفته و هر که گمان کند که خدا بر بالای چیزی

چیزی قرار داده او را محمول ساخته که چیزی او را برداشته • حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل
ره گفت که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر از احمد بن محمد از حسن بن محبوب که گفت حدیث
کرد مرا مقاتل بن سلیمان او گفت که حضرت جعفر بن محمد علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عز و جل الرَّحْمَنُ
عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى و بود که او فرمود بر هیچ چیزی برابری دارد پس چیزی نیست با او نزدیکتر
نیست و بهمین اسناد از حسن بن محبوب از حماد روایت کرد که گفت حضرت صادق ع فرمود که دروغ
گفته است هر که گمان کرده که خدای عز و جل از چیزی یا در چیزی یا بر چیزیست • حدیث کرد ما را
محمد بن علی ماجیلویه ره از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد الله از پدرش از محمد بن
سنان از مفضل بن عمر از حضرت صادق ع که فرمود هر که گمان کند که خدا از چیزیست یا در چیزی
یا بر چیزی بحقیقت که شرک آورده بعد از آن فرمود که هر که گمان کند که خدا از چیزیست
او را حادث قرار داده و هر که گمان کند که خدا در چیزیست او را محصور گمان کرده و
هر که گمان کند که خدا بر چیزیست او را محمول ساخته مترجم گوید که مؤلف گفته که مصنف
این کتاب میگوید که فرقه مشبهه متعلق میشوند بقول خدای عز و جل إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ
حَثِيثًا یعنی بدرستی که پروردگار شما خدائی است که آفرید آسمانها و زمین را در شش روز
پس قرار گرفت بر عرش در میکند شب را در روز یعنی میپوشاند تا بکی شب را روشنی روز
و بعکس میجوید شب روز را بتعجیل آن در میآید در حالی که شتابنده است و اثبات از این
قول مخفی نیست زیرا که خدای عز و جل بقول خودش ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ اینرا قصد فرموده
که بعد از عرش را سوی زیرا آسمانها نقل فرمود و حال آنکه آنجناب بر عرش مستولی و آن را مالک
بود پس قول خدای عز و جل یعنی ثم که بمعنی پس باشد جز این نیست که آن از برای برداشتن

عرش است

عرش است بسوی مکان که عرش در آنست و نقل کردن آنجناب استواء و جایز نیست که معنی
قول آنجناب استوی استولی باشد زیرا که استیلاء خدای تبارک و تعالی بر ملک و بر چیزها
امر حادثی نیست بلکه پیوسته هر چیزی را مالک و بر هر چیزی مستولی بوده و جز این نیست که
خدای عز و جل استواء را بعد از قول خویش که ثم باشد ذکر کرده و حال آنکه آنجناب رفع و
برداشتن را قصد داده از روی مجاز و این چون قول اوست که وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ
الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ یعنی هر آینه بیازمائیم شما را تا بدانیم جهاد کنندگان از شما و صبر
کنندگان را پس نعلم که بمعنی بدانیم باشد با قول خویش حتی که یعنی تا است ذکر کرده و
آنجناب عز و جل اینرا قصد داده که تا جهاد کنندگان جهاد کنند و ما آن را بدانیم زیرا که چیزی
واقع نمیشود مگر بفعل حادث و علم خدای عز و جل حادث نمیباشد و همچنین ذکر کردن
خدای عز و جل استوی علی العرش را بعد از قول خویش ثم و آنجناب آن اینرا قصد داده که
بر عرش را ملک کرده و جهت استیلاء بر آن بر آن نشستن و اعتدال البدن را قصد نفرموده
زیرا که روا نباشد که خدای عز و جل جسم و صاحب بدن باشد و خدا از این برتری یا در برتری
بزرگ **باب چهل و هشتم** در بیان معنی قول خدای عز و جل وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ و آنچه در
آن باب بعد از قبل آن میآید حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق ره که گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن اسمعیل برمکی که گفت حدیث کرد ما
ابو الفضل عباس بن نصر کندی که گفت که حدیث کرد مرا سهل بن زیاد آدمی از حسن بن محبوب
از عبد الرحمن بن کثیر از داود رقی که گفت حضرت صادق ع را سؤال کردم از تفسیر قول خدای
عز و جل وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ حضرت بمن فرمود که ایشان چه میگویند عرض کردم که میگویند که
عرش بر روی آب بوده و پروردگار عالم در بالای آن فرموده دروغ میگویند هر که اینرا گمان کند خدا

محول کرداینده واو را بصفت مخلوقات وصف کرده وبدو لازم آید که آنچه خدا را بر داشته
از او قوی‌تر باشد عرض کردم فدای تو گردم این مطلب را از برایم بیان فرما فرمود بدرستی
که خدای عز و جل علم و دین خود را بر آب بار کرد و آن را حامل این دو چیز کردانید پیش از آنکه
زمین یا آسمان یا جن یا انسان یا آفتاب یا ماه وجود داشته باشد و چون خواست که خلق
بیافریند ایشان را پراکنده در پیش خود در بیابان و در دست خویش کرد که از آن بر پیش روی
میشد و مراد این است که آنها را در نزد علم خویش جمع فرمود و با ایشان فرمود که پروردگار شما
کیست اول کسی که گویا شد رسول خدا و امیر المؤمنین و ائمه هدی علیهم السلام بودند
و عرض نمودند که توئی پروردگار ما پس ایشان را حامل علم و دین خویش نمود بعد از آن بفرشتگان
فرمود که اینگروه حاملان علم و دین من و امینان منند در باب خلق من و ایشانند که در روز
قیامت از ایشان سؤال خواهد شد یعنی در باب ادای امانت و حفظ آن و طاعت خلائق
و معصیت ایشان و آنچه میدانستند بخدا عرض میکنند بعد از آن بفرزندان آدم گفته شد که
اقرار کنید از برای خدا بپروردگاری و از برای این جماعت بفرمان برداری فرزندان آدم عرض
کردند آری ای پروردگار ما اقرار کردیم پس بفرشتگان فرمود که گواه باشید فرشتگان عرض کردند
که گواه شدیم باز از ایشان تا در فردای قیامت نگویند بدرستی که ما از این اقرار بیخبران
بودیم یا نگویند جز این نیست که پدران ما شرک آوردند پیش از زمان ما و ما فرزندان ایشان بودیم
بعد از ایشان آیا پس ما را هلاک میگردانی بسبب آنچه آنرا کج روان گمراه کردند
ای محمد ولایت ما صاحب اخبار ما در معرفت پیمان گرفتن خدا بر ایشان استوار شده • حدیث
کرد ما را تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی گفت که حدیث کرد ما را پدرم از احمد بن علی انصاری
از ابو الصلت عبد السلام بن صالح هروی که گفت مأمون حضرت علی بن موسی الرضا ع را

سؤال کرد از قول خدای عز و جل وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ
عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا که تفسیرش اینست که بدرستی خدائی که
آفرید آسمانها و زمین را در شش روز و بود عرش او بر روی آب تا بیازماید شما را که
کدام یک از شما نیکوترست از روی عمل که کارش چه‌ها است حضرت فرمود که خدای تبارک و تعالی
عرش و آب و فرشتگان را پیش از آفریدن آسمانها و زمین آفرید و فرشتگان چنان بودند
که بنفسهای خود و بعرش و آب بخدای عز و جل استدلال میکردند بعد از آن عرش خود را بر
روی آب قرار داد تا این را سطر قدرتش از برای فرشتگان ظاهر شود و بدانند که آنجناب
بر هر چیزی توانا است بعد از آن عرش را بقدرت خویش بلند کرد و آن را نقل فرمود در بالای
آسمانها و زمین قرار داد و آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و آنجناب بر عرش خود مستولی بود
و بر این قادر بود که آسمانها و زمین را در یک چشم بهم زدن بیافریند و لیکن خدای عز و جل آنها را
در شش روز آفرید تا آنچه از آنها میآفریند چیز بچیز از برای فرشتگان ظاهر شود و ایشان
بحدوث آنچه خدای تعالی ذکره در بالای آنها احداث میفرماید استدلال کنند و خدا عرش را بجهت حاجتی
که با او باشد نبود و آن را بیافرید زیرا که آنجناب بی نیاز است از عرش و از هر آنچه آفریده و بودن را
بر عرش وصف نمیشود زیرا که او جسم نیست بلند است خدا از صفت آفریده‌اش بلندی بسیار بزرگ
و اما قول خدای عز و جل لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا پس بدرستی که آنجناب عز و جل
خلق خود را آفرید تا ایشان را بتکلیف طاعت و عبادتش بیازماید نه بر سبیل امتحان و تجربه
زیرا که آنجناب پیوسته بهر چیزی دانا بوده مأمون گفت که یا ابا الحسن اندوه را از من بردی
خدا اندوه را از تو ببرد **باب چهل و هشتم** در بیان عرش و صفات آن • حدیث کرد
ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی

گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسمعیل برمکی گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن گفت
که حدیث کرد ما را پدرم از حنان بن سدیر که گفت حضرت صادق را سؤال کردم از عرش و کرسی
فرمود که عرش را صفات بسیار هست که اختلاف دارند و از برای هر سببی که در قرآن وضع شده
صفتی است علیحده پس قول او رب العرش العظیم میفرماید که پروردگار ملک عظیم و قول او جل
الرحمن علی العرش استوی میفرماید که خداوند مهربان بر ملک مشتمل شد و این ملک ملک
کیفوفیت و چگونگی است در چیزها بعد از آن عرش در وصل پیوسته اند کرسی میفرماید و جدا اند
زیرا که عرش و کرسی دو در بند از درهای غیبها و هر دو غیب و پنهانند و آنها
در غیب مقرون بهم پیوسته اند زیرا که کرسی درگاه ظاهر است از غیبی که مطلع تازها
از آنست و از آنست همه چیزها و عرش درگاه باطن است که علم کیف و کون و قدر و حد
و این و مشیت و صفت اراده و علم الفاظ و حرکات و ترک و علم عود و بدء در آن یافت میشود
پس آنها در علم دو در بند که بهم پیوسته اند زیرا که ملک عرش جدا از ملک کرسی است و علمش از علم
کرسی پنهان تر است و از این جهت فرموده است که رب العرش العظیم یعنی صفتش از صفت
کرسی بزرگتر است و هر دو در این امر مقرونند عرض کردم که فدای تو گردم پس چرا در فضل همسایه
کرسی گشته فرمود که آن همسایه کرسی گردیده زیرا که کیفوفیت در آنست و در آنست ظاهر
ابواب بدء و اینیت آنها و اندازه قبض و گشادن آنها پس عرش و کرسی دو همسایه اند که
یکی از آنها صاحب خود را در ظرف برداشته و حرف علما را تمثیل و مصور کرده و بر استوی عرش
آنها استدلال کرده اند زیرا که خدا مخصوص میسازد بجهت خویش هر که را خواهد و او است
توانای ارجمند با غالب و از جمله اختلاف صفات عرش آنست که خدای تبارک و تعالی فرموده که
رب العرش العظیم یعنی پاک و منزه است پروردگار عرش یعنی پروردگار وحدانیت عما یصفون

یعنی از آنچه وصف میکنند در حق او میگویند از آنچه نشاید و نباید و گروهی او را
بدستها وصف کرده اند و گفتند که ید الله مغلولة با آن معنی که گذشت و گروهی او را بپاها
وصف کرده اند و گفتند که پای خود را بر روی سنگ بیت المقدس گذاشت و از آن بسوی
آسمان بالا رفت و او را بسرهای انگشتان وصف کردند و گفتند که محمد گفته است
که من سردی سرهای انگشتانش را در دل خود یافتم پس بسبب مثل این صفات فرموده که
رب العرش عما یصفون میفرماید که پاک و منزه است پروردگار رب مثل اعلی و داستان
بلندتر و بالاتر از آنچه آن جماعت را بآن تشبیه کرده اند و لله المثل الاعلی یعنی خدا را است
داستان برتری که چیزی با آن شباهت ندارد و وصف نمیشود و بخیال در نمی آید پس این
مثل اعلی است و وصف کرده است آنانرا که فراموش کرده علم را از جانب خدای تعالی و عطا فرموده اند
و پروردگار خود را بپست ترین مثلها وصف کرده اند و او را تشبیه داده از خویش تشبیه
نموده اند را آنچه بآن جاهلند و از برای همین فرموده که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا
یعنی داده نشده اید از علم و دانش مگر اندکی پس از برای او است مثل برتر و بعد بلند
و او را است نامهای نیکوتری که غیر از آنها نامیده نمیشود و آنها نامهائیست که خدا آنها را
در کتاب خود که قرآن مجید است وصف نموده و فرموده که او دعوه بها و ذروا الذین یلحدون
فی اسمائه و در قرآن فادعوه بها است یعنی پس بخوانید خدا را بآن نامهای نیکو یا نیکوتر
و ما کنند اید کسانی را که میل میکنند در باب نامهای او و از حق بیکردند از روی جهل
نادانی بدون علم و دانش پس کج کردند نامهایش بغیر علم از حق میل میکنند شرک می آورند
و نمیدانند و بخدا کافر میشوند و گمان دارند که خوبی میکنند و از برای همین فرموده که وما یؤمن
اکثرهم بالله الا وهم مشرکون که تفسیر آن در باب اول گذشت و حضرت فرمود که پس ایشان

آنانند که بدین علم در نامها پیش از خلق میل میکنند و آنها را در عرشها بپای خود میکشانند
ای حنان بدرستی که خدای تبارک و تعالی کرسی عرش را امروز بوده که گردد همه دوستان و اخبار
داران فرا گرفته شوند و ایشان آنانند که خدا فضل را با ایشان عطا فرموده و ایشان را تخصیص
داده بچیزی که غیر ایشان از آن تخصیص نداده پس محکم را به پیغمبر فرستاده و آنحضرت دلیل جل
بود بانبیا خدای عز و جل تا از دنیا درگذشت دلیل و هادی بود و بعد از او وصی او بر پا
شد و دلیل و هادی بود با آنچه پیغمبر بر آن دلالت فرموده بود از امر پسندیده کاخرین از نظام
علمش بعد از آن ائمه راشدین ع با این امر قیام نمودند **باب چهل و نهم** در بیان آنکه
عرش را بنا از اربعه شده که هر یکی نحو جسد از [illegible] و باد و سکون آفت
یعنی چهار یک • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کرد ما را محمد
بن حسن صفار از علی بن اسمعیل از حماد بن عیسی از ابراهیم بن عمر یمانی از ابو الطفیل از
حضرت باقر از حضرت علی بن الحسین علیهم السلم که فرمود خدای عرش را چهار ربع آفرید و پیش
از آن چیزی نیافریده بود مگر سه چیز هوا و قلم و نور و بعد از آن عرش را از نورها مختلف
آفرید و از جمله آن نورها نور سبزیست که سبزی از آن سبز شده و نور زردی که زردی از آن
زرد شد و نور سرخیکه سرخی از آن سرخ شد و نور سفید و آن نور نورها است و از آن است
روشنی روز بعد از آن آنرا هفتاد هزار طبق کردانید و کنکه هر طبقی چون اول عرش است
تا پایین ترین اینها و از آن طبقه نیست مگر آنکه ستایش پروردگارش و تسبیح میکند باوازها
مختلف و زبانهای چند که بیکدیگر شبیه نباشند و از القدس میشنوید اگر زبانی از آنها را رخصت دهد
و چیزی را با آنچه در زیر آنست بشنواند کوهها و شهرها و حصارها را از ابیکند و دریاها را
بر زمین فرو برد و آنچه را که غیر از آن باد هر تحت آنست هلاک و فنا نمود کرداند و عرش را هشت رکن است

و بهر

و بهر رکنی از آنها آنقدر از فرشتگان است که کسی غیر از خدای عز و جل شماره ایشان را احصا
نمیکند و در شب و روز تسبیح میکنند و سست نمیشوند و اگر چیزی از آنچه در بالای آنست
محسوس شود یک چشم بهم زدن همان آن بر پا نشود و در میان آن و احساس بجهه بدن و میان
و در آفت تر جبروت و کبریا و عظمت و تقدیس و رحمت و علم است و در پس این مقام باکفتاری
نیست **باب پنجاهم** در بیان معنی قول خدای عز و جل وسع کرسیه السموات والارض
• حدیث کرد ما را پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از قاسم بن محمد از
سلیمان بن داود منقری از حفص بن غیاث که گفت حضرت صادق ع را سوال کردم از قول
خدای عز و جل وسع کرسیه السموات والارض فرمود که کرسی علم اوست • حدیث کرد ما را پدرم
ره گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابرهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عبد الله بن سنان از
حضرت صادق ع که در شرح قول خدای عز و جل وسع کرسیه السموات والارض فرمود که آسمانها
و زمین و آنچه در میان اینها است در کرسی است و عرش همان علمی است که کسی اندازه آنرا
اندازه نمیتواند کرد • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کرد
ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از ربعی از
فضیل بن یسار که گفت حضرت صادق ع را سوال کردم از قول خدای عز و جل وسع کرسیه
السموات والارض فرمود که ای فضیل آسمانها و زمین و هر چیزی در کرسی است • حدیث کرد ما را
احمد بن محمد بن یحیی عطار ره از پدرش از احمد بن محمد بن عیسی از حجال از ثعلبة بن میمون
از زراره که گفت حضرت صادق ع را سوال کردم از قول خدای عز و جل وسع کرسیه السموات
والارض که آیا آسمانها و زمین کرسی را فرو گرفته اند یا کرسی آسمانها و زمین را فرو گرفته فرمود
بلکه کرسی آسمانها و زمین و عرش را فرو گرفته و هر چیزی در کرسی است که کرسی همه را فرو گرفته

حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن
ابان از حسین بن سعید از فضاله از عبدالله بن بکیر از زراره که گفت حضرت صادق ع را
سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که آیا آسمانها و زمین
کرسی را فرو گرفته اند یا کرسی آسمانها و زمین را فرو گرفته فرمود که هر چیزی در کرسی است

باب پنجاه و سیم در بیان فطرت خدای عز و جل خلایق را بر توحید • و فطرت بکسر فاء و
سکون طاء خلق آفرینش و ابتدای کارات • بابویه رحمه الله گفت که حدیث
کرد ما را سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سنان از علاء بن فضیل از
حضرت صادق ع که گفت آنحضرت را سؤال کردم از قول خدای عز و جل فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ
النَّاسَ عَلَيْهَا که توجیه آن اینست که ملازم شوید آفرینش خدا را که خدا مردم را بر آن آفریده در
اول امر و سنان از آن بر صدارید حضرت فرمود که فطرت خدا توحید است • حدیث کرد ما را محمد
بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن هاشم
از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت صادق ع که گفت بآنحضرت عرض کردم که فطرت الله
الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا فرمود یعنی توحید حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل ره گفت که
حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن
عبدالرحمن از عبدالله بن سنان از حضرت صادق ع که گفت آنحضرت را سؤال کردم از قول
خدای عز و جل فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا که این فطرت چیست فرمود که آن اسلام است
که خدا ایشان را بر آن آفرید در هنگامی که پیمان از ایشان گرفت بتوحید و یگانگی آنجناب
فرمود که أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ و در این پیمان مؤمن و کافر داخل بودند • حدیث کرد ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن هاشم

ویعقوب

و یعقوب بن یزید از ابن فضال از ابن بکیر از زراره از حضرت صادق ع که در قول خدای عز و جل
فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا فرمود که ایشان را بر توحید آفرید • بابویه ره گفت که حدیث
کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابن فضال از ابو جمیله از محمد بن علی حلبی از
حضرت صادق ع که در قول خدای عز و جل فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا فرمود که ایشان را
بر توحید آفرید • بابویه ره گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از احمد و عبدالله
پسران محمد بن عیسی از ابن محبوب از علی بن رئاب از زراره که گفت حضرت صادق ع را سؤال
کردم از قول خدای عز و جل فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا فرمود که همه ایشان را بر توحید
آفرید حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
حسن صفار از علی بن حسان واسطی از حسن بن یونس از عبدالرحمن بن کثیر مولای حضرت
باقر از حضرت صادق ع که در قول خدای عز و جل فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا فرمود که
توحید و اقرار باینکه محمد رسول خدا و علی پادشاه مؤمنانست • بابویه ره گفت که حدیث
کرد ما را سعد بن عبدالله از احمد بن محمد از پدرش از عبدالله بن مغیره و از ابن مسکان از
زراره که گفت بحضرت باقر ع عرض کردم که خدا امورترا باصلاح آورد قول خدای عز و جل در
کتابش که میفرماید فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا چه معنی دارد فرمود که ایشان را بر توحید
آفرید در وقت پیمان بر معرفت و شناختن آنکه خدا پروردگار ایشانست عرض کردم که آیا خدا
مکالمه و گفتگو کرد زراره میگوید که حضرت سر خود را بزیر افکند و بعد از آن فرمود که اگر
نه این بود هر آینه نمیدانستند که کی پروردگار ایشان و کی روزی دهنده ایشانست • بابویه ره
گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم و محمد بن حسین بن ابی
الخطاب و یعقوب بن یزید همه از ابن ابی عمیر از ابن اذینه از زراره از حضرت باقر ع که

گفت از آنحضرت سؤال کردم از قول خدای عزّ وجلّ حُنَفاءَ لِلّٰهِ غَیْرَ مُشْرِکینَ بِهِ فرمود
حنیفیت فطرتیست که آن آفریده است که خدا مردم را بر آن آفریده لا تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ یعنی
هیچ تبدیل و تغییری نیست از برای خلق خدا یعنی چیزی که خدا از برای بندگان خلق
فرموده و این نهی است در صورت نفی یعنی تبدیل نکنند چیزی را که از برای ایشان
خلق شده و یا معنی آنست که سزاوار نیست که آنرا تغییر دهند و هیچکس نیست که آنرا
تغییر دهد و محو و نابود کرده اند و تعبیر آنرا اول اینست که در حالتی که میل کننده باشند
از همه ادیان باطله بدین اسلام از برای خدا نه شرک آورندگان باو و حضرت فرمود
که خدا ایشانرا بر معرفت آفرید و بعد از آن زراره میگوید که از آنحضرت سؤال کردم از قول
خدای عزّ وجلّ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ
أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ یعنی و یاد کن چون فرا گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشتهای
ایشان یعنی بیرون آورد از صلبهای ایشان نسل ایشانرا و گواه کرد ایشانرا بر
نفسهای ایشان که آیا نیستم پروردگار شما گفتند بلی تو پروردگار مائی و حضرت فرمود
که بیرون آورد از پشت آدم نسل او را تا روز قیامت پس ایشان بیرون آمدند چون مورچگان
و خدا خود را با ایشان شناسانید و صفت خود را با ایشان نمود و اگر این نبود کسی پروردگار
خود را نمیشناخت و فرمود که رسول خدا صلعم فرمود که هر فرزندی متولد میشود بر فطرت یعنی
بر معرفت باینکه خدای عزّ وجلّ آفریننده اوست و این معنی قول آنجنابست که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ
مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ یعنی و هر آینه اگر از کافران بپرسی که کی
آسمانها و زمین را آفریده البته خواهند گفت که خدا آنها را آفریده حدیث کرد ما را ابو احمد
قاسم بن محمد بن احمد سراج همدانی گفت که حدیث کرد ما را ابو القاسم جعفر بن محمد بن ابرهیم

سرانذیبی گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد بن عبد الله بن هرون الرشید در حلب
که گفت حدیث کرد ما را محمد بن آدم بن ابی ایاس گفت که حدیث کرد ما را پسر ابی ذیب
از نافع از پسر عمر که گفت رسول خدا صلعم فرمود که اطفال خورد را بر گریستن ایشان مزنید
زیرا که گریه ایشان در چهار ماه شهادت باینست که خدائی نیست مگر خدا و چهار ماه صلوات
بر پیغمبر و آل آنحضرت علیهم السلام و چهار ماه دعاست از برای پدر و مادرش باب
پنجاه و چهارم در بیان بداء و بداء بفتح بی و دال یعنی ظاهر شدن چیزیست که پیش از آن پوشیده
و پنهان باشد و آن بر خدا روا نیست چنانکه بیاید و لیکن چون در لوح محو و اثبات تغییر
و تبدیل در امور بهم میرسد این تغییر را بداء میگویند و بر خدا روا باشد چه این تغییر در
حقیقت بداء نیست بلکه بداء مجاز است و آنچه در احادیث در باب جواز بداء بر خدا وارد شده
مراد از آن قسم دویم است و اما قسم اول در امتناع آن در باب خدا اشکالی نیست زیرا
که مستلزم جهل است و جهل بر خدا محالست پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از حجال از ابو اسحق ثعلبه از زراره از یکی از آن دو نفر
یعنی امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام که فرمود خدا پرستیده نشد بچیزی که
مانند بداء و تصدیق بجواز وقوع آن باشد حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید
ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ایوب بن نوح از ابن ابی عمیر از هشام
بن سالم از حضرت صادق ع که فرمود خدای عزّ وجلّ تعظیم نشد بچیزی که مثل بداء باشد
حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رض گفت حدیث کرد ما را علی بن ابرهیم از پدرش
از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از محمد بن مسلم از حضرت صادق ع که فرمود خدای عزّ وجلّ
هیچ پیغمبری را بپیغمبری مبعوث نگردانید تا آنکه در باب سه خصلت از او عهد و پیمان

میگرفت یکی اقرار بیگانگی و دیگر خلع انداد که بیگانگی آنجناب قائل باشد و همتایان
و شریکان از برایش قرار ندهد و از آنها دست بردارد بر صفتی که هرگز نبود با ایشان
نبعد سیم آنکه اعتراف کنند که خدا هر چیز را که خواهد پیش اندازد و هر چیز را که خواهد
تاخیر افکند • و باین اسناد از هشام بن سالم و حفص بن بختری و غیر ایشان از
حضرت صادق ع در این آیه که یمحو الله ما یشاء و یثبت روایت کرده که گفت حضرت
فرمود که آیا خدا محو میکند مگر آنچه را که بوده و آیا اثبات فرموده مگر آنچه را که نبوده •
حدیث کرد ما را حمزه بن محمد علوی ره که گفت که خبر داد ما را علی بن ابرهیم بن هاشم از
پدرش از ابن ابی عمیر از مرازم بن حکیم که گفت شنیدم از حضرت صادق ع که میفرمود
هرگز هیچ پیغمبری بمنصب پیغمبری نرسید تا آنکه از برای خدای عز و جل بپنج خصلت اقرار
مینمود یعنی ببداء و مشیت و سجود و عبودیت و طاعت حدیث کرد ما را حمزه بن محمد
علوی ره از علی بن ابرهیم بن هاشم از ریان بن صلت که گفت شنیدم از حضرت امام رضا
ع که میفرمود هرگز خدا هیچ پیغمبری را نفرستاده مگر بتحریم شراب و بآنکه از برایش ببداء
اقرار کند • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق ره که گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن یعقوب گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابرهیم از محمد بن عیسی از یونس بن عبد
الرحمن از مالک جهنی که گفت شنیدم از حضرت صادق ع که میفرمود اگر مردم بدانند
که در قول ببداء و اعتقاد داشتن بمجاز آن چه قدر از ثواب است از سخن گفتن در آن
سستی نورزند • و باین اسناد از یونس از منصور بن حازم روایت کرده که گفت حضرت
صادق ع را سؤال کردم که آیا میشود که امروز چیزی موجود شود که دیروز در علم خدا نبوده
باشد حضرت فرمود نه هر که این سخن را بگوید خدا او را خوار و رسوا گرداند عرض کردم مرا

خبر ده که آیا چنین نیست که آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیامت همه در علم خدا
باشد فرمود بلی چنین است و چنین بود پیش از آنکه خلائق را بیافریند • حدیث
کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق ره که گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب
از حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد که گفت از حضرت امام علی نقی ع سؤال شد که
علم خدا چگونه است یا چگونه دانست فرمود که دانست و خواست و اراده نمود و تقدیر
کرد و اندازه فرمود که طول و عرض و عمق و باقی مشخصات آنچه تقدیر را معین کرد اند و
حکم فرمود بوجود و اظهار نمود که آنرا نافذ و جاری ساخت پس امضا فرمود آنچه را که حکم
فرموده بود و حکم کرد بآنچه تقدیر کرده بود و تقدیر نمود آنچه را که اراده نموده بود پس بعلم
آنجناب مشیت و خواست تحقق یافت و بمشیتش اراده بهم رسید و باراده اش تقدیر
موجود شد و بتقدیر وی قضا حادث گردید و بقضائی که فرمود امضا بعمل آمد پس
علم بر مشیت پیشی دارد و مشیت دویم آن و سیم اراده است و تقدیر واقع میشود بر آن
قضا که با امضا باشد پس خدای تبارک و تعالی را بداء است در آنچه دانسته هر وقت
که خواسته باشد و در آنچه اراده فرموده بجهت تقدیر نمودن چیزها پس چون قضا
که با امضا است واقع شود بدائی بعد از آن نباشد پس علم تعلق بمعلوم میگیرد پیش
از بودنش و مشیت تعلق دارد بآنچه ایجاد آنرا خواسته پیش از وجود آن در خارج و
اراده متعلق است بمراد پیش از قیام وی یا شدنش و آن و تقدیر کردن این معلومات
پیش از آنست که بعضی از آنها از بعضی جدا شود و پاره از آنها بپاره پیوند شود و بجسد
در خارج و در وقتی از اوقات و قضائی که با امضا باشد محکم و دیگر باشد است که
تغییر و تبدیل در آن نمیشود از هر چیز باشد از مفعولات و معمولات محکمه که بعمل آمده باشد

بصاحبان اجسام باشد که بحواس درک میشوند از صاحبان رنگ و بو و وزن و کیل
و آنچه بجنبد بر روی زمین و در رفتند از آدمیان و جنیان و مرغان و درندگان
و غیر آن از آنچه بحواس دریافته میشود که از برای خدای تبارک و تعالی در هر یک از آن
بداء جایز است از آنچه در خارج وجود ندارد پس هرگاه چیز معقولی که دریافته
میشود در خارج واقع شود بدائی نیست و خدا میکند آنچه را که خواسته باشد از بداء
و امضاء و خدا بعلم چیزها را دانسته پیش از بودن آنها و بمشیت صفات و حدود و
کیفیت ایجاد آنها را پیش از آشکار کردن آنها شناخته که بآن وضعی که خواسته و اراده فرموده
و باراده آنها را در رنگها و صفات و حدودی که داراند تمیز داده و بعضی را از بعضی ممتاز
و جدا ساخته و بتقدیر نعتهای آنها را معین و مقدر فرموده و اول و آخر آنها را بحسب
زمان شناخته و بقضاء مکانهای ایشان را از برای مردمان ظاهر گردانیده و ایشان را بر
آنها دلالت فرموده و بامضاء علتهای آنها را از علت مادی و علت صوری شرح و بیان
نموده و امر آنها را ظاهر و هویدا کرده و این ایجاد بترتیب نیکو شده که اندر تقدیر و اندازه
است که خدا غالب بر همه چیز بود و انما همه آنها مقدر فرموده مترجم گوید که مؤلف
گفته که محمد بن علی مؤلف این کتاب میگوید که بداء چنان نیست که جهال مردمان گمان
میکنند که آن پشیمانی است و خدا از این برتری دارد برتری بزرگ و لیکن بر ما واجب است
که اقرار و اعتراف کنیم از برای خدای عز و جل باینکه بداء از برایش جایز است و معنیش آن است
که او را میرسد که بچیزی ابتداء و آغاز کند و پیش از چیزی آن را بیافریند و بعد از آن آنچیز را
معدوم و نابود سازد و بآفریدن غیر آن آغاز کند یا بامری امر فرماید و بعد از آن از
مثل آن نهی فرماید یا از چیزی نهی فرماید و بعد از آن مثل آنچه از آن نهی فرموده امر فرماید

واین

و این مثل نسخ شریعتها و تحویل کردن قبله و عدّه زنی که شوهرش بمیرد از او و
باشد و خدا بندگان خود را در بعضی از اوقات بامری امر نفرماید مگر وحال آنکه آنچنان
میداند که صلاح از برای ایشان در آن وقت در اینست که ایشان را بآن امر فرماید و میداند
که در وقت دیگر صلاح از برای ایشان در اینست که ایشان را نهی فرماید از مثل آنچه ایشان را
بآن امر فرموده بود و چون آن وقت موجود شود ایشان را امر فرماید بآنچه ایشان را باصلاح
آید پس هر که از برای خدای عز و جل اقرار کند باینکه او را میرسد که آنچه خواهد بکند
و آنچه خواهد بتأخیر اندازد و در جای آن بیافریند و آنچه خواهد پیش اندازد و آنچه
خواهد بتأخیر اندازد و امر کند بآنچه خواهد بهر وضع که خواهد بتحقیق که ببداء اقرار کرده
و خدای عز و جل بچیزی تعظیم نشده که بهتر باشد از اقرار باینکه خلق و امر و تقدیم و تأخیر
و اثبات آنچه نبوده و محو آنچه بوده از برای او است و بداء رد بر یهود است زیرا که ایشان
گفته اند که خدا از کار فارغ شده و ما گفتیم که خدا هر روزی در کاری است جز زنده
میکند و میمیراند و روزی میدهد و آنچه خواهد میکند و بداء ناشی از پشیمانی نیست
و جز این نیست که آن از ظهور امری است عرب میگوید که بدا لی شخص فی طریقی یعنی در راه
شخصی از برایم ظاهر و هویدا شد و خدای عز و جل فرموده که و بدا لهم من الله ما لم یکونوا
یحتسبون یعنی و ظاهر شد از برای ایشان از خدا آنچه چنان نبودند که بپندارند و گمان
داشته باشند و در هر زمان که از برای خدای تعالی ذکره از بنده صلهٔ رحم و خویش
ظاهر شود در عمرش زیاد کند و در هر زمان که از بنده قطع رحم از برایش ظاهر شود
از عمرش کم کند و در هر زمان که از برایش از بنده آمدن بزنا و جماع حرام کردن ظاهر شود
قدری از روزیش را کم کند و در هر زمان که از بنده عفت ورزیدن از زنا از برایش ظاهر شود

دو دو دوری و عرش بیفزاید و از ابن نبیل است قول حضرت صادق ع که ما بدا لله بدا
کما بدا له فی ابنی اسمعیل یعنی ظاهر نشد از برای خدا امری چنانکه در باب اسمعیل پسر
من ظاهر شد در هنگامی که او را پیش از وفات من هلاک کرد تا آنکه بعد من دانسته
شود که او بعد از من امام نیست و از طریق ابوالحسن اسدی در این باب چیزی غریبی
از او بمن روایت شده و آن اینست که روایت کرده که حضرت صادق ع فرمود که از برای
خدا بدائی نشد چنانکه در باب اسمعیل از برای پدرش شد در هنگامی که پدرش او را امر
بذبح فرمان داد بعد از آن او را بذبح عظیمی که او را از آن در ظاهر کوسفند بهشت است
باز خرید و فدا فرستاده و در این حدیث بنا بهر دو وجه در نزد من غرابت مگر آنکه من
آن را بجهت لفظ بداء ایراد نمودم والله الموفق للصواب **باب پنجاه و سیم** در بیان مشیت
و اراده خلق و هر دو یعنی خواستن است ولکن در میان این دو فرقی هست چه ممکن است که
مشیت باشد و اراده نباشد چنانکه در باب روزه داری که پیغمبر کار باشد و در روزی
ماه مبارک رمضان مثلا که گرسنه و تشنه باشد ظاهر میشود زیرا که طعام و شراب میخواهد
و اراده ندارد بدیم ره گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از احمد بن محمد از
پدرش از محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه از محمد بن مسلم از حضرت صادق ع که فرمود مشیت
خدا محدث است یعنی تازه بهم رسیده است • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید
ره که گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از جعفر بن محمد بن عبدالله از عبدالله
بن میمون قداح از حضرت جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام که فرمود بعلی ع عرض شد
که مردی در باب مشیت خدا سخن میگوید فرمود که او را از برای من بخوان حضرت فرمود
که آمد و از برایش خواندند علی ع فرمود که ای بنده خدا آیا خدا ترا از برای آنچه خود خواسته

آفریده

آفریده یا از برای آنچه تو میخواهی آفرید عرض کرد که از برای آنچه خود خواسته حضرت فرمود
که ترا بیمار میکند هر وقت که خود خواسته باشد یا هر وقت که تو خواسته باشی عرض
کرد که هر وقت که خود خواسته باشد فرمود که ترا شفا میدهد هر وقت که خود خواهد
یا هر وقت که تو خواهی عرض کرد که هر وقت که خود بخواهد فرمود که ترا داخل میکند در هر جا
که خود خواهد یا در هر جائی که تو خواهی حضرت فرمود که بعد علی ع فرمود که اگر غیر از این را
میگفتی آنچه را که چشمهایت در آنست میزدم یعنی سرت را جدا میساختم • و بهمین اسناد گفت
که مردی از پیروان بنی امیه بحضرت صادق و باقر علیهما السلام داخل شد و ما بآن حضرت
ترسیدیم بعضی عرض کردیم که کاش پنهان میشدی و ما میگفتیم که او در اینجا نیست
فرمود بلی او را رخصت دهید زیرا که رسول خدا ص فرموده که خدای عزوجل در نزد زبان
هر گوینده و در نزد دست هر کشاینده است پس این گوینده نمیتواند که چیزی بگوید مگر
آنچه خدا خواهد و این کشاینده نمیتواند که دستش را بگشاید مگر با آنچه خدا خواهد پس
آمد بحضرت داخل شد و از ما چیزی چند که آنها تصدیق کرده بود سؤال نمود و رفت •
حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید همدانی
گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن فضال از پدرش از مروان بن مسلم از ثابت بن
ابی صفیه از سعد خفاف از اصبغ بن نباته گفت که امیرالمؤمنین ع فرمود که خدای عزوجل
بسوی داود وحی نمود که ای داود تو چیزی میخواهی و من چیزی میخواهم و نمیباشد مگر آنچه
من میخواهم پس اگر تسلیم شوی از برای آنچه من خواسته باشم آنچه خواهی ترا عطا کنم و اگر
تسلیم نشوی از برای آنچه من خواسته باشم ترا در تعب و رنج اندازم در آنچه میخواهی بعد
از آن نباشد مگر آنچه من میخواهم • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که

حدیث کرد مارا محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی بن عبید از سلیمان بن جعفر جعفری
که گفت امام رضا ع فرمود که مشیت و اراده از صفات افعال است پس هر که گمان کند
که خدا همیشه مرید و شائی بوده و خواهنده بوده موحد نیست که بیکانگی خدا قائل باشد
پدرم و محمد بن حسن رض گفتند که حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن
عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از ابو الحسن حضرت امام رضا ع که گفت با آنحضرت
عرض کردم که اصحاب ما اختلاف کرده اند بعضی از ایشان بجبر قائلند و بعضی از ایشان قائلند
باستطاعت که مراد از آن تفویض است حضرت بمن فرمود که بنویس که خدای تبارک
و تعالی فرموده که ای فرزند آدم بخواست من چنین شدی که میخواهی از برای خود آنچه را که میخواهی
و بقوت من واجبات مرا بسوی من ادا کردی و آنها را بجا آوردی و بنعمت من بر نافرمانیم
توانا شدی من ترا شنوا و بینا کردانیدم ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک
من سیئة فمن نفسک یعنی آنچه بتو رسید از نیکی پس از جانب خدا است و آنچه بتو رسید
از بدی پس از نفس تو است و این بسبب آنست که من بنیکیهای تو از تو سزاوارترم و تو
ببدیهای و گناهان از من سزاوارتری و این بجهت آنست که من پرسیده نمیشوم از آنچه
میکنم یعنی بندگان نمیتوانند که از من بپرسند که چرا چنین کردی چه هر چه کنم عین حکمت
و مصلحت است و ایشان پرسیده میشوند از آنچه میکنند بتحقیق که هر خوبی را که خواهی
باشی از برای تو درست کشیدم و هم پیوند نمودم و این فقره از کلام امام رضا ع است
که با احمد بن محمد بن ابی نصر فرموده و مابقی تتمهٔ حدیث قدسی نیست • پدرم رض گفت که حدیث
کرد مارا سعد بن عبدالله گفت که حدیث کرد مارا محمد بن حسین بن ابی الخطاب از جعفر
بن بشیر از بعضی از حضرت صادق ع که فرمود علی ع مرا غلامی بود که نامش قنبر بود و قنبر علی ع را

دوست میداشت دوستی بحق و چون علی ع بیرون میرفت قنبر شمشیر برمیداشت و
از پی آنحضرت بیرون می آمد پس در شبی از شبها حضرت او را دید و فرمود که ای قنبر ترا
چه میشود و چه کار داری که بیرون آمده عرض کرد آمده ام که در پشت سرت راه روم زیرا که
مردم چنانند که تو ایشان را میبینی یا امیرالمؤمنین پس بر تو ترسیدم که مبادا ترا آسیبی
برسانند فرمود رحمت حق بر تو باد آیا مرا از اهل آسمان حراست و نگاه بانی میکنی یا از اهل
زمین قنبر عرض کرد نه بلکه میخواهم ترا از اهل زمین حراست کنم فرمود که اهل زمین
نمیتوانند که بمن ضرری برسانند مگر باذن خدای عز و جل که از آسمان آمده باشد پس
برگرد و قنبر برگشت • حدیث کرد مارا احمد بن علی ماجیلویه رض گفت که حدیث کرد مارا
محمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد مارا محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از موسی
بن عمر از ابن سنان از ابو سعید قماط که گفت حضرت صادق ع فرمود که خدا مشیت یعنی
خواست خود را پیش از چیزها آفرید بعد از آن چیزها را بوساطت مشیت آفرید و بامیر محمد
باقر داماد رحمه الله نسبت داده اند که او گمان کرده است که مراد از مشیت بندگان
و از چیزها کردار ایشانست و این معنی دور است چنانکه بر ناقد خبیر مستور نیست که
چه خالی از حسنی نباشد • پدرم رض گفت که حدیث کرد مارا علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش
از علی بن معبد از درست بن ابی منصور از فضیل بن یسار که گفت شنیدم از حضرت
صادق ع که میفرمود خدا خواسته و اراده فرموده و لیکن دوست نداشته و نه پسندیده
و بیان این آنست که خواسته که در عالم کسی چیزی نباشد مگر بعلم او و با آنکه آنچه میشود باشد
و آنچه میشود آفت که باشد چون شهید شدن فرزندان از برای آنجناب و مثل اینها اراده
فرموده و دوست نداشته که در باب او گفته شود که خدا یکی از سه خدا است چنانکه ملاعنه

نسطوریه از نصاری میگویند عیسی و مریم مادرش را پسر خدا میدانند و مکر را از
برای بندگان نمی‌پسندید • حدیث کرد ما را ابو الحسن علی بن احمد اصفهانی اسواری گفت
که حدیث کرد ما را مکی بن احمد بن سعدویه برذعی گفت که خبر داد ما را ابو منصور محمد
بن قاسم بن عبد الرحمن عتکی گفت که حدیث کرد ما را عبد الملک بن هرون بن عنتره گفت
که حدیث کرد ما را غیاث بن محبوب از حسن بصری از عبد الله بن عمر از پیغمبر صلی الله که فرمود علم
سبقت گرفت و علم خشک شد و قضا تمام شد بتحقیق کتاب و تصدیق برسالت و بانکه
سعادت از خدا و شقاوت از خدای عز و جل است و عبد الله بن عمر گفت که رسول خدا
حدیثش را از خدای عز و جل روایت میکرد و فرمود که خدای عز و جل فرمود که ای پسر آدم بخواست
من چنان شدی که اراده میکنی از برای خود آنچه را که اراده میکنی و بفضل نعمت من بقوت
نافرمانی من توانا شدی و بنگاه داری و عفو و عافیت من واجبات را بمن رسانیدی
پس من بخوبیهای تو از تو سزاوارترم و تو بگناهان از من سزاوارتری پس خیر از من بتو رسیده
با آنچه عطا کرده‌ام بطور آغازات و بدی از من بتو رسیده با آنچه جنایت کرده جزاء است و بعید
که انیت از رحمت من نومید شدی پس مرا است حمد و حجت بر تو بیان و مرا بر اسطه
نافرمانی بر تو راه و تسلط است و مقرر و مراد بر من بنیکی کردن جزاء و فضلت نیکوتر است
و من تو را نرسانیدم عمدا و انکه انتم و مقرر دارند که نیکی و غفلت نکردم و تو را تکلیف
نکردم بچیزی که بالاتر از طاقت و توانائی تو باشد و بتو بار نکردم از امانت مگر آنچه را
که بر آن قدرت داشته باشی و از تو راضی شدم از برای خویش آنچه را که تو آن را از برای خویش
از من راضی شدی و هرگز تو را عذاب نکنم مگر بآنچه کرده • و در بعضی از نسخ چنین است
که عبد الملک گفت که هرگز تو را عذاب نکنم مگر بآنچه کرده حدیث کرد ما را تمیم بن عبد الله بن

تمیم قرشی گفت که حدیث کرد ما را پدرم از احمد بن علی انصاری از ابو الصلت عبد
السلام بن صالح هروی گفت مأمون روزی از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلم
سؤال نمود و بآنحضرت عرض کرد که یابن رسول الله چیست معنی قول خدای عز و جل
وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ
وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ یعنی و اگر خواستی پروردگار تو هر آینه ایمان
میآوردند هر که در زمین است همه ایشان باتفاق آیا تو اکراه میکنی مردمان را تا باشند
گرویدگان یعنی تو نمیتوانی که مردمان را بایمان بداری چه این در تحت قدرت تو نیست و
خدا که بر این قدرت دارد نیز باکراه و اجبار ایشان را بایمان ندارد زیرا که منافی حکمت
و تکلیف است و نباشد و نشاید هیچ تنی را آنکه ایمان آورد مگر باذن خدا که مراد از آن
توفیق و لطف است یعنی تمکین و نصب ادله عقلیه و نقلیه و گویند که اذن بمعنی علم است
یعنی هیچکس ایمان نیاورد مگر آنکه علم الهی تعلق بآن گرفته و در ازل دانسته که او باختیار
خود ایمان آورد پس حضرت امام رضا م فرمود که حدیث کرد مرا پدرم موسی بن جعفر از پدرش
جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی
از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلم که مسلمانان برسول خدا ص عرض کردند که یا رسول الله
اگر اکراه میکردی کسی را که بر جا و قدرت داری از مردمان بر دین اسلام هر آینه شماره ما
بسیار شدی و ما بر دشمنان خویش قوت بهم میرسانیدیم رسول خدا ص فرمود که من
چنان نیستم که خدا را ملاقات کنم با بدعتی و تازه کرده که در آن چیزی را بسوی من احداث نموده
باشد وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ یعنی و نیستم من از جمله تکلف کنندگان که بریج این مطلب
بکشم و محتاج بوده خدا این کار را بجوید کرد پس خدای تبارک و تعالی فرستاد که یا محمد

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا یعنی اگر میخواست بر وجه جبر و اضطرار در دنیا چنانکه در نزد معاینه و دیدن عذاب در آخرت ایمان میآورند و اگر با ایشان چنین میکردم ولیکن ایمان میآوردند از من ثواب و مدحی را استحقاق نداشتند ولیکن من از ایشان اینرا اراده دارم که ایمان بیاورند در حالی که مختار باشند و مضطر نباشند تا آنکه نزدیکی و نوازش و دوام خلود در بهشت جاوید را از من استحقاق داشته باشند أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ و اما قول آنجناب عز و جل وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ پس آن بر وجه تحریم ایمان بر آن نفس نیست ولیکن بنابر این معنی است که هیچ نفسی چنان نیست که ایمان آورد مگر باذن خدا و اذن او امر کردن او است آن نفس را بایمان مادامی که مکلف و عبادت کننده باشد و بیچاره کردن او است آنرا بسوی ایمان در نزد زوال تکلیف و تعبد از آن مأمون گفت که اندوه را از من بردی یا ابا الحسن خدا اندوه را از تو ببرد • حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رض گفتند که حدیث کردند ما را محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس هر دو از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابرهیم بن هاشم از علی بن معبد از درست از فضیل بن یسار که گفت شنیدم از حضرت صادق ع که میفرمود خدا خواسته که من توانا باشم آنچه را که نخواسته که من کننده آن باشم و گفت که از آنحضرت شنیدم که میفرمود که گاه هست که خدا خواسته و اراده فرموده و دوست نداشته و نپسندیده خواسته که در ملکش چیزی نباشد مگر بعلم او و مثل اینرا اراده فرموده و دوست نداشته که از برایش گفته شود که یکی از سه تا است و کفر را از برای بندگانش نپسندیده • حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رض گفتند که حدیث کردند ما را محمد بن یحیی

عطار و احمد بن ادریس هر دو از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری گفت که حدیث کرد ما را یعقوب بن یزید از علی بن حسان از اسمعیل بن ابی زیاد شعیری از ثور بن یزید از خالد بن معدان از معاذ بن جبل که گفت رسول خدا ص فرمود که علم سبقت گرفت و قلم خشک شد و تقدیر گذشت بتحقیق کتاب و تصدیق رسولان و بسعادت از خدای عز و جل از برای کسی که ایمان آورده و پرهیز کرده و بشقاوت از برای کسی که دروغ گفته و کافر شده و بولایت خدا از برای مؤمنان که او ایشانرا دوست میدارد و بیزاریش از مشرکان بعد از آن رسول خدا ص فرمود که من حدیثم را از خدا روایت میکنم بدرستی که خدای تبارک و تعالی میفرماید که ای پسر آدم بخواست من چنان شده که میخواهی از برای خویش آنچه را که میخواهی و باراده من چنان شده که اراده میکنی از برای خود آنچه را که اراده میکنی و بفضل نعمت من بر تو بنافرمانیم توانا شدی و بنگاهداری و یاری و عافیت من واجبات را بمن رسانیدی پس من بخوبیها از تو سزاوارترم و تو بگناهها از من سزاوارتری پس خوبی از من بسوی تو بآنچه عطا کرده ام بداء است و بدی از من بسوی تو بآنچه جنایت کرده جزاء است و بنیکی کردنم با تو بر فرمانبرداری من توانا شدی و ببدگمانیت بمن از رحمت من نومید شدی پس مراست حمد و حجت بر تو بسبب بیان و بسبب نافرمانی بر تو راه و تسلط است و ترا در نزد من بنیکی کردن جزای خیر و سزای خوب و من ترسانیدن ترا وانگذاشتم و ترا در نزد فریفتگی و غفلتت نگرفتم و بالاتر از طاقت تو را تکلیف نکردم و بار نکردم بر تو از امانت مگر آنچه را که بآن بر نفس خود اقرار کرده ای و از برای خود از تو پسندیدم آنچه را که تو از برای خود از من پسندیدی

باب پنجاه و چهارم

در بیان استطاعت که بمعنی توانائی است و بیان بطلان آن در حق بندگان و اثبات آن در بارهٔ ایشان باعتبار اختیار

معنی و مراد از آن چه گاهی استعمال میشود و مقصود از آن توانائی بر فعل و ترك است
نظر باستقلال که مرادف تفویض است و گاهی استعمال میشود و مراد از آن توانائی است
اما نه نظر باستقلال که مراد این تفویض و آن مقابل جبر است و اول در حق ایشان منتفی
و دویم ثابت است علیهم السلام گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن
عیسی از ابو عبدالله برقی که گفت حدیث کرد ما را ابو شعیب صالح بن خالد محاملی از
ابو سلیمان جمال از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام که گفت از آنحضرت سؤال کردم از چیزی از
استطاعت فرمود که استطاعت نه از کلام منست و نه از کلام پدران من مترجم گوید که مولف
گفته که مصنف این کتاب میگوید که حضرت باین کلام اینرا قصد دارد که از کلام من و از کلام
پدران من این نیست که در باب خدای عز و جل بگوئیم که مستطیع و توانا است چنانکه کسانی
که در زمان عیسی علیه السلام بودند گفتند که هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّكَ أَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ
یعنی آیا پروردگار تو میتواند که خوانی را از آسمان بما فرو فرستد و در کلام [illegible] است که
از شرح عنوان ظاهر میشود • حدیث کرد ما را عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب در نیشابور
گفت که حدیث کرد ما را احمد بن فضل بن مغیره گفت که حدیث کرد ما را ابو نصر منصور بن
عبدالله بن ابراهیم اصفهانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن عبدالله از محمد بن حسین بن ابی
الخطاب از محمد بن ابی الحسین زعلان از سهل بن ابی محمد مصیصی از حضرت ابو عبدالله جعفر
بن محمد علیه السلام که فرمود بنده فاعل و متحرک نمیباشد مگر آنکه استطاعت با او از خدای عز و جل
و چنین نیست که تکلیف از خدای تبارک و تعالی بعد از استطاعت واقع شده و چنان
نباشد که فعل را تکلیف کنند از خدای تبارک و تعالی مگر توانا را یا بنده مکلف بفعل نباشد
مگر در حالی که توانا باشد • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث

کرد

کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از عبید بن زراره که گفت حدیث کرد مرا
حمزة بن حمران گفت که حضرت صادق علیه السلام را سؤال کردم از استطاعت و آنحضرت مرا جواب نفرمود
بعد از آن دو مرتبه دیگر بآنحضرت داخل شدم و عرض کردم که خدا ترا باصلاح آورد
بدرستی که در دلم از استطاعت چیزی واقع شده که آنرا از دلم بیرون نمیکند مگر چیزی
که آنرا از تو بشنوم حضرت فرمود که آنچه در دل تو است ترا ضرر نمیرساند عرض کردم که خدا
ترا باصلاح آورد من میگویم که خدای تبارک و تعالی بندگان را تکلیف نفرموده مگر آنچه
استطاعت دارند و مگر آنچه طاقت دارند چرا ایشان چیزی از آنرا نمیکنند مگر باراده
و خواست و قضاء و قدر خدا حضرت فرمود که این دین خدا است که من و پدرانم بر آنیم یا مثل
اینرا فرمود مترجم گوید که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که خواست خدا و اراده او
در طاعات امر بآنها و رضا است و در معاصی نهی از آنها و منع از آنها است بزجر و ترسانیدن
• حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفتند که حدیث کرد ما را سعد
عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن خالد برقی از محمد بن یحیی صیرفی از صباح حذاء
از حضرت باقر علیه السلام که گفت زراره از آنحضرت سؤال نمود و من حاضر بودم و عرض کرد که مرا خبر ده
که آنچه خدا در کتاب خویش بر ما واجب گردانیده و ما را از آن نهی فرموده ما را توانا بآن
از برای آنچه بر ما واجب گردانیده و توانا بآن از برای ترک آنچه ما را از آن نهی فرموده قرار
داده فرمود آری • حدیث کرد ما را احمد بن یحیی عطار گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد
بن عیسی از علی بن حکم از عبدالله بن بکیر از حمزة بن حمران که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم
که ما را سخنی است که بآن تکلم میکنیم فرمود که آنرا بیاور عرض کردم که میگوئیم که خدای عز و جل
امر فرموده و نهی نموده و اجلها و مدتها را نوشته و همچنین اثرها را از برای هر نفسی با آنچه

از برای اش تقدیر فرموده و اراده نموده و در ایشان از استطاعت از برای طاعتش
چیزی را قرار نداده که بواسطه آن بجا آورند آنچه را که ایشان را بآن امر فرموده و آنچه را
که ایشان را از آن نهی نموده پس هرگاه ایشان ترک کنند و بسوی عصیان روند محجوج و مخذول
باشند بآنچه در ایشان قرار داده از استطاعت و قوت از برای طاعتش حضرت فرمود
که این حق و درست است هرگاه از این در نگذری بسوی عصیان • حدیث کرد ما را
پدرم و محمد بن حسن رضه گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر
حمیری همه از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از ابو جمیله از مفضل
بن صالح از محمد بن علی حلبی از حضرت صادق عم که فرمود بندگان را مامور نشده اند مگر
بچیزی که کمتر از توانائی ایشانست و هر چیزی که مردم بکلفت آن مامور شده اند آنرا توانائی
دارند و آنچه توانائی آنرا ندارند از ایشان موضوع است که خدا آنرا از ایشان برداشته
ولیکن مردم هیچ خیری در ایشان نیست • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید
رضه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین
بن ابی الخطاب از علی بن اسباط که گفت از ابو الحسن حضرت امام رضا عم را از استطاعت
سؤال کردم فرمود که بنده بعد از چهار خصلت استطاعت بهم میرساند یکی آنکه گشاده راه
باشد که خالی باشد از آنچه او را منع کند دوم آنکه تندرست باشد که بیمار نباشد سیم
آنکه جوارح و اعضایش سالم باشد و معیوب نباشد چهارم آنکه او را اسبابی باشد که از جانب
خدای عز و جل باو رسیده باشد که استطاعت موقوف بر آن باشد راوی میگوید که عرض
کردم فدای تو گردم این خصلت را از برایم تفسیر بیان فرما فرمود آنکه بنده گشاده راه
و تندرست و سلیم الاعضا میباشد و میخواهد که زنا کند و زنی را نمی یابد که با او زنا کند

بعد از آن زنی را می یابد که با او زنا تواند کرد پس یا آنست که خدا او را نگاه میدارد و او را از
زنا امتناع میکند چنانکه یوسف امتناع فرمود یا او را در میان او و اراده اش تنها
وا میگذارد پس زنا میکند و زنا کننده نامیده میشود و خدا باکراه و جبر اطاعت نشده
و بغلبه نافرمانی نشده یا چنین کسی خدا را باکراه اطاعت نکرده چرا او نفس خود را با
اسباب نگاه داشته و آنچه باید بغلبه بر او نافرمانی نکرده چه غلبه در صورت اراده
که هست باراده حتمی • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضه گفت که حدیث کرد
ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از حماد بن عیسی از حسین بن مختار از
اسمعیل بن جابر از حضرت صادق عم که فرمود خدای عز و جل خلق را آفرید و دانست آنچه را که
ایشان بسوی آن بازگشت میکنند و ایشان را امر فرمود و نهی نمود پس آنچه ایشان را بآن امر فرموده
از هر چه باشد بتحقیق که راه بسوی گرفتن و عمل کردن بآنرا از برای ایشان قرار داده و آنچه
ایشان را از آن نهی نموده راه بسوی ترک آنرا از برای ایشان قرار داده و عمل کنندگان بآن
و ترک کنندگان نباشند مگر باذن خدای عز و جل یعنی بعلم الحجاب • حدیث کرد ما را محمد بن
حسن رضه گفت که حدیث کرد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از فضالة بن
ایوب از ابان بن عثمان از حمزة بن محمد طیار که گفت حضرت صادق عم را سؤال کردم از قول خدای
عز و جل وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ فرمود سالمون یعنی مستطیعون که عمل
کردن بآنچه بآن امر شده اند و ترک کردن چیزی را که از آن نهی شده اند توانائی دارند
و باین امتحان شده اند بعد از آن فرمود که چیزی نیست از آنچه بآن امر شده اند و از آن نهی
شده اند مگر آنکه در آن از خدای عز و جل آزمایش و قضائی هست • حدیث کرد ما را پدرم
و محمد بن موسی بن متوکل رضه گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر

حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از علاء بن رزین از محمد بن مسلم که گفت
حضرت صادق ع را سوال کردم از قول خدای عز و جل وَلِلّٰهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ
إِلَيْهِ سَبِيلاً یعنی و خدا راست بر مردمان حج کردن خانه کعبه کسی که توانائی دارد بسوی آن
راهی را حضرت فرمود که او را چیزی میباید که بآن حج کند عرض کردم پس کسی که حج بر او عرضه
شود و شرم کند فرمود که او از جمله کسانی است که استطاعت و توانائی دارند حدیث کردند
ما را پدرم و محمد بن حسن رض گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن
عیسی از محمد بن خالد برقی از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از ابو بصیر که گفت شنیدم از
حضرت صادق ع که میفرمود هر که حج بر او عرضه شود و اگر چه بر الاغ گوش بریده بی دم باشد
و اباء و امتناع کند چنین کسی از جمله آنها است که حج را استطاعت دارند حدیث کردند ما را
پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رض گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد
محمد بن عیسی از سعید بن جناح از عوف بن عبد الله ازدی از عموی خویش که گفت حضرت صادق ع
را از استطاعت سوال کردم فرمود که کرده اند چیزی که هم آن گمان کرده اند که استطاعت
نباشد مگر بعد از فعل و اراده در حال فعل نه پیش از آن فرمود که اینگروه شرک آورده اند
حدیث کرد ما را پدرم رض گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از محمد
بن ابی عمیر از آنکه او را روایت کرده از اصحاب ما از حضرت صادق ع که گفت شنیدم از آنحضرت
که میفرمود بنده فاعل و کننده نمیباشد مگر و حال آنکه او را استطاعت دارد و گاه هست که
مستطیع باشد که فاعل نیست و هرگز فاعل نباشد تا آنکه استطاعت با او باشد حدیث
کرد ما را پدرم رض گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر
از هشام بن حکم از حضرت صادق ع در قول خدای عز و جل وَلِلّٰهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ

استطاع

اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً که باین چه قصد دارد فرمود که هر که درست بدنش صحیح باشد و در راهش
رها و او را توشه و حیوانی باشد که بر آن سوار شود حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن
رض گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از عبد الله بن حجال
اسدی از ثعلبة بن میمون از عبد الاعلی بن اعین از حضرت صادق ع که در این آیه لَوْ كانَ
عَرَضاً قَرِيباً وَسَفَراً قاصِداً لَاتَّبَعُوكَ وَلٰكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَوِ — استطعنا
لَخَرَجْنا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ فرمود که ایشان چنان بودند
که میخواستند که بیرون روند و در علم خدا چنان بود که اگر آنچه پیغمبر منافقان را بآن دعوت
میفرمود متاع نزدیک و سفر میانه باشد بایشان میسود هر آینه میکردند و ترجمه آیه اینست که اگر بودی
آنچه ایشان را بآن دعوت میکنی مالی یا غنیمتی نزدیک یعنی اگر نفعی بدون مشقت و
سفری که میانه است یعنی آسان و نزدیک نه دور و با مشقت هر آینه پیروی میکردند ترا
بطمع مال و لیکن دور شد بر ایشان مسافتی که بمشقت و رنج قطع آن باید کرد و زود باشد
که سوگند خورند بخدا که اگر میتوانستیم هر آینه بیرون میآمدیم با شما و در مرافقت و موافقت
جهد و کوشش مینمودیم هلاک میکنند نفسهای خود را باین سوگند دروغ یعنی خود را
مستحق عذاب میسازند و خدا میداند که ایشان دروغگویانند در اینکه میگویند چه
استطاعت بیرون رفتن را دارند حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن
ولید رض گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد
بن عیسی از علی بن عبد الله از ابو محمد برقی از حضرت صادق ع که در قول خدای عز و جل وَ
سَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ
فرمود که خدای عز و جل ایشان را در قول خویش دروغگو یافت که لو استطعنا لخرجنا معکم

وحال آنکه چنان بودند که بیرون رفتن را توانائی داشتند • حدیث کردند ما را پدرم و محمد
بن حسن گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن
عبد الله از محمد بن ابی عمیر از ابو الحسن حذاء از معلی بن خنیس که گفت بحضرت صادق ع عرض
کردم که خدای عز و جل میفرماید وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ چه قصد
دارد فرمود یعنی و ایشان توانائی داشتند حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن
ولید رض گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عبد
الحمید و محمد بن حسین بن ابی الخطاب از احمد بن محمد بن ابی نصر از بعضی از اصحاب ما از حضرت
صادق ع که فرمود بنده فعل و عمل و حرکت نمیباشد مگر آنکه استطاعت با او است از خدای
عز و جل و جز این نیست که تکلیف از خدای عز و جل بعد از استطاعت واقع شده پس بنده
فعل را مکلف نباشد مگر در حالی که توانا باشد • حدیث کرد ما را پدرم رض گفت که حدیث
کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از محمد بن ابی عمیر از هشام بن
سالم از حضرت صادق ع که فرمود خدا بزرگتر از آنست که بکلفت و زحمت فعلی تکلیف نفرموده و
ایشان را از چیزی نهی نفرموده تا آنکه استطاعت را از برای ایشان قرار داده بعد از آن
ایشان را امر فرموده و ایشان را نهی نموده پس بنده فراگیرنده و واگذارنده نباشد مگر
باستطاعت متقدم که پیش از امر و نهی و پیش از فراگرفتن و واگذاشتن و پیش از گرفتن
و کنار رفتن • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رض گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم از هشام بن سالم از سلیمان بن
خالد که گفت از حضرت صادق ع شنیدم که میفرمود هیچ گرفتن و کنار رفتن از بنده نباشد
مگر باستطاعت که گرفتن و کنار رفتن را پیشی گرفته • حدیث کرد ما را پدرم رض گفت که حدیث

کرد ما را سعد بن عبد الله از محمد بن حسین از ابو سعید مکاری و صفوان بن یحیی از عبد الله
بن مسکان از ابو بصیر از حضرت صادق ع که گفت شنیدم از آنحضرت که سخن میفرمود و در
نزد آنحضرت گروهی بودند که در کارها و حرکتها مباحثه و گفتگو میکردند پس فرمود که استطاعت
پیش از فعل است و خدای عز و جل بهیچ گرفتن و کنار رفتنی امر نفرموده مگر آنکه بنده آنرا
استطاعت دارد حدیث کرد ما را پدرم رض گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله
از یعقوب بن یزید از مروک بن عبید از عمرو که مردی از اصحاب ما از آنکه از حضرت
صادق ع سؤال کرد و بآنحضرت عرض نمود که مرا خاندانی است مذهب اند که میگویند میتوانیم
که فلان کار بکنیم و میتوانیم که نکنیم و اری میگویند حضرت صادق ع فرمود باو بگو که میتوانی
که آنچه را ناخوش داری بیاد نیاوری و آنچه را که دوست میداری فراموش نکنی پس اگر
بگویند نه قول خود را ترک کرده و اگر بگویند آری هرگز با او سخن مگو چه بحقیقت که پروردگار
معنای را ادعاء نموده • حدیث کرد ما را پدرم رض گفت که حدیث کرد ما را سعد بن
عبد الله گفت که حدیث کرد ما را ابو الخیر صالح بن ابی حماد گفت که حدیث کرد ما را ابو خالد
سجستانی از علی بن یقطین از حضرت کاظم ع که فرمود امیر المؤمنین ع در کوفه بجماعتی
گذشت و ایشان در قدر گفتگو میکردند پس بسخن گوی ایشان فرمود که آیا بخدا میتوانی
یا با خدا یا بدون خدا میتوانی و آنمرد ندانست که آنحضرت را چه جواب گوید امیر المؤمنین
ع فرمود اگر گمان کنی که بخدا میتوانی از آن کار چیزی نسبت بتو نیست و اختیار آنرا
نداری و اگر پنداری که تو با خدا میتوانی بحقیقت که پنداشته که تو با او در پادشاهیش
شرکت داری و اگر پنداری که بدون خدا میتوانی بحقیقت که پروردگاری را ادعاء
کرده غیر از خدای عز و جل آنمرد عرض کرد که با امیر المؤمنین نه بلکه بخدا میتوانم فرمود بلی

ما آگاه باش که اگر غیر از این را میگفتی گردنت را میزدم * حدیث کرد ما را احمد بن محمد
بن یحیی عطار رض گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از یعقوب بن یزید از حماد
بن عیسی از حریز بن عبدالله از حضرت صادق ع که فرمود رسول خدا صلعم فرمود که از امت
من نه چیز برداشته شده خطا و کرد بی اختیار و بغفلت از کسی صادر شود و فراموشی
و چیزی که بر آن اکراه و جبر شده باشد و آنچه طاقت و توانائی ندارند و آنچه نمیدانند
و آنچه بسوی آن مضطر و ناچار شده باشند و حسد و طیره بکسر طاء و فتح یاء حطی
بمعنی خیره یعنی تأثر نفس بفال بد و تفکر در وسوسه در خلق مادام که بلب نطق
نشده باشد و مراد وسوسهای شیطان باشد که بسبب تفکر در احوال خلق و گمان بد
با ایشان بردن حادث میشود بجهت آنچه مشاهده میشود از احوال و اقوال بنابر یک
احتمال و احتمال غیر از این نیز دارد * حدیث کرد ما را تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی رض
رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را پدرم از احمد بن علی انصاری از عبدالسلام بن صالح هروی
که گفت مأمون حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را سؤال کرد از قول خدای عز و جل
الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا که ترجمه‌اش
اینست که آن کافران که بود چشمهای ایشان در پوششی از یاد کردن من و چنان بودند
که نمیتوانستند شنید پس حضرت فرمود که پوشش چشم از ذکر منع نمیکند و ذکر بچشمها
دیده نمیشود ولیکن خدای عز و جل کسانی را که بولایت علی بن ابی طالب ع کافر شده اند
بکوران تشبیه فرموده زیرا که ایشان گفتار پیغمبر ص را در شأن او گران میشمردند و نمیتوانستند
که آن را بشنوند تا که مأمون گفت که اندوه را از من بردی خدا اندوه را از تو ببرد **باب پنجاه
و پنجم** در بیان ابتلاء و اختبار که بمعنی آزمودن باشد * پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد

بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از محمد بن سندی از علی بن حکم از هشام بن سالم از حضرت
صادق ع که فرمود هیچ گرفتن و گشادنی نیست مگر آنکه خدا را در آن مشیت و آزمایش است
که با بندگان بطریق اهل امتحان رفتار میکند * پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را علی
بن ابرهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبدالرحمن از حمزة بن محمد الطیار
از حضرت صادق ع که فرمود هیچ قبض و بسطی نیست مگر آنکه خدا را در آن مشیت و قضا
و آزمایشی است * پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن
خالد از پدرش از فضالة بن ایوب از حمزة بن طیار از حضرت صادق ع که با او فرمود که چیزی
نیست که در آن گرفتنی یا گشادنی باشد از آنچه خدا بآن امر فرموده یا از آن نهی نموده مگر
آنکه از جانب خدای عز و جل در آن آزمایش و قضائی هست **باب پنجاه و ششم** در بیان
سعادت و شقاوت که بمعنی نیک بختی و بد بختی است * حدیث کرد ما را علی بن احمد
بن محمد بن عمران دقاق ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب گفت که حدیث کرد ما را
علی بن محمد باسنادش مرفوع ساخته از شعیب عقرقوفی از ابو بصیر که گفت در پیش روی حضرت
صادق ع نشسته بودم و سائلی آنحضرت را سؤال نمود و عرض کرد که یابن رسول الله فدای
تو گردم از کجا بدبختی اهل معصیت را دریافته یا خدا آنرا با ایشان ملحق ساخته تا آنکه
حکم فرموده از برای ایشان در علم خویش بانکه ایشان را بکارهاشان عذاب فرماید حضرت
صادق ع فرمود که ای سائل خدای عز و جل دانست که کسی از خلقش بحقش قیام نمیتواند
نمود و چون بایشان دانا شد یعنی در تکلیف اول در روز میثاق توانائی بمعرفت خود را
با اهل محبت و دوستان خود بخشید و گرانی عمل را از ایشان برداشت بحقیقت آنچه
آنجناب با اهل محبت سزاوار آن بود و با اهل معصیت توانائی بر معصیتی که از ایشان سر زد

بخشید بهشت پیشی کرفتن علمش در باب ایشان و نتوانستن و سهولت قبول از او را
از ایشان منع نفرموده زیراکه علم آنجناب بحقیقت تصدیق کرده که نفعی در آن بهم نرسد بزاد
نزات پس موافقت نمودند با آنچه از برای ایشان در علم خدا پیشی کرفته بود و هر چند
که قدرت داشتند که خصلتی چند را بیاورند که ایشان را از معصیت خدا برهاند و همین
بخشش مذکور بهره و کروه معنی آنست که خدا خواست آنچه خواست و این سر خداست که
هر کسی آنرا نمی‌فهمد. حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رض کفت که حدیث کرد
ما را محمد بن حسن صفار کفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسین بن ابی الخطاب از علی بن
اسباط از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر از حضرت صادق ع که در قول خدای عز و جل قالوا ربنا
غلبت علینا شقوتنا فرمود که باعمال خویش بدبخت شدند مترجم آید اینست که در خبر
کویند که ای پروردکار ما غالب شد بر ما بدبختی یعنی کناهان بر ما غالب شد. حدیث
کرد ما را شریف ابو علی محمد بن احمد بن محمد بن عبد الله بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب
علیهم السلم کفت که حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل بن شاذان
از محمد بن ابی عمیر که کفت ابو الحسن حضرت موسی بن جعفر علیهما السلم را سؤال کردم از معنی
قول رسول خدا صلعم که الشقی من شقی فی بطن امه والسعید من سعد فی بطن امه یعنی
بدبخت کسی است که در شکم مادرش بدبخت شده و نیکبخت کسی است که در شکم مادرش
نیکبخت شده حضرت فرمود که بدبخت کسی است که خدا دانسته که او بزودی اعمال بدبختان
بعمل آورد در حال آنکه او در شکم مادرش باشد و نیکبخت کسی است که خدا دانسته که
او بزودی اعمال نیکبختان را بعمل آورد در حال آنکه او در شکم مادرش باشد با آنحضرت
عرض کردم که پس معنی قول پیغمبر ص چیست که کار کنید که هر یک آسان و توفیق داده شده

از برای

از برای آنچه بجهت آن آفریده شده و فرمود که خدای عز و جل جن و انس را آفرید از برای آنکه
او را بپرستند و ایشان را نیافرید از برای آنکه او را نافرمانی کنند و این معنی قول خدای
عز و جل است که وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی و نیافریدیم پریان و آدمیان را
مکر بجهت آنکه بپرستند مرا بر وجه اختیار نه بطریق اجبار پس هر یک را توفیق داده از برای
آنچه او را بجهت آن آفریده پس وای بر کسی که کوری ضلالت و کمراهی را بر راه راست برکزید
مترجم کوید که مؤلف کفته که مصنف این کتاب میکوید که این حدیث را معنی دیکر است
و آن اینست که کدام شقی در دوزخ است خدای عز و جل فرموده که واما من خفت موازینه فامه
هاویه یعنی و اما هر که سبک باشد ترازوهای او پس مأوای او هاویه است.
که از همه درکات دوزخ بدتر است و بدبخت کسی است که در هاویه قرار داده شود و
نیکبخت کسی است که او را در بهشت ساکن کرده اند. پدرم ره کفت که حدیث کرد ما را
سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از نضر بن سوید از یحیی بن عمران حلبی
از معلی بن عثمان از علی بن حنظله از حضرت صادق ع که فرمود که کاه هست که نیکبخت
در راه بدبختان در آورده میشود تا آنکه مردم میکویند که چه بسیار شباهت ببدبختان
دارد بلکه او از جمله ایشان است بعد از آن نیکبختی او را در یابد و کاه هست که بدبخت
در راه نیکبختان در آورده میشود تا آنکه مردم میکویند که چه بسیار شباهت دارد
بنیکبختان بلکه او از جمله ایشانست بعد از آن بدبختی او را در یابد بدرستی که هر که
خدا او را نیکبخت دانسته باشد از برای او نیکبختی ختم شود و آخر کار او بسعادت
منتهی کردد و اکر چه از دنیا باقی نمانده باشد مکر زمانی اندک که عبارت است از زمان
مابین دو بار دوشیدن شتر در یکساعت و در راه بدبختی نیز چنین است و حضرت بجهت صحیح

بفرزند معنا بلکه آنرا بیان نفرموده • حدیث کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضه گفت
که حدیث کرد مارا محمد بن حسن صفار از یعقوب بن یزید از صفوان بن یحیی از منصور بن
حازم از حضرت صادق ع که فرمود بدرستی که خدای عز و جل نیک بخت و بدبخت را آفرید
پیش از آنکه خلق خود را بیافریند پس هرکه خدا او را نیک بخت دانسته هرگز او را دشمن
ندارد و اگر بدی را بعمل آورد عملش را دشمن دارد و او را دشمن ندارد و اگر چنان باشد
که او را بدبخت دانسته باشد هرگز او را دوست ندارد و اگر کردار شایسته را بعمل آورد
آن کار را دوست دارد و او را دشمن دارد بجهت آنچه بسوی آن باز میگردد پس هرگاه
خدا چیزی را دوست داشته هرگز آنرا دشمن ندارد و هرگاه چیزی را دشمن داشته هرگز آنرا
دوست ندارد • حدیث کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضه گفت که حدیث کردند ما را
محمد بن حسن صفار و سعد بن عبدالله هر دو گفتند که حدیث کرد مارا ایوب بن نوح از
محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت صادق ع که در قول خدای عز و جل وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ که ترجمه اش اینست که و بدانید که خدا حائل و مانع میشود در میان
مرد و دل او فرمود که حائل میشود در میان او و میان آنکه چنان بداند که باطل حق است و
بعضی گفته اند که خدای تبارک و تعالی حائل میشود در میان مرد و دلش بمردن و از حضرت
صادق ع فرمود که خدای تبارک و تعالی بنده را از بدبختی نقل میکند بسوی نیک بختی و
او را از نیک بختی بسوی بدبختی نقل نمیکند **باب پنجاه و نهم** در نفی جبر و
تفویض و جبر معروف است و تفویض در لغت بمعنی کار را بکسی واگذاشتن باشد
و مراد از آن اینست که خدا امر را بایشان واگذاشته که هرچه خواهند کنند بدون مدخلیت
آنجناب از توفیق و خذلان و هر دو باطل است حق اثبات امر بین الامرین است که نه صرف

جبر

جبر باشد و نه محض تفویض بلکه امر ثالثی است که نسبتش بسوی هریک نظر بجهتی
نسبت جبر که و انکه نه آنکه قدری از آن باشد و قدری از این چنانکه مذکور خواهد
شد پدرم ره گفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله از یعقوب بن یزید از حماد بن
عیسی از ابراهیم بن عمر یمانی از حضرت صادق ع که فرمود تا آخر آنچه در حدیث هشتم از
باب استطاعت گذشت مگر آنکه تغیر اندکی در اینجا هست و در فقره نهی چون امر لفظ
از هرچه باشد در اینجا مذکور است و در آنجا نبود و دیگر فرقی ندارند پدرم ره گفت که
حدیث کرد مارا علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس بن عبدالرحمن از حفص بن قرط از
حضرت صادق ع که فرمود رسول خدا صلعم فرمود که هرکه گمان کند که خدای تبارک و تعالی ببدی
و زشتی امر میفرماید بخدا دروغ گفته و هرکه گمان کند که خوبی و بدی بغیر خواست
خداست خدا را از سلطنتش بیرون برده و هرکه گمان کند که گناهان بدون قوت
خداست بخدا دروغ گفته و هرکه بخدا دروغ گوید خدا او را بآتش دوزخ درآورد و
مقصود از خوبی و بدی تندرستی و بیماریست و این معنی قول خدای تعالی است که وَنَبْلُوكُمْ
بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً یعنی و بیازمائیم شما را و مراد اینست که با شما معامله آزمایندگان
میکنیم ببدی یعنی بلاها و مصیبتها و بنیکوئی یعنی عطاها و نعمتها آنچه در بعضی با شما
معامله اهل امتحان مینمائیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا هریک در صبر
و جزع و شکر و کفران بعالمیان ظاهر شود • حدیث کرد مارا احمد بن موسی بن متوکل ره گفت
که حدیث کرد مارا علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبدالله برقی از پدرش از یونس
بن عبدالرحمن از چندین نفر از حضرت باقر و صادق علیهما السلام که فرمودند بدرستی که خدای
عز و جل بخلق خود از آن مهربانتر است که خلق خود را بر گناهان جبر کند بعد از آن ایشان را

بر آنها عذاب کند و خدا از این عزیزتر و غالب‌تر است که امری را خواهد و موجود نشود راوی
میگوید پس از ایشان علیهما السلام سؤال شد که آیا در میان جبر و قدر که بمعنی تفویض است
منزله هست که سیم باشد فرمودند بلی وسیعتر از مسافتی که در میان آسمان و زمین است
حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را حسن بن
متیل از احمد بن ابی عبد الله از علی بن حکم از هشام بن سالم از حضرت صادق ع که فرمود
خدا از آن کریم‌تر است که مردم را تکلیف کند بآنچه طاقت ندارند و نتوانند که آن را بجا آورند
و خدا از این عزیزتر است که در سلطنتش آنچه نخواهد متحقق و موجود شود حدیث کرد
ما را علی بن عبد الله وراق رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن جعفر بن بطه گفت که
حدیث کردند ما را محمد بن حسن صفار و محمد بن علی بن محبوب و محمد بن حسین بن عبد
العزیز از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از حماد بن عیسی جهنی از حریز بن عبد الله
از حضرت صادق ع که فرمود مردم در باب قدر بر سه وجه اند مردی هست که گمان میکند که خدا
عز و جل مردم را بر گناهان جبر کرده پس اینک خدا را در حکمش ظالم دانسته و باین جهت
کافر است و مردی که گمان میکند که امر با ایشان مفوض است پس اینک خدا را در سلطنتش
سست کردانیده و باین سبب کافر است و مردی که میگوید که خدا بندگان را تکلیف کرده
بآنچه طاقت دارند و ایشان را بآنچه طاقت ندارند تکلیف نکرده و چون نیکی کند
خدا را ستایش نماید و چون بدی کند از خدا آمرزش طلبد و اینک مسلمانی است رسا
حدیث کرد ما را علی بن عبد الله وراق رحمه الله گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله
از اسمعیل بن سهل از عثمان بن عیسی از محمد بن عجلان که گفت بحضرت صادق ع
عرض کردم که خدا امر را ببندگان تفویض فرموده فرمود که خدا از آن کریم‌تر است که با ایشان

تفویض

تفویض کند عرض کردم که خدا بندگان را بر فعلهای ایشان جبر فرموده فرمود که خدا
از این عادل‌تر است که بنده را بر کاری جبر فرماید بعد از آن او را بر آن عذاب کند پدرم
ره گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن خالد
از پدرش از سلیمان بن جعفر جعفری از ابو الحسن حضرت امام رضا ع که گفت جبر و تفویض
در نزد آنحضرت ذکر شد پس فرمود آیا نمیخواهید که در این باب اصلی را بشما عطا کنم که
در آن اختلاف نکنید و با کسی گفتگو ننمائید مگر آنکه او را شکست دهید که در این باب اصلی
بشما عطا کنم که در آن اختلاف نکنید عرض کردیم که اگر این اصلاح را داری بعمل آور فرمود
که خدای عز و جل باکراه و جبر اطاعت نشده و بغلبه کسی او را نافرمانی نکرده و بندگان را
در ملک خویش فرو نگذاشته چنانکه شتر را بچرا رها میگذارند بی آنکه شبانی داشته
باشد او است که مالک است آنچه را که ایشان را مالک کردانیده و قادر است بر آنچه
ایشان را بر آن قدرت داده پس اگر بندگان بطاعتش فرمان برند خدا از آن باز دارنده
و از آن منع کننده نباشد و اگر بمعصیتش فرمان برند و عمل کنند و خواهد که در میانه
ایشان و آن حائل شود چنان کند و اگر حائل نشود و آن را بجا آورند آنجناب کسی نیست
که ایشان را در آن داخل کرده باشد بعد از آن حضرت ع فرمود که هر که حدود این کلام را
ضبط کند بتحقیق که با هر که با او مخالفت کند در خصومت غالب شده حدیث کرد ما را
علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی از
خنیس بن محمد از محمد بن یحیی خزاز از مفضل بن عمر از حضرت صادق ع که فرمود نه جبر است
و نه تفویض که بندگان هیچ اختیار نداشته باشند یا امر با ایشان واگذاشته باشد ولیکن
میانه دو امر راوی میگوید که عرض کردم که میان دو امر چیست فرمود که مثل این مثل مردی است که

اورا بر گناهی یعنی بلکه مشغول گناه است با ارادهٔ آن ذات و بر کردن آن
معتقد بود پس او را نهی نمودی و گفتی که این بعمل ما او پس بعبادت نا ایستاد و نواهد اوا [illegible]
و آمرزد آن گناه را که دیر چنان نیست که تو انکسی باشی که او را امر کرده باشی بآن گناه
از آنجا که او تو قبول نکرده و تو او را واگذاشتی حدیث کرد ما را محمد بن ابرهیم بن اسحق
مؤدب رضه گفت که حدیث کرد ما را احمد بن علی انصاری از عبد السلم بن صالح هروی که
گفت شنیدم از حضرت علی بن موسی بن جعفر علیهم السلم که میفرمود هر که بجبر قایل باشد
چیزی از زکوة را باو مدهید و شهادتش را ازو قبول مکنید بدرستی که خدای تبارک
و تعالی هیچ نفسی را تکلیف نکرده و در بیخ نیفکند مگر بمقداری که طاقت و گنجایش
آن بوده باشد بالاتر از طاقتش را بر آن بار نکند و لا تکسب کل نفس الا علیها و لا
تزر وازرة وزر اخری یعنی و کسب نکند هیچ نفسی از بدیها مگر که وبال آن بر او است
و برندارد هیچ نفسی بار بدان نفس دیگری را • حدیث کرد ما را الحسین
بن زیاد بن جعفر همدانی رضه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابرهیم بن هاشم از پدرش از محمد
ابی عمیر از هشام بن حکم از حضرت صادق عم که فرمود مردی بخدمت پیغمبر آمد و عرض کرد که
یا رسول الله شتر را رها میکنم و توکل میکنم یا زانوی آنرا میبندم و توکل میکنم پیغمبر
فرمود نه بلکه بر زانوی آنرا ببند و توکل بکن و این حدیث در بعضی از نسخ توحید موجود
نیست حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور رضه گفت که حدیث کرد ما را حسین بن محمد
بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسن بن علی وشا از ابو الحسن حضرت امام رضا عم که
گفت از آنحضرت سؤال نمودم و عرض کردم که آیا خدا امر را بسوی بندگان تفویض نموده فرمود
که خدا از آن عزیزتر است و غلبه اش بر بندگان از این بیشتر که امر را بایشان تفویض فرماید

عرض کردم که پس ایشان را بر گناهان جبر نموده فرمود که خدا از آن عادلتر و محکم‌کارتر است
که ایشان را بر گناهان جبر نماید و انگاهی ایشان را بر آنها عتاب نماید بعد از آن فرمود که
خدای عز و جل فرمود که ای فرزند آدم من بخوبیهایت از تو سزاوارترم و تو از من ببدیهایت
سزاوارتری گناهان را بعمل آوردی بقوتی که من آنرا در تو قرار دادم • پدرم ره گفت
که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن احمد که گفت حدیث کرد ما را ابو عبد الله رازی
از حسن بن حسین لؤلؤی از ابن سنان از مهزم که گفت حضرت صادق عم فرمود مرا خبر ده
از آنچه کسانی که در پی سر گذاشته‌ای از موالیان ما در آن اختلاف کرده‌اند راوی میگوید که
عرض کردم در باب جبر و تفویض فرمود که از من بپرس عرض کردم که خدا بندگان را بر گناهان
جبر نموده فرمود که خدا از این بایشان قاهرتر است راوی میگوید که عرض کردم که بایشان
تفویض نموده فرمود که خدا بر ایشان از آن قادرتر است راوی میگوید که عرض کردم که این
چه چیز است خدا امورت را باصلاح آورد راوی میگوید که حضرت دو بار یا سه بار دستش را گردانید
و فرمود که اگر ترا در آن جواب دهم کافر شوی • حدیث کرد ما را الحسین بن هرون رازی ره گفت
که حدیث کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش که گفت حدیث کرد ما را ابرهیم بن هاشم
از علی بن معبد از حسین بن خالد از ابو الحسن حضرت علی بن موسی الرضا عم که گفت بآنحضرت
عرض کردم که یابن رسول الله مردم ما را بسوی قول بتشبیه و جبر نسبت میدهند بجهت آنچه
در این باب روایت شده از اخبار از پدران ائمهٔ هدی علیهم السلم حضرت فرمود که ای
پسر خالد مرا خبر ده از اخباری که در این باب از پیغمبر عم روایت شده عرض کردم که البته آنچه
از پیغمبر عم در این باب روایت شده بیشتر است فرمود پس در این هنگام باید که بگویند که
رسول خدا صلعم بتشبیه و جبر قایل بوده بآنحضرت عرض کردم که ایشان میگویند که رسول خدا صلعم

از این چیزی را انکار نموده، و چنان نیست که ما به روایت شده، به آنحضرت دروغ گفته اند فرموده
پس بگویند که حق تعالی بندگان را علیهم السلام که ایشان از این چیزی را نگفته اند و چنان نیست
که با ایشان روایت شده و دروغ با ایشان بسته اند بعد از آن فرمود که هر که بتشبیه و
جبر قائل باشد کافر است و مشرک و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم ای پسر خالد این نیست
که غالیان که خدا را کوچک شمرده اند این اخبار را از ما وضع کرده اند و به دروغ از ما
روایت نموده اند پس هر که ایشان را دوست دارد ما را دشمن داشته و هر که ایشان را دشمن دارد
ما را دوست داشته و هر که با ایشان دوستی ورزد با ما دشمنی ورزیده و هر که با ایشان
دشمنی ورزد با ما دوستی ورزیده و هر که با ایشان پیوند کند از ما بریده و هر که از ایشان ببرد
ما را پیوند کرده و هر که با ایشان جفا کند با ما نیکی کرده و هر که با ایشان نیکی کند
با ما جفا کرده و هر که ایشان را گرامی دارد ما را خوار کرده باشد و هر که ایشان را خوار کرده اند ما را
نواخته و هر که ایشان را قبول کند ما را رد کرده و هر که ایشان را رد کند ما را قبول کرده و هر که
با ایشان احسان کند با ما بدی کرده و هر که با ایشان بدی کند با ما احسان کرده و هر که
ایشان را تصدیق کند ما را تکذیب نموده و هر که ایشان را تکذیب کند ما را تصدیق کرده و
هر که با ایشان عطا کند ما را محروم ساخته و هر که ایشان را محروم سازد ما را عطا کرده ای
پسر خالد هر که از شیعیان ما باشد باید که از ایشان دوست و یاری دهنده را نگیرد

باب پنجاه و هشتم در بیان قضاء و قدر و فتنه یعنی آزمایش و روزیها و نرخها و

• پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله گفت که حدیث کرد ما را یعقوب بن یزید
از ابن ابی عمیر از جمیل بن درّاج از زراره از عبدالله بن سلیمان از حضرت صادق ع که گفت
شنیدم از آنحضرت که میفرمود قضاء و قدر دو آفریده اند از آفریده گان خدا و خدا میافزاید

در آفریده

در آفریده خویش آنچه را که خواهد • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از درست از حریز
از زراره از حضرت صادق ع که گفت گفتم فدای تو گردم در باب قضاء و قدر چه میفرمائی
فرمود میگویم که خدای تبارک و تعالی چون در روز قیامت بندگان را جمع کند ایشان را از آنچه
بسوی ایشان عهد کرده سؤال کند و سؤال نکند ایشان را از آنچه بر ایشان قضاء و حکم
فرموده • پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله گفت که حدیث کرد ما را احمد بن
محمد بن عیسی از محمد بن خالد برقی از عبدالملک بن عنتره شیبانی از پدرش از جدش که
گفت مردی بخدمت امیرالمؤمنین ع آمد و عرض کرد که یا امیرالمؤمنین مرا خبر ده از قدر فرمود
که دریای گودی است پس در آن داخل مشو عرض کرد که یا امیرالمؤمنین مرا خبر ده از قدر فرمود
که راه تاریک است پس در آن مرو عرض کرد که یا امیرالمؤمنین مرا خبر ده از قدر فرمود که سرّ خدا است
پس آن را تکلف مکن و رنج و زحمت مکش عرض کرد که یا امیرالمؤمنین مرا خبر ده از قدر فرمود
که چون ابا و امتناع کردی من از تو سؤال میکنم مرا خبر ده که آیا رحمت خدا از برای بندگان
پیش از اعمال بندگان بوده یا اعمال بندگان پیش از رحمت خدا بوده راوی میگوید که آن مرد
عرض کرد که بلکه رحمت خدا از برای بندگان پیش از اعمال بندگان بوده امیرالمؤمنین ع
فرمود که برخیزید و بر برادر خود سلام کنید که الحال اسلام آورد و پیش از این کافر بوده
راوی میگوید پس آن مرد اندکی راه رفت که ناپیدا شد و بسوی آنحضرت برگشت عرض کرد
که یا امیرالمؤمنین آیا ما به مشیت و خواست اول برخیزیم و بنشینیم و قبض و بسط نمائیم
امیرالمؤمنین ع فرمود که تو در مشیت هستی بعد از آن سخن بیان و آگاه باش که من ترا از
مسئله سؤال میکنم که خدا از برای تو در چیزی از آنها بیرون تفرقه گاهی را قرار نهاده مرا خبر ده که

که آیا خدا بندگان را آفریده چنانکه خود خواسته یا چنانکه ایشان خواسته‌اند عرض کرد
که چنانکه خود خواسته حضرت فرمود که خدا بندگان را آفریده بجهت آنچه خود خواسته یا
بجهت آنچه ایشان خواسته‌اند عرض کرد که بجهت آنچه خود خواسته حضرت فرمود که در روز
قیامت بنزد او می‌آیند چنانکه خود خواسته یا چنانکه ایشان خواسته‌اند عرض کرد که بنزد
او می‌آیند چنانکه او خواسته حضرت فرمود برخیز که از مشیت چیزی بسوی تو نیست و اختیار
آن نداری • پدرم ره گفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبدالله از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان
بن داود منقری از سفیان بن عیینه از زهری که گفت مردی بعلی بن الحسین علیهما السلم
عرض کرد که خدا امر اعمال تو که داند آیا تقدیر مردم میرسد آنچه بایشان میرسد یا بعمل
فرمود که قدر و عمل بمنزله روح و جسد است پس روح بی جسد محسوس نمیشود و جسد بی روح
صورتی است که حرکتی از آن نیست و چون اجتماع کنند توانا میشوند و صلاحیت بهم میرسانند
و عمل و قدر همچنین اند پس اگر قدر واقع بر عمل نباشد خالق از مخلوق شناخته نشود و قدر چیزی
باشد که محسوس نشود و اگر عمل با موافقت از قدر نباشد امضا نشود و با تمام نرسد و لیکن
این دو امر باجتماع شان توانا میشوند و خدا را در آن یاری هست بر بندگان شایسته اش بعد از آن
فرمود آگاه باش که از ستمکارترین مردمان کسی است که ستم خود را عدل و عدل را ستم
بیند آگاه باش که بنده را چهار چشم است دو چشم که امر آخرت را بآنها می‌بیند و دو چشم که امر
دنیا خویش را بآنها می‌بیند پس چون خدای عز و جل بنده خود را اراده کند دو چشمی که در دل
او است از برایش بگشاید پس بآنها عیب نفس را ببیند و چون غیر این اراده کند دل را واگذارد
با آنچه در آنست بعد از آن حضرت بسوی سائل التفات نموده و دو مرتبه فرمود که اینک
از آنست • حدیث کرد مارا احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد مارا احمد بن یحیی بن زکریا

قطان

قطان گفت که حدیث کرد مارا احمد بن یحیی بن زکریا قطان از بکر بن عبدالله بن حبیب
گفت که حدیث کرد مارا علی بن زیاد گفت که حدیث کرد مارا مروان بن معویه از اعمش از
ابوحیان تیمی از پدرش که او در روز صفین و در سایر آن با علی ع بود که گفت در بین آنکه
علی بن ابی طالب ع لشکرها را ترتیب میداد و معویه رو بآنحضرت آورده بود در حالی که بر اسب
خود سوار بود و آن اسب در زیر رانش بشتاب از جا برمیرفت و علی ع بر استر رسول خدا ص
که مرتجز نام داشت سوار بود و حربه رسول خدا ص در دستش و شمشیر آنحضرت را که ذوالفقار
نام داشت حمائل کرده بود مردی از اصحابش عرض کرد که یا امیرالمؤمنین خود را نگاه دار که
که ما میترسیم که این ملعون ترا غافل کند و ناگاه بکشد علی ع فرمود که اگر این را گفتی بدرستی
که او بر دینش مأمون نیست و بدرستی که او از همه ستمکاران بدبخت تر و از آنها که بر امامان
راه زده اند با فتنگان خروج کرده اند ملعون تر است و لیکن اجل که مدت معین است کافیست
که پاسبان باشد و هیچیک از مردمان نیست مگر آنکه با او فرشتگانی چند اند نگاه دارند که
که او را نگاه میدارند از آنکه در چاهی بیفتد یا دیواری بر او فرود آید یا بدی باو برسد
پس هرگاه اجلش برسد وقت آن در آید میان او و آنچه باو میرسد تنها گذارند و مانع
نشوند و هم چنین من هرگاه اجلم برسد هنگام آن بیاید بدبخت ترین این امت با آنحضرت
شود و این را از این رنگ کند و بریش و سر خویش اشاره فرمود و فرمود در حالی که عهد حتمی
معهود و وعده کرده دروغ در آن نیست و مؤلف گفته که این حدیث طول دارد و ما موضع
حاجت را از آن ذکر کردیم و تمامش را در کتاب دلائل و معجزات اخراج کرده ام • حدیث کردند
مارا پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رض گفتند که حدیث کرد مارا محمد بن یحیی عطار
و احمد بن ادریس هر دو از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابراهیم بن هاشم از علی بن

معبد از عمر بن اذینه از زراره که گفت شنیدم از حضرت صادق ع که فرمود چنانکه آغاز
نعمتها از خدای عزوجل است و آن را بشما عطا فرموده همچنین بدی از نفسهای شما است
و هرچند که بتقدیر خدا با آن جاری و روان شده باشد • پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را
احمد بن ادریس گفت که حدیث کرد ما را محمد بن احمد از یوسف بن حارث از محمد بن عبد
الرحمن عرزمی از پدرش عبد الرحمن باسناد خویش که آن را مرفوع ساخته تا کسی که گفت
شنیدم از رسول خدا صلعم که میفرمود خدا مقادیر را اندازه فرمود پنجاه هزار سال پیش
از آنکه آسمانها را بیافریند حدیث کردند ما را علی بن عبد الله وراق و علی بن محمد بن حسن
معروف بابن مقبره قزوینی گفتند که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله گفت که حدیث کرد
ما را هیثم بن ابی مسروق نهدی از حسین بن علوان از عمرو بن ثابت از سعد بن طریف از
اصبغ بن نباته که گفت امیر المؤمنین ع از نزد دیواری که میل کرده و کج شده بود بسوی
دیواری دیگر عدول فرمود پس بآنحضرت عرض شد که یا امیر المؤمنین از قضای خدا میگریزی
فرمود که از قضای خدا بسوی قدر خدای عزوجل میگریزم • حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد بن
عمرو بن علی بصری گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسین علی بن حسین بن حسن [illegible] گفت که حدیث
کرد ما را ابو الحسن علی بن مهرویه قزوینی گفت که حدیث کرد ما را ابو احمد غازی گفت که
حدیث کرد ما را حضرت علی بن موسی الرضا گفت که حدیث کرد ما را پدرم موسی بن جعفر گفت
که حدیث کرد ما را پدرم جعفر بن محمد گفت که حدیث کرد ما را پدرم محمد بن علی گفت که حدیث
کرد ما را پدرم علی بن الحسین گفت که حدیث کرد ما را پدرم حسین بن علی علیهم السلام و
فرمود که از پدرم علی بن ابی طالب ع شنیدم که میفرمود اعمال بر سه حال است واجبات
و فضلها و گناهان اما واجبات بامر خدای عزوجل برضای خدا و بقضای خدا و تقدیر

ومشیت

و مشیت و علم او است و اما فضلها بامر خدا نیست ولیکن برضای خدا و بقضای خدا و
بتقدیر خدا و بمشیت خدا و بعلم خدا است و اما گناهان بامر خدا نیست ولیکن بقضای
خدا و بتقدیر خدا و بمشیت و بعلم او است بعد از آن بر آنها عقاب میفرماید مترجم گوید
که مولف که مصنف این کتاب میگوید که قضای خدای عزوجل در گناهان حکم او است
در آنها و مشیتش در گناهان نهی او از آنها است و قدرش در آنها علم او است بمقدارها
و مبلغهای آنها • و بهمین اسناد فرمود که امیر المؤمنین ع فرمود که همه دنیا جهل و نادانی است
مگر مواضع علم و همه علم حجت است مگر آنچه بآن عمل شود و همه عمل ریا است مگر آنچه
با اخلاص باشد و اخلاص در خطر است تا آنکه بنده نظر کند که بآنچه از برایش ختم میشود •
حدیث کرد ما را حسین بن ابراهیم بن احمد مؤدب ره گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم
بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از حضرت علی بن موسی الرضا از پدرش
موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش
حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود شنیدم از رسول خدا صلعم که
میفرمود خدای جل جلاله فرموده که هر که بقضای من راضی و خوشنود نباشد و بتقدیر من
ایمان نیاورد باید که خدائی را غیر از من طلب کند و رسول خدا صلعم فرمود که در هر قضای
خدای عزوجل خوبی و بهتری است از برای مؤمن • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد
بن ولید ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب
از محمد بن اسمعیل بن بزیع از محمد بن عذافر از پدرش از حضرت باقر ع که فرمود در بین آنکه رسول
خدا صلعم روزی در بعضی از سفرهای خویش بود ناگاه سواری چند آنحضرت را ملاقات
کردند و گفتند که السلام علیک یا رسول الله یعنی درود خدا یا درود ما یا همه درودها

جمعا بعز ستادهٔ خدا پس حضرت بجانب ایشان التفات نفرمود و فرمود که شما که اید عرض
کردند که ما شوقمانیم فرمود که حقیقت ایمان شما چیست عرض کردند که رضا بقضای خدا
و کردن نهادن از برای فرمان خدا و وا گذاشتن امر بسوی خدا رسول خدا صلعم فرمود که
دانایانی چند اند بدرستیکه از حکمت و بجهت دانشمندی پیغمبران باشند پس
اگر شما راست گویان باشید آنچه را که در آن ساکن نمیشوید مسازید و آنچه را که نمیخورید جمع
مکنید و اتقوا الله الذی الیه ترجعون یعنی و بپرهیزید از خدائی که بسوی او بعد گردانیده
میشوید • حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید
همدانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از مروان بن مسلم
از ثابت بن ابی صفیه از سعد خفاف از اصبغ بن نباته که گفت امیر المؤمنین ع بمردی
فرمود که اگر چنان باشی که برود کار تو را از زمان بزرگی معذور او را و احمق او را و اگر چنان
باشی که دشمنش را دوستداری از ممالک او بیرون رو و اگر بقضا و قدرش راضی نباشی
پروردگاری غیر از او را طلب کن • و بهمین اسناد گفت که امیر المؤمنین ع فرمود که خدای
تبارک و تعالی بموسی ع فرمود که ای موسی وصیت من تو را بچهار چیز حفظ کن اول آنها مادامی
که تو گناهانت را نبینی که آمرزیده میشود بعیبهای غیر خود مشغول مشو دوم مادامی که تو
گنجهای مرا نبینی که تمام و نابود شده بسبب روزی بنده اندوهگین مباش سیم مادامی که تو زوال
ملک و برطرف شدن پادشاهی مرا نبینی کسی را غیر از من امید مدار چهارم مادامی که تو
شیطان را مرده نبینی از مکرش ایمن مباش • و بهمین اسناد از اصبغ بن نباته مرویست که گفت
امیر المؤمنین ع فرمود اما بعد پس بدرستی که همت داشتن بدنیا [illegible] خوردن بجهت آن
در آنچه قرار داده شده در هر روز بنیا فزاید و آنرا زیاد نمیکند و در آن تضییع زاد و براید

و زنهار

نوشته است در وا آوردن با حرفت در آنچه اندازه شده که نمیکند و آنرا ناقص نمیگرداند و
در آن اعراض معاد و استوار کردن و جمع نمودن و در حوزه آوردن باز گشتنگاه خلوات
بعض روزیهاست پس این اشعار را خوانده که • لو کان فی صخرة فی البحر راسیة • صماء ملمومة ملس
مرا بیها • رزق لنفس براها الله لانفلقت • عنه فادت الیه کل ما فیها • او کان بین طباق
السبع مجمعه • لسهل الله فی المرقی مراقیها • حتی یوافی الذی فی اللوح خط له • ان هی اتته
و الا فهو یأتیها • یعنی اگر بوده باشد در سنگی در دریا که ثابت و استوار است سخت و گرد
که هموار است بالا رفتنگاههای آن روزی جانداری که خدا آنرا بیافریده هر آینه شکافته
شود از آن یعنی دو نیم گردد و آن روزی از آن سنگ بیرون آید پس برساند بدو پیش هر چیز
که در آنست یا بوده باشد در میان طبقات آسمانهای هفتگانه فراهم آورده شده هر آینه
خدا آسان گرداند در وقت بالا رفتن بالا رفتنگاههای آنها را تا آنکه بیاید باتمام داده
شود آنچه را که در لوح محفوظ نوشته شده از برایش اگر آن نفس بیاید آن روزی را و الا
ما کرد پس آن روزی آینده آنست که در نزد آن خواهد آمد مترجم گوید که مؤلف گفته
که مصنف این کتاب میگوید که هر چه خدای عز و جل ما را از انتفاع بآن مکنت و دست
برس دهد ما را برای احدی منع ما را از آن قرار نداده بتحقیق که آنرا مباح روزی کرده و آنرا
روزی از برای ما گردانیده و هر چه خدای عز و جل ما را از انتفاع بآن مکنت نداده و از برا
عنها منع ما را از آن قرار داده آنرا مباح و روزی نکرده و آنرا روزی از برای ما نگردانیده •
حدیث کرد ما را پدرم رض گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از
احمد بن سلیمان که گفت مردی از حضرت کاظم ع سوال نمود و آنحضرت در طواف بود و بآنحضرت
عرض کرد که مرا خبر ده از جواد حضرت بآنمرد فرمود که سخن را دو وجه است و دو رو دارد

پس اگر از مخلوق سؤال میکنی جواد آنکس است که آنچه را که خدای عز و جل بر او واجب
گردانیده بجا آورده و بخیل کسی است که بآنچه خدا بر او واجب گردانیده بخل ورزد و اگر
چنان باشی که خالق را قصد کنی آنجناب جواد است اگر عطا کند و او است جواد اگر منع
کند زیرا که اگر او ببنده عطا کند بآو عطا کرده آنچه را که از برای آن بنده نیست و اگر
منع کند چیزی را منع کرده که از برای او نیست • حدیث کرد ما را ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی
بن حسن بن جعفر بن عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلم گفت که حدیث کرد مرا جدم
یحیی بن حسن گفت که حدیث کرد ما را یعقوب بن یزید گفت که حدیث کردند ما را ابن ابی عمیر
و عبد الله بن مغیره از ابو حفص العبشی از ابو حمزه از حضرت علی بن الحسین علیهما السلم که
فرمود بیرون آمدم تا پایان دیوار رسیدم و بر آن تکیه دادم ناگاه دیدم که مردی دو جامه سفید
بر شبانه بود و در روی من نظر میکرد بعد از آن بمن گفت که یا علی بن الحسین را چه میشود که
ترا افسرده و غمگین میبینم آیا اندوه تو برای دنیا و محبت آنست اگر چنین
باشد اندوه مخور زیرا که روزی خدا حاضر و آماده است از برای نیکوکار و بدکار گفتم نه
بر این اندوه ندارم و بدرستی که امر چنانست که تو میگوئی آیا اندوه تو برای آخرت و محبت آنست
اگر بجهت آنست غم مخور زیرا که آن وعده ایست راست که پادشاه قاهر و صاحب غلبه
بآن حکم میفرماید گفتم بر این اندوه ندارم و بدرستی که امر چنانست که تو میگوئی گفت که
پس اندوه تو برای چیست گفتم که من از فتنه پسر زبیر میترسم آنمرد خندید و گفت که یا علی
بن الحسین آیا کسی را دیدهٔ که از خدای عز و جل بترسد و خدا او را از هلاکت نجات ندهد گفتم نه گفت یا علی
بن الحسین آیا کسی را دیدهٔ که از خدای عز و جل سؤال کند و خدا باو عطا نکند گفتم نه
حضرت فرمود بعد از آن نظر کردم دیدم که هیچکس در پیش روی من نیست • حدیث کرد ما را

حسین بن احمد بن ادریس رضه گفت که حدیث کرد ما را پدرم گفت که حدیث کرد ما را احمد
بن محمد بن عیسی از عبد الرحمن بن ابی نجران از مفضل بن صالح از جابر بن یزید جعفی از
ابو جعفر حضرت محمد بن علی باقر علیهما السلم که فرمود موسی بن عمران عم گفت که ای پروردگار
من راضی و خوشنود شدم بآنچه قضا کردهٔ حکم فرمودهٔ بزرگ گردانی و خورد را بانفع
میگذاری خدای جل جلاله فرمود که ای موسی آیا من راضی نیستی که ایشان را روزی
دهنده و کفیل و پاینده باشم موسی عرض کرد که بلی ای پروردگار من راضیم پس تو خوب وکیل
و نیکو کفیل هستی حدیث کردند ما را حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی
بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم و احمد بن حسن قطان و محمد بن ابرهیم بن احمد
معاذی گفتند که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید همدانی مولای بنی هاشم گفت که
حدیث کرد ما را یحیی بن اسمعیل جریری از روی قرائت و جز املا گفت که حدیث کرد ما را
حسین بن اسمعیل گفت که حدیث کرد ما را عمرو بن جمیع از حضرت جعفر بن محمد که فرمود حدیث
کرد مرا پدرم از پدرش از جدش علیهم السلم که فرمود حسین بن علی و بنا بر بعضی از نسخ
نوشته حسن بن علی علیهما السلم بر معویه داخل شد پس معویه بآنحضرت گفت که چه
چیز بدیدت را بر این داشت که اهل بصره را گذاشت بعد از آن در شبانگاه در راهها و
کوچهای ایشان گردید بدو جامد یعنی پر از مس و دو جامد بی آنکه آن حرب بالا باشد
حضرت عم فرمود که علمش بآنکه آنچه بار سید چنان نبود که از او در گذرد و بآنکه آنچه از
او در گذشت چنان نبود که باو برسد او را بر این داشت معویه گفت که راست گفتی و گفت
که با امیر المؤمنین عرض شد در هنگامی که قتال خوارج نهروان را اراده کرده بود که یا امیر
المؤمنین کاش پرهیز میکردی یا اگر پرهیز میکردی بهتر بود پس آنحضرت عم فرمود که • ای حوقی من

الموت افر یوم لم یقدر ام یوم قدر یوم لم یقدر لا اخشی الردی و اذا قدر لم یغن الحذر
یعنی در کدام یک از دو روز خویش از مرگ بگریزم روزی که مقدر نشده یا روزی که
مقدر شده روزی که مقدر نشده نمی‌ترسم از هلاک و چون مقدر شده باشد زحمت
نکند کسی که ترس دارد و فائده نبخشد و در دیوان حضرت ع بجای لم یقدر در هر دو مصراع
ما قدر با ما نافیه و تشدید دال است و معنی آن با روایت کتاب یکی باشد و روایت کتاب
اصح است زیرا که علمای عربیت در مقام آنکه لم جزم میدهد باین شعر و غیر آن استدلال
کرده اند و این لغت غریبی از عربیت و نیز در دیوان بجای لم اخش ما اخشی است و در بعضی
از فتح نوحید لا اخشی بمعنی همه یکیست و الف هم در نسخها التقاء ساکنین میافتد
چنانکه الف لم اخش بجزم افتاده حدیث کرد ما را ابو الحسن علی بن احمد بن عبد الله بن
احمد اصفهانی گفت که حدیث کرد ما را مکی بن احمد بن سعدویه برذعی گفت که خبر داد ما را
ابو منصور محمد بن قاسم بن عبد الرحمن عتکی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اشرس گفت که
حدیث کرد ما را ابرهیم بن نصر گفت که حدیث کرد ما را ابو البختری وهب بن وهب بن هشام
گفت که حدیث کرد مرا حضرت جعفر بن محمد از پدرش از جدش از علی بن ابی طالب علیهم
السلم از پیغمبر ص که فرمود یا علی بدرستی که یقین آنست که هیچکس را بخشم خدا خوشنود
نگردانی و کسی را بر آنچه خدا بتو داده ستایش ننمائی و احدی را بر آنچه خدا بتو نداده مذمت
نکنی زیرا که روزی چنان نیست که حرص صاحب حرصی آنرا بکشد و کراهت صاحب کراهتی
آنرا منع کند پس بدرستی که خدای عز و جل بحکمت و فضل خویش راحت و فرح را در یقین
و رضا قرار داده و غم و اندوه را در شک و خشم قرار داده بدرستی که هیچ فقری از نادانی
سخت تر و هیچ مالی از عقل نافع تر و هیچ تنهائی از عجب وحشت ناکتر و هیچ یاری از

مشاورة

مشاورت محکم تر و معتمد تر و هیچ عقلی چون تدبیر و عاقبت اندیشی و هیچ پارسائی
چون باز ایستادن از محارم خدا و هیچ حسبی چون خوش خلقی و هیچ عبادتی چون تفکر
و اندیشه کردن نیست و آفت خبر دروغ گفتن است و آفت علم فراموشی و آفت عبادت
سستی و آفت زیبائی و نیکی لاف و آفت شجاعت و دلیری ستم کردن و آفت حلم در
گذشتن و آفت بخشش و سخاوت منت گذاشتن و آفت جمال و نیکوئی تکبر کردن و آفت
حسب فخر و نازیدن است حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس ره گفت که حدیث کرد
ما را پدرم گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی الصهبان گفت که حدیث کرد ما را ابو احمد
بن محمد بن زیاد ازدی گفت که حدیث کرد ما را ابان احمر از حضرت صادق جعفر بن
محمد ع که مردی بنزد وی آمد و با آنحضرت عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد مرا موعظه
بنما حضرت ع فرمود که اگر خدای عز و جل روزی را متکفل شده باشد اهتمام کردنت
از برای چیست و اگر روزی قسمت شده باشد حرص از برای چیست و اگر حساب حق
باشد جمع مال از برای چیست و اگر جانشین از خدای عز و جل حق باشد بخل از برای
چیست و اگر عقوبت عبارت از خدای عز و جل آتش دوزخ باشد نافرمانی و گناه
از برای چیست و اگر مرگ حق باشد شادی از برای چیست و اگر شیطان دشمن باشد
غفلت و بیخبری از برای چیست و اگر گذشتن بر صراط حق باشد عجب و خودبینی از برای
چیست و اگر هر چیزی بقضا و قدر باشد اندوه از برای چیست و اگر دنیا فانی و نابود
باشد اطمینان و آرام از برای چیست حدیث کرد ما را ابو منصور احمد بن ابرهیم بن
بکر خوزی در نیشابور گفت که حدیث کرد ما را ابو اسحق ابرهیم بن محمد بن مروان
خوزی گفت که حدیث کرد ما را جعفر بن محمد بن زیاد فقیه خوزی گفت که حدیث کرد ما

احمد بن عبدالله جویباری شیبانی از حضرت علی بن موسی الرضا ع از پدرش از پدرانش
از علی علیهم السلام که فرمود رسول خدا ص فرمود که خدای عز و جل مقادیر را اندازه
فرمود و تدبیرها را تدبیر کرده دو هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند حدیث کرد ما را
ابو عبدالله حسین بن محمد اشنانی رازی عدل در بلخ گفت که حدیث کرد ما را علی بن
مهرویه قزوینی گفت که حدیث کرد ما را حضرت علی بن موسی الرضا از پدرش از پدرانش
علیهم السلام که فرمود یکی از یهودان از حضرت علی بن ابی طالب ع سؤال نمود و عرض کرد
که مرا خبر ده از آنچه از برای خدا نیست و از آنچه در نزد خدا نیست و از آنچه خدا آن را نمیداند
علی ع فرمود اما آنچه خدا آن را نمیداند همان قول شما است ای گروه یهود که عزیر پسر خدا است
و خدا فرزندی از برای خود نمیداند چه فرزندی از برایش نیست تا بداند و اما قول تو
و آنچه از برای خدا نیست خدا را شریکی نیست و اما آنچه در نزد خدا نیست در نزد خدا ستمی
بر بندگان نیست یهودی گفت که من شهادت میدهم باینکه هیچ خدائی نیست مگر خدا
و باینکه محمد فرستاده خدا است. حدیث کرد ما را احمد بن ابرهیم بن احمد بن یونس لیثی
گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن سعید همدانی مولای بنی هاشم گفت که خبر داد
ما را حارث بن ابی اسامه از روی اجازت و حواله از مدائنی از عوانة بن حکم و عبدالله
بن عباس بن سهل ساعدی و ابوبکر خراسانی مولای بنی هاشم از حارث بن حصیره از
عبدالرحمن بن جندب از پدرش و غیر او که مردم بعد از وفات علی ع بخدمت حسن بن علی
علیهما السلام آمدند تا با آنحضرت بیعت کنند فرمود که حمد از برای خدا است بر آنچه قضا فرموده
از امر مخصوص ساخت از فضل و تعمیم داد از امر و در پوشانید از عافیت خویش حمدی
که بآن نعمتش بر ما تمام شود و بآن خوشنودیش از او برسد بدرستی که دنیا خانه زحمت

و آزمایش است

و آزمایش است و هر چه در آنست بسوی زوال و نیستی میرود و خدا ما را از آن خبر
داده تا آنکه ببینیم و وعید خود را از پیش بسوی ما فرستاده و این امر را پیش داشته
تا آنکه ما را اعمال زشت بایشان حجتی نباشد پس رغبت شوید در آنچه نابود میشود
و رغبت کنید در آنچه میماند و در نهان و آشکارا از خدا بترسید بدرستی که علی ع
با بدن جستن و مردن و در آنکه حق تعالی تقدیر بعث با اجل مرد و من با شما بیعت میکنم بر آنکه
آشتی کنید با هر که من آشتی کنم و در مقام جنگ باشید با هر که من در مقام جنگم پس
با آنحضرت بر این وضع بیعت کردند مترجم گوید که مؤلف گفته که محمد بن علی بن حسین
مصنف این کتاب میگوید که اجل عبارت از زمان مردن انسان همان وقت مردن او است و اجل
نمیکند پیش همان وقت نمیکند پیش و این است معنی قول خدای عز و جل فَاِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا
یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا یَسْتَقْدِمُونَ یعنی پس چون بیاید وقت ایشان که مدت عمر مقرر
در آید از پس نیاندازند از آن اجل ساعتی و پیشی نگیرند بر آن یعنی اجل بهیچ وجه مستقدم
و متأخر نشود و اگر انسان بمرگ خود بمیرد که بر فراش و در رختخواب جان از بدنش
بیرون آید یا کشته شود اجل او در هر دو همان وقت مردن او است و گاه باشد که روا باشد
که کشته چنان باشد که اگر کشته نمیشد در همان ساعت میمرد و گاه باشد که چنان
باشد که اگر کشته نمیشد باقی میماند و علم این از ما غایب و پنهان شده و خدای عز
و جل فرموده است که قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ اِلَی مَضَاجِعِهِمْ
یعنی بگو ای محمد که اگر میبودید ایشان در خانه های خود و بجنگ بیرون نمیخواستید بیرون
نمی آمدند هر آینه بیرون میآمدند کسانی که نوشته شده است در لوح محفوظ بر ایشان
کشته شدن بسوی خوابگاههای خویش که مراد از آن کشتنگاه است و نیز خدای عز و جل فرموده

که قُل لَن یَنفَعَکُمُ الفِرارُ اِن فَرَرتُم مِنَ المَوتِ اَوِ القَتلِ یعنی بگو که هرگز سود ندهد
شما را گریختن اگر بگریزید از مردن یا کشته شدن و اگر جماعتی در یکوقت کشته شوند روا
باشد که گفته شود که همه ایشان باجلهای خود مردند و گفته شود که اکثر ایشان اگر کشته
نشده بودند در همان ساعت میمردند چنانکه روا بود که وبا که مردن عام است در همه
ایشان واقع شود و ایشان را در یکساعت بمیراند و چنان بود که روا بود که گفته شود که
ایشان بغیر اجلهای خود مردند فی الجمله اجل انسان همان وقتی است که خدای عز و جل
داند که او در آنوقت میمیرد یا کشته میشود و قول حضرت امام حسن ع در شان پدرش
صلوات الله علیه که بعد بر زخمت در باجل بود تصدیق است از برای آنچه ما آورده ایم در این
باب گفتیم و خدا بر خویش توفیق دهنده از برای صواب است • حدیث کرد ما را عبد الله بن
محمد بن عبد الوهاب سجزی در نیشابور گفت که خبر داد ما را ابو نصر منصور بن عبد الله
بن ابرهیم اصبهانی گفت که حدیث کرد ما را علی بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را حسن بن
احمد حرانی گفت که حدیث کرد ما را یحیی بن عبد الله بن ضحاک از اوزاعی از یحیی بن ابی
کثیر که گفت با امیر المؤمنین ع عرض شد که آیا نمیخواهی که ترا پاسبانی کنیم فرمود که
هر مردی را اجلش پاسبانی کرده • حدیث کرد ما را عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب گفت
که حدیث کرد ما را منصور بن عبد الله گفت که حدیث کرد ما را علی بن عبد الله گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن جعفر گفت که حدیث کرد ما را اسحق بن ابرهیم گفت که حدیث کرد ما را اسرائیل
از ابو اسحق از سعید بن وهب که گفت بشب در صفین با سعید بن قیس بودیم و صفها بعضی
صف لشکر علی ع و صف لشکر معویه چنان بودند که هر یک از ایشان بسوی صاحب
خویش که صف دیگر باشد نظر میکردند تا آنکه امیر المؤمنین ع آمد پس بکار رفتیم و آمدیم

وسعید

وسعید بن قیس بآنحضرت عرض کرد که یا امیر المؤمنین آیا در این ساعت آیا از چیزی نترسیدی
فرمود و از چه چیز بترسم بدرستی که هیچکس نیست مگر آنکه با او دو فرشته الله که بر او
گماشته اند که نگذارند که در چاهی فرود آید یا جنبنده او را گزند نرساند یا از کوهی بیفتد
تا اوراد الله تا آید و چون قدر آمد در میان او و قدر رها کنند • حدیث کرد ما را ابو نصر
محمد بن احمد بن ابرهیم بن تمیم سرخسی در سرخس گفت که حدیث کرد ما را ابو لبید محمد بن
ادریس شامی گفت که حدیث کرد ما را ابرهیم بن سعید جوهری گفت که حدیث کرد ما را ابو
ضمره انس بن عیاض از ابو حازم از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش که گفت رسول خدا ص
فرمود که هیچیک از شما ایمان ندارد تا ایمان آورد بتقدیر خواه خوب آن و خواه بد آن و خواه
شیرین آن و خواه تلخ آن • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق ره گفت که
حدیث کرد ما را محمد بن حسن طائی گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید سهل بن زیاد آدمی
رازی از علی بن جعفر کوفی که گفت شنیدم از سید خود حضرت علی بن محمد علیهما السلام که میفرمود
حدیث کرد مرا پدرم محمد بن علی از پدرش علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش
جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش علیهم السلم و حدیث
کرد ما را محمد بن عمر حافظ بغدادی گفت که حدیث کرد مرا ابو القاسم اسحق بن جعفر علوی
گفت که حدیث کرد مرا پدرم جعفر بن محمد بن علی از سلیمان بن محمد قرشی از اسمعیل بن ابی
زیاد از حضرت جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش از جدش از علی علیهم السلم
و لفظ این حدیث از برای علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق است که در هر دو سند اول
مذکور است که گفت مردی از اهل عراق با امیر المؤمنین ع داخل شد و عرض کرد که ما را
خبر ده از بیرون رفتن ما بسوی اهل شام و جنگ با ایشان که آیا بقضائی از خدا و قدر بود

باندا امیر المؤمنین نه فرمود که بلی ای شیخ بخدا سوگند که بر تلی بالا نرفتید و در دره فرود
خانه فرود نیامدید مگر بقضائی از خدا و قدر آن شیخ عرض کرد که یا امیر المؤمنین رنج
و مشقت خود را در نزد خدای پندارم و مزدی ندارم چرا که فعل باختیار من نبوده بلکه
بقضا و قدر خدا بوده حضرت فرمود که ای شیخ چنین مگو آهسته باش شاید که تو چنان
گمان داری که آن قضا و قدر که گفتم قضای حتمی و قدر لازم است که خواهی نخواهی باید
بعمل آید اگر چنین باشد هر آینه ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر باطل خواهد بود
و معنی وعد و وعید که مقتضای نیک و بد است که فرموده ساقط شود و گناهکار سرزنش
و نیکوکار را ستایش نباشد هر آینه نیکوکار بسرزنش از گناهکار سزاوارتر و گناه
کار باحسان از نیکوکار سزاوارتر باشد و این گفتار گفتار بت پرستان و دشمنان
خدا و مهربان و جماعت قدریه این امت و مجوس است ای شیخ بدرستی که
خدای عز و جل تکلیف نموده از روی تخییر که مکلفان را اختیار فرموده و نهی فرموده
از راه تحذیر که ایشان را ترسانیده و بر عمل اندک ثواب بسیار عطا فرموده و کسی که
او را نافرمانی کرده او را مغلوب نساخته و کسی که او را فرمان برداری نموده بجبر او را
جبر و اکراه نفرموده و مطیع بنکردن طاعت توانا است چنانکه اجتناب و منع عاصی
از معصیت قادر است و آسمانها و زمین و آنچه را که در میان اینها است بناحق نیافریده
بیهوده که غرضی بر آن مترتب نشود و حکمت و مصلحتی در آن نباشد بلکه برای آن آفریده که
استدلال کنند بر وجود واجب الوجود و قدرت کامله و حکمت بالغه اش و فواید ازینها
خاصیتی بلکه خاصیتها است و پیغمبران مژده دهنده و ترساننده را بعبث و بیفایده
نفرستاده ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ یعنی این آفریدن

بچیزها

چیزها بوجه باطل که مصلحت و حکمتی در آن نباشد و همچنین فرستادن پیغمبران
که عبث و بی فایده باشد گمان آنانست که کافر شدند و بعکس اینکه بود پندند پس وای
بر آنها که منکر شدند و گمان باطل بردند از آتش دوزخ راوی میگوید که پس آن شیخ
بر پا شد و میگفت که انت الامام الذی نرجو بطاعته ۔ یوم النجاة من الرحمن غفرانا ۔
اوضحت من دیننا ما کان ملتبسا ۔ جزاک ربک عنا فیه احسانا ۔ فلیس معذرة فی
فعل فاحشة ۔ قد کنت راکبها فسقا و عصیانا ۔ لا لا و لا قائلا ناهیه اوقعه ۔ فیها
عبدت اذا یا قوم شیطانا ۔ و لا احب و لا شاء الفسوق و لا ۔ قتل الولی له ظلما
و عدوانا ۔ انی یحب و قد صحت عزیمته ۔ ذو العرش اعلن ذاک الله اعلانا ۔ مترجم گوید
که در بعضی از نسخ نرجو بجای یوم النجاة یوم المعاد است و در کافی بجای من دیننا
من امرنا و بجای عنا فیه احسانا بالاحسان احسانا واقع است و مؤلف گفته که مصنف
این کتاب میگوید که محمد بن عمر حافظ در آخر این حدیث چیزی را ذکر کرده مگر دو بیت از
شعرها از اول آن چنانکه در کافی نیز چنین است و ترجمه همه این بیتها اینست که تو آن
پیشوائی که امید داریم بواسطه فرمانبرداریش در روز رهائی یافتن یا در روز بازگشتن
آمرزش را از خداوند بخشاینده روشن ساختی از دین ما یا از کار ما آنچه را که مشتبه
و پوشیده بود پس پروردگار تو از جانب ما در جزای آن نیکی را یا احسان را بنیکی عطا
فرماید با این نیکی که با ما کردی پس نیست بهانه در کردن کار زشتی که من بر آن سوار و مرتکب
آن بودم از تعدی و بیرون رفتن از دائره فرمان و نافرمانی نه نه و نه گوینده ام که نهی کننده این
انکس او را در آن کار زشت پرستیده ام در آنهنگام که ای گروه دیو فریبنده سرکشی را
و دوست نداشته و نخواسته فسقها را و نه کشتن دوست از برای او را از روی ستم و

از اندازه در گذشتن از کجا درست میاید و محال آنکه رأیش درست شده خداوند
عرش و خدا ابتدا آشکار کرده آشکار کردنی • و حدیث کرد ما را ابا حدیث ابو الحسین
محمد بن ابرهیم بن اسحق فارسی عزائمی گفت که حدیث کرد ما را ابو سعید احمد بن محمد بن
رمیح نسوی در جرجان گفت که حدیث کرد ما را عبد العزیز بن اسحق بن جعفر در بغداد
گفت که حدیث کرد مرا عبد الوهاب بن عیسی مروزی گفت که حدیث کرد مرا حسن بن
علی بن محمد بلوی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عبد الله بن مجیح از پدرش از حضرت جعفر
بن محمد از پدرش از جدش علیهم السلم • ونیز حدیث کرد ما را ابا حدیث احمد بن حسن قطان
گفت که حدیث کرد ما را حسن بن علی سکری گفت که حدیث کرد ما را محمد بن زکریا جوهری
گفت که حدیث کرد ما را عباس بن بکار ضبی گفت که حدیث کرد ما را ابو بکر هذلی از عکرمه
از ابن عباس که گفت چون امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع از صفین برگشت پیری از آنها
که در آن جنگ با حضرت حاضر بود نزد وی او برخواست عرض کرد که یا امیر المؤمنین ما را
خبر ده از این رفتن ما که آیا بقضائی از خدا و بقدر بود و حدیث را مثل آن برابر ذکر کرده •
مگر آنکه اینرا در آن زیاد کرده که پس آن شیخ عرض کرد که یا امیر المؤمنین هرگاه مر چنین
باشد پس قضاء و قدر همان دو چیزند که ما را رانده اند و ما هیچ سود و خانه را فرو نهشتیم
و بر هیچ تلی بر نیامدیم مگر بقضاء و قدر امیر المؤمنین ع فرمود که مراد امر و فرمان از خدا و
حکم است بعد از آن این آیه را خواند که وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ
إِحْسَانًا یعنی امر ربک الا تعبدوا الا ایاه بآن معنی که گذشت در چیز غیر اینست باین
معنی که گذشت در چیز غیر اینست که و با بیکه نیکوئی کنید با پدر و مادر خویش کردنی
بعد از این حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رض گفت که حدیث کرد ما را محمد

بن ابی عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن
یزید نوفلی از علی بن سالم از حضرت صادق ع که گفت آنحضرت را سؤال کردم از افسونها
که آیا از قدر چیزی را دفع میکنند فرمود که آنها از جمله قدر اند و حضرت ع فرمود که قدریه
مجوس این امت اند و ایشان آنانند که خواستند که خدا را بعدلش وصف کنند پس او را
از سلطنتش بیرون بردند و این آیه در شأن ایشان نازل شده که يَوْمَ يُسْحَبُونَ
فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ یعنی روزی که
کشیده شوند گناهکاران در آتش دوزخ بر رویهای خود یعنی ایشانرا بروی انداخته
بکشند و بدوزخ اندازند و در روز آنحال با ایشان گویند که بچشید سوزش دوزخ یعنی
حرارت آتش و الم آنرا و در بیان علت خود میفرماید که بدرستی که ما هر چیزی را آفریده ایم
باندازه • حدیث کرد ما را ابو الحسین محمد بن ابرهیم بن اسحق فارسی عزائمی گفت که حدیث
کرد ما را ابو سعید احمد بن محمد بن رمیح نسوی گفت که حدیث کرد ما را عبد العزیز بن
یحیی جلودی در بصره گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ابرهیم بن معلی بن اسد عمی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
زکریا غلابی گفت که حدیث کرد ما را احمد بن عیسی بن زید گفت که حدیث کرد ما را عبد الله
بن موسی بن عبد الله بن حسن از پدرش از پدرانش از حضرت حسن بن علی از علی بن ابی
طالب ع که از قول خدای عزوجل إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ سؤال شد فرمود که خدای
عزوجل میفرماید بدرستی که ما هر چیزی را آفریده ایم از برای اهل آتش دوزخ باندازه
کارهای ایشان • حدیث کرد ما را پدرم رض گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسن کوفی از پدرش
حسن بن علی بن عبد الله کوفی از جدش عبد الله بن مغیره از اسمعیل بن سالم که حضرت
صادق ع سؤال شد از نماز در پشت سر کسی که بنده خدای عزوجل را تکذیب میکند و آزاد و

مذکور فرموده باید که هر بنائی را که در حیث سرش کرده اعاده کنند و نماید بجا آورد • حدیث
کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه گفت که حدیث کرد ما را علی بن الحسین سعدآبادی گفت
که حدیث کرد ما را احمد بن ابی عبدالله برقی از پدرش از محمد بن سنان از زیاد بن منذر از
سعد بن طریف از اصبغ بن نباته که گفت امیرالمؤمنین ع در باب قدر فرموده آگاه باشید
که قدر سری است از سر خدا و پرده‌ای از پرده‌های خدا و حرزی از حرزهای خدا که در حجاب
خدا مرفوع و برداشته شده و از خلق خدا در نوردیده و پیچیده و مهر خدا بر او نهاده شده و
در علم خدا پیشی گرفته و خدا بندگان را از دانستن آن وضع کرده و منها نموده و آن را در بالای
نهادهای ایشان و مبلغ عقلهای ایشان بلند کرده و برداشته زیرا که ایشان بآن
نتوانند رسید بحقیقت ربانیت و نه بقدرت صمدانیت و نه بعظمت نورانیت و نه بعزت
وحدانیت زیرا که آن دریائیست پرآب که آب از ساحلش پاک کنده میشود و موج میزند
بخالص است از برای خدای عز و جل عمقش ما بین آسمان و زمین و عرضش ما بین مشرق
و مغرب و سیاه است چون شب بسیار تاریک مارها و ماهیهای آن بسیار یکبار بالا میآید
و باید بگرد و بپرد و در زیر تک آن آفتابی است که روشنی میدهد و نمیزیبد که کسی جز آن
آفتاب مطلع شود مگر خدای یگانه تنها پس هر که خواهد که جز آن مطلع شود بحقیقت
که با خدای عز و جل در حکمش ضدیت و دشمنی نموده و با آنجناب در سلطنتش منازعه و گفتگو
کرده و از راز و پیدارش کشف نموده و آنها را ظاهر ساخته و برگشته با خشمی از خدا و باز
گشتگاهش دوزخ است و بد بازگشتگاهی است دوزخ مترجم گوید که مؤلف گفته که
مصنف این کتاب میگوید که ما میگوئیم که خدای تبارک و تعالی قدر کرده کارهای بندگان را و قضا
نموده و آنها را با همه آنچه در جهان میباشد از خوبی و بدی مقدر فرموده و قضا گاهی

بمعنی اعلام و آگاهی دادن میباشد چنانکه خدای عز و جل فرموده که وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ
فِي الْكِتَابِ و مرادش این است که ایشان را اعلام کردیم چنانکه گذشت و چنانکه خدای
عز و جل فرموده که وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ یعنی و حکم
کردیم با معرفت شادیم بسوی لوط این امر را که بقیه آن قوم که بنیاد و دنباله این گروه
بریده و برکنده شده است در حالتی که داخل صبح شوند یعنی قوم تو در صبح مستأصل
شوند که در صبح یکی از ایشان باقی نماند و مؤلف میگوید که مرادش این است که این امر را
اخبار و اعلام لوط کردیم پس انکار نمیشود که خدای عز و جل چنان باشد که کارهای بندگان
و سایر آنچه ذکر میباشد از خوبی و بدی بنابراین معنی قضا کرده باشد زیرا که خدای
عز و جل بهمه آنها دانا است و صحیح است که آنها را به بندگان خود اعلام فرماید و ایشان را
از آنها خبر دهد و گاهی قضا نیز در معنی نوشتن و خبر دادن میباشد چنانکه خدای عز
و جل فرموده که إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ و این آیه در سوره حجر و نمل
هر دو واقع شده و در هیچیک چنان نیست که مؤلف ره در کتاب ذکر کرده زیرا که در سوره حجر
قدرنا انها لمن الغابرين است و در سوره نمل که قدرناها است بعد از آن من الغابرين واقع
شده بدون انها و لام و ظاهر کلام مؤلف تخفیف دال قدرنا است و آن در هر دو موضع
قرائت شعبه است و هر چند که قرائت سایر قراء تشدید دال که از تقدیر است نیز بمعنی آن باشد
و ترجمه آیه بنابر آنچه در سوره نمل است این میشود که پس رهانیدیم لوط و کسان او را مگر
زنش را که قضا کردیم او را از باز ماندگان و بنابر آنچه در سوره حجر است معنی آن این
میشود که بدرستی که ما نجات دهندگانیم همه ایشان را مگر زن لوط را که قضا کردیم و حکم
نمودیم بر او و از جانب خدا بدرستی که او هر آینه از باز ماندگانست در شهر خود برای عذاب و مؤلف

میکوید که یعنی نوشتیم وخبر دادیم وحجاج شاعر گفته است که واعلم بان ذا الجلال قد قدر

فی الصحف الاولی التی کان سطر یعنی بدان اشو بانکه خدای خداوند جلال مقدر کرده آنچه

که نوشته است در نامهای نخستین وکتابهای پیشین آنها را که نوشته بود یعنی در

لوح محفوظ مقدر در این بیت معنیش کتب باشد یعنی نوشت چنانکه تحریر شد وکاه

که قضا بمعنی حکم والزام میباشد خدای عز وجل فرموده که وقضی ربک الا تعبدوا الا

ایاه وبالوالدین احسانا ومراد این است که با تحکم فرموده وخلقش آنرا الزام نموده و

روا باشد که گفته شود که خدای عز وجل قضا فرموده از اعمال بندگان بنابر این معنی که

آنچه را که بندگانش را بآن الزام نموده وآنرا بایشان حکم کرده واینها واجبات است وجز

آنها نیز روا باشد که خدای عز وجل اعمال بندگانرا تقدیر کند باینکه مقادیر واحوال آنها

از حسن وقبح ووجوب واستحباب وغیر اینها بیان فرماید ومراد ما از آن بجا میآورد

آنچه را که این احوال از برای این افعال بآن شناخته شود پس خدای عز وجل در حقیقت مقدر

از برای آنها باشد وچنان نیست که آنها را تقدیر کند تا مقدار آنها را بشناسد وبداند

ولیکن بجهت آنکه از برای غیر خود انعکه آنرا نمیشناسد وچند الذحال آنچه را تقدیر

کرده آشکار کند بتقدیر کردن آنرا واین از آن ظاهرتر است که پنهان باشد وآشکارتر

از آنکه بسوی شاهد آوردن بر آن محتاج باشد آیا نمی بینی که ما رجوع میکنیم بسوی اهل

معرفت بصناعتها در تقدیر کردن آنها از برای ما پس علم ایشان بمقادیر آنها ایشانرا منع

نمیکند از آنکه آنها را از برای ما تقدیر کنند تا مقادیر آنها را از برای ما آشکار نمایند وجز

این نیست که ما انکار کردیم که خدای عز وجل چنان باشد که با آنها یعنی بندگانش حکم فرموده باشد

وایشانرا از باز گشتن از آنها منع نموده باشد یا چنانچه باشد که آنها را خلق کرده باشد

کرده باشد وآنها را محتویا... واما آنکه اعمال خلق آنها... که آنها را خلق...

بخلق تقدیر پس آنرا انکار نمیکنیم وشنیدم از بعضی از اهل علم که میگفت قضا بر ده وجه است

اول وجهی از آنها علم است وآن قول خدای عز وجل است که الا حاجة فی نفس یعقوب

قضیها یعنی مگر حاجتی در نفس یعقوب که قضا کرده آنرا یعنی آنرا دانست دویم اعلام است

وآن قول خدای عز وجل است که وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب وقول آنجناب عز وجل

وقضینا الیه ذلک الامر یعنی خبر دادیم یا آنرا اعلام کردیم چنانکه گذشت سیم حکم است

وآن قول خدای عز وجل است که فلما قضینا علیه الموت یعنی پس هنگامی که قضا کردیم

بر سلیمان مردن را یعنی واجب ساختیم پس آن قضا حتم است که خدا آنرا واجب نموده ششم

وششم ارور بیان داده نشد وآن قول خدای عز وجل است که وقضی ربک الا تعبدوا الا

ایاه یعنی پروردگارت امر فرموده چنانکه گذشت وهفتم آفریدن است وآن قول خدای عز وجل

است که فقضیهن سبع سموات فی یومین یعنی پس قضا کرد آنها را هفت آسمان وآفرید

آنها را باین نحو در دو روز وهشتم فعل کردن است وآن قول خدای عز وجل است که

فاقض ما انت قاض یعنی پس بکن آنچه را که کننده آنی وتمام کننده وآن قول خدای

عز وجل است که فلما قضی موسی الاجل یعنی پس هنگامی که تمام کرد موسی آن مدت معین را

که عبارت است از ده سال وقول آنجناب عز وجل از روی حکایت از موسی ایما الاجلین

قضیت فلا عدوان علی والله علی ما نقول وکیل یعنی هر یک از این دو مدت را که عبارت

از هشت سال وده سال تمام کنم پس ستمی بر من نیست وخدا بر آنچه ما میگوییم وکیل است

ودهم فراغ وخلاص شدن از چیزی است وآن قول خدای عز وجل است که قضی الامر الذی

فیه تستفتیان یعنی تمام کرده شده آن کاری که شما در آن طلب فتوی میکنید یعنی فراغ از آن

از برای شما حاصل کردیده وقول قائل که حاجت ترا از برایت قضا کردم یعنی از برای تو

که یقضی بالحق یعنی خدا حکم میکند بحق ... چهارم قول کفته است وآن قول خدای عز وجل است که ... بحق ... مراد از آن قول ... است

از آن فارغ و خلاص شده‌ام پس روا باشد که گفته شود که همه چیزها بقضای خدای تبارک
و تعالی و بقدر اوست بآن معنی که خدای عزّ وجل آنها را دانسته و مقادیر آنها را دانسته و آنجناب
عزّ وجل دارد همه آنها حکمی است از خوبی یا بدی پس آنچه از خوبی باشد آنرا قضا فرموده
باین معنی که خدا بآن امر کرده و آنرا واجب ساخته و حتم کرده یا ندبه و مبلغ و مقدار آنرا دانسته
و آنچه از بدی باشد بآن امر نفرموده و آنرا نپسندیده لیکن آنجناب عزّ وجل آنرا قضا کرده
و تقدیر نموده باین معنی که آنرا بمقدار و مبلغی که دارد دانسته بعد از آن بحکم خویش حکم فرموده
گذشته بوده و جاری است پس یکی از جمله آنها که از اهوال است دوّم آزموده شدن است و آن قول خدای
عزّ وجل است که وَفَتَنّاکَ فُتُوناً یعنی آزمودیم ترا آزمودنی و قول آنجناب عزّ وجل الٓمٓ أَحَسِبَ
النّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنّا وَهُمْ لا یُفْتَنُونَ یعنی منم خدای که همه چیز را میدانم و
چیزی بر من پوشیده و پنهان نیست آیا مردمان پنداشته‌اند که واگذاشته میشوند باینکه بگویند
که ایمان آوردیم و حال آنکه ایشان آزموده نمیشوند و مبتلی نگردند و سیم محبّت است و آن
قول خدای عزّ وجل است که ثُمَّ لَمْ تَکُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلّا أَنْ قالُوا وَاللّهِ رَبِّنا ما کُنّا مُشْرِکِینَ یعنی
پس نبود محبّت ایشان مگر آنکه گفتند تا آخر آنچه گذشت و چهارم شرک است و آن قول خدای
عزّ وجل است که وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ یعنی و شرک سخت‌تر است از کشتن و کشته شدن
و پنجم کفر است و آن قول خدای عزّ وجل است که أَلا فِی الْفِتْنَةِ سَقَطُوا یعنی آگاه باش که در کفر
افتادند و ششم سوزانیدن بآتش است و آن قول خدای عزّ وجل است که إِنَّ الَّذِینَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِینَ
وَالْمُؤْمِناتِ یعنی بدرستی که آنانکه مفتون ساختند مردان مؤمن و زنان مؤمنه را یعنی ایشانرا
سوزانیدند با آتش و هفتم عذاب است و آن قول خدای عزّ وجل است که یَوْمَ هُمْ عَلَی النّارِ یُفْتَنُونَ
یعنی در روزی که ایشان بر آتش معذّب میشوند و قول آنجناب عزّ وجل ذُوقُوا فِتْنَتَکُمْ یعنی

بچشید

بچشید عذاب خود را و قول آنجناب عزّ وجل وَمَنْ یُرِدِ اللّهُ فِتْنَتَهُ یعنی و هر که خدا خواسته باشد
عذاب یا عذاب کردن او را فَلَنْ تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللّهِ شَیْئاً یعنی پس هرگز تو مالک نمیشوی از
برای او از خدا چیزی را و هشتم کشتن است و آن قول خدای عزّ وجل است که إِنْ خِفْتُمْ أَنْ یَفْتِنَکُمُ
الَّذِینَ کَفَرُوا یعنی اگر بترسید از آنکه در فتنه اندازند شما را آنانکه کافر شدند یعنی شما را
بکشند و قول آنجناب عزّ وجل فَما آمَنَ لِمُوسی إِلّا ذُرِّیَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلی خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِمْ
أَنْ یَفْتِنَهُمْ یعنی پس ایمان نیاوردند بموسی و او را تصدیق نکردند مگر فرزندانی چند از قوم موسی
از بیمان ایشان بنا بر ترسی از فرعون و با بزرگان او و از آنکه در فتنه اندازند ایشانرا
یعنی ایشانرا بکشند و نهم بازداشتن است و آن قول خدای عزّ وجل است که وَإِنْ کادُوا لَیَفْتِنُونَکَ
عَنِ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ یعنی و بدرستی که نزدیک بودند و نزدیک شد که در فتنه اندازند ترا
یعنی ترا بازدارند از آنچه وحی کردیم بسوی تو و دهم مشغول ساختن بغیر آن است و آن قول
خدای عزّ وجل است که رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذِینَ کَفَرُوا یعنی ای پروردگار ما مگردان ما را فتنه
محنت از برای آنانکه کافر شدند و قول آنجناب عزّ وجل که رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ
الظّالِمِینَ یعنی ای پروردگار ما مگردان ما را فتنه از برای گروه ستمکاران یعنی محنت و آزمایش
تا آن مفتون شوند و بدی‌های خود بگویند که ما را اینها از آنکه نیستیم مگر آنکه دین ایشان باطل
و دین ما حق است پس این داعی ایشان باشد بسوی آنکه روزمرّه با آنچه ایشان بر آنند از ظلم
و علی بن ابراهیم بر این بوجه ده گانه چه وجهی که یکی را از وجوه و گفته که از وجوه فتنه‌ها
محبت دوستی است و آن قول خدای عزّ وجل است که إِنَّما أَمْوالُکُمْ وَأَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ یعنی
جز این نیست که مالهای شما و فرزندان شما فتنه یعنی محبتهاست و محبت دوست داشتن است
و در اینجا یعنی محبوب است یعنی دوست داشته شده و ممکن است که مراد مرض حب جاه و دوستی

باشد و مؤلف میگوید که آنچه در نزد من و مذهب منست در این باب آنست که وجوه فتنه
دو است یکی آنکه فتنه در این موضع بمعنی عذاب نمودن کفار است زعجت یا باء ابجد و تشدید واو
قول پیغمبر است که الولد مجهلة مجبنة مبخلة یعنی فرزند ندانستگاه و جای بیدلی و مکان
بخل است چه پدرش را از طلب علم بجهت مشغول میسازد و او را بیدل میکند بجهت ترس از آنکه
کشته شود و فرزندش بعد از او ضایع شود و او را بخیل میسازد زیرا که میخواهد که مال
از برای او جمع کند و صفت از این بالاتر که چیزی اینکس را از علم و شجاعت و سخاوت باز
دارد و بجهل و جبن و بخل مبتلی گرداند و لیکن در تفسیر علی بن ابراهیم ره چنین است که انما
اموالکم و اولادکم فتنة ای حب و محبت یعنی دوستی باشد مؤلف بعد از ذکر این حدیث
میگوید که این حدیث را در کتاب مقتل حسین بن علی علیهما السلام بطور مسند اخراج کرده ام
حدیث کرد مارا احمد بن زیاد بن جعفر همدانی ره گفت که حدیث کرد مارا علی بن ابراهیم بن
هاشم از پدرش از غیاث بن ابراهیم از حضرت جعفر بن محمد از پدرش از جدش علیهم السلام که
فرمود رسول خدا صلعم گذشت بکسی که در دکان غله و خوردنی که آنرا برای بعد گرانی نگاه ٥
میداشت پس امر فرمود که غله و خوردنی ایشان که برای بعد گرانی نگاه داشته بودند
بسوی شکمهای بازارها و جائی که دیدها بسوی آن میکند بیرون برده شود پس برسول
خدا صلعم عرض شد که اگر بر ایشان قیمت میکردی و نرخ آنرا معین میفرمودی بد نبود یا کاش
چنین میکردی حضرت صلعم خشم فرمود بمرتبه که خشم در روی مبارکش شناخته شد و فرمود که
آیا من بر ایشان قیمت میکنم جز این نیست که نرخ با خدای عز و جل است که آنرا بالا میبرد چون
خواهد و فرود میآورد آنرا چون خواهد و برسول خدا صلعم عرض شد که کاش نرخی را از برای
ما نرخ میکردی در باب آن فرا ایستادی و میدادی زیرا که نرخها از پا در میرود که میشود حضرت

فرمود که من چنان نیستم که خدای عز و جل را ملاقات کنم با بدعتی و نشانه که در باب آن چیزی را
بسوی من احداث نفرموده باشد پس بندگان خدا را واگذارید تا از یکدیگر بخورند حدیث
کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کرد مارا محمد بن حسن صفار از
ایوب بن نوح از محمد بن ابی عمیر از ابو حمزه ثمالی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود
خدای عز و جل فرشته را بنرخ گماشته که آنرا بغیر دانش تدبیر میکند ابو حمزه ثمالی گفت که در
نزد حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که این نرخ مذکور شد فرمود که از آن بیش چیزی نیست
اگر گران شود گرانی آن بر خداست و اگر ارزان شود ارزانی آن با او است مترجم گوید که مؤلف
گفته که مصنف این کتاب میگوید که گرانی همان زیادتی در نرخهای چیزها است تا آنکه چیزی
فروخته شود بیشتر از آنچه در آنجا فروخته میشد و ارزانی همان نقصان در آنست پس آنچه
از ارزانی و گرانی ناشی از بسیاری چیزها و کمی آنها باشد از جانب خدای عز و جل است و رضا
بآن و آنرا تسلیم کردن و گردن نهادن واجب است و آنچه از گرانی و ارزانی بچیزی باشد که مردمان
بآن کرده میشود بجهت غیر کمی چیزها و بسیاری آنها بدون رضای ایشان بآن یا از جهت
حیله ایکه میکنند از مردمان باشد که همه خوردنی شهر را بخرند و از برای همه خوردنی گران شود
پس آن از نرخ کنندگان و از حیله کنندگان است بخلاف همه خوردنی شهر چنانکه حکیم بن حزام
اینرا بعمل آورده و عادتش این بود که چون خوردنی در مدینه داخل میشد همه آنرا میخرید پس
پیغمبر صلعم بر او گذشت و با او فرمود که ای حکیم بن حزام بپرهیز از آنکه احتکار طعام داری
کنی حدیث کرد مارا پدرم ره گفت که حدیث کرد مارا سعد بن عبد الله از یعقوب
بن یزید از صفوان بن یحیی از سلمه حناط از حضرت صادق علیه السلام در هر زمان که در شهر خوردنی
و طعامی باشد غیر از آنچه میگیرند از مردمان آنرا میخرند از برای ایشان روا باشد که متاع خویش

نه باید قیمة الطلب کند زیرا که چون در شهر خوردنی غیر از آن باشد که همه مردمان بوسند خوردنی
بجهت آن گران نشود و چنان نیست که گران میشود هر گاه یکنفر از مردمان همه آنچه را که
در شهر داخل میشود بخرد • حدیث کرد ما را پدرم رضه گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله
بن علی حلبی از حضرت صادق ؏ که از انبار داری سؤال شد فرمود خدا این نیست که انبار
داری آنست که چیز خوردنی را بخری و در شهر غیر از آن نباشد و تو آنرا حبس کنی از برای
گرانی و نقش بس اگر در آن شهر خوردنی یا متاعی غیر از آن باشد باکی نیست که متاع خویش
نه باید قیمة الطلب کنی و اگر گرانی را بخدا از خدای عز و جل باشد هر آینه خریداری که همه خوردنی
شهر را بخرد مستحق ملامت نباشد زیرا که خدای عز و جل بنده را مذمت نمیکند بر آنچه خود
آنرا میکند و از اینجهة است رسول خدا ص فرمود که الجالب مرزوق و المحتکر ملعون یعنی کسی
که جلب میکند و خوردنی را از جائی بجائی میبرد روزی داده شده است که خدا او را روزی
میدهد و انبار دارا که خوردنی را حبس میکند بالتحقیق از شرائط احتکار ملعونست که خدا او خلق
او را نفرین کرده اند و اگر گرانی از خدای عز و جل باشد رضای بآن و آنرا تسلیم کردن واجب
باشد چنانکه واجب است هر گاه گرانی ناشی از لکوچیزها و لکوی جلب و در آمد باشد زیرا که
آن از خدای عز و جل است و آنچه از خدای عز و جل یا از مردمان باشد در علم خدای تعالی ذکره
پیشی گرفته مثل آنچه از بندگان در آن بقضا و قدر او است بنابر آنچه من آنرا بیان کردم از
معنی قضا و قدر **باب پنجاه و نهم** در ذکر اطفال و عدل خدای عز و جل حدیث کرد ما را حسین
بن یحیی بن ضریس بجلی رضه گفت که حدیث کرد ما را پدرم گفت که حدیث کرد ما را ابو جعفر محمد بن
عمارة سکری سریانی گفت که حدیث کرد ما را ابرهیم بن عاصم در قزوین گفت که حدیث کرد
ما را عبدالله بن هرون کرخی گفت که حدیث کرد ما را ابو جعفر احمد بن عبدالله بن یزید بن

از احمد بن عبدالله از [illegible] محمد
بن عیسی از ابن محبوب از ابی حمزه
حماد بن عثمان از عبدالله

سلام بن عبدالله مولای رسول خدا ص گفت که حدیث کرد ما را عبدالله بن یزید گفت که
حدیث کرد ما را پدرم یزید بن سلام از پدرش سلام بن عبدالله برادر عبدالله بن سلام
از عبدالله بن سلام مولای رسول خدا ص که فرمود در رسول خدا ص را سؤال نمودم و عرض کردم
مرا خبر ده که آیا خدای عز و جل بی تحقیق آفریده را عذاب میکند فرمود معاذ الله پناه میبرم بخدا
که خدا چنین امری از او سر زند عرض کردم پس فرزندان مشرکان در بهشتند یا در آتش فرمود
فرمود که خدای تبارک و تعالی باایشان سزاوارتر است بدرستی که چون روز قیامت شود و خدای
عز و جل خلائق را جهة فصل قضا و حکم حق جمع کند فرزندان مشرکان را بیاورد و بایشان
میفرماید که ای بندگان و کنیزان من کیست پروردگار شما و چیست دین شما و کارهای
شما چیست حضرت فرمود که میگویند خداوندا ای پروردگار ما تو ما را آفریدی و ما چیزی را
نیافریدیم و تو ما را میرانیدی و ما چیزی را نمیرانیدیم و از برای ما زبانی نبود که گویا باشیم
و نه گوشها که بشنویم و نه کتابی که ما آنرا بخوانیم و نه پیغمبری که ما او را پیروی کنیم و ما را
دانشی نیست مگر آنچه بما تعلیم دادی حضرت فرمود که خدای عز و جل بایشان میفرماید که ای
بندگان و کنیزان من اگر شما را بامری فرمان دهم آنرا میکنید عرض میکنند که میشنویم و اطاعت
میکنیم ای پروردگار ما حضرت فرمود پس خدای عز و جل آتشی را امر میکند که آنرا فلق میگویند
و آن سخت ترین چیزی است در دوزخ از روی عذاب که عذابش از هر چیزی که در دوزخ است
بیشتر باشد پس از جای خود بیرون آید سیاه و تار با زنجیرها و غلها پس خدای عز و جل آنرا فرمان
دهد که در روی های خلائق بدمد پس بدمد از شدت سختی پس از سختی دمیدنش آسمان
بریده و پاره شود و ستارگان ناپدید شوند و دریاها فرو رود و خشک و کوهها نیست و نابود
و دیدها تاریک کردند و زنان آبستن بار خود را بزمین گذارند و کودکان پیر شوند و بحکم

از ترس آن پیر شوند در روز قیامت بعد از آن خدای تبارک و تعالی اطفال مشرکان را امر
فرماید که خود را در آن آتش افکنند پس هر که در علم خدای عز و جل از برایش پیشی کرفته
باشد که نیک بخت باشد خود را در آن افکند و آتش بر او سرد و سلامت باشد چنانکه
بر ابرهیم سرد و سلامت بود و هر که در علم خدای از برایش پیشی کرفته باشد که بدبخت
باشد امتناع کند و باز ایستد خود را در آتش نیفکند پس خدای تبارک و تعالی آتش را
فرمان دهد تا بجنبد که ذنبش از خدا را و امتناعش از داخل شدن در آن بچیند و ناکاه
بکیرد پس او در دوزخ پیوسته از برای بد اختری باشد و اینست معنی قول خدای عز و جل که فمنهم
شقی و سعید فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین فیها ما دامت
السموات و الارض الا ما شاء ربک عطاء غیر مجذوذ یعنی پس از جمله ایشان صاحب شقاوت
و بدبختی است و بعضی از ایشان صاحب سعادت و نیکبختی است پس اما آنانکه بدبخت
شدند پس در آتش دوزخ باشند از برای ایشانست در دوزخ فریاد و ناله و نفیر اول
آواز خر است و شهیق آخر آواز آن یعنی ایشان از شدت عذاب در دوزخ فریاد کنند چون
فریاد کردن خر در حالتی که جاوید باشند در آن تا مادامی که آسمانها و زمین باشند مراد از آن
تخلید و تابید است یا مراد آسمانها و زمین آخرتست یا مراد از آسمانها فوق و زیر و مراد از
زمین تحت و زیر است مکر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از عذاب دیگر عقوبت باشد
و یکی از آنها عذاب آخرت است پس مراد خلود در عذاب آتش باشد نه از خلود در دوزخ یا استثنا
باعتبار ابتداء و آغاز است بدرستی که پروردگار تو کننده است هر چیزی را که خواهد و اما
آنانکه نیک بخت شدند پس در بهشتند در حالتی که جاوید باشند در آن تا مادامی که آسمانها
و زمین باشند مکر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را بمرتبه بلندتر از آن برساند که

ان ربک فعال لما یرید
و اما الذین سعدوا ففی
الجنة خالدین فیها ما دامت
السموات و الارض الا ما شاء
ربک

زیاده

۴۳۵

زیاده بر مرتبه ایشان است یا مراد تعلق یا برزخ حال باشد که آن خواست خدا است بخروج
ایشان از بهشت یا استثنا باعتبار ابتداء است در حالی که بخششی است نه منقطع و بریده
یعنی الی غیر النهایه ممتد و کشیده باشد حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رض
گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابرهیم بن هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح هروی
از حضرت امام رضا ع که گفت بآنحضرت عرض کردم که بچه علت خدای عز و جل در زمان نوح
همه دنیا را غرق کرد و در میان ایشان اطفال و کسی بود که او را هیچ گناهی نبود حضرت
فرمود که در میان ایشان اطفال نبود زیرا که خدای عز و جل عقیم کرد صلبهای قوم نوح و
رحمهای زنان ایشان را چهل سال تا آنکه کسی را از ایشان فرزند نشد و نسل ایشان منقطع
و بریده شد پس غرق شدند و هیچ طفلی در میان ایشان نبود و خدای عز و جل چنان نیست
که بعذاب خود هلاک کند کسی را که گناهی از برایش نباشد و اما بقیه ماندگان از قوم
نوح هم غرق شدند بجهت آنکه ایشان نوح پیغمبر خدا را بدروغ نسبت دادند و سایر ایشان
برضامندی ایشان بتکذیب پیغمبر غرق شدند و هر که از امری پنهان باشد و بآن راضی
شود چنین کسی باشد که آنرا حاضر بوده و بجا آورده. حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد
بن ولید رض گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف از محمد بن
سنان از طلحه بن زید از حضرت جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلم که فرمود فرزندان
مسلمانان ایشانند که در نزد خدای عز و جل بر سوم الله شفاعت کننده اند و در خواست شفاعتش
قبول میشود و چون بدوازده سال برسند خوبیها از برای ایشان نوشته شود و چون
بخواب دیدن یعنی محتلم شدن برسند مراد این است که چون بالغ شوند گناهان بر ایشان
نوشته شود و ذکر احتلام بجهت آنست که آن روشن تر دلیلی است بر بلوغ یا غلبه که دارد

حدیث کردند ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رض گفتند که حدیث کرد ما را
محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس هر دو از محمد بن احمد بن عمران اشعری از علی بن اسمعیل
از حماد بن عیسی از حریز از زراره از حضرت باقر ع که فرمود چون روز قیامت شود خدای
عز و جل بهفت کس حجت آورد بطفل و کسی که در میانه دو پیغمبر مرده و شیخ کبیر و پیر
سستی که پیغمبر را یافته و حال آنکه او در نمییابد و ابله یعنی کسی که در امور دنیا کم
عقل و کودن بوده باشد تواند که هیچ عقل ندارد و کر و گنگ پس هر یک از ایشان بر خدای
عز و جل حجت میآورد حضرت فرمود پس خدای تبارک و تعالی فرستاده را بسوی ایشان
میفرستد و آتشی را از برای ایشان میافروزند و میگوید که پروردگار شما شما را امر میفرماید
که در این آتش جهید پس هر که در آن جهید بر او سرد و سلامت باشد و هر که نافرمانی کند بسوی
آتش دوزخ رانده شود. حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رض گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن حسن صفار از فضل بن عامر از موسی بن قاسم بجلی از حماد بن عیسی
از حریز از زرارة بن اعین که گفت حضرت باقر ع را دیدم که بر پسری از امام جعفر ع نماز
کرد و بر او تکبیر گفت بعد از آن فرمود که ای زراره بدرستی که این و امثال این نماز بر او
نمیشود و اگر نه این بود که مردم میگویند که بنی هاشم بر کودکان نماز نمیکنند بر او نماز نمیکردم
زراره میگوید که عرض کردم آیا رسول خدا ص از ایشان سؤال شد فرمود آری از ایشان
سؤال شد پس آنحضرت ص فرمود که خدای تبارک و تعالی داناتر است بآنچه عامل بودند بعد
از آن فرمود که ای زراره آیا میدانی که معنی قول آنحضرت که خدا داناتر است بآنچه عامل بودند
چیست زراره میگوید که عرض کردم نه بخدا سوگند فرمود که خدای عز و جل را در باب ایشان
مشیتی است بدرستی که چون روز قیامت شود خدای تبارک و تعالی بهفت کس حجت آورد

بطفل

بطفل و بر کسی که در میانه دو پیغمبر مرده و بر پیر سستی که پیغمبر را دریافته و حال آنکه
در نمییابد و ابله و دیوانه که هیچ عقل ندارد و کر و گنگ پس همه اینگروه خدای عز و جل
در روز قیامت بر ایشان حجت میآورند و رسولی را بسوی ایشان میفرستد و آتشی را
بسوی ایشان بیرون میآورد و با ایشان میگوید که پروردگار شما شما را امر میفرماید که
در این آتش جهید پس هر که در آن جهید بر او سرد و سلامت باشد و هر که او را نافرمانی کند
بسوی آتش دوزخ رانده شود. حدیث کرد ما را پدرم رض گفت که حدیث کرد ما را سعد
بن عبدالله از هیثم بن ابی مسروق نهدی از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از حلبی
از حضرت صادق ع که فرمود خدای تبارک و تعالی ابرهیم و ساره را کفیل اطفال مؤمنین
کرده است که ایشان را غذا میدهند از درختی در بهشت که آنرا پستانها است چون پستانهای
گاو در قصرهای از مروارید و چون روز قیامت شود جامهها بایشان پوشیده شود و خوشبو
و پاکیزه گردانیده شوند و هدیه بسوی پدران خویش فرستاده شوند پس ایشان با پدران
خویش در بهشت پادشاهانند. حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رض گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از احمد بن محمد بن عیسی
از علی بن حکم از سیف بن عمیره از ابو بکر حضرمی از حضرت صادق ع که در قول خدای عز و جل
والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم فرمود که پسران از عمل پدران
قاصر بودند پس خدای عز و جل پسران را به پدران ملحق گردانید تا چشمهای ایشان بآن روشن شود
و در بعضی از نسخ توحید لفظ ذریتهم در هر دو موضع از آیه شریفه ذریاتهم بجمع
نوشته شده و جمع اول قراءت نافع و ابو عمرو و ابن عامر و جمع دوم قراءت ابو عمرو و ابن عامر است
مگر آنکه ابو عمرو اول را بکسر تا خوانده که مفعول دوم باشد چه او و اتبعناهم بوصل

همزه ساقط مدرج و تشدید تاء مفتوح و فتح عین و تاء قرشت ساکن که قرائت دیگر است
ما بعناهم بفتح همزهٔ قطع و سکون تاء و عین و نون تکلم مفتوح و الف هم زائد آن همزه است
و اول فعل غائب از باب افتعال و دوم فعل متکلم مع الغیر از باب افعال باشد و ترجمه
آیه اینست که و آنکسانی که ایمان آوردند و فرزندان ایشان ایشان را پیروی نمودند با ایمان
با ما با ایشان فرزندان ایشان را پیرو ایشان کردانیدیم در رسانیدیم فرزندان ایشان را
با ایشان و حکم فرزند فرزند حکم فرزند است و حکم پدر چون حکم مادر و دختر پسر حکم پسر است
حدیث کرد ما را پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی
از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از موسی بن سعدان از عبد الله بن قاسم از ابن ابی حمزه که او از
ابو بصیر که گفت حضرت صادق ع فرمود که چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد ندا کنندهٔ
در ملکوت آسمانها و زمین ندا کند که آگاه باشید که فلان پسر فلان مرد پس اگر پدر و
مادرش یا یکی از ایشان یا بعضی از خویشانش از مؤمنان مرده باشند بسوی او دفع شود
که او را غذا دهد و اگر نه بسوی فاطمهٔ زهراء صلوات الله علیها دفع شود که او را غذاء
دهد تا آنکه پدر و مادرش یا یکی از ایشان یا بعضی از خویشانش از مؤمنان بیایند پس
حضرت فاطمه ع آن طفل را باو رسانید دهد. حدیث کرد ما را محمد بن حسین بن احمد بن ادریس
از پدرش از محمد بن احمد بن یحیی که گفت حدیث کرد ما را محمد بن حسان از حسن بن محمد نوفلی
که از فرزندان نوفل بن عبد المطلب بود که گفت خبر داد مرا محمد بن جعفر از محمد بن علی از
عیسی بن عبد الله عمری از پدرش از جدش از علی ع که در باب بیماری که بکودک میرسد فرمود
که کفاره ایست از برای پدر و مادرش که گناهان ایشان پوشیده و آمرزیده میشود. حدیث
کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از عباس

بن معروف از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از عبد الاعلی مولای آل سام از حضرت صادق
ع که فرمود رسول خدا ص فرمود که دختران باکره را تزویج کنید زیرا که دهانهای ایشان
از هر چیزی خوشبوتر است و پستانهای ایشان از هر چیزی پر شیرتر و رحمهای ایشان
از هر چیزی گشوده تر آیا ندانسته اید که من در روز قیامت بشما امتهای سابق فخر می
کنم حتی بسقط که بچهٔ ناتمام افتاده باشد بر در بهشت خشمناک میگردد بطوری که
از خشم و دلتنگی شکمش ورم دارد پس خدای عز و جل بآن سقط میفرماید که داخل بهشت شو عرض
میکند نمیشوم تا پدر و مادرم پیش از من داخل شوند بعد از آن خدای عز و جل بعض
از ملائکه میفرماید که پدر و مادرش را بنزد من آورید بعد از آنکه بنزد او میفرماید که
ایشان را بسوی بهشت ببرند و آن طفل میفرماید که این بفضل رحمت و از روی مهربانی
منت از برای تو و بعضی لفظ این حدیث را که خشمناک مذکور شد تفسیر بمنع کرده اند
و این امتناع امتناع طلب است نه امتناع سرکشی. حدیث کرد ما را پدرم ره گفت که حدیث
کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی که گفت حدیث کرد ما را محمد بن ولید از حماد
بن عثمان از جمیل بن دراج از حضرت صادق ع که گفت آنحضرت را از اطفال پیغمبران علیهم
السلم سؤال کردم فرمود که ایشان چون اطفال سایر مردمان نیستند و گفت که آنحضرت
سؤال کردم از ابرهیم پسر رسول خدا ص که اگر باقی مانده بود صدیق بود فرمود که اگر مانده
بود بطریقهٔ پدرش ع میبود. و باین اسناد از حماد بن عثمان از عامر بن عبد الله روایت
است که گفت از حضرت صادق ع شنیدم که میفرمود بر سر قبر ابرهیم پسر رسول خدا ص شاخ
درخت خرمائی بود که آن را از آفتاب سایه میداد و نمیگذاشت که آفتاب بر آن بتابد و چون
آن شاخ خشک شد نشانه قبر برطرف شد و جای آن را کسی ندانست و حضرت ع فرمود که

ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله مرد و او را هجده ماه بود پس خدای عز و جل شیر خوردنش را در بهشت
تمام کردانید **مترجم گوید** که مؤلف گفته که مصنف این کتاب در باب اطفال و احوال
ایشان میگوید که وجه در معرفت عدل و جور و راه جستن بتمیز دادن اینها همان میل
طباع بسوی چیزی و نفرت آنها از آنچیز نیست و بدرستی که آن استحسان عقل است که عقل
آنرا خوب و نیکو شمرده تا عدل باشد و استقباح آنست که عقل آنرا زشت شمرده تا جور باشد
و از برای همین جائز نباشد که ما قبیح فعلی از افعال حکم کنیم جهت جهل ما بعلتهای آن
و نه آنکه در بیرون بردنش از حد عدل از نظام صورتش جهل شود بلکه وجه آن هرگاه چنان
باشیم که حقیقت نوعی از انواع فعل یا اگر وجه حکمت در آن بر ما پوشیده و پنهان شده باشد
آنست که رجوع کنیم بدلیلی که بر حکمت فاعلش دلالت میکند و پناه بریم بسوی برهانی
که حال المحدث و مرجعا آنرا بما میشناساند پس هرگاه که ما فی الجمله از برای این اثبات کرده
باشیم که او غیر از حکمت و صواب را آنچه در آن صنعت و فساد باشد دیگر کاری نمیکند
ما را لازم آید که باین قضیه همه افعالش را عموم دهیم خواه علتهای آنها را بدانیم و خواه
آنها را نشناسیم و ندانیم زیرا که در عقول قصر آنها بنوعی از فصل نیست از نوع دیگر و نه
خصوص آنها در جنسی نه جنس دیگر آیا نمی بینی که اگر ما پدری را که حکمتش بر نزد ما بدلیلها
ثابت شده و بعد التفرد در پیش ما برهان صحیح پیوسته ببینیم که اندامی از اندامهای
فرزندش را میبرد یا عضوی از اعضای او را داغ میکند و ما نه سبب در آنرا بشناسیم
و نه علتی را که پدر جهت آن میکند آنچیز را که آنرا با فرزندش میکند جهت جهل ما بوجه
مصلحت در آن جائز نباشد که نقض کنیم و حکم کنیم آنچیز را که برهان صادق فی الجمله آنرا
اثبات کرده از حسن نظرش از برای آن فرزند و جهت آنکه او خوبی او بسبب اراده کرده پس

همچنین افعال الحق تبارک و تعالی که علامات مواجب دا بندا و دانا است بانجام و آغاز
هر چیزی جهت آنچه دلیل فی الجمله اثبات نموده که آنها غیبا شند مگر حکمت و واقع نمیشوند
مگر بوجه صواب جهت جهل ما بعلتهای هر یک از آنها بر وجه تفصیل جائز نباشد که
توقف کنیم و یا جستیم در آنچه ما شناخته ایم آنرا از جمله احکام آنها خصوصا اگر ما عجز نفسهای
خود را از معرفت علتهای چیزها و قصور آنها از احاطه کردن بمعانی جزئیات شناخته ایم
و این دو فرع است که ما خواسته باشیم که جمله را که عقلش وسعت ندارد و کسی با آن نرسد
از محکم بودن افعال آنجناب عز و جل شناسیم و ما هرگاه خواسته باشیم که معانی آنها را
آنها را استقصا نمائیم و از علتهای آنها تجسس کاوش کنیم بحمد الله چنان نمیتیم که بیابیم
عقول آنچه را که ما را بشناسانند از وجه حکمت او تفصیلهای آنها آنچه دلالت بر علتهای
آنها ما تصدیق کنیم و دلیل بر آنکه افعال خدای عز و جل حکمت است بر دو بعلتهای استان
تناقض و سلامتی آنها از تفاوت و تعلق و با ستکی بعضی از آنها ببعضی و حاجت هر یک بمثل
خویش والفت که فقش بشکل خویش و پیوند شدن هر نوعی بشبه خویش چنانکه اگر تو هم
و خیال شوند بخلاف آنچه آنها بر آنند از کردیدن چرخهای آنها و حرکت آفتاب و ماه
و سیر کردن ستارگان آنها هر آینه منتقض و فاسد شوند و چون افعال خدای عز و جل
آنچیز را که ما ذکر کردیم از شرائط عدل استیفا نمود و از آنچه ما معتقد داشتیم از علتهای چند
سالم بود درست شد که آنها حکمت است و دلیل بر آنکه ظلمی از خدای عز و جل واقع نمیشود
و آنرا بفعل نمیآورد آنست که بثبوت پیوسته که خدای تبارک و تعالی قدیم و غنی بیاز و دانا است
که نادانی ندارد و ظلم واقع نمیشود مگر از جاهل بقبح آن که زشتیش را نداند یا محتاج بکرده
آن باشد و بآن منتفع شود و چون خدای تبارک و تعالی قدیم و غنی بیاز بود که منافع و مضار

برا و جائز بشود و دانا بود بآنچه بوده و خواهد بود از زشتی و خوبی درست شد که غیر
از حکمت نمیکند و بجز صواب احداث نمیفرماید آیا نمی‌بینی که هر که از ما حکمش درست باشد
ارتکاب امور عظیمه از او متوقع نباشد با وجود بی نیازی‌اش از فعل قبیح و قلتش بزرگ
آن و عظمی قبح آن و آنچه استحقاق بهم میرساند از ملامت بکردن آن پس واقع ساختن
تباهی و افتادن در شبهها با او نرسیده نمیشود و این ظاهر است والحمد لله • حدیث کرد ما را
احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضه گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش
از محمد بن عثمان خزاز از عمرو بن شمر از جابر بن یزید جعفی که گفت با ابوجعفر حضرت محمد بن علی
علیهما السلام عرض کردم که یا ابن رسول الله ما از اطفال کسی را می‌بینیم که مرده متولد میشود و
از جمله ایشان کسی است که ناتمام ساقط میشود و از جمله ایشان کسی است که کور یا گنگ یا کر
متولد میشود و از جمله ایشان کسی است که چون بروی زمین فرود آید در همان ساعت میمیرد
و از جمله ایشان کسی است که تا احتلام و حد بلوغ میماند و از جمله ایشان کسی است که عمر
بسیار داده میشود تا آنکه پیر میشود پس این چگونه باشد و بچه جهت حضرت فرمود
که خدای تبارک و تعالی اولی است بآنچه تدبیر میفرماید از امر خلق خود از ایشان و او است
که اشیا را خالق و مالک است پس هر که را از عمر دادن منع کرده او را از چیزی منع کرده که
از برای او نیست و هر که را عمر داده یا چیزی را اعطا فرموده که از برای او نیست پس آن جناب
صاحب تفضل است بآنچه عطا فرموده و عادل است در آنچه منع نموده لا یُسئل عما یفعل
وهم یُسئلون یعنی پرسیده نشود از آنچه میکند و ایشان یعنی بندگان پرسیده شوند
از آنچه میکنند جابر میگوید که بآنحضرت عرض کردم که یا ابن رسول الله و چگونه پرسیده نمیشود
از آنچه میکند فرمود زیرا که آنجناب نمیکند مگر آنچه را که حکمت و صواب باشد و او است جبار

تکبر جبار و یگانه قهار پس هر که در نفس خود تنگی یابد در چیزی از آنچه قضا فرموده بیابد
کافر است و هر که چیزی از افعال او را انکار کند جاحد است که از روی دانش انکار
کرده **باب شصتم** در بیان اینکه خدای تبارک و تعالی با بندگان خود نمیکند مگر آنچه را که از برای
ایشان اصلح باشد • خبر داد ما را ابوالحسن طاهر بن محمد بن یونس بن حیوة فقیه در بلخ
گفت که حدیث کرد ما را محمد بن عثمان هروی گفت که حدیث کرد ما را ابو محمد حسن بن حسین
بن مهاجر گفت که حدیث کرد ما را هشام بن خالد گفت که حدیث کرد ما را حسن بن یحیی
خشنی گفت که حدیث کرد ما را صدقة بن عبدالله از هشام از انس از پیغمبر ص از جبرئیل ع از
خدای عز و جل که گفت خدای تبارک و تعالی فرموده که هر که دوستی از دوستان مرا خوار کند
بتحقیق که با من مبارزه نموده و بجنگ و مبارزه از برای صف بیرون شده است از برای جنگ
و در چیزی که من کننده آنم آنقدر تردد ندارم مانند ترددی که در باب گرفتن جان مؤمن دارم
او مرگ را ناخوش دارد و من بدی او را خوش ندارم و او را از آن چاره نیست و بنده
من تقرب نجسته بسوی من بچیزی مثل بجا آوردن آنچه بر او واجب کرده‌ام و پیوسته بنده
من بجهت من عمل سنتی را که بر او واجب نیست بجا می‌آورد تا آنکه او را دوست دارم و کسی که
من او را دوست دارم گوش و چشم و دست و قوت دهنده از برای او باشم اگر بخواند او را اجابت
کنم و اگر از من درخواهد با او عطا فرمایم و بدرستی که از جمله بندگان مؤمن کسی است که بابی
از عبادت را اراده دارد پس او را از آن باز میدارم تا عجبی بر او داخل نشود و چه همان او را فاسد
و تباه گرداند و بدرستی که از جمله بندگان مؤمن من کسی است که امر ایمانش صلاح نیاید مگر
بفقر و درویشی و اگر او را بی‌نیازی دهم همان او را فاسد کند و بدرستی که از جمله بندگان
مؤمن من کسی است که امر ایمانش صلاح نیاید مگر بیماری و اگر جسم او را صحیح و او را تندرست

کردانم همان او را فاسد کند بسبب چیزی که از جمله بندگان مؤمن من کسی است که ایمانش بصلاح
نمی‌آید مگر به بیماری و اگر جسم او را صحیح و او را تندرست کردانم همان او را فاسد کرداند
و به درستی که از جمله بندگان مؤمن من کسی است که ایمانش بصلاح نمی‌آید مگر به تندرستی
و اگر او را بیمار کنم همان او را فاسد کند و الله به درستی که من بندگان خود را بعلم و دانش خویش
تدبیر میکنم زیرا که من دانا و آگاهم و مخفی نماند که این حدیث و امثال آن از آنچه ظاهرش
حلول و اتحاد است از احادیث مشکلات و بعضی از بیدینان به تدلیق بظاهر آن متمسک
شده مذهبهای چند گفته‌اند که حاصل آنها بجز کفر و زندقه چیزی نیست و حقیر آنرا در رساله‌ای که
الشاکلین و خلاص الهالکین که در رد جماعت صوفیه نوشته‌ام تحقیق کرده‌ام بوضعی که
اهل حق را خوش آید هر که خواهد بآن کتاب رجوع کند حدیث کرد ما را ابو احمد حسن بن عبدالله
بن سعید عسکری گفت که حدیث کرد ما را عبدالله بن محمد بن عبدالکریم گفت که حدیث کرد ما را
محمد بن عبدالرحمن مقری گفت که حدیث کرد ما را عمر بن ابی سلمه گفت که خبر داد ابو عمرو صنعانی
[illegible] از علاء بن عبدالرحمن از پدرش از ابوهریره که رسول خدا صلعم فرمود که بسا ژولیده موی
غبارآلودهٔ صاحب دو جامهٔ کهنه باشد که غیر از یک جامه و پیراهن کهنه چیزی نداشته باشد
و از درها رانده شود اگر به سبیل حکم خدای عز و جل را قسم دهد خواهی نخواهی چیزی را
خواهش کند خدا قسمش را راست کند و حاجتش را روا سازد و در بعضی از نسخ توحید بجای
از درها رانده جملهٔ پاش باره ژنده واقع شده یعنی که این کهنه جامه پوشیده ژنده است ● حدیث کرد
ما را پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از حسن بن محبوب
از عبدالله بن سنان از محمد بن منکدر که گفت عمر بن ... عبدالله بن مسعود بیمار شد پس
نزد وی آمدم که او را عیادت کنم گفت آیا میخواهی که ترا حدیثی از عبدالله بن مسعود حدیث

کم

کم گفتم بلی میخواهم گفت که عبدالله گفت در بین اینکه ما در نزد رسول خدا صلعم بودیم ناگاه
تبسم فرمود من بآنحضرت عرض کردم که یا رسول الله ترا چه شد که بی‌سبب خندیدی فرمود
که از تعجب کردم از مؤمن و بیتابیش از بیماری و اگر بداند که در بیماری چه مقدار از ثواب
از برای او است هرآینه دوست دارد که پیوسته بیمار باشد تا پروردگار عز و جل خود را
ملاقات کند ● حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کرد ما را محمد
بن حسن صفار از یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم که گفت حضرت
ابو عبدالله صادق عم فرمود که گروهی نزد پیغمبری که داشتند آمدند و عرض کردند که پروردگار
را از برای ما بخوان تا مرگ و مردن را از ما بردارد پس آن پیغمبر از برای ایشان دعا کرد
و خدا مرگ را از ایشان برداشت و بسیار شدند تا آنکه منزلها بایشان تنگ شد و جماع
ایشان بسیار شد و نسلها بسیار شدند هر روز صبح میکردند و محتاج بودند که پدر و مادر و جد و
جدهٔ ایشان را طعام دهند و ایشان را خوشنود کردانند و ایشان را سرپرستی و بازجویی نمایند و
باین جهت از طلب معاش و اسباب زندگانی مشغول و معطل کردان شدند پس بخدمت آن پیغمبر
آمدند و عرض کردند که از پروردگار درخواست کن که ما را بحالی که بودیم برگرداند چونکه ما و
ملتهای معهودی که ما بآنها بودیم پس آن پیغمبر از پروردگار عز و جل سؤال کرد و خدا ایشان را
بسوی اجلهای ایشان بازگرداند ● حدیث کرد ما را علی بن احمد بن عبدالله بن احمد بن ابی
عبدالله گفت که حدیث کرد ما را پدرم از جدش احمد بن ابی عبدالله از حسن بن علی بن
فضال از علی بن عقبه از پدرش از سلیمان بن خالد از حضرت ابو عبدالله صادق از پدرش
از جدش علیهم السلام که فرمود رسول خدا صلعم هرگز نخندید تا آنکه دندانهای عقلش ظاهر
شد و مراد مبالغه در تقلیل آنحضرت است در خنده که معظم خنده آنحضرت تبسم بود نه آنکه مراد ظاهر

ساختن اقتضای دندانها باشد در وقت خنده به سبیل حقیقت چرا آن ممکن نیست و بعضی
نواجذ را که در این حدیث است مطلق دندانها تفسیر کرده اند و بعضی عبارت دندانی کرده اند که بر
پهلوی دندانهای پیشتر است و آن مردود است با آنچه در لوامع التنزیل ذکر کرده ام تتمه
حدیث بعد از آن حضرت فرمود که آیا از من خبر رسید که از چه خندیدم عرض کردند بلی یا رسول الله
فرمود که تعجب کردم از برای مرد مسلمان که هیچ قضائی نیست که خدا آن را از برای او
قضا فرماید مگر آنکه در عاقبت کارش از برای او خیر یا خوب باشد حدیث کرد ما را احمد
بن موسی بن متوکل رض گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن محمد بن
خالد از پدرش از ابوقتاده قمی که گفت حدیث کرد ما را عبدالله بن یحیی از ابان احمر از حضرت
صادق جعفر بن محمد علیهما السلم که فرمود بحق آن خدائی که محمد صلعم را بحق به پیغمبری مبعوث
گردانیده که خدای تبارک و تعالی به اندازه مروت روزی میدهد و معونت و یاری به اندازه
خرج و مؤنت از آسمان فرود می آید و صبر به اندازه سختی بلاء نازل میشود حدیث کرد ما را
حسین بن احمد بن ادریس رض تا آخر آنچه در باب قضا و قدر مذکور شد از حدیث هیجدهم
حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رض گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآباد
از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از صفوان بن یحیی از محمد بن ابی الهرهار از علی بن حسن
که گفت شنیدم از حضرت صادق ع که میفرمود خدای عز و جل روزیهای مؤمنان را از جائی
قرار داده که نمی یابند از این جهت آنست که بنده چون وجه و راه روزی خود را نشناسد
دعا بسیار شود حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رض گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن ابی عبدالله کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن اسمعیل برمکی گفت که
حدیث کرد ما را جعفر بن سلیمان بن ایوب خزاز گفت که حدیث کرد ما را عبدالله بن فضل

هاشمی گفت که از حضرت صادق ع عرض کردم که بچه علت خدای تبارک و تعالی ارواح را در بدنها
قرار داد بعد از بودن آنها در ملکوت بالا در بلندترین جائی حضرت ع فرمود که
خدای تبارک و تعالی دانست که ارواح در بزرگواری و بلندی آنها در هر زمان که بحال خود
واگذاشته شوند بیشتر آنها بسوی دعوی ربوبیت کاری مشتاق و آرزومند شوند در حالتی
که غیر از خدای عز و جل باشند پس خدا بجلالت خویش آنها را قرار داد در بدنهائی که در ابتدای
تقدیر آنها را از برای این ارواح تقدیر و اندازه فرموده بود بجهت نظر و التفاتی از برای
آنها و رحمت بآنها و بعضی از آنها را بعضی دیگر محتاج کرده و بعضی از آنها را بر بعضی رتب و
درجات و پایهای بعضی از آنها را بر بعضی بلند کرده اند و بعضی از آنها را بعضی کفایت فرمود
و پیغمبران را بسوی ایشان فرستاد و حجتهای خود را بر ایشان گرفت در حالتی که مژده دهنده
و بیم کننده ایشان بودند که ایشان را امر میکنند باینکه از روی بندگی و فروتنی از برای معبود شان
بانواعی که ایشان را بآنها بیند که گرفته و عبادت را از ایشان خواسته و عقوبتی چند در
عاجل این دنیا و عقوبتی چند در آجل آخرت و ثوابی چند در عاجل و ثوابی چند در آجل
از برای ایشان نصب فرمود تا باین واسطه ایشان را در خوبی رغبت و در بدی ترهیب دهد
و تا ایشان را بطلب معیشتها و مکاسب دنیا فرو دارد و باین واسطه بدانند که ایشان
پرورده کانند و بنده کان آفریدگار و بپرستش او اقبال کنند و آن عبادت را بجا آورند و با این
نعمت همیشه در بهشت جاوید مستحق شوند و ایمن شوند از آرزومندی و اشتیاق
بسوی آنچه ایشان را از دست نیست بعد از آن حضرت ع فرمود که ای پسر فضل بدرستی که
خدای تبارک و تعالی نظرش بیند کاملتر خیر و بهتر است از ایشان از برای نفسهای خود ایشان
آیا نمی بینی که در میان ایشان کسی را نمی بینی مگر آنکه کسی را بغیر خود دوست میدارد تا آنکه

از جملهٔ ایشان کسی است که بعضی ببعضی بعدد کاری مشتاق شده و از جملهٔ ایشان کسی است
که بعضی بچیزی بعضی بحق و درستی آن مشتاق شده و از جملهٔ ایشان کسی است که
بعضی امانت بید درستی آن مشتاق شده با آنچه میبینید در نفسهای ایشان از ناتمامی
و درماندگی و ناتوانی و خواری و بیمقداری و پریشانی و درویشی و دردهای نوبت
در آینده بر ایشان و مرگی که بر ایشان غالب است و همهٔ ایشان را مقهور ساخته و گناههای
ایشان را انکسار ای بر فضل بدرستی که خدای تبارک و تعالی با بندگان خود نیکی نکند مگر
آنرا که اصلح از برای ایشان باشد و بر مردم هیچ ستم نکند ولیکن مردم بر نفسهای خود
ستم میکنند • حدیث کرد ما را محمد بن احمد سنانی رضی الله عنه گفت که حدیث کرد ما را محمد بن ابی
عبد الله کوفی گفت که حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی
از علی بن سالم از پدرش از ابو بصیر از حضرت صادق ع که گفت از آنحضرت سؤال کردم
از قول خدای عز و جل وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ فرمود که
ایشان را آفریده از برای آنکه بجا آورند آنچه را که بواسطهٔ آن مستحق رحمت او شوند پس
ایشان را رحم کند و حجت آنرا اینست که همیشه مردم با هم اختلاف دارند مگر آنکسانی که
پروردگار تو ایشان را رحم فرموده و از برای همین ایشان را آفریده • حدیث کرد ما را محمد بن
ابی القاسم استرآبادی گفت که حدیث کردند ما را یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار
از پدران خویش از حضرت حسن بن علی از پدرش علی بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش
علی بن موسی الرضا از پدرش علی بن محمد از پدرش محمد بن علی بن موسی الرضا از پدرش موسی
بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین علیهم السلام
که در قول خدای عز و جل الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا که تفسیرش اینست که آنخدائی که بعد

کامل

کامل گردانید برای فائدهٔ شما زمین را فرشی گسترده تا آرام گیرید و بر آن حرکت نمائید
فرمود که آنرا ملائم از برای سرشتهای شما و موافق از برای تنهای شما گردانید و آنرا صاحب
گرمی و حرارت سخت نگردانید که شما را بسوزاند و نه صاحب سردی سخت که شما را افسرده
یعنی یخ بسته گرداند و نه صاحب خوشبوئی سخت که سرها و پیشانیهای شما را بدرد
آورد و نه صاحب گندیدگی سخت که شما را هلاک کند و نه صاحب نرمی سخت چون آب
که شما را غرق کند و در خود فرو برد و نه صاحب سختی سخت که در بنای خانهها و عمارتها
و بنیادها و بناها و قبرهای مردگان شما بر شما امتناع ورزد ولیکن خدای عز و جل در آن
از استواری قرار داد آنچه بآن منتفع شوید و خود را نگاه دارید و تنهای و بنیادهای شما
بر روی آن محکم و مستحکم باشد و در آن از نرمی قرار داد آنچه بواسطهٔ آن از برای خانهها
و قبرها و بسیاری از منفعتهای شما فروتنی نماید و سر باز نزند و از برای همین زمین را فرشی
گسترده از برای شما گردانید بعد از آن آنجناب عز و جل فرموده که وَالسَّمَاءَ بِنَاءً یعنی و
گردانید آسمان را سقفی برداشته و برافراشته و حضرت میفرماید که سقفی از زبر شما که
محفوظ و نگاه داشته شده است یعنی از افتادن و یا از فساد و انحلال تا وقت معلوم
و یا محفوظ در هوا بی واسطهٔ ستون که در آن آفتاب و ماه و ستارگان آنرا بجهت
منفعتهای شما بکار داشت بعد از آن آنجناب عز و جل فرموده که وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً یعنی و فرو
فرستاد از آسمان آبی را چگونه آبی و حضرت میفرماید یعنی باران که آنرا از جانب بالا فرو
می آورد تا بر جاهای که بلندیها و کوهها و تلها و پستیها و فرازهای شما برسد بعد از آن
آن باران را اجزاء و پراکنده گردانید در حالتی که خود قطره و بزرگ قطره و باریک و نرم و ضعیف
تا آنکه زمینهای شما آنرا در خود جای دهد و این باران را یکباره فرود آید بر شما نگردانید که

زمینها و درختها و کشتها و میوه‌های شما را فاسد و تباه سازد بعد از آن آنجناب عز و جل
فرموده که فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ یعنی پس بیرون آورد خدای سبحانه به سبب آن
آب در وقتی که با خاک آمیخته شد از میوه‌ها در حالتی که روزی از برای شما است و حضرت
ع میفرماید که یعنی آنچه خدا آن را از زمین بیرون میآورد که روزی از برای شما باشد
فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا یعنی پس قرار مدهید و فرا مگیرید از برای خدا همتایان یعنی
شریکان و انبازان را در عبادت و حضرت ع میفرماید که یعنی اشباه و امثال از بتانی که
نمیفهمند و نمیشنوند و نمیبینند و بر چیزی قدرت ندارند وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ یعنی و شما میدانید
و علما در بیان اختلاف کرده‌اند که فعل علم در مثل این آیه نازل منزله لازم است که هیچ
مفعول ندارد یا متعدی است و مفعول آن محذوف است بجهت اعتماد بقرینه و حق
در این مقام قول دویم است بدلیل که امام ع میفرماید که شما میدانید که این بتان قدرت
ندارند بر چیزی از این نعمتهای جلیله که پروردگار شما تبارك و تعالی آنها را بر شما انعام فرموده
• حدیث کرد ما را پدرم رض گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی
از حسن بن محبوب از داود بن کثیر رقی از ابو عبیده حذاء از حضرت باقر ع که فرمود رسول
خدا ص فرمود که خدای عز و جل جلاله فرموده که بدرستی که از جمله بندگان مؤمن من کسی است
که در عبادت و پرستش من سعی و کوشش میکند و از خواب و بالش لذیذ خود بر میخیزد و در
شبها بیدار از خواب میکند و خود را در پرستش من در رنج میاندازد پس یك شب و دو شب
پینکی را بر او میزنم و خواب را بر او مسلط میکنم بجهت نظر و التفاتی از من برای او و
رعایت و رحمت کردن بر او پس بخواب میرود تا صبح میکند و بر میخیزد و حال آنکه او خود
را دشمن و بر نفس خود عتاب کننده و منکر و از آن ناخوشنود باشد و اگر در میان او و آنچه میخواهد

از پرستش من رها کنم و او را با آن وا گذارم هر آینه از آن عجب بخود میدید یعنی او را داخل شود
همان عجب او را بسوی فریفته شدن باعمال خویش و راضی شدن از خویش بگرداند
تا آنکه گمان کند که بفضل و مرتبه از همه کس گذشته و در عبادت از اندازه
تقصیر و کوتاهی کردن تجاوز کرده پس دور شود این گمان از من دور میشود و او گمان دارد
که بسوی من تقرب و نزدیکی میجوید • حدیث کرد ما را احمد بن حسن بن احمد بن ولید رض گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از ابرهیم بن هاشم از حسن بن محبوب از مالك بن
عطیه از داود بن فرقد از حضرت صادق ع که فرمود در آنچه خدای عز و جل بسوی موسی ع
وحی فرمود این بود که ای موسی هیچ آفریده را نیافریده‌ام که در نزد من از بنده مؤمن دوست‌تر
باشد و جز این نیست که او را مبتلا میسازم و در بلا و رنج میاندازم بجهت آنچه از برای او
خیر است و عافیت میدهم او را بجهت آنچه از برای او خیر است و من دانا ترم بآنچه بنده‌ام
بر آن صلاح میآید پس باید که بر بلای من صبر کند و نعمتهای مرا شکر گذارد و بقضای
من راضی باشد تا او را در نزد خود در زمره صدیقان بنویسم چون بخوشنودی من عمل کند
و امر مرا فرمان برد

باب شصت و یکم

در بیان امر و نهی و وعده و وعید و از معنی فرموده است
و نهی باز داشتن و وعده خبر دادن کسی را برسانیدن نیکی باو و وعید وعده بد که کسی را
برسانیدن بدی باو خبر دهد • حدیث کرد ما را احمد بن حسن بن احمد بن ولید رض گفت که
حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از صفوان بن
یحیی از منصور بن حازم که گفت حضرت صادق ع فرمود که مردم مأمور و منهی اند که خدا
ایشان را امر و نهی فرموده پس هر که از ایشان عذر و بهانه باشد خدای عز و جل او را معذور
دارد و بهانه‌اش را بپذیرد • حدیث کرد ما را پدرم رض گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله

گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی
از عبدالرحمن بن ابی نجران از هشام بن سالم از حبیب سجستانی از حضرت ابو جعفر باقر ع
که فرمود در تورات نوشته است که ای موسی بدرستی که من ترا آفریدم و برگزیدم و نیرومند
گردانیدم و ترا بطاعت خود امر کردم و از معصیت خود نهی نمودم پس اگر مرا اطاعت کنی
ترا بر طاعتم یاری کنم و اگر مرا نافرمانی کنی ترا بر نافرمانیم یاری نکنم ای موسی مرا بر تو
منت است در باب اینکه ترا فرمان بردی و مرا بر تو حجت است در اینکه مرا نافرمانی کردی ٭ حدیث
کرد ما را محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب و احمد بن ابی عبدالله برقی از علی بن
محمد قاسانی از آنکه او را ذکر کرده از عبدالله بن قاسم جعفری از حضرت صادق از پدرانش
علیهم السلام که فرمود رسول خدا ص فرمود که هر که خدا او را بر کاری ثوابی وعده کند بآن از برایش
بعدی وفا خواهد کرد و هر که خدا او را بر کاری عقابی وعید کند در آن باختیار باشد
که اگر خواهد بآن وفا میکند و اگر نخواهد نمیکند ٭ حدیث کرد ما را ابو علی حسین بن احمد
بیهقی در نیشابور در سال سیصد و پنجاه و دویم گفت که خبر داد ما را محمد بن یحیی صولی گفت
که حدیث کرد ما را ابو ذکوان گفت که شنیدم از ابراهیم بن عباس که میگفت در مجلس حضرت امام
رضا ع بودیم که کلام در کبیره را باید بیکدیگر آوردند و آنها را و قول معتزله را در آنها که آمرزیده
نمیشود ذکر کردند پس امام رضا ع فرمود که حضرت صادق ع فرمود که قرآن بخلاف قول معتزله نازل
شده خدای جل جلاله فرموده که وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ یعنی و بدرستی که
پروردگار تو هر آینه خداوند آمرزش است از برای مردمان با ظلم و ستم ایشان و مؤلف
میگوید که الحدیث طولی دارد و ما موضع حاجت از آن ذکر کردیم ٭ حدیث کردند ما را احمد بن
محمد بن هیثم عجلی و احمد بن حسن قطان و محمد بن احمد سنانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن

هشام

هشام مکتب دار و عبدالله بن محمد صائغ و علی بن عبدالله وراق رضی الله عنهم گفتند
که حدیث کرد ما را ابو العباس احمد بن یحیی بن زکریا قطان گفت که حدیث کرد ما را بکر
بن عبدالله بن حبیب گفت که حدیث کرد ما را تمیم بن بهلول گفت که حدیث کرد ما را ابو معویه
از اعمش از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام که در آنچه از برایش وصف فرمود از شریعتهای
دین فرمود که خدا هیچ نفس را تکلیف نمیکند و در رنج نمی‌اندازد مگر باندازه که کمتر از طاقت
و گنجائش قدرتش باشد و آن را بالا از طاقتش تکلیف نمیکند و کارهای بندگان آفریده
شده است بآفریدن تقدیر و اندازه کردن نه آفریدن تکوین و هستی دادن و خدا آفریننده
هر چیزیست و ما نه بجبر قائلیم و نه بتفویض و خدای عز و جل بنده را بسبب گناه دیگری یعنی بگناه
گناهکار بازخواست و مؤاخذه نمیفرماید و خدای عز و جل اطفال را بگناهان پدران عذاب
نمیکند زیرا که در کتاب محکم خویش فرموده که وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى و ترجمه آن گذشت
و نیز آنجناب عز و جل فرموده که وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى یعنی و در صحف موسی و ابراهیم
است آنکه نیست آدمی را مگر آنچه سعی و کوشش کرده باشد یعنی چنانکه کسی را بگناه دیگری نگیرد
ثواب دیگری نیز بآن نمیدهد و خدای عز و جل را میرسد که عفو کند و تفضل فرماید
و آنجناب عز و جل را نمیرسد که ستم کند و خدای تبارک و تعالی بر بندگانش اطاعت کسی را
واجب نمیکند که میداند که ایشان را گمراه میکنند و در ضلالت میاندازند و از برای رسالت اختیار
نمیفرماید و برنمیگزیند از بندگانش کسی را که میداند که کافر میشود و شیطان را بعوض خدا میپرستد
و بر خلقش حجت نمیگرداند مگر کسی که معصوم باشد و مؤلف میگوید که الحدیث طولی دارد و ما از آن
موضع حاجت را ذکر کردیم و این حدیث بتمامه در کتاب خصال اخراج کرده ام حدیث کرد ما را
بیان بن جعفر همدانی ره گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن

ابی عمیر که گفت شنیدم از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که میفرمود خدا کسی را در آتش
دوزخ مخلد و جاوید ندارد مگر اهل کفر و جحود و اهل ضلالت و شرک را و هر که از گناهان
کبیره دوری کند از مؤمنان از گناهان صغیره سؤال نخواهد شد خدای تبارک و تعالی فرموده که ان
تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما یعنی اگر اجتناب
و دوری کنید از گناهان بزرگ که از آنها نهی کرده میشوید از آن یعنی ما و خلیفه ما شما را از آن
نهی کرده ایم در گذرانیم و عفو کنیم از شما گناهان شما را یعنی گناهان کوچک شما را و در آوریم
شما را در موضع خوبی که اما به که بهشت است راوی میگوید که با آنحضرت عرض کردم که یا ابن
رسول الله پس شفاعت از برای کی واجب است از گناهکاران فرمود که حدیث کرد مرا پدرم
از پدرانش از علی علیهم السلام که فرمود شنیدم از رسول خدا که میفرمود جز این نیست که
شفاعت من از برای صاحبان گناهان کبیره از امت منست و اما نیکوکاران از ایشان
پس بر ایشان هیچ راه و تسلطی نیست ابن ابی عمیر میگوید که با آنحضرت عرض کردم که یا ابن
رسول الله چگونه شفاعت از برای صاحبان گناهان کبیره باشد و خدای تعالی ذکره میفرماید
که و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی و این بندگان که اولیای خدا اند شفاعت و درخواست نمیکنند
مگر از برای کسی که پسندیده باشد و هر که گناه کبیره را مرتکب شود پسندیده نباشد حضرت
فرمود که ای ابا احمد هیچ مؤمنی نیست که گناهی را مرتکب شود مگر آنکه این امر او را بد آید
و بر آن پشیمان شود و پیغمبر فرمود که کافیست که پشیمانی توبه باشد و آنحضرت هم فرمود
که هر که خوبیها او را شاد کند و بدیها او را بد آید مؤمن است و هر که پشیمان نشود بر گناهی که آنرا
مرتکب میشود مؤمن نیست و شفاعت از برای او واجب نباشد و ستمکار خواهد بود و
خدای تعالی ذکره میفرماید که ما للظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع یعنی نیست گناه کاران را

خویشی و نه درخواست کننده که زبان بدادری شود من با آنحضرت عرض کردم که یا ابن رسول الله
چگونه کسی که پشیمان نمیشود بر گناهی که آنرا مرتکب میشود مؤمن نمیباشد فرمود که ای ابا احمد
هیچکس نیست که کبیره از گناهان را مرتکب شود و او بداند که بزودی بر آن بازخواست شود
مگر آنکه پشیمان شود بر آنچه مرتکب شده و در هر زمان که پشیمان شود تائب باشد که شفاعت را
استحقاق و سزاواری دارد و در هر زمان که بر آن پشیمان نشود صاحب اصرار باشد و آنکه
اصرار دارد از برایش آمرزیده نمیشود زیرا که او ایمان ندارد بعقوبت آنچه مرتکب شده و اگر
بعقوبت آن ایمان میداشت پشیمان میشد پیغمبر فرمود که با طلب آمرزش کبیره نیست
و با اصرار صغیره نیست چه در اول گناه بطرف میشود و در دویم کبیره میگردد و اما قول خدای
عز و جل و لا یشفعون الا لمن ارتضی پس بدرستی که ایشان شفاعت نمیکنند مگر کسی را
که خدا دینش را پسندیده باشد و دین همان اقرار و اعتراف است بجزای خوبیها و بدیها
و کسی که خدا دینش را پسندیده باشد پشیمان شود بر آنچه آنرا مرتکب میشود از گناهان
بجهت معرفتش بعاقبت و انجام خویش در روز قیامت * حدیث کرد ما را احمد بن موسی بن
متوکل رض گفت که حدیث کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبدالله برقی
از پدرش از محمد بن ابی عمیر از حمزة بن حمران از حضرت صادق که فرمود هر که قصد حسنه کند
و آنرا بعمل نیاورد یک حسنه از برایش نوشته شود پس اگر آنرا بعمل آورد ده حسنه از برایش
نوشته شود و خدا این را اضعاف میکند از برای هر که خواهد تا هفتصد حسنه و هر که قصد
بدی کند و آنرا بعمل نیاورد بر او نوشته نشود و اگر آنرا بعمل آورد نه ساعت مهلت داده شود

تا آنکه آنرا بعمل آورد پس اگر آنرا بعمل نیاورد یکحسنه از برایش نوشته شود

پس اگر توبه کرد و بر آن پشیمان شد بر او نوشته نشود و اگر توبه نکرد و بر آن پشیمان نشد یک
گناه بر او نوشته شود * حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن غالب شافعی گفت که حدیث کرد مرا خرداد

مارا ابو محمد مجاهد بن اعین بن داود گفت که خبر داد مارا عیسی بن احمد عسقلانی گفت که
خبر داد مارا نضر بن شمیل گفت که خبر داد مارا اسرائیل گفت که خبر داد مارا ثویر از پدرش
که علی ع فرمود که در قرآن آیه نیست که دوستتر باشد نزد من از قول خدای عز و جل
إِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ باقی معنی کرد در باب اول گذشت
حدیث کرد مارا ابو نصر محمد بن احمد بن تمیم سرخسی در سرخس گفت که حدیث کرد مارا
ابو لبید محمد بن ادریس شامی تا آخر آنچه در باب اول گذشت از حدیث بیست و چهارم
حتی بیان مؤلف رحمه الله مگر آنکه آخر حدیث در اینجا چنین است که گفت آری گفتم و
هر چند که شراب بیاشامد گفت آری و چون محض تکرار بود لهذا بحمد الله بر آنچه ترجمه شده
بود اکتفا نمودم حدیث کرد مارا پدرم رضه گفت که حدیث کرد مارا علی بن ابرهیم بن
هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از معاذ جوهری از حضرت صادق جعفر بن محمد از پدرانش
علیهم السلام از رسول خدا ص از جبرئیل ع که گفت خدای جل جلاله فرمود که هر که گناهی بکند
خواه گناه کوچک باشد و خواه بزرگ و او نداند که مرا میرسد که او را معذب سازم یا از او
عفو کنم عفو نکنم هرگز آن گناه را از برایش بیامرزم و هر که گناهی بعمل آورد خواه آن گناه
کوچک باشد و خواه بزرگ و او بداند که مرا میرسد که او را معذب سازم و یا از او عفو کنم
از او عفو کنم **باب شصت و دوم** در تعریف و بیان و حجت و هدایت یعنی در بیان لزوم آنها چه خدا
تا حجت بر بندگان تمام باشد و تعریف شناسانیدن و آگاهی دادن و بیان آشکار کردن
و حجت گواه بر دعوی و سخن درست و طریقه که بواسطه آن در خصومت بر خصم ظفر یابند
و مراد از آن در اینجا چیزیست که خدا حجت بر خلق خود تمام فرمود خواه پیغمبر باشد و خواه
امام و خواه سخن ایشان باشد و خواه چیز آن و هدایت راه راست نمودن که از شأن ایشان

باشد

باشد که بمطلوب برسانند حدیث کرد مارا پدرم رضه گفت که حدیث کرد مارا محمد بن یحیی عطار
گفت که حدیث کرد مارا احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر از محمد بن حکیم که گفت بحضرت
صادق ع عرض کردم که معرفت و شناخت از صنع کیست فرمود که از صنع خدای
عز و جل است که بندگان را در آن هیچ صنعی نیست **مترجم گوید** که علما مسائل را بعینه
بشناسانند بسخن خویش با زبان پیغمبرش یا محول کردن بنده بعقل با آنکه عطا کردن
قدرت و تمکین و تهیه آلات همه از خدای تعالی است خصوصا بنا بر مذهب حق که نتیجه از جانب
خدا بر بندگان فائض میشود و ترتیب دادن مقدمات بنحوی که نتیجه را آماده و مهیا میسازند
و محل حدیث با آنکه عقول نمیرسند بکمال معرفت بلکه آن تعریف خدای تعالی است تا اصل
معرفت دو دو است حدیث کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضه گفت که حدیث
کرد مارا حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از ابن ابی عمیر از جمیل بن دراج از ابن
طیار از حضرت صادق ع که فرمود نیست چیزی که خدای عز و جل بمردم حجت آورده باشد بآنچه با ایشان
عطا کرده و چیزی که آنرا با ایشان شناسانیده حدیث کرد مارا محمد بن علی ماجیلویه رضه
از عمویش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد الله از ابن فضال از ثعلبة بن میمون از حمزة
بن طیار از حضرت صادق ع که در قول خدای عز و جل وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ
حَتّٰى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ فرمود که تا بشناسانند با ایشان آنچه او را خوشنود کند و آنچه
او را بخشم آورد و در چیز آید اینست که نیست خدا که اضلال عز با یعدم از آن که در حکمت
آنجناب روا نیست که گروهی را باطل و هلاک و ضایع کرده اند که نام ضلالت گمراهی را بر ایشان
گذارد بعد از آنکه ایشان را راه راست نموده باشد و باسلام هدایت فرموده باشد تا روشن
سازد از برای ایشان آنچه را که واجب است که از آن پرهیز کنند خواه پرهیز از فعل آن باشد

چون شرب خمر و لواطه و زنا و غیر آن از محرمات و خواه پرهیز از ترک آن باشد چون نماز
و روزه و خمس و زکوة و حج و غیر آن از واجبات و فرموده است که فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا
یعنی پس الهام داد خدا نفس را ناپاکاری و بیباکی آن و پرهیزکاری و نیکوکاری و فرمان
برداری آنرا و حضرت فرمود یعنی بیان فرمود از برای نفس آنچه را که بجا آورد و آنچه را که
وا میگذارد یعنی آنچه باید که بجا آورد و وا گذارد و او را اعلام فرموده و راه خیر و شر و راه
طاعت و معصیت را باو شناسانیده و او را در میان این دو راه مخیر ساخته تا اگر
خواهد اختیار خیر کند و مستحق ثواب شود یا اختیار شر کند و مستحق عذاب و عقاب
گردد و فرموده که إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا یعنی بدرستی که ما راه
راست را بآدمی نمودیم بسبب انعام رشاد و انواع الطاف تا راه حق را از راه باطل بداند
و صواب را از خطا و خیر را از شر تمیز دهد باعطای سمع و بصر که آنکه در اول آیه است
اشاره است بهر دو قسم دلیل از نقلی و عقلی در حالتی که این آدمی یا شکر کننده و یا کافر
و حضرت فرمود که آدمی را تعریف کردیم و خیر و شر را باو شناسانیدیم و آدمی یا فرا گیرنده
و یا وا گذارنده است و حمزه میگوید که از آنحضرت سؤال کردم از قول آنجناب عز و جل وَأَمَّا
ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ یعنی و اما قبیله ثمود که قوم صالح اند پس راه راست را بایشان نمودیم و
حضرت فرمود یعنی ایشان را شناسا گردانیدیم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى یعنی پس ایشان
نابینائی ضلالت کفر را بر هدایت و راه راست ایمان برگزیدند و حضرت فرمود و حال آنکه
ایشان میشناختند و میدانستند حدیث کرد ما را احمد بن علی بن ابراهیم ره از پدرش
از محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن از ابن بکیر از حمزة بن محمد از حضرت صادق ع که گفت
از آنحضرت سؤال کردم از قول خدای عز و جل وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ یعنی و هدایت نمودیم آدمی را

بدو راه و حضرت فرمود یعنی بنجد خیر و بنجد شر و در بعضی از نسخ توحید شر بدون نجد آمده
و نجد در لغت بمعنی راه بلند و زمین بلند است و اکثر مفسران نیز نجدین را بدو طریق که
طریق خیر و راه شر است تفسیر کرده اند و اگر چه در شر بلندی و علوی نیست لیکن بجهت
تغلیب آنرا بلند نامیده چنانکه عرب بامداد و شبانگاه را جدیدان و عصران و بردان
میگویند و نظایر این در کلام ایشان بسیار است و در تفسیر حضرت بنابر بعضی از نسخ نیز اشعار رفت
باین چه در شر ذکر نجد ننموده و با آوردن آن در خیر اکتفا فرموده و در آن غیر آنچه ذکر شد
نیز گفته اند • حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار ره از پدرش از محمد بن احمد بن
یحیی از موسی بن جعفر بغدادی از عبد الله دهقان از درست از آنکه او را حدیث کرده
از حضرت صادق ع که فرمود شش چیز است که بندگان را در آنها هیچ صنع و کارگری نیست
یعنی از صنعت خدای تعالی است نه آنکه صانع ندارد یکی معرفت و شناخت چنانکه مذکور
شد دویم از جمله جنود است و بعضی گمان کرده اند که مراد از آن فراموشی است بگمان
آنکه آن از جهت علم و احتیاج بصانع ندارد و سیم و چهارم رضا و غضب یعنی عروض
صفت خوشنودی و خشم و اما مقتضای آنها باختیار بندگان است و پنجم و ششم خواب
و بیداری • حدیث کرد ما را احمد بن موسی بن متوکل ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
یحیی عطار از محمد بن شعیب محاملی از درست بن ابی منصور از برید بن معویه عجلی
از حضرت صادق ع که فرمود خدا را بر آن بندگان حق شناختن نیست که خود معرفت
بهم رسانند پیش از آنکه ایشان را شناسا کرده الله و خلق را بر خدا حق شناسانیدن است
که ایشان را شناسا گرداند و خدا را بر خلق آن حق است که چون ایشان را شناسا گرداند
از او قبول کنند • پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را ابو عبد الله جعفر حمیری از احمد بن محمد

عیسی از حجال از ثعلبة بن میمون از عبد الاعلی بن اعین که گفت حضرت صادق ع را سؤال
کردم از آنکه کسی که چیزی را نشناسد و هیچ نزد الله آیا بر او چیزی هست فرمودند نه • حدیث
کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار رضه از احمد بن محمد بن عیسی از ابن فضال از داود بن
فرقد از ابو الحسن زکریا بن یحیی از حضرت صادق ع که فرمود آنچه خدا دانش آنرا از بندگان
پوشیده از ایشان برداشته شده و در آن تکلیفی ندارند • حدیث کرد ما را علی بن احمد بن
عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله از پدرش از جدش احمد بن ابی عبد الله از علی بن حکم از
ابان احمر از حمزة بن طیار از حضرت صادق ع که گفت آنحضرت بمن فرمود که بنویس پس بقلم
داد بمن آنحضرت فرمود و من نوشتم که از قول آنحضرت ما آنکه خدای عز و جل بر بندگان
حجت بیاورد با آنچه ایشان را آورده و عطا فرموده و با ایشان شناسانیده پس رسولی
بسوی ایشان فرستاد و کتاب بر ایشان نازل فرمود و آورده و در آن امر و نهی فرموده امر فرمود
در آن بنماز و روزه بعد از آن رسول خدا از خواب رفت و نماز قضا شد پس خدا فرمود که من
ترا از خواب کردم و من ترا بیدار کردم پس برو نماز کن تا مردم بدانند که چون چنین امری
با ایشان برسد آنچه باید کرد و مانند حیل بیست که ایشان بگویند هر گاه کسی بخوابد و
نمازش قضا شود هلاک شده و همچنین روزه که من ترا بیمار میکنم و من ترا تندرست میکردانم
و چون ترا از بیماری شفا دادم قضاء کن بعد از آن حضرت صادق ع فرمود و همچنین هر گاه نظر
کنی در همه چیزها که بر او تنگی نیابی بر احدی کسی را مگر آنکه خدا را بر او حجت است و خدا را در آن
او مشیت و نمیگویم که ایشان آنچه بخواهند میکنند بعد از آن فرمود بدرستی که خدا راه راست
مینماید و گمراه میکرداند بعضی و ایشان را و روز فرمود که مردم مأمور نشده اند مگر بچیزی که پست
تر و کمتر از طاقت ایشان است و هر چیزی که مردم بآن مأمور شده اند و نهی شده اند که آنرا بجا آورند

و هر چیزی که طاقت آنرا ندارند از ایشان برداشته شده و لیکن بیشتر مردم هیچ خوبی
در ایشان نیست پس آنحضرت ع این آیه خواندند که لیس علی الضعفاء و لا علی المرضی و لا
علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج اذا نصحوا لله و رسوله یعنی نیست بر ناتوانان
و بیماران و نه بر آنان که نیابند چیزی را که خرج کنند هیچ گناهی که از جهاد باز
ایستند هر گاه چیز خواهی کنند از برای خدا و فرستاده او یعنی خرج کنند و حضرت فرمود پس
خدا تکلیف را از ایشان برداشت ما علی المحسنین من سبیل و الله غفور رحیم و لا علی
الذین اذا ما اتوک لتحملهم تا آخر آیه که ترجمه اش اینست که نیست بر نیکوکاران که چیز خواهند
هیچ راه ملامت و عتابی و خدا آمرزنده مهربانست و نیست حرج و گناهی نیست بر آنها که آمدند
چون آمدند بسوی تو تا ایشان را سوار کنی و حیوان دهی که بر آن سوار شوند گفتی که نمییابم
آنچه را که بر آن شما را سوار کنم پشت کردند و چشمهای ایشان پر بود از اشک بطوری که میریخت
از روی اندوه که نیابند آنچه را که خرج کنند و حضرت ع فرمود پس خدا تکلیف را از ایشان
برداشت زیرا که ایشان چیزی ندارند یافت کنند که بر آن سوار شوند و وسعت نداشتند که آنرا
بخرند یا پیاده بجهاد روند مترجم گوید که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که قول
آنحضرت که خدا راه راست مینماید و گمراه میگرداند معنیش آنست که خدای عز و جل بعبادت
مؤمنان را بسوی بهشت راه مینماید و در روز قیامت ستمکاران را از بهشت گمراه میکند
خدای عز و جل فرموده که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم تجری
من تحتهم الانهار فی جنات النعیم و آنجا بعز و جل فرموده که و یضل الله الظالمین و خدا
هر دو آیه را ما از آنها ذکر میشود • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضه گفت حدیث
کرد ما را محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن هاشم از اسمعیل بن مرار از یونس بن عبد الرحمن از حماد بن

عبدالاعلی که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که خدا ترا باصلاح آورد و کارهایت را درست
کند آیا در مردمان اداة و آلت حصول قرار داده شده که بسبب آن معرفت را بیابند فرمود نه
عرض کردم که پس تکلیف شده اند که تمام اسباب معرفت را تحصیل کنند تا معرفت بهم رسانند
بیعنی تعریف خدا او را میگوید که حضرت فرمودند بر خدا لازم است که بیان کند لا یکلف الله
نفساً الا وسعها یعنی تکلیف نمیکند خدا مردم را بتکلیفی که نتوانند هیچ نفسی را مگر آنقدر که
طاقت و توانائی و قدرت و گنجایش آن باشد بلکه آنرا کمتر از طاقت تکلیف فرموده چه طاقت
فوق وسع است و لا یکلف الله نفساً الا ما آتاها یعنی و تکلیف نمیکند خدا هیچ نفسی را
مگر آنچه او را عطا فرموده و شناختن آنرا بنفس داده و راوی میگوید که از آنحضرت سؤال
کردم از قول خدای عز و جل و ما کان الله لیضل قوما بعد اذ هداهم حتی یبین لهم ما یتقون
فرمود که تا بشناساند ایشانرا و آگاه گرداند آنچه را که او را خوشنود میسازد و آنچه او را بخشم
میآورد • و بهمین اسناد از یونس بن عبد الرحمن از سعدان روایت است که آنرا مرفوع میسازد
بسوی حضرت صادق ع که فرمود خدای عز و جل هیچ نعمتی را بر بنده از بندگان انعام نفرموده
مگر آنکه در باب آن حجتی از جانب خود بر او لازم آورده و از او سؤال خواهد فرمود پس هر که
خدا بر او منت گذاشته و او را توانا ساخته حجتش بر او قیام کردن بآنچه او را تکلیف فرموده
و محافظت آن است و قیام و تحمل مشقت آنکه از او پست تر باشد بجهت بنا از آنان که از او ضعیف
ترند و هر که خدا بر او منت گذاشته و او را توانگر ساخته حجتش بر او مال او است که در آن تعهد
و بازخواست فقرا و احوال ایشان بنوافل و مستحبات که دارد بر او واجب باشد و هر که خدا
بر او منت گذاشته و او را بزرگوار گردانیده در خانه نسب خویش که در میان آن قبیله و عشیره است و او را
در صورتش صاحب جمال ساخت و در نزد مردم معروف و روشناس شد حجت خدا بر او آنست که

خدا را برای این نعمت حمد و ثنا گوید و بر بعض خود ترفع ننماید و تکبر و گردنکشی نکند که حقوق ضعفا
و ناتوانانرا بجهت حال شرف و جمال و شهرتش ضایع کند • پدرم رض گفت که حدیث کرد
ما را عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد از ابن فضال از علی بن عقبه از پدرش که گفت
شنیدم از حضرت صادق ع که میفرمود که کار خود را از برای خدا و رضای او قرار دهید و آنرا
از برای مردم و بخود دیدن با ایشان قرار مدهید زیرا که آنچه از برای خدا باشد از برای خدا آ
یعنی خدا آنرا قبول میفرماید و باو نفع میرساند و آنچه از برای مردم باشد بسوی خدا بالا
نمیرود و با مردم بجهت دین خود مخاصمه و گفتگو مکنید زیرا که مخاصمه دل را بیمار میگرداند با
بیامبر آنست بدرستی که خدای عز و جل به پیغمبر ص فرموده که انک لا تهدی من احببت و
لکن الله یهدی من یشاء یعنی بدرستی که تو هدایت نمیکنی آنکه را که دوست میداری ولیکن
خدا هدایت میکند هر که را که میخواهد و فرموده که افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین
بآن معنی که گذشت مردم را بگذارید زیرا که مردم از مردم فرا گرفتند و شما از رسول خدا
ص فرا گرفته اید بدرستی که شنیدم از پدرم ع که میفرمود چون خدای عز و جل بر بنده نوشته
و واجب کند که داخل در این امر که تشیع است داخل شود سریع تر از آن شتابان تر باشد از مرغ بسوی
آشیانه خویش • حدیث کرد ما را پدرم رض گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم
از پدرش از ابن ابی عمیر از محمد بن حمران از سلیمان بن خالد از حضرت صادق ع که گفت آنحضرت
فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی چون خیر و نیکی برای بنده اراده کند در دلش نشانه از نور را
بدید آورد و گوشهای دلش را بگشاید و فرشته را بر او بگمارد که او را براستی و صواب
بدارد و چون بدی برای بنده اراده فرماید در دلش نشانه سیاهی را بدید آورد و
گوشهای دلش را ببندد و شیطانی را بر او بگمارد که او را گمراه کند و الله پس این آیه را خواند

كه فمن يرد الله ان يهديه يشرح صدره للاسلام ومن يرد ان يضله يجعل صدره ضيقا
حرجا كانما يصعد في السماء آن معنى كه گذشت **مترجم گويد** كه مؤلف گفته كه مصنف
اين كتاب ميگويد كه خداى عز وجل بنده اش بدى را اراده نميكند مگر بجهت گناهى كه بنده
آنرا مرتكب ميشود و بآن مستوجب اين ميشود كه بدرش وا گذارد و شيطانى را براو بگمارد
كه اورا گمراه گرداند و با او چنين نميكند مگر با استحقاق و سزاوارى و گاه باشد كه خداى عز
وجل فرشته را بر بنده اش ميگمارد كه اورا براستى و صواب ميدارد با استحقاق يا تفضل
و رحمت خويش بخصوص ميباند هر كرا كه بخواهد و خداى عز وجل فرموده كه ومن يعش عن
ذكر الرحمن نقيض له شيطانا فهو له قرين يعنى هر كه خودرا بكورى دارد از ياد كردن
خداوند بخشاينده باآنكه بحقيقت آن عارف باشد و از نظر كردن بحجتهاى روشن آنجناب
چشم پوشد تقدير كنيم از براى شيطانى را يعنى بجهت اين تعامى وقت بكورى دادن و تجاهل
و نادانى بخود بستن وى را باز گذاريم و نظر التفات از او باز گيريم و در نزد اين حال شيطان
بر او دست يابد پس آن شيطان او را مصاحب و همنشين است و پيوسته با اغوا و اضلال
و وسوسه او مشغول باشد حديث كرد مارا عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب گفت كه خبر
داد مارا احمد بن فضل بن مغيره گفت كه حديث كرد مارا منصور بن عبد الله بن ابرهيم اصفهانى
گفت كه حديث كرد مارا ابو شعيب محاملى از عبد الله بن مسكان از ابو بصير از حضرت صادق ع
كه از معرفت سؤال شد كه آيا آن مكتسب است كه مردم آنرا اكتساب مينمايند و كسب حاصل
ميكنند فرمود نه بآنحضرت عرض شد كه هر گاه چنين باشد پس آن از صنع خداى عز وجل و عطاى
او است فرمود آرى و بندگان را در آن هيچ صنعى نيست و ايشانرا است اكتساب اعمال خويش
و آنحضرت ع فرمود كه افعال بندگان مخلوق است بخلق تقدير نه خلق تكوين و معناى آن است

كه خداى

كه خداى تبارك و تعالى پيوسته عالم بوده بمقدار آنها پيش از بودن آنها حديث كرد مارا
عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نيشابورى عطار رض گفت كه حديث كرد مارا على بن
محمد بن قتيبه نيشابورى از حمدان بن سليمان كه گفت عريضه بخدمت امام رضا ع نوشتم
و اورا از افعال بندگان سؤال ميكردم كه آيا آنها مخلوقند يا مخلوق نيستند حضرت ع
نوشت كه افعال بندگان در علم خداى تعالى مقدر بوده دو هزار سال پيش از آفريدن بندگان
حديث كرد مارا اسعد بن عبد الله از قاسم بن محمد اصفهانى از سليمان بن داود منقرى از
حفص بن غياث نخعى قاضى كه گفت حضرت صادق ع فرمود كه هر كه عمل كند بآنچه دانسته
كفايت شود آنچه را كه ندانسته باشد **باب سى و سيم** در ذكر مجلس حضرت امام رضا ع
با اهل اديان و صاحبان مقالها مثل جاثليق و رأس الجالوت و سركردگان صابيان و هربذ
بزرگ و آنحضرت در باب توحيد با عمران صابى كه در نزد مامون تكلم فرمود و جاثليق در باب
سى و هفتم مذكور شد و صابيان جمع صابى است يعنى ستاره پرست و هربذ مجوس
ميگويند كه ايشان گمان دارند كه بر دين نوح ع اند و قبله ايشان از مهب شمال است
و در نزد منتصف روز و هربذ بكسر ها و باء و سكون راء مجوسى كه آتش بيفروزد و
در معبد آن ميباشد و در قاموس بندگان هند و علماء ايشان و حافظ آتش خانه
از براى هند معنى شكاران آتش مجوس را ببيل تدبيله كرده حديث كرد مارا ابو محمد
جعفر بن على بن احمد فقيه قمى بعد از آن ايلاقى رض گفت كه خبر داد مارا ابو محمد حسن بن محمد بن
على بن صدقه قمى گفت كه حديث كرد مرا ابو عمرو محمد بن عبد العزيز انصارى كجى گفت كه
حديث كرد مرا كسى كه از حسن بن محمد نوفلى و بعد از آن هاشمى شده بود كه ميگفت چون
حضرت على بن موسى الرضا عليهما السلم بر مامون وارد شد مامون بفضل بن

سهل را امر کرد که اصحاب مقالات را مثل جاثلیق و رأس الجالوت و رؤسای صابئین
و هربذ اکبر و اصحاب زردشت و قسطاس رومی و متکلمان را از برایش جمع کند تا آنکه
سخن حضرت و سخن ایشان را بشنود پس فضل بن سهل ایشان را جمع کرد و بعد از آن مأمون را
باجتماع ایشان اعلام نمود مأمون گفت که ایشان را بر من داخل کن و فضل چنان کرد پس
مأمون ایشان را مرحبا گفت و گفت که خوش آمدید و بعد از آن با ایشان گفت که من
شما را جمع نکرده ام مگر بجهت خیری و اراده و دوست داشته ام که با پسر عموی من همین شخص مدنی
که تازه بر من وارد شده و باینجا آمده مباحثه کنید و چون بامداد شود صبح زود بنزد من
آیید و بر من داخل شوید و باید که یکی از شما تخلف نکند و باز پس نماند گفتند که شنیدیم
و اطاعت میکنیم معاودت بامداد یا امیر المؤمنین می آییم ان شاء الله ثم حسن بن محمد نوفلی
گفت که در بین آنکه ما در نزد ابو الحسن حضرت امام رضا علیه السلام در صحبتی از خویش مشغول بودیم
ناگاه یاسر بر ما داخل شد و یاسر متوجه شغل و کار ابو الحسن حضرت امام رضا علیه السلام بود و لهذا
او را یاسر خادم میگفتند پس با آنحضرت عرض کرد که ای آقای من امیر المؤمنین ترا سلام
میرساند و عرض میکند که برادرت فدای تو باد بدرستی که اصحاب مقالات و اهل ادیان
و متکلمان از همه ملتها در نزد من اجتماع کرده اند پس رای خود را در باب آمدن بر ما
نظر کن اگر سخن ایشان را دوست داری و خواهی که کلام ایشان را بشنوی و اگر اینرا ناخوش
داشته باشی زحمت مکش و اگر دوست داشته باشی که ما بسوی تو شویم و بخدمتت آییم
این امر بر ما سهل و آسان باشد حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که سلام مرا باو برسان و باو
بگو که من دانستم آنچه را که اراده کرده و من در بامداد بسوی تو میشوم و بنزد تو می آیم ان شاء الله
ثم حسن بن محمد نوفلی میگوید که چون یاسر رفت حضرت بسوی ما التفات فرمود و فرمود

که ای نوفلی تو از اهل عراقی و دل نازک کسی که از اهل عراق باشد غلظتی ندارد یعنی
عراقیان دلهای صاف دارند و مطلب را خوب میفهمند پس از جمع کردن پسر عمویت اهل
شرک و اصحاب مقالات را بر ما در نزد توحید باشد و از این چه میخواهی من عرض کردم که
فدای تو گردم میخواهد که امتحان کند و دوست میدارد که آنچه را که در نزد تو است
بشناسد و بدانند که چه میدانی و هر آینه بر بنیادی که بنیادش استواری ندارد بنا
گذاشته و بخدا قسم که این چیز را گذاشته بد بنایی است حضرت علیه السلام فرمود که بنای او در این
باب چیست عرض کردم که اصحاب بدعتها و کلام یعنی حکما و متکلمان خلاف علمااند و
بیانش که عالم چیزی را که نا یافته و نا شناخته باشد انکار نمیکنند و اصحاب مقالات
و متکلمان و اهل شرک اصحاب انکار و مباهته اند که یکدیگر را ناگاه بگیرند و حیران و
گردان میکنند اگر بر ایشان حجت آوری که خدا یکیست میگویند که یکی بودن او را تصحیح و درست
کن و اگر بگویی که محمد فرستاده خداست میگویند که رسالت و پیغمبری او را ثابت کن بعد
از آن با آن کس مباهته میکنند و او را سرگردان مینمایند و او به حجت خویش بر ایشان باطل
میکند و ایشان با او مغالطه مینمایند و او را بغلط میاندازند تا آنکه قول خود را وا
میگذارد پس از ایشان حذر کن و بترس فدای تو گردم حسن میگوید که حضرت علیه السلام تبسم فرمود
و بعد از آن فرمود که ای نوفلی آیا میترسی که حجت مرا بر من قطع کنند و مرا نگذارند که اتمام
کنم عرض کردم نه بخدا قسم من هرگز بر تو نترسیده ام و امیدوارم که خدا ترا بر ایشان ظفر
و فیروزی دهد ان شاء الله حضرت علیه السلام فرمود که ای نوفلی آیا دوست میداری که بدانی که
مأمون کی پشیمان میشود عرض کردم آری حضرت علیه السلام فرمود که چون حجت آوردن مرا بر اهل
تورات بتورات ایشان بشنود و همچنین بر اهل انجیل بانجیل ایشان و بر اهل زبور بزبور

ایشان و بر صابئیان بزبان عبری ایشان و بر صاحبان آتشکده بلغت فارسی ایشان
و بر اهل روم بزبان رومی ایشان و بر اصحاب مقالات بلغتهای ایشان چون هر صنفی را
قطع کنم و مغلوب سازم و حجتش باطل شود و گفتار خود را واگذارد و بقول من رجوع کند
مأمون بداند که آنجائی که او در راه آنست استحقاق آن را ندارد و این سزاوار برای آن
نیست پس در آن زمان پشیمانی از او ظاهر خواهد بود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و چون صبح کردیم فضل بن سهل بنزد ما آمد و بآنحضرت عرض کرد که فدای تو گردم پسر عموت
ترا انتظار میکشد و قوم اجتماع کرده اند پس رای تو در باب آمدن در نزد او چیست حضرت
امام رضا بفضل فرمود که مرا پیشی گیر که من بجانب شما می آیم ان شاء الله بعد از آن وضو
ساخت چون وضوی نماز با وضوی نماز ساخت و شربت سویق آشامید و مقداری از آن را
بما نوشانید و بیرون آمد و ما با او بیرون آمدیم تا بر مأمون داخل شدیم و دیدیم که مجلس
با اهل آن پر است و مردم بسیاری در آن جمع شده اند و محمد پسر امام جعفر صادق عم با گروهی
از فرزندان ابوطالب و بنی هاشم و سرکردگان لشکر حاضرند و چون امام رضا داخل شد
مأمون برخاست و محمد بن جعفر و همه بنی هاشم برخاستند و پیوسته ایستاده بودند
و امام رضا با مأمون نشسته بود تا آنکه ایشان را بنشستن امر فرمود و ایشان نشستند
پس مأمون همواره رو بجانب آنحضرت داشت و ساعتی او را حدیث میکرد بعد از آن
بجانب جاثلیق ملتفت شد و گفت که ای جاثلیق اینک پسر عموی منست علی بن موسی بن
جعفر و او از فرزندان فاطمه دختر پیغمبر ما و پسر علی بن ابی طالب است صلوات الله علیهم
اجمعین و من دوست میدارم که تو با او سخن کنی و با او محاجه نمائی که بر یکدیگر حجت آورید
و او را انصاف دهی و بی انصافی نکنی جاثلیق گفت که یا امیر المؤمنین چگونه محاجه کنم

با مردی که بر من حجت میآورد بکتابی که من منکر آنم و پیغمبری که باو ایمان ندارم امام رضا ع
بجاثلیق گفت که ای نصرانی پس اگر بانجیل خودت بر تو حجت آورم آیا بآن اقرار و اعتراف میکنی
جاثلیق گفت که آیا من بر دفع آنچه انجیل بآن نطق کرده قدرت دارم آری بخدا قسم
که برغم انف خویش که بینی خود را بخاک مالد بآن اقرار میکنم امام رضا بجاثلیق فرمود
که از آنچه از برایت ظاهر شده و از هر چه خواهی سؤال کن و جواب را بفهم جاثلیق گفت
که در باب پیغمبری عیسی و کتابش چه میگوئی آیا از این دو چیزی را انکار میکنی امام رضا
فرمود که من اقرار دارم به پیغمبری عیسی و کتابش و آنچه امتش را بآن بشارت داده و حواریان
بآن اقرار کرده اند و بنا بر بعضی از نسخ توحید و مجادلات بآن اقرار کرده ام و کافرم به پیغمبری
عیسائی که به پیغمبری محمد صلعم و بکتابش اقرار نکرده و امتش را باو بشارت نداده جاثلیق
گفت آیا چنان نیست که احکام بدو شاهد عادل قطع کرده میشود حضرت فرمود بلی چنین است
جاثلیق گفت پس دو شاهد را اقامه کن بر پیغمبری محمد از غیر اهل ملت خویش از آنکه
فرقه نصاری او را انکار نمیکنند و از ما سؤال اینرا از غیر اهل ملت ما سؤال کن امام رضا ع
فرمود که اکنون انصاف آوردی ای نصرانی آیا آن عادلی را که در نزد مسیح حضرت عیسی بن مریم
مقدم است از من قبول میکنی جاثلیق گفت که آن عادل کیست اورا از برایم نام ببر حضرت فرمود
چه میگوئی در باب یوحنای دیلمی گفت به به دوست ترین مردم را در نزد مسیح ذکر کردی حضرت
فرمود پس ترا قسم میدهم که آیا انجیل باین نطق کرده که یوحنا گفت که مسیح مرا خبر داد بدین
محمد عربی و مرا باو بشارت داد که بعد از او میباشد پس من حواریان را باو بشارت دادم
و ایشان بآنحضرت ایمان آوردند جاثلیق گفت که یوحنا اینرا ذکر کرده و پیغمبری مردی
و باهل بیت و وصیش بشارت داده و بیان نکرده که این در چه زمان میباشد و آنگروه را

از برای ما نام ببرده تا ما ایشان را بشناسیم امام رضا ع فرمود پس اگر کسی را بنزد تو آورم
که انجیل را بخواند و ذکر محمد و اهل بیت و امتش را بر تو تلاوت کند آیا بآن ایمان میآوری
جاثلیق گفت ایمان استوار و راست و درست امام رضا ع بنسطاس رومی فرمود که
حفظ کردن کتاب سیم از انجیل را چگونه است گفت که چه حافظ و نگاه دارنده ام
آنرا و بسیار خوب میدانم بعد از آن متوجه رأس الجالوت التفات فرمود و باو فرمود که
آیا چنان نیستی که انجیل میخوانی گفت بلی بجان خودم قسم که آنرا میتوانم خواند حضرت
فرمود پس کتاب سیم از انجیل را بر من فرا گیر حضرت آنرا بگیر تا من بخوانم و تو در آن نگاه کنی پس
اگر ذکر محمد و اهل بیت و امتش در آن باشد از برایم شهادت دهید و اگر ذکر نه در آن نباشد
از برایم شهادت مدهید بعد از آن حضرت سفر کتاب سیم را خواند تا چون بذکر پیغمبر ص رسید
ایستاد و فرمود که ای نصرانی ترا بحق مسیح و مادرش سؤال میکنم که آیا میدانی که من بانجیل
عالمم جاثلیق گفت آری بعد از آن ذکر محمد و اهل بیت و امتش را برایشان تلاوت فرمود و فرمود
که ای نصرانی چه میگوئی اینک قول عیسی بن مریم است پس اگر آنچه را که انجیل بآن نطق میکند
تکذیب کنی بحقیقت که عیسی و موسی علیهما السلم را تکذیب کرده و در هر زمان که این
ذکر را انکار نمائی کشتن بر تو واجب شود زیرا که تو چنان باشی که پروردگار خویش و پیغمبر
خویش و بکتاب خود کافر شده باشی جاثلیق گفت که انکار نمیکنم آنچه را که از برایم
ظاهر شده از انجیل و من بآن اقرار دارم امام رضا ع فرمود که باقرارش شاهد باشید
بعد از آن فرمود که ای جاثلیق از آنچه از برایت ظاهر شده سؤال کن جاثلیق گفت که مرا خبر
ده از حواریان عیسی بن مریم که شماره ایشان چند بود و از علمای انجیل که چند نفر بودند
امام رضا ع فرمود که بر شخص آگاه فرود آمدی و از کسی سؤال کردی که اینرا خوب میداند اما

حواریان دوازده نفر بودند و فاضلتر و داناترین ایشان الوقا بود و اما علمای نصاری
سه کس بودند یکی یوحنای بزرگ که در شهر اج میبود و دیگری یوحنا که در شهر قرقیسیا
بود و سیم یوحنای دیلمی که در شهر رجان بود و ذکر پیغمبر ص و ذکر اهل بیت و امتش نزد او
بود و او همان است که امت عیسی و بنی اسرائیل را بآنحضرت بشارت داد بعد از آن بجاثلیق
فرمود که ای نصرانی بخدا قسم که ما ایمان داریم بعیسائی که بمحمد ص ایمان آورده بود و ما بر عیسای
شما چیزی را عیب نمیکنیم مگر ضعف و کمی روزه و نمازش را جاثلیق گفت بخدا قسم که علم خود را
فاسد و تباه کردی و امر خود را ضعیف گردانیدی و من هیچ گمان نمیکردم مگر اینرا که تو از همه
اهل اسلام داناتری امام رضا ع فرمود که این امر چگونه است و از چه دانستی که من اعلم اهل
اسلام نیستم و علم خود را فاسد کرده‌ام و کارم را ضعیف گردانیده‌ام جاثلیق گفت که از گفتار
که عیسی ضعیف و کم نماز و کم روزه بود و عیسی هرگز یکروز افطار نکرد و هرگز در یک شب
نخوابید و پیوسته در روزگار روزه و در شب بنماز ایستاده بود امام رضا ع فرمود که از
برای که روزه میداشت و نماز میکرد راوی میگوید که جاثلیق گنگ شد و منقطع گردید امام رضا ع
فرمود که ای نصرانی ترا از یک مسئله سؤال میکنم جاثلیق گفت سؤال کن پس اگر علم آن در نزد
من باشد و آنرا بدانم ترا جواب گویم امام رضا ع فرمود چه انکار کرده‌ای که عیسی مرده‌گان را باذن
خدای عز و جل زنده میکرد جاثلیق گفت که اینرا انکار کردم از جانب آنکه هر کس که مرده‌گان را
زنده کرده و کور مادرزاد و پیس را به کند پروردگار است که سزاوار پرستش است از برای آنکه
پرستیده شود امام رضا ع فرمود پس بدرستی که یسع مثل آنچه عیسی کرده کرده بود چه بر روی
آب راه رفت و مرده‌گان را زنده کرده و کور مادرزاد و پیس را به کرده و امتش او را پروردگار
فرا نگرفتند و کسی او را از غیر خدای عز و جل نپرستید و حزقیل پیغمبر مثل آنچه عیسی بن مریم

کرد کرده بود چه او سی و پنج هزار نفر را بعد از مردن ایشان شصت سال زنده کردانید
بعد از آن حضرت بجانب راس الجالوت التفات کرد و با او فرمود که ای راس الجالوت آیا در
تورات این گروه را در جوانان بنی اسرائیل نمی یابی که بخت نصر که معنیش بخت نصر نام است
ایشان را از اسیران بنی اسرائیل بگرفت در هنگامی که غزوه بیت المقدس نمود بعد از آن ایشان
از اسیران بنی اسرائیل بگرفت در هنگامی که غزوه بیت المقدس نمود بعد از آن ایشان را بسوی
بابل برد و اند پس خدای عز و جل حزقیل را بسوی ایشان فرستاد و ایشان را زنده کردانید
و اینک در تورات مذکور است و کسی جز از کافران از شما انکار نمیکند راس الجالوت
گفت که ما اینرا شنیده ایم و اینرا شناخته ایم حضرت فرمود که راست گفتی بعد از آن گفت
که ای یهودی این کتاب سفر از تورات را بگیر و فراگیر و آنحضرت ع از تورات چند آیه را
برما خواند و آن یهودی شروع کرد که بجهت خواندن حضرت خود را میجنبانید با آواز و
میداد و تعجب میکرد بعد از آن رو بآن نصرانی آورده و فرمود که ای نصرانی آیا اینگروه
پیش از عیسی بودند یا عیسی پیش از ایشان بود گفت بلکه ایشان پیش از او بودند امام
رضا ع فرمود که قریش اجتماع کردند و بخدمت رسول خدا ص آمدند و از آنحضرت خواستند
که مردگان ایشان را از برای ایشان زنده کرداند پس علی بن ابی طالب ع را با ایشان فرستاد
و آنحضرت فرمود که برو بسوی ابر دشت و بلند کن آواز خویش بنامهای آنگروهی
که از ایشان سؤال میکنند ندا کن که ای فلان و ای فلان و ای فلان محمد رسول خدا ص
شما را میگوید که برخیزید باذن خدای عز و جل پس ایشان برخاستند و خاک را از سرهای
خویش میافشاندند و قریش شروع کردند که ایشان را از احوال و کارهای ایشان میپرسیدند
پس ایشان را خبر دادند که محمد به پیغمبری مبعوث شده و گفتند که ما دوست داشتیم که او را

سرپایم

در یابیم و باو ایمان آوریم و هر آینه کور مادرزاد و پیس و دیوانگان را به کرده و چهار
پایان و مرغان و جن و شیاطین با او مسخر گفتند و ما او را از غیر خدای عز و جل پروردگار
فرا نگرفتیم و از برای هیچیک از این گروه فضل ایشان را انکار نکردیم و در هر زمان که شما
عیسی را پروردگار فرا گرفتید شما را آن باشد که یسع و حزقیل را پروردگار فرا گیرید زیرا
که ایشان مثل آنچه عیسی کرده از زنده کردانیدن مردگان و غیر آن کرده بودند بلکه بیشتر
که گروهی از بنی اسرائیل از بلاد و منزلهای خویش از طاعون گریختند و ایشان چندین
هزار نفر بودند بجهت احتراز کردن از مرگ و ترس مرد پس خدا ایشان را در یکساعت بمیرانید
بعد از آن اهل آن ده قصد کردند و بدور ایشان دیوار کشیدند و حظیره ساختند
و ایشان پیوسته در آن حظیره بودند تا آنکه استخوانهای ایشان پوسید و کهنه شدند
بعد از آن پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل با ایشان گذشت و از ایشان و از بسیاری
استخوانهای کهنه تعجب کرد و خدای عز و جل بسوی او وحی فرمود که آیا دوست میداری
که ایشان را از برای تو زنده کنم و تو ایشان را بترسانی عرض کرد آری ای پروردگار من پس
خدای عز و جل بسوی او وحی فرمود که ایشان را ندا کن آن پیغمبر گفت که ای استخوانهای کهنه
برخیزید باذن خدای عز و جل پس ایشان همه برخاستند در حالیکه زندگان بودند و
خاک را از سرهای خود میافشاندند بعد از آن ابراهیم خلیل خداوند رحمن ع در هنگامی
که مرغان را گرفت و آنها را پاره پاره نمود و از آنها پاره را بسر کوهی گذاشت پس آواز داد و
آنها رو آوردند که بسوی او میشتافتند بعد از آن موسی بن عمران و اصحاب هفتاد نفرش
که ایشان را برگزیده بود با او بسوی آن کوه شدند و گفتند که تو خدای سبحانرا دیده پس
او را بما بنما چنانکه تو او را دیده موسی با ایشان فرمود که من او را ندیده ام گفتند که هرگز

تورا تصدیق نمیکنیم تا خدا را آشکارا ببینیم پس صاعقه ایشان را گرفت و ایشان همه
سوختند که یکی از ایشان نماند و موسی تنها ماند پس عرض کرد که ای پروردگار من
هفتاد نفر از بنی اسرائیل را برگزیدم و ایشان را آوردم و من تنها برمیگردم بسوی قوم من
چگونه مرا تصدیق میکنند بخبری که من ایشان را بآن خبر دهم پس اگر میخواستی ایشان را و مرا
پیش از این هلاک کرده بودی آیا ما را هلاک میکنی بآنچه سبک خردان و بی عقلان
از ما کرده اند پس خدای عز و جل ایشان را بعد از مردن ایشان زنده گردانید و هر چیزی
که من آنرا از برای تو ذکر کردم از آنچه مذکور شد بدفع آن قدرت نداری زیرا که تورات
و انجیل و زبور و فرقان بآن نطق کرده اند و اگر چنان باشد که هر که مردگان را زنده
گردانیده باشد و کور مادرزاد و پیس و دیوانگان را بر کرده باشد پروردگار فرا گرفته
شود از غیر خدای عز و جل پس همه این گروه را پروردگاران فرا گیر ای نصرانی چه میگوئی
پس جاثلیق گفت که قول قول تو است و لا اله الا الله یعنی نیست خدائی مگر خدا و عیسی
خدا نیست بعد از آن حضرت بجانب رأس الجالوت ملتفت شد و فرمود که ای یهودی رو
بمن آور تا تو را سؤال کنم بآن ده معجزه که بر موسی بن عمران فرود آورده شد که آیا خبر محمد
و امتش یاد در تورات باین طریق نوشته مییابی که چون امت آخر که پیروان شتر سوارند
بیایند در حالی که پروردگار را تسبیح و تنزیه کنند از روی جد و حقیقت و در نهایت
سعی و کوشش تسبیح تازه و نو در کنشتهای تازه باید که بنی اسرائیل با ایشان و بپادشاهی
و ملک ایشان پناه برند تا دلهای ایشان آرام گیرد زیرا که در دستهای ایشان شمشیرها
است که بآنها از امتهای کافر که در اطراف زمین اند کینه میکشند آیا این مطلب در تورات
همچنین نوشته شده است رأس الجالوت گفت آری ما آنرا همچنین مییابیم بعد از آن

بجاثلیق فرمود که ای نصرانی دانش تو بکتاب شعیا چگونه است گفت که آنرا حرف بحرف
میشناسم حضرت بهر دو فرمود که آیا اینرا از کلام او میشناسید که ای قوم بدرستی که من
صورت الاغ سوار را دیدم که رداهای نور در پوشیده و شتر سوار را دیدم که روشنیش
چون روشنی ماه بود گفتند که شعیا اینرا گفته امام رضا علیه السلام فرمود که ای قوم نصرانی آیا
در انجیل قول عیسی را میشناسی که فرمود بدرستی که من روندهام بسوی پروردگار شما
و پروردگار خویش و فارقلیطا که در میان حق و باطل فرق میکند و جدائی میافکند آینده
و او همانست که از برای من گواهی میدهد چنانکه من از برای او گواهی دادهام و او همانست
آنکه هر چیزیرا از برای شما تفسیر و بیان میکند و او همانست که رسوائیهای امتها را آشکارا
مینماید و او همانست که ستون کفر را میشکند جاثلیق گفت که چیزیرا ذکر نکردی از آنچه
در انجیل است مگر آنکه ما بآن اقرار داریم حضرت فرمود که ای جاثلیق آیا اینرا در انجیل ثابت
مییابی گفت آری امام رضا علیه السلام فرمود که ای جاثلیق آیا مرا خبر نمیدهی از انجیل اول که در
هنگامی که آنرا نیافتید نزد کی پیدا کردید آنرا و نزد کی یافتید و کی این انجیل را از برای شما وضع کرده
جاثلیق بحضرت گفت که ما انجیل را مفقود نیافتیم تا آنکه آنرا نو و تازه یافتیم پس یوحنا
و متی آنرا از برای ما بیرون آوردند امام رضا علیه السلام فرمود که چه کم است شناختن تو بسر انجیل
و علمای آن پس اگر این امر چنان باشد که تو گمان داری پس چرا در انجیل اختلاف کرده اند
و جز این نیست که اختلاف واقع شده در این انجیلی که امروز در دستهای شما است و اگر اختلاف
در زمان اول میبود شما در این انجیل اختلاف نمیکردید ولیکن من علم آنرا بتو بیان نمایم و
بدانکه چون انجیل اول ناپدید شد نصاری اجتماع کردند بسوی علمای خویش آمدند و
بایشان گفتند که عیسی بن مریم کشته شد و ما انجیل را نمییابیم و شما علما پس نزد شما

شما چه باشد لوقا و مرقابوس با ایشان کفتند که انجیل در پیش‌های ما است و ما آن را در هر
یکشنبه سفر بسفر بکتاب بکتاب بسوی شما بیرون میآوریم پس بدانید الله هناک صباشد
و کتابها را خالی مکذارید که ما بعد و در هر یکشنبه آن را بر شما میخوانیم تا آنکه همه انجیل
از برای شما جمع کنیم پس لوقا و مرقابوس و یوحنا و متی فتند این انجیل را از برای
شما وضع کردند بعد از آنکه شما انجیل اول را یافتید و چنان نیست که این چهار نفر
شاکردان شاکردان کسان اول بودند آیا این را دانسته بودی جاثلیق کفت که اما
این را ندانسته بودم ما کنون این را دانستم و از فضل علم تو با انجیل از برایم ظاهر شد
و چیزی چند شنیدم از آنچه تو آن را دانسته کردی که کواهی داد با آنکه آنها حق است پس بیاید
از فهم را زیاد کردم امام رضا ع بجاثلیق فرمود که کواهی این کروه در نزد تو چون است کفت
که جائز و روا است چه این کروه علمای انجیلند و هرچه بآن کواهی داده اند حق است
امام رضا ع بمامون و کسانی که در نزد او حاضر بودند از اهل بیتش و از غیر ایشان
فرمود که بر او کواه باشید کفتند که کواه شدیم پس حضرت ع بجاثلیق فرمود که بحق پسر و
مادرش ترا قسم میدهم که آیا میدانی که متی کفته که مسیح همان پسر داود پسر ابرهیم پسر
اسحق پسر یعقوب پسر یهودا پسر حضرون و نسطور و مرقابوس در باب نسب عیسی بن مریم کفته که
که او کلمه و روح خدا است که آن را در تن آدمی فرود آورده پس آن کلمه انسان شده و لوقا
کفته است که عیسی بن مریم و مادرش دو انسان بودند از کوشت و خون پس روح القدس
در ایشان داخل شد بعد از آن آیا تو قائلی که از کواهی عیسی بر خودش این است که حق شما
میکویم که بسوی آسمان بالا نمیرود مکر آنچه یا آنکه از آن فرود آمده باشد مکر شتر سواری
که خاتم پیغمبران است زیرا که او بسوی آسمان بالا میرود و فرود میآید پس در این قول چه میکوئی

جاثلیق

جاثلیق کفت که این قول عیسی است و ما این را انکار نمیکنیم امام رضا ع فرمود پس چه میکوئی
در باب کواهی لوقا و مرقابوس و متی بر عیسی و آنچه او را نسبت بآن داده اند جاثلیق
کفت که بر عیسی دروغ کفته اند امام رضا ع فرمود که ای قوم آیا چنان نیست که ایشان را
تعدیل نمود و شنود و کواهی داد که ایشان علمای انجیلند و قول ایشان حق است جاثلیق
کفت که ای عالم مسلمانان و کسی که ائمه اهل اسلام را نام میبرند دوست میدارم که مرا
از امر این کروه معاف داری امام رضا ع فرمود که ما چنین کردیم و ترا معاف داشتیم و از امر
ایشان واکذاشتیم ای نصرانی پس از هرچه از برایت ظاهر شده جاثلیق کفت که باید
غیر من از تو بپرسد زیرا بحق مسیح که من کمان ندارم که در میان علمای مسلمانان کسی مثل تو باشد
پس امام رضا ع بجانب رأس الجالوت ملتفت شد و باو فرمود که تو از من میپرسی یا من از تو
بپرسم رأس الجالوت کفت که من از تو میپرسم و من چنان نیستم که از تو حجتی را قبول کنم مکر
از توریة یا از انجیل یا از زبور داود یا از آنچه در صحف ابرهیم و موسی است امام رضا ع فرمود
که از من حجتی را قبول مکن مکر بآنچه توریة بآن نطق میکند بزبان موسی بن عمران و انجیل
بزبان عیسی بن مریم و زبور بزبان داود رأس الجالوت کفت که پیغمبری محمد ص را از کجا
ثابت میکنی امام رضا ع فرمود که موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود که خلیفه خدای عز
و جل است در زمین بپیغمبری او کواهی داده اند رأس الجالوت بحضرت کفت که قول موسی
بن عمران را ثابت کردان امام رضا ع فرمود که ای یهودی آیا میدانی که موسی بنی اسرائیل را
وصیت نمود و با ایشان فرمود که زود باشد که شما را پیغمبری از برادران شما بیاید پس او را
تصدیق کنید و از او بشنوید آیا از برای بنی اسرائیل برادرانی غیر از فرزندان اسمعیل
میدانی اکر چنان باشی که خویشی اسرائیل را که یعقوب است با اسمعیل و نسبی را که در میان

ایشانست از جانب ابرهیم شناسی راس الجالوت گفت که این از قول موسی است و ما
این را دفع نمیکنیم امام رضا فرمود که آیا شما را از برادران اسرائیل پیغمبری بغیر از محمد آمده
راس الجالوت گفت نه امام رضا فرمود آیا چنان نیست که این امر نزد شما صحیح پیوسته
باشد گفت آری ولیکن دوست میدارم که این را از تورات از برایم درست کنی امام رضا
فرمود که آیا این را انکار میکنی که تورات شما میگوید که نور خدا از کوه طور سینا آمد و از کوه
ساعیر از برای مردم روشن شد و از کوه فاران بر ما آشکار گردید راس الجالوت گفت که این
سخنان را میشناسم و تفسیر و بیان آنها را نمیشناسم امام رضا فرمود که من خبر آنرا بتو میگویم
اما قول او که نور از جانب طور سینا آمد همان وحی خدای تبارک و تعالی است که بر بالای
کوه طور سینا آنرا بر موسی فرود آورد و اما قول او که از کوه ساعیر از برای مردم روشن شد
همان کوهی است که خدای عزوجل بسوی عیسی بن مریم وحی فرمود و او بر بالای آن بود و اما
قول او که از کوه فاران بر ما آشکار گردید پس آن کوهی است از کوههای مکه که در میان
آن و مکه یک روز راه است و شعیای پیغمبر چنانچه تو و اصحابت میگویند در تورات گفته است
که دو سوار را دیدم که زمین از برای ایشان روشن شد و یکی از آن دو سوار بر الاغ
سوار بود و دیگری بر شتر پس الاغ سوار کیست و شتر سوار کیست راس الجالوت گفت
که من ایشان را نمیشناسم پس از ایشان خبر ده حضرت فرمود که اما الاغ سوار عیسی است
و اما شتر سوار محمد آیا این را از تورات انکار میکنی گفت نه این را انکار نمیکنم بعد از
آن امام رضا فرمود که آیا حیقوق پیغمبر را میشناسی گفت آری من با او عارفم و او را
میشناسم حضرت فرمود که حیقوق گفته و کتاب شما آن را نطق میکند که خدا بیان را از
کوه فاران آورد و آسمانها از تسبیح احمد و امتش پر شد و لشکرش در دریا حمله میبرند

چنانکه در بیابان حمله میبرند و بعد از خرابی بیت المقدس ما را کتاب
تازه میآورد و مقصود از این کتاب قرآنست آیا این را میشناسی و بآن ایمان داری
راس الجالوت گفت که حیقوق این را گفته و ما قول او را انکار نمیکنیم امام رضا
فرمود که داود در زبورش گفته و تو آنرا میخوانی که بار خدایا برانگیز برپا کننده سنت را
بعد از فترت فترت بفتح فاء و سکون تاء زمانی است که در آن پیغمبری نباشد و آنرا
ایام فترت گویند و سستی و شکستگی و کندی پس آیا تو پیغمبری را میشناسی که بعد
از فترت سنت را برپا کرده باشد غیر از محمد ص راس الجالوت گفت که اینک قول داود است
و ما این را میشناسیم و انکارش نمیکنیم ولیکن داود از این قول عیسی را قصد کرده و ایام
او همان فترت است امام رضا فرمود ندانسته بدرستی که عیسی با سنت مخالفت
نکرد و با سنت تورات موافق بود تا آنکه خدا او را بسوی خود بلند کرد و در انجیل نوشته
شده است که پسر زن نیکوکار رونده است و فارقلیطا بعد از او میآید و او همانست
که بارهای گران را سبک میکند و تنگی نیست شما را آسان میسازد و هر چیزی را
از برای شما تفسیر و بیان میکند و از برای من گواهی میدهد چنانکه من از برای او گواهی
داده ام و من شما را مثلها را آورده ام و او شما را تاویل میآورد و مثل بفتح میم و ثاء
قصه و داستانی است که در میان مردم مشهور شده باشد و محل بودن آنرا بجای
دیگرش تشبیه کنند و با تاویل که خلاف ظاهر از کلام است در بطون هم اشتراک
و مشابهت دارد و حضرت فرمود که آیا باین نوشته ایمان داری که در انجیل است راس
الجالوت گفت آری این را انکار نمیکنم امام رضا فرمود که ای راس الجالوت تو را از
پیغمبرت موسی بن عمران میپرسم راس الجالوت گفت بپرس حضرت فرمود که حجت بر اینکه موسی

پیغمبریش ثابت شده چیست آن یهودی گفت که چیزی آورده که هیچیک از پیغمبران پیش
از او آنرا نیاورده الا حضرت فرمود مثل چه چیز گفت که مثل شکافتن دریا و گردانیدن
عصا اژدری که میشتافت و زدن بر سنگ پس شکافته شد و چشمها از آن روان
گردید و بیرون آوردن دستش را سفید از برای نگرندگان و نشانی چند که خلق بر مثل
آنها قدرت ندارند امام رضا ع فرمود که راست گفتی هرگاه حجتش بر پیغمبریش آن باشد که
چیزی را آورده باشد که خلق بر مثل آن قدرت ندارند آیا چنان نیست که هر که ادعا کرده
باشد که پیغمبر است و بعد از آن چیزی را آورده باشد که خلق بر مثل آن قادر نباشند
تصدیق شما واجب باشد رأس الجالوت گفت نه زیرا که موسی مانندی نداشت بجهت
مکانش نزد پروردگارش و نزدیکیش بآنجناب و اقرار کردن به پیغمبری کسی که ادعا
کرده بر ما واجب نباشد تا از آن نشانها را بیاورد مثل آنچه موسی آنرا آورده امام رضا ع
فرمود که پس چگونه اقرار کردید به پیغمبرانی که پیش از موسی ع بوده اند و ایشان دریا را
نشکافتند و از سنگ دوازده چشمه را روان نساختند و دستهای خود را سفید بیرون
نیاوردند مثل بیرون آوردن موسی دستش را سفید و عصا را اژدری نگردانیدند که بشتابد
آن یهودی گفت که من تو را خبر دادم که در هر زمان که ایشان بر پیغمبریشان از آیات و معجزات
چیزی را آوردند که خلق بر مثل آن قدرت ندارند و هر چند که چیزی را آورده باشند
که موسی آنرا نیاورده باشد یا بغیر آنچه موسی آنرا آورده باشد تصدیق ایشان واجب
باشد امام رضا ع فرمود که ای رأس الجالوت پس چه چیز تو را از اقرار کردن بعیسی بن مریم
منع میکند و حال آنکه آنحضرت مرده را زنده میکرد و کور مادرزاد و پیس را
بری میکرد و از گل چون هیئات مرغ میساخت و بعد از آن در آن میدمید با اذن خدا مرغ

میکردید رأس الجالوت گفت که گفته میشود که عیسی چنین کرده و ما آنرا مشاهده
نکرده ایم امام رضا ع فرمود که آیا خبر دهی که آنچه موسی آنرا آورده از معجزات آنرا مشاهده کرده
آیا چنان نیست که اخبار در باب آن از ثقات و معتمدین اصحاب موسی آمده باشد که آنحضرت
چنین کرده رأس الجالوت گفت بلی حضرت فرمود که همچنین نیز شما را اخبار متواتره آمده
بآنچه عیسی بن مریم کرده پس چگونه موسی را تصدیق کردید و بعیسی تصدیق نکردید پس رأس
الجالوت هیچ جواب نداد امام رضا ع فرمود همچنین است امر محمد ص و آنچه محمد آنرا آورده و امر
هر پیغمبری که خدا او را مبعوث کرده و از جمله معجزات آنحضرت اینست که او یتیم بی پدری
بود فقیر که اجیر شبانان و مزدور بود و هیچ کتابی را نیاموخته بود و بنزد هیچ معلمی آمد و شد
نکرده بود بعد از آن قرآنی را آورد که در آنست قصه های پیغمبران و خبرهای ایشان حرف بحرف و
خبرهای کسانی که گذشته اند و کسانی که باقی مانده اند تا روز قیامت بعد از آن ایشانرا
خبر میداد برازهای ایشان و آنچه در خانهای خود ایشان میکردند و معجزات بسیاری را آورد که
احصای آنها نتوان کرد رأس الجالوت گفت که هیچیک از خبر عیسی و خبر محمد در نزد ما بصحت
نپیوسته و ما را روا نباشد که از برای ایشان اقرار کنیم بآنچه صحت ندارد امام رضا ع فرمود
پس شاهدی که از برای عیسی و محمد صلی الله علیهما شهادت داده شاهد دروغی است که دروغ
گفته رأس الجالوت گفت هیچ جواب نداد بعد از آن هربذ بزرگ را طلبید و حضرت امام رضا ع باو
فرمود که مرا خبر ده از زردشتی که تو چنان گمان داری که او پیغمبر است که حجت بر پیغمبریش
چیست هربذ گفت که او چیزی را آورده که کسی پیش از او بما را آنچه نیاورده بود و ما آنرا ندیده ایم
ولیکن اخبار از پیشینیان ما بما وارد شده باینکه او از برای ما حلال کرده آنچه را که غیرش
آنرا حلال نکرده اند پس ما او را پیروی کردیم حضرت ع فرمود آیا چنان نیست که شما را اخبار آمده

باشد و شما او را بدین جهت پیروی کرده باشید هربذ گفت بلی حضرت فرمود پس همچنین
سایر امتهای پیشین ایشان را اخبار آمده با آنچه پیغمبران آنرا آورده‌اند و آنچه موسی و عیسی
و محمد آنرا آورده‌اند صلی الله علیهم پس عذر و بهانه شما در باب ترک اقرار از برای ایشان
چیست چون شما چنانید که اقرار نکرده‌اید بزردشت مگر از جانب اخبار متواتره بآنکه او
چیزی را آورده که غیر او آنرا نیاورده پس هربذ در همانجا منقطع شد و متوقف که سخن
گوید بعد از آن امام رضا علیه السلام فرمود که ای قوم اگر در میان شما کسی باشد که با اسلام مخالفت
داشته باشد و خواهد که چیزی بپرسد که بپرسد در حالی که شرمنده نداشته باشد پس عمران
صابی بسوی آنحضرت برخاست و عمران در میان متکلمان یگانه بود که جدل و نظریات
پس گفت که ای عالم ناس و کسی که از همه مردمان دانا تری اگر نه این بود که تو مردم را بسوی پرسیدن
از خود خواندی بر تو بمسائل اقدام نمیکردم چه من در کوفه و بصره و شام و جزیره داخل شده‌ام
و متکلمان را دیده‌ام و بر کسی واقع نشدم که واحد یکی را از برایم ثابت کند که غیر او نباشد
و در وحدانیتش یگانگی چون او باشد آیا مرا رخصت میدهی که از تو بپرسم امام رضا فرمود که اگر
در میان این جماعت عمران صابی باشد تو همانی گفت که من همانم حضرت فرمود که ای عمران بپرس
و بر تو باد با انصاف و بپرهیز از بیهوده گفتن و از ناله کردن و میل کردن از راستی پس عمران
گفت که ای سید من بخدا قسم که من چیزی را اراده ندارم مگر آنکه چیزی را از برایم ثابت کنی
که بآن چنگ زنم و از آن در نگذرم حضرت فرمود که بپرس از آنچه از برایت ظاهر شده پس
مردم ازدحام کردند و بعضی از ایشان ببعضی چسبیدند پس عمران صابی گفت که مرا خبر ده
از کائن اول و بچه موجود نخستین و از آنچه آفرید پس حضرت فرمود که سؤال کردی پس جواب را بفهم اما
واحد پس پیوسته واحد موجودی بود که چیزی با او نبود بدون حدود و اعراض و همواره

همچنین

همچنین خواهد بود بعد از آن خلق مبتدع و مختلفی را آفرید که باعراض و حدود مختلفه مختلف
بود و چیزی آنرا بر پا داشت و نه در چیزی آنرا اندازه نمود و نه بچیزی آنرا تعلیق کرده و برابر
ساخته و آنرا مثل و مانند از برای آن قرار داده پس خلق را بعد از آن برگزیده و غیر برگزیده
و اختلاف و ایتلاف کرد او موافق بعد از نقص و آنچه ممکن است در رنگها و ذوق و طعم که معنی
چشیدن و مزه باشد که را اینند بجهت حاجتی که از آن جناب بسوی آن خلق بوده و نه از برای
فضل منزلتی که بآن نرسیده بود مگر بواسطه آن و نه از برای خودش در آنچه آفریده زیاده
و نقصانی را دیده ای عمران این را دریافت میکنی و میفهمی گفت آری بخدا قسم ای سید من
حضرت فرمود و بدان ای عمران که اگر آنجناب چنان بود که آنچه را آفریده بجهت حاجتی آفریده
بود پس نیافریده بود مگر کسی را که باو بر حاجتش یاری جوید و هر آینه سزاوار بود که چندین
برابر آنچه را که آفریده بیافریند زیرا که یاوران در هر زمان و هر چه بسیار شوند صاحب
ایشان قوی‌تر باشد و حاجت ای عمران آنرا فرو نگیرد و وسعت ندارد زیرا که از خلق
چیزی را احداث نکرده مگر آنکه حاجت دیگر درو حادث شده و از برای همین میگویم که
خلق را بجهت حاجتی نیافریده و چه خوش گفته آنکه گفته که هر که بامش بیش برفش بیشتر
و لیکن خلایق بعضی از ایشان حوائج را بسوی بعضی نقل کرده‌اند و خدا بعضی از ایشان را
بر بعضی تفضیل و افزونی داد بدون حاجتی از او بکسی که تفضیل داده و نه از جهت کینه
از او بر کسی که خوار کرده و از برای همین آفرید عمران گفت که ای سید من آیا کائن اول نفس
خداوند در نزد خودش معلوم بود امام رضا فرمود که دانش بچیزی و آنچه بواسطه آن
بآن استدلال میشود نمیباشد و در آنجا چیزی نبود که با او مخالفت داشته باشد که
حاجت باو را بجا آید بسوی نفی آنچه از خودش جدا نه کردن آنچه از خود دانسته بود ای عمران

تمکن از برای نفی و دوری که بوده خلاف آن و تا آنکه جدا آنچه با آنچه از آن نفی شده معهود باشد

آیا نمی‌بینی که گفت آری بخدا قسم ای سید من پس مرا خبر ده که بچه چیز دانست آنچه را دانست
آیا بضمیر و اندیشه دانست یا بغیر آن امام رضا فرمود مرا خبر ده که هر گاه بضمیر داند
باشد آیا از این چاره می‌یابی که از برای آن اندیشه اندازه‌ای قرار دهی که معرفت بسوی آن
منتهی شود عمران گفت که از این چاره نیست امام رضا فرمود پس آن اندیشه چیست عمران
منقطع شد و هیچ جواب نداد امام رضا فرمود باکی نیست اگر بخدا از خود اندیشه بپرسم آیا
آنرا باندیشه دیگر میشناسی عمران گفت آری امام رضا فرمود که قول خود و دعوی خود را بخود
فاسد کردی ای عمران آیا چنان نیست که سزاوار باشد که تو بدانی که واحد باندیشه وصف
نمیشود و چنان نیست که از برای بیشتر از آن که واحد و کلام گفته شود و چنان نیست که مدبر بیها
و تجزیه که پاره پاره معین باشد از او نتوان فهمید چنانچه مذهبهای آفریدگان و تجزیه
و پاره پاره بودن ایشان پس اینرا دریافت کن و آنچه را که صواب یافتی بر این بنا گذار
عمران گفت که ای سید من آیا از اندازه‌های آفریدگان مرا خبر نمیدهی که چون است و معنیهای
آنها چیست و چند نوع میباشد حضرت فرمود که پرسیدی پس بفهم که اندازه‌های آفریدگان
بر شش نوع است ملموس که سوده میشود و موزون که سنجیده میشود و منظور الیه که بسوی
آن میتوان نگریست و آنچه هیچ وزن ندارد و آن روح است و از جمله آنها منظور الیه است
و آنرا نه وزن است و نه لمس و نه حس و نه لون و نه ذوق و تقدیر و اعراض و صور و عرض
و طول و از جمله آنها عمل و حرکات است که چیزها را میسازد و آنها را بعمل میآورد و از حالی
بحالی تغییر میدهد و زیاد و کم میکند اما اعمال و حرکات پس بدرستی که آنها میروند زیرا
که وقتی از برای آنها نیست بیشتر از قدر آنچه بسوی آن احتیاج افتد پس هرگاه فراغ
و خلاص از آنچه حاصل شود حرکت میرود و اثر آن بماند و جاری بمجرای سخن باشد که

میرود و اثر آن میماند عمران بحضرت گفت که ای سید من آیا خبر نمیدهی از آفریدگار هرگاه
یکی بود که چیزی غیر از او نبود و هیچ چیز با او نبود آیا چنان نیست که بآفریدن آفریدها
متغیر شده باشد امام رضا فرمود که آنجناب عز و جل بآفریدن آفریدها متغیر نشد و لیکن
آفریدها بتغییر او متغیر میشود عمران گفت پس بچه چیز او را شناختیم فرمود بغیر او عمران
گفت که غیر او چه چیز است امام رضا فرمود که مشیت او و اسم او و صفتش و آنچه باین
شباهت داشته باشد و همه اینها محدث و آفریده شده که تدبیر آن میشود عمران
گفت که ای سید من پس او چه چیز است فرمود که نور است باین معنی که آنجناب رهنما است
آفریدگان خود را از اهل آسمان و اهل زمین و تو را بر من بیشتر از توحید او نیست که من
او را یگانه بدانم عمران گفت که ای سید من آیا چنان نیست که پیش از آفریدن خاموش
بوده باشد امام رضا فرمود که خاموشی نمیباشد مگر از نطق و گفتن پیش از آن و مثل
میماند در آن آنست که در باب چراغ گفته نمیشود که آن خاموش است که گویا نمیشود
و نیز در باب چراغ گفته نمیشود که روشن میشود در آنچه میخواهد که با ما بکند زیرا که روشنی
از چراغ فعلی از آن نیست و نه هستی و چنان نیست که آنست که چیزی غیر از آن نیست پس
در هنگامی که ما را روشنی بخشید گفتیم که از برای ما روشن شد تا آنکه ما بآن روشنی
جستیم پس باین از خود ای بینی در کار خود بینا میگردی عمران گفت که ای سید من پس
بدرستی که آنچه دانستم دین بود و بآن اعتقاد داشتم آنست که کائن اول بآفریدن آفریدها
در کار خود از حالی متغیر شده امام رضا فرمود که ای عمران تغییر بحالی گفته در این گفتار است
که کائن اول در وجهی از وجوه و ذاتی از ذاتها متغیر میشود تا آنکه بذات او برسد آنچه
او را تغییر دهد ای عمران آیا آتش را مییابی که تغییر بغیر خود آن باشد یا آیا حرارت را

که سخن نگوید بعد از آن که گویا شده باشد ۱۲

بینایی که خود را نمی‌توانند ببیند آیا هرگز دیده را دیده که دیده خود را دیده باشد عمران گفت که
ایزد دیده‌ام ای سید من آیا مرا خبر نمی‌دهی که آیا آنجناب در آفریده است یا آفریده در او است
امام رضا فرمود که ای عمران از این بزرگوارتر است نه او در آفریده است و نه آفریده در او است
و آنجناب از این بعید است و بزودی تو چیزی را اعلام کنم یا تعلیم دهم که خدا را بآن
شناسی و لا قوة الا بالله مرا خبر ده از آینه که آیا تو در آن یا آن در تو است پس اگر چنان
باشد که هیچیک از شما در صاحب خویش نباشید بچه چیز با آینه بر نفس خود استدلال میکنی
عمران گفت بنور و شعاعی که در میان من و آنست امام رضا فرمود که آیا از این روشنی در آینه
می‌بینی بیشتر از آنچه افتاده در چشم خود می‌بینی عمران گفت آری امام رضا فرمود که آنرا بما
بنما عمران هیچ جواب نداد حضرت فرمود پس من تو را نمی‌بینم مگر آنکه هریک از نور و آینه
بر نفسهای شما دلالت کرده است بی آنکه در یکی از شما باشد و امثال اینها بسیار است
غیر از این که جاهل در آنها جای سخنی نمی‌یابد و نمی‌تواند که سر خفی خدا را داشتن
بر تو است بعد از آن حضرت بسوی مامون التفات نمود و فرمود که نماز حاضر شده وقت آن
آمده عمران گفت که ای سید من مسئله مرا بر من قطع مکن که دلم نرم شده امام رضا فرمود که نماز
میکنیم و بر میگردیم پس آنحضرت برپا شد و مامون نیز برپا شد امام رضا در درون نماز کرد
و مردم در بیرون در پشت سر محمد بن جعفر نماز کردند بعد از آن هر دو بیرون آمدند و امام
رضا بجایی که نشسته بود برگشت عمران را طلبید فرمود که ای عمران بپرس عمران گفت
که ای سید من آیا مرا خبر نمی‌دهی از خدای عز و جل که آیا بحقیقت یافته میشود یا بوصف
امام رضا فرمود که خدای مبدی کائن اول پیوسته واحد بوده که چیزی با او نبوده و تنها
بوده که دومی با او نبوده نه معلوم و نه مجهول و نه محکم و نه متشابه و نه مذکور و نه منسی

و نه چیزی که نام چیزی بر آن واقع شود از چیزها و نه از وقتی بوده و نه تا وقتی میباشد و نه
بچیزی برخاسته و نه بسوی چیزی بر میخیزد و نه بسوی چیزی استناد کرده که پشت بآن
باز دهد یا بآن پناه برد و نه در چیزی در پرده رفته و پوشیده شده و همه اینها پیش از آن
بود که آفریده را بیافریند چون چیزی غیر از او نبود و آنچه بر آن واقع شده باشد از همه
اینها صفات محدث که عقل او را بآن پدید آورده و ترجمه و بیانی است که هر که فهم دارد
بآن میفهمد و بدان که ابداع و مشیت و اراده معنی هر سه یکی است و نامهای اینها سه و اول
ابداع و اراده و مشیت حروف بود که آنها را اصل از برای هر چیزی و دلیل بهر دریافته
شده و فاصل و جدا کننده از برای هر مشکلی گردانید و بآن حروف هر چیزی از نام حق و باطل
یا فعل یا مفعول یا معنی یا غیر معنی شناخته میشود و همه امور بر اینها مجتمع شده و خدا از برای
حروف در ابداعش آنها را هیچ معنی قرار نداد غیر از خود آنها که بپایان میرسد و آنها را وجودی
نه زیرا که آنها مبدع و مخترع اند بابداع و نور در این موضع اول فعل خدائی است که نور
آسمانها و زمین است و حروف مفعول باین فعل اند و آنها حروفی است که کلام و همه عبارتها
بر آنها است از جانب خدای عز و جل که آنها را بخلق خود تعلیم داده و آنها سی و سه حرف است
و از جمله آنها بیست و هشت حرف است که بر لغتهای عربی دلالت میکند و از جمله آنها پنج حرف
که تحریف و میل داده در سایر لغتهای عجم از برای اقلیمها و حصه‌های همه لغتها و آنها پنج حرف است
که از بیست و هشت حرف از لغتها تحریف شده پس همه حروف سی و سه حرف شد اما آن پنج
حرفی که اختلاف دارد پس بحجتهای چند است که ذکر آنها روا نباشد بیشتر از آنچه یاد کردیم
بعد از آن حروف را بعد از احصاء و استوار کردن شماره آنها فعلی از خود قرار داد چون قول
خدای عز و جل کن فیکون یعنی باش پس میباشد و کن از آنجناب صنع است و آنچه مصنوع

بآن میباشد و موجود میشود پس خلق اول از خدای عز و جل ابداع است که نه وزن دارد و
نه حرکت و نه سمع و نه رنگ و نه حس و خلق دویم حروفست که نه وزن دارد و نه
حرکت و نه سمع و نه رنگ و آنها مسموعی بود و موصوف که بسوی آنها نظر نتوان کرد و
خلق سیم آنچه از همه انواع محسوس و ملموس و صاحب ذوق بود که بسوی آن نظر میشود و خدای
تبارک و تعالی ابداع را پیشی گرفته زیرا که چیزی پیش از آنجناب عز و جل نیست و هیچ چیز با او
نبود و ابداع بر حروف پیشی دارد و حروف بر غیر خود آنها دلالت نمیکنند مأمون گفت که
چگونه بر غیر خود آنها دلالت نمیکنند امام رضا عم فرمود که خدای تبارک و تعالی هرگز از آنها
چیزی را جمع نمیکند بدون معنی هیچ هرگز از آنها چیزی را جمع نمیکند بدون معنی پس
هرگاه از آنها چهار حرف یا پنج حرف یا شش حرف یا بیشتر از این یا کمتر را تألیف و ترکیب
کند آنها را از برای غیر معنی تألیف نکند و نمیباشد مگر از برای معنی حادثی که پیش از آن
هیچ نبوده عمران گفت پس چگونه ما را معرفت این میسر میشود امام رضا فرمود که اما معرفت
پس بعد از آن و بیانش آنست که تو حروف را ذکر میکنی و هرگاه غیر خود آنها را از آنها اراده
نکنی آنها را تنها ذکر کنی یا بنظر یقین که ا ب ت ث ج ح خ تا بسر آخر آنها بیابی و هر را ذکر
کنی پس از برای آنها معنی را غیر از خود آنها نیابی و هرگاه آنها را تألیف کنی و از آنها
حرفی چند را فراهم آوری و آنها را اسم و صفت قرار دهی از برای معنی آنچه طلب نموده و
معنی آنچه قصد کرده دلیل بر معنیها و آنها مدعی بسوی موصوف آنها باشد آیا این را فهمیدی
عمران گفت آری امام رضا فرمود و بدانکه هیچ صفتی از برای غیر موصوف نیست و نه اسمی
از برای غیر معنی و نه حدی از برای غیر محدود و همه صفات و اسماء بر کمال و وجود دلالت
دارند و بر احاطه دلالت ندارند چنانکه دلالت دارند بر حدود که آنها تربیع و تثلیث

و تسدیس است یعنی چهار سو کردن و سه گوشه کردن و شش گوشه کردن زیرا که خدای عز و جل
باصطلاح منجمان از نظر ستارگان بی موقع است تتمه کلام امام عم زیرا که خدای جل
و تقدس معرفتش بصفات و اسماء دریافته میشود و دریافته نمیشود بتحدید و اندازه
کردن بطول و عرض و کمی و بسیاری و رنگ و وزن و آنچه باین ماند و چنان نیست
که چیزی از اینها بخدای عز و جل فرود آید تا آفریدگانش او را بشناسند بشناختن
ایشان نفسهای خویش را بآن ضرورتی که ما ذکر کردیم و لیکن بخدای عز و جل بصفاتش
دلالت میشود و بنامهایش دریافته میشود و بآفریدهایش بر او استدلال میشود تا
آنکه جوینده که در جستن دیگر چیز است در آن نه بدیدن چشم احتیاج داشته باشد
نه بشنیدن بگوش و نه بسودن بکف دست و نه باحاطه کردن بدل اگر چنان
باشد که صفات آنجناب جل شانه بر او دلالت نکنند و نامهایش بسوی او نخوانند و معلم
از آفریدگان که چیز نیست که بواسطه آن بر او استدلال میکنند او را بمعنیش در نیابد
عبادتی که از آفریدگان باشد از برای نامها و صفات او خواهد بود نه معنی او و پس
اگر نه این بود که این امر همچنین بود هر آینه معبودی که بیگانگی پرستش شد غیر خدا بود زیرا
که صفات و نامهایش غیر اوست آیا فهمیدی عمران گفت آری ای سید من از برای من
بیشتر از این بفرما امام رضا فرمود که بپرهیز از قول جهال که اهل کوری و ضلال اند
یعنی آنانکه گمان میکنند که خدای جل و تقدس در آخرت موجود است از برای حساب در ثواب
ثواب و عقاب و در دنیا از برای طاعت و رجا موجود نیست و اگر خدای عز و جل را در وجود
نقص و شکستگی بود هرگز در آخرت موجود نمیشد و لیکن آنگروه حیران گردیده اند
و از حق کور و کر شده اند از آنجا که نمیدانند و اینست معنی قول خدای عز و جل و من کان

فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا یعنی کور است از حقایق موجوده
و ترجمه آیه این است که هر که هست در این دنیا نابینا یعنی دیدهٔ دلش راه صواب را نبیند
پس او در آخرت نابیناست یا نابیناتر و مراد نابینائی است که عبارت است از جهالت
و ضلالت و گمراهی تا است از روی راه و خداوندان عقلهای خالص دانسته اند که
استدلال بر آنچه در آنجاست نمی باشد مگر با آنچه در اینجا باشد و هر که علم خود را ابتدا برای گرفته
و وجود و ادراک او را از نفس خود جسته نه غیر آن از علم این چیزی را بغیر از دوری نیفزوده
زیرا که خدای عزّ و جلّ علم این را مخصوص دینداران کرده و هم قرار داده که عقل را بنفع صید اند
و صینه همان عمران گفت که ای سید من آیا مرا از ابداع خبر نمیدهی که آیا آن آفریده یا غیر
آفریده است امام رضا ع فرمود که بلکه آفریده ایست ساکن که بسکون دریافته نمیشود و
چنان نیست که آفریده که دیده زیرا که آن چیزی است حادث که تا نه موجود شده و خدا همان است
که آن را احداث فرموده پس ابداع آفریدهٔ او که دیده و جز این نیست که همین خدای عزّ و جلّ و
آفریده اش بود که سیمی در میان ایشان نبود و سیمی غیر از این دو نبود پس آنچه خدای عزّ و جلّ
آفرید از این در نگذرد که آفریده اش باشد که هست که آفریده ساکن و متحرّک و مختلف
و مؤتلف و معلوم و متشابه میباشد و هر چیز اندازه بر آن واقع شود آن آفریدهٔ خدای
عزّ و جلّ است و بدانکه هر چه حواس تو را ادراک کنند و آن را بتو دهند معنی است که دریافته
شده از برای حواس است و هر حاسّه دلالت میکند بر آنچه خدای عزّ و جلّ در باب دریافتنش
از برای او قرار داده و فهمیدن همهٔ اینها از دل است و بدانکه یگانه که بی تعدّد و تحدید برپاست
آفریدهٔ معتقد تحدید و تقدیر را آفرید و آنچه آفرید دو آفریده بود یکی تقدیر و دیگری
معتقد پس در هیچیک از این دو آفریده نه رنگی بود و نه وزنی و نه ذوق بعد از آن یکی از آنها را

چنان

چنان قرار داد که با آن دیگری دریافته شود و هر دو را دریافته شدهٔ نفسهای خود قرار
داد و چیزی را بغیر از خود تنها که مجزوی خود برپا باشد نیافرید از برای آنکه چیزی از
دلالت دارد بر نفس خود و اثبات وجودش خواسته و خدای تبارک و تعالی تنهائی است یگانه
که با او دومی نیست که او را برپا دارد و نه او را یاری دهد و نه او را بپوشاند و آفریده بعضی
از آن بعضی را نگاه میدارند باذن خدا و خواست او و جز این نیست که مردم در این باب
اختلاف کرده اند تا آنکه گمراه و سرگردان شده اند و در وصف کردن ایشان خدا را بصفت
نفسهای خویش خلاص از تاریکی را بتاریکی جسته اند پس از حق دوری را افزوده اند
و اگر خدای عزّ و جلّ را بصفاتش وصف میکردند و آفریدگان را بصفات ایشان وصف
میکردند بفهم و یقین سخن میگفتند و اختلاف نمیکردند و چون از این امر طلب کردند
آنچه را که در آن سرگردان شدند در کار بحث افتادند و مرتکب آنچه نباید شد شدند و الله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم یعنی و خدا راه مینماید هر که را خواهد بسوی راه راست
عمران گفت که ای سید من گواهی میدهم که او چنان است که تو وصف کردی ولیکن در این مسئله
باقی مانده حضرت فرمود که از آنچه خواهی سؤال کن گفت تو را سؤال میکنم از حکیم که او در چه
چیز است و آیا چیزی او را احاطه میکند و آیا از چیزی بسوی چیزی دیگر منتقل میشود یا
حاجت بسوی چیزی هست امام رضا ع فرمود که ای عمران تو را خبر میدهم پس آنچه را که از آن
سؤال کردی دریافت کن زیرا که آن از پنهانترین چیزهاست که بر آفریدگان
وارد میشود در باب مسائل ایشان و چنان نیست که کسی که عقلش از او دور شده باشد
و حلمش دوری جسته آن را بفهمد و خردمندانی که انصاف دارند از فهمیدن آن
در نمانند امّا اوّل آن پس اگر چنان باشد که آنچه آفریده بجهت حاجتی از خود آفریده باشد

هر آینه گویند او را میرسد که بگوید که خدا بسوی آنچه آفریده منتقل میشود بجهت حاجتش
بآن ولیکن خدای عز و جل چیزی را بجهت حاجت نیافریده و پیوسته ثابت بوده نه در چیزی
و نه بر چیزی مگر آنکه آفریدگان بعضی از ایشان بعضی را نگاه میدارند و بعضی از ایشان
در بعضی داخل میشوند و از آن بیرون میآیند و خدای جل و تقدس بقدرتش همه
آنها را نگاه میدارد و در چیزی داخل نمیشود و از آن بیرون نمیآید و حفظ او را در رنج
نمیافکند و بر او گران نمیآید از نگاه داشتنش و درنماند و کسی از آفریدگان نشناسد
و نداند که این امر چگونه است مگر خدای عز و جل و کسی که خدا او را بر آن اطلاع داده
باشد از رسولان و صاحبان اسرار خویش و مستحفظان که ایشان را حافظ و نگاهبان
از برای امر خویش کرده است و خزینه داران که بر علم خویش ایشان را گماشته و در آن سو مقام
دارند و چنانچه بیست که کار او در نهان و آشکار چون نگریستن بچشم است از اعلای حدقه تا اسفل
بهم چشم زدن بلکه آن نزدیکتر است و گاه چون چیزی را خواهد بآن میگوید که باش پس
میباشد بخواست و اراده او و چیزی از آفریدگانش در نزد او از چیزی نزدیکتر نیست
و چیزی بیشتر که دورتر باشد از چیزی دیگر و دورتر باشد ای عمران آیا فهمیدی عمران گفت آری
ای سید من فهمیدم و گواهی میدهم باینکه خدا بر آنچه بیان کرده و وصف کردی و توحید
نمودی و باینکه محمد بنده او است که بهدایت و دین حق مبعوث شده بعد از آن بر رو
افتاد در حالی که سجده کننده بود بجانب قبله و اسلام آورد حسن بن محمد نوفلی گفت
که چون متکلمان بسوی کلام عمران صابی نظر کردند با آنکه عمران در فن جدال و خصومت
چنان صاحب مهارت بود که هرگز کسی او را از حجتش منقطع نکرده بود و بر او غالب نشده
بود هیچیک از ایشان بحضرت امام رضا ع نزدیک نشد و او را از چیزی سؤال نکردند و ما

داخل شام شدیم که وقت آن در آمد پس مأمون و امام رضا برخاستند و داخل منزل
شدند و مردم برگشتند و من با گروهی از اصحاب خود بودم چون محمد بن جعفر بسوی من
فرستاد پس بنزد او آمدم و بمن گفت که ای نوفلی آیا ندیدی آنچه را که صدیق و آشنای تو آنرا
آورد نه بخدا قسم که من گمان نداشتم که علی بن موسی هرگز در چیزی از این فرو رفته باشد
و ما او را باین نشناخته بودیم که در مدینه در علم کلام کار کرده باشد یا اصحاب کلام در نزد
او اجتماع کرده باشند من گفتم که حاجیان در نزد او میآمدند و او را از چیزی چند از حلال
و حرام خویش میپرسیدند و او ایشان را جواب میداده و بسا است کسی که بجهت حاجتی
در نزد او میآمده با او تکلم کرده باشد محمد بن جعفر گفت که ای ابو محمد میترسم که من بر او
میترسم که این مرد یعنی مأمون بر او حسد برد و او را زهر دهد یا با او بلیه سختی را بعمل
آورد پس او را اشاره نما بباز ایستادن از این چیزها من گفتم که آنحضرت این کلام از من نمیپذیرد
و آنچه محمد بن جعفر را جز از امتحان او اراده نداشت تا آنکه بداند که آیا چیزی از علم پدرانش علیهم
السلام در نزد او هست محمد بن جعفر گفت که با او بگو که عموی تو این باب را ناخوش داشته و دوست
داشته که بجهت خصلتهای بسیار و جهات مختلفه از این چیزها باز ایستی پس چون در هنگامی
که بجانب منزل امام رضا ع برگشتم بدیدم او را خبر دادم بآنچه از عمویش محمد بن جعفر واقع شده
بود حضرت تبسم نمود و فرمود که خدا عمویم را نگاه دارد چه شناسایم باو که چرا این را ناخوش
داشته و علت کراهتش را میدانم ای غلام بسوی عمران صابی برو و او را نزد من آور من عرض کردم
که فدای تو گردم من موضع او را میشناسم و او در نزد بعضی از برادران
ما از شیعیان است گفت باکی نیست اسبی را نزد او ببر تا او سوار شود پس بسوی
عمران صابی رفتم و او را بحضرت آوردم حضرت او را مرحبا و خوش آمدی فرمود و جامه

طلبید و او را خلعت داد و آن جامه را بر او پوشانیدند و او را سوار کردانیدند و مرا دانست که
اسبی را باو عطا فرمود و ده هزار درهم طلبید و او را آن صله داد من عرض کردم که
فدای تو گردم فضل حکایت امیر المؤمنین ع را حکایت نمودی و کار او کردی فرمود که همچنین
دوست میداریم بعد از آن حضرت ع طعام شام را طلبید و مرا از طرف راست و عمران
را از طرف چپ خود نشانید تا چون فارغ شدیم بعمران فرمود که برگرد و نکو همراه تو باشد
و صبح نزد ما حاضر شو تا طعام مدینه را بتو بخورانیم و عمران بعد از آن چنان بود که
متکلمین از اصحاب مقالات در نزد او جمع میشدند و امر ایشان را باطل میکردانید تا آنکه
از او دوری کردند و مأمون او را ده هزار درهم صله داد و فضل مالی را باو عطا نمود
و او را اسبی داد و امام رضا ع او را والی صدقات و عامل زکوة بلخ کردانید و عطاها
بسیار و مالهای بیشمار یافت **باب شصت چهارم** در ذکر مجلس امام رضا ع با سلیمان
مروزی متکلم خراسان در نزد مأمون در باب توحید و مروزی چون مروی منسوبست
بسوی مرو و آن شهر معروفیست و زیادتی زاء از زیادات و تغییرات نسبتست حدیث
کرد ما را ابو محمد جعفر بن علی بن احمد فقیه رض گفت که حدیث کرد ما را ابو محمد حسن بن علی
صدقه قمی گفت که حدیث کرد ما را ابو عمرو محمد بن عبد العزیز انصاری کجی گفت که حدیث
کرد مرا کسی که از حسن بن محمد نوفلی شنیده بود که میگفت سلیمان مروزی متکلم خراسان
بر مأمون وارد شد و مأمون او را نواخت و صله و جائزه باو داد بعد از آن بسلیمان
گفت که پسر عموی من علی بن موسی از حجاز آمده و بر من وارد شده و او علم کلام و اصحاب آن را
دوست میدارد پس بر تو باکی نیست که در روز ترویه که روز هشتم ذی الحجه است بجهت مناظره
و مباحثه با او بسوی ما نزد ما آئی سلیمان گفت که یا امیر المؤمنین من ناخوش دارم

که

که در مجلس تو در میان گروهی از بنی هاشم از مثل او سؤال کنم و در نزد آن گروه از ایشان و
از هم باز شود چون با من سخن گوید و استقصای برای او نکنم کلام وی بی بنیاد شد نقض
روا نباشد مأمون گفت که من بسوی تو نفرستاده ام مگر بجهت معرفتم بقوه تو و مراد من
چیزی نیست مگر آنکه او را از یک حجت قطع و مغلوب کنی و بس سلیمان گفت که یا امیر المؤمنین
تو را بس است در میان من و او جمع کن و مرا و او را بگذار با مطلب بداشتن و پیش رفتن و مهار
کردن و بنا بر بعضی از نسخ مرا با مذمت وا گذار بعد از آن مأمون بسوی امام ع نامه فرستاد
و گفت که مردی از اهل مرو بر ما وارد شده و او یگانه خراسان است از اصحاب کلام پس
اگر بر تو سبک و آسان باشد که متحمل زحمت آمدن بسوی ما شوی چنان خواهی کرد پس
حضرت ع بجهت وضو بر پا شد و با ما فرمود که مرا پیشی کنید و عمران صابی همراه ما بود و رفتیم
تا بدر خانه مأمون شدیم و بآنجا رسیدیم یاسر و خالد دستهای مرا گرفتند و مرا بر مأمون
داخل کردند و چون سلام کردم گفت که برادرم ابو الحسن خدا او را باقی بدارد گفتم که
او را باز پس گذاشتم که جامهای خود را میپوشید و ما را امر فرمود که پیش بیائیم بعد از آن گفتم
که یا امیر المؤمنین عمران مولای تو همراه من بود و او بر در خانه است گفت که عمران کیست گفتم
آن صابی مذهب که بر دست تو اسلام آورد گفت که داخل شود پس عمران داخل شد و مأمون
باو مرحبا گفت و گفت که ای عمران نمردی تا آنکه از بنی هاشم شدی گفت که حمد از برای
خدائی است که مرا بشما تشریف داد یا امیر المؤمنین مأمون گفت که ای عمران اینک
سلیمان مروزی متکلم خراسان است عمران گفت که یا امیر المؤمنین او گمان دارد که در نظر
و استدلال یگانه خراسان است و بداء را انکار میکند مأمون گفت که پس چرا با او مباحثه
نمیکنی عمران گفت که این امر بسوی اوست و اختیار دارد اگر خواهد مباحثه میکنیم پس

امام رضا ع داخل شد و فرمود که در چه چیز بودید عمران عرض کرد که یا ابن رسول الله این
سلیمان مروزی است سلیمان گفت که آیا با ابو الحسن در قول او در باب آن راضی میشوی عمران
گفت که راضی شدم بقول ابو الحسن در باب بداء بآن وجه که مرا در باب آن حجتی بیاورد که
بآن بر امثال خودش از اهل نظر و استدلال استدلال کنم و حجت آورم مأمون گفت که
یا ابا الحسن چه میگوئی در باب آنچه ایشان در آن منازعه و گفتگو کردند حضرت فرمود که ای
سلیمان از بداء چرا انکار کردی و خدای عز و جل میفرماید که أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا
خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا یعنی آیا بیاد نمیآورد و یاد نمیکند آن آدمی آنکه آفریدیم
او را پیش از این و نبود چیزی بلکه معدوم صرف بود و آنجناب عز و جل فرموده که وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ
الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ یعنی و اوست آنکس که در اول بداء میآفریند خلق را پس میگرداند و باز
زنده میکند او را بعد از آنکه مرده باشد و آنجناب عز و جل میفرماید که يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ
یعنی میافزاید در آفریده خود آنچه میخواهد یعنی در بالهای فرشتگان میافزاید تا از چهار
زیاد شود و آنجناب عز و جل میفرماید که وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ یعنی و آغاز کرد آفرینش بدن
آدمی را از گل و آنجناب عز و جل میفرماید که وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا
يَتُوبُ عَلَيْهِمْ یعنی و گروهی از تخلفکنندگان باز داشته شدگان و بتأخیر افتادهاند که حکم
ایشان موقوف است برای فعل و نهان خدا در باب ایشان یا ایشان را عذاب نماید
و یا توبه ایشان را قبول فرماید و بر ایشان رجوع کند بمغفرت و آمرزش و آنجناب عز و جل
میفرماید که وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ یعنی و زندگانی داده نشود
هیچ دراز عمری که خدا او را زندگانی داده و کم کرده نشود از عمر و زندگانی آن معمر یعنی معمر
دیگر یا بمعنی که عمر بعمر اول نرسد مگر در کتابی است که لوح محفوظ باشد یعنی درازی

و آنجناب عز و جل میفرماید که يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ ... صح

دیگر ناهی

دیگر ناهی زندگانی در آن مقدر و مقرر شده سلیمان گفت که آیا در این باب چیزی از پدرانت
از روایت بروایت شنیدهای فرمود آری روایت از پدرانم از حضرت صادق ع روایت شده که فرمود خدای
عز و جل را دو علم است یکی علم مخزون و مکنونی که در خزینه شده و از هر کسی پوشیده
و کسی غیر از خدا کسی آنرا نمیداند و بداء از آن میباشد و علمی دیگر که آنرا بفرشتگان
و پیغمبران خود تعلیم نموده پس علمای از اهل بیت پیغمبر ص آنرا میدانند سلیمان گفت
که دوست میدارم که اینرا از کتاب خدای عز و جل از برایم بر کنی و از آن بیرون آوری
حضرت فرمود که قول خدای عز و جل به پیغمبر ص که فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنتَ بِمَلُومٍ یعنی پس روی
بگردان از ایشان پس نیستی تو ملامت زده و سرزنش شده و حضرت فرمود که هلاک
ایشانرا اراده فرمود بعد از آن از برای خدا بداء شد و فرمود که وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ
تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی و پند ده اهل ایمانرا پس بدرستی که پند دادن نفع میدهد مؤمنانرا
سلیمان گفت که مرا زیاد کن و بیشتر بفرما فدای تو گردم امام رضا ع فرمود که خبر داد مرا پدرم
از پدرانش علیهم السلام که رسول خدا صلعم فرمود که خدای عز و جل بسوی پیغمبری از پیغمبرانش
وحی فرمود که فلان پادشاه را خبر ده که من فلان وقت او را میمیرانم پس آن پیغمبر بنزد
پادشاه آمد و او را خبر داد و پادشاه بر روی تخت خودش نشسته بود پس آن پادشاه
خدا را خواند و دعا کرد تا از تخت فرو افتاد و گفت که ای پروردگار من مرا مهلت ده تا
طفلم بزرگ شود و کار خود را بگذارم و آنچه باید بکنم پس خدای عز و جل بسوی آن پیغمبر
وحی فرمود که برو بنزد فلان پادشاه و او را اعلام کن که من در اجلش زمان دادم و آنرا پس
انداختم و پانزده سال در عمرش افزودم آن پیغمبر عرض کرد که ای پروردگار من تو میدانی
که من هرگز دروغ نگفتهام خدای عز و جل بسوی او وحی فرمود که جز این نیست که تو بنده

فرمان داده شده پس این مطلب را با من بیان فرما و خدا سؤال نمیشود از آنچه میکند بعد
از آن حضرت بجانب سلیمان ملتفت شده فرمود مرا چنان می‌پندارم که در این باب
مانند یهود شده سلیمان گفت پناه میبرم بخدا از اینکه یهود باشم و یهود چه گفته‌اند
حضرت فرمود که گفته‌اند که یَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ و قصد داشتند که خدا از کار فارغ و معطل
شده پس چنان نیست که چیزی را احداث کند خدای عز و جل فرمود که غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَلُعِنُوا
بِمَا قَالُوا و شنیدم از گروهی که پیش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از بداء سؤال
کردند فرمود که مردم از بداء چه انکار میکنند و از اینکه خدا گروهی را موقوف دارد که
ایشان را تأخیر کند بجهة بیان خویش سلیمان گفت آیا مرا خبر نمیدهی از سوره إِنَّا
أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ که بچه چیز فرود آورده شده امام رضا ع فرمود که خدای
عز و جل تقدیر را که از اول سال تا آخر سال میباشد از زندگی یا مردن یا خوبی یا بدی
یا روزی در شب القدر میکند پس آنچه خدا در آن شب مقدر کرده باشد از جمله
محتوم است که خدا آنرا محکم و واجب نموده و بآن حکم فرموده سلیمان گفت که اکنون فهمیدم
فدای تو گردم پس از آن بازگو حضرت فرمود که ای سلیمان بدرستی که از جمله کارها کاری
چند است که در نزد خدای تبارک و تعالی موقوف و باز داشته است و از آنها آنچه را که
خواهد پیش میدارد و آنچه را که خواهد تأخیر میاندازد ای سلیمان بدرستی که علی ع میفرمود
که علم دو علم است علمی است که خدا آنرا بفرشتگان و پیغمبرانش تعلیم داده پس آنچه فرشتگان
میباشد و خدا خود را تکذیب نمیکند و نه فرشتگان و پیغمبران خود را و علمی که در
نزد او مخزون است که هیچیک از خلق خود را بر آن اطلاع نداده و از آن مقدم میدارد
آنچه را که میخواهد و مؤخر میدارد آنچه را که میخواهد و محو و اثبات میکند آنچه را که میخواهد

سلیمان بمأمون گفت که یا امیر المؤمنین بعد از امروز بداء را انکار نمیکنم و آن
تکذیب نخواهم کرد اگر خدا خواهد مأمون گفت که ای سلیمان از ابو الحسن سؤال
کن از آنچه از برایت ظاهر شده و بر تو باد بحسن استماع که خوب گوش داری و انصاف
دهی سلیمان گفت که ای سید من میخواهم ترا سؤال کنم امام رضا ع فرمود که از هر چه از برایت
ظاهر شده سؤال کن گفت چه میگوئی در باب کسی که اراده را اسم و صفت قرار داده مانند
حی و سمیع و بصیر و قدیر که اوصاف چندند بمعنی زنده و شنوا و بینا و توانا امام رضا ع
فرمود جز این نیست که شما گفتید که چیزها حادث شده و اختلاف بهم رسانیده بجهت آنکه
خدا خواسته و اراده کرده و نگفتید که حادث شده و اختلاف بهم رسانیده بجهت آنکه
خدا سمیع و بصیر است پس این دلیلی است بر اینکه اراده مثل سمیع و بصیر و قدیر نیست
سلیمان گفت پس آنجناب پیوسته مرید بوده حضرت فرمود که ای سلیمان پس اراده اش
غیر او است سلیمان گفت آری حضرت فرمود پس با او چیزی را غیر از او ثابت کردی که
همیشه بوده سلیمان گفت که ثابت نکردم امام رضا ع فرمود که آیا اراده محدث است که احداث
شده سلیمان گفت نه اراده محدث نیست که احداث شده باشد مأمون بر او صیحه زد و او را
آواز داد که ای سلیمان آیا با مثل او معایاة و مکابره میشود و معایاة آنست که کلامی را
بر کسی داخل کنی که مقصود از آن مفهوم نشود و مراد از آنرا آسان نتوان فهمید و مکابره
معارضه و انکار است [illegible] مأمون بر تو باد بانصاف آیا کسانی
که در گرداگرد تو نشسته‌اند از اهل نظر و استدلال نمی‌بینی بعد از آن گفت که یا ابا الحسن
با او سخن بگو چه او متکلم خراسانست پس سلیمان مسئله را بر حضرت اعاده نمود و دوباره
پرسید حضرت فرمود که ای سلیمان اراده محدث است زیرا که چیزی که ازلی نباشد و همیشه

نباشد محدث باشد و هر گاه محدث نباشد ازلی باشد چه در میان قدیم و حادث سیمی
نیست که واسطه باشد سلیمان گفت که اراده‌اش از اوست چنانکه شنیدنش از اوست
و دیدنش و دیدنش از اوست و دانستنش از اوست امام رضا فرمود که پس اراده او نفس
اوست سلیمان گفت نه حضرت فرمود پس نیست مثل سمیع و بصیر نیست سلیمان گفت چون
این نیست که نفس را اراده کرده چنانکه نفس را شنیده و نفس را دیده و نفس را دانسته
امام رضا فرمود که معنی این سخن که نفس را اراده کرده چیست آیا اراده کرده که چیزی باشد
یا اراده کرده که حی یا سمیع یا بصیر یا قدیر باشد سلیمان گفت آری امام رضا فرمود که
آیا آن باراده او بوده سلیمان گفت نه امام رضا فرمود پس قول تو را که اراده کرده که حی
و سمیع و بصیر باشد هیچ معنی نباشد هر گاه که آن باراده او نبوده باشد سلیمان گفت
بلی آن باراده او بوده پس مامون و کسانی که در آنجا بودند خندیدند امام رضا نیز
خندید و فرمود که با متکلم خراسان نرمی و مدارائی کنید ای سلیمان پس خدا در نزد شما
از حال خود گشته و از آن متغیر شده و این چیزیست که خدای عز و جل بآن وصف نمیشود پس
سلیمان منقطع شد و نتوانست سخنی بگوید بعد از آن امام رضا فرمود که ای سلیمان یک
مسئله از تو میپرسم گفت بپرس فدای تو گردم حضرت فرمود مرا خبر ده از خود و از اصحاب خود
که شما با مردم سخن میگوئید بآنچه میفهمند و میشناسند یا بآنچه نمیفهمند و نمیشناسند گفت
بلکه سخن میگوئیم بآنچه میفهمند و میدانند امام رضا فرمود پس آنچه مردم میدانند آنست
که مرید غیر اراده است و آنکه مرید پیش از اراده است و آنکه فاعل پیش از مفعول است
و این سخن قول شما را که اراده و مرید یک چیز اند باطل میگرداند سلیمان گفت فدای تو
گردم این امر چنین نیست بر آن وضعی که مردم میشناسند و نه بر آنچه ایشان میفهمند

حضرت فرمود پس شما را چنان می‌بینم که علم اینرا بدون معرفتی ادعا کرده اید و گفتید
که اراده چون سمیع و بصیر است آیا این اراده در نزد شما باین معنی باشد که شناخته نمیشود
و کسی نتواند که دریافت کند سلیمان هیچ جواب نداد بعد از آن امام رضا فرمود که
ای سلیمان آیا خدا همه آنچه را که در بهشت و دوزخ است میداند سلیمان گفت آری حضرت
فرمود آیا آنچه خدای عز و جل دانسته که از آن میباشد خواهد بود سلیمان گفت آری
حضرت فرمود هر گاه باشد تا آنکه از آن چیزی نماند مگر آنکه باشد آیا ایشان را زیاد
و زیادتی باشان میدهد یا آنرا از ایشان در میپیچد و درهم میپیچد سلیمان گفت
بلکه ایشان را زیاد میکند حضرت فرمود پس اراده بقول تو چنان می‌بینم که باشان زیاد
داده آنچه را که در علمش نبوده که آن میباشد سلیمان گفت فدای تو گردم پس زیادتی غایت
و پایانی ندارد حضرت فرمود پس خدا در نزد شما چنان نیست که علمش احاطه کند بآنچه
در بهشت و دوزخ میباشد هر گاه پایان آنرا نشناسد و هر گاه علمش احاطه نکند بآنچه
در آنها میباشد نداند آنچه را که در آنها میباشد پیش از آنکه باشد تعالی خدا از این
بلندی دارد برتری بزرگ سلیمان گفت جز این نیست که من گفتم که آنرا نمیداند زیرا که اینرا
پایانی نیست زیرا که خدای عز و جل هر دو را بخلود و جاودان بودن وصف کرده و ما
ناخوش داشتیم که از برای آنها انقطاع و بریدگی قرار دهیم امام رضا فرمود که علمش بآن
موجب این برای انقطاع آن از ایشان نیست زیرا که گاه باشد که آنرا بداند و بعد
از آن ایشان را زیاد دهد پس آنرا از ایشان نبرد و قطع نفرماید و آنجناب عز و جل در
کتاب خود نیز همچنین فرموده که كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا
الْعَذَابَ یعنی هر زمانی که پخته شود پوستهای ایشان بدل کنیم ایشان را

یعنی پوستهای ایشان را پوستهای غیر آنها که نچشیده و سوخته باشد بعد که پوستهای
سوخته را اعوض کنیم بر صورت دیگر تا بچشند عذاب را یعنی تا چشیدن عذاب ایشان دائمی
باشد و خدای عزّوجلّ در باب اهل بهشت فرموده که عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ بآن معنی که کند
و آنجناب عزّوجلّ فرموده که وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ یعنی در باب این است
راست در میوههای بسیار که از هر جنسی که باشد نه بریده شده و نه مانع کننده یعنی در
هیچ زمان انقطاع نیابد و نه منع کرده شده که آنرا از خورنده بهیچ نوع منع نکنند
پس آنجناب عزّوجلّ ابتدا کند زیاده را از ایشان قطع نمیکند اجزاء که آنچه
اهل بهشت میخورند و آنچه مینوشند آیا چنان نیست که بدل در جای آن شیء در جایش
قرار دهد سلیمان گفت بلی حضرت فرمود پس آیا خدا چنان نباشد که آنرا از ایشان قطع کند
بعد از آنکه در جایش بدل در جای آن شیء قرار داده سلیمان گفت نه حضرت فرمود پس همچنین
هرچه در بهشت میباشد هرگاه در جای آن بدلی قرار دهد از ایشان مقطوع و بریده
نیست سلیمان گفت بلی آنرا از ایشان قطع میکند و ایشانرا زیاده نمیدهد امام رضا فرمود
که در این هنگام آنچه در آنست نابود میشود و اینک ای سلیمان باطل کردن خلود و خلاف
کتاب خداست زیرا که خدای عزّوجلّ میفرماید که لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ
یعنی از برای بهشتیان است آنچه خواهند در بهشت و نزد ما زیادتی است بر آنچه خواهند
و آنجناب عزّوجلّ میفرماید که عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ و آنجناب عزّوجلّ میفرماید که وَمَا هُمْ
مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ یعنی و نیستند ایشان از بهشت بیرون شدگان و آنجناب عزّوجلّ میفرماید
که خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا یعنی در حالی که جاوید باشند در آن همیشه و آنجناب عزّوجلّ میفرماید
که وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ سلیمان هیچ جواب نداد بعد از آن امام رضا

فرمود

فرمود که آیا مرا خبر نمیدهی از اراده که آن فعل است یا غیر فعل سلیمان گفت بلکه آن
فعل است حضرت فرمود پس آن محدث مخلوق است زیرا که همه فعل محدثات سلیمان
گفت که آن فعل نیست حضرت فرمود پس با او غیر او همیشه بوده سلیمان گفت که اراده همان
انشاء و ایجاد است حضرت فرمود که ای سلیمان اینک آنچیزیست که شما آنرا بر ضرار و اصحاب
او عار کرده اید از قول ایشان که هرچه خدای عزّوجلّ در آسمان یا زمین یا دریا یا بیابان
آفریده از سگ یا خوک یا میمون یا جنبنده اراده خدای عزّوجلّ است و قول ایشان که
اراده خدا زنده میشود و میمیرد و میرود و میخورد و میآشامد و جماع میکند و میزاید و ستم
میکند و زشتیها را بجا میآورد و کافر میشود و شرک میآورد پس از آن بیزاری میجوئیم و
از آن جدا میشویم و این حد و اندازه آفت آنست سلیمان گفت که اراده چون سمع و بصر و
علم است امام رضا فرمود که دوباره رجوع کردی این برگشتی پس خبر بده از سمع و بصر و علم که آیا
مصنوع است سلیمان گفت نه امام رضا فرمود پس چگونه آنرا نفی کرده اید یکبار گفتید که
اراده نکرده و بار دیگر گفتید که اراده کرده و اراده مفعول از برای او نیست سلیمان گفت که
این نیست مگر مثل قول ما که یکبار میگوئیم که داناست و بار دیگر میگوئیم که نداند امام
رضا فرمود که این برابر نیست زیرا که نفی معلوم نفی علم نیست و نفی مراد نفی اراده آنست
که باشد زیرا که چیزی هرگاه اراده نشود اراده نباشد و گاه هست که علم ثابت باشد اگر
چه معلوم نباشد بمنزله بصر چونکه هست که انسان بینا باشد اگرچه آنچه دیده میشود
نباشد و علم ثابت میباشد هرچند که معلوم نباشد سلیمان گفت که اراده مصنوع است
حضرت فرمود پس آن محدث است چون سمع و بصر نیست زیرا که سمع و بصر مصنوع نیستند و
این مصنوع است سلیمان گفت که اراده صفتی است از صفات او که همیشه بوده حضرت فرمود پس

شود که انسان چنان باشد که همیشه بوده باشد زیرا که صفتش همیشه بوده سلیمان گفت
نه زیرا که او آنرا نکرده امام رضا ع فرمود که ای خراسانی چه بسیار است غلط تو آیا چنان
نیست که چیزها باراده و قول او باشد سلیمان گفت نه حضرت فرمود که هرگاه نه باراده او
باشد و نه بمشیت او و نه بفرمان او و نه بمباشرت پس آن چگونه موجود میشود و خدا
از آن برتری دارد سلیمان هیچ جواب نداد بعد از آن امام رضا ع فرمود آیا مرا خبر نمیدهی
از قول خدای عز و جل وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا یعنی و چون
خواهیم که هلاک کنیم اهل دهی و شهری را بعد از تمام حجت و ارسال رسل امر
ایشان بفرمانهایم متنعمان و سرکشان آن ده را بعبادت و فرمان برداری پس نافرمانی با این
معنی که که با ایشان را بنافرمانی فرمان داده‌ایم بلکه فراهم آوردن اسباب آن پس ایشان نافرمانی
کنند و از حق و رسوله بیرون روند و سرکشی کنند در آن ده و حضرت فرمود که آیا خدا این
قصد میفرماید که او اراده را احداث میکند سلیمان گفت آری حضرت فرمود پس هرگاه اراده
را احداث کند قول تو که اراده همان خداست یا چیزی از او باطل باشد زیرا که او چنان
نیست که نفس خود را احداث کند و از حال خود متغیر نشود و خدا از آن برتری دارد سلیمان
گفت چنان نباشد که بآن قصد کند که اراده را احداث کند حضرت فرمود پس بآن چه قصد
فرموده سلیمان گفت که کردن چیزی را قصد فرموده امام رضا ع فرمود وای بر تو چند این
مسئله را تکرار میکنی و من بتو خبر دادم که اراده محدث است زیرا که فعل چیزی محدث است
سلیمان گفت پس اراده را هیچ معنی نیست امام رضا ع فرمود که نفس خود را دانیده شما وصف
کرده تا آنکه آنرا وصف کرده بچیزی که هیچ معنی ندارد پس هرگاه که آنرا هیچ معنی قدیم و حادث
نباشد قول شما که خدا همیشه مرید بوده باطل باشد سلیمان گفت که من چیزی را قصد

نکردم

نکردم مگر آنکه اراده کار نیست از خدا که همیشه بوده حضرت فرمود آیا نمیدانی که آنچه همیشه
بوده در یک حالت مفعول و حادث و قدیم نمیباشد سلیمان هیچ جواب نداد امام رضا ع
فرمود باکی نیست مسئله تو را تمام میکنم سلیمان گفت گفتم که اراده صفتی است از صفات
او حضرت فرمود که چند بار تکرار میکنی که آن صفتی از صفات او است و صفتش محدث است
یا همیشه بوده سلیمان گفت که محدث است امام رضا ع فرمود الله اکبر پس اراده محدث است
و اگر چه صفتی از صفات او باشد که همیشه بوده باشد سلیمان چیزی اراده نکرده و جواب
نگفت امام رضا ع فرمود که آنچه همیشه بوده مفعول نمیباشد سلیمان گفت که چیزها اراده
نیست و چیزی را اراده نکرده امام رضا ع فرمود که ای سلیمان وسواس کرده پس خدا آنچه را که
نیافریده و بنشده اراده کرده و نه کرده نیز را کرده و آفریده و این صفت صفت کسی است که نمیداند
که چه کرده و خدا از این برتری دارد سلیمان گفت که ای سید من تو را خبر دادم که اراده چون
سمع و بصر و علم است مأمون گفت که وای بر تو ای سلیمان چند این غلط و تکرار میکنی این را
قطع کن و شروع کن در غیر آن چون تو چنانی که بر غیر این رد قوت نداری امام رضا ع فرمود
که یا امیر المؤمنین او را واگذار و مسئله او را بر او قطع مکن که آنرا حجت بگرداند ای سلیمان
سخن بگو سلیمان گفت که تو را خبر دادم که اراده چون سمع و بصر و علم است امام رضا ع فرمود
باکی نیست مرا خبر ده از معنی این ارادها آیا یک معنی است یا معنیهای مختلف سلیمان گفت بلکه
یک معنی است امام رضا ع فرمود پس معنی همه ارادها یک معنی است سلیمان گفت آری امام رضا
ع فرمود پس اگر معنی آنها یک معنی باشد اراده برخاستن و اراده نشستن و اراده زندگی و
اراده مرگ هرگاه اراده اش یکی باشد چنان باشد که بعضی از آنها بر بعضی تقدم نداشته باشد
و بعضی از آنها با بعضی مخالفت نداشته باشد و این ارادها یک چیز باشد سلیمان گفت که معنی

آنها اختلاف دارند حضرت فرمود پس واجب بوده ازو بپرسی که آیا اراده یا عجز آفت سلیمان گفت
بلکه خدا اراده است امام رضا ع فرمود پس بپرسی در نزد شما مختلف می‌شود اگر خدا اراده باشد
سلیمان گفت که ای سید من اراده مرید نیست حضرت فرمود پس اراده محدث مخلوق است
و اگر نه با او غیر او است بفهم و در مسئلات زیاد کن سلیمان گفت پس اراده نامی است از
نامهای خدا امام رضا ع فرمود که آیا خود را باین نام نامیده سلیمان گفت نه خود را باین
نام نامیده امام رضا ع فرمود پس تو را روا نیست که او را بچیزی بنامی که خود را بآن
نامیده باشد سلیمان گفت که خود را باین وصف کرده که او مرید است امام رضا ع فرمود
که وصف کردن خود را بانکه مرید است نه خبر دادن است از اینکه خدا اراده است و نه خبر دادن
از آنکه اراده نامی از نامهای او است سلیمان گفت که بجهت آنکه اراده اش علم او است
امام رضا ع فرمود که ای جاهل پس هرگاه چیزی را بداند بتحقیق که آنرا اراده کرده سلیمان
گفت بلی حضرت فرمود پس هرگاه آنرا اراده نکند آنرا نداند سلیمان گفت آری حضرت
فرمود که اینرا از کجا گفتی و چیست دلیل بر آنکه اراده اش علم او است و گاه هست که چیزی را
میداند که هرگز آنرا اراده نمیکند و این قول خدای عز و جل است که وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ
بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ پس آنجناب میداند که آنرا چگونه ببرد و هرگز آنرا نمیبرد سلیمان
گفت زیرا که آنجناب از کار فارغ و خلاص شده پس چیزی نیست که در آن چیزی را اراده
کند امام رضا ع فرمود که این قول یهود است پس چگونه خدای عز و جل فرموده که ادْعُونِي
أَسْتَجِبْ لَكُمْ یعنی بخوانید مرا و دعا کنید تا مستجاب کنم از برای شما سلیمان گفت جز
این نیست که از آن اینرا قصد کرده که آنجناب بر این قدرت دارد حضرت فرمود آیا وعده میدهد
چیزی را که بآن وفا نمیکند پس چگونه خدای عز و جل فرموده که يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ و آنجناب

عز و جل

عز و جل فرموده که يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ یعنی پاک و نابود می کند
خدا نقش آنچه را که خواهد و صلاح داند از لوح محو و اثبات و ثابت میگذارد در آن صورت آنچه را
که خواهد و مصلحت بیند و در نزد او است اصل کتاب که لوح محفوظ است و چیزی نیست
مگر آنکه در آن نوشته شده تتمه کلام حضرت ع و حال آنکه از امر فارغ شده یعنی با فراغ
از امر چگونه این دو آیه را فرموده سلیمان هیچ جواب نداد امام رضا ع فرمود که ای سلیمان
آیا میداند که انسانی می‌باشد و اراده ندارد که هرگز انسانی را بیافریند و میداند که
انسانی امروز میمیرد و اراده ندارد که امروز بمیرد سلیمان گفت آری امام رضا ع فرمود که پس
میداند که آنچه را اراده دارد که باشد می‌باشد یا میداند که آنچه را اراده ندارد که باشد می‌باشد
سلیمان گفت میداند که هر دو می‌باشند امام رضا ع فرمود که هرگاه چنین باشد میداند
که انسانی در یک حالت زنده ایستاده و ایستاده نشسته و کور بینائی است و این
محال و ممتنع است سلیمان گفت فدای تو گردم پس او میداند که یکی از این دو امر می‌باشد
نه امر دیگر حضرت فرمود باکی نیست پس کدام یک از این دو امر می‌باشد یعنی آنچه اراده کرده که
باشد یا آنچه اراده نکرده که باشد سلیمان گفت که آنچه اراده کرده که باشد پس امام رضا ع و مأمون
و اصحاب مقالات همه خندیدند امام رضا ع فرمود که غلط کردی و وا گذاشتی قول خود را که
خدا میداند که انسانی امروز میمیرد و او اراده ندارد که امروز بمیرد و او میداند که خلقی را بیافریند
و میداند که او اراده ندارد که ایشانرا بیافریند و هرگاه علم در نزد شما جائز نباشد بجهت
آنچه اراده نکرده باشد که جز این نیست که می‌باشد آنچه اراده کرده باشد که باشد سلیمان
گفت جز این نیست که قول من آن است که اراده نه او است و نه غیر او امام رضا ع فرمود که ای
جاهل هرگاه که گفتی که اراده خدا نیست آن آنچه خدا را اراده و هرگاه که گفتی که آن غیر او نیست

اراده را او قرار داده سلیمان گفت پس او میداند که چگونه چیزی میسازد حضرت فرمود
آری سلیمان گفت پس بدرستی که این اثبات از برای چیزیست امام رضا فرمود که سخن
محالی گفتی زیرا که مرد گاه باشد که بنائی را خوب میداند و هر چند که جائی را ساخته
باشد و خیاطی را خوب میداند و هر چند که چیزی را ندوخته باشد و ساختن چیزی را
خوب میداند و هر چند که هرگز آنرا ساخته باشد بعد از آن باو فرمود که ای سلیمان
آیا میدانی که او یگانه است که چیزی با او نیست سلیمان گفت آری حضرت فرمود پس آیا
اینک اثبات از برای چیزی باشد سلیمان گفت چنان نیست که بداند که او یگانه است
که چیزی با او نیست امام رضا فرمود پس آیا تو اینرا میدانی سلیمان گفت آری حضرت
فرمود که حال است در نزد تو این مطلب که آنجناب یگانه است که چیزی با او نیست و آنکه
او شنوای بینای راست گفتار درست کردار توانا است سلیمان گفت آری حضرت فرمود
پس چگونه خدای عز و جل خبر داده که او یگانه زنده است که شنوا و بینا و دانا و آگاه است
و او اینرا نمیداند و اینک رد آنچه فرموده و تکذیب اوست و خدا از آن بری دانسته بعد
از آن امام رضا فرمود پس چگونه اراده میکند صنع چیزی را که نه صنع آنرا میداند نه میداند
که آن چیست و هرگاه صانع چنان باشد که نداند که چیزی را چگونه بسازد پیش از آنکه
آنرا بسازد پس او سرگردانست و خدا از این بری دانسته سلیمان گفت که اراده قدرتست
امام رضا فرمود که آنجناب عز و جل قدرت دارد بر آنچه هرگز آنرا اراده نمیکند و از آن
جایز نیست زیرا که آنجناب تبارک و تعالی فرموده که وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ پس اگر اراده همان قدرت میبود چنان بود که اراده کرده بود که آنرا ببرد بجهت قدرتش
پس سلیمان منقطع و مغلوب شد که هیچ نتوانست بگوید مأمون در نزد این امر گفت که

فرمود پس آیا میدانی که آنجناب
از او دانا است سلیمان گفت که
این مسئله محال است
حضرت ع

ای سلیمان این شخص هاشمی از همه بنی هاشم داناتر است پس آن قوم متفرق شدند
مترجم گوید که مؤلف گفته که مصنف این کتاب میگوید که عادت مأمون این بود که ائمه
متکلمان هر فرقه و صاحبان خواهشهای گمراه کننده هر که را میشنید و دانا بآن متکلم
جمع میداد نزد حضرت امام رضا میکشید و ایشانرا از هم میآورد بجهت حرص بغلبه و
و انقطاع حضرت امام رضا از حجت با یکی از ایشان و این حسدی بود از او با آنحضرت
و از برای منزلت و مرتبه اش از علم و دانش پس چنان بود که کسی با آنحضرت سخن نمیگفت مگر
آنکه از برایش بفضل او اقرار مینمود و حجت را از برایش بر خویش ملتزم میشد زیرا
که خدای تعالی ذکره ابا و امتناع فرموده مگر آنکه کلمه و سخن خود را بلند کرده اند و نورش را تمام
و کامل کند و حجتش را یاری دهد و آنجناب تبارک و تعالی در کتاب خویش چنین وعده
نموده و فرموده که إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا یعنی بدرستی که ما
یاری میدهیم فرستادگان و پیغمبران خود را و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا
و مقصودش از کسانی که ایمان آورده اند امامان رهنما باشند علیهم السلام و پیروان ایشان
که بایشان معرفت دارند و ایشانرا میشناسند و از ایشان فرا میگیرند حقا و ایشانرا بحجت
بمخالفان ایشان یاری میدهد مادام که در دنیا باشند و در آخرت با ایشان چنین
خواهد کرد بدرستی که خدا وعده خود را خلف نمیکند و در قرآن بعد از آنچه مذکور شد
چنین است که وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ یعنی و نیز یاری میدهیم ایشانرا در روزی که برپا
میشوند گواهان یعنی روز قیامت باب شصت و پنجم در بیان نهی از کلام و جدال و مراء
و کلام بفتح کاف سخن و سخن گفتن باشد و آن از باب تفعیل است و مراد سخن گفتن
مخصوص است و جدال بکسر جیم و الف بمعنی دشمنی و دشمنی کردن و مراء چون جدال

ستیزه کردن در دین و از باب معاملات است که عقل از دریافتن ناشی میشود • پدرم رحمه الله
گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی
از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از ابو بصیر که گفت حضرت باقر ع فرمود که در خلق او
عجایب صنع او سخن گوئید و در خدا سخن مگوئید زیرا که سخن گفتن در خدا چیزی را
نیفزاید مگر سرگردانی • و بهمین اسناد از حسن بن محبوب از ابو ایوب خزاز از ابو عبیده
از حضرت باقر ع مرویست که فرمود در هر چیزی سخن بگوئید و در ذات خدا سخن مگوئید
و بهمین اسناد از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از حریز که گفت از حضرت باقر ع
مرویست که فرمود از عظمت و بزرگی خدا آنچه را که خواهید ذکر کنید و ذات او را ذکر
مکنید زیرا که شما چیزی را از آن ذکر نمیکنید مگر آنکه او از آن بزرگتر است • و بهمین
اسناد از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از برید عجلی مرویست که گفت حضرت صادق ع
فرمود که رسول خدا بر اصحابش بیرون آمد و فرمود که جمع شدن شما چیست بچه چیز جمع
شده اید یا چه شما را جمع کرده و فراهم آورده عرض کردند که اجتماع کرده ایم که پروردگار
خود را ذکر کنیم و در عظمتش تفکر و اندیشه نمائیم فرمود که هرگز اندیشه در عظمت او را
در نیابید و بنا بر بعضی از نسخ توحید که صاحب اندیشه در عظمتش در نیابد •
و بهمین اسناد از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از فضیل بن یسار مرویست که گفت
شنیدم از حضرت صادق ع که میفرمود ای پسر آدم اگر مرغی دل تو را بخورد او را سیر نکند
و دیده ات چنانست که اگر سوراخ سوزنی بر آن گذاشته شود آن را بپوشاند میخواهی
که بیابی و بشناسی ملکوت آسمانها و زمین را بشناسی و کیفیت آنها را اگر راستگو
باشی همین آفتاب آفریده است از آفریدگان خدا پس اگر توانستی که چشمهایت را از او

آن را پر کنی که آن را چنانکه هست ببینی از چنانست که تو میگوئی • و بهمین اسناد
از حسن بن محبوب از علاء بن رزین از محمد بن مسلم از حضرت باقر ع مرویست که در قول
خدای عز و جل وَمَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ تا آخر کسی که آفرینش
آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز و گردش چرخ و آفتاب و ماه و آیتها و نشانهای
عجیب او را دلالت نکند که پس اینها امریست از اینها بزرگتر فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ
وَأَضَلُّ سَبِيلًا با آن معنی که گذشت • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید ره
گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی
از حسن بن علی بن فضال از ثعلبة بن میمون از حسن صیقل از محمد بن مسلم
از حضرت باقر ع که فرمود سخن گوئید در آنچه در زیر عرش است و در آنچه در زبر عرش است
سخن مگوئید زیرا که گروهی در باب خدای عز و جل سخن گفتند پس سرگشته شدند
بمرتبه که چنین بود که مردی از پیش روی خود آواز میشنید و او از پشت سرش جواب میداد
و از پشت سرش آواز میشنید و او از پیش رویش جواب میداد یعنی پیش رو و پس پشت را
از یکدیگر تمیز نمیداد • پدرم ره گفت حدیث کرد ما را علی بن ابرهیم از پدرش از ابن ابی
عمیر از محمد بن یحیی خثعمی از عبدالرحیم قصیر که گفت حضرت باقر ع را سؤال کردم از چیزی
از توحید پس آنحضرت دستهای خویش را بسوی آسمان بلند کرد و فرمود که خداوند بزرگوار
عظیم الشان بری است بلند است که کسی کنه او را کرده آنچه را که در آنجا است و متعرض
تحقیق آن گردیده هلاک شده است • و بهمین اسناد از ابن ابی عمیر از عبدالرحمن بن
حجاج از سلیمان بن خالد از حضرت صادق ع مرویست که در قول خدای عز و جل وَأَنَّ
إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ فرمود که چون سخن بخدای عز و جل منتهی شود از آن باز ایستید

نگاه داریم و معنی آیه این است که و نیز در صحف موسی و ابراهیم مذکور است آنکه بسوی
پروردگار تو است پایان کار و رجوع خلایق بعد از انقطاع عمل تا هر یک را جزا دهد بآنچه
کرده از خیر و شر جزا دهد و بعضی گفته اند که معنیش اینست که نهایت تفکر بسوی او است
یعنی قوه فکریه قدرت بر تفکر در جمیع مکونات دارد الا در ذات باری سبحانه که سبب تحیر شود
و باید دانست که این حدیث و حدیثی که می آید دلالت بر معنی دوم دارد • و بهمین اسناد از ابن ابی عمیر
از ابو ایوب خزاز از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت حضرت صادق ع فرمود که ای محمد پیوسته
با مردمان سخن میباشد در هر چیزی که بگویند ایشان را جایز است تا آنکه در خدا سخن گویند پس
چون این را بشنوید بگوئید که لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ الَّذِی لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ یعنی نیست
خدائی بغیر خدای یکتائی و یگانه که چیزی مانند او نیست • و بهمین اسناد از ابن ابی
عمیر از محمد بن حمران از ابو عبیده حذاء روایت کرده که گفت حضرت باقر ع فرمود که ای زیاد
بپرهیز از مجادلات و گفتگوها که مجادله را حق نباشد زیرا که آنها موجب شک میشوند
و عمل را از میبرند و صاحب خود را هلاک میکنند و شاید که بچیزی تکلم میکند که از برایش
آمرزیده نشود بدرستی که در زمان گذشته گروهی بودند که ترک نمودند دانستن آنچه را
که بآن موکل و مکلف بودند و دانستن چیزی را طلب کردند که از آن کفایت شده بودند
تا آنکه سخن ایشان بخدای عز و جل منتهی شد پس متحیر و سرگردان شدند تا بحدی که مردی بود که
از پیش رو خوانده میشد و از پشت سر جواب میداد و از پشت سر خوانده میشد و او
از پیش رو جواب میداد • بدیهم ره گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله گفت که
حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی از عبدالله بن جعفر از ابو الربیع از سلیمان بن خالد
از حضرت صادق ع که فرمود بدرستی که در میان کسانی که پیش از شما بوده اند گروهی بودند که علم

آنچه را که بدانستن آن مکلف شده بودند ترک نمودند و علم آنچه را که بدانستن آن کفایت
شده بودند طلب کردند پس بنهایت خود نرسیدند تا آنکه سؤال کردند از آنچه در زیر آسمانست
و باین جهت عقلهای ایشان سرگشته شد پس چنان بود که یکی از ایشان از پیش رویش
خوانده میشد و او از پشت سرش جواب میداد و از پشت سرش خوانده میشد و او از پیش
جواب میداد • و بهمین اسناد از ابو الربیع از ابو الجارود از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود
اندیشه کنید در همه چیز و در خدا اندیشه مکنید زیرا که اندیشه کردن در خدا چیزی را نمی افزاید بغیر از
سرگشتگی بجهت آنکه خدای تبارک و تعالی چنان است که دیده ها او را در نمی یابد و خبرها
باو نمی رسد • و بهمین اسناد از ابو الربیع از سلیمان بن خالد روایت کرده که گفت حضرت صادق
ع فرمود که بپرهیزید از اندیشه کردن در خدا زیرا که اندیشه کردن در خدا چیزی را نمی افزاید
بغیر از سرگشتگی بدرستی که خدای عز و جل چنان است که دیده ها او را در نمی یابد و نه بمقدار
و اندازه وصف شود • بدیهم ره گفت که حدیث کرد ما را عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن
محمد بن عیسی که گفت حدیث کرد ما را محمد بن خالد از علی بن نعمان و صفوان بن یحیی از فضیل
بن عثمان از حضرت صادق ع که گفت گروهی از آنها که در باب ربوبیت و معبودگاری سخن میگویند
بر آنحضرت داخل شدند حضرت فرمود که از خدا بترسید و از عذابش بپرهیزید و خدا را تعظیم
کنید و بزرگ شمارید و آنچه را که ما نمی گوئیم مگوئید زیرا که شما اگر بگوئید و ما بگوئیم شما میمیرید
و ما میمیریم بعد از آن خدا شما را برانگیزد و ما را برانگیزد پس شما در جائی باشید که خدا خواهد
و ما نیز در جائی باشیم که خدا خواهد • حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل ره گفت که حدیث
کرد ما را عبدالله بن جعفر گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عیسی گفت که حدیث کرد ما را
حسن بن محبوب از عمرو بن ابی المقدام از سالم بن ابی حفصه از منذر ثوری از محمد بن حنفیه

که گفتند این امت هرگز هلاک نشوند تا آنکه در باب پروردگار خویش سخن کنند • و
بهمین اسناد از حسن بن محبوب از علی بن رئاب از ضریس کناسی روایت که گفت حضرت
صادق ع فرمود که بپرهیزید از سخن گفتن در خدا و در عظمتش سخن گویید و در خدا
سخن مگویید زیرا که سخن گفتن در خدا چیزی را نمی‌افزاید مگر سرگشتگی • حدیث کرد ما را علی
بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رض گفت که حدیث کرد ما را ابو الحسین محمد بن ابی عبد الله
کوفی گفت که حدیث کرد ما را محمد بن سلیمان بن حسن کوفی گفت که حدیث کرد ما را عبد الله
بن محمد بن خالد از علی بن حسان واسطی از بعضی از اصحاب ما از زراره که گفت بحضرت
باقر ع عرض کردم که مردم پیش از ما در باب صفت خدا بسیار سخن گفته‌اند پس آنحضرت
فرمود که مکروه و ناخوش است آیا نمی‌شنوی که خدای عز و جل میفرماید وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ
الْمُنْتَهَىٰ یعنی که گذشت و منتهی گردد بغیر آن سخن گویند • پدرم رض گفت که حدیث
کرد ما را علی بن ابرهیم بن هاشم از پدرش از ابن ابی عمیر از عبد الله بن بکیر از زراره از
حضرت صادق ع که فرمود بدرستی که پادشاه عظیم الشأن در مجلس خود نشسته بود پس در
باب پروردگار تبارک و تعالی و کیفیت ذات و کبریائیش تکلم نمود پس مفقود و ناپدید
که کسی نمیدانست که در کجا رفت • پدرم رض گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله گفت
که حدیث کرد ما را محمد بن عبد الحمید از علاء بن رزین از محمد بن مسلم از حضرت ع که فرمود بپرهیزید
از فکر کردن در خدا و لیکن چون خواسته باشید که بعظمت و بزرگی خدا نظر کنید ببزرگی
آفریده‌اش نظر کنید • پدرم رض گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد از
علی بن سندی از حماد بن عیسی از حسین بن مختار از ابو بصیر از حضرت باقر ع که گفت شنیدم
از آنحضرت که میفرمود خصومت دین را نابود میکند و عمل را از میبرد و موجب شک میشود

وبهمین

• و بهمین اسناد از ابو بصیر روایت که گفت حضرت صادق ع فرمود که اصحاب کلام یعنی متکلمان
هلاک میشوند و صاحبان تسلیم و انقیاد نجات می‌یابند بدرستی که صاحبان تسلیم ایشان
که نجیبانند نه غیر ایشان • حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رض گفت که
حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار گفت که حدیث کرد ما را عباس بن معروف از سعدان بن
مسلم از ابو بصیر از حضرت صادق ع که گفت شنیدم از آنحضرت که میفرمود مخاصمه نمیکند مگر
مردی که امر او ورع و پارسائی نیست یا مردی که شک دارد • پدرم رض گفت که حدیث کرد ما را
عبد الله بن جعفر حمیری گفت که حدیث کرد ما را احمد بن محمد از علی بن حکم از فضیل از ابو
عبیده از حضرت باقر ع که گفت حضرت بمن فرمود که ای ابو عبیده بپرهیز از اصحاب خصومات
و دروغگویان بر ما پس بدرستی که ایشان ترک کردند آنچه را که بیاد گرفتن آن امر شده
بودند و علم آسمان را تکلف کردند و رنج آن را کشیدند تا آنکه بآن مأمور باشند ای ابو عبیده
با مردم باخلاق و خویهای ایشان با ایشان خوش خلق باشید و باعمال ایشان از ایشان جدا
شوید بدرستی که ما در میان خود مردی را عاقل نمی‌شماریم تا لحن القول یعنی معنی سخن را بشناسد
بعد از آن این آیه را خواند که وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ یعنی معنی سخن و بهر آینه شناسی
ایشان را در لحن گفتار یعنی ذکر دانستن آن و در وقت سوی میگوید که در نحوی و معنی آن
و در شرح علامه مذکور است که ابن اللحن کلامش شناختم یعنی در نحو و مقصد آن و لحن فطنت
و زیرکی است و لحن الرجل یعنی بمعنی حجت خویش تکلم کرد و لحن بمعنی کلام است و الحن
اعراب و ایماء و اشاره و لغت و گردانیدن آواز و در بعضی کتب لغات معتبره مسطور است که لحن
بفتح حاء مهمله بمعنی شدن و در معنی اول مفتوح ثانی هم میل کردن و خطا کردن در اعراب
و خطا کردن در سخن و دریافتن سخن و سخن گفتن بکسی چنانکه او دریابد و دیگری در نیابد

و نیز در آن مذکور است که لحن بمعنی سخن و خطا در سخن و خوش‌خوانی و مشهور شدن و گفتن است
و آواز خوش و بمعنی اول است قول حق سبحانه و تعالی وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ • پدرم ره گفت
که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله گفت که حدیث کرد ما را یعقوب بن یزید از غفاری از جعفر
بن ابرهیم از حضرت صادق ع که فرمود بپرهیزید از جدال کردن با هم بیچونی یعنی فرو رفتن و آرمود
شده زیرا که هر بیچونی تحقیق نماید و بنا بر آن داده میشود تا ملتفت حیر آید و چون
ملتفت حیر آید فتنه اش او را با آتش بسوزاند و در روایت شده است که گناهش او را افزون کرد
پس او را بسوزاند • پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله گفت که حدیث کرد
ما را محمد بن عیسی گفت که در نامهٔ علی بن بلال که از آنحضرت یعنی حضرت کاظم ع وارد شده بود ابرا
خواندم که از پدران علیهم السلام روایت شده که ایشان از سخن گفتن در دین نهی فرموده
و موالیان تو که متکلمانند بعضی این را بزجر تاویل کرده اند که کسی که خوب نمیداند که
در آن تکلم کند نهی شده و اما کسی که خوب میداند که در آن تکلم کند نهی نشده یا معصوم را
نهی نفرموده پس آیا آن چنان است که ایشان تاویل کرده اند یا نه و حضرت ع در جواب نوشته
بود که آنکه خوب میداند و آنکه خوب نمیداند هیچیک در آن تکلم نکنند زیرا که گناهش از
نفعش بزرگتر است • پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس گفت که حدیث
کرد ما را محمد بن احمد از علی بن اسمعیل از محمد بن بصری از علی بن اسباط از جعفر بن
سماعه از چند نفر از زراره که گفت حضرت باقر ع را سؤال کردم که حجت خدا بر بندگان
چیست فرمود آنکه بگویند آنچه را که میدانند و بایستند در نزد آنچه نمیدانند • پدرم ره
گفت که حدیث کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از علی بن فضال
از علی بن عقبه از ابرهیم بن ابی یحیی مدائنی از ابو طربال که گفت شنیدم از حضرت صادق ع که میفرمود

باز داشتن از دین و کمی خنده و در عوض در یاد میکنند • حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن
متوکل ره گفت که حدیث کرد ما را عبدالله بن جعفر حمیری گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
حسین از حسن بن محبوب از نجیه قواس از علی بن یقطین که گفت حضرت کاظم ع فرمود که اصحاب
خود را امر کن که از زبانهای خویش باز ایستند و خصومت در دین را واگذارند و در عبادت
خدای عز و جل سعی و کوشش کنند • حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس ره از پدرش
از محمد بن احمد از موسی بن عمر از عباس بن عامر از مثنی از ابو بصیر از حضرت صادق ع که گفت
آنحضرت فرمود که مخاصمه نمیکند مگر صاحب شک یا کسی که ورعی ندارد • و به همین اسناد از
محمد بن احمد از احمد بن حسن از ابو حفص عمر بن عبدالعزیز از مردی از حضرت صادق ع روایت
که فرمود متکلمان این گروه از بدترین کسانی باشند که ایشان از جمله آنکسانند از همه منفی
که باشند • پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله گفت که حدیث کرد ما را محمد بن
حسین از محمد بن اسمعیل از حضرمی از مفضل بن عمر که گفت حضرت صادق ع فرمود ای مفضل
هر که در خدا نظر و فکر کند که خدا چگونه بوده هلاک شود و هر که ریاست و سرکردگی را طلب
نماید هلاک شود • پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را عبدالله بن جعفر حمیری از هرون بن
مسلم از مسعدة بن صدقه از حضرت جعفر بن محمد از پدرش علیهما السلام که پیغمبر فرمود که خدا
لعنت کند آنکسانی را که در دین خویش راه یعنی جدال اگر کنند تا حق را بباطل بلغزانند
و آنرا باطل مقصور کرده اند و لفظی که در این حدیث بجدال تعبیر و بیان شده در بعضی از نسخ
توحید با سین سعفص و حاء حطی است و در بعضی با سین و خاء تخذ و در بعضی با شین
قرشت و حاء حطی و سح بفتح سین با قتل بید حاء ریزانیدن آب و غیر آن و ریخته شدن
و دویدن آب و سخ با خاء در زمین فرو بردن ملخ است تا تخم کند و شح بفتح شین و تشدید حاء

بجلی کردن و پیش کرده است و کشیدن و بجلی و حریص و مکر است که بخا بتخفیف حاء و ...
معصوم باشد از نحو بعضه رها داد باز کردن و بعضی از مشتقات آن بعضه زبان دراز کرده است
و به وضع کرده باشد چون بیان و تفسیر آن در حدیث شده از آن ساقت • حدیث کرد ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید ره گفت که حدیث کرد ما را محمد بن حسن صفار از فضل بن عامر از
موسی بن قاسم بجلی از محمد بن سعید از اسمعیل بن ابی زیاد از حضرت جعفر بن محمد از پدرانش
علیهم السلم که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که من کفیل و ضامنم بخانه در اعلای بهشت و خانه در میان
بهشت و خانه در باغهای بهشت از برای کسی که ستیزه را ترک کند و هرچند که بر حق باشد •
پدرم ره گفت که حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد از عبد الله بن محمد از محمد بن
اسمعیل نیشابوری از عبد الرحمن بن ابی هاشم از کلیب بن معویه که گفت حضرت صادق ع فرمود
که مخاصمه نکند مگر کسی که در تنگی افتاده باشد با آنچه در سینه او است و در اینجا ترجمه کتاب
مستطاب توحید باتمام رسید ملتمس از برادران ایمانی و دوستان روحانی آنست که اگر
از این خوان و خود دقائق لقمه و از این جام شراب طهور حقائق جرعه برگیرند در حیات و ممات

این ذره بیمقدار خادم اخبار ائمه اطهار را به دعائی

خیر که ضرور آن بهشت غفران

بنشانند و فتح درجات

صورت خط مترجم مغفور له محمد بن فضل الله

وکان الفراغ من ترجمة هذه الترجمة المسماة بالطلع النضید فی ترجمة کتاب التوحید بید مترجمها الفقیر ...
فی یوم الثلثا الرابع عشر من شهر جمادی الاولى سنة احدی و اربعین و مائتین بعد الالف من الهجرة سید الانام صلی الله
علیه و آله الطیبین الطاهرین الی یوم القیام

277

277

تمت هذه الترجمة المسماة بالطلع النضید فی شرح کتاب التوحید
لابن بابویه رضی الله عنه علی ید العبد الاقل الخاطی الجانی المحتاج
الی عفو ربه الصمد ابن محمد ابن ابی الحسن
الحسن الاردکانی فی
یوم الاحد السادس عشر من
شهر محرم الحرام ۱۲۴۱

مجلس شورای ملی
کتابخانه
تاسیس ۱۳۰۲